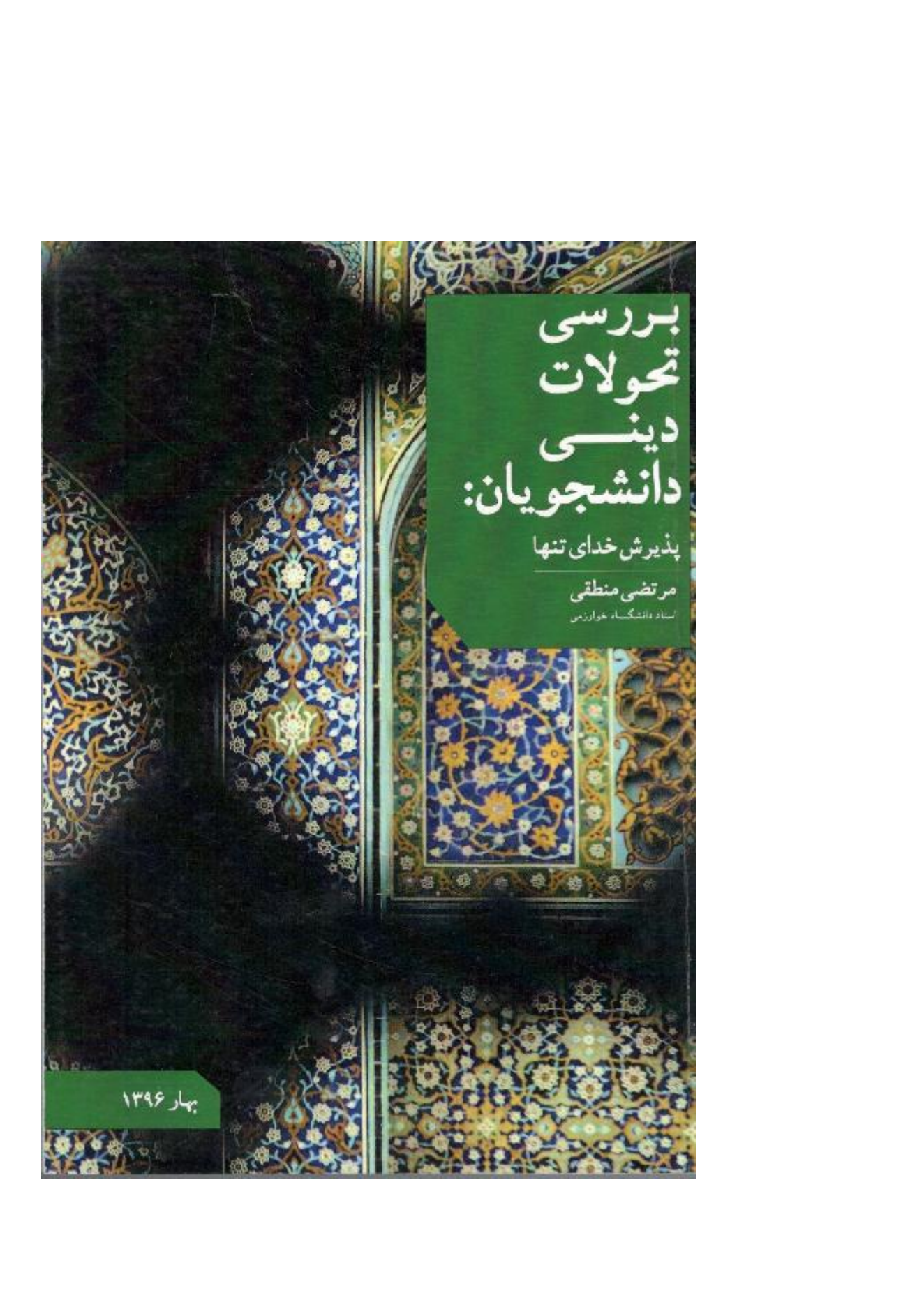




بررسی تحولات دینی دانشجویان:

پذیرش خدای تنها

مرتضی منطقی

استاد دانشگاه خوارزمی

بهار ۱۳۹۶

بررسی تحولات دینی دانشجویان:
پذیرش تنها خدا

بهار ۱۳۹۶

مرتضی منطقی

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم:

این سیاهه را

به بزرگ سرداری از سرداران به خون خفته عشق،

اهدا می‌کنم،

تقدیم به مادرم.

فهرست مطالب

مقدمه	۱۳
فصل اول: تحولات دین داری جوانان (دانشجویان)	۱۸
فصل دوم: پذیرش تنها خدا	۳۰
۰۱ پذیرش تنها خدا با گرایش عرفانی: پذیرش دین مولانا و زندگی در بهشت لحظه ای	۳۲
مصاحبه با میلاد، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی فیزیک	۳۲
۰۲ پذیرش تنها خدا به مثابه پوشش هواپرستی: دین در تلاطم هواپرستی	۳۸
مصاحبه با مارال، ۲۱ ساله، دانشجوی رشته گرافیک	۳۸
۰۳ پذیرش تنها خدا با گرایش به آیین زرتشت: ضرورت پذیرش جغرافیایی دین	۴۶
مصاحبه با زهره، ۲۱ ساله، دانشجوی کارشناسی	۴۶
۰۴ پذیرش تنها خدا با گرایش به آیین زرتشت: ترکیب اسلام با آموزه های زرتشت	۴۸
مصاحبه با ثریا، ۲۵ ساله، دانشجوی علوم اجتماعی	۴۸
۰۵ پذیرش تنها خدا با گرایش جبری: خدایی با جهانی از پیش تعیین شده	۵۴
مصاحبه با مهدی، ۲۱ ساله، دانشجوی کارشناسی	۵۴
۰۶ پذیرش تنها خدای انتقادی: نقد حضرت حق	۵۹
مصاحبه با محمود، ۲۰ ساله، دانشجوی کارشناسی	۵۹
۰۷ پذیرش تنها خدا با گرایش محکوم سازی حضرت حق: خدای بی رحم	۶۵
مصاحبه با مهدیه، ۲۱ ساله دانشجوی مشاوره	۶۵
تأملی دوباره	۷۲
۰۸ خانواده آسیب زار: پذیرش خدایی مهربان و ظلم ستیز نه نامهربان و ظالم	۷۶
مصاحبه با سمیه، ۲۵ ساله، کارشناسی ارشد	۷۶
۰۹ خانواده آسیب زار: خدایی که سختگیر نیست	۸۱
مصاحبه با فاطمه، ۲۱ ساله، دانشجوی مهندسی شیمی دانشگاه آزاد	۸۱
تأملی دوباره	۸۵
۰۱۰ دلایل تربیتی: ضرورت بازشناسی دین راستین	۸۸
مصاحبه با احسان، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی	۸۸
۰۱۱ دلایل تربیتی: خدای منزله از مذهب	۹۴

- مصاحبه با محسن، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی ریاضی ۹۴
- ۰۱۲ دلائل تربیتی: در پی خدا شدن خویش ۱۰۱
- مصاحبه با مهناز، ۲۸ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد ۱۰۱
- تأملی دوباره ۱۰۷
- ۰۱۳ تردیدهای فکری- فلسفی: انسان‌های گم گشته ۱۱۰
- مصاحبه با گم گشته (مصاحبه شونده خودش را با این نام معرفی می کند)، زن، ۲۰ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۱۰
- ۰۱۴ تردیدهای فکری- فلسفی: خدا در وجود تک تک ماست و نیازی به واسطه ندارد. ۱۳۱
- مصاحبه با یوسف، ۲۴ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۳۱
- تأملی دوباره ۱۳۸
- ۰۱۵ دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: به سر آمدن دوران کارآیی دین ۱۴۲
- مصاحبه با مبینا، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۴۲
- ۰۱۶ دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: دین مال یک دوره‌ی خاصی بود. ۱۴۷
- مصاحبه با فرخنده، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۴۷
- ۰۱۷ دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: حالا دیگه پیامبر من عقله منه و هیچ واسطه‌ای بین من و خدام وجود نداره. ۱۵۶
- مصاحبه با رضا، ۲۸ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد ۱۵۶
- ۰۱۸ دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: الآن معنویت خوبه، دین دیگه جواب نمی‌ده. ۱۶۰
- مصاحبه با فریبا، ۲۰ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۶۰
- ۰۱۹ اسلام به مثابه دین عربی: دین عرب‌ها ۱۶۷
- مصاحبه با فرشته، دانشجوی کارشناسی شیمی ۱۶۷
- ۰۲۰ اسلام به مثابه دین عربی: نفی دین عرب‌های بی صفت ۱۷۰
- مصاحبه با رها، ۱۹ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۷۰
- تأملی دوباره ۱۷۶
- ۰۲۱ پذیرش خدا به عنوان خالق: پذیرش صرف خدا ۱۸۰
- مصاحبه با سمیه، دانشجوی کارشناسی ۱۸۰
- ۰۲۲ پذیرش خدا تنها به عنوان خالق: حضرت محمد همه چیزها رو در رؤیا می‌دیده ۱۸۹

- مصاحبه با شیماء، ۲۲ ساله، دانشجو کارشناسی..... ۱۸۹
- ۰۲۳ پذیرش خدای غیر دینی: در جست وجوی خدایی مهربانتر..... ۱۹۳
- مصاحبه با هانیه، ۲۵ ساله، دانشجوی حقوق دانشگاه آزاد..... ۱۹۳
- ۰۲۴ پذیرش خدای غیر دینی: خدایی که همه چیز منه..... ۱۹۷
- مصاحبه با فاطمه، ۲۲ ساله، دانشجوی روان‌شناسی..... ۱۹۷
- ۰۲۵ پذیرش خدای غیر دینی: اعتقاد به خدایی با مهری بی‌پایان و بدون خشم و غضب..... ۲۰۰
- مصاحبه با لیلا، ۲۹ ساله، دانشجوی کتابداری..... ۲۰۰
- ۰۲۶ پذیرش خدای غیر دینی: خدایی که هیچ ترسناک نیست..... ۲۰۳
- مصاحبه با سپیده، ۲۴ ساله، دانشجوی مدیریت بازرگانی..... ۲۰۳
- ۰۲۷ مدعیان دروغین: سوق یافتن به سمت پذیرش تنها خدا در اثر مشاهده مدعیان دروغین دین..... ۲۱۳
- مصاحبه با امیرعلی، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد..... ۲۱۳
- تأملی دوباره..... ۲۱۵
- ۰۲۸ اخلاق به مثابه عصاره دین: من دین را برای خودم انسانیت و آزادگی معنای می‌کنم..... ۲۲۲
- مصاحبه با احسان، ۲۷ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد..... ۲۲۲
- ۰۲۹ اخلاق به مثابه عصاره دین: دینی مبتنی بر رعایت اخلاق اجتماعی..... ۲۲۹
- مصاحبه با نسیم، ۲۱ ساله، دانشجوی کارشناسی..... ۲۲۹
- ۰۳۰ اخلاق به مثابه عصاره دین: دین شخصی من، آسیب ندیدن و آسیب نرساندن است..... ۲۳۳
- مصاحبه با اکرم، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی..... ۲۳۳
- ۰۳۱ اخلاق به مثابه عصاره دین: دین آدمی وجدان اوست..... ۲۳۷
- مصاحبه با مائده، ۲۲ ساله دانشجوی روان‌شناسی..... ۲۳۷
- ۰۳۲ اخلاق به مثابه عصاره دین: تلاش برای خدمت به انسانها و زیست محیط..... ۲۴۳
- مصاحبه با اطلس، ۲۱ ساله، دانشجوی کارشناسی..... ۲۴۳
- تأملی دوباره..... ۲۴۶
- ۰۳۳ دین به مثابه افیون توده‌ها: مبلغان و حاکمان فریبکار..... ۲۵۱
- مصاحبه با ماهان، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی..... ۲۵۱
- ۰۳۴ دین به مثابه افیون توده‌ها: توی صد سال آینده نظریات دینی الان، مزخرف اعلام می‌شه..... ۲۵۳

مصاحبه با شادی، ۲۱ ساله، دانشجوی جغرافیا.....	۲۵۳
۰۳۵ دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش خدایی متفاوت از خدای مذاهب.....	۲۵۹
مصاحبه با رامین، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد.....	۲۵۹
۰۳۶ دین به مثابه افیون توده‌ها: قرآن ماحصل مغز نوابغی مانند سلمان فارسی است!.....	۲۶۳
مصاحبه با حامد ۲۴ ساله، دانشجوی مکانیک.....	۲۶۳
۰۳۷ دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش خدا طبق برهان نظم فارغ از سوءاستفاده گران.....	۲۶۸
مصاحبه با احمد، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی.....	۲۶۸
۰۳۸ دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش وجود خدا به لحاظ عقلی فارغ از توطئه گران.....	۲۷۴
مصاحبه با مریم، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد.....	۲۷۴
تأملی دوباره.....	۲۸۰
۰۳۹ فضای جهانی شده: خدای راحت، دین ناراحت.....	۲۸۴
مصاحبه با سعیده، ۲۰ ساله، دانشجوی علوم اجتماعی.....	۲۸۴
۰۴۰ فضای جهانی شده: عبادت من، عشق ورزیدن به همه هستی است.....	۲۸۸
مصاحبه با نغمه، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد.....	۲۸۸
تأملی دوباره.....	۲۹۲
تحلیل محتوای داده‌ها.....	۲۹۳
فصل سوم: جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....	۲۹۹
۰۳۰۱ مقدمه: چالش‌های فراروی نظام اسلامی.....	۳۰۷
۰۳۰۱۰۱ دولت ولایت فقیه (دولت رهبری).....	۳۰۹
۰۳۰۱۰۲ دولت پنهان.....	۳۲۹
۰۳۰۱۰۳ دولت رسمی.....	۳۳۶
۰۳۰۲ تبیین دین داری دانشجویان.....	۳۴۳
۰۳۰۲۰۱ اقتدارگرایی اولیه سیاسی و دینی.....	۳۴۶
۰۳۰۲۰۲ شکل‌گیری مقاومت فرهنگی در جامعه.....	۳۵۸
۰۳۰۲۰۳ گسترش و تعمیق اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی در دوران پساصلاحات.....	۳۶۴
۰۳۰۲۰۳۰۱ تداوم اقتدارگرایی سیاسی.....	۳۶۴
۰۳۰۲۰۱۰۲ تداوم اقتدارگرایی دینی.....	۳۶۵

۳۶۶	 گسترش اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی
۳۶۷	 عدم پذیرش آزادی
۳۷۱	 نگاه تکلیفی به مردم
۳۷۳	 طرح ضرورت کنترل مردم
۳۷۶	 برخورد مداخله‌گرایانه در زندگی خصوصی مردم
۳۷۷	 نگاه تحقیرآمیز به مردم
۳۷۸	 تحمیل مردم
۳۸۰	 نگاه تهدیدآمیز به مردم
۳۸۰	 اعمال برخوردهای تنبیهی با مردم
۳۸۳	 ۰۳۰۲۰۴ کاهش سرمایه اجتماعی در دوران پسا خاتمی
۳۸۴	 ۰۳۰۲۰۴۰۱ افزایش مشکلات اقتصادی
۳۸۵	 ۰۳۰۲۰۴۰۲ افزایش آسیب‌های اجتماعی
۳۸۶	 ۰۳۰۲۰۴۰۳ افزایش مشکلات فرهنگی
۳۸۹	 ۰۳۰۲۰۴۰۴ افزایش مشکلات عقیدتی
۳۹۰	 ۰۳۰۲۰۴۰۵ افزایش مشکلات قضایی
۳۹۳	 ۰۳۰۲۰۴۰۶ افزایش آسیب‌های زیست محیطی
۳۹۴	 ۰۳۰۲۰۴۰۷ افزایش مشکلات روانی
۳۹۷	 ۰۳۰۲۰۴۰۸ کاهش سرمایه اجتماعی
۳۹۹	 ۰۳۰۳ پیشنهاد مداخله در جهت ارتقای کیفیت دین داری دانشجویان
۴۰۰	 ۰۳۰۳۰۱ مداخله‌گری اساسی
۴۰۰	 ۰۳۰۳۰۱۰۱ نگاهی به سیر تاریخی اجتهاد و مرجعیت در اسلام
۴۰۴	 ۰۳۰۳۰۱۰۲ موانع فراروی اعتلای اجتهاد و مرجعیت
۴۰۶	 ۰۳۰۳۰۱۰۳ برخورد با مشکلات فراروی اجتهاد و مرجعیت
۴۳۱	 ۰۳۰۳۰۱۰۴ پیش‌بینی روندهای آتی
۴۳۲	 ۰۳۰۳۰۲ مداخله‌گری موقت و مقطعی
۴۳۳	 ۰۳۰۳۰۲۰۱ آموزش غیررسمی دین
۴۳۳	 - طبیعت‌گردی

- ایران گردی ۴۳۵
- مسابقات پژوهشی ۴۳۹
- مسابقات هنری ۴۴۸
- طرح الگوها ۴۶۸
- اجرای برنامه‌های نوع دوستانه ۴۸۴
- اجرای برنامه‌های هویت بخش ۴۹۶
- اجرای برنامه‌های مبتنی بر هیجان جویی ۵۱۰
- پیش گرفتن برنامه‌های جامعه‌مدار ۵۴۱
- تحقق برنامه‌های کارآفرین ۵۵۲
- ۰۳۰۳۰۲۰۲ بر جسته سازی نقاط قوت دین ۵۷۴
- ۰۳۰۳۰۲۰۳ تقلیل و نفی ضعف‌ها ۵۷۶
- ۰۳۰۳۰۲۰۴ بستر سازی جهت کاربری بهینه از فضای مجازی ۵۷۷
- بستر سازی فرهنگی برای افزایش فرصت‌ها و کاهش تهدیدهای فضای مجازی ۵۷۷
- نقد و بررسی منصفانه غرب در مواجهه با فضای مجازی ۵۷۸
- ارایه سناریوهای جایگزین ۵۷۹
- ۰۳۰۳۰۲۰۵ آماده سازی بسترهای اجتماعی جهت پویایی جامعه (و خاصه جوانان) ۵۸۰
- برخی از مآخذ ۵۸۳

خداوند بی نهایت است و لامکان و بی زمان،

اما به قدر فهم ما کوچک می شود،

و به قدر نیاز ما فرود می آید،

و به قدر آرزوی ما گسترده می شود،

و به قدر ایمان ما کارگشا می شود،

یتیمان را پدر می شود و مادر،

محتاجان برادری را برادر می شود،

عقیمان را طفل می شود،

ناامیدان را امید می شود،

گم گشتگان را راه می شود،

در تاریکی ماندگان را نور می شود،

رزمندگان را شمشیر می شود،

پیران را عصا می شود،

محتاجان به عشق را عشق می شود،

خداوند، همه چیز می شود، همه کس را... .

به شرط اعتقاد،

به شرط پاکی دل،

به شرط طهارت روح،

به شرط پرهیز از معامله با ابلیس،

بشوئیم قلب هایمان را از هر احساس ناروا،

و مغزهایمان را از هر اندیشه خلاف،

و زبان هایمان را از هر گفتار ناپاک،

و دست هایمان را از هر آلودگی در بازار،

و پرهیزیم از ناجوانمردی ها، ناراستی ها، نامردمی ها... .

چنین کنیم تا ببینیم چگونه بر سر سفره مان با کاسه ای خوراک و تکه ای نان می نشیند.

در دکانمان کفه های ترازو را میزان می کند و در کوچه های خلوت شب با ما آواز می خواند!

ملاصدرا

مقدمه

این اثر جلد دوم از یک مجموعه سه جلدی است که به بررسی تحولات دین داری دانشجویان پرداخته است.

کتاب نخست این مجموعه، حاوی نقد دانشجویان در زمینه دین داری مرسوم بزرگسالان جامعه و ارایه مختصات نگرش جدید دینی دانشجویان بود. کتاب حاضر که جلد دوم این مجموعه به شمار می‌رود، به مقوله جدیدی با عنوان «پذیرش تنها خدا» پرداخته است. جلد سوم این مجموعه مقوله «دین‌گریزی» دانشجویان را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

در این اثر، به عنوان دومین جلد از مجموعه اخیر، پس از مقدمه، سه فصل با عناوین تحولات دین داری جوانان (دانشجویان)، بررسی تحولات دینی دانشجویان، نقد قرائت دینی مرسوم و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ارایه گردیده است.

در فصل نخست کتاب، پس از توصیف ضرورت بررسی دین داری دانشجویان و ردگیری تحولات آن، از روش اجرای پژوهش یاد شده است.

فصل دوم کتاب حاوی مجموعه‌ای از مصاحبه‌های صورت پذیرفته در ارتباط با مقوله پذیرش تنها خدا می‌باشد. دانشجویانی که قرائت دینی آنان مبتنی بر پرستش خدای صرف می‌باشد، به دلایل مختلف با عدول از قرائت دینی معمولی که در جامعه وجود دارد، با کنار نهادن احکام، تکالیف دینی و اولیای دین، تنها و تنها به خدا توجه داشته، پرستش او را در دستور کار خود قرار داده‌اند. برخی از این دانشجویان، حتی خدای اخیر را یک بعدی دیده، او را سرشار از محبت و لطف به بندگان و فاقد هر نوع قهر و غضب برشمرده‌اند.

سرانجام فصل پایانی به جمع‌بندی اجمالی مهم‌ترین یافته‌های پژوهش و ارایه برخی از تبیین‌های کلان-نگر در مورد تحولات دین داری دانشجویان پرداخته است.

در مقدمه اثر، به اجمال بحث تحولات هویتی جوان انقلاب اسلامی مورد بررسی قرار گرفته، پس از تمرکز روی تحولات دین داری آنان، ضرورت بررسی دین داری دانشجویان و ردگیری تحولات آن نتیجه گرفته شده است، در ادامه همین فصل، از روش اجرای پژوهش نیز یاد گردیده است.

فصل دوم کتاب حاوی ۴۰ مصاحبه در ارتباط با مقوله خداپرستی صرف (فارغ از پذیرش احکام و اولیای دین) است.

مصاحبه‌های انجام شده در این قسمت ذیل ۹ عنوان دلایل روان‌شناختی، خانوادگی، تربیتی، فکری-فلسفی، فرهنگی-اجتماعی، عقیدتی، اخلاقی، سیاسی-اقتصادی و فضای جهانی شده، ارایه گردیده‌اند. در عنوان دلایل روان‌شناختی، هفت مصاحبه ذیل عنوان‌های: «پذیرش تنها خدا با گرایش عرفانی: پذیرش دین مولانا و زندگی در بهشت لحظه‌ای»، «پذیرش تنها خدا به مثابه پوشش هواپرستی: دین در تلاطم هواپرستی»، «پذیرش تنها خدا با گرایش به آیین زرتشت: ضرورت پذیرش جغرافیایی دین»، «پذیرش تنها خدا با گرایش به آیین زرتشت: ترکیب اسلام با آموزه‌های زرتشت»، «پذیرش تنها خدا با گرایش جبری: خدایی با جهانی از پیش تعیین شده»، «پذیرش تنها خدای انتقادی: نقد حضرت حق» و «پذیرش تنها خدا با گرایش محکوم‌سازی حضرت حق: خدای بی‌رحم»، ارایه گردیده‌اند و در انتها جمع‌بندی اجمالی آن‌ها ذیل عنوان تأملی دوباره صورت پذیرفته است.

در عنوان دلایل خانوادگی، دو مصاحبه ذیل عنوان‌های: «خانواده آسیب‌زا: پذیرش خدایی مهربان و ظلم‌ستیز نه نامهربان و ظالم» و «خانواده آسیب‌زا: خدایی که سخت‌گیر نیست»، ارایه شده‌اند و در انتها جمع‌بندی اجمالی آن‌ها ذیل عنوان تأملی دوباره صورت پذیرفته است.

در عنوان دلایل تربیتی، سه مصاحبه ذیل عنوان‌های: «دلایل تربیتی: ضرورت بازشناسی دین راستین»، «دلایل تربیتی: خدای منزله از مذهب» و «دلایل تربیتی: در پی خدا شدن خویش»، ارایه گردیده‌اند و در انتها جمع‌بندی اجمالی آن‌ها ذیل عنوان تأملی دوباره انجام شده است.

در عنوان دلایل فکری فلسفی، دو مصاحبه ذیل عنوان‌های: «تردیدهای فکری-فلسفی: انسان‌های گم-گشته» و «تردیدهای فکری-فلسفی: خدا در وجود تک‌تک ماست و نیازی به واسطه ندارد»، ارایه شده‌اند و در انتها یک جمع‌بندی اجمالی از آن‌ها ارایه گردیده است.

در عنوان دلایل فرهنگی-اجتماعی، شش مصاحبه ذیل عنوان‌های: «دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: به سر آمدن دوران کارآیی دین»، «دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: دین مال یک دوره‌ی خاصی بود»، «دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: حالا دیگه پیامبر من عقله منه و هیچ واسطه‌ای بین من و خدام وجود نداره»، «دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: الآن معنویت خوبه، دین دیگه جواب نمی‌ده»، «اسلام به مثابه دین عربی: دین عرب‌ها» و «اسلام به مثابه دین عربی: نفی دین عرب‌های بی‌صفت»، ارایه گردیده‌اند و در انتها جمع‌بندی اجمالی آن‌ها ذیل عنوان تأملی دوباره صورت پذیرفته است.

در عنوان دلایل عقیدتی، هفت مصاحبه ذیل عنوان‌های: «پذیرش تنها خدا به عنوان خالق: پذیرش صرف خدا»، «پذیرش تنها خدا به عنوان خالق: حضرت محمد همه چیزها رو در رؤیا می‌دیده»، «پذیرش خدای

غیردینی: در جست‌وجوی خدایی مهربان‌تر»، «پذیرش خدای غیردینی: خدایی که همه چیز منه»، «پذیرش خدای غیردینی: اعتقاد به خدایی با مهری بی‌پایان و بدون خشم و غضب»، «پذیرش خدای غیردینی: خدایی که هیچ ترسناک نیست» و «مدعیان دروغین: سوق یافتن به سمت خداپرستی تنها در اثر مشاهده مدعیان دروغین دین»، ارایه شده‌اند و در انتها یک جمع‌بندی اجمالی از آن‌ها ارایه گردیده است.

در عنوان دلایل اخلاقی، پنج مصاحبه ذیل عنوان‌های: «اخلاق به مثابه عصاره دین: من دین را برای خودم انسانیت و آزادگی معنای می‌کنم»، «اخلاق به مثابه عصاره دین: دینی مبتنی بر رعایت اخلاق اجتماعی»، «اخلاق به مثابه عصاره دین: دین شخصی من، آسیب ندیدن و آسیب نرساندن است»، «اخلاق به مثابه عصاره دین: دین آدمی وجدان اوست» و «اخلاق به مثابه عصاره دین: تلاش برای خدمت به انسان‌ها و زیست محیط»، ارایه گردیده‌اند و در انتها جمع‌بندی اجمالی آن‌ها ذیل عنوان تأملی دوباره صورت پذیرفته است.

در عنوان دلایل سیاسی-اقتصادی، شش مصاحبه ذیل عنوان‌های: «دین به مثابه افیون توده‌ها: مبلغان و حاکمان فریب‌کار»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: توی صد سال آینده نظریات دینی الآن، مزخرف اعلام می‌شه»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش خدایی متفاوت از خدای مذاهب»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: قرآن ماحصل مغز نوابغی مانند سلمان فارسی است!»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش تنها خدا طبق برهان نظم فارغ از سوءاستفاده گران» و «دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش وجود خدا به لحاظ عقلی فارغ از توطئه گران»، ارایه گردیده‌اند و در انتها جمع‌بندی اجمالی آن‌ها ذیل عنوان تأملی دوباره صورت پذیرفته است.

در عنوان دلایل فضای جهانی شده، دو مصاحبه ذیل عنوان‌های: «فضای جهانی شده: خدای راحت، دین ناراحت» و «فضای جهانی شده: عبادت من، عشق ورزیدن به همه هستی است»، ارایه شده‌اند و در انتها یک جمع‌بندی اجمالی از آن‌ها ارایه گردیده است.

آخرین فصل کتاب به جمع‌بندی یافته‌های حاصله پرداخته است. در این قسمت پس از مقدمه‌ای که به چالش‌های فراروی نظام اسلامی اختصاص یافته و استدلال گردیده است، نظام اسلامی در عمل حاوی سه دولت ولایت فقیه، دولت رسمی و دولت پنهان است، در تبیین دین داری دانشجویان، خاطرنشان شده است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، اگرچه برخی از اقتدارگرایی‌های سیاسی و دینی اولیه در کلان نظام به چشم می‌خورد، اما در گذر زمان اقتدارگرایی اخیر که عمدتاً شخصیت‌های مطرح جامعه یا گروه‌های سیاسی جامعه را دربرمی‌گرفت، با قدرت گرفتن عوامل دولت پنهان، صبغه

فرهنگی-اجتماعی نیز یافته، مردم جامعه را نیز هدف خود قرار داده است. در این قسمت پس از تأکید گسترش دولت پنهان، ویژگی‌های اقتدارگرایی فرهنگی-اجتماعی و چگونگی اثرگذاری آن در زندگی روزمره مردم و جوانان و البته مقابله نسبی مردم و جوانان با آن، تشریح گردیده است. در پیشنهادهاى مداخله در جهت ارتقای کیفیت دین داری دانشجویان، دو دسته مداخله‌گری اساسی و موقت و مقطعی مورد بحث قرار گرفته‌اند. در بحث مداخله‌گری اساسی پس از بررسی روند تاریخی اجتهاد و مرجعیت در اسلام و ترسیم مشکلات فرا روی مرجعیت و روحانیت در حال حاضر، بیان گردیده است که مشکلاتی نظیر کاهش دین داری جوانان و دانشجویان، بیشتر فراقلمی روحانیونی است که به دلیل عدم حل مشکلات سازمان روحانیت، با مشکلات جدی روبرو هستند و ضرورت دارد برای حل مشکلات فزاینده جامعه، در درجه اول اهمیت روحانیت و در درجات بعدی اهمیت، مردم و جوانان به حل مشکلات خویش پردازند. بالطبع در حالت اخیر جامعه از صحت و سلامت لازم برخوردار شده، روندی پیشرو و رو به اعتلا را تجربه خواهد کرد. اما در صورتی که مداخله‌گری اساسی پیش گفته محقق نشود، ممکن است برخی از روش‌هایی که به کاهش موقت فاصله‌گیری جوانان و دانشجویان از دین و دین داری می‌انجامند، مد نظر قرار گرفته شوند که در ادامه ذیل عنوان مداخله‌گری موقت و مقطعی، پیشنهاد گردیده‌اند (هرچند راه کارهای پیشنهادی در این قسمت، هرگز قابلیت پوشش دادن به مشکلات فزاینده پیش گفته را نخواهند داشت).

در بررسی راه کارهای مداخله مقطعی و موقت جهت ارتقای کیفیت دین داری دانشجویان، چهار مقوله: آموزش غیررسمی دین، برجسته‌سازی نقاط قوت دین، تقلیل و نفی ضعف‌ها، بسترسازی جهت کاربری بهینه از فضای مجازی و آماده‌سازی بسترهای اجتماعی جهت پویایی جامعه (و خاصه جوانان)، ارایه گردیده است.

بحث آموزش غیررسمی دین، حاوی مباحث و طرح‌هایی است که بالاستقلال مربیان و اولیای تربیتی و فرهنگی جوانان قادر به اجرا و تحقق عملی آن‌ها هستند، اما راهکارهای بعدی منوط به اهتمام و همیاری مسوولان نظام با مربیان تربیتی و اولیای فرهنگی جوانان می‌باشند که ممکن است به دلیل عدم همراهی آنان، جنبه تحقق عملی به خود نگیرند.

اما در یک جمع‌بندی کلی باید توجه داشت که روش‌های مداخله موقت و مقطعی به طور عمده نقش مسکن را داشته، مانع از تعمیق بحران‌های عقیدتی و فرهنگی- اجتماعی آتی جامعه که نیازمند مداخله- گری اساسی است نخواهد شد.^۱ جلد دوم این مجموعه با ارایه برخی از مآخذ مورد استفاده خاتمه یافته است.

در انتها لازم به یادآوری است که در تهیه این اثر دانشجویان محترم، محدثه بخشی‌پور، غزاله برناپور، نرگس بیگلری، مهشید بروسان، فاطمه پورصالح، فاطمه ثابتی، غزاله حسین یزدی، سارا خاشعی، محدثه خاکشور، مریم‌سادات دهقانی، شیما رحیمی، شکوفه رزمی، فاطمه رضازاده، مریم شاهنده، کیمیا شریفی، مرضیه شریفی، فایزه شهرابی فراهانی، مریم شیرآشتیانی، یلدا صباحی، زهرا صفی‌خانی، شادی عبادی، یاسمن عباسی، مهسا فیضی، سمیه قربانی، بهاره کاظمی، نگین گلرخ، نرگس مجیدی، ریحانه محمدی‌صفت، شیما نباتی، فاطمه نظیفی و عطیه وقفی‌نژاد، در انجام کارهای میدانی، نگارنده را یاری رساندند. زحمات تایپ این اثر را نیز خانم اکرم مظاهری، برعهده داشتند که از زحمات بی‌دریغ این عزیزان، تشکر و قدردانی می‌شود. اجرشان مأجور باد.

^۱ - لازم به ذکر است عامل خط مشی سیاسی حاکم بر جامعه به عنوان یک متغیر مهم در شدت یا کاهش التهاب‌های اخیر اثرگذار واقع خواهند شد، اما در کل رفع‌کننده بحران‌های اخیر نخواهند بود.

فصل اول: تحولات دین داری جوانان (دانشجویان)

برخی از بررسی‌های انجام شده دلالت بر آن دارند که جوانان ایرانی طی دو سه دهه اخیر تحول‌های هویتی قابل توجهی را به خود تجربه کرده‌اند که در غالب موارد اولیای فرهنگی نظام این تحول‌ها را مثبت ارزیابی نمی‌کنند.

در تبیین تحولات هویتی جوانان ایرانی می‌توان به میزان زیادی این تحولات را نشأت گرفته از سوابق تحصیلی جوانان، سوابق تربیتی آنان، ویژگی‌های روان‌شناختی جوانان ایرانی، تحول‌های فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی و سیاسی جوانان، سرخوردگی‌های اقتصادی- اجتماعی- عقیدتی، وقوع گسست و شکاف نسلی و فضای جهانی شده دانست.

سوابق تحصیلی جوانان، حاوی آموزشی تجربی است که این تجربیات، در تقابل با نظام آموزشی مبتنی بر تبعدگرای حوزه قرار دارد و جوانان به همین دلیل، به سادگی در برابر آموزه‌های تبعدی سر فرود نیاورده، تمایل دارند که صحت آموزه‌های اخیر را بعضاً از گذر تجربه به دست آورند.

در عوامل تربیتی مؤثر در تغییر روابط اجتماعی و سبک زندگی جوانان، مواردی مانند: تلاش بر جامعه‌پذیری مبتنی بر زور، تلاش در نگاه داشتن جوانان در اخلاق دیگرپیرو، نفی شک‌گرایی جوانان، عدم پذیرش روحیه خودپیرو جوان، تردید در پذیرش استقلال‌طلبی جوان، نفی ریشه‌های تاریخی هویتی جوان و بحران هویت جوان ایرانی (منطقی، ۱۳۷۹، ۱۳۸۱ الف، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳ الف، ب، ۱۳۸۸ الف) و نظایر آن، قابل احصاء هستند. مضاف بر آنچه از آن یاد شد، عدم بسترسازی فرهنگی برای کاربری از فرصت‌های فضای مجازی به جای کاربری از تهدیدهای آن (منطقی، ۱۳۸۳، الف، ب، پ، ج)، از دیگر موارد مهمی است که باید در این قسمت از آن یاد کرد. مجموعه موارد فوق در شکل دادن به هویت ژلاتینی جوان انقلاب اسلامی، مؤثر واقع آمده‌اند.

در تحول‌های فرهنگی مؤثر در تغییر روابط اجتماعی و سبک زندگی جوان ایرانی، از موارد قابل تأملی همچون: افسردگی اجتماعی، هیجان‌جویی مرضی، عشق بیمارگون، پناه بردن به فضای مجازی (منطقی، ۱۳۹۳ الف، ب، ج، چ)، می‌توان نام برد. علاوه بر این، موارد دیگری مانند: ارتباط عاطفی اندک با جنگ و انقلاب، استقبال از فرهنگ فردگرا به جای فرهنگ جمع‌گرا، توجه به هر دو بُعد فرهنگ ایرانی- اسلامی، هنجارآفرینی‌های جدید، استقبال از فن‌آوری‌های ارتباطی جدید، تأثیرپذیری گسترده از اینترنت، ماهواره، تلفن همراه و بازی‌های رایانه‌ای، کنار نهادن نظریه تهاجم فرهنگی و پذیرش نظریه تبادل فرهنگی، استقبال از الگوهای عمدتاً خارجی، استقبال از فرهنگ جهانی، مقاومت فرهنگی (ابراز

نظرات سیاسی در پوشش رفتارهای فرهنگی، مانند: استفاده از مُدها و پوشش های غیرمتعارف، برخورد لجاجت آمیز با نمادهای نظام و نظایر آن (منطقی، ۱۳۷۲ الف، ۱۳۸۳ ج و د، ۱۳۸۸ ب، ۱۳۸۹)، در زمینه تحول های فرهنگی که جوانان با آن روبرو هستند، قابل احصاء می باشد.

در تحول های اجتماعی مؤثر در تغییر روابط اجتماعی و سبک زندگی جوان انقلاب اسلامی، مواردی مانند: نفی آرمان گرایی های غیرواقع نگر، جابه جایی رویکرد دینی به مسایل به رویکرد علمی، فرهنگی، هنری و اجتماعی، اتخاذ رویکرد انتقادی به مسایل، ترجیح مصالح فردی به جای مصالح جمعی، کاهش تبعیت از بزرگ ترها، پا به عرصه نهادن گسترده تر زنان، فراگیرتر شدن اندیشه های برابرطلبی زنان با مردان، استقبال از روابط دو جنس، ارزش شدن روابط عمیق دو جنس، استقبال از تجربه گرایی، پذیرش اندیشه رفاه طلبی و تجمل گرایی، استقبال از مُد و مُدگرایی، سنت شکنی (منطقی، ۱۳۸۳ الف، ب، پ و ل، ۱۳۸۴) و نظایر آن ها، قابل شمارش است.

وقوع گسست و شکاف نسلی، از رخدادهای مهم اجتماعی است که جوانان در آن نقش فعال و قابل تعمقی داشته اند. تفاوت قرائت های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و عقیدتی نسل جوان با نسل بزرگسال از سویی و شکل گیری تدریجی انقطاع گفتمان بین نسلی که در پی کاهش گفتمان بین نسلی رخ داده است، از تبعات قابل توجه و تأمل در گسست نسلی ایجاد شده در جامعه اند (منطقی، ۱۳۸۳ الف، ب، پ و ۱۳۸۸ ب).

رفیع پور (۱۳۷۸) در کتاب «آنومی یا آشفتگی اجتماعی» با طرح آنومی یا هرج و مرج اجتماعی در شرایط تأکید بر توسعه اقتصادی برونزا، نابرابری، فساد اقتصادی و جابه جایی نظام ارزشی جامعه، خاطرنشان می سازد، مهار فرایند آشفتگی اجتماعی در حالی که بسترهای اصلی آن نادیده گرفته شود، با توسل به مواردی مانند نیروی انتظامی، شیه دادن قرص مسکن به بیماری است که تنها تسکینی موقت برای وی فراهم می آورد. بالطبع در شرایط اخیر مهار مواردی مانند مُدگرایی افراطی، بدحجابی، بی حجابی و نظایر آن ها با اتکا به نیروی انتظامی (به مثابه اولین سناریوی مدنظر اولیای فرهنگی)، اندیشه خطایی به شمار می رود.

در تحول های عقیدتی جوان انقلاب اسلامی که در تغییر روابط اجتماعی و سبک زندگی جوانان مؤثر واقع آمده اند، مواردی نظیر: عدم استقبال از رویکرد دینی به مسایل، ترجیح رویکرد اجتماعی به دین به جای رویکرد فردی به دین، ترجیح رویکرد عرفانی به دین به جای رویکرد صوری و ظاهری به دین که در احکام خلاصه می شود، ترجیح مرجعیت علمی و هنری به مرجعیت دینی، تأویل گرایی در برابر

تفسیر سنتی دین توسط بزرگسالان، استقبال از اخلاق اجتماعی و غیر آرمان‌گرا به جای اخلاق آرمان-گرا، استقبال از رویکرد تحقیقاتی نسبت به دین، نفی تحمیل دین بر جوانان، کاهش ابعاد پیامدی و مناسکی، کاهش تعصب‌های دینی، به چالش گرفتن احکام جنسیتی اسلام، برخورد گزینشی با دین، مُد شدن بی‌اعتقادی (منطقی، ۱۳۷۲ الف، ۱۳۷۸، ۱۳۸۱ ب، ۱۳۹۲)، از موارد مورد توجهی هستند که درباره جوانان مطرح شده و باید بدان‌ها عطف توجه لازم را داشت.

رفیع‌پور (۱۳۷۶) در همین ارتباط در کتاب «توسعه و تضاد» می‌نویسد، فشار هنجاری و کنترل درونی که در زمینه رعایت حجاب در سال‌های ۱۳۶۵ وجود داشت، در سال ۱۳۷۱ بسیار کاهش یافت و بالطبع احترام به زنان باحجاب نیز پایین آمد، زیرا وقتی ارزش‌های یک جامعه تغییر کند و از ارزش مذهبی به طرف ارزش غیرمذهبی برود، یعنی ارزش‌های مذهبی از نظر اجتماعی کم ارزش شوند، طبعاً دارندگان نمادهای آن (از جمله حجاب) نیز از نظر افراد کم ارزش می‌شوند.

در تحول‌های سیاسی مؤثر در تغییر روابط اجتماعی و سبک زندگی جوان ایرانی، می‌توان از موارد زیر به عنوان مواردی قابل تأمل یاد کرد: اعتقاد جوانان به فروریزی آرمان‌شهر نسل‌های اول و دوم انقلاب، نفی آرمان‌گرایی‌های غیرواقع‌نگر، کاهش تبعیت از رهبران، یافتن دید نقادانه نسبت به عملکرد رهبران، استقبال جوانان از جدایی دین از سیاست، تردید در حکومت دینی، تردید نسبت به دیدگاه‌های رهبران سیاسی، دید انتقادی نسبت به جنگ ۸ ساله، تمایل به حکومت دموکراتیک و دید تقریباً مثبت نسبت به غرب (منطقی، ۱۳۷۴، ۱۳۸۳ الف، ب و پ).

در ارتباط با دیدگاه اقتصادی جوان انقلاب اسلامی، می‌توان از دید نسبتاً منفی جوان نسبت به فرصت‌های شغلی و حرفه‌ای مورد نظر در زندگی آینده، اعتقاد به مشکلات عدیده اقتصادی جامعه، اقتصاد مبتنی بر رانت، اقتصاد نایمن و پرچالش، مشکلات معیشتی و مسکن و کمبود امکانات رفاهی شهروندان در جامعه، یاد کرد. مجموعه موارد اخیر، در ارتباط با ابعاد اقتصادی جامعه، دیدی منفی در این زمینه را برای جوان انقلاب اسلامی رقم می‌زنند.

سرانجام جهانی شدن، فضای خاصی برای جامعه و جوانان آن پدید آورده است که در آن برخورد با آرا و نقطه نظرات متفاوت و گوناگونی که بعضاً در تضاد و تخالف با نقطه نظرات رسمی ارایه شده در زمینه‌های فکری، فلسفی، فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی و سیاسی هستند، افزایش سطح توقعات افراد، افزایش تسامح، فردگرایی، برهنه‌گرایی و نظایر آن، از ویژگی‌های شاخص فضای جهانی شده به شمار می‌روند (منطقی، ۱۳۸۳ و).

نتیجه آنچه از آن یاد شد، در مرتبه نخست شکل گیری هویت خاصی در جوان انقلاب اسلامی است که تعبیر هویت ژلاتینی از آن، شایسته می نماید. در مرتبه بعد، موارد اخیر در تغییر روابط اجتماعی و سبک زندگی جوان ایرانی به شدت مؤثر واقع آمده اند. جوان ایرانی، در عین سردرگمی و ابهام، باهوش، نوگرا و خلاق و آزادی خواه است. فن آوری های ارتباطی را شناخته و از آن ها در جهت پیشبرد اهداف خویش، سود می جوید. جوان نسل حاضر در عین تجربه گرایی و علم گرایی، با دید انتقادی به هنجارها و ارزش های اجتماعی خویش می نگرد، وی با بی اعتمادی به رهبران و بزرگ سالان جامعه نگرسته، از هنجارشکنی و کنار نهادن سنت، کم و بیش استقبال می کند. اهل مُد، رفاه، تفریح و تنوع، لذت طلبی، تجمل گرایی و راحت طلبی است، با نگاه مثبتی به غرب و دستاوردهای علمی و فرهنگی - اجتماعی آن (مانند فمینیسم) می نگرد و به میزان قابل تأملی از اندیشه های آرمان گرایانه، فاصله گرفته است (منطقی، ۱۳۸۳ ی).

به نظر می رسد جوان نسل حاضر، ضمن فاصله گرفتن نسبی از اندیشه های آرمانی، تا حدودی جای اخلاقیات آرمان گرای دینی را با اخلاق اجتماعی عوض کرده، با فاصله گرفتن نسبی از اندیشه های انقلابی، از رویکردهای اجتماعی کم هزینه و پرسود، استقبال می کند و مهم تر از همه، جوانی که با ویژگی های اخیر، دست به بازنگری و بازتعریف برخی از ابعاد دینی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مرسوم جامعه اش زده است، قرائت و نگرش دینی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جدیدی را از خود به معرض دید نهاده است.

اگر با محدود کردن عرصه تحولات جوانان، توجه خود را معطوف به مسایل دینی (که به شدت مورد توجه مسوولان نظام هست)، کنیم، می توان مسأله تحولات قرائت دینی جوانان را مورد توجه و بررسی قرار داد.

مسأله افزایش، کاهش یا بدون تغییر ماندن دین داری جوانان، مقوله مهمی است که پژوهش مدونی در این ارتباط وجود نداشته، سایر پژوهش ها نیز به شکل مستقیم این مسأله را در ابعاد و وجوه مختلفش مورد بحث و بررسی قرار نداده اند. هر چند از برخی از پژوهش های اجرا شده، داده هایی مانند کاهش میزان نماز گزاردن جوانان در گذر زمان، قابل احصا است.

طالبی (۱۳۷۴)، در بررسی که در سطح ۱۸۴۵ دانشجویانجام داده است، یادآور می گردد که ۷۲/۷٪ از جمعیت مورد بررسی وی بیان داشته اند که همیشه نماز می خوانند. ایسپا (۱۳۸۰)، در بررسی که در سطح ۲۵۰ نفر از دانشجویان تهرانی داشته است، رقم ۷۶٪ موافق و خیلی موافق با ادای نماز یومیه را گزارش می کند. خراطیان خامنه (۱۳۸۲)، گزارش می دهد، ۷۵/۶٪ از دانشجویان دانشگاه تبریز، در بررسی وی

موافقت خود را با نماز خواندن، اعلان داشته‌اند. مرکز ملی مطالعات و سنجش افکار عمومی (۱۳۸۳)، در بررسی که در جمعیتی بالغ بر ۸۷۵ نفر دانشجو داشته است، رقم ۶۵/۴٪ موافق با پایبندی به دین را به دست آورده است. غیاثوند (۱۳۸۴)، در بررسی یک جمعیت ۱۲۴۵ نفری از دانشجویان، نتیجه گرفته است که ۶۶/۶٪ از آنان، خواندن نماز به شکل فرادا را مورد تأیید قرار داده‌اند. سرانجام خدایاری فرد و همکاران (۱۳۸۸)، در بررسی ملی که در سطح ۲۱۷۹ نفر دانشجو انجام داده است، نتیجه گرفته‌اند که ۵۸/۵٪ از جوانان همیشه یا اکثر اوقات نماز می‌خوانند.

بعضی از پژوهش‌های دیگر، نتیجه گرفته‌اند که با افزایش سن، از میزان انجام رفتارهای دینی جمعیت مورد بررسی، کاسته شده است. منطقی (۱۳۸۱ الف)، در بررسی تحولی که در زمینه شناسایی راهکارهای درونی سازی کردن ارزش‌های دینی در سطح دانش‌آموزان دبستانی، راهنمایی و دبیرستانی داشته است، گزارش می‌دهد که میزان علایق دینی دانش‌آموزان از راهنمایی در قیاس با دبستان و از دبیرستان در قیاس با راهنمایی، در سطح هر دو گروه دختران و پسران کاهش یافته است. رحیمی‌نژاد و منصور (۱۳۸۰)، کاهش هویت دینی در بین دانشجویان کارشناسی طی سال اول تا چهارم را در پژوهش خویش مورد تأیید قرار داده‌اند. سفیری و غفوری (۱۳۸۸) نیز در بررسی میدانی که در سطح جوانان ۱۸-۲۵ ساله داشته‌اند، گزارش می‌دهند که با افزایش سن و تحصیلات، هویت دینی افراد کاهش می‌یابد.

گذشته از کاهش میزان دین‌داری جوانان، برخی از یافته‌های پژوهشی از تحولات کیفی دین‌داری جوانان یاد می‌کنند.

ربانی خوراسگانی و صفایی‌نژاد (۱۳۸۴)، در بررسی وضعیت دین‌داری جامعه تحقیق، به بررسی صحت و سقم نظریه فرامادی گری رونالد اینگلهارت، پژوهش‌گر تحولات ارزشی و فرهنگی پرداخته‌اند و درنهایت نتیجه گرفته‌اند که نتایج حاصل از پژوهش در جهت تأیید نظریه اینگلهارت است که بیان می‌دارد، در جوامع (صنعتی)، تحولی از ارزش‌های مادی به سمت ارزش‌های فرامادی به وقوع پیوسته است که روند این تحول در جهت کاهش نگرش‌های دینی جوانان و گرایش بیشتر آن‌ها به ارزش‌های فرامادی (در مقایسه با بزرگ‌ترها) است.

توسلی و مرشدی (۱۳۸۵)، در بررسی دین‌داری دانشجویان، گزارش می‌کنند: باورهای دینی دانشجویان در حد بالا و پایبندی آنان به انجام دادن مناسک فردی دینی در حد متوسط به بالایی است، اما پایبندی آنان به انجام دادن اعمال جمعی دینی در حد کم ارزیابی می‌شود. همچنین گرایش به دین خصوصی، برخورد گزینشی با دین و گرایش به تکثرگرایی دینی رواج زیادی بین دانشجویان دارد. به این ترتیب،

به نظر می‌رسد داده‌های تجربی تا حدودی مؤید دیدگاه نظری نظری پیتز برگر است که از منظر سازه-گرایی اجتماعی بیان می‌دارد، با توسعه نهادهای مدرن در جوامع در حال توسعه، نه تنها نسبت نهاد دین با دیگر نهادهای اجتماعی دست‌خوش تحول می‌شود، بلکه مجموعه آگاهی‌های همراه با نهادهای مدرن، سطح و شیوه دین داری افراد را نیز تغییر می‌دهد. ذوالفقاری (۱۳۸۹) نیز از وجود قرائت‌های دینی مختلف در سطح دانشجویان یاد می‌کند.

منطقی (۱۳۸۹)، در گزارش تحولات قرائت دینی جوانان می‌نویسد:

بررسی‌های مقدماتی، حکایت از آن دارد که نوجوانان و جوانان ایرانی در برخورد با نگرش مرسوم از اسلام در جامعه، در یک تقسیم‌بندی بسیار کلان، در سه دسته قرار می‌گیرند. دسته نخست شامل جوانانی است که از اعتقاداتی همسان با بزرگ‌سالان نسل اول و دوم انقلاب، برخوردارند.

دسته بعد، جوانانی هستند که به نوعی اعتراض و دلزدگی خویش نسبت به دین و دیانت را نشان می‌دهند، و سرانجام در دسته آخر، افرادی قرار می‌گیرند که به صراحت دست به نفی دین زده، به نوعی دین-ستیزی را پیشه خویش کرده‌اند.

۱ - افرادی که در یک زمان به دنیا آمده‌اند، یک نسل نامیده می‌شوند. اهمیت مفهوم نسل به این دلیل است که افراد یک نسل، تحت تأثیر عوامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و عقیدتی خاصی قرار گرفته‌اند. اگرچه یک نسل غالباً معادل ۳۰ سال در نظر گرفته شده است، اما بسته به سرعت تحولات اجتماعی، مدت زمان مزبور می‌تواند به ۱۵ یا ۱۰ سال نیز تقلیل پیدا کند (آبرکرامی و همکاران، ۱۹۸۴، ترجمه پویان ۱۳۶۷). اگر نسل‌های پس از انقلاب اسلامی را مورد توجه قرار دهیم، می‌توان نسل اول انقلاب را کسانی دانست که در زمان انقلاب، حدود ۲۰ سال داشته‌اند و قادر به درک پدیده عظیم انقلاب شده‌اند. بنابراین کف سنی نسل اول انقلاب، در حال حاضر، ۶۰ سال خواهد بود.

نسل دوم انقلاب را می‌توان کسانی در نظر گرفت که اگرچه به تجربه انقلاب نایل نیامده‌اند، اما تجربه جنگ را در کارنامه خویش دارند. اگر این افراد در انتهای جنگ ۲۰ ساله بوده باشند، کف سنی آنان حدود ۵۰ سال خواهد بود.

طبق تعریف سازمان ملی جوانان، افراد ۲۹-۱۵ سال، جوان نامیده می‌شوند. بنابراین اگر نسل سوم انقلاب سنی بین ۵۰-۳۰ سال داشته باشند، نسل چهارم و پنجم انقلاب بین ۲۹-۱۵ و زیر ۱۵ سال سن خواهند داشت.

اگر از سه قشر اخیر، توجه خود را منحصرأ معطوف به قشر دوم کنیم، ملاحظه می‌شود که نوجوانان و جوانان معترض به نگرش مرسوم از اسلام، از سویی با دید نقد و از سوی دیگر با دیده برخوردی واکنشی و لجاجت‌آمیز برخورد کرده، نگرش و قرائت دینی جدیدی را از خود به معرض دید می‌گذارند.

پژوهش‌گر جهت بررسی تحولات نگرش دینی جوانان (معترض)، با همکاران پژوهشی خود، به مصاحبه نیمه هدایت شده با ۱۲۰۰ جوان دختر و پسر (با نمونه‌برداری در دسترس)، پرداخت. علاوه بر این، جهت انجام برخی از بررسی‌های تطبیقی، ۶۰۰ نفر از افراد بزرگسال (از نسل‌های اول و دوم انقلاب)، به صورت تصادفی در دسترس، مورد مصاحبه نیمه هدایت شده قرار گرفتند.

نتایج حاصل از این پژوهش که به توصیف نگرش دینی جوانان معترض به قرائت دینی مرسوم، پرداخته است، در سه محور: نقدهای جوانان به نگرش مرسوم از اسلام، برخورد لجاجت‌آمیز و واکنشی جوانان با قرائت مرسوم از اسلام و ارایه مختصات نگرش جدید جوانان از اسلام، تدوین گردیده‌اند.

نگارنده، در توصیف اولین محور مورد نظر که به نقد جوانان (معترض) بر نگرش دینی مرسوم، پرداخته است، به بررسی اشکال‌ها و ایرادهایی که جوانان بر نگرش و قرائت دینی رایج در جامعه دارند، پرداخته است. عناوین مورد بررسی در این قسمت به قرار زیرند:

نقد القای تحمیلی دین، بسته‌نگری و جزم اندیشی، نقد رفتار حافظان هنجارهای نظام دینی، عملکرد آسیب‌زای مدعیان دین‌داری، نقد برخورد ابزاری با دین، ناتوان جلوه‌گر شدن روحانیت در عرصه اجتهاد پویا، برخوردهای ریاکارانه با دین، تخدیری واقع شدن دین، آمیختگی گسترده دین با حزن و اندوه، نقد طرح چهره‌ای خشن برای دین، نقد پذیرش موروثی دین، نقد صوری و شعاری شدن دین، نقد مراسم دینی، ابهام‌های آمیخته با دین، نقد درخواست تبعیت محض از پیروان، دید غیراستدلالی دین، عدم توانایی دین در پاسخ به شبهات عصری، طرح دین به عنوان عامل عقب افتادگی جامعه، اعتقاد به تحریف شده بودن دین، نقد افراط و تفریط‌های دینی، ضعف‌های مفرط تبلیغاتی و سرانجام نقد کوتاهی مسوولان در بسترسازی مناسب برای تحقق دین.

پژوهش‌گر در توصیف دومین محور مورد بحث، به طرح برخورد لجاجت‌آمیز و واکنشی جوانان با نگرش دینی مرسوم، پرداخته است. وی در همین رابطه، خاطرنشان می‌سازد:

بررسی آرای دختران و پسران مصاحبه شده، دلالت بر آن دارد که برخی از این افراد (معترض)، در برخورد با اظهار نظرها و مواضع مخالف و نه چندان مطلوب طبع مسوولان و اولیای دینی جامعه، به گونه‌ای عکس‌العملی از خود، واکنش نشان می‌دهند.

برخوردهای لجاجت آمیز و مقاومت فرهنگی، دو دسته از شاخص ترین برخوردهای واکنشی و عکس-عملی جوانان به شمار می آیند که بیانگر برخوردهای واکنشی و از سر لجاجت ورزی جوانان، به شمار می آیند.

پژوهش گر، در توصیف سومین محور کلان مورد نظر در نگرش دینی جوانان معترض به قرائت مرسوم از اسلام، ذیل عنوان مختصات نگرش جدید دینی جوانان، به طرح ده محور اساسی زیر اقدام کرده است:

استقبال از برخورد تحقیقی- تجربی با دین (شامل زیر مجموعه های: نقد رویکرد تبدیلی و توجه به رویکرد استدلالی و تجربی به دین، عقل گرایی - و عقل گرایی افراطی-)، استقبال از شک گرایی، تجربه-گرایی، توجه به یافته های علمی، گرایش به آگاهی از فلسفه احکام، برخورد تحقیقی با دین، گرایش به جابه جایی مرجعیت عقلی به جای مرجعیت دینی)؛ به چالش کشیدن برخی از آموزه های دینی (دربیرگیرنده زیر مجموعه های: به چالش کشیدن برخی از آرای دینی، برخورد گزینشی با دین)؛ استقبال از جدایی دین از سیاست در جامعه - سکولاریسم-؛ فاصله گرفتن از دید آرمان گرایانه (شامل زیر مجموعه های: پذیرش تخطی در عین دین داری، پذیرش ضعف های شخصیتی، پذیرش دفع افسد به فاسد، به نمایش نهادن حمیت دینی اندک)؛ نگاه دوستانه تر به خدا (حاوی زیر مجموعه های: نگاه مبتنی بر مهر به خدا، احساس صمیمیت با خدا، درک شدن از سوی خدا)؛ توجه به باطن دین (شامل زیر مجموعه های: غلبه دید عرفانی- فلسفی به دین، عبور از ظواهر و عطف توجه به باطن افراد)؛ منعطف تر دیدن دین (دربیرگیرنده زیر مجموعه های: اعتقاد به انعطاف پذیری دین، توجه بیشتر به تسامح دینی، توجیه گری)؛ کاهش ابعاد پیامدی و مناسکی در سطح جوانان (شامل زیر مجموعه های: کاستی گرفتن انجام تکالیف دینی، پرهیز از جزئیات، نفع طلبی، تسلیم شدن در برابر فشار هنجاری گروه، کیفیت-گرایی، عمل گرایی)؛ تفسیرهای جدید دینی (حاوی زیر مجموعه های: اعتقاد به تحولات تاریخی، تأکید در ضرورت به روز شدن برخی از احکام، تأکید در تأثیر بسترهای نامساعد اجتماعی، طرح ضرورت های اجتماعی، تفسیر به رأی)؛ و نگاه جدید به دین (شامل زیر مجموعه های: طرح ضرورت بازنگری انتقادی در دین، تسامح در برخورد با دیگر ادیان، التقاط ادیان، اعتراض به فرهنگ عربی دین، داعیه شناخت عصری دین، توجه به چالش های نسلی، اعتراض های جنسیتی).

حساسیت مسأله تحولات دینی دانشجویان سبب شد، نگارنده پس از گذشت ۶ سال از نشر محدود پژوهش سال ۱۳۸۹، درصدد بررسی مجدد تحولات قرائت دینی جوانان در سال ۱۳۹۵ برآید تا ضمن بررسی صحت و سقم یافته های پژوهش پیشین، به بررسی این مسأله نیز بپردازد که آیا طی ۶ سال اخیر،

مسایل جدیدی نیز به مجموعه موارد پیشین افزوده شده است یا خیر. از این رو با توجه تنی چند از دانشجویان خویش در درجه اول اهمیت، در مورد چگونگی انجام پژوهش کیفی و در درجه بعدی اهمیت، در مورد نتایج حاصل از پژوهش‌های انجام شده در مورد تحولات قرائت دینی جوانان، از آنان خواست تا با توجه نسبی به سرفصل‌های به دست آمده از پژوهش سال ۱۳۸۹، دست به مصاحبه‌های کیفی عمیق با دانشجویان دختر و پسر در دسترسشان بزنند تا ضمن رصد صحت و سقم یافته‌های پژوهش پیشین، به بررسی احتمالی موارد جدیدی که در جریان تحولات دینی جوانان پدید آمده‌اند، بپردازد.

در پژوهش جدید (که جلد نخست همین مجموعه به شمار می‌رود)، بررسی مصاحبه‌های انجام شده با دانشجویان، حاوی نکات آموزنده و زیادی است. به این معنا که گذشته از دانشجویانی که با پذیرش دنیاپرستی، از دین و دیانت فاصله گرفته‌اند و نقد دینی آنان بیشتر از آن که متوجه دین باشد، توجهی بر زیاده خواهی‌ها و هوس‌پرستی‌های آنان است، دیگر دانشجویان، هم‌زمان با نقد دید دینی بزرگ-سالان، به ترسیم دیدگاه دینی نسبتاً مخالف خویش در این ارتباط پرداخته بودند. به این معنا که دانشجویان با نقد روش‌های دین‌دار کردن بزرگ‌سالان (که عمدتاً مبتنی بر ارباب افراد بوده، از آنان افراد مرعوبی می‌سازد که از آنان انتظار کم‌ترین پویایی و نواندیشی را نباید داشت)، دست به زیر سوال بردن احکام جنسیتی اسلام زده، از اعتقاد خود به تحریف شده بودن قسمت‌هایی از دین سخن گفته بودند. به شکل مشابهی جوانان ضمن نقد تحلیل رفتن دین در پوسته فقهاتی آن، دین مرسوم در نزد بزرگ‌سالان را فاقد عرفانی که در بطن دین وجود دارد، معرفی می‌کردند. نقد افراط و تفریط‌های دین و تحلیل رفتن دین در مسایل فردی و جزئیات، از دیگر مواردی بود که دانشجویان دست به نقد آن زده بودند.

دانشجویان مصاحبه شده، در فراز دیگری از اظهارات خویش، به طرح مختصات نگرش دینی خویش دست زده بودند. به این معنا که آنان پس از نقد روش‌های دین‌دار کردن مبتنی بر رعب، دین داری مبتنی بر عشق ورزیدن به حضرت حق را در دستور کار خود قرار داده، با دیدی کاوشگر درصدد فهم هر چه بیشتر باطن دین و عرفان نهفته در بطن دین بودند.

دانشجویان با پشت کردن به دین فردی شده، به ابعاد اجتماعی دین توجه نشان داده، تأکید داشتند که دین برای نظم و نسق دادن به زندگی فردی و خاصه اجتماعی انسان‌ها است و باید انعکاس دین داری افراد را به عیان در عملکرد اجتماعی آنان مشاهده کرد. در همین راستا، دانشجویان به شکل قابل توجهی به مسایلی نظیر حق الناس، زیست محیط و اخلاق اجتماعی توجه نشان داده بودند.

دانشجویان هم‌زمان با زیر سوال بردن خرافاتی که در قرائت مرسوم بزرگسالان وجود دارد، با دیدی بیشتر استدلالی و کمتر تعبیدی، به نقد و بررسی احکام دینی و رسالت دینی خودشان می‌پرداختند. برخی از دانشجویان با طرح ضرورت تفکیک دین از سیاست، اظهار می‌داشتند، به دلیل تفاوت ماهوی دین و سیاست، برای حفظ دین و ممانعت از استفاده ابزاری مردان سیاست از دین، باید عرصه دین و سیاست از هم جدا شود.

تفسیرهای جدید دینی، تسامح دینی، کاهش ابعاد پیامدی و مناسکی، اخذ ارزش از جهان مدرن، فاصله گرفتن از دید آرمان‌گرایانه از دیگر مواردی بودند که دانشجویان در مختصات قرائت جدید دینی خودشان به آن اشاره داشتند.

بررسی کلی ایده‌های مطرح شده از سوی دانشجویان در نقد قرائت دینی بزرگسالان از سویی و ارایه مختصات نگرش دینی جدید خودشان از سوی دیگر، هم‌زمان حاوی ابعادی امیدبخش و تهدیدآمیز می‌باشد. به این معنا که توجه کردن به ابعاد اجتماعی اسلام، حق الناس، اخلاق اجتماعی، زیست محیط و مانند آن‌ها، و جایگزین ساختن این ابعاد با مواردی نظیر خرافه‌پردازی، استفاده ابزاری از دین، تحریف دینی و نظایر آن، بالطبع گام مثبت و مفیدی برای بازگرداندن دین به بستر واقعی خودش هست، اما از سوی دیگر طرح مواردی نظیر تفسیرهای دینی نادرست، ترجیح ارزش‌های جهان مدرن (که برآمده از عقل جمعی و تجربیات اجتماعی غرب است) بر ارزش‌های برآمده از دین، عقل‌گرایی گاه افراطی، کم توجهی و بی‌توجهی نسبت به ابعاد پیامدی و مناسکی اسلام، توجه به ابعاد عرفانی، حتی عرفان‌های فارغ از خدا و صرفاً معنویت‌گرا، خداپرستی تنها (با کنار نهادن احکام، ائمه، علیهم السلام و پیامبر خدا) و در برخی از موارد دین‌گریزی، از جمله موارد تهدیدآمیزی هستند که در قرائت جدید دینی دانشجویان ملاحظه می‌گردند.

در اثر حاضر مقوله خداپرستی تنها مورد توجه قرار گرفته، کوشیده شده است با بررسی عمیق‌تر این معنا، دلایل عدول دانشجویان از قرائت دینی مرسوم و رسیدن به قرائت دینی مبتنی بر پرستش خدای صرف، مورد بررسی قرار گیرد.

درباره روش پژوهش حاضر باید بیان داشت که در این تحقیق، روش پژوهش، روش کیفی بوده است. گاهی پژوهش‌گران حوزه‌های انسانی با مسأله‌ها و پرسش‌هایی رو به رو می‌شوند که امکان پاسخ‌گویی آن‌ها با کمک روش‌های معمول پژوهش میسر نیست. معمولاً در این پرسش‌ها مؤلفه‌ها و مفاهیمی وجود دارد که نمی‌توان به راحتی آن‌ها را تعریف کرد، یا سابقه‌ای از موارد مشابه آن‌ها در متون قبلی وجود

ندارد و براین اساس نمی‌توان فرضیه‌ای تدوین کرد و در نتیجه نمی‌توان به آزمون فرضیه پرداخت. پژوهش کیفی برای پاسخ به شرایط اخیر، مناسب‌ترین گزینه است (منصوریان، ۱۳۸۸، الف).

اجرای پژوهش کیفی فرآیندی غیر خطی است و قسمت‌های مختلف آن بیش از آن که در پی یکدیگر قرار گیرند، در کنار هم قرار می‌گیرند. به تعبیر دیگر، در پژوهش کیفی هم‌زمان با گردآوری داده‌ها تحلیل نیز آغاز می‌شود و این فرآیند تا زمانی ادامه می‌یابد که پژوهشگر به نقطه اشباع^۱ برسد. منظور از نقطه اشباع زمانی است که می‌توان از کیفیت و کفایت (بسنده‌گی) داده‌های گردآوری شده برای رسیدن به تحلیلی دقیق اطمینان یافت (منصوریان، ۱۳۸۸، ب).

رویکرد پژوهش کیفی در این پژوهش روش داده بنیاد بود. روش داده بنیاد، روش مناسبی برای پژوهش در حوزه‌هایی است که دانش اندکی درباره آن‌ها در دسترس می‌باشد.

نظریه پردازان نظریه داده بنیاد، سعی بر آن دارد که درکی از فرایندهای مرتبط با موضوع‌های بنیادی به وجود آورند. در همه پژوهش‌های کیفی محقق باید یافته‌های خود را که بیشتر جنبه تفسیری دارند، بدون تکیه بر روش‌های آماری، به نحو متقاعد کننده‌ای گزارش کنند (منصوریان، ۱۳۸۸، الف).

معمولاً کتاب‌های روش تحقیق کیفی در مورد حجم نمونه مورد بررسی ارقام ۸، ۱۲ و یا ۲۰ مصاحبه کیفی عمیق را در مورد مسأله مورد بررسی پیشنهاد کرده‌اند که به زعم پژوهشگر این ارقام به چند دلیل در ایران درست جواب نمی‌دهد.

دلیل نخست را می‌توان در تفاوت روند جامعه‌پذیری در غرب و در ایران خلاصه کرد، به این معنا که به نظر می‌رسد روند جامعه‌پذیری در ایران، روندی دشوار و بعضاً متناقض است، در حالی که در غرب چنین نیست. به عنوان مثال، آنچه خانه، مدرسه و جامعه (به عنوان مهم‌ترین نهادهای جامعه‌پذیر کننده) در ایران به کودک یا جوان القا می‌کنند، خط‌مشی‌هایی متفاوت است. به تعبیر دیگر، در ایران خانه از فرزند می‌خواهد، وی تنها به فکر بیرون کشیدن گلیم خویش از آب باشد، در مدرسه به دانش‌آموز مستقیم و غیرمستقیم القا می‌کنند که وی باید ایثار، جهاد و شهادت را در دستور کار خود داشته باشد و همین فرد در جامعه شاهد آن است که بسیاری از افراد با هم در زمینه رانت خواری و چپاول بیت‌المال با یکدیگر مسابقه نهاده‌اند، از این رو روند جامعه‌پذیری در ایران با دشواری و تنگنا پیش رفته و محقق می‌گردد، در حالی که نهادهای خانه، مدرسه و جامعه (به عنوان مهم‌ترین نهادهای جامعه‌پذیر کننده) در غرب، در غالب موارد به گونه‌ای یک‌دست و هماهنگ عمل می‌کنند.

¹ -Inductive

دلیل بعدی احتیاط در افزایش حجم نمونه در پژوهش‌های کیفی در ایران را باید در عدم حمایت مالی بسیاری از پژوهش‌ها در ایران دید. به این معنا که به فرض در غرب، پژوهش‌گر خود را موظف می‌داند در برابر گرفتن وقت مصاحبه‌شونده، با پرداخت وجهی، قدردانی لازم را از همکاری و صرف وقت فرد مصاحبه شده انجام دهد، در حالی که این امکان در ایران، در غالب موارد میسر نیست و همین مسأله سبب می‌شود، مصاحبه‌شوندگان به ویژه در پژوهش‌های کیفی که مستلزم صرف وقت کافی است، حاضر به صرف وقت مناسب نشده، مصاحبه خود را زودتر از حد لازم به پایان برسانند.

مسایل اخیر سبب می‌شود، پژوهش‌گران ایرانی برای وقوف کامل به پدیده کیفی مورد نظر، آمار مصاحبه‌های عمیق خویش را افزایش دهند، همان‌گونه که در پژوهش حاضر، تعداد مصاحبه‌های مورد نظر برای گردآوری داده‌های تحقیق ۴۰ مورد (یعنی دو برابر رقم پیشنهاد شده در غرب برای انجام یک پژوهش کیفی)، در نظر گرفته شده است.

لازم به ذکر است مهم‌ترین یافته‌های پژوهش تحولات قرائت دینی جوانان در سال ۱۳۸۹، به همکاران پژوهش ارایه شد و از پژوهش‌گران درخواست شد تا ضمن بررسی صحت و سقم یافته‌های پیشین، اگر به داده‌های جدیدی برخورد کردند، به احصای این داده‌ها نیز بپردازند.

خاطرنشان می‌گردد، به دلیل فقدان حمایت مالی پژوهش، نمونه‌های انتخاب شده در این بررسی از نمونه‌های دانشجویی در دسترس دانشگاه‌های استان تهران و البرز انتخاب گردیده‌اند. اما لازم به ذکر است که انتخاب دانشجویان در دسترس اخیر به صورت تصادفی بوده است. دامنه سنی این دانشجویان که در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد مشغول تحصیل بودند، ۱۸ تا ۲۹ سال (با میانگین سنی ۲۲/۵ سال) بود.

پس از بررسی مصاحبه‌های انجام شده، مفاهیم اساسی و کلیدی آن‌ها احصا شده، بعد از بحث در مورد صحت و سقم آن‌ها با گروه پژوهش به تبیین روابط مفاهیم استخراج شده پرداخته شده، مدل نظری لازم ارایه خواهد شد.

روایی مدل نظری ارایه شده از طریق انطباق یا عدم انطباق یافته‌های پژوهش با پژوهش پیشین، ارزیابی متخصصان مربوطه و پژوهش‌های مشابه یا تکرار پژوهش حاضر در زمانی دیگر، بررسی خواهد شد. در انتها تلاش خواهد شد تا اطلاعات میدانی گردآمده، با برخی از مطالعات نظری انجام شده، به صورت فراترکیب، در یکدیگر ادغام شده، دورنمایی از روندهای آتی تحولات دین داری دانشجویان به دست داده شود.

فصل دوم: پذیرش تنها خدا

فصل دوم کتاب حاوی ۴۰ مصاحبه در ارتباط با مقوله پذیرش تنها خدا از سوی دانشجویان است. در پژوهش حاضر ضمن آن که تلاش شده است، قرائت دینی مبتنی بر پرستش خدای صرف، به عنوان یک پدیده جدید معرفی گردد، کوشیده شده است تا روند تحقق این پدیده و عوامل مؤثر در آن مشخص گردد. در بررسی دلایل سوق یافتن دانشجویان از قرائت دینی مرسوم به سمت پذیرش تنها خدا، در جریان مصاحبه‌های انجام شده، دلایل مختلفی مشخص شد که اهم آن‌ها عبارتند از: دلایل روانی، خانوادگی، تربیتی، فلسفی، فرهنگی-اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی-سیاسی و فضای جهانی شده. از سوی دیگر، از آنجا که ارایه یافته‌های پژوهش باید مبتنی بر نظم و نسق منطقی لازم باشند، تلاش شد تا مصاحبه‌های انجام شده حول محور پرستش خدای صرف، ذیل کلی‌ترین دلایل احصاء شده در سوق یافتن دانشجویان از قرائت مرسوم دینی به سمت پذیرش تنها خدا، طبقه‌بندی و ارایه گردند. از این رو، در محور دلایل روانی، هفت مصاحبه با عنوان‌های: پذیرش تنها خدا با گرایش عرفانی: پذیرش دین مولانا و زندگی در بهشت لحظه‌ای»، «پذیرش تنها خدا به مثابه پوشش هواپرستی: دین در تلاطم هواپرستی»، «پذیرش تنها خدا با گرایش به آیین زرتشت: ضرورت پذیرش جغرافیایی دین»، «پذیرش تنها خدا با گرایش به آیین زرتشت: ترکیب اسلام با آموزه‌های زرتشت»، «پذیرش تنها خدا با گرایش جبری: خدایی با جهانی از پیش تعیین شده»، «پذیرش تنها خدای انتقادی: نقد حضرت حق» و «پذیرش تنها خدا با گرایش محکوم‌سازی حضرت حق: خدای بی‌رحم»، ارایه گردیده‌اند.

در محور دلایل خانوادگی، دو مصاحبه با عنوان‌های: «خانواده آسیب‌زا: پذیرش خدایی مهربان و ظلم-ستیز نه نامهربان و ظالم» و «خانواده آسیب‌زا: خدایی که سخت‌گیر نیست»، ارایه شده‌اند.

در محور دلایل تربیتی، سه مصاحبه با عنوان‌های: «دلایل تربیتی: ضرورت بازشناسی دین راستین»، «دلایل تربیتی: خدای منزله از مذهب» و «دلایل تربیتی: در پی خدا شدن خویش»، ارایه گردیده‌اند.

در محور دلایل فلسفی، دو مصاحبه با عنوان‌های: «تردیدهای فکری-فلسفی: انسان‌های گم‌گشته» و «تردیدهای فکری-فلسفی: خدا در وجود تک‌تک ماست و نیازی به واسطه ندارد»، ارایه گردیده‌اند.

در محور دلایل فرهنگی-اجتماعی شش مصاحبه با عنوان‌های: «دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: به سر آمدن دوران کارآیی دین»، «دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: دین مال یک دوره‌ی خاصی بود»، «دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: حالا دیگه پیامبر من عقلمنه و هیچ واسطه‌ای بین من و خدام وجود نداره»، «دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: الآن معنویت خوبه،

دین دیگه جواب نمی‌ده»، «اسلام به مثابه دین عربی: دین عرب‌ها» و «اسلام به مثابه دین عربی: نفی دین عرب‌های بی‌صفت»، ارایه شده‌اند.

در محور دلایل اخلاقی، هفت مصاحبه با عنوان‌های: «پذیرش تنها خدا به عنوان خالق: پذیرش صرف خدا»،

«پذیرش تنها خدا به عنوان خالق: حضرت محمد همه چیزها رو در رؤیا می‌دیده»، «پذیرش خدای غیردینی: در جست‌وجوی خدایی مهربان‌تر»، «پذیرش خدای غیردینی: خدایی که همه چیز منه»، «پذیرش خدای غیردینی: اعتقاد به خدایی با مهری بی‌پایان و بدون خشم و غضب»، «پذیرش خدای غیردینی: خدایی که هیچ ترسناک نیست» و «مدعیان دروغین: سوق یافتن به سمت پذیرش تنها خدا در اثر مشاهده مدعیان دروغین دین»، ارایه گردیده‌اند.

در محور دلایل اخلاقی پنج مصاحبه با عنوان‌های: «اخلاق به مثابه عصاره دین: من دین را برای خودم انسانیت و آزادگی معنای می‌کنم»، «اخلاق به مثابه عصاره دین: دینی مبتنی بر رعایت اخلاق اجتماعی»، «اخلاق به مثابه عصاره دین: دین شخصی من، آسیب ندیدن و آسیب نرساندن است»، «اخلاق به مثابه عصاره دین: دین آدمی وجدان اوست» و «اخلاق به مثابه عصاره دین: تلاش برای خدمت به انسان‌ها و زیست محیط»، ارایه شده‌اند.

در محور دلایل اقتصادی-سیاسی، شش مصاحبه با عنوان‌های: «دین به مثابه افیون توده‌ها: مبلغان و حاکمان فریب‌کار»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: توی صد سال آینده نظریات دینی الآن، مزخرف اعلام می‌شه»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش خدایی متفاوت از خدای مذاهب»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: قرآن ماحصل مغز نوابغی مانند سلمان فارسی است!»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش تنها خدا طبق برهان نظم فارغ از سوءاستفاده‌گران» و «دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش وجود خدای تنها به لحاظ عقلی فارغ از توطئه‌گران»، ارایه گردیده‌اند.

در محور فضای جهانی شده، دو مصاحبه با عنوان‌های: «فضای جهانی شده: خدای راحت، دین ناراحت» و «فضای جهانی شده: عبادت من، عشق ورزیدن به همه هستی است»، ارایه شده‌اند.

در ادامه مصاحبه‌های انجام شده طبق عمده‌ترین دلایل احصاء شده در سوق یافتن دانشجویان به سمت دین داری معطوف به پرستش خدای صرف، ارایه گردیده‌اند. لازم به ذکر است که در انتهای هر محور کلان مورد نظر، یک جمع‌بندی اجمالی از اطلاعات ارایه شده در مصاحبه‌های انجام شده، ذیل عنوان تأملی دوباره ارایه شده است.

۰۱ پذیرش تنها خدا با گرایش عرفانی: پذیرش دین مولانا و زندگی

در بهشت لحظه‌ای

مصاحبه با میلاد، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی فیزیک

- آقا میلاد چی می‌خونی؟

فیزیک.

- سال چندمی؟

چهارم.

- دین رو چه طوری انتخاب کردی، خانواده‌ات بهت تحمیل کردند یا خودت اون رو انتخاب کردی؟
دین رو خانواده بهم تحمیل نکرده، بلکه خودم اون رو انتخاب کردم.

- چه طوری به این نتیجه رسیدی که دین رو خودت انتخاب کنی و بری سمتش؟
این مسأله جریانیش خیلی طولانی هست، بعداً مفصل برات می‌گم.

- به نظرت تحولات تاریخی باعث عوض شدن روش‌های دینی شده؟

قطعاً، چون تحولات تاریخی همون تحولات سیاسی هست، مثلاً همین انقلاب اسلامی، می‌بینیم قبل از انقلاب این قدر تعالیم گسترده نداشتیم، ولی الآن چون انقلاب اسلامی شده و دین هم رکن اول بوده، میاد و چقدر روش خودش رو تغییر می‌ده، مثل این که بیایم آموزش قرآن رو در ماده درسی الزامی کنیم، پس شکل دین قدری تغییر کرده.

- نظرت درباره این که دین با حزن و اندوه آمیخته شده چیه؟

به علت بی‌زینس مداحا هست. اونا چون از گریه مردم نخستین بار سود به دست آوردند، بعد شروع کردند این حرکت‌ها رو انجام دادند. خب وقتی جشن و شادی باشه، اونا باید ملودی بخونن، خب مردم کم کم می‌گن چرا ملودی باشه، می‌گن می‌خواهیم آهنگ و ساز داشته باشیم. از طرف دیگه اسلام خودش به شخصه مخالف موسیقی هست، پس سود مداحا ایجاب می‌کنه که همین جوری دلالتی غم و اندوه گسترش پیدا کنه. و گرنه این مداحا از کجا پول بخورند! تو پولشون رو می‌دی (خنده).

- خب اسلام چرا با موسیقی مخالفه و موسیقی رو حرام کرده؟

والا خودم آن زمان نبودم که بپرسم چرا حرام شده، ولی قطعاً این کار خود اسلام نبوده، چون ۱۴۰۰ سال از آمدن اسلام گذشته، شاید یک سری چیزا بهش اضافه شده. چون موسیقی همه جای دنیا مجاز

هست، از قناری بگیر تا بچه‌های که به دنیا میاد، همشون موسیقی رو دوست دارن و به نظر من این چیز در دین وارد شده، اما من نمی‌دونم از کجا وارد شده.

- پس می‌گی حرام بودن موسیقی کار اسلام نیست؟
شک نکن این همه سال گذشته.

- می‌تونی صد درصد این رو بگی؟

نه، خب، ولی شواهد این جوریه.

- ولی خب صد درصد نیست، درسته؟
آره.

- نظرت در مورد افراد مدعی دین چیه؟

به نظر من دین یک مقوله شخصیه، بین خودت و خدات و این که تو خودت دین دار هستی، به من ربطی نداره تا اون جایی که از کار من ایراد بگیرند و مزاحم اعمال من نشوند.

- یعنی چی، یعنی بهت هیچ کاری نداشته باشن؟

دقیقاً، یعنی امر به معروف و نهی از منکر نکنند، شاید کسی نخواهد مثل اونا دین دار باشه.

- یعنی شما با امر به معروف و نهی از منکر مشکل داری؟

بله، وقتی کسی بخواد کاری رو بکنه، انجام می‌ده و به کسی هم ربطی نداره، چون خودش عقل داره.

- به نظرت افرادی هستند که از دین سودجویی بکنند؟

خب هر چیزی که باعث بشه یک جمعیتی نظرشون یکسان بشه، حتماً می‌تونه یه بیزینسی رو شروع بکنه، دین هم از این قاعده مستثناء نیست. وقتی می‌گیم یه جمله یا حدیث هست که دین گفته، تو باید بدون چرا گفتن قبولش کنی، پس قطعاً می‌تونی به وسیله دین سوءاستفاده‌های خیلی خوبی بکنی، همون طور که کلیسا بهشت رو می‌فروشه یا این که اون موقعه‌ها می‌گفتن حضرت محمد گفته هر کی پیاز بخوره، بهشت می‌ره و تو هیچ چرایی نمی‌تونی بیاری و می‌گن این حرف خداست. پس دین خیلی واسه سودجویی استفاده می‌شه.

- یعنی می‌گی از قدیم این مسأله بوده؟

آره از قدیم بوده. اصولاً افرادی که فریب کار بودند، به خاطر سودشون این کار رو می‌کردند، چون دین جنبه استبدادی داره، واسه کسی که درکش نکرده، یک جنبه استبدادی داره. به نظر من دین رو تو باید همیشه پذیری در حالی که غالباً درکش نکردی، فقط باید اون رو بپذیری، پس دین از اون اول همیشه یک سری منفعت‌ها رو داشته.

- یعنی نظرت این هست که بسیاری از پیروان دین، دین رو درک نکرده قبول کردن، درسته؟
آره. ما چون ترس در وجودمون هست، همیشه از جهنم ترسیدیم و این در وجود انسان هست، به خاطر فطرتش که بالاخره به یه چیزی برای تسکین روحش برسه و ما با هول و ترس اون رو قبول کردیم و با درک درست سمتش نرفتیم و فقط قبول کردیم ۹۰٪ مردم این جور هستن.

- خودت چی، سعی کردی قبل از این که دین رو قبول کنی، درکش کنی؟
من اولش بی دین بودم، دین خاصی نداشتم، الآن هم دینی که عموم جامعه قبول دارن رو قبول ندارم، ولی خب اسلام رو قبول دارم و بیشتر اسلامی که مولانا تعریف می کنه رو قبول دارم و کاملاً از صفر به این رسیدم.

- یعنی چی دین عموم جامعه رو قبول نداری، ولی اسلام رو قبول داری؟
اسلام یعنی تسلیم در برابر اتفاق این لحظه، ولی اکثر مسلمون ها تو مساجد دعا می کنن که خدا یه چیزی بهشون بده، پس به این اتفاق اعتقادی ندارن و اون زندگی عایشون رو قبول ندارن، خب من این جور نیستم من میام به خودم می گم، این چیزی رو که من دارم، حاصل تلاش کردنم و اگه از اون بهتر ندارم، قطعاً این گزینه، بهترین گزینه واسه منه. البته اگر از کار من ایراد بگیرند و مزاحم اعمال من نشوند.

- یعنی نشده چیزی رو بخوایی از خدا و بهش نرسی و لجبازی کنی؟
در قدیم بوده، ولی الآن دیگه نه.

- خب چه طوری لجبازیت رو نشون می دادی؟
هیچی دیگه، قبول نمی کردم و کلاً می زدم زیر همه چیز و می گفتم، خدا، خداحافظ، اسلام خداحافظ (خنده) واسه همین تقریباً بی دین شدم، ببین بذار یه چیزی رو بهت بگم، این دینی هم که من دارم، می گه هر لحظه فکر نکردی و در درونت هیجان منفی نبود، یعنی گناهی مرتکب نشدی، و لحظاته خراب نشده، در بهشت لحظه ای هستی. بعد هم هیچ بهشتی وجود ندارد و این به نظرم می شه نماز آدم.
- هیجان منفی که گفتی، یعنی چی؟

هیجان منفی یعنی مسایل مانند: ترس، خشم، استرس، فکر به آینده، حسادت و تمام صفات بد دیگه.

- جالبه! حالا نظرت درباره نقش روحانیت در دین چیه؟
به نظرم یک سری ۹۹٪ دین رو خراب می کنن.

- چرا؟

چون از اون ۹۹٪، ۵۰٪ به فکر سودجویی خودشون هستند، بقیه هم اشتباه فهمیدند. اصلاً نباید نظام روحانی این جورى داشته باشه که اینا بیان از قبل روحانی بودن خودشون پول در بیارند. این خیلی مسخره‌اس که طرف میاد نماز جمعه می‌خونه پول می‌گیره، میاد خطبه عقد می‌خونه پول می‌گیره، اینم یه دکان بازی به نظر.

- آیا تا به حال شاهد برخوردهای ریاکارانه با دین بودی؟

آره. برو سر مسجد محله ببین، امام جماعت داره پول می‌گیره تازه بنده خدا پول کمی هم می‌گیره (خنده) و خیلی چیزای دیگه، اما چون بازوی حکومتی پشتشه، آدم جرأت نداره که بگه چرا تو این کار رو می‌کنی.

- به نظرت دین باعث عقب‌ماندگی جامعه بشری شده؟

هم آره، هم نه. در قسمتی از دنیا باعث شده که پسرفت کنیم، یعنی بیایم پیشرفت تکنولوژی رو مبارزه‌ای بر ضد خدا بدونیم. در زمان قدیم هم بوده که گالیله اومده بود و می‌گفت زمین گرده. می‌گفتن زمین صافه، می‌خواستن اعدامش کنند یا هر کس دیگه‌ای رو، هر دانشمندی رو اعدام کردند، خب این نگاه باعث عقب‌ماندگی می‌شه. اما در بعضی جاها تو ایران قدیم می‌بینیم که خب دین یه بستری شده که یک سری دانشمندان مثل ابوعلی سینا و ملاصدرا، اینا بیان تو مساجد علم رو آموزش بدن، خب تو هر دو تاش بوده، نمی‌شه گفت دین باعث عقب‌ماندگی هست، بستگی داره تو اون دوره دین را چه چیزی ساپورت کرده.

- پس بستگی به شرایط داره، درسته؟

بله.

- سیاست در دین چه نقشی داره؟

سیاست هم دقیقاً یک چیزی شبیه دین هست. یعنی اگر دین نفی کنه سیاست رو، در خیلی جوامع این سیاست شکست می‌خوره، مثل مصدق که واقعاً شکست خورد، ولی اگر دین بیاد یک سیاستی رو ساپورت کنه، اون سیاست خیلی ایمنه، حالا حتی اگه دیکتاتوری هم بشه، چون از حماقت مردم استفاده می‌کنن. واسه همین سیاست و دین رابطه تنگاتنگی با هم دارند.

- یعنی این دو رابطه تعاملی با هم دارن؟

قطعاً همیشه در تعامل هستند که شاید این تعامل سازنده باشه و شاید هم نباشه.

- نظرت در مورد فرهنگ و عقاید دینی موجود در غرب چیه؟

چیز کلی که می‌شه برداشت کرد، اینه که اونا آزادی در اعتقادات دارند و حکومت این آزادی رو داده.

- تو به عنوان یک دانشجوی، آزادی رو در چی می‌بینی؟

بین، انسان موجودی تصمیم گیرنده هست و تصمیم‌گیری یه امری هست که واسه سرنوشت خودمون انجام می‌دیم و اختیار داریم و آزادی باید در تصمیم‌گیری آدم باشه، البته به شرطی که آزادی آدم به بقیه آزاری وارد نکنه. این مسأله چیزی هست که به فرهنگ و عموم مردم جامعه بستگی داره، این آزادی، آزادی مشروع هست، مثل آزادی انتخاب عقاید. اما ما توی کشوری هستیم که آزادی توش وجود نداره، ما توی کشوری هستیم که دموکراسی توش معنی نداره.

- منظورت از دموکراسی و آزادی چیه، بیشتر توضیح می‌دی.

مسأله آزادی تو ایران دو جبهه‌ای شده، جبهه‌ای که آزادی طلب هستن و جبهه‌ای که محدود کننده هستند.

یه موقع من دانشجوی میام یه پارتی و مهمونی می‌گیرم، صدای مهمونی من بقیه رو اذیت می‌کنه، اینجا من مزاحم بقیه شدم و کارم خطا است، ولی من یه موقع پارتی می‌گیرم، صداس به بقیه کاری نداره و اصلاً معترضی نداریم، حالا وقتی اینجا صرفاً به علت گرفتن مهمونی میان جلوی منو می‌گیرن، این منع کردن آزادی می‌شه.

- یعنی آزادی رو تو گرفتن مهمونی می‌بینی؟

من مثال زدم، ولی اگه بخوام کلی بگم، گستره بحث خیلی زیاده، آزادی در حوزه فردی، اجتماعی، سیاسی، دینی، ورزشی، هر جا قانون هست، آزادی هم هست دیگه.

- عرفان و فلسفه در دین چه نقشی دارن؟

دین گاهی اوقات واسه این که حرف خودش رو به کرسی بنشونه، از عرفان و فلسفه که دو تا مکتب هستن که تقریباً هیچ الهیاتی رو قبول ندارند، استفاده می‌کنه. از فلسفه استفاده می‌کنه، چون خیلی اشخاص فلسفی هستند، از عرفان هم استفاده می‌کنه، چون برخی دیگه عرفانی هستند و فلسفه رو قبول ندارن. بالاخره دین از این دو ابزار استفاده می‌کنه.

- پس تو می‌گی این دو هیچ نقشی تو دین ندارن و فقط به عنوان ابزار استفاده می‌شوند؟

آره، نقششون ابزار بودن هست.

- نظرت درباره توجیه‌گری در امری مثل گناه کردن چیه؟

به نظرم کسی که کار بدی رو انجام می‌ده، در حق خودش بدی رو کرده و حتماً تأثیرش رو در طول زمان می‌بینه و هر چقدر توجیه کنه، فرقی نداره این تأثیرش رو خواهد دید.

- پس می‌گی توجیه‌گری فایده‌ای نداره؟

بله.

- احساس صمیمیت با خدا رو چی می‌بینی؟

در این که هر لحظه کنترل روی فکرم داشته باشم و بتونم افکار بدم را حذف کنم و بتونم ترس، خشم، غیبت و تمام افکار بد را در ذهنم پاک کنم و اون لحظه منم و خدا، پس با هم صمیمی هستیم.

- تونستی به نتیجه مطلوب هم برسی؟

تا حدودی. من همه‌ی افکار بدم را حذف کردم و بهش فکر نمی‌کنم. خشم رو هم کنترل کردم و این شد که هستم.

- تا چه حد خودت رو با خانواده‌ات صمیمی می‌دونی؟

این رو می‌تونم بگم که من در یک خانواده کاملاً آزاد بزرگ شدم و ما توی خانواده به عقاید هم احترام می‌ذاریم، همین. البته کاملاً هم شبیه هم هستی.

۰۲ پذیرش تنها خدا به مثابه پوشش هواپرستی: دین در تلاطم هواپرستی مصاحبه با مارال، ۲۱ ساله، دانشجوی رشته گرافیک

- می‌تونی چندتا از صفات بزرگ‌ترها رو در زمینه دینی بگی؟

بزرگ‌ترها توی بعضی مسائل ظاهرسازی می‌کنند، می‌گن نماز بخونین، روزه بگیرین، ولی خودشون بهش عمل نمی‌کنند. نه نماز می‌خوندن، نه روزه می‌گیرند، ظاهر و باطنشون با هم یکی نیست چیزی که برای ما می‌خوان رو واسه خودشون نمی‌خوان، مثلاً بچه‌هاشون رو می‌فرستن کلاس قرآن، اونم به زور، خب با زور که نمی‌شه بچه‌ها رو به سمت قرآن و دین کشوند. هر کی خواست دین رو بپذیره و قبول داشته باشه، خب می‌پذیره، هر کی هم نخواست که هیچی دیگه زور که نیست. اونا فکر می‌کنند، هر چی کلاس دینی و اخلاق بیشتر بشه، مشکل جامعه مون هم حل می‌شه، ولی هیچ هم این طوری نیست. بزرگ‌ترها حتی توی اعیاد دینی هم، مراسماشون رو سوت و کور برگزار می‌کنند، جای این که خوشحال باشند، ناراحتند، ولی توی ماه‌های دیگه مثل محرم، شادی هم می‌کنند، یعنی این کارها رو کلاً برعکس انجام می‌دن. اینم شنیدم که بعضیا می‌گن تو کربلا، داخل حرم نامه بندازی، امام حسین جوابت رو می‌ده.

تو جمکران هم یه چاهی هست که می‌گن اون تو هم نامه بندازی، امام زمان جوابت رو می‌ده، ولی من به این چیزا اعتقادی ندارم. اصلاً عقل آدم هم با این چیزها جور در نمیاد که بخواد قبول کنه، یعنی چی که نامه بندازی تو چاه، چه معنی می‌ده آخه.

- برای چی نامه انداختن رو قبول نداری؟

چون خودم یکی دو بار امتحان کردم، تو چاه نامه انداختم می‌خواستم ببینم حقیقت داره یا نه که دیدم نه، نه تنها حقیقت نداره، حتی مسخره هم هست از اول هم می‌دونستم دروغه‌ها، ولی گفتم بذار حداقل امتحان کنم، ببینم چه جوریه.

- می‌تونم بیرسم داخلش چی نوشته بودی که باعث شد اعتقادت رو بهش از دست بدی؟ البته این رو اگه دوست داشتی بگو.

درد دل کرده بودم دیگه، کمک خواسته بودم مشکلاتی رو که دارم حل بشه. اون نامه رو بیشتر به خاطر سلامتی یه نفر نوشته بودم که شفا پیدا کنه که متأسفانه نشد و فوت کرد. منم خیلی ناراحت شدم تا یک سال هم افسردگی پیدا کرده بودم.

- خدا رحمتش کنه. می‌تونی بگی کی بود؟

برای دوست پسرم بود که دو سه سال می‌شد سرطان خون داشت. حس می‌کردم، خدا اصلاً دوست نداره که این مریضی رو گرفته و خوب نمی‌شه. خودم هم عذاب وجدان گرفته بودم که نمی‌تونستم کاری براش بکنم. واقعاً هم کاری جز دل‌داری ازم برنمی‌اومد که براش انجام بدم.

- فقط این باعث شد که تو به نامه انداختن توی چاه اعتقاد نداشته باشی؟

فقط فقط اون که نه، ولی وقتی عقل خودم هم قبول نمی‌کنه، پس خودمم دلیلی نداره که اعتقاد داشته باشم.

- به نظرت می‌شه خدا کسی رو هم دوست نداشته باشه که گفتی حس کردی خدا دوست پسر تو رو دوست نداشته؟

آره می‌شه، آخه در عرض یک سال هزار تا بلا سرش اومد.

- چه بلاهایی؟

باباش فوت کرد، یه بار پاش شکست، یه بار با ماشینش تصادف کرد، ماشین داغون شد یه بار دوست دختر قبلیش رو توی کوچه دیده بود، کتکش زده بود، باید دیه‌ی طرف رو می‌داد. یکی دو ماه هم افتاد زندان و کل حساب بانکیش هم خالی شد. همین مریضیش هم که از همه بدتر بود، خیلی اذیتش می‌کرد. به نظرت اینا بلا نیست؟ خدا بنده‌ای رو که دوستش داشته باشه، واسه چی باید این همه بلا سرش بیاره. منم وقتی می‌دیدم هر چی بدبختیه تو دنیا واسه اون پیش میاد، خب ناراحت می‌شدم دیگه، منم اعصابم خورد می‌شد.

- من که شنیدم خدا کسی رو که خیلی دوست داشته باشه، براش بیشتر مشکل به وجود میاره تا امتحانش کنه.

نمی‌دونم والا، شاید، چی بگم.

- گفتی بزرگ‌ترها فکر می‌کنند اگر کلاس‌های اخلاق بیشتر بشه، مشکل جامعه حل می‌شه، مشکل جامعه از نظر تو چی هست؟

این همه مشکل وجود داره تو جامعه. مشکلات اقتصادی، وضعیت دخترها و پسرها، تن فروشی بعضی افراد، فقر. ولی کیه که به این مشکلات رسیدگی کنه، هیچکی! تو این دوره نمونه هر کی به فکر خودشه. کسی دیگه به این و اون و مشکلاتشون فکر نمی‌کنه که.

- منظورت از وضعیت دختر و پسرها از چه لحاظ هست؟

از لحاظ روابط‌هایی که با هم دارند. وضع بیرون اومدن دخترها، تیکه انداختن پسر. با این که خودم دخترم، اما قبول دارم که خود دخترها هم باعث می‌شن که پسر بهشون تیکه بندازند یا نگاه‌های معناداری بهشون داشته باشند با اون وضع بیرون اومدنشون، این کار رو برا پسر موجه‌تر می‌کنه.

- گفتی رابطه‌هایی که با هم دارند، مثلاً چه رابطه‌هایی؟

روابط جنسی رو می‌گم که یکی از مشکلات جامعه‌مون هست و همه مردم هم بهش به چشم بد نگاه می‌کنند.

- نظرت راجع به همین روابطی که گفتی چیه؟

درسته که بیشتر آدم‌ها این جور روابط رو خصوصاً بین یه دختر و پسر بد می‌بینن، ولی من به چشم بد بهش نگاه نمی‌کنم.

- پس چه جوری بهش نگاه می‌کنی؟

به چشم تجربه بهش نگاه می‌کنم. آدم‌ها این همه تو زندگیشون تجربه به دست میارند، حالا چه تجربه از جنسه خوبش چه تجربه از جنس بد و تلخش، بالاخره تجربه است دیگه، خوب اینم می‌تونن به دست بیارند عیبی نداره که.

- به نظر تو تجربه‌ی این روابط فایده‌ای هم داره؟

آره، برای زندگی آینده‌ات خوبه تجربه کنی، مثل کسانی نیستی که هیچی از این چیزا ندونند و حالیشون نباشه، تجربش هر چی که هست، بهتر از خودارضایی و این کاراس.

- اگه مسأله آینده باشه که تو اینترنت هم می‌شه این‌ها رو پیدا کرد.

اون که آره می‌شه، اینی که تو می‌گی، واسه آموزش خوبه، نه تجربه، ولی وقتی عملی باشه، هم می‌شه تجربه، هم آموزش.

- گفتی خودارضایی، می‌شه یه کم بیشتر در موردش توضیح بدی؟

کسی که خودارضایی می‌کنه، هم به روحش ضربه می‌زنه، هم به جسمش. عوارض هم که داره، ولی کسی که تجربه روابط جنسی رو داشته باشه، درسته که شاید آسیبی هم تو این روابط ببینه، ولی ضررش کمتر از خودارضایی هست. کسانی که خودارضایی می‌کنند، چون کسی رو ندارند یا این که شرایطش رو ندارند که با کسی این روابط رو برقرار کنند، این کار رو می‌کنند و گرنه اگه کسی باشه، مرض ندارند که این طوری کنند. کسی هم که این کار رو بکنه، حالا چه خودارضایی، چه تجربه روابط جنسی، به تدریج بهش عادت می‌کنه.

- دوست داشتی خودت هم تو این مسأله تجربه داشته باشی؟

منظورت روابط جنسیه؟

آره. من آره بدم نمی اومد تجربه کنم.

- پس تا حالا تجربه اش رو نداشتی، نه؟
نه!

- فکر می کنی چرا آدم ها این جور روابط رو بد می بینند؟

چون تو جامعه مون جا افتاده، عین یه عادت شده که هر کی از این روابط صحبتی بکنه، می زنن تو دهنش، می گن هیس، این حرفا زشته. حتی از بچگی هم ما رو آگاه نکردن در مورد این روابط، شاید اگر از بچگی می دونستیم، الان خیلی از مشکلات برامون پیش نمی اومد، این نشونه عقب موندگی جامعه ی ماست دیگه. دلیلش هم می تونه دین ما باشه.

- یعنی دین باعث عقب ماندگی جامعه می شه؟

آره دیگه، می تونه دین ما باشه، با این همه زوری که توی دین هستش.

- منظورت از زور چیه؟

دین ما توش آزادی نیست، این باعث شده که جامعه مون خیلی ول باشه، جامعه ای آزاده که اگر آدم نخواهد هم رنگ جماعت بشه توش، احساس امنیت کنه، ولی توی جامعه ی ما نه، این طوری نیست.

- یعنی چی؟ می تونی یه مثال از این که می گی اگر آدم نخواهد هم رنگ جماعت باشه، برام بزنی؟

تو جامعه ی ما مثلاً همه موظف اند روسری سرشون کنند، خلاصه یه چیزی سرشون باشه، اما اگر یکی نخواهد این طوری باشه، باهاش برخورد بدی می کنند یه جورى نگاهش می کنند، در نتیجه طرف احساس امنیت نمی کنه. البته اینم قبول دارم که تو فرهنگ ما این چیز جا افتاده ها، ولی خب شاید کسی دلش نخواهد با جامعه سازگار باشه، همه چی رو که به زور نمی شه به کسی چسبوند.

- راستی تو یکی از جواب های خودت گفتی اگه از بچگی آگاهمون کرده بودن، مشکلی پیش نمی -

اومد، مثلاً چه مشکلاتی؟

این که اگه یه موقع پسری بهت گفت بیا بریم خونمون، نری خونشونا، چون بعداً عواقبش خیلی بده، اگه این ها رو پدر و مادر من از اول به خود من می گفتن، به این روز گرفتار نمی شدم.

- به کدام روز؟

یعنی متوجه نشدی؟ راجع به تجربه و اینا دیگه.

- راستش نه.

من خودم تجربه داشتم، برای همین هم می گم که از بچگی هیچی نمی دونستم، اگه می دونستم عواقبش چیه که همچین کاری رو هیچ وقت نمی کردم. حالا این موضوع پیش خودمون بمونه ها.

- آخه وقتی ازت پرسیدم تجربه داشتی، گفتی نه که؟

اولش نگفتم دیگه، اون موقع نخواستم بگم.

- یعنی گناه این کار رو هم نمی دونستی؟

مگه می شه ندونم. معلومه که می دونستم، ولی پیش خودم می گفتم، بی خیال، یه گناه دیگه چیز خاصی که نیست، ولی از عادت کردنش و از عواقبش، هیچی نمی دونستم.

- فکر می کنی واسه ی چی خانوادها از بچگی بهت نگفته بودن؟

شاید برای این بوده که فکر می کردن من روم زیاد می شه که از اون موقع می خواستم راجع به این چیزا بدونم، مثل بقیه مردم که می گن زشته این چیزا رو نباید از بچگی به بچه گفت، عین این قدیمیا. کنجکاویشون تحریک می شه و... اگه حداقل معنی این جمله که «بیا بریم خونمون» رو می دونستم، هیچ وقت این تجربه رو پیدا نمی کردم.

- اگه اشکالی نداره می تونی بگی با چه کسی این تجربه رو داشتی؟

اولش با همون دوست پسر که گفتم سرطان داشت، ولی اینم بگما که راجع به من فکر بد نکنی. از یک طرف چون می خواست باهام ازدواج کنه، منم این کار رو کردم، از یک طرفم معنی رفتن به خونه ی یه پسر رو نمی دونستم. با این که اصلاً بازم نمی دونستم که بهم می رسیم یا نه، با این که از مریضیش هم خبر داشتم، ولی با این حال، این کار رو انجام دادم. اون زمان فکر کنم ۱۶-۱۵ سالم بود، شاید ۱۷ سالم بود. بالاخره هر چی بود، دبیرستانی بودم.

- اون جمله ای رو که گفتی قبلاً فکر می کردی، چه معنی ای می ده؟

کدوم؟ خونه منظوره؟

- آره!

خب. قبلاً که فکر می کردم، فکر می کردم معنیش اینه که می ریم خونه ی طرفمون، می شینیم با هم صحبت می کنیم یا قلبونی می کشیم همین، نه هیچ چیز دیگه ای.

- کی به این نتیجه رسیدی که معنی دیگه ای هم داره؟

هم زمانی که با دوست پسر بودم، هم وقتی که با چند نفر دیگه دوست شدم. همون طوری که گفتم، وقتی با اون که مریض بود دوست بودم، نمی دونم چرا با این که می دونستم مریضه و ممکن هم هست که بهم نرسیم و آخرش هم نرسیدیم، ولی بازم اون کار رو با هم می کردیم، منظورم همون تجربه هست.

واقعاً هم نمی‌دونم چرا، نمی‌دونم عشق بود، هوس بود، عادت یا وابستگی بود، خلاصه چی بود. ولی هر چی بود گذشت و منم الآن حس می‌کنم، ازم سوءاستفاده شده.

- گفتی با چند نفر دیگه هم دوست شدی، این تجربه رو با اون‌ها هم داشتی یا نه؟

آره کم و بیش، چون هی حس می‌کردم ازم سوءاستفاده شده. می‌رفتم پیش بقیه، گفتم شاید این بهتر از اون باشه ولی غافل از این که هر کدوم بدتر از قبلی بودن، فعلاً که دارم باهاش مبارزه می‌کنم تا این عادت رو ترک کنم تا ببینم بعداً چی می‌شه.

- در مورد احکام جنسی اسلام نظرت چیه؟

من خودم یک بار تو اینترنت سرچ کردم برای احکام، ولی خوشم نیومد و به نظرم مسخره بود. اعتقادی بهشون ندارم. البته من هم واسه سرگرمی سرچ کردم، هم واسه این که گفتم شاید واسه خودمم خوب باشه.

- می‌تونی بگی چی رو سرچ می‌کردی؟

راجع به غسل و این چیزا سرچ کردم، بعد دیدم برای اون تجربه‌ای که بهت گفتم، غسل گذاشتن. اسمش غسله جنابته دیگه. خب من اون اولاً که این رو نمی‌دونستم، اصلاً نمی‌دونستم همچین غسلی هم برا این مسایل وجود داره، هر چند ندونستن منم زیاد مهم نیست.

- حالا واسه چی می‌گی مسخره هست؟

آخه برای هر چیزی که نباید احکام گذاشت. آدم خودش می‌دونه که چی غلطه، چی درسته.

- اگه آدم خودش می‌دونست چی درسته، چی غلط که دیگه گناه نمی‌کرد؟

بحث گناه که جداسه، مثل من که با این که می‌دونستم اون کار گناه و غلطه، ولی با این حال انجامش دادم.

- راستی تو یکی از جواب‌های خودت گفتی ندونستن راجع به اون غسل هم زیاد برات فرقی نمی‌کرد،

واسه چی این حرف رو زدی؟

برا این گفتم که چون من که به دین و این چیزا اعتقادی ندارم. نه نماز می‌خونم، نه روزه می‌گیرم.

- چرا به دین اعتقادی نداری؟

خب دین رو که زوری نمی‌شه به آدم تحمیل کرد، منم از اول قبولش نکردم، حالا هم همین طور، همون طور که گفتم باید واسه پذیرش دین آدم رو آزاد بذارن تا هر کی که خواست، این دین رو قبول داشته باشه هر کی هم نخواست، قبول نکنه، عیسی به دین خود، موسی به دین خود.

- گفتی روزه نمی‌گیری و نماز هم نمی‌خونی، دلیلش چیه؟

وقتی خونواده‌ام نه روزه می‌گیرن، نه نماز می‌خوندن، دیگه من چرا بخونم، منم وقتی اونا رو دیدم، به این چیزا عادت کردم. حالا اگه اونا هم می‌خوندن، شاید منم این کار رو می‌کردم، خونواده‌ام کلاً من رو تو این چیزا آزاد گذاشتن، می‌گن، میله خودته که بخونی یا نه، خودت می‌دونی. در ضمن من که دین رو قبول ندارم، دیگه نماز و روزه به چه کارم میاد.

- دین رو قبول نداری، خدا رو چی؟

اتفاقاً خدا رو خیلی قبول دارم، ولی دین رو نمی‌تونم هیچ جای ذهنم جا بدم و نمی‌تونم خودمو تابع هیچ دینی بدونم. من یه مدت می‌خواستم از دین زرتشت پیروی کنم، ولی پشیمون شدم.
- چرا زرتشت؟

در موردش یه چیزایی تحقیق کرده بودم، بدم هم نیومده بود، خصوصاً از یه چیزش، اونم روزه گرفتنشون بود که هر ماه ۴ روزش رو گوشت نمی‌خوردن، مثل ما که نیستند از صبح تا شب هیچی نخورند، ولی خب باز منصرف شدم.

- چرا منصرف شدی؟

دیدم من که دین خودمون رو قبول نکردم، دیگه برا چی برم تابع دین‌های دیگه بشم.

- گفتی خدا رو خیلی قبول داری، چه طوری می‌بینیش؟

خیلی بزرگ می‌بینمش، بزرگ‌تر از اون چیزی که فکرش رو بکنی و خیلی توانمند که هر کاری می‌تونه واسه بنده‌هاش بکنه، همه کار هم از دستش برمیاد. با این که می‌دونم به خاطر بعضی کارهام، و از همه مهم‌تر این که دینش رو قبول ندارم، از من ناراحته و حتی ممکنه اصلاً منو دوست نداشته باشه، ولی با این حال من دوستش دارم.

- چرا این همه دوستش داری؟

چون اونه که منو آفریده، به خاطر بزرگیش، به خاطر کرمش، بی‌عیب و نقصیش و همه چیزایی که داره.

- از کجا می‌دونی که شاید خدا دوست نداشته باشه؟

گفتم که چون دینش رو قبول ندارم، نماز و روزه هم که انجام نمی‌دم. اون تجربه‌ای رو هم که بهت گفتم، چند بار داشتم، برای اونم هست دیگه، حتی چند بار هم بابت تجربه خودم توبه کردم، اما باز هم نشد که بشه، اما باز هم سعی خودم رو واسه توبه می‌کنم و ناامید نمی‌شم.

- حالا که می‌گی به دین اعتقادی نداری، توی مراسم‌های دینی شرکت می‌کنی یا نه؟

تا اون جایی که یادم میاد از ۳، ۴ بار بیشتر نرفتم.

- چرا فقط ۳، ۴ بار؟

دوست ندارم دیگه، اون چند بارم چون یکی از دوستای صمیمیم بهم می گفت بیا بریم، دیگه روی اونو نمی خواستم زمین بندازم، برا همین می رفتم.

- خانواده ات چی، توی این مراسم ها می رن؟

آره، گاهی اوقات می رن، ولی من حوصلم نمی گیره برم ۴ ساعت یه جا بشینم.

- فکر می کنی تو این موضوع که به دین اعتقاد نداری، عامل خاصی مؤثر بوده یا نه؟

نه، این جوری نبوده، خودم از اول اعتقاد نداشتم.

- راجع به روحانیون نظری داری؟

خیلی خیلی ببخشید که این حرف رو می زنم ها، شرمنده، ولی من اصلاً اونا رو آدم حساب نمی کنم، چه برسه بخوام نظری هم راجبشون داشته باشم.

- چرا؟

آخه همینا هستند که زندگی رو به مردم سخت گرفتند، هر جا بری یه آخوند ببینی، باید روسریت رو بکشی جلو یا این که جلوشون آرایش نکنی، حرف بد نزنی، همینان که هی می گن حجابتون رو رعایت کنید، نمی دونم کار نیک کنید و این کار رو کنید، اون کار رو کنید. یکی نیست بگه که بابا هر کی رو تو قبر خودش می خوابونند این قدر پند و اندرز به مردم ندین، اگه بلدی، خودت این کار رو بکن و باغچه خودتو بیل بز.

- از کجا به این نتیجه رسیدی که این طوری هستند؟

دوروبرم رو دیدم دیگه، مثلاً، قبلاً که خونه ی قبلیمون بودیم یه روحانی رو می شناختم که از صبح تا شب بالا منبر بود، یک سره واسه مردم پند و اندرز می داد، ولی خبر نداشتم دختر خانمش چه کاره هست تو محل. حجابش خیلی خوب بودا، ولی جای دیگه نه، چون خودم با چشمای خودم یکی دو بار دیدمش با چند نفر با وضع بد، حالا دیگه جزئیاتش رو برات باز نمی کنم.

- از وقتی که برای مصاحبه گذاشتی متشکرم.

خواهش می کنم.

۰۳ پذیرش تنها خدا با گرایش به آیین زرتشت: ضرورت پذیرش جغرافیایی دین مصاحبه با زهره، ۲۱ ساله، دانشجوی کارشناسی

- سلام. اجازه می‌دی یک مصاحبه با شما داشته باشم؟
بله، اشکالی نداره.

- زهره خانم، اول یه معرفی از خودت می‌دی؟
من دانشجوی سال سوم هستم. خانواده ما هم به لحاظ اقتصادی-اجتماعی در سطح متوسطی قرار داره.
چیز دیگه‌ای هم لازمه بگم.
نه. متشکرم. زهره خانم، چند سوال درباره مقوله دین از شما داشتم؟
بفرمایید.

- نظر شما کلاً در مورد دین و مذهب چی هست؟
خوب، من به اسلام و این چیزها که مدام این آخوندها می‌گویند یا در تمام عمرمان در کتاب‌های دینی و معارف خوانده‌ایم، اعتقادی ندارم. همه‌ی این‌ها فقط برای این است که بتوانند مردم را فریب بدهند و بیشتر از این از آن‌ها دزدی کنند. سال هاست که به اسم خدا و حکومت الهی دارند مال مردم را می‌خورند و بچه‌هایشان را می‌کشند.

- خوب تو چگونه با خدایت ارتباط برقرار می‌کنی؟
به نظر من هر سرزمینی برای خودش یک راهنما داشته است اروپایی‌ها یک سری خصوصیات اخلاقی داشته‌اند و برای آن‌ها مسیح مناسب بوده است برای عرب‌ها که خیلی هم نمی‌فهمیدند باید حضرت محمد می‌آمده است که تا با ترس آن‌ها را درست کند و برای ایرانی‌ها که از همان ابتدا دانا و با فرهنگ بودند راهنمایی کننده‌ای چون زردشت داشته‌اند. من به گفته‌ی نیک، کردار نیک و رفتار نیک ایمان دارم.

- پس نشان اهورا مزدا را روی گردنت انداختی، به همین سبب هست؟
آره.

- منظورت از این که ایرانی‌ها با شعور بودند چیست؟

ما در زمان‌های مختلفی شنیده‌ایم که ایرانی‌ها فلان قوم وحشی را تغییر داده‌اند و با انسانیت آشنا کرده‌اند، مثل مغول‌ها و می‌بینیم و می‌شنویم که ایرانی‌ها از هزاران سال پیش اهل مطالعه و کشف و دانش بوده‌اند، پس نمی‌توانند انسان‌هایی سطحی چون اروپایی‌ها و انسان‌هایی بدور از فرهنگ، چون اعراب باشند.

- چقدر بین ایمانی که الآن جوان‌ها دارند با ایمان پدر و مادرهایشان، تفاوت ایجاد شده است؟ خوب، خیلی فرق کرده. جوانان امروزی هر چیزی رو الکی و بدون اثبات نمی‌پذیرند، ولی قدیمی‌ها وقتی می‌گفتند این درست است، دنبالش را نمی‌گرفتند.

- نوع ارتباط قدیمی‌ها با خداوند با جوانان امروزی متفاوت بوده است یا نه؟
بله، این تفاوت می‌تواند به این دلیل باشد که نوع ارتباط در قدیم بر پایه‌ی ترس بوده است، ولی امروزه این ارتباط به هیچ وجه از روی ترس نیست و شاید به همین دلیل جوان‌ها با خدا احساس صمیمی‌تری دارند.

- فکر می‌کنی کلاً ایمان داشتن چیز خوبی است یا نه؟
عمیقاً معتقد هستم که آدمی به یک پناه نیاز دارد دین و خدا برای زندگی شخصی هر کسی نیاز هست، حتی آن‌هایی هم که لائیک هستند باز هم در شرایطی قرار می‌گیرند که دستشان را به سوی آسمان بالا می‌برند.

- از وقتی که برای مصاحبه گذاشتی متشکرم.
خواهش می‌کنم.

۰۴ پذیرش تنها خدا با گرایش به آیین زرتشت: ترکیب اسلام با آموزه-

های زرتشت

مصاحبه با ثریا، ۲۵ ساله، دانشجوی علوم اجتماعی

- ثریا خانم، پوشش چیست؟

چادر.

- چرا این پوشش رو انتخاب کردی؟

بر حسب جبر موجود در اجتماع، به قول معروف خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو. ما در اجتماعی زندگی می‌کنیم که اکثر مردم رنگ سیاه را بر سایر رنگ‌ها ترجیح می‌دهند و اگر کسی غیر از آن ظاهر بشه، امکان داره هزاران نقل قول در موردش به وجود بیاد. ولی اگر به نیت درونی انسان‌ها پی ببریم، چون انسان زیبادوست هست، شاید رنگ شاد را برای زندگی کردن بیشتر انتخاب کنه و حجاب سالم که همان مانتو و شلوار یا روسری پوشیده هست، بهتر از چادره. چون خود پیغمبر هم علاقه زیادی به لباس سفید داشته و رنگ سیاه را مکروه می‌دانست.

- نظرت درباره دین اسلام چیه؟

برخلاف آنچه که در خاورمیانه امروز اتفاق می‌افته و یا برخی حرکات و رفتارهای غیر اخلاقی که به اسم اسلام نشون داده می‌شه، ولی من خودم بعضی از مسایل را قبول ندارم و معتقدم باید به گونه‌ای دیگر در ذهن مردم جا باز کرد.

- مثلاً چه مسایلی رو قبول ندارید؟

مثلاً در اسلام شهادت زن مورد قبول نیست، از نظر ارث، زن نصف مرد حساب می‌شه و دیه زن هم نصف مرد هست و ازدواج برای مردان با وجود داشتن همسر اول، امکان پذیر هست و در این رابطه آنچه را که از نظر روحی و روانی خانواده را سست می‌کنه، به وجود میاد و ضربه‌های ناشی از آن نادیده گرفته می‌شه.

- دینی رو که داری، از روی اجبار انتخاب کردی یا اختیار؟

دین من بر اساس انتخاب پدر و مادرم بوده و صد در صد اجباری هست. ولی ای کاش فرزندان به هنگام بلوغ کامل عقلی و مطالعه بتونند برای خودشون دین تعیین کنند.

- نظرت درباره جمله «حجاب محدودیت نیست، مصونیت» چیه؟

به نظر من اگر ذات انسان صاف و تمیز باشد، هرگز کسی نمی‌تونه اندیشه بدی نسبت به آن شخص در ذهن خودش پیروونه. به جز بعضی از اتفاقاتی که از سوی افراد بیمار رخ می‌ده. به عقیده من حجاب نمی‌تونه برای بشر خیر و رفاه و امنیت رو به ارمغان بیاره. چرا که در دنیای ما افرادی هستند که با موی باز و بدون حجاب، بزرگ‌ترین خدمت‌ها را به جامعه بشری در زمینه اخلاق، تربیت، علم، ورزش و... انجام داده‌اند و شاید افرادی هم بودند که در قالب پوشیدن حجاب کامل، بسیار خطاها و لغزش‌ها و زیان رساندن به جامعه را انجام داده‌اند. به نظر من ذات و سرشت یک فرد باید باحجاب باشد نه ظاهر اون.

- نظرت درباره انواع مراسم‌های مذهبی‌ای که توی دین اسلام وجود داره، چیه؟

به نظر من روح بشر زیباست و بشر به دلیل ذات و خوی شادی و نشاط خواه خودش، ناخودگاه به موسیقی علاقه داره. به نظر من نوحه سرایی‌های هماهنگ با کف زدن هیچ گونه شادی به وجود نمی‌آره و ما ایرانیان چون از اول، جشن‌های بسیاری در طول تاریخ داشتیم، چندان علاقه‌ای به مراسم مذهبی نداریم، خصوصاً این که این مراسم‌ها به صورت بسیار فشرده در جامعه ما صورت می‌گیره و مردم غمگین و افسرده برای پر کردن اوقات تفریح به این جشن‌ها و مراسم مذهبی می‌روند. در مراسم مذهبی ما، مسایل بسیار و بسیار و بسیار خسته کننده و غمگین، تکرار می‌شوند، در حالی که برای شادی هرگز چنین تکاپویی انجام نمی‌شه و به همین علت مردم ایران از پولدار تا فقیر همه افسرده‌اند.

- نظرت درباره مدافعان حرم چیه؟

در این قرن فهم بشر به آنجا رسیده است که این قدر باید درک و شعور این را داشته باشد که برای اعتقادات همه ارزش قایل شود. چنانچه در آمریکا مراسم دعا و راز و نیاز بومیان کشورهای مختلف، به صورت مستند تهیه و در کانال‌های ماهواره‌ای نشون داده می‌شه و اثری از مضحکه و پایمال کردن اعتقادات آن‌ها دیده نمی‌شه. پس من هم به عنوان یک فرد فهمیده و بالغ و تحصیل کرده، باید بدانم و درک کنم که اعتقاد و ایمان یک فرد از درون اون سرچشمه می‌گیره، خواه این فرد از جانش و یا اموالش برای دفاع از دین مایه بگذارد. پس کسی که مدافع حرم هست، علتش عقیده‌اش هست و برای دفاع از اون می‌ره، ولی اگر کسی قصد سوءاستفاده و طمع ورزی و اندوختن چیزی از این کار را داشته باشد، حالا خودش می‌دونه و وجدان خودش.

- نظرت درباره صیغه چیه؟

به نظر من صیغه یعنی فحشای غیررسمی. در صورت بروز مشکلی در یک خانواده، به نظر من رضای همسر اول برای ازدواج دوم همسرش، حتمی هست. آن هم ازدواج باید به طور رسمی باشد. ولی در

صیغه که اکثراً به صورت پنهانی انجام می‌پذیره، چون همسر اول از آنچه که همبستر او در بیرون از خانواده انجام می‌ده، خبر نداره، در حال حاضر جدای از مسأله روحی و روانی برای آن خانم، مسأله بهداشت فردی هست. همچنان که با وجود انواع بیماری‌های مسری از جمله ایدز که در کره زمین گسترش پیدا کرده، همسر اول بی‌خبر از همه جا، باید این حق را داشته باشد که بتواند در حریم خصوصی او چه اتفاق‌هایی می‌افته، چرا که زنی که صیغه هست، تجربه هم‌خوابی نه اولین هم‌خوابی‌اش است و نه آخرین هم‌خوابی‌اش.

- به نظرت آیا دین اسلام تحریف شده یا نه؟

بله، توسط دولت ایران این اتفاق افتاده. ملت ما که از ریشه عرب نبوده‌اند، مسوولان اسلام را بیش از آنچه که هست، جلوه می‌دهند. من عقیده دارم در مرثیه سرایی‌ها و مراسم‌های مذهبی رشادت امام حسین (ع) را زیر سوال می‌برند. امام حسین (ع) و جنگ او بسیار باشکوه‌تر از آن بوده که این همه از مظلومیت او و خانواده‌اش گفته می‌شه و به نظر من این‌ها وسیله‌ای است تا برخی از افراد نانی به دست آورند. کشور عربستان که مهد اسلام هست، هرگز برای ترویج این امور قدمی پیش نمی‌گذاره و با کشورهای غربی مرآوده و دوستی داره و ملت خودش رو اسیر قید و بند ترویج دین اسلام نمی‌گذاره، ولی افراد و ملت ما این قدر برای این کار اصرار ورزیده‌اند که سرمایه‌های ملی، آرامش و راحتی ملت از دست رفته است، در حالی که باید از این سرمایه‌ها برای خود ملت هزینه شود.

- به نظرت دین باعث عقب‌ماندگی جامعه می‌شه یا نه؟

بله، دین در صورتی که با سیاست یکی شود باعث عقب‌ماندگی می‌شود. اکثر دولت‌هایی که جدایی دین از سیاست را پذیرفته‌اند، از نظر فکری، مالی و داشتن زندگی بدون استرس و با آرامش موفق هستند. به نظر من دین و اعتقاد باید در درون انسان‌ها باشه. ما نمی‌تونیم تمام افکار، عقاید و اذهان مردم را به یک جهت سوق بدهیم. هر کسی باید ایدئولوژی خودش را داشته باشه. در کشورهای اروپایی، اقشار مختلف پروتستان، کاتولیک، ارتدوکس، مسیحی، بی‌دین و... در کنار هم با صلح و آرامش زندگی می‌کنند، ولی آنچه که در خاورمیانه می‌بینیم، با وجود سیطره یک دین، مذاهب مختلف به خاطر خودبینی و خودرأیی، جنگ‌های قبیله‌ای و مذهبی به راه انداخته‌اند و باعث از بین رفتن ممالک، امکانات، کودکان و زندگی همه شده‌اند.

- به نظرت مسوولان بسترسازی مناسبی برای تحقق دین اسلام داده‌اند؟

نه، به هیچ وجه. آنچه که مسوولان به مردم نشان داده‌اند، چهره‌ای از اسلامی ترسناک است که فقط می‌ترساند، می‌سوزاند، اسلامی که سراسر غم است و اندوه. اسلامی که با فشار و زیر منگنه قرار دادن

مردم، پیاده می‌شود. مسوولانی که همه جا پیشانیشان اثر نماز را دارد و حرف و حدیثشان دین و دین داری، اما در پشت صحنه، رسوایی‌های مالی آنچنانی و زندگی در خارج از کشور و استفاده از امکانات کشور. این در حالی است که اکثریت مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند. مردمی که در اثر فشار زندگی ایمان، عقاید، درستی، نشاط و سلامت جسم و روح و داشتن عقل سلیم را از دست داده‌اند.

- به نظرت آیا از دین استفاده ابزاری می‌شه؟

آنچه که در جامعه ما اتفاق می‌افته، عملاً استفاده ابزاری از دین هست. در یک جامعه کوچک مثل شهر من، هر کسی به مسجد می‌رود و یا تسبیح در دست دارد، معتمد شهر هست و از نظر اجتماعی، شخصیت برتر هست، در حالی که بسیاری از خطاها را می‌توان در زندگی شخصی همان شخص ملاحظه کرد. داعش با خواندن آیه‌هایی از سوره احزاب، شروع به جنگ و سر بریدن مردم کرد و آنچه را که در عرب هزار و چهار صد سال پیش اتفاق می‌افتاد، به اسم اشاعه دین انجام داد. در حالی که با استفاده از آیه‌هایی از قرآن که در آن گفته شده بود، به هنگام حمله به جایی، زنان آن دیار به حکم برده و یا همسر نصیب شما خواهد شد، آن‌ها در قرن بیست و یک به اسم دین، به هزاران زن و دختر بی‌گناه و معصوم و حتی متأهل تجاوز کردند.

- به نظرت استفاده ریاکارانه و کاسب کارانه از دین می‌شه؟

در کشور ترکیه، آتاتورک تمامی آخوندها و روضه خوان‌های آن کشور را جمع کرد و از آن‌ها خواست یک سال تمام در شهرهای ترکیه آنچه را که از ائمه و پیغمبر می‌دانستند، به مردم بگویند و دین آن‌ها را کامل کنند و در ازای آن پول بگیرند. او بعد از یک سال آن‌ها را فراخواند و از آن‌ها خواست عبا و عمامه‌شان را زمین گذاشته و کارگری کنند. او در جواب اعتراض آن‌ها گفت، اگر قرار باشد قشری از مردم زحمت بکشند و شما فقط با مطالب تکراری کیسه خودتان را پر کنید، من این اجازه را به شما نمی‌دهم. هر آنچه را که شما گفتید، بزرگان آن خانه‌ها نسل به نسل به فرزندانشان می‌گویند و روا است شما هم برای یک سکه، عرق بریزید. ولی در مملکت ما از دین هم به عنوان ابزار ریاکاری و هم به عنوان وسیله کاسبی استفاده می‌شه. کسانی که بیشتر در این باب کار می‌کنند و مردم را به امور دینی آگاه می‌دارند، وضع مالی بسیار خوبی دارند، ولی کسانی که شنونده دین و سایر مسایل آن می‌باشند، در فقر و نداری به سر می‌برند.

- عده‌ای معتقدند که دین اسلام با حزن و اندوه آمیخته شده، نظر تو در این رابطه چیه؟

بله، کاملاً موافقم. کشور ایران از اول تاکنون یکتاپرست بوده است. چه در زمان هخامنشیان، چه در زمان قدیم تر از آن این یکتاپرستی بوده. ایرانیان در سال حدود هشتاد نوع جشن داشتند و در این جشن‌ها،

شروع به پای کوبی و رقص می کردند و روحیه ایرانی این بوده. شاید دین اسلام دین حزن و اندوه نباشه. اما این مردم عاشق موسیقی هستند، موسیقی اصیل ایرانی شامل کمانچه، سه تار و... هست و این موسیقی برای آنان شادی می آورد. اما دف زدن های عربی هیچ نشاطی برای این ملت به ارمغان نمی آورد. عربی زبان ما نیست. ایرانی روحاً عاشق شادی و شادمانی است آن هم به سبک خودش.

- به نظرت خدا درکت می کنه؟

آره حتماً.

- تا چه حد با خدا احساس صمیمیت می کنی؟

بسیار زیاد. او به من نزدیک تر از هر کسی است.

- نظرت درباره جدایی دین از سیاست چیه؟

در این رابطه در صحبت های قبلم توضیح دادم و کاملاً موافق این مسأله هستم.

- تو به جمال خدا توجه بیشتری می کنی یا به جلال او؟

هر دو. جمال و جلال خدا هر دو در آفریننده هایش بسیار روشن و بارز هست.

- نظرت درباره جا به جایی مرجعیت دینی به مرجعیت عقلی چیه؟

کاملاً موافقم.

- نماز می خونی؟

نه.

- چرا؟

من به عنوان یک ایرانی اصیل، به سه اصل معتقدم. پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک. اگر هر انسانی این سه اصل را رعایت کنه، به اوج انسانیت و پاکی دست یافته است. اگر این سه اصل رعایت بشه، کل دنیا از آلودگی، خیانت، دروغ و جنگ به دور خواهد بود. به نظر من اگر کل قرآن، کل کتاب های آسمانی و کل طاعات و عبادات، خلاصه شوند، حاوی این سه چیز هستند: پاکی نیت، پاک بودن گفتار و نیک بودن رفتار. این موارد انسان را تا مرز فرشته بودن پیش می برد.

- به نظرت شبکه های اجتماعی چه تأثیری در عقاید دینی جوانان دارند؟

شبکه های اجتماعی هم اثر مثبت دارن و هم اثر منفی.

- می شه بیشتر توضیح بدی؟

اثر مثبت آن ها این هست که باعث آگاهی و به دست آوردن اطلاعات برای جوانان می شوند، ولی از آن جا که در این شبکه ها همه چیز به صورت روشن و بی پرده و بدون چهارچوب قرار داده می شه، اثر

مخرب نیز دارند و تأثیرات خوب و بد آن بستگی به ظرفیت، شعور و سطح آگاهی جوانان دارد. جوانی که شاید با دیدن تصویری مستهجن پای بر عقیده خود بگذارد و یا شاید این قدر با شعور باشد که بر عکس از آن درس بگیرد و مسأله را از جنبه دیگر نگاه کند. به نظرم شبکه‌های اجتماعی دنیا را کوچک‌تر و کوچک‌تر کرده است و ما باید مواظب این مسأله باشیم.

۰۵ پذیرش تنها خدا با گرایش جبری: خدایی با جهانی از پیش تعیین

شده

مصاحبه با مهدی، ۲۱ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه شرکت داشته باشی متشکرم. در ابتدا خودت رو معرفی می کنی.

من اسمم مهدی هست و دانشجوی کارشناسی دانشگاه هستم.

- آقا مهدی، یک دورنما از نگاه دینی خودت از آغاز زندگیت تا الآن به من می دی؟

بله. من چند سال پیش از رسیدن به سن تکلیف، به تشویق خانواده ام که بسیار معتقد و مذهبی هستند، شروع به نماز خواندن و روزه گرفتن کردم. من در آن دوران اکثر نمازهایم را در مسجد و به صورت نماز جماعت می خواندم و اغلب در نماز جمعه شرکت می کردم. اگرچه من بعد از ورود به دانشگاه، تا سال پیش، همچنان به انجام تکالیف دینی خودم ادامه می دادم، اما چند بار که به مسجد دانشگاه رفتم، به تدریج از افرادی که در آنجا بودند، بیزار شدم، حرف ها و طرز صحبت کردن و رفتار آنها، تکراری بودن بحث هایی که در مسجد می شد و تأکید و تکرار بیش از حد روی مسایل بدیهی و برخی مسایل دیگر، از جمله قاطعی کردن مسایل دینی با سیاست، باعث شد که من به تدریج از رفتن به مسجد دانشگاه، امتناع کنم.

در حال حاضر از شدت اعتقادات من به مسایل دینی، بسیار کاسته شده است. چرا که سوال های زیادی در ذهنم وجود دارد که جوابی برای آنها پیدا نکرده ام. البته من الآن هم اعمال دینی خودم را بعضی اوقات انجام می دهم، اما برخلاف گذشته که چون خدا را دوست داشتم و عاشق او بودم، این کار را می کردم، امروزه بیشتر از سر ترس از خدا و احتیاط از عواقب انجام ندادنشان، آنها را انجام می دهم. ملاک من در حال حاضر، خداست. من نمی توانم وجود خدا را انکار کنم، چرا که نظم موجود در جهان را نمی توان نادیده گرفت و یا اتفاقی و بدون وجود یک خالق پنداشت. از طرفی چون خدا وجود دارد و ما را خلق کرده است، باید یک منبع برنامه ریزی و الگو برای ما تعیین کند که به نظرم این منبع، همان قرآن است و چون خدا خودش قرآن را برای ما فرستاده، از آن محافظت می کند و جلوی تحریف آن را خواهد گرفت.

با وجود این، برخی از مسایل مورد سوال، در ذهن من وجود دارد. از جمله سوال هایی که در ذهن من هست، این است که چرا من به اجبار و بدون این که از من پرسیده شود، به این دنیا آمده ام. چرا من، من شده ام، با این صورت، این خانواده و این ویژگی ها، از طرفی به نظرم صحبت از جبر و اختیار هم غلط

است، چرا که همه چیز اجباری و از پیش تعیین شده است. خدا خودش همه چیز را از قبل، تعیین کرده و سرنوشت انسان‌ها را رقم زده است. او می‌داند که در هر لحظه، چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد. بنابراین در اینجا، دیگر اختیار معنایی ندارد. خدا از طرفی ما را خلق کرده و گفته که در دین‌دار بودن، مجبور نیستید، اما از طرفی قانون آورده که اگر این کار را انجام بدهی به بهشت می‌روی و اگر آن کار را بکنی، به جهنم خواهی رفت، به نظر من، خدا مثل یک رئیس است که بالا نشسته و به همه احاطه دارد، و به محض این که خطایی از انسان‌ها سر بزند، آن‌ها را مجازات می‌کند. من اغلب اوقات چون جوابی برای سوال‌هایم ندارم، می‌پذیرم که یک فرد مجبور هستم و به قول معروف، باید بپذیرم، همین هست که هست و کار دیگری هم نمی‌توان کرد.

از جمله کتاب‌هایی که در همین رابطه تأثیر زیادی بر من داشته‌اند، مگس‌ها نوشته سارتر و ژاک و اربابش، نوشته میلان کندرا، بوده است که در هر دو کتاب تأکید بر جبر و از پیش تعیین شده بودن همه چیز در دنیا است.

من معتقدم که هر انسانی باید خودش به این نتیجه برسد که به دیگران آسیبی نرساند و به آن‌ها بدی نکند و در واقع، مسایل اخلاقی را رعایت کند. به نظر من امر به معروف و نهی از منکر کردن دیگران، تا وقتی که خود فرد نخواهد، تأثیری ندارد. از طرفی به نظر من، انجام اعمال دینی از سوی انسان‌ها، نشانه دین‌داری آنان نیست. مثلاً در مورد خود من، چرا من باید در شرایطی که هنگام نماز خواندن، تمرکز ندارم و احساس خوبی به من دست نمی‌دهد، نماز بخوانم. من اعمال دینی را انجام نمی‌دهم و یا اگر هم انجام بدهم، صرفاً از روی ترس از خدا است، اما به رعایت مسایل اخلاقی، کاملاً پایبندم و دین‌دار بودن را در اخلاقی بودن می‌دانم.

- تحلیل شما در ارتباط با اولیای دین چیست؟

به نظر من پیامبر و ائمه، افراد بزرگی در دوره خودشان بودند، هر چند که به نظرم واقعیت این است که خدا خواسته است که علی، حضرت علی شود یا محمد، پیامبر خدا شود. خدا خواسته است که آن‌ها معصوم شوند، بنابراین خود آن‌ها کار شاقی نکرده‌اند. خدا این مسایل را از پیش تعیین کرده است، مثلاً اگر خدا می‌خواست، فرد دیگری پیامبر می‌شد و این ویژگی‌ها را به او می‌داد. پس حتی این مسأله هم از سر اجبار هست و از پیش تعیین شده است. از طرفی برخی مسایل در مورد پیامبر و ائمه برای من مفهوم نیست، از جمله تعداد زیاد زنان پیامبر، همیشه این مسأله که چه لزومی داشته است پیامبر، این همه زن داشته باشد، برای من مورد سوال بوده است. برای مثال، کوروش کبیر، تنها یک زن داشته است که

حتی پس از مرگ او، دیگر ازدواج نکرده است، اما در مقابل، پیامبر چندین زن به طور هم‌زمان داشته است.

در بین امامان هم، من بیشتر از همه، حضرت علی را قبول دارم. چرا که هم از نظر سیاسی، یک پیشوای خوب بوده و هم کارش را درست انجام داده است و در حکومت‌داری یک فرد مردمی بوده و اخلاق را رعایت کرده است و سعی کرده که به دیگران آسیبی نزند و هم این که او در عمل به رفع مشکلات مردم می‌پرداخته و فقط به امرونی و نصیحت کردن صرف نمی‌پرداخته است. من تصویر خاصی از امامان دیگر در ذهنم ندارم، شاید چون در مورد آن‌ها تبلیغ نشده و یا فقط در هنگام عزاداری‌ها، از آن‌ها نام برده شده است.

- نظرت در مورد مراسم دینی چه هست؟

من از عزاداری‌های دایمی که در کشورمان وجود دارد، بیزارم، انگار تنها مشکل مسوولان ما این است که یک امام شهید شده است، اما این که چه هدفی داشته و چرا شهید شده است، اصلاً مهم نیست. این همه مراسم عزاداری برای مردم کشور ما که به اندازه کافی مصیبت دارند و مردم غمگینی هستند، واقعاً آزار دهنده هست. به نظر من این رفتارها بیشتر مردم را زده می‌کند. از طرفی این مراسم، دیگر قدیمی شده و مخصوص زمان خودشان بوده‌اند. همچنین به نظر من، بهتر است که هر انسانی سعی کند، خودش فرد خوبی باشد و مسایل اخلاقی را رعایت کند، نه این که فقط روش زندگی و اخلاق افرادی مثل امامان، تبلیغ شود، من فکر می‌کنم که باید گذشته را کنار گذاشت و به اصلاح حال حاضر پرداخت.

- نظر شما در مورد بهشت و جهنم چیست؟

من فکر نمی‌کنم که همه چیز با مرگ انسان‌ها تمام بشود. اما در عین حال نمی‌دانم که بهشت و جهنم به شکلی که گفته شده است، وجود دارند یا نه. با این حال به نظر من عدالت خدا با فرستادن افراد به جهنم، زیر سوال خواهد رفت. چرا که این افراد، خودشان انتخاب نکرده‌اند که به این دنیا بیایند. مثلاً می‌شد، آن‌ها اصلاً به وجود نیایند تا جهنم هم نروند. از طرفی به نظر من، بشارت دادن حورالعین و جوی شیر و میوه‌های در دسترس، اصلاً منطقی نیست. چرا که همه این چیزها را می‌توان در همین دنیا هم به دست آورد. بنابراین گناه نکردن، برای رسیدن به این چیزها، مسخره هست.

- در مورد مراجع تقلید چگونه فکر می‌کنی؟

من با این که خودم، در حال حاضر مرجع تقلید ندارم، اما به نظرم مرجع تقلید هم مثل هر فرد دیگری که در یک رشته تخصص دارد و می‌تواند به سوال‌های آن زمینه پاسخ بدهد، در زمینه مسایل دینی پیچیده، لازم است و می‌توان در مورد برخی از مسایل، از او کمک گرفت. با این وجود، خود من تقلید

محض و این که مثل یک گوسفند هر چه را که مرجع دینی گفت، بدون این که خودم فکر کنم، بپذیرم و انجام بدهم را قبول ندارم.

- پس نظر شما در مورد ولایت فقیه هم در همین امتداد هست؟

نه. من اصلاً ولی فقیه را قبول ندارم، مگر کشورهای دیگر که ولی فقیه ندارند، چه مشکلی دارند؟ واقعاً وضعیت ما بهتر است یا آن‌ها؟ آن‌ها اخلاقیات را رعایت می‌کنند و وضع زندگی بسیار بهتری از ما دارند. اما حکومت ولایت فقیه در کشور ما، درست مثل حکومت سلطنتی است. یک نفر خودش را بهتر و برتر از همه می‌داند و اجازه نقد به هیچ کسی نمی‌دهد، و این یک دیکتاتوری واقعی است.

- نظرت در باره استفاده ابزاری از دین که برخی به آن اعتقاد دارند، چی هست؟

به نظر من، نه تنها در ایران که در همه کشورها و همه دوران‌ها، از دین به عنوان یک ابزار استفاده شده است. برای مثال، در کشورهای مسلمان و از جمله ایران، ولایت را هم‌ردیف دیگر واجبات دین، قرار داده‌اند و یا در شعارهایی که همواره تکرار می‌کنند، مانند شعار، ما اهل کوفه نیستیم... به نوعی رهبری را با امام علی، شبیه سازی می‌کنند، چون امامان در بین مردم نفوذ دارند، این‌ها خودشان را به آن‌ها نزدیک می‌کنند تا وجهه خوبی پیدا کنند، اما در کار آنان عملی مانند ائمه وجود ندارد.

- نظر شما درباره توأم بودن سیاست و حکومت چیست؟

من فکر می‌کنم، اگر دین همان اخلاقیات باشد، یعنی همان تعریفی که من از دین دارم، توأم بودن دین و سیاست، هیچ مشکلی ندارد. برای مثال، روابط سالم بین زن و مرد، یک نکته اخلاقی است که باید در قانون و کشورداری هم در نظر گرفته شود. به طور کلی وقتی که سیاست توأم با اخلاق باشد، دیگر قوانین، تحریک کننده اعصاب مردم نیستند و هر کس با هر اعتقادی که دارد، می‌تواند آزادانه زندگی کند. نه مثل کشور ما که یک اقلیت به اسم دین، بر اکثریت مردم حکومت کنند و مردم را آزار بدهند. در شرایط اخیر جدایی دین از سیاست، ضرورت دارد.

- شما در زمینه حجاب چگونه فکر می‌کنید؟

به نظر من، حجاب برای خانم‌ها، چون فیزیک بدنی تحریک کننده‌ای دارند، لازم هست. اما مثلاً پوشیدن روسری، اصلاً معنایی ندارد، چرا که به نظر من، موی زن اصلاً تحریک کننده نیست که لازم باشد، پوشانده شود. به نظر من خانم‌ها می‌توانند با پوشیدن یک لباس ساده، به طوری که جلب توجه نکنند، بدون روسری در جامعه حاضر شوند.

- خوب اگر کسی نخواست به خط‌مشی پیشنهادی شما تن بدهد، آن وقت تکلیف چیست؟

من فکر می‌کنم، یک حکومت ضامن سعادت یا بدبختی دیگران نیست. بنابراین باید از مردم خواست که مسایل اخلاقی (مانند حجاب) و قوانین کلی را رعایت کنند و به یکدیگر آسیبی نزنند، اما این که مردم در خلوت خود می‌خواهند دین‌دار باشند یا نه، به حکومت ربطی ندارد و حکومت نباید در کار آن‌ها، دخالت کند.

- اگر شما در آینده بچه‌دار شوید، فرزند خودتان را به لحاظ دینی چگونه تربیت می‌کنید؟
اگر من در آینده بچه‌دار بشوم، از آنجا که بچه‌ها در سنین پایین، بیشتر حرف معلمشان را قبول دارند، من به هیچ وجه نظرات خودم را به او تحمیل نمی‌کنم. از طرفی مسایل اعتقادی و دینی که بچه‌ها در مدرسه یاد می‌گیرند، مثل خود ما در آن‌ها درونی نمی‌شود و بنابراین اعتقاداتشان، زودگذر است. به همین دلیل من بدون این که فرزندم را نصیحت کنم، کتاب‌هایی را در اختیارش می‌گذارم تا با مطالعه آن‌ها خودش در نهایت درباره دین‌دار بودن یا نبودن تصمیم بگیرد. البته لزومی ندارد که فرزند من با من همفکر باشد، بلکه او آزاد هست تا همان‌طور که می‌خواهد، عمل کند.

- تحلیل نهایی شما از مقوله دین چیست؟

من یک فرد ضد‌دینی نیستم ولی به نظرم نیازی به وجود دین نیست و صرف این که مسایل اخلاقی بدون اجبار بیرونی، رعایت شود، کافی است.

اما در تحلیل نهایی از آنجا که وجود یک برنامه و قانون اخلاقی در جامعه، لازم و ضروری است، می‌توان نام این برنامه را دین گذاشت. چرا که بدون وجود چنین قانونی که به مسایل اخلاقی تأکید داشته باشد، دنیا مانند یک جنگل خواهد شد که هرکس، هر کاری را که بخواهد، در آن انجام می‌دهد.

- ارتباط شما با خدا در این جامعه چگونه خواهد بود؟

من شخصاً کاری به خدا ندارم و امیدوارم که او هم کاری به من نداشته باشد. من هم سعی می‌کنم که در زندگی فردی خودم، فردی با اخلاق و قانع باشم و آسیبی به دیگران وارد نکنم.

- انجام مناسک دینی در جامعه اخیر چقدر ضرورت دارند؟

انجام اعمال و مناسک دینی به نظر من لازم نیست، حتی از نظر من، احکامی مثل ترتیب وضو و وارد شدن به دستشویی با پای چپ و نظایر آن، اموری ضایع و خنده‌دار هستند.

۰۶ پذیرش تنها خدای انتقادی: نقد حضرت حق مصاحبه با محمود، ۲۰ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگیت تا الآن بده.

من از ابتدای دوران کودکی تا حدود ۱۶ سالگی، مانند دیگر اعضای خانواده‌ام، فردی مذهبی بودم. من علاوه بر انجام تکالیف دینی، اعتقادات مذهبی شدیدی داشتم، به طوری که در بسیاری مراسم مذهبی، اعم از مراسم دعا و عزاداری، شرکت می‌کردم.

من پس از ورود به دوره دبیرستان، نگرش من نسبت به مسایل مذهبی تا حدود زیادی تغییر کرد. دلیل اصلی این تغییر، وجود مبلغان مذهبی و همین طور تبلیغ بیش از حد دین بود. من مبلغانی را که در خانواده، مدرسه و جامعه می‌دیدم، اغلب فقط ادعای دین داری می‌کردند، در حالی که در خارج از دید عموم، به رفتارهای زشت و ناشایستی می‌پرداختند. وجود تضاد و ریا در رفتار آن‌ها باعث شد که کم‌کم، دید من نسبت به دین، تغییر کند.

از طرف دیگر در کشور ما تأکید زیادی بر روی دین و رعایت احکام دینی می‌شود. این تأکید و تکرار تا جایی است که به نظر من، نتیجه عکس بر افراد می‌گذارد و باعث می‌شود که آن‌ها از دین زده شوند. برای مثال، مسأله دعا کردن همواره برای من یک مسأله سوال برانگیز بوده است. روحانیون و دیگر افراد دین دار همواره می‌گویند، انسان باید دعا کند، اگر دعایش مستجاب شود که هیچ، اما اگر مستجاب نشد، حتماً به صلاح فرد نبوده و اجر آن در آخرت به او داده می‌شود. این افراد این توجیه را آن قدر تکرار کرده‌اند که به نظرم قصد لاپوشانی و فریب مردم را دارند.

- در حال حاضر، چه نگاهی به مقوله دین دارید؟

من به وجود یک خالق در این دنیا، اعتقاد دارم. خدای من، لزوماً خدایی که اسلام یا مسیحیت یا هر دین دیگری می‌گوید، نیست. خدای من، من و دنیا را ساخته است، اما دقیقاً با چه هدفی، واقعاً نمی‌دانم. این که من ملعبه دست او هستم یا این که او من را دوست دارد یا نه، این‌ها را نمی‌دانم. من فقط می‌دانم که او وجود دارد، اما من عاشق او نیستم.

اگرچه من در گذشته خدا را خیلی دوست داشتم و احساس می‌کردم که او همدم من است و به من آرامش می‌دهد، اما در حال حاضر، دیگر چنین حسی را ندارم. علتش هم این است که به تدریج می‌دیدم، بین سخنان افراد مذهبی و آن چه که عقلم قبول داشت، تناقض وجود دارد. برای مثال، افراد

دین دار می گویند که خدا خوب مطلق است. با چنین تعبیری از خدا، پس باید هر چه که به او نسبت داده می شود، خوب باشد. در حالی که مثلاً دین موجب بروز جنگ در بین قوم های مختلف می شود، و طی جنگ، افراد زیادی کشته می شوند، همان طور که می دانیم کشته شدن آدم ها و خونریزی بسیار بد و دردناک است. اما این بدی نتیجه جنگ است و جنگ هم نتیجه دین است. در نتیجه دین هم بد می شود و با توجه به این که دین از سوی خدا آمده است، پس خدا هم نمی تواند خوب مطلق باشد. علاوه بر این، خیلی از افراد دین دار می گویند، خدا عادل است، در حالی که وجود تبعیض های زیاد بین زن و مرد، عدالت خدا را زیر سوال می برد.

به هر حال مسایل این چنین باعث شد که من وجود خدا را انکار کنم. اما پس از مدتی جای خالی او را حس کردم و دیدم که نمی شود، خدایی وجود نداشته باشد. چون وقتی من هستم و وجود دارم، پس باید یک خالق و خدایی هم وجود داشته باشد. گذشته از این که این خدا من را برای سرگرمی یا هر دلیل دیگری خلق کرده است، اما باید وجود داشته باشد.

من فکر می کنم، بهشت و جهنم واقعی را وجدان خود ما می سازد. به این معنی که هرگاه ما کار خوبی می کنیم، حس خوبی داریم، همه چیز را زیبا می بینیم و در بهشت خودمان هستیم، اما زمانی که عذاب وجدان داریم، احساس تنش و خستگی می کنیم، همه چیز را زشت می بینیم و این وضعیت برای من، یک جهنم واقعی است.

به نظر من پایان جهان مانند نظریه بیگ بنگ (انفجار بزرگ)، خواهد بود، که طبق آن دنیا ابتدا یک ذره بوده است که بر اثر نیروی دافعه بسیار گسترش می یابد و در نهایت با غلبه نیروی جاذبه بر این دافعه، دوباره به همان ذره اولیه، تبدیل می شود.

من با این وجود، به جهان دیگر اعتقاد دارم، علتش هم این است که پایان و تمام شدن را قبول ندارم و به پوچی رسیدن و پوچ گرایی را نمی پذیرم. این که من مدتی زندگی کنم و بعد بمیرم و همه چیز تمام شود را من نمی توانم بپذیرم. بنابراین من برای این که میل به جاودانگی خودم را ارضا کنم، به وجود جهان دیگر اعتقاد دارم.

- چه تحلیلی در مورد پیامبر اسلام داری؟

من فکر می کنم، پیامبر یک معجزه و یک پادشاه مقتدر برای قوم خودش بوده است. او آن قدر قدرتمند بود که توانست مردم قوم خودش را از بدبختی نجات دهد و کشورش را گسترش داده و آباد کند. مردم هم با توجه به خدمات او، از کتاب قانون پیامبر خودشان پیروی کردند و او را دوست داشتند و در گذر زمان، به پرستش او رسیدند.

- چه تحلیلی در مورد ائمه داری؟

به نظر من امامان از این جهت که به قوانین عمل می کردند، افراد خوبی بودند، من فکر می کنم هدف آن ها به دست آوردن قدرت و جنگیدن با هدف رسیدن به حکومت بوده است. اگرچه من معتقدم افسانه های زیادی در مورد آن ها ساخته شده است. برای مثال، جریان کربلا و روز عاشورا، یک اتفاق تراژدی بسیار غم انگیزی بوده است، اما به مرور رنگ و لعاب زیادی به آن داده اند و در نوشتن زجرنامه های آن، اغراق زیادی شده است. به نظر من هدف امام حسین از شرکت در این جنگ، علاوه بر جاودانه ماندن نامش در همه دوران ها، کسب قدرت بوده است، چون امام حسین پس از دریافت نامه ای مبنی بر حمایت مردم از او و این که می تواند حکومت کند، تصمیم به هجرت گرفت، در حالی که مردم از او حمایت نکردند و او را فریب دادند.

به هر حال من فکر می کنم اگر با یک دید وسیع تری به مسأله نگاه کنیم، می فهمیم که امامان در جامعه خودشان افراد خوبی بوده اند و هدفشان هم علاوه بر رسیدن به حکومت و استفاده مالی، اصلاح جامعه براساس معیارهای خودشان بوده است.

اما این مسأله که ائمه افرادی عاری از گناه بوده اند و عصمت داشته اند را من قبول ندارم و معتقدم که مسأله قدسیت و معصوم بودن امامان، در طول زمان ایجاد شده است، به طوری که امروز از افراد مذهبی می شنویم که امامان فردی مطلقاً خوب و منزّه از گناه بوده اند. در حالی که من فکر می کنم، امامان هم مانند سایر مردم، صفات خوب و بد دارند و در هر کدام، یک صفت خوب بسیار برجسته است. مثلاً سیاستمداری امام حسن، شجاعت امام حسین، شفقت امام رضا و عدالت حضرت علی. به نظر من، ما باید صفات خوب آن ها را الگوی خودمان قرار بدهیم.

- آیا نقدی نسبت به رفتار مسلمانان عادی داری؟

یکی از نقدهایی که مسلمانان همیشه نسبت به مسیحیان داشته اند، این است که چرا یک مجسمه را می پرستند و به آن ادای احترام می کنند. در حالی که به نظر من، هم کار مسیحیان غلط است و هم این که خود مسلمانان در این زمینه، بدتر عمل می کنند. از این جهت که قدیسان مسیحی در ابتدا جزو مردم عادی بودند و بعد به مرور زمان با برجسته شدن صفات خوبشان، به جایی می رسند که تندیس و مجسمه آن ها ساخته و مورد پرستش واقع شد. از طرفی مسلمانان هم در برابر یک عکس که مطمئن هم نیستند متعلق به پیامبر هست یا نه، تعظیم می کنند، آن را می بوسند و حتی آن را در محلی قرار می دهند و خودشان پایین تر از آن می نشینند. به نظر من چنین رفتاری با پرستش تندیس مسیحیان و حتی بت پرستان،

هیچ فرقی ندارد. حتی من فکر می‌کنم، مسلمانان در سجده‌ای که بر مهر انجام می‌دهند، کاری شبیه بت پرستی انجام می‌دهند و فرقی با آن‌ها ندارند.

- آیا موارد خرافاتی و غیر قابل پذیرش دیگری در دین دیده‌ای؟

آره. یکی از دیگر مسایل خرافاتی که من اصلاً آن را قبول ندارم، انتظار ظهور منجی است، در حالی که به نظر من ما نباید منتظر یک فرد خاص با ویژگی‌هایی که گفته شده، باشیم. این منجی می‌تواند خود فرد برای خودش باشد، به این معنی که منجی هر کس وقتی ظهور می‌کند که آن فرد خودش را اصلاح کرده باشد و مسایل و ارزش‌های اخلاقی را رعایت کند.

بله، مثلاً درباره حجاب. در مورد حجاب باید بگویم که به نظر من هیچ کس حق مالکیت بر جسم و روح کسی را ندارد. افراد آزاد هستند که نوع و میزان پوشش و حجاب خود را خودشان تعیین کنند و بدون تنبیه و تشویق دیگران، به آن پایبند باشند. البته امروزه در کشور ما، برداشتن حجاب به قول خود افراد مذهبی، باعث بی‌بند و باری و فساد می‌شود. به عبارت دیگر، همان‌طور که اگر یک حیوان مدت‌ها در قفس بدون غذا نگه‌داری شود و به یک باره در قفس باز شود، حیوان به هر کس و هر چیزی که در سر راه خود ببیند، حمله ور می‌شود. اما چنانچه حیوان درون قفس به تدریج و در زمان خود غذا دریافت کند و سیر بشود، در صورت برداشتن حصار، احتمال این که آسیبی به بقیه نزند، خیلی کمتر است. در مورد مسأله حجاب در کشور ما هم، چون از ابتدا در این جهت سخت‌گیری شده است، در افراد جامعه و خصوصاً مردان، عقده‌هایی شکل گرفته است و ارضاء و رفع این عقده‌ها در شرایط کنونی مشکلات زیادی را در پی خواهد داشت. اما چنانچه از ابتدا تا این حد سخت‌گیری نمی‌شد و مردم اجازه انتخاب میزان و شکل حجاب خودشان را داشتند، هرگز بی‌بندوباری به وجود نمی‌آمد و شاید اصلاً واژه فساد شکل نمی‌گرفت.

البته به نظر من چون دین توانایی انسجام مردم را دارد، می‌تواند در جنگ‌ها بسیار مفید باشد. برای مثال، در جنگ ایران و عراق، یکی از مهم‌ترین عواملی که افراد را به دفاع از کشورشان تشویق کرد، دین بود. بنابراین دین می‌تواند، ابزار خوبی برای شرکت دادن مردم در جنگ‌ها و پیروزی در آن‌ها شود. البته این که به افراد گفته می‌شود، گلوله بخورید و شهید شوید تا به بهشت بروید، این مسأله خودش نشان دهنده استفاده ابزاری از دین است که به سهم خودش می‌تواند امر پرخطری باشد و عامل عقب ماندگی جامعه شود.

- در ارتباط با مراجع تقلید چگونه فکر می‌کنید؟

من فکر می‌کنم، تبعیت کورکورانه از دستورات و احکام فرد دیگری که مثل خودم، آدم هست، اشتباه است، چرا که او هم مثل هر فرد دیگری ممکن است، اشتباه کند. به همین دلیل من تقلید از یک فرد خاص را هرگز قبول ندارم. اما ویژگی‌های مثبت و خوبی‌های افراد مختلف را جذب می‌کنم و آن‌ها را در زندگی خودم به کار می‌برم. از طرفی من خودم عقل دارم، قدرت تفکر دارم، پس نیازی به دنباله روی کورکورانه از افراد، دیگر را ندارم.

- در ارتباط با ولایت فقیه چه نظری دارید؟

من فکر می‌کنم، دین ابزار حکومت‌ها و وسیله‌ای برای منسجم کردن مردم توسط آن‌ها است. به این ترتیب که تنها عاملی که مردم حاضرند برای آن با یکدیگر متحد شوند، دین است و حکومت‌ها از این اتحاد و انسجام مردم، استفاده می‌کنند و از آن به عنوان منبع قدرت سیاسی و نشانه مشروعیت خودشان، یاد می‌کنند. چرا که حکومت‌ها تنها در صورتی به خوبی در بین مردم جا می‌افتند که پوشش دین را به همراه خود داشته باشند. به این ترتیب، دین مانند چماقی دست سیاستمداران است. آن‌ها هر کس را که با شیوه و افکار سیاسی آنان مخالف باشد، به نام دین و با استفاده از دین، سرکوب می‌کنند. شاهد مثال موضوع اخیر، حکومت‌های اولیه هستند، حکومت‌های اولیه چون خواستار وسعت قلمرو خود بوده‌اند، باید به قوم و قبیله‌های دیگر حمله می‌کردند، و بهترین بهانه برای راضی کردن مردم قوم خودشان برای جنگیدن، این بوده است که به مردمشان بگویند، آن قوم مخالف خدای ما است و ما باید آن‌ها را از بین ببریم، از طرفی پس از شکست آن قبیله، مردم آن را با این بهانه که خدای ما برتر است و ما به او وصل هستیم، آن‌ها را به پرستش خدای خود و در نتیجه پیروی از خودشان مجبور می‌کردند. نمونه همین مسأله در کشور ما، تحت عنوان ولایت فقیه وجود دارد. یک فرد خود را نماینده خدا و امام زمان معرفی می‌کند. او امکان بحث و نقد و آزادی اندیشه را به مردم نمی‌دهد و تنها افکار خودش را قبول دارد و به بهانه اتصال به خدا و ائمه، همه را وادار به پرستش خودش می‌کند و ظاهراً خودش را خدا می‌داند.

- پس به نظر می‌رسد شما با تفکیک دین از سیاست موافق باشید؟

بله، همین طور هست. اسلام از سویی لا اکراه فی الدین را مطرح کرده است، اما از طرفی دیگری می‌گوید که شما حق ندارید، مسلمان نباشید.

من فکر می‌کنم، نظام‌های حکومتی نباید هیچ نقشی برای دین قایل شوند و اجرای آن را به مردم اجبار کنند، بلکه آن‌ها باید از مردم بخواهند که دین را در حوزه خصوصی خودشان داشته باشند و به هر شکل که می‌خواهند، عمل کنند. چرا که در مورد آخرت، آدم‌ها مطمئن نیستند که بخواهند آن را به

دیگران هم توصیه کنند. از طرفی، شاید آخرت واقعاً وجود داشته باشد که در این صورت ما، نمی‌توانیم مانع دین‌داری مردم بشویم. بنابراین مسایل دینی را باید به عهده خود مردم گذاشت.

- در آینده، شما صاحب فرزند خواهید شد، با توجه به تناقض موجود بین نگرش شما نسبت به مسایل دینی و آنچه که در مدارس و جامعه به افراد آموخته می‌شود، برای رفع این تناقض در ذهن فرزندتان، چه می‌کنید؟

واقعیت این است که این مسأله همواره برای خود من یک سوال است و من واقعاً نمی‌دانم، چه باید کرد. زیرا اگر من مخالف آن چه را که در مدرسه به او خواهد گفت را بگویم، فرزند من فکر می‌کند، من انسان بدی هستم و باید به جهنم بروم. از طرف دیگر، اگر نظرات مربیان مدرسه را تأیید کنم، او را فریب داده‌ام. بنابراین من همه اطلاعات لازم را در اختیار او می‌گذارم تا او خودش تصمیم بگیرد، راه خودش را انتخاب کند.

۰۷ پذیرش تنها خدا با گرایش محکوم‌سازی حضرت حق: خدای

بی‌رحم

مصاحبه با مهدیه، ۲۱ ساله دانشجوی مشاوره

- مهدیه چقد لاک کنار پنجره داری؟

آره (خنده).

- خوب چرا این همه لاک خریدی؟

آخه من عاشق لاک زدنم (ناخن‌هایش را نشان می‌دهد که به هر انگشتش، یک رنگ لاک زده و ناخن‌هایش نیز بسیار بلند است).

- چرا این قدر از لاک خوش میاد؟

چون هم باعث می‌شه من ظاهرم قشنگ بشه، هم توی روحیم تأثیر داره.

- چه تأثیری توی روحیت داره؟

باعث می‌شه وقتی به ناخنام نگاه می‌کنم، احساس خوبی داشته باشم.

- مهدیه نماز می‌خونی؟

نه.

- چرا؟

مگه خدا برای من چه کار کرده که بخوام براش نماز بخونم.

- یعنی تو زمانی نماز می‌خونی که خدا برات کاری بکنه؟

آره.

- چرا؟

مگه خیلی زندگی خوبی داشتم که بخوام براش نماز بخونم.

- مگه زندگیت چشه؟

چش نیست.

- خوب می‌شه بیشتر توضیح بدی؟

مثلاً وقتی که هشت سالم بود، بابام فوت شد، یا اون رشته‌ای که دوس داشتم، قبول نشدم، یا کسی رو

که دوسش داشتم، رفت با آدم دیگه‌ای ازدواج کرد. اصلاً من خیلی وقتاً به وجود خدا شک می‌کنم.

از کجا معلوم خدا وجود داره؟ جهنم و بهشت وجود داره.

- همه اینا وجود داره مطمئن باش.

تو از کجا می‌دونی؟ مگه کسی اومده و از اون دنیا بهت گفته؟ اصلاً من خیلی وقتا به معجزه پیامبرا هم شک دارم. چرا اونا دقیقاً وقتی معجزه کردن که نه دوربینی بوده، نه تلویزیونی که اون اتفاق‌ها رو ثبت کنه.

- ولی همه این اتفاق‌ها افتاده؟

تو از کجا می‌دونی؟

- چون توی قرآن، احادیث و روایات اومده؟

به نظر من که قرآن سخن خدا نیست. من شنیدم که پیامبر شاعر بوده و اونا رو گفته. احادیث و روایات هم به نظر من همشون من درآوردی هستن. خداییش تا کی می‌خواید با این حرفا خودتون رو گول بزنید.

- فکر کنم تو هم معتقدی که هر نظمی برای رسیدن به هدفی شکل گرفته، اگه خدا وجود نداره، پس این نظام‌مندی جهان برای چیه؟

خب اگه هدف خدا از آفرینش این دنیا اینه که آخرش قیامت بشه و ما آدم‌ها چند سال زندگی کنیم و جسممون رو اذیت کنیم، چون قراره اون دنیا پاداش بگیریم یا عذاب بشیم، در حالی که همه این مسایل بر پایه احتمالات هست. دقیقاً مثل اینه که توی بیابون به امید این که آب یا چشمه‌ای وجود داشته باشه، مدام به دنبال سراب بری. خب آخه اینم شد هدف.

- در جواب سوال اولت می‌تونم بگم، جسمی که تو داری ازش حرف می‌زنی، همون خاک بی‌ارزشه، ارزشمندی تو به روحی هست که خدا از وجود خودش در جسم تو دمیده؟

مهم اینه که من توی این دنیا دارم با جسمم زندگی می‌کنم.

- این نشون می‌ده که تو دل به دنیایی بستی که فانیه.

خب تو از کجا می‌دونی، دنیای باقی وجود داره؟

- این توی دین اسلام خودش به دو شاخه اصلی تقسیم می‌شه. یک ضرورت معاد و دومی امکان معاد؟ خب بحث منم اینه که از کجا معلوم دین اسلام زاینده تخیلات ذهنی انسانا نباشه؟

- اگه اجازه بدی می‌خوام این رو با یه مثال برات توضیح بدم. کسی که بی‌گناه بالای دار می‌ره، طبق نظر تو اون مرده، ولی باید دنیایی وجود داشته باشه که اون به خاطر بی‌گناه بالای دار رفتنش پاداشش رو بگیره، همچنین پاداش کسی که در این دنیا شهید می‌شه و یا یک خیری که به زیر ساخت‌های کشورش کمک می‌کنه، می‌شه توی این دنیا فراهم بشه؟

آره توی این دنیا ما همه پاداش و مجازات کارامون رو می‌بینیم چون طبق قانون فیزیک، دنیا محل عمل و عکس‌العمله و ربطی به داشتن دین یا نداشتن اون نداره.

- همون طوری که از حرفت معلومه تو داری درباره قانون حرف می‌زنی، بنابراین شخصی باید باشه که این قانونمندی رو به اجرا در بیاره. از طرفی نیوتن کسی هست که این قانون سوم خودش رو که همون عمل و عکس‌العمله، ثابت کرده و خودش کسی بود که ایمان قلبی به وجود خدا داشته؟

اولاً به نظر من قانون به صورت طبیعی وجود داره و هیچ رهبری برای اون نیست. دوماً من در زمان نیوتن نبودم که ایمان واقعی اون رو ببینم و اینا، چیزی که تو می‌گی، همش بر پایه روایاته. از کجا معلوم که واقعیت داشته باشه؟

- خب به قول خودت اولاً تو می‌تونی بگی که هر نظامی که تو برای زندگی قرار دادی، به صورت طبیعی هست؟ یعنی تو هیچ نقشی توی تعیین و هدایت اون نداری. دوماً آدم لازم نیست که حتماً از یه کوه بالا بره که بفهمه اون بلند.

اولاً زمین مثل بقیه سیاره‌ها که الآن هم وجود دارن، فقط برای خدمت به انسان به وجود اومده و از ابتدا هم بوده و به مرور زمان خودش رو برای زندگی راحت انسان تغییر داده تا به این مرحله رسیده. دوماً کتاب‌هایی مثل انجیل و تورات که شما ادعا دارید از جانب خدا برای پیامبرش فرستاده شده، طبق روایات اسلام تحریف شده چه برسه به تاریخ و اعتقاد نیوتن.

- اولاً (با خنده) سیاره‌ای که تو داری می‌گی، ساخته شده از سنگ‌ها و مواد معدنی هستن که هیچ‌گونه حیاتی ندارن و حتی انسان به تنهایی می‌تونه این سنگ‌ها رو تغییر بده، پس این چطوری می‌تونه خودش رو برای راحتی انسان به مرور زمان تغییر شکل بده؟ مسلماً دستی بالای دست‌هاست به نام خدا و دستور این کارها رو به آفریده‌های خودش داده. دوماً (با خنده) کتاب‌های آسمونی که تو ازشون یاد می‌کنی، همگی گردآوری شده به وسیله به یادداشت‌های یاران حضرت عیسی و موسی هست و این کتاب‌ها سال‌ها بعد از عدم حضور این پیامبران نوشته شدن و این کتاب‌ها با نسخه‌های قدیمی خوشون مطابقت ندارن، در حالی که آیات قرآن نازل بر سینه حضرت محمد بوده که حضرت محمد با قرائت این آیات مبارکه بر حضرت علی، توسط ایشان نوشته شده است. یعنی دقیقاً طبق نظارت حضرت محمد بوده. از طرفی قرآن به گونه‌ای است که اگر فتحه یا کسره‌ای از اون جابه‌جا بشه، تمام ساختمان معنایش به هم می‌ریزه. چیزی که تو درباره نیوتن به عنوان روایت حرف زدی و گفتم که احتمال وجود نداشتن این گفته وجود داره، درست نیست چون خود نیوتن شخصاً در کتاب‌هاش به طور واضح به این مسأله اشاره کرده.

نیازی به اراده نیست، همه چیز توی بستر طبیعی خودش وجود داره. مثل آبی که در بستر رودخونه جریان داره.

- تو داری در مورد چیزی حرف می‌زنی که باید تابع قانونی باشه به نام جاذبه زمین که این قانون نمی‌تونه خود به خودی وجود داشته باشه. به اماما چی؟ اعتقاد داری؟
به اماما. نه زیاد.

- چرا؟

چون به نظرم اونا فقط آدمای بزرگی توی زمان خودشون بودن، مثل امیرکبیر که توی دوران نزدیک ما وجود داشته یا افراد بزرگی مثل اونا که کم هم نبودن و نیستن.
- پس تو به وجود امام زمان هم اعتقاد نداری؟

مگه قراره داشته باشم. مثلاً چی بشه که چندین ساله یه آدم غایب شده، بعدش ظهور کنه بیاد اونم با چهره جوون. مگه ممکنه یه آدم چند هزار سال غایب باشه و بدنش هیچ تغییری نکنه.
- باید بگم کسی که این مأموریت رو به ایشون داده، خودش فوق اراده‌هاست و آفریننده مخلوقات، پس هر کاری که بخواد می‌تونه انجام بده.

من که قانع نشدم، بعدشم مثلاً چی بشه که یه نفر مرده و ما قرن‌هاست داریم برای اون عزاداری می‌کنیم.
- چون می‌خوایم راهی رو که اون رفته رو زنده نگه داریم؟

خب اگه من نخوام راهش رو زنده نگه ندارم، باید چه کار کنم، مجبورم چهل روز همه اطرافیانم رو با حالت عبوس و لباس رنگ تیره بینم. آدم اعصابش به هم می‌ریزه. افسردگی می‌گیره.
- به نظر تو دینت اجبار بوده یا اختیار؟
صددرصد اجبار بوده.

- چرا؟

چون اگه پدر و مادر من مسلمون نمی‌شدن، قطعاً منم مسلمون نمی‌شدم و اگه الآن مسلمانم به خاطر اینکه که پدر و مادرم مسلمان بودن.

- به نظرت دین اسلام چه جور دینی هست؟

دین اجبار. دینی که توش همش خون و خونریزی هست.

- با چه دلیلی این حرف رو می‌زنی؟

چون الآن که می‌بینید، همش فقط توی کشورای مسلمان جنگ و خونریزی هست.

- مهدیه پوشش تو چی هست؟

مانتو.

- چرا این پوشش رو انتخاب کردی؟

چون با پوشش مانتو راحت ترم. یعنی چی که توی گرمای تابستون و سرمای زمستون مجبور باشم، چادر سر کنم.

- خوب چون موجب مصونیت تو می شه.

چه مصونیتی خواهر من. اتفاقاً الآن همه چادریا اون کارن. فقط ظاهرشون خوبه. ولی باطنشون....

- باطنشون چی؟

باطنشون از باطن خیلی از مانتویی های خفن بدتره. به نظرم این جور آدمها فقط دارن ظاهرسازی می کنن.

- چرا؟

برای استخدام شدن، برای ازدواج کردن.

- یعنی به نظرت برای ازدواج و استخدام این چیزا توی اولویته؟

بله، متأسفانه. مخصوصاً برای استخدام. انگار که مانتویی ها اصلاً آدم نیستن. کشور ما هم دیگه شورش رو در آورده و فقط داره شعار می ده.

- چرا این حرف رو می زنی؟

چون مثلاً می گه استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. ولی خب من الآن توی انتخاب پوششم، آزاد نیستم.

- چرا؟

چون همیشه وقتی می خوام از خوابگاه برم بیرون، حراست می گه، خانوم آستین مانتوت رو بده پایین یا خانوم موهات رو بده تو. پس اگه آزادی هست، این کارا چه معنی داره. وقتی هم برای استخدام شرکت می کنی، بسیجیا، چادریا، فرزندی شهید، جانباز و آزاده توی اولویت هستن، اونم نه فقط زن و بچه- هاشون، بلکه تا هفت پشتشون. الآنم که مدافعان حرم پیدا شون شد. بیچاره بچه هامونم شرایطشون مثل ما شد. بعد از تموم شدن درسمون، هم باید امثال من که چادری نیستن و پارتی ندارن برن بمیرن (اعصاب مهدیه خورد شده است).

- به نظرت دین باعث عقب ماندگی می شه؟

بله، صددرصد.

- چرا؟ چه طوری؟

اگر باعث عقب ماندگی نمی شد، این قدر توی کشورای مسلمون جنگ و خونریزی نبود و ما هم جهان سومی نبودیم. مطمئن باش که دین باعث عقب ماندگی می شه.

- عده ای معتقدند که دین اسلام با حزن و اندوه آمیخته شده، نظر تو در این باره چیه؟
 آخ گفتی، کاملاً موافقم. هم دین ما هم کشور ما همش با حزن و اندوه آمیخته شده. نه فقط برای ائمه عزاداری می شه بلکه برای خمینی و قیام پانزده خرداد و... هم چند روز عزاداری می کنن. آخه چون خمینی خیلی کم عمر کرده و جوون مرگ شده، به خاطر همین. خوبه که هشتاد و خورده ای سن داشت. اگه توی سن کم می مرد، مردم خودشونو می کشتن. یه جوری هم می گن بنیان گذار جمهوری اسلامی که انگار چه کار کرده؟ اومده بدبختمون کرده و رفته، دیگه این که دیگه عزاداری نداره.

- تو به جمال خدا بیشتر توجه می کنی یا به جلالش؟

به هیچ کدوم، دلت خوشه ها.

- نظرت درباره جدایی دین از سیاست چیه؟

توی جامعه ما الآن دین و سیاست قاطی شده که این اصلاً درست نیست. می بینم که تمام قوانین بر اساس دین اسلام سیاست گذاری شده شده.

- می تونی مثال بزنی؟

مثلاً همین سیاست که می گن روزه خواری در ملاء عام جرمه و شلاق داره. خب اومدن احکام و سیاست رو با هم قاطی کردن و یا خیلی از موارد دیگه که توی جامعه ما خیلی زیاد شده، مثل حجاب، روزه و خیلی مسایل دیگه که به نظرم نباید این طوری باشه.

- به نظرت خدا درکت می کنه؟

نه، به هیچ وجه.

- چرا؟

چون اگه درکم می کرد، وضع زندگیم این نبود.

- مگه وضع زندگیت چطور هست؟

گفتم که از زندگیم اصلاً راضی نیستم.

- تا چه حد با خدا احساس صمیمیت می کنی؟

خیلی، خیلی، کم.

- چرا؟

چون حرفی ندارم که باهاش بزnm.

- مگه می‌شه؟

آره، وقتی که به حرفام هیچ توجهی نمی‌کنه، چه دلیلی داره باهاش حرف بزnm یا صمیمی بشم.

- نظرت درباره مدافعان حرم چیه؟

ازشون متنفرم. به نظرم مثل بقیه شهدا و خانواده‌هاشون خیلی آدمای مفت خوری هستن و عرضه نداشتن برن کار کنن، گفتن بریم شهید بشیم تا زن و بچه‌هامون به نون و نوایی برسن.

- نظرت درباره صیغه چیه؟

نمی‌دوم تا حالا بهش فک نکردم.

- مهدیه دوست داشتی چه رشته‌ای قبول بشی که نشد؟

حقوق.

- حرف پایدایت چیه؟

اول این که من اصلاً توی این چند سال عمرم نفهمیدم برای چی زنده‌ام و آرزو دارم بدونم آخر این دنیا چی می‌شه. یه آرزوی دیگه هم دارم، اونم این که نظام جمهوری اسلامی برچیده بشه و ما راحت بشیم.

- چرا این حرف رو می‌زنی؟

چون از تبعیض و بی‌عدالتی‌هاشون دیگه داره به معنای واقعی حالم به هم می‌خوره.

- می‌شه بیشتر توضیح بدی؟

مثلاً مسوولای کشور ما کارای خیلی بی‌خودی انجام می‌دن که باعث می‌شه، حال آدم از این نظام به هم بخوره.

- می‌شه بگی چه کار می‌کنن؟

خب به کشوری مثل عراق، لبنان، فلسطین و... پول و مواد غذایی‌های مفت می‌فرستن، در حالی که اون دفعه توی اینترنت خوندم که دویست هزار زن و کودک ایرانی در معرض سوءتغذیه قرار دارن. خب بیان به این آدم‌ا برسن، چرا می‌رن برای کشورای دیگه چاپلوسی می‌کنن. چرا کشورای دیگه این کار رو نمی‌کنن و فقط ما باید این کار رو انجام بدیم. اگه هم به کشورای دیگه کمک نکنن خودشون اختلاس می‌کنن و به جیب می‌زنن و از ایران می‌رن. اصلاً می‌دونی چیه، ما آدمای معمولی توی این سیاست و کسایی که توی رأسش هستن گیر افتادیم و خلاصی نداریم (مهدیه با اعصاب خوردی این مطلب را بیان می‌کند).

تأملی دوباره

در مصاحبه‌های انجام شده ذیل عناوین: «پذیرش تنها خدا با گرایش عرفانی: پذیرش دین مولانا و زندگی در بهشت لحظه‌ای»، «پذیرش تنها خدا به مثابه پوشش هواپرستی: دین در تلاطم هواپرستی»، «پذیرش تنها خدا با گرایش به آیین زرتشت: ضرورت پذیرش جغرافیایی دین»، «پذیرش تنها خدا با گرایش به آیین زرتشت: ترکیب اسلام با آموزه‌های زرتشت»، «پذیرش تنها خدا با گرایش جبری: خدایی با جهانی از پیش تعیین شده»، «پذیرش تنها خدای انتقادی: نقد حضرت حق» و «پذیرش تنها خدا با گرایش محکوم‌سازی حضرت حق: خدای بی‌رحم»، ابعاد روان‌شناختی از وجه شاخص تری برخوردار بوده، در همین رابطه مورد بحث قرار می‌گیرند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده اخیر دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را با دلایل روانی تبیین می‌کنند. استدلال‌های مطرح شده این افراد را می‌توان در چهار مقوله کلی: «ایرادهای وارده بر دین»، «ایرادهای وارده بر دین‌داران»، «تفسیر به رأی مباحث دینی» (برای پاسخ به هوس‌های خویش) و «برخی از واکنش‌های عاطفی و شناختی نسبت به دین»، دانست. اما گرایش فطری این افراد، سبب می‌شود آنان با وجود نقدهایی که به دین وارد می‌سازند، باز هم در نهایت پرستش خدا را در دستور کار خود قرار دهند، هر چند از دیگر قسمت‌های دین، نظیر احکام دینی یا پذیرش راهنمایان و منادیان دین، سرباز می‌زنند.

بررسی اظهارات دانشجویان در زمینه «ایرادهای وارده بر دین»، حاوی نقدهایی در زمینه مقابله با نفی شدن آزادی افراد، گرایش به آزادی انتخاب دین، نقد تنش و جنگ‌های موجود در جوامع اسلامی، نقد احکام و تفکر جنسیتی منتسب به دین، نقد خرافات دینی و نقد آمیختگی دین با حزن می‌باشد. مهدی ۲۱ ساله، در مصاحبه خویش دست به نقد ولایت فقیه زده، آن را «یک دیکتاتوری واقعی» می‌خواند، زیرا در نظام مبتنی بر ولایت فقیه کسی حق نقد وی را ندارد و جامعه نیز بدون نقد، جامعه مرده‌ای خواهد بود. استدلال محمود ۲۰ ساله نیز عیناً شبیه مهدی است.

ثریای ۲۵ ساله، در مصاحبه خودش آرزوی این را می‌کند که ای کاش من در انتخاب دین آزاد بودم، نه آن که دین خودم را به صورت تحمیلی به دست آورده باشم.

ثریا و مهدی در نقد جوامع دینی خاطرنشان ساخته‌اند، برخلاف دیگر کشورهای جهان، در کشورهای اسلامی قابل توجهی جنگ و خشونت‌های دینی ملاحظه می‌شود، حال آن که در جوامع غیرمسلمان و یا حتی جوامعی که با دین و دیانت سروکاری ندارند، این مسأله ملاحظه نمی‌گردد.

محمود ۲۰ ساله، در نقد دیگری که به اسلام وارد کرده است، اسلام را دینی می‌داند که بین دو جنس تبعیض قایل شده است. ثریا نیز در همین راستا، با طرح برخی از احکام جنسیتی اسلام مانند ارث و دیات، از این نکته یاد می‌کند که دین مرد را آزاد گذاشته است که دست به صیغه زنان مورد نظرش بزند، اما چه کسی در برابر همسر همان مرد باید پاسخ‌گو باشد که شوهرش ممکن است در روابطی که با زنان صیغه‌ای خویش دارد، بیماری‌های جنسی مختلفی را از آنان به همسر رسمی خودش انتقال دهد. مارال ۲۱ ساله، از خرافات دینی یاد کرده، دست به نقد آن‌ها می‌زند. وی اظهار می‌دارد با وجود آن که عامه مردم می‌گویند نامه‌های خود را در چاه مسجد جمکران بیندازید تا امام زمان جواب آن را بدهد، وی دست به انجام همین عمل زده است، اما هیچ نتیجه‌ای عاید وی نشده است.

آمیختگی بیشتر دین با حزن تا شادی، نقد دیگری است که بسیاری از افراد مصاحبه شده به ذکر آن پرداخته‌اند. به عنوان مثال، مهدی ۲۱ ساله و مهدیه ۲۱ ساله، هر دو دست به نقد گستره وسیع حزن‌های موجود در دین زده، خاطرنشان می‌سازند، به مواردی مانند ایام وفات و دهه‌های فاطمیه، موارد جدیدی مانند درگذشت امام خمینی، حادثه ۱۵ خرداد و نظایر آن را هم باید افزود. بر همین مبنا، ثریای ۲۵ ساله، نتیجه گرفته است که در ایران از فقیر گرفته تا افراد مرفه و ثروتمند، سایه حزن را در زندگی خودشان احساس می‌کنند.

میلاد، در تبیین غلبه حزن بر مراسم اسلامی، استدلال می‌کند که تجارت مداحان در این زمینه خیلی مؤثر بوده است، زیرا اسلام با موسیقی موافقت چندانی نشان نداده است، بنابراین مداحان با بردن موسیقی مورد نظر مردم در فضای غمگین مداحی، در عمل کوشیده‌اند از این امکان عمل برای گسترش تجارت خویش سود ببرند.

برخی از مصاحبه شوندگان، نقد خود را بر «مدعیان دین و دین داری» وارد کرده‌اند. این نقدها گاهی به گروه‌های (به ظاهر) اسلامی خارجی است، گاهی متوجه مسوولان حکومت دینی ایران بوده و در برخی از موارد مردم عادی را مورد توجه قرار داده است. نقد رفتارهای ریاکارانه مدعیان دین داری و القای تحمیلی دین به شهروندان، از دیگر مقوله‌هایی است که در جریان طرح ایرادهای وارده به دین - داران از سوی دانشجویان مصاحبه شده وارد گردیده است.

ثریا در مصاحبه خویش با اشاره به داعش، خاطرنشان می‌سازد در حالی که از اسلام انتظار می‌رود، دینی پویا و انسان دوستانه را به معرض دید بگذارد، گروه داعش هم از آن بیرون کشیده شده است که با فریاد الله اکبر، سر افراد بی‌گناه را می‌برد و یا به زن و دختر دیگران، تجاوز می‌کند.

استفاده ابزاری مسوولان نظام از دین و ملعبه سیاست شدن دین، مسأله مهمی است که توسط مهدی، محمود، میلاد و زهره مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. مهدیه در قسمتی از اظهارنظرهای خودش خاطرنشان می‌سازد، مسوولان ایران بدون آن که مجوزی از سوی مردم داشته باشند، به صلاح‌دید خویش عمل کرده، امکاناتی که باید در داخل کشور صرف ایجاد شغل برای جوانان گردد، به کشورهای دیگری مانند عراق، لبنان، فلسطین و نظایر آن ارسال می‌گردد.

میلاد ۲۳ ساله در نقد مدعیان دین داری با نمونه آوردن از روحانیون، یادآور گردیده است، روحانیون جامعه برخلاف خط‌مشی پیشنهادی قرآن مبنی بر عدم دریافت وجهی برای آموزش دین، در جریان خدمات دینی که دارند، نظیر دوران قرون وسطا که کشیش‌ها زمین بهشت را به مؤمنین می‌فروختند، خدمات دینی خود را در ازای دریافت وجه به مردم ارایه می‌کنند.

مهدیه ۲۱ ساله نیز خاطرنشان می‌سازد، برخی از دختران جامعه برای کسب یک کار خوب یا شوهر مناسب، به شکل ابزاری از دین سود برده، چادری می‌شوند تا بعد از تحقق خواسته خویش، دست به ترک آن بزنند.

مارال و محمود در مصاحبه‌های خود به ریاکاری موجود در رفتار نسل بزرگ‌سال و مسوولان جامعه اشاره کرده، بیان داشته‌اند، در برخورد با ریاکاری و دورویی این افراد، آنان نسبت به دین سرد شده‌اند و فاصله گرفتن از دین را در دستور کار خود قرار داده‌اند.

برخی از دانشجویان با «تفسیر به رأی خاص خویش»، کوشیده‌اند به تبعیت از دینی بپردازند که با ارضای هوس‌های آنان همخوانی لازم را داشته باشد. به عنوان مثال، مارال ۲۱ ساله و محمود ۲۰ ساله، در اظهارات خویش بیان می‌دارند، از منظر آن‌ها هر فردی مالک بر جسم خویش است. بنابراین تا پیش از ازدواج، مالکیت بدن آن‌ها در اختیار خودشان بوده، هرگونه که مایل هستند، می‌توانند با جسمشان رفتار کرده، آن را در اختیار هر کس که دوست دارند، قرار دهند.

دانشجویان دیگری در ارتباط با دین، با توجه به «تجربیات عاطفی خویش یا برداشت‌های شناختی خاص خویش» دست به اظهارنظر زده‌اند. به عنوان نمونه مهدیه ۲۱ ساله در مصاحبه خویش به صراحت بیان می‌دارد، او پس از از دست دادن پدرش در سن ۸ سالگی و قبول نشدن در رشته دلخواهش، نسبت به وجود خداوند هستی شک کرده است. به تعبیر دیگر واکنش خداپرستی تنهای مهدیه، در اثر عواطف متلاطمی بوده است که وی به تجربه آن‌ها پرداخته است.

محمود، میلاد، مهدی و مارال، با اظهار نظرهای خاص خویش که نشأت گرفته از جمع‌بندی‌های (درست یا نادرست) شناختی آنان است، دست به اظهار نظرهایی مانند این که «خدا به طور مطلق خوب

نیست» (زیرا دین ارسالی وی یکی از منشأهای جنگ افروزی در جهان می‌باشد)، «بهشت انعکاس کار خوب ما در همین دنیا و جهنم نیز انعکاس کار بد ما در دنیا است»، «منجی واقعی، خود فرد است که باید منجی خویش قرار گیرد»، «دین باعث عقب ماندگی جامعه می‌شود» و نظایر آن، زده‌اند. اما با وجود طرح استدلال‌ها و نقدهای مختلفی که دانشجویان مصاحبه شده داشته‌اند، به دلیل آن که نتوانسته‌اند از فطرت خداجوی خویش چشم‌پوشند، با طرح استدلال‌هایی مانند میل به جاودانگی انسان-ها، امکان‌ناپذیر بودن نفی نظم شگفت‌آور هستی، نیاز درونی انسان‌ها به تکیه گاهی امن و اطمینان‌بخش، از پذیرش تنها خدا یاد کرده، بیان داشته‌اند، آنان فارغ از عطف توجه به احکام دینی یا اولیای دینی، به پذیرش تنها خدا معتقد هستند.

۰۸ خانواده آسیب‌زا: پذیرش خدایی مهربان و ظلم‌ستیز نه نامهربان و

ظالم

مصاحبه با سمیه، ۲۵ ساله، کارشناسی ارشد

- از این که پذیرفتی در مصاحبه شرکت داشته باشی متشکرم. در ابتدا خودت رو معرفی می‌کنی.

بله. من اسمم سمیه هست و دانشجوی کارشناسی ارشد هستم.

- سمیه خانم، یک دورنما از نگاه دینی خودت از آغاز زندگی تا الان به من می‌دی؟

بله. من در یک خانواده کاملاً مذهبی به دنیا آمدم، خانه‌ای که در آن پسران تاج سر بودند و دختران کنیز و توسری خور به حساب می‌آمدند. از همان دوران کودکی، تبعیض شدیدی میان من و برادرهایم وجود داشت که این مسأله، من را اذیت می‌کرد، من دو تا خواهر داشتم که ازدواج کرده بودند و در خانه‌ی شوهرشان هم کنیز شوهر و فرزندان خودشان بودند، مادرم حتی در مقابل پسرهایش نیز روسری سر می‌کرد و من موظف بود با حجاب کامل در مقابل پدر و برادرانم حاضر شوم، زیرا که به نظر والدینم، برادر و پدر نیز تا حدودی نامحرم هستند، حق نداشتم با برادرهایم بازی کنم، زیرا که من دختر بودم و آن‌ها پسر، مدام باید گوش به فرمان آن‌ها می‌بودم، حق نداشتم صدایم را از صدای آن‌ها بلند کنم و اگر یک بار از دستور آنان نافرمانی می‌کردم، به شدت کتک می‌خوردم و در زیرزمین خانه حبس می‌شدم، پدرم همواره می‌گفت که پسرهایش را با کل دنیا عوض نمی‌کند و زن‌ها آفریده شده‌اند تا پسر بزنایند، در غیر این صورت، باید آن‌ها را طلاق داد، برادر بزرگم، بعد از ۲ دختر به دنیا آمده بود، خدا می‌داند مادرم چقدر زجر کشیده بود و حتی پدرم دو بار قصد داشت که او را به دلیل زاییدن دختر، طلاق بدهد که مادرم با گریه و التماس مانع این مسأله شده، قول می‌دهد که این دفعه پسر بزاید.

پسر در خانواده‌ی ما حکم خدا را داشت، جنس مذکر خدا و فرمانروای جن و انس و جنس مؤنث بود، تمام امکانات و پول پدرم در اختیار برادرانم بود، هرگاه اندکی اعتراض می‌کردم، پدرم با خشونت می‌گفت، خدا در قرآن می‌گوید: ثروت و پسران زینت دنیا هستند، حالا تو می‌گویی من پسرانم را رها کنم و دخترانم را بچسبم. من حق نداشتم بدون چادر به حیاط بروم، چون ممکن بود، کسی من را ببیند، صبح پدرم من را به مدرسه می‌برد و ظهر برمی‌گرداند. حق نداشتم تنها حتی تا بقالی سرکوپه بروم، یک بار که تنها به بقالی رفتم، در برگشت پدرم من را دید و در همان وسط کوچه، شروع به کتک زدن من کرد تا آن که وساطت مردم رهایم کرد، اما تا دو روز زندانی بودم.

پدرم افکار بسیار متحجری داشت. او فکر می کرد، اگر دختران به مدرسه بروند و سواد بیاموزند، به انحراف کشیده می شوند و برای دوست پسرهای خودشان نامه می نویسند و معتقد بود، پیامبر فرموده است: به دختران خود سواد نیاموزید و با مدرسه رفتن من مخالف بود، اما من آن قدر گریه می کردم تا اجازه می داد، در سال تحصیلی جدید ثبت نام کنم.

کوچک ترین نافرمانی و سروگوش جنبیدن مساوی بود با شدیدترین کتک ها، پدرم اجازه نمی داد موهایم را کوتاه کنم و هر بار که می خواست تنبیه ام کند، موهایم را به دستش می پیچید و آن را می کشید و من را با این وضع در سرتاسر حیاط بر روی زمین می کشید، بعد از آن من چندین روز سردر می گرفتم، کسی برای من و افکار و احساساتم ارزش قایل نبود.

برادرانم دارای آزادی کامل بودند، حتی اگر شب به خانه نمی آمدند، مشکلی نبود، سرکار خلاقی که می کردند، پدرم نادیده می گرفت هر روز سند خانه را به دست می گرفت و برای آزادی برادرانم از این کلاتری به کلاتری دیگر می رفت، دختربازی، گفتربازی، مصرف مواد و هزار جرم دیگر، در فامیل ما حتی دختران از پدر هیچ ارثی نمی بردند، فامیل پدر و مادری من، آدم های مذهبی و به شدت سنتی بودند، اگر می توانستند، مانند اعراب دختران را زنده به گور می کردند تا از ننگ آن رها شوند، اما آنان به شیوه دیگری دختران خود را زنده به گور می کردند، آن ها بیشتر از مقطع راهنمایی، اجازه ی تحصیل به دخترانشان را نمی دادند و سپس بدون اخذ رضایت دختر، او را شوهر می دادند، دختران حق اظهار نظر نداشتند، زیرا پیامبر، مردان را از مشورت با زنان نهی کرده بود.

سخت گیری های بسیار زیاد پدرم و زورگویی های برادرانم، من را ذله کرده بود. من دختر زیبایی بودم و تا حدودی بازیگوش، دوست داشتم، می توانستم مانند دوستانم به سینما و رستوان بروم، و حتی وقتی پسران به من نگاه می کردند، من از این وضع خوشم می آمد، زیرا به من توجهی شده بود و از این امر خوشحال می شدم. یک روز یکی از هم کلاسی هایم، نامه ای از یکی از پسران اطراف مدرسه برایم آورد که می گفت عاشقم شده است، او را می شناختم، همیشه جلوی مدرسه ما بود. پسری خوش قیافه و خوش تیپ بود، قبلاً با یکی از دخترهای کلاس رابطه داشت و حالا عاشق من شده بود، من با وجود ترس شدیدی که از خانواده ام داشتم، برای به دست آوردن آزادی دلخواهم با او دوست شدم.

او به من خیلی محبت می کرد و برایم احترام قایل بود، از زیبایی و هوشم تعریف می کرد و معتقد بود من حتماً باید به دانشگاه بروم، وقتی از خانواده ام برایش تعریف می کردم، ناراحت می شد و به پدر و برادرانم فحش می داد.

من همواره دنبال راهی بودم که از خانواده‌ام جدا شوم، بعد از مدتی پدرم به روابط من بو برد و بعد از یک کتک مفصل من را زندانی کرد، یک چشمم به شدت آسیب دید، خشم شدیدی نسبت به خانواده‌ام احساس می‌کردم، بعد از مدتی دوباره به مدرسه باز گشتم، اما با کنترل شدید خانواده، نماز و روزه‌ام را از سر عادت می‌خواندم و می‌گرفتم، اما همواره خشمی در درونم نسبت به دین اسلام داشتم، دینی که پدرم با اتکاء به آن، از هیچ ظلمی نسبت به من و مادرم دریغ نداشت.

- آیا ورود به دانشگاه، در روند تحولات دینی شما مؤثر واقع شد؟

آره. من با تلاش بسیار زیادی وارد دانشگاه شدم (البته من تنها در دانشگاه شهر خودم، اجازه‌ی تحصیل داشتم)، من در دانشگاه با دخترانی آشنا شدم که راحت با پسران رابطه داشتند، لباس‌های تنگ می‌پوشیدند و آرایش‌های غلیظ می‌کردند، شاد و راحت بودند، به سینما، تئاتر و غیره می‌رفتند و کسی آنان را تعقیب نمی‌کرد، من با دیدن این وضعیت، احساس می‌کردم زندگی‌ام را باخته‌ام، احساسات و روح من زیر اعتقادات خرافی و متحجر خانواده‌ام له شده بود، من باید گذشته‌ام را جبران می‌کردم، بنابراین شروع کردم به رابطه با پسرها و استفاده از آزادی محدودی که به دست آورده بودم. من در دانشگاه به عمق ظلمی که در اسلام به زنان شده است، پی بردم.

- ظلمی که از آن نام می‌بری، چه ابعاد و وجوهی دارد؟

اسلام عملاً زن را یک جنس دوم می‌داند و او را برده‌ی مردان به حساب می‌آورد.

زنان نمی‌توانند شوهرشان را طلاق بدهند، اما مردان می‌توانند زنانشان را در هر لحظه‌ای که اراده کنند، طلاق دهند، مردان می‌توانند چهار زن بگیرند، اما زنان تنها یک شوهر و شهادت دو زن برابر با یک مرد است.

زن حق قضاوت و شرکت در امور دولتی را ندارد، زن باید هنگام مرگ شوهر ۴ ماه و ۱۰ روز و هنگام طلاق ۳ ماه و سه روز عده نگه دارد، در حالی که مرد می‌تواند همان لحظه ازدواج کند. زنان نمی‌توانند با مردان غیر مسلمان ازدواج کنند، ولی مردان می‌توانند. ازدواج در سنین خیلی پایین برای دختران مجاز است، اگر شوهر زنی او را ترک کند و ناپدید شود، زن تا ۴ سال حق ازدواج ندارد، زن بدون اجازه‌ی شوهر حق بیرون رفتن از خانه را ندارد. زن حق شرکت در نماز جمعه و شرکت در مراسم تشییع جنازه را ندارد. زن نصف مرد ارث می‌برد. زن حق حضانت کودکش را هم ندارد.

مرد می‌تواند تا سه بار زن را طلاق دهد و بعد از سه بار، باید زن با مرد دیگری همبستر شود تا بتواند با شوهر اولش دوباره ازدواج کند. حجاب یک محدودیت بسیار شدید برای زنان در اسلام است، حجاب سختی‌های بسیاری برای زنان دارد و مانع پیشرفت و ترقی آن‌ها می‌شود، ختنه زنان، اوج ظلم به زنان

است، به وسیله‌ی ختنه می‌خواستند که جلوی روابط زن قبل از ازدواج را بگیرند، ولی عملاً مشکلات لاینحلی برای زنان ایجاد کرده است، بسیاری از زنانی که ختنه می‌شوند یا شب اول زفاف یا در هنگام زایمان اول می‌میرند. زن بعد از فوت شوهرش، تنها یک هشتم ارث می‌برد، در حالی که مرد سهم زیادی از ارث زن را می‌برد.

قرآن به مردان می‌گوید، اگر زنان از شما اطاعت نکردند، آنان را کتک بزنید و در خانه حبس کنید، پیامبر در حجه الوداع، زنان را حیوان خانگی مردان می‌خواند و در جای دیگری می‌گوید: اگر قرار بود دستور دهم، انسانی به انسان دیگر سجده کند، به یقین دستور می‌دادم که زن به شوهرش سجده کند. مهم‌ترین سلاح شیطان، وجود زن‌ها است. بهترین مسجد زن، کنج خانه‌ی آن‌ها است. هر زنی که بدون اجازه‌ی شوهر از خانه بیرون برود، مورد خشم خداوند تا به خانه بازگردد و رضایت شوهرش را به دست آورد. امام علی می‌گوید: با زنان مشورت نکنید، زیرا که آنان ناقص العقل هستند و زنان عامل شیطان هستند.

- نظرت درباره مسوولان جمهوری اسلامی چه هست؟

من با مطالعه‌ی بیشتر دیدم که در طول تاریخ چه ظلم‌ها که در حق زنان نشده است، در ایران زن بدون اجازه‌ی پدر و شوهر، حق هیچ کاری را ندارد، نه ازدواج، نه کار، نه تحصیل و نه حتی خروج از شهر و کشور. این ظلم‌ها، باعث روی گردانی هر زن آگاهی از اسلام می‌شود. در واقع پدر و برادران من نیز جز بازیچه‌ای در مقابل این اعتقادات متحجر نبوده‌اند. به نظر من اگر احکام اسلام در مورد زنان اندکی بهتر می‌شد، شاهد این همه روی گردانی زنان و دختران از اسلام نبودیم، اما با وجود آن که مسوولان جمهوری اسلامی خط‌مشی پیشینیان‌شان را در مورد زنان ادامه می‌دهند، ولی زنان دیگر مانند ۱۴۰۰ سال پیش، زیر قبول این احکام نمی‌روند.

- تحلیل نهایی شما از مسأله دین داری در حال حاضر چگونه هست؟

من قبول دارم که در اسلام احکام انسانی زیادی وجود دارد، اما احکام مربوط به زنان، برایم غیرقابل هضم هست. البته من خدا را قبول دارم، اما خدای من، خدای مهربانی که می‌گوید: نگذارید کسی به شما ظلم کند و حقتان را از ظالم بگیرید. من دیگر مانند گذشته فرمانبردار خانواده نیستم و از هر فرصتی برای سرکشی و طغیان استفاده می‌کنم، پدرم از دست من عاجز شده است، اما من دیگر آدم سابق نیستم و دنبال احیای حقوق خود هستم، به هر قیمت که شده و دیگر به هیچ عنوان زیر بار ظلم نمی‌روم و پایبند هیچ دین و عقیده‌ای نیستم، جز عقیده‌ی آزادی و برابری زن و مرد، من اکنون از خانواده‌ام جدا

شده‌ام و تنها زندگی می‌کنم، پدرم هم من را عاق کرده است، اما این‌ها مهم نیست، من باید زندگی کنم و آزاد باشم.

۰۹ خانواده آسیب‌زا: خدایی که سخت‌گیر نیست. مصاحبه با فاطمه، ۲۱ ساله، دانشجوی مهندسی شیمی دانشگاه آزاد

- فاطمه خانم، توی خونه بیشتر کانال‌های تلویزیون خودمون رو نگاه می‌کنید یا ماهواره؟
- بابام مخالف ۱۰۰٪ ماهواره هست! من خودم رابطه‌ی خوبی با تلویزیون ندارم!
- چرا؟ مشکلات با کانال‌های تلویزیون خودمون چیه؟
- چیه بابا، هر کانالی رو عوض می‌کنی یا داره آخوند نشون می‌ده یا همیشه‌ی خدا شهادته و دارن آه و ناله می‌کنن.
- یعنی صدا و سیما تصویر غلطی از اسلام نشون می‌ده؟
- نه، خب حتماً همینکه که همین‌ها رو هم ازش نشون می‌دن دیگه! البته که کلاً من این چیزا رو قبول ندارم!
- این چیزا یعنی چه چیزهایی؟
- همین دین و اسلام و امثالش!
- خوب چرا قبولشون ندارن؟
- به نظرم دین زاده‌ی تفکر بشره! من عقل دارم خودم. نیاز نیست خودم رو متوسل به چیزی کنم، اونم چیزهایی که مردم از خودشون درآوردن!
- چطور می‌شه که به چیز مقدسی وصل نباشی، احساس خلأ نمی‌کنی؟
- نه، آخه چرا احساس خلأ؟ من از زندگیم راضیم و دارم ازش لذت می‌برم! البته کلاً هم به نظرم چیز مقدسی وجود نداره!
- خیلی از فلاسفه وجود خدا رو اثبات کردن، نظرت درباره‌ی اونا چیه؟
- فلاسفه که کلاً مدفوع ذهنی بشره! خدا رو هم قبول دارم، اما خدای من این قدر گیر نیست! با خدایی که آخوند! تعریف کردن فرق داره!
- آخوندها از خدا چه تعریفی دارن؟
- بین می‌گن رحمان و رحیم، اما ورد زبونشون فقط حرف از آتش جهنم خیالیه! همش حرفشون از سرب داغ که توی حلقه‌ی می‌ریزن، یا این که قواره‌ی همه‌ی ما از موهامون آویزون بشیم! این چیزا که از نظر من خند داره، ولی خب خیلی تصور وحشتناکیه که برای تو ساختن! من صدسال نمی‌پذیرم، همچنین چیزایی رو!
- در مقابل این چیزها، از برکات بهشت هم گفتن!

اینجا تو رو به خاطر ارتباط با جنس مخالفت تنبیه می‌کنن، بعد وعده‌ی حوری بهشت رو بهت می‌دن! این خنده‌دار نیست؟ یعنی همه‌ی این‌هایی که جانماز آب می‌کشن دارن، نماز می‌خونن، به عشق حوری‌ای اون وره؟

- فکر نمی‌کنی با این حرفت خشک و تر رو با هم می‌سوزونی؟

نه، واقعاً من توی خانواده‌ی به اصطلاح مذهبی بزرگ شدم، بابام، خواهر بزرگم رو مجبور کرد بره حوزه درس بخونه! ولی اجبارش فقط یک سال طول کشید، الآن خواهر من دیگه حجابی هم نداره، منم همین! چون اعتقادی ندارم! بابا گفت شیوا بره حوزه چون دایی‌ها و عموهام همچین سیستمی رو روی بچه‌هاشون پیاده کرده بودن! انگار مسابقه هست!

کسایی که دور و بر من بودن، همین خانواده‌ی من بودن که از اسلام این رو نشونم دادن! من هیچ وقت ترغیب نشدم به نماز خوندن! چون بابا زورم می‌کرد! الکی می‌رفتم تو اتاق، وقتی می‌پرسید نمازتو خوندی، می‌گفتم آره! من اسمم مسلمونه، چون بابام مسلمون بوده، نه چیزی بیشتر!

اون عشق تو ارتباط با خدا رو من هیچ وقت تو رفتار هیچ کدوم از اطرافیانم ندیدم! به جای این کارا، اگر سعی می‌کردن آدم خوبی باشن، آدم می‌تونست این کاراشون رو باور کنه حداقل!

- چه برخوردهایی از افراد خانواده‌ات دیدی که باعث همچین نگرشی شده؟

بین، من ندیدم بابام یه بارم با محبت مامانم رو صدا بزنه! اصلاً کلاً بابام با جنس زن مشکل داره! یه برادر هم دارم! اما همه‌ی سخت‌گیری‌های بابای من شامل من و خواهرم می‌شه! همیشه وقتی گند کاری‌های محمد درمیاد، با این حرفا که پسر و جوونی کرده قائله ختم می‌شه! ولی من پوستم کنده ست اگه شماره‌ی یه پسر روی گوشیم بیاد!

- از پدرت می‌ترسی؟

نه این که بترسم... نمی‌دونم، شایدم می‌ترسم! فقط احساس می‌کنم هیچ وقت نتونستم دوستش داشته باشم! این قدر درگیر چهار رکعت نمازش بوده، هیچ وقت برای من وقتی نداشته، پس فردا که عمرش تموم شه، می‌بینم هیچ کدوم از اینا به دردش نخورده.

- از کجا معلوم، اگر این نمازها رو نمی‌خوند، می‌تونست به ابراز محبت به تو برسه؟ شاید مشکل ریشه‌ای تر باشه و به دینداری پدرت ربطی نداشته باشه!

من نمی‌دونم، تصویر من از بابام محبت نبوده! همیشه برای دیر و زود شدن نمازم یا عقب و جلو بودن روستی‌ام، داشته سرزنشم می‌کرده و مجبورم می‌کرده به نماز خوندن، روزه هم که نگم برات! تا یه

جایی رسید که کلاً بابام بی خیالم شد. توی این سخت گیریا، عموم هم خیلی نقش پر رنگی داشت، البته، به بابام کلاً زیاد خط می ده!

- اوضاع روزه گرفتنت چه طوریه؟

الآن که دیگه کسی بهم کار نداره! ولی همون موقعه ام توی خونه دلم ضعف می رفت! می رفتم بیرون همش دهنم می جنیید! یه بارم یه آخونده بهم گفت، خجالت بکش! منم از حرصش آبمیوه ام رو تا ته خوردم!

- از عموت هم برام بگو!

عموم خیلی آدم رو مخیه! نمونه ی بارز یه آدم ریاکاره! چون خیلی از کاراشو دیدم از بچگی، همیشه از جانماز آب کشیدنش بدم می اومده!

نمی دونم گفتنش درست باشه یا نه، کاش از اول اسمش رو نمی آوردم!

- این مصاحبه فقط جنبه ی تحقیقی داره، نه قراره کسی رو قضاوت کنیم و نه قصد دخالت توی زندگی دیگران رو داریم، خیالت راحت باشه.

ایشون توی نوجوونیش به خاطر یه سری مسایل می برنش کانون اصلاح و تربیت! حالا همون آدم توی سجده هاش سرش و روی مهر فشار می ده تا جاش بمونه و همه بفهمن که نماز خونده! من چشمم پره از این مسخره بازیاست! خواستن دین رو به زور توی مغزم فرو کنن، ولی کاملاً برعکسش اتفاق افتاد. من الآن حالم بهم می خوره از همشون!

- تو می دونی انگیزه ی عموت از این کار چیه؟

خیلی واضحه! توی اون سازمانی که عموم کار می کنه، می طلبه که ظاهر مورد علاقه ی اون جا رو داشته باشی! برای حقوق بیشتر و پست بالاتر لازمه! هرچی پیشونیت قهوه ای تر باشه، یعنی بیشتر باخدایی (خنده).

- همه ی دلایلی که باعث می شه تو از اسلام دل خوشی نداشته باشی، معطوف به خانواده ات می شه؟ من چشمم رو که باز کردم، توی همچین خانواده ای بودم دیگه... اما همه چی تأثیر گذاشت! من واقعاً دلم نمی خواد ایران زندگی کنم! یعنی اگه پولش رو داشتم، تا الآن ۱۰۰ بار فرار کرده بودم از اینجا!

- چه چیز اینجا تو رو آزار می ده؟

اینجا همه به هم کار دارن! رژ لبث قرمز باشه، دو تا چادری بهم نگاه می کنن و نه چ می کنن! همه می خوان همه رو شبیه خودشون کنن! یکی نیست بگه بابا تو لازم نکرده دخالت کنی تو زندگی بقیه، بپا خودت سوتی ندی تو زندگیت! اون قدر دختر و پسر رو محدود کردن از همه چی، همه هار شدن!

این همه تجاوز و کثافت کاری از کجا آب می‌خوره؟ همش به خاطر همین عقاید پوسیده هست! واقعاً دوست داشتم منم می‌تونستم مثل گلشیفته شجاعت لخت شدن رو داشته باشم!

- یعنی کار شخصی مثل گلشیفته رو تأیید می‌کنی؟

آره چرا که نه! لااقل داره جواری که دوست داره، زندگی می‌کنه! مردم این همه چشمشون از این چیزایی که گلشیفته از خودش نشون داده، پره! تو فکر می‌کنی مردم همه‌شون تا قبل ازدواج هیچ تصویری از زن ندارن؟ مطمئن باش جایی که به مرد حق این رو بدن که هم‌زمان از ۴ تا زن لذت ببره، خیلی این چیزا براشون مهمه!

- من شنیدم که مرد زمانی اجازه‌ی این کار رو داره که بتونه به طور کامل شرایط رو بین اون چهار نفر تقسیم کنه، اما به فرض قبول حرف تو، تو با تأیید کار کسی مثل گلشیفته، داری توی حرف‌ها به تناقض می‌رسی! با بدبینانه‌ترین نگاه، اگر ۴ تا زن برای لذت بردن مرد فراهم باشن، تو با کاری شبیه به کار گلشیفته، بساط لذت چندین هزار مرد رو فراهم می‌کنی!

زندگی من به خودم ربط داره، حداقل خیالم راحت‌ه که آزادی که فکر می‌کنم رو دارم، دیگه من مربوط نیست که بقیه چه کار می‌کنن! گشت ارشادی وجود نداره که بخواد با من مثل یه تیکه نجاست برخورد کنه!

- خوب تو این حق رو برای بقیه هم قایل هستی؟

خب معلومه! هر کی مختاره، زندگی خودش.

- پس اگر تو همچین حقی رو برای دیگران هم قایلی، نباید نگاه انتقادآمیز نسبت به رفتار دیگران داشته باشی.

خب مگه رفتارم جز این بوده!

- آره، نمونه‌ی بازرش نگاه انتقادآمیزی که به رفتار عمو ت داری. همون طوری که تو معتقدی که داری در پارادایم خودت زندگی می‌کنی و یک جامعه‌ی خود ساخته داری، عمو ت همچین عقیده‌ای داره و داره توی پارادایم فکری خودش زندگی می‌کنه.

من از این لحاظ که داره عموم توی جامعه‌ی خود ساخته خودش به تعارض می‌رسه و خلاف عقاید خودش عمل می‌کنه، گفتم.

- شاید عقیده‌ی عمومی تو همونی باشه که داره بهش عمل می‌کنه، همون طور که تو قطعاً برهنگی رو شایسته نمی‌دونی، اما برای رسیدن به هدف، اون برهنگی رو وسیله‌ای برای وصول به هدف می‌دونی، شاید عقیده‌ی عمومی تو هم همین باشه، کار ما قضاوت نیست.

- حالا اگر بخوای دین رو توی یه جمله تعریف کنی، چی می‌گی؟
کلاً چیزیه که تو رو از هر چی که دوست داری، منع می‌کنه.

تأملی دوباره

در مصاحبه‌های انجام شده ذیل عناوین: «خانواده آسیب‌زا: پذیرش خدایی مهربان و ظالم استیز نه نامهربان و ظالم» و «خانواده آسیب‌زا: خدایی که سخت‌گیر نیست»، ابعاد خانوادگی از وجه شاخص‌تری برخوردار بوده، در همین رابطه مورد بحث قرار می‌گیرند.

بررسی روابط خانوادگی برخی از افرادی که در جریان بازنگری دینی خویش، پذیرش خدای صرف را در دستور کار خود قرار داده‌اند، دلالت بر آن دارد که روابط خانوادگی این افراد در تحول قرائت دینی آنان، از نقش پررنگی برخوردار بوده است.

با ملاحظه مصاحبه‌های سمیه ۲۵ ساله و فاطمه ۲۱ ساله، مشاهده می‌گردد که این افراد هر دو پدری در نهایت تحجر داشته‌اند که تحجر آنان، سبب شده است آن‌ها با زیر پا نهادن عواطف پدری، نهایت سخت‌گیری و ظلم ممکن را در حق همسر و فرزند دخترشان انجام دهند و به سادگی حقوق فردی و اجتماعی آنان را زیر پای خود قرار دهند.

به عنوان نمونه، سمیه در مصاحبه خویش خاطرنشان می‌سازد، پدر او به صرف این که مادرش دو دختر به دنیا آورده بود، درصدد طلاق دادن او بود که فرزند بعدی مادر پسر بوده است. مضاف بر این، سمیه یادآور می‌گردد نه تنها خودش، بلکه مادرش هم می‌بایست در برابر پسر خانواده حجاب می‌گرفت. سمیه در ادامه، گزارش می‌دهد، وی باید در برابر پسر خانواده، همچون یک کنیز ظاهر می‌شد و در صورت تخطی از این امر، تنبیه می‌شد.

فاطمه هم در مصاحبه خویش بیان می‌دارد، پدر، به زور خواهر او را برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه فرستاد.

پدران متحجر و متعصب به ظاهر مذهبی، در یک جهت‌گیری تبعیض‌آمیز، در عین دریغ داشتن ارایه امکانات مختلف به دخترانشان، امکانات خانواده را در اختیار پسر خانواده قرار داده، در این روند حتی از اتلاف امکانات و خطاهای آنان به راحتی چشم پوشیده‌اند. به عنوان مثال، سمیه یادآور می‌گردد، برادرش که در سایه حمایت افرای پدر رشد کرده بود، چنان بد در جامعه ظاهر می‌شد که پدر دایم باید سند به دست از این کلاتری به آن کلاتری می‌رفت و درصدد رفع و رجوع خرابکاری‌های وی برمی‌آمد.

فاطمه ۲۱ ساله هم در گزارش خود از روابط خانوادگی‌شان، اظهار می‌دارد، در برابر سخت‌گیری‌های طاقت‌فرسایی که متوجه وی و خواهرش در خانواده بود، پسر خانواده به سهولت از امتیازهای مختلفی که در دسترس وی قرار داده شده بود، استفاده (و بعضاً سوءاستفاده) می‌کرد.

سمیه و فاطمه در مصاحبه‌های خویش از وارد آوردن فشار، سرزنش کردن و در نهایت، اعمال تنبیهات فیزیکی که گاه آسیب‌هایی جدی در پی داشتند و از سوی پدر خانواده روی دختر یا دختران خانواده اعمال می‌شدند، یاد می‌کنند. به عنوان مثال، سمیه گزارش می‌دهد، پدر متعصب وی با دیدن کمترین خطایی از او، موهای وی را به دست گرفته او را دور حیاط می‌کشیده است و یا وقتی پدرش او را در محله دیده است که به تنهایی درصدد خرید از مغازه‌ای برآمده بود، وی را در برابر انتظار مردم، به باد کتک گرفته است. سمیه خاطرنشان می‌سازد، در یکی از تنبیهات پدر، چشم وی نیز آسیب خورده است. فاطمه در گزارش خود یادآور می‌گردد، اگر چه پدر وی تنبیهات خشن فیزیکی را در مورد او و خواهرش اعمال نمی‌کرده است، اما وی و خواهرش همواره در معرض فشار پدر برای ادای تکالیف دینی بوده و پدر در صورت مشاهده کمترین تخطی در وی، (نظیر عقب رفتن روسریش) شروع به سرزنش فرزند می‌کرده است.

هم‌زمان با توهین، تحقیر و نفی و انکاری که متوجه دختران خانواده‌های متحجر و متعصب اخیر وجود دارد، دختران خانواده با ملاحظه عملکرد بعضاً ریاکارانه مدعیان دین داری از سویی و مواجه شدن با برخی از خرافات دینی و احکام جنسیتی، به تدریج از دین و دیانتی که سر منشأ تمامی تحقیرها، توهین‌ها، تبعیض‌ها و مانند آن‌ها برای آنان بوده، بریده‌اند (اما به دلیل فطرت خداجوی خویش، در این میان خدا را کنار نهاده‌اند) و واکنشی عکس‌العملی را پیشه خود کرده‌اند.

فاطمه در قسمتی از اظهارات خویش بیان می‌دارد، او عمویی دارد که در دوران جوانیش سر از دارالتأذیب درآورده است، اما اکنون به دلیل پستی که در یک نهاد با صبغه مذهبی دارد، از سویی به دنبال درست کردن یک جای مهر روی پیشانی خودش هست و از سوی دیگر با تحریک پدر وی دال بر فشار آوردن بیش از پیش به دخترانش، اسباب درگیری دایم پدر و دخترانش را فراهم آورده است. مواجه شدن افرادی مانند سمیه و فاطمه با خرافات دینی، احکام جنسیتی و یا برخوردهای اجتماعی سخیف (نظیر دستگیر شدن توسط گشت‌های ارشاد)، دلایلی اجتماعی به دست آنان داده، آنان را اقناع می‌سازد که پدر آن‌ها بر مبنای دلالت‌های اخیر، ظلم‌های عدیده‌ای را در حق آنان انجام داده‌اند و به جای محکوم کردن پدر، باید منشأ افکار و اعمال وی را محکوم سازند که همان دین به شمار می‌رود.

سمیه در مصاحبه خویش بیان می‌دارد، او در برخورد با این (به ظاهر) حدیث که بیان می‌دارد، به دختران خود سواد نیاموزید، از دین زده شده است. به همین ترتیب وی یادآور می‌گردد، او در برخورد با احکام جنسیتی اسلام (نظیر دیات)، احساس کرده است که منشأ تبعیض‌هایی که پدر بین وی و برادرش می‌گذاشت، از اسلام نشأت گرفته است نه از اخلاق نادرست و مذموم پدر.

واکنش طبیعی فرزندان خانواده‌های اخیر در غالب موارد افتادن به روی دنده لج و لجاجت‌ورزی و عصیان در برابر منشأ ظلم‌ها و جورهایی است که در حق آنان صورت پذیرفته است. به این معنا که مثلاً سمیه اظهار می‌دارد، او با ورود به دانشگاه و یافتن استقلال نسبی، در برابر پدرش عصیان کرده است، تا جایی که او پدر توسط عاق شده است. فاطمه هم بیان می‌دارد، اولاً خواهر وی که به اجبار پدر به حوزه رفته بود، پس از گذشت یک‌سال حوزه را ترک گفته، با ظاهری بدحجاب در جامعه ظاهر می‌گردد و ثانیاً خود وی آرزویش این است که کاش مثل گلشیفته فراهانی، جرأت و جسارت برهنه شدن در برابر انظار جهانیان را داشت تا به این صورت عقده‌های دلش را خالی می‌کرد.

فاطمه حتی در برخورد با استدلال مصاحبه‌گر که بیان می‌دارد، شما از سویی امکان چند ازدواج مرد را برخورد ایزاری دین با زن می‌دانید که باید هوس پرستی مرد را ارضا کند، اما از طرفی درصدد هستی تا خود را برهنه کنید که در این صورت، در عمل کار شما به همان ارضای هوس پرستی مردان تقلیل می‌یابد که مخالف آن بودید، اما فاطمه بدون عنایت به تعارضی که در بیاناتش هست، در عمل بی‌منطق شدن خویش را در عرصه‌ای که کار به لج و لجبازی رسیده است، به نمایش می‌گذارد و با بیان این که دین آدمی را از همه چیز منع کرده است، با فاصله گرفتن از احکام و اولیا دین، تنها به پذیرش تنها خدا در این میان، اکتفا می‌کند.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، ماحصل طبیعی تعصب، تحجر و برخوردهای غیرانسانی و ظالمانه با موجود لطیفی همچون زن در خانواده (و حتی محیط اجتماعی)، می‌تواند کار را به جایی برساند که این موجود لطیف و عاطفی، از دین و دیانتی که به زعم افراد متحجر و متعصب، محل اخذ ارزش‌ها و هنجارهای آنان است، فاصله بگیرند، ولی از آنجا که به دلیل فطرت پاکشان نمی‌توانند خداوند هستی را نفی کنند، از مجموعه دین، تنها و تنها به پرستش خدا اکتفا کرده، آن را در دستور کارشان قرار می‌دهند.

۱۰۱. دلایل تربیتی: ضرورت بازشناسی دین راستین

مصاحبه با احسان، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگیت تا الآن بده.

من در یک شهر کوچک با جوی بسیار مذهبی و سنتی، متولد شدم، پدرم پاسدار و مادرم معلم هست. خانواده من بسیار مذهبی و معتقد به سخت گیری در انجام اعمال و عبادات مذهبی هستند، البته اعتقادات پدرم و مادرم از سر مطالعه و آگاهی نیست، بلکه اعتقادات آن‌ها از سر ناآگاهی و تحت تأثیر شرایط محیط است. پدرم مدرک سیکل دارد و اساساً اهل مطالعه نیست و اگر هم گاهی اوقات بخواهد مطالعه کند، در حد خواندن روزنامه کیهان یا اطلاعات است. مادرم هم دیپلم داشت و معلم بود و مطالعه اش تنها در حد برخی از کتاب‌های شهید مطهری بود و بقیه اطلاعاتش هم ناشی از شنیده‌های او در جلسات هفتگی قرائت قرآن بود که در آن شرکت می‌کرد.

به هر حال، من هم تا پیش از ورود به دانشگاه، تحت تأثیر محیط خانوادگی‌ام بودم و هرگز به مطالبی فراتر از آنچه که در خانه و شهرمان وجود داشت، نمی‌اندیشیدم.

من از دوران راهنمایی، متولی مسجد محله‌مان بودم و صبح‌ها ۱ یا ۲ ساعت پیش از اذان صبح، به مسجد می‌رفتم و تا پیش از اذان صبح، ضمن آماده کردن فضای مسجد برای اقامه نماز، خودم نماز و قرآن می‌خواندم، به شکلی که در طی سال ۲ یا حتی ۳ بار قرآن را ختم می‌کردم. البته من در آن زمان، فقط متن عربی قرآن را می‌خواندم و توجهی به معانی آن نداشتم. به هر حال من تا پیش از ورود به دانشگاه، یک فرد مذهبی و متعصب بودم که اعمال مذهبی و به طور کلی همه آنچه را که از طرف خانواده، مدرسه و دوستانم به من القا می‌شد را بدون هر گونه دلیلی، می‌پذیرفتم.

- با ورود به دانشگاه، آیا تغییری در نگاه دینی شما پدید آمد؟

من پس از اتمام دوره پیش دانشگاهی، در دانشکده افسری استان خودمان قبول شدم و چون خیلی از دوستان من به آنجا رفتند، من هم به توصیه خانواده‌ام وارد دانشکده افسری شدم. اما پس از کمتر از ۲ ماه که در آن جا حضور داشتم، متوجه شدم که من هرگز نمی‌توانم خودم را با افکار فرماندهان و اساتید و به طور کلی جَو حاکم بر آن محیط، سازگار و منطبق کنم. به همین دلیل از دانشکده افسری انصراف دادم و وارد دانشگاه خوارزمی شدم. البته این در حالی بود که بقیه دوستانم در آن جا ماندند و تنها کسی که از میان جمع من و دوستانم از شهر خارج شد و به دانشگاه آمد، من بودم. من در سال اول دانشگاه،

به علت بیماری مادرم، خیلی در دانشگاه نبودم و ارتباط زیادی با اساتید و دانشجویان نداشتم. اما در سال دوم به تدریج ارتباطم با بچه‌ها و اساتید بیشتر شد و در جلسات مختلف دانشگاه شرکت می‌کردم. من کم‌کم متوجه شدم، هر آن‌چه را که تا کنون انجام می‌داده‌ام، از سر عادت، ناآگاهی و اجبار بوده است و به تدریج فهمیدن علت مسایل برایم مهم شد و به این ترتیب طرز فکرم تغییر کرد. من به تدریج نماز و روزه را ترک کردم.

- شما وقتی به شهر خودتان برمی‌گردید، آنجا هم نماز نمی‌خوانید و روزه نمی‌گیرید؟
نه. من هنگامی که به خانه می‌روم، از سر اجبار و ترس از پدرم، نماز می‌خوانم و اعمال دینی را مانند گذشته انجام می‌دهم و یا وانمود می‌کنم که انجام داده‌ام. مثلاً به بهانه خواندن نماز، داخل اتاق می‌روم و در را می‌بندم و پس از چند دقیقه بیرون می‌آیم، اما واقعاً نماز نمی‌خوانم.

- چه عواملی در فاصله گرفتن شما از دین مؤثر واقع آمدند؟
یکی از مهم‌ترین عواملی که باعث شد، من به طور موقت اعمال دینی را کنار بگذارم، گذراندن یک واحد درسی به نام علوم قرآنی بود. من به علت علاقه به این درس و برای تحقیق بیشتر کتابی با عنوان معنای متن، پژوهشی در علوم قرآنی را مطالعه کردم. نویسنده این کتاب فردی به نام نصر حامد ابوزید است که به روشی علمی، قرآن را از دید ادبیات مورد بررسی قرار داده و در واقع اعجاز ادبی قرآن را مورد تأیید قرار داده است. البته او به دلیل نوشتن این کتاب، حکم ارتداد گرفته و از مصر به هلند تبعید شده است. او تفسیر نقلی را به این دلیل که مثلاً در مورد شأن نزول یک آیه، روایات مختلفی در دست است و نمی‌توان درستی آن‌ها را ثابت کرد، رد کرده و تأکید کرده است که باید از جنبه عقلی به مسایل دینی پرداخته شود. مطالعه این کتاب و قرار گرفتن در جو فرهنگی دانشگاه و ارتباط با دوستان و اساتید مطلع، موجب شد تا من با حرص و ولع زیادی به خرید و خواندن کتاب روی بیاورم. به طوری که من حقوق ۷۰۰ هزار تومانی را که بابت مدت کوتاه حضورم در دانشکده افسری دریافت کرده بودم، به طور کامل به خرید کتاب اختصاص دادم.

من که در طایفه‌ای بزرگ شده بودم که هیچ‌کس در آن اهل مطالعه نبود و خودم هم تا پیش از ورود به دانشگاه، جز قرآن، کتاب دیگری نمی‌خواندم، اکنون به فردی مشتاق و علاقه‌مند به مطالعه تبدیل شده‌ام و در حال حاضر زمان زیادی از وقتم را به مطالعه اختصاص می‌دهم.

- مطالعه کتاب‌هایی که گفتی، چه تأثیراتی روی شما داشت؟
من با مطالعه کتاب‌های مختلف متوجه شدم که هر آن‌چه را که طی مدت ۲۰ سال گذشته زندگی من به من گفته شده است، غلط بوده و در مقابل، آن‌چه را که خودم با تلاش و تفکر خودم به دست

می‌آوردم، درست و منطقی است. من معتقدم که اعمال دینی را باید از روی علاقه و آگاهی انجام داد. خیلی از افراد عبادت می‌کنند، چون از دنیا و لذت بردن از نعمت‌های دنیا ناامید شده و با این دید که حداقل دنیای دیگر را داشته باشند و در آن دنیا زندگی خوبی داشته باشند، عبادت می‌کنند. اما در مورد من چنین نیست، به عبارت دیگر، اگر من بتوانم با دلایل علمی به پرسش‌هایم در مورد مسایل دینی پاسخ بدهم و علت انجام عبادات را بفهمم، قطعاً این کار را انجام می‌دهم. چرا که در آن صورت علاوه بر لذت بخش دیدن آن تکلیف برای خودم، احساس می‌کنم، کار واجبی را هم انجام داده‌ام. اما اگر به نتیجه قانع کننده‌ای نرسم، هرگز عبادت را انجام نخواهم داد. برای مثال، من تا پیش از آشنایی با زبان عربی، فکر می‌کردم که تحدی طلبی پیامبر در مورد قرآن، یک کار عبث و بیهوده بوده است، اما در حال حاضر که زبان عربی را به خوبی یاد گرفته‌ام و به نظرم زیباترین و در عین حال سخت‌ترین زبان دنیا است، مطمئن هستم که هرگز نمی‌توان آیه‌ای در سطح آیات قرآن خلق کرد. حتی اگر با مضمون آیات دیگر قرآن، بتوان آیه‌ای را آورد، اما از نظر زیبایی ادبی و به کار بردن آرایه‌های ادبی، هرگز نمی‌توان آیه‌ای هم وزن آیات قرآن به وجود آورد. به طوری که در حال حاضر من ساعت‌ها وقتم را به دلیل قشنگ بودن و لذت بردن از خواندن آیات قرآن، به مطالعه این کتاب، اختصاص می‌دهم.

مسئله اخیر تأثیر بسیار خوبی روی من گذاشت و موجب شده تا من با انگیزه بیشتری به مطالعه در ارتباط با مسایل دینی بپردازم. من تازه متوجه شده‌ام که تا کتاب‌های ضد دینی را نخوانم، متوجه ارزش دین نمی‌شوم. در واقع دیدگاه‌های مخالف و متضاد دین به ما انگیزه می‌دهد که به مطالعه بیشتری در کتاب‌های دینی بپردازیم و برای سوال‌هایمان، پاسخ بیابیم.

- آیا شما با تردیدهای دینی خاصی مواجه شده‌اید؟

بله. وقتی دو سال پیش، زمانی که مادرم به علت بیماری سرطان مغز استخوان، در بیمارستان بستری بود، پزشک او پیشنهاد داد، اگر ما اجازه بدهیم، بهتر است که دستگاه اکسیژن را از او جدا کنیم تا مادرم به راحتی بمیرد و دیگر تا این حد زجر نکشد. این در شرایطی بود که مادرم هنوز ما را می‌شناخت و با دیدن ما لبخند می‌زد و یا گریه می‌کرد! شرایط سختی بود و در آن زمان من به این مسئله فکر می‌کردم که بالاخره عمر دست خدا هست یا نه. چون در مورد مادرم عمر او به دست ما بود و این که تصمیم بگیریم، دستگاه از او جدا بشود یا خیر.

^۱ - مادر مصاحبه شونده ۲ سال پیش به دلیل ابتلا به بیماری سرطان، فوت کرد.

به هر حال همه این مسایل باید مورد بررسی و مطالعه قرار بگیرند تا یک جواب عقلانی برای آن‌ها پیدا شود، من در گذشته، هرگونه مخالفت و انتقاد نسبت به دین را بدون اطلاعات، رد می‌کردم، اما امروز که اطلاعاتم نسبت به قبل بیشتر شده است و تازه متوجه شده‌ام که هیچ چیز نمی‌دانم و اطلاعاتم در این زمینه، بسیار محدود است. البته این که در گذشته تا این حد اطلاعاتم کم بود، ناشی از فقر اطلاعاتی محیط اولیه زندگی من بود. در شهر، خانه و مساجد ما بیشترین کتابی که می‌توان پیدا کرد، قرآن است. آن هم فقط با ترجمه الهی قمشه‌ای. به طوری که من فکر می‌کردم که تنها یک مترجم قرآن وجود دارد و آن هم الهی قمشه‌ای است.

- نگاه شما نسبت به خرافات دینی چیست؟

گاهی برخی احادیث برای من سوال برانگیز هستند. مثلاً این حدیث پیامبر که می‌گوید: اگر شما گناه نمی‌کردید، خداوند قطعاً بندگان را می‌آفرید که گناه کنند تا پیامرزدشان. توجیه این حدیث و برخی از احادیث مشابه، برای من سخت است. و وقتی هم من در این باره از مدعیان دین می‌پرسم، آن‌ها بیان می‌کنند که این حدیث، اصلاً وجود خارجی ندارد و از پیامبر نقل نشده است. به نظر من آن‌ها چون پاسخی ندارند، صورت سؤال را به این شکل پاک می‌کنند.

- دید شما در ارتباط با عملکرد مسوولان سیاسی و عقیدتی ایران چیست؟

در شهر ما مردم اخبار و اطلاعات را فقط از طریق تلویزیون و روزنامه کیهان یا اطلاعات، کسب می‌کنند. البته کسانی که یکی از همین دو روزنامه را هم بخوانند، افراد بسیار فرهیخته‌ای شناخته می‌شوند و در اقلیت هستند. من با ورود به دانشگاه، متوجه وجود روزنامه‌های دیگر شدم و گرایش زیادی به روزنامه‌های اعتماد ملی، اعتماد شرق و تعدادی روزنامه دیگر که آن‌ها هم همه توقیف شده‌اند، پیدا کردم. من در حال حاضر می‌دانم، اطلاعاتی را که من دارم و مسایلی را که من می‌دانم، مردم شهر، خانواده و دوستانم که به دانشکده افسری رفته‌اند، ندارند و نمی‌دانند. البته آن‌ها تمایلی به دانستن هم ندارند. مثلاً برادرم که تنها ۱۶ ماه از من بزرگ‌تر است و به تازگی در رشته کامپیوتر فارغ التحصیل شده است، دقیقاً همان وضعیتی را دارد که دیگر مردم شهرمان دارند. او بسیار ناآگاه است و اصلاً اهل مطالعه نیست، حتی کتاب‌های شهید مطهری را هم که گاهی او در بحث‌هایش از آن دفاع می‌کند را نخوانده است. اما من می‌خواهم آن قدر مطالعه کنم تا بتوانم با اطلاعات کافی و درست، از دین دفاع کنم، نه این که روشی مثل روش دولتی را داشته باشم که می‌خواهد همه را در ناآگاهی قرار دهد و خودش یک سری مطالب سانسور شده را از طریق رسانه‌های حکومتی، در اختیار مردم بگذارد. به عنوان مثال، فکر می‌کنید چرا فیلم اخراجی‌ها پر فروش‌ترین فیلم سال بود و یا چرا کتاب دا تا چاپ صد و چندم پیش رفته است؟

به این علت که دولت از آن‌ها حمایت می‌کند، تبلیغ می‌کند و هزینه بسیار زیادی را متحمل می‌شود تا فقط یک صدا در جامعه به گوش برسد و جامعه یک صدایی شود.

مسایل اخیر را فردی مانند پدر من که سابقه ۷۰ ماه جبهه و جانبازی دارد، نمی‌تواند قبول کند، چون اهل مطالعه نیست، اما یکی از دوستان پدرم که حدوداً ۵۰ ساله است و سابقه ۱۰ سال اسارت دارد، چون اهل مطالعه و کسب آگاهی است، به خوبی می‌پذیرد و خودش اذعان می‌کند که رهبر و برخی از مسوولان را به هیچ وجه قبول ندارد. او حتی گاهی اوقات بیان می‌کند که ما این همه زجر نکشیدیم که چنین کسانی بر ما حکومت کنند.

من در حال حاضر، با دین و طرز فکر حاکم بر ایران، شدیداً مخالفم. زکریای رازی در قرن ۴ آن قدر آزادی داشت که کتابی به عنوان «نقد نبوت» نوشت، اما امروز کوچک‌ترین نقد دینی، فرد را روان اوین می‌کند. به نظر من، آزادی مذهبی حتی در مصر هم بیشتر از ایران است و یا در لبنان افراد مسلمان و مسیحی در کنار هم زندگی می‌کنند و کسی در ابراز اعتقاداتش با مشکل مواجه نمی‌شود.

- آیا مشابه نقدی را که به مسوولان حکومتی داری، به مسوولان میانی و جزئی کشور هم داری؟
بله. من فکر می‌کنم، علت اصلی دور شدن هم سن و سال‌های من از دین، سخت‌گیری‌ها و تظاهرهایی است که مسوولان مدعی دین می‌کنند. به عنوان نمونه، در سال گذشته، عده‌ای از دوستان من وقتی با چند نفر از دخترهای دانشگاه، در پارک دانشگاه والیبال بازی می‌کردند، به جرم این که با دخترها بازی کرده‌اند و در حین بازی بگو و بخند داشتند، به ۱ یا ۲ ترم محرومیت از تحصیل، محکوم شدند.
خوب مگر این افراد گناه کبیره کرده‌اند که باید به این شکل مجازات شوند؟ آیا مسوولان دانشگاه به این مسأله فکر کرده‌اند که اگر این افراد، در مدتی که بیرون از دانشگاه هستند، با توجه به شرایط بد جامعه، مثلاً معتاد بشوند، چه اتفاقی می‌افتد؟ به نظر من این مسأله حق الناس است و آن‌ها باید جواب-گوی آن باشند.

همچنین سال گذشته مسوولان دانشگاه به یک خانم، فقط به این علت که مشکوک به بهایی بودن بود، خوابگاه ندادند و از طرف دیگر، دوستانش را هم بسیار تحت فشار قرار داده بودند و مدام به کمیته انضباطی می‌پردند که با او ارتباطی نداشته باشند. این همه سخت‌گیری موجب می‌شود تا جوانان از دین و دین‌داری پرهیزند. اما متأسفانه مسوولان متوجه این مسایل نیستند و برای حفظ خودشان حاضرند هر کاری انجام بدهند. شدت خفقان و اجبار مسوولان بر مردم تا جایی است که در یکی از انتخابات گذشته، در شهر ما افرادی که برسر یکی از صندوق‌ها بودند، مردم تحت پوشش کمیته امداد را واهی داشتند که به احمدی‌نژاد رأی بدهند و چنانچه این کار را نکنند، از حمایت کمیته خارج می‌شوند.

اتفاقاً همین طور هم شد، به طوری که از آن صندوق ۱۴۸۹ رأی به احمدی‌نژاد تعلق داشت و ۱۱ رأی به موسوی، و چون آن ۱۱ نفر شناسایی شده بودند، از تحت پوشش کمیته، خارج شدند.

- تحلیل نهایی شما از مقوله دین چیست؟

در نهایت باید بگویم که من امروزه ضمن این که خداوند را خالق و مصداق یدالله فوق ایدیهم می‌دانم و در قرآن و اعجاز آن شکی ندارم و به فردی مانند امام علی، ایمان دارم و می‌دانم که او جلوتر از زمان خودش بود، مظلوم بود و بسیار می‌دانست، به طوری که نهج البلاغه و کلمات قصار او اوج بلاغت و فصاحت را دارد، با همه این‌ها به علت کمبود اطلاعات و آگاهی لازم، نه تنها فعلاً به دفاع و جانبداری از دین نمی‌پردازم، بلکه اجرای اعمال دینی را برای خودم به صورت تعلیق در آورده‌ام تا با کسب اطلاعات عقلانی بیشتر و بدون سوگیری، احیاناً در آینده از دین دفاع کنم.

۰۱۱ دلایل تربیتی: خدای منزّه از مذهب

مصاحبه با محسن، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی ریاضی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگیت تا الآن بده.

پدر من، تحصیل کرده بود و بسیار مطالعه می کرد، اما علاقه چندانی به ظواهر دین نداشت، نماز و روزه اش را از روی عادت می خواند و می گرفت، مادرم هم تکالیف نماز و روزه را انجام می داد، اما اعتقاد محکمی نداشت، دین در خانواده ما رکن مهمی به حساب نمی آمد و زیاد ضرورت نداشت و صرفاً از پدر به فرزند به ارث رسیده بود، هیچ اجباری در خانواده من در مورد رعایت احکام دین وجود نداشت.

من در کلاس پنجم ابتدایی یک معلم قرآن داشتم که بسیار مذهبی بود و در یادگیری قرآن بسیار سخت گیر بود، تمام بچه های کلاس، حمد و سوره را حفظ کرده بودند، اما من با این که شاگرد اول بودم، علاقه چندانی به حفظ کردن قرآن نداشتم، به نظرم لازم نبود ما حمد و سوره را حفظ کنیم و از آن سن نماز بخوانیم، من پیش خودم فکر می کردم، وقتی نماز بر ما واجب شد، من هم حمد و سوره را حفظ می کنم و نمازم را هم می خوانم، اما معلم به شدت با من برخورد می کرد، و هر بار من را با خط کش می زد، تا این که حمد و سوره را حفظ کردم، و بعد او من را تشویق کرد، اما درد خط کش زدن هایش همیشه در ذهنم باقی ماند، یک بار یکی از بچه های کلاس به معلم قرآن گفت که من جمعه ها با برادرم به پارک می روم، معلم قرآن با سرعت از جایش بلند شد و با شدت به زیر گوش آن دانش آموز زد و شروع کرد به فحش دادن به او که فلان، فلان شده، تو چرا جمعه ها، به نماز جمعه نمی روی، در حالی که من همان معلم را در روز جمعه در جاهای دیگری دیده بودم، من هم در آن موقع فکر کردم که اگر از من پرسید، بهتر است دروغ بگویم و لازم نیست همیشه راست بگویم.

خدا و دین از خانواده به من ارث رسیده بود. اطلاعات من در مورد دین بسیار اندک بود و صحبت از مسایل دینی نیز در خانواده ما خیلی کم بود. در دوران ابتدایی، یک بار یکی از بچه ها از من پرسید، تو سید نیستی و من نمی دانستم سید یعنی چه، گفتم: سید نیستم، اما مادرم یک بار به مکه رفته است.

من از سنین پایین مطالعه می کردم، اما هیچ وقت در مورد مسایل مذهبی مطالعه نکرده بودم، دین و مسایل دینی برایم صحبت های آخوندهای بالای منبر در روزهای ماه رمضان و محرم بود، که برای من جذابیّت نداشت. من همیشه به بچه ها می گفتم: اصلاً نگران امتحان تعلیمات دینی نباشید، هر چه دلتان

می‌خواهد، در برگه امتحانی خودتان بنویسید و در آخر بنویسید، در آخرت، بدکاران به جهنم و نیکوکاران به بهشت می‌روند، اگر این‌ها را بنویسید نمره کامل را می‌گیرید و تمام تعلیمات دینی، فقط همین سخن‌ها است.

وقتی من دوران راهنمایی را شروع کردم، به مطالعه کتاب‌های مذهبی ادیان دیگر، علاقه یافتم و دوست داشتم، اطلاعاتم را در این زمینه هم افزایش بدهم، من ابتدا شروع به خواندن تورات کردم، فصل‌هایی از تورات را خواندم تا رسیدم به این داستان که یعقوب ۳ روز با خدا کشتی گرفت و بالاخره خدا را به زمین زد و پیامبر شد و خدا به او گفت، من خدا بودم، چرا من را به زمین زدی، وقتی من به این داستان رسیدم، شوکه شدم، آیا می‌تواند مردمی پیدا شوند و آن قدر احمق باشند که این داستان را باور کنند، اگر بنده‌ای می‌تواند خدا را به زمین بزند، پس تفاوت خدا و بنده چیست؟ دیدم میلیون‌ها انسان هستند که تورات را قبول دارند و این خدا را می‌پرستند، پیش خودم گفتم، نکند همان‌طور که آن‌ها در اشتباه هستند و بر حقانیت دین خودشان تأکید می‌کنند، من هم در اشتباه باشم و به نظر عده‌ای دیگر، دین من مسخره و احمقانه بیاید. اگر خدا، قادر و توانا و عادل است، چرا بندگانش را به راه راست هدایت نمی‌کند و اجازه می‌دهد، این مزخرفات را در مورد او رواج دهند، در آن زمان من سن کمی داشتم و نمی‌توانستم این مسایل را برای خودم هضم کنم، بنابراین اعتقاداتم متزلزل شد.

- این روند در دوران دبیرستان هم ادامه داشت؟

من در دوران دبیرستان سعی کردم، مطالعه بیشتری کنم تا واقعاً بفهمم آیا دین اسلام دارای حقانیت هست یا نه، در آن دوران شجاع الدین شفا یکی از نویسندگان محبوب من بود. او با مدرک و دلیل، اعتقادات ادیان را زیر سوال برده بود. اشتباهاتی که در قرآن بود (مانند این که خدا یک جای قرآن می‌گوید، آفرینش زمین و آسمان ۶ روز طول کشید و جای دیگری حرف متفاوتی می‌زند)، اگرچه ممکن بود، اشتباهاتی جزئی باشند، اما ذهن من را درگیر می‌کرد.

در آن دوران، دین زدگی کم‌کم رواج می‌یافت و مردم واقع‌بین‌تر شده بودند و مردم به دنیا بیشتر از آن که ذهنی نگاه کنند، عینی نگاه می‌کردند، من مطالعاتم را افزایش دادم، کتاب‌های شفا، کسروی و نوشته‌های نویسندگان دوران اصلاحات مانند، گنجی، عبدی و کدیور که زاویه دید متفاوتی به اسلام داشتند و بسیاری از اعتقادات رایج را زیر سوال می‌بردند، اعتقاداتی که ۱۴۰۰ سال رواج داشت، حالا با دلیل و برهان زیر سوال می‌رفت، من به این فکر می‌کردم که اگر این‌ها دروغ است، پس ممکن است، بسیاری از اعتقادات دیگر نیز دروغ باشد. ۱۴-۱۵ سالگی، سن کمی برای هضم این مطالب است. من به مرور کل اعتقاداتم را از دست می‌دادم، البته من از ابتدا پایه‌ی دینی قوی نداشتم، من در آن زمان

خدا را جزء دین می‌دانستم و می‌گفتم اگر دین دروغ است، پس خدایی که این دین معرفی می‌کند، دروغ است، اما بعد از مطالعات بسیار فهمیدم، که خدا وجود دارد، اما نه آن چیزی که مذهب می‌گوید، یک نیرویی وجود دارد که شاید نتوانیم نام خارجی برای آن بگذاریم، این نیروی نظامی را ایجاد کرده است و تمام کارها در ید قدرت اوست، خدایی که منزله از مذهب است.

ما در دبیرستان یک گروه بودیم که همه دین را قبول نداشتیم، کسی نمی‌توانست ما را کنترل کند. ظهرها ما را به زور به نماز می‌بردند، ما هم فرار می‌کردیم و می‌رفتیم کلاس و در آن را هم از پشت قفل می‌کردیم، تا ناظم ما را گیر نیاورد. یک بار که ما را برای مراسم عزاداری در آفتاب، سر پا نگه داشته بودند و همه دانش‌آموزان به زحمت افتاده بودند، من نتوانستم آن شرایط را تحمل کنم و از پنجره فرار کردم، اما ناظم من را گیر آورد و برای دو روز از مدرسه اخراج شدم.

- با ورود به دانشگاه، تحولات دینی شما سمت و سوی خاصی گرفت یا نه؟

من در دانشگاه هم مطالعاتم را ادامه دادم و با افرادی آشنا شدم که با مطالعه و عقل، دین را کنار گذاشته بودند، دانشگاه محیط بزرگی بود و آدم راحت می‌توانست از اعتقادات خودش سخن بگوید و مطابق میل خودش رفتار کند. به نظر من دین بیشتر از آن که فایده داشته باشد، ضرر داشته است.

- در مورد ادیان دیگر هم تحقیق کردی یا نه؟

من در مورد دین ایرانیان قدیم، یعنی زرتشت مطالعه کرده‌ام. اصولاً ادیان و عاملان آن همیشه مشکلات زیادی برای مردم ایجاد کرده‌اند. تفرقه‌ها، جنگ‌های مذهبی، عقب افتادگی، خرافات و هزار مشکل دیگر، اما اگر من بخواهم دینی را قبول داشته باشم، آن دین، دین زردشتی است، در دین زردشتی نیکی و بدی در جنگ با همدیگر هستند، جنگی که انسان هم می‌تواند در آن با پیروی از نیکی به خدا کمک کند و برای انسان شخصیت قایل است. دین اسلام پر از خشونت و رفتارهای بدوی است تمام اسلام را شمشیر، خون، قدرت و ریاست تشکیل می‌دهد. البته تعدادی از اصول اخلاقی نیز در آن وجود دارد. جز محمد که تاریخ وجود او را تأیید می‌کند، تاریخ وجود پیامبران دیگر را تأیید نمی‌کند، شاید آن‌ها انسان‌هایی بوده‌اند که دعوت به خوبی می‌کرده‌اند و بعداً کسانی پیدا شده‌اند و از قول آن‌ها مطالبی را بیان کرده‌اند و کتاب آسمانی آن‌ها به این طریق ایجاد شده است، مانند تورات و انجیل که بعد از موسی و عیسی تدوین شده‌اند. خدا هرگز با زمینیان ارتباط برقرار نمی‌کند که مثلاً تو برو و از طرف من مردم را به سوی من دعوت کن، و اگر قبول نکردند با آنان بجنگ و با کشت و کشتار، آنان را مجبور کن که به سوی من بیایند.

- یعنی شما خدایی را قبول دارید؟

بله. خدا نظمی را ایجاد کرده است و نیازی به پیامبر و جنگ و لشگرکشی برای دعوت مردم به سوی خود ندارد. من خودم رابطه دوستانه‌ای با خدا دارم و با او گفت‌وگو می‌کنم و او هم با نشانه‌هایی به من می‌فهماند که به حرف‌هایم گوش می‌دهد. هر انسانی یک پیامبر درونی دارد که همان وجدان و اصول انسانی است.

البته ویل دورانت می‌گوید، دین برای اقشار ضعیف و توده مردم مناسب است، زیرا عوام از شعور آنچنانی برخوردار نیستند که خوب را از بد تشخیص بدهند و نیاز به نیروی قهاری دارند که با جهنم و ترس آن‌ها را از بدی‌ها دور کند. گوته می‌گوید: کسی که به حد کافی از علم و هنر برخوردار است، نیازی به دین ندارد، البته دین باید در جامعه باشد، تا یک نظمی به عوام و توده مردم بدهد، اما باید یک سری آزادی‌هایی در جامعه وجود داشته باشد و دین نباید وارد سیاست شود.

– شما با این نقطه نظر موافق هستید؟

بله. در آمریکا یک قانون خوبی وجود دارد که می‌گوید: ما هرگز نمی‌گذاریم، دین وارد سیاست شود. زیرا که یک سیاستمدار ناگزیر از دروغ گفتن است، وقتی یک یک سیاستمدار مذهبی دروغ می‌گوید، طرف مقابل هم اعتقادش به سیاست را از دست می‌دهد و هم اعتمادش به دین و دین‌دارها را. دین باید به عنوان یک پناهگاه برای عوام بماند، در قرون وسطی و همچنین اکنون در جامعه‌ی ما که دین حکومت می‌کند، دین دروغ می‌گوید، جنایت می‌کند، فساد می‌آورد، عقب ماندگی می‌آورد، مردم هم کم‌کم اعتقاد خود را به دین از دست می‌دهند، البته احکام اسلام نیز سخت است. نماز ۵ گانه، روزه، سخت‌گیری در زندگی شخصی و اجتماعی، من از تصویری که دین از خدا می‌دهد، متنفرم. خدایی که قهار است، مکار است، دستور قتل و نسل‌کشی مخالفان را می‌دهد، خدایی که پیامبر او خضر، کودکی را به جرم نکرده می‌کشد، البته این خدا به درد عوام می‌خورد و آن‌ها را تحت کنترل نگه می‌دارد، اما تا حدودی، سخت‌گیری بیش از حد، همیشه باعث زدگی افراد می‌شود. نباید به اعتقادات کسی کاری داشت، همان طور که من به اعتقادات مذهبیون توهین نمی‌کنم، آن‌ها هم باید به اعتقادات من احترام بگذارند، همان طور که آن‌ها ۱۰ اشکال می‌توانند بر اعتقادات من وارد کنند، من می‌توانم ۱۵ اشکال بر اعتقادات آن‌ها وارد کنم.

وقتی کسی اعتقادی درست یا غلط دارد، با آن اعتقاد آرامش می‌گیرد، اگر این فرد اعتقاداتش را از دست بدهد، تمام بنیان شخصیتش فرو می‌ریزد. من نیز مانند گوته معتقدم کسی که به حد کافی از هنر و علم برخوردار باشد، به دین نیاز ندارد، علم و هنر نیز به اندازه کافی مرا ارضاء می‌کند و نیازی به دین برای آرامش ندارم. اگر دین به من آرامش می‌دهد، از طرف دیگر هزار قفل و زنجیر به عقل و دست

و پای من هم می‌زند و جلوی پیشرفت من را در زندگی می‌گیرد و خرافات را حاکم زندگی من می‌گرداند، باید برای ناخن گرفتن هم قواعدی را رعایت کنی، اختیاری از خود نداری و برای هر کاری باید از مجتهد اجازه بگیری و هیچ شکی در درستی سخن او نکنی، علمایی که یک روز عید نوروز را عید می‌دانند و یک روز عید مسلمانان را عید فطر می‌دانند و روز دیگر اولین نفر عید نوروز را تبریک می‌گویند و کلی حدیث در خوبی عید نوروز ردیف می‌کنند، روز دیگر می‌گویند هر کس ۱۳ به در بیرون رود، نامسلمان است و روز دیگر، روز سیزدهم فروردین را روز انس با طبیعت می‌دانند، من خودم وجدان دارم و با رجوع به عقل و وجدانم نیک و بد را تشخیص می‌دهم، من دوستی دارم که وقتی به دانشگاه آمد، بسیار مذهبی بود، اما حالا کاملاً از دین برگشته است. زیرا او در یک خانواده مذهبی و سپاهی و در یک شهر کوچک رشد کرده بود و فکر کرده بود هر چه والدینش می‌گویند، وحی منزل است و اما وقتی او به دانشگاه آمد و با افکار مختلف آشنا شد و مطالعه کرد، دید در دینی که او سال‌ها سنگش را به سینه می‌زد، چه اشکالاتی وجود دارد، در این دین احکامی وجود دارد که به درد مردم بدوی عربستان می‌خورد، نظیر سنگسار، اعدام، شلاق زدن و هزار حکم بدوی دیگر. دینی که توسط این حکومت ارایه می‌شود، دین بی‌پایه و اساس و غیر منطقی است که اگر فرد در یک فضای باز فکری قرار بگیرد و دو تا کتاب مطالعه کند، به پوچ بودن بسیاری از آموزه‌های دینی، پی می‌برد، دین در جمهوری اسلامی یک ابزار است و حالا هم نه تنها جوانان، بلکه بسیاری از مردم از دین زده شده‌اند، در حال حاضر بزرگ‌سالان هم که از جوانان معتقدتر بودند، از دین با دیدن اوضاع سیاسی جامعه بریده‌اند. دین و آدم‌های دین‌دار به نظرم آدم‌های شکم گنده و پشمالویی هستند که با طمانینه و خیلی غلیظ صحبت می‌کنند، همیشه تسبیح به دست دارند، ۶ تا ۶ تا انگشتر می‌اندازند، یک سیاهی روی پیشانی آن‌ها وجود دارد که مثلاً جای مهر است، اما ۵۰ سال عبادت هم چنین پینه‌ای در پیشانی دیگران ایجاد نمی‌شود، آن‌ها آدم‌های دروغ‌گو و ریاکاری هستند که هم خدا را می‌خواهند، هم خرما را.

- چه نظری در مورد مسوولان جمهوری اسلامی داری؟

سیاسیون و مذهب‌یون جامعه از سویی در یک جنگ قدرت با هم به سر می‌برند و از سوی دیگر، به اسم خدا از مردم سواری می‌گیرند، آن‌ها خودشان را نماینده تام الاختیار خدا می‌دانند، طومار عملکرد سردمداران نظام بسیار سیاه است، به خصوص کشت و کشتارهایی که به دستور آقای خامنه‌ای انجام شده است، یک نماز جمعه می‌خواند، علناً دستور تیر می‌دهد و هزاران نفر را سیاه بخت می‌کند، هر بار عده‌ای آدم را که مانند خود او می‌اندیشند، دور خودش جمع می‌کند تا قدرتش را به رخ آن‌ها بکشد و حرف‌های تکراری می‌زند، همیشه هم چنان می‌نماید که مردم، تنها هم مردمی هستند که نزد او

آمده‌اند و او را چون خدا می‌پرستند، نمی‌داند که بسیاری از این مردم، در خانه عکس او را سیل کرده‌اند و تنها بیرون از خانه برای زندگی و قدرت، تملق او را می‌گویند و حضرت آقا، حضرت آقا، می‌گویند، انگار، نه انگار که او نیز انسان است و ممکن است اشتباه کند، هاله‌ای از تقدس به دور او قرار داده‌اند و کسی حق نزدیکی به این هاله را ندارد و گرنه به سختی مجازات می‌شود. دیگر آقایان هم در دزدی و مال مردم‌خوری معرف تمام مردم هستند و آن قدر از بیت المال دزدیده‌اند که ۷ نسل بعد از آن‌ها هم بتوانند به راحتی زندگی کنند. برخی از سیاسیون مانند احمدی‌نژاد هم مانند یک ابله هستند که در تحجر، دست حجتیون را از پشت بسته‌اند و من مطمئن هستم این افراد عمداً فساد و مشکل ایجاد می‌کنند تا بنا بر اعتقاد رئیسشان مصباح، امام زمان زودتر ظهور کند. من یک بار پیش یکی از کارمندان دانشگاه رفته بودم که با هم آشنا بودیم، عکس خامنه‌ای را به دیوار دیدم و گفتم فقط این یارو و از احمدی‌نژاد حمایت می‌کرد، برگشت با عصبانیت گفت: خیلی به تو احترام گذاشتم که نزدمت و بعد کلی من را نصیحت کرد و می‌خواست به زور من را به مسجد ببرد. سال بعد دوباره او را دیدم، برگشت گفت می‌ری عکس‌های این فلان، فلان شده را پاره می‌کنی، گفتم دیدی سید من دروغ نگفتم، گفت آره، من ۳۰ سال خواب بودم، حالا هم او مذهبی است، اما دیگر حکومت را قبول ندارد. مگر می‌شود این همه خون بی‌گناه بر زمین ریخته شود و آدم ساکت بنشیند و بر اعتقاد خودش باقی ماند، پس مردم- سالاری دینی، دموکراسی دینی که می‌گویند کجاست، پس رأفت اسلامی کجاست، آیا قدرت این قدر اهمیت دارد، حالا هم تشکیلات زیادی تشکیل داده است تا مجتبی را جانشین خود کند....

- در مورد مراجع دینی چه نظری داری؟

به نظر من، مراجع نان حکومت را می‌خورند و آبروی اسلام را می‌برند، آنان برای راضی نگه داشتن حکومت، دین را وارونه جلوه می‌دهند، روز عاشورا که روز حرام است این همه آدم کشته می‌شود، صدایشان در نمی‌آید، در زندان‌ها آدم‌ها زیر شکنجه کشته می‌شوند، صدایشان در نمی‌آید، اما وقتی یک نفر یک مقاله منطقی و علمی در رد فلان فتوا بنویسد (چه برسد به این که ولایت فقیه را زیر سوال ببرد)، عده‌ای فریاد به راه می‌اندازند، در دوره‌ی خاتمی، اگر خاتمی یک کلمه حرف می‌زد، کلی در مقابلش جبهه‌گیری می‌کردند و حتی حکم به خلع لباس برای او می‌دادند، اما وقتی آقای احمدی‌نژاد ادعای دیدن امام زمان را می‌کرد و پیش فلان مرجع تقلید می‌رفت، او هم به خاطر این مسأله خدا را شکر می‌کرد، آقای مشایی دست راست احمدی‌نژاد هم عدالت پیامبران را زیر سوال برد و کسی حرف نزنند، پس عدالت که یکی از مهم‌ترین رکن‌های مرجعیت است، کجاست؟ اگر دین و سیاست مکمل هم هستند، پس چرا آقای بهجت یک کلمه در مورد سیاست اظهار نظر نمی‌کرد و وارد سیاست نمی‌شد.

خود علما هم کلی با هم اختلاف دارند و دایم زیر پای همدیگر را خالی می کنند، حتی روحانیانی مانند صانعی هم که امروز دم از دموکراسی و عدالت و مخالفت با نظام استبداد می زنند، پرونده خوبی ندارند و آقای صانعی اوایل انقلاب، حکم قتل بسیاری را صادر کرده است، آقای خلخالی هم که نمونه‌ی بارز جنایت‌های نظام است. اعدام‌های ۵ دقیقه‌ای او معروف است. اما همین نظام به او وفا نکرد و او اواخر عمرش طرد شد.

- تحلیل نهایی شما از مقوله دین چیست؟

به اعتقاد من، مذهب یک مسأله کاملاً شخصی است و هر کس مختار هست که آن را قبول کند یا نه. اگر دین وارد زندگی اجتماعی و سیاسی شود، همه چیز را قبضه می کند و خواستار حکومت بی چون و چرای خود می شود، به نظر من امروز جهان به دین نیازی ندارد.

۰۱۲ دلایل تربیتی: در پی خدا شدن خویش

مصاحبه با مهناز، ۲۸ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- مهناز خانم، به معرفی از خودت می‌دی؟

من ۲۸ ساله، فعلاً دانشجوی هستم. وضعیت اقتصادی ما هم نسبتاً خوب هست.

- اهل کجا هستی؟

اهل تهرانم.

- دین و مذهبت چیه؟

شناسنامه‌ای شیعه هستم.

- یعنی چی شناسنامه‌ای؟

یعنی این که دوست ندارم از اسلام پیروی کنم و فقط به ظاهر مسلمان هستم

- حجابت رو رعایت می‌کنی؟

نه خیلی، در حد این که شال رو سرم باشه، بهم گیر نندن. ولی قلباً راضی نیستم و دوست دارم با بلیز و

شلوار برم بیرون.

- نماز می‌خونی؟

آره، می‌خونم.

- خب کسی که نماز بخونه. باید به این حد رسیده باشه که حجاب هم دستور خداونده، پس چرا رعایت

نمی‌کنی؟

من نماز می‌خونم، نه به خاطر این که حالا فردی به نام محمد آمده و گفته که بخونید، چون دستور

خداونده، من می‌خونم، چون خودم می‌خوام به آرامش برسم. نه این که جزو دستورات خدا و اسلامه.

در مورد حجاب هم چون با حجاب به این آرامش نمی‌رسم، مسأله حجاب برام بی‌معنی هست.

- یعنی با نماز خوندن احساس نمی‌کنی به خداوند نزدیک می‌شوی؟

نه من همچین حسی ندارم. اگر می‌گم به آرامش می‌رسم، آرامش خودم رو مدیون کسی نمی‌بینم.

- پس چرا نماز می‌خونی؟

گفتم، برای آرامش خودم. من احساس می‌کنم نمی‌تونم خودم رو از این آرامش که به وسیله نماز برام

مهیا می‌شه و به قول تو آرامشی که خدا به من می‌ده، رها کنم.

- یعنی تو قبول داری که این آرامش از جانب خدا هست؟

آره، قبول دارم. قبول دارم که کسی هست و قدرتی داره که آرامش رو به من می‌ده یا نیاز من و یا خواسته من را برطرف می‌کنه. اما من دوست دارم این طرف در زندگی من نباشه.

- یعنی وجود خداوند را در زندگی خودت لازم نمی‌دونی؟

چرا، در خیلی از موارد خداوند کمکم کرده، مثلاً چند وقت پیش من تو خیابان با یک فردی بودم و یکی از اقوام ما پیش ما بود و من دوست نداشتم که اون طرف من رو با اون ببینه، از خدا خواستم و این اتفاق نیافتاد.

- خب پس می‌بینی که تو به کسی نیاز داری؟

آره من می‌دونم، ولی دوست دارم این نیاز از بین بره و کم کم دارم تلاش می‌کنم که بشه و دوست دارم تا جایی تلاشم برسه که دیگر هیچ کس را صدا نزنم و خودم خدای خودم بشوم و خودم حتی در سخت‌ترین شرایط هم از پس کارهای خودم بریایم. حتی اگر به ضرر من تمام بشه، بشه، ولی احساس نیاز به غیر خودم را نداشته باشم.

- این تفکرات از چند وقت پیش در ذهن تو شکل گرفت؟

از وقتی که به جواب سوال‌های خودم رسیدم.

- جواب سوال‌های تو چه بودند؟ چه سوال‌هایی داشتی؟

خب سوال‌های من برمی‌گرده به دوران ۱۵-۱۴ سالگی خودم که راجع وجود خداوند داشتم، مثل این که ما کی هستیم؟ بهشت و جهنم چیه، تفاوت مرد و زن چیه و... خیلی سوال‌های دیگه که معلم‌های دینی من از جواب دادن به آن‌ها معذور بودند و من تصمیم گرفتم برای پیدا کردن جواب سوال‌های خودم، به دنبال راه حل بهتری باشم.

- خب چه راه حلی را پیدا کردی؟

معلم‌های من جواب سوالات من رو با پرخاشگری می‌دادند و من را بی‌دین و کافر می‌دانستند تا این که یکی از معلم‌های عربی من را راهنمایی کرد و گفت اگر می‌خوای جواب سوالات بگیری، باید درس این مباحث رو بخونی. از آن جا شد که من ۴ سال دانشگاه الهیات و ۲ سال حوزه درس خوندم و از طریق این درس‌ها مخصوصاً در دانشگاه، جواب سوال‌های خودم را گرفتم.

- دقیقاً برای چی رشته الهیات رو خوندی و به حوزه رفتی؟

من هیچ علاقه‌ای به این درس‌ها و حوزه نداشتم و حتی رفتن به حوزه با پوشش خاصی که داشت، برای من خیلی سخت بود، اما من مجبور بودم که به جواب سوال‌های خودم برسم.

- خانواده‌ات با این موضوع کنار آمدند؟

خانواده من همین الآن هم نمی‌دونند که طرز فکر من این طور هست. حتی مادرم که خیلی مذهبی و حتماً نماز صبح رو به جماعت در مسجد می‌خونه و نماز شب هم می‌خونه و عروسی هم که می‌ریم، اولین نفره که نمازش رو می‌خونه، براش خیلی سخته که تفکرات من را قبول بکنه.

- تعصب مادرت بر روی مذهب، روی بقیه اعضای خانواده تأثیر گذاشته؟

بله. خیلی چون من از بچگی در کلاس‌های قرآن و مقام آور مسابقات قرآنی بودم، مادرم خیلی روی پوشش ما حساس بود. در حالی که پدرم میانه رو بود. مادرم در ارتباط با نامحرم حساس بود و این حساسیت‌های خیلی زیاد باعث شد من دنبال فلسفه هر چیزی که مادرم ما را به آن وامی‌داشت بروم تا ببینم برای چی اصلاً ما این کارها را می‌کنیم.

- اولین شک و رسیدن به فلسفه سوال‌هایت چه بود؟

اولین بار یادمه که وقتی من تازه به سن تکلیف رسیده بودم، ناخودآگاه موهای من بیرون می‌آمد. مادرم و دوست‌های مادرم به من می‌گفتند، موهاات رو بزن تو، اگر نرنی، خدا تو رو می‌بره جهنم یا این که می‌گفتند، خدا توی جهنم تو رو از موهاات آویزان می‌کنه. من هم از ترسم موهام رو می‌ذاشتم تو، اما نه از روی عشق و علاقه به خداوند. بعد به تدریج ترس‌های من کم کم تبدیل به شک شد، تا جایی که به خودم گفتم، اگه قرار باشد خداوند به این اندازه ظالم باشه، بذار من رو از موهام آویزون کنه.

- قرآن می‌خونی؟

بله، می‌خونم.

- آیات قرآن رو قبول داری؟

قبول دارم، ولی وجود این کتاب در این جامعه هیچ کاربردی ندارد. البته همه جای قرآن رو هم قبول ندارم.

- مثلاً کجای قرآن رو قبول نداری؟

(مثلاً خب صبر کن تا فکر کنم). مثلاً سوره طاه آیة ۴۱ خداوند می‌فرماید، من انسان‌ها را برای خودم آفریدم منظور خداوند این هست که انسان‌ها به من احتیاج دارند، من به آن‌ها هیچ نیازی ندارم، در حالی که خداوند هم به ما نیاز دارد.

- یعنی با وجود این که خداوند خودش را صمد نامیده، تو اون رو نیازمند بندهااش می‌دانی؟

درسته صمد نامیده، اما نیاز خداوند به ما، نیاز مادی نیست، نیاز عاطفی هست.

- نیاز عاطفی خداوند به ما، از چه طریقی برطرف می‌شه؟

از طریقی که خداوند وقتی ما قرآن می‌خوانیم، احساس می‌کنه بندگانش اون را دوست دارند.

- این رابطه یک طرفه هست؟

نه، هر دو، هم خدا و هم بنده، به یک دیگر نیاز عاطفی دارند.

- تو هم نیاز عاطفی به خداوند داری؟

نه، من هیچ نیاز عاطفی نسبت به هیچ موجودی ندارم.

- خداوند که ما را آفریده، چرا باید به بندگانش نیاز داشته باشد؟

نیاز دارد که آن‌ها را با مرگ دوباره به سوی خودش می‌برد.

- پس چرا خداوند از ما هیچ کمکی نمی‌گیرد؟ ولی ما هر روز در حال کمک گرفتن هستیم؟

ما هم این طور نیستیم که از کسی کمک بگیریم. درواقع اگر می‌گویند خداوند نسبت به بندگانش بی‌نیاز، ما هم این طور هستیم و می‌توانیم نیازهای خودمان را برطرف کنیم.

- پس چگونه خیلی از نیازهای مادی، عاطفی، جسمانی و آرزوهای... رفع شده است؟

خب این نیازها را من خودم به دست آوردم. درسته که ما برای برطرف شدن این نیازهایمان، کسی را به نام خدا صدا می‌زنیم، اما در کل این یک انرژی مثبتی که ما برای خودمان ساختیم و فکر می‌کنیم و به خودمان تلقین می‌کنیم که کسی وجود دارد که نیازهای ما را تأمین می‌کند.

- اگر تو نیازی داشته باشی، چه کار می‌کنی؟

خب، من خودم تلاش می‌کنم و وای نمی‌ستم که خداوند به من بدهد. خودم می‌رم دنبالش.

- قبول داری که انسان نیازمند آفریده شده و خودش به تنهایی نمی‌تونه کارهایش رو به تنهایی انجام بده؟

آره می‌دونم، اما کمک گرفتن از کسی باید باشه که اون خیلی حاضر باشه و بتونی با اون حرف بزنی و او هم جوابت رو بده، جوری که گوش‌هات هم بشنوه. گرفتن جزوه از یک هم کلاسی یه نیازه که تو هم اون رو می‌بینی. اما گرفتن نیاز از یک قدرت ماورالطبیعی، واقعاً معنایی نداره و این کار، به خواب رفتن جامعه و گسترش جهالت و نادانی را در پیش دارد.

من بدون این نیروهای ماورالطبیعه هم می‌توانم به زندگی خودم ادامه بدهم. من این اعتقاد را در جامعه-شناسی یافتم که هر فردی ۳ مرحله کودکی، نوجوانی و بلوغ تجربه می‌کند که دوران کودکی تحت تأثیر خداوند، در نوجوانی تحت تأثیر نیروهای طبیعی هست، اما در بلوغ همه چیز تحت تأثیر اثبات-گرایی هست. البته من این نظریه را هم ۱۰۰٪ قبول ندارم.

- پس در کل می‌شود گفت که تو هیچ تعریفی از خداوند نداری؟

نه، آن تعریفی که من در ادیان ابراهیمی خواندم با تعریف من فرق دارد.

- گفتی فرد باحجابی نیستی، حالا باحجاب‌ها را دوست داری یا نه؟

باحجاب‌ها! ببین اگر منظور تو از حجاب چادری باشد که بعضی‌ها سر می‌کنند با رژ قرمز و موهای بیرون ریخته این چادر، حجاب نیست. باحجاب‌ها از نظر من ۲ گروه هستند که قابل احترام هستند، افرادی که طبق دستور پیامبر و کتاب خودشان، بدون آرایش و بدون موهای بیرون زده چادر سر می‌کنند، جوری که فقط گردی صورتشان مشخص هست. و گروهی که دم از حجاب نمی‌زنند ولی همان طور که بی حجاب هستند، در حرف‌هایشان هم حرف از باحجابی و حجاب حضرت زهرا که بعضی‌ها با وجود رژ قرمز از آن حرف می‌زنند، سخنی نمی‌گویند.

- چرا حجاب را قبول نداری؟ داشتن حجاب برای تو سخته؟

بله، سخته. البته بیشتر از سختی، برام شرم‌آور و ناراحت کننده هست که در جامعه‌ای زندگی می‌کنم که شعور فرد را زیر سوال می‌برند، جامعه‌ای که برای پوشش مردم تصمیم‌گیری می‌کند، یعنی این که تو نمی‌دونی چی باید بپوشی، حجابی که در هیچ کشوری اجباری نیست.

- خب با وجود این که قبول نداری، اما این جزو قوانین کشور هست، پس بهتر نیست به اون احترام بگذاری؟

قوانین آن جایی قابل احترام هستند که به شعور و شخصیت فرد توهین نشه، ولی وقتی قوانین به شعور فرد توهین می‌کنند، اون وقت بهتره که ما هم به قوانین احترام نگذاریم و لج کنیم.

- به نظرت بی‌احترامی به قانون کشور، به مملکت آسیب نمی‌رساند؟

نه، بی‌حجابی اصلاً مسأله‌ای نیست که به نفع یا ضرر کشور باشه. باید به قانون درست احترام گذاشت. نظیر این که مواردی رو همه کشورها قبول کردند، بی‌احترامی به قانون در این جا به ضرر مملکت نیست.

- خب بی‌حجابی به نظرت باعث فساد و فحشا نمی‌شه؟

نه، بی‌حجابی مسأله‌ای نیست که فساد بیاورد. در کشورهای غربی از بس چشم مردمشان بی‌حجاب دیده، دیگه به این مسأله عادت کردند، اما وقتی افراد محدود و بسته باشند، بدتر عمل می‌کنند.

- نظرت راجع به افرادی که حجاب دارند، اما نماز نمی‌خوانند، چی هست؟

خب این افراد چون حجاب رو قبول کردند، باید نماز هم بخوندند. چون اینا لازم و ملزوم هم هستند.

- افرادی را دیدی که نماز اول وقت می‌خوانند، اما اهل رانت خواری هم هستند؟

دیدم، خیلی هم زیاد دیدم. کسی که رانت خواری می‌کنه، نمازش باطل هست بالاخره این کار، کار خوبی نیست.

- چرا معلمان دینی به خوبی نمی‌توانند جواب سوال‌های بچه‌ها را بدهند؟
- خب آن‌ها برای خودشان طرح درسی دارند و سوال‌های متفرقه بچه‌ها، اولویت بعدی اون‌ها هست که هیچ وقت هم وقت نمی‌شه بهش برسند.
- راه کار چیست؟ بچه‌ها چه جوری می‌توانند به جواب‌های خود برسند؟
- خب خودشون باید خارج از مدرسه و به شکل عمیق‌تری تحقیق بکنند و کتاب زیاد بخوندند.
- شما چه کتاب‌هایی برای رسیدن به جواب سوال‌ها ت خوندی؟
- کتاب‌های شهید مطهری، کتاب‌های جامعه‌شناسی، فلسفه غرب، اما دیوید هیوم از همه بهتر بود.
- قرآن هم جواب سوال‌های تو را می‌داد؟
- بله. خیلی موقع‌ها قرآن کمکم می‌کرد.
- از کتاب‌هایی که خوندی یک مورد خویش رو بگو.
- کتاب دیوید هیوم. دیوید اگرچه زود تکلیفش با خودش روشن می‌شد، اما دید واقعیت‌گرایانه‌ای داشت. هیوم در کل معجزه را انکار می‌کرد و علم این مطلب را ثابت کرده، اما به نظر من معجزه یک تجربه شخصیه.
- به نظرت دین اسلام و اجرای قوانین آن ممکن است باعث عقب‌ماندگی جامعه بشود؟
- بله، در خیلی از موارد هست که مسوولان مردم را خر و احمق فرض می‌کنند و آن‌ها را گول می‌زنند. مثلاً درباره ولایت فقیه می‌گویند، نائب امام زمان و ایشان هر کاری که بگه ما باید انجام بدهیم که این اصلاً منطقی نیست.
- نظر نهایی تو درباره قرآن چی هست؟
- این که قرآن سخن خداوند است و ۱۴۰۰ سال پیش آمده، با عقل جور در نیامد.
- نظر کلی تو درباره ولایت فقیه چی هست؟
- اونم با عقل جور در نیامد که بتونه جامعه الآن را اداره کنه.
- به نظرت آیا حجاب تأثیری در عقب‌ماندگی مردم کشورهای اسلامی دارد؟
- بله، ۱۰۰٪، یعنی وقتی همه‌ی فکرها روی حجاب متمرکز بشه و دغدغه وزارت فرهنگ کشور این مسأله بشه که دنبال راه اندازی پوشش ایرانی خوب، دوخت انواع مدل چادرها و هزاران مسایل دیگه و هزینه‌های گزاف در همایش‌ها و نمایشگاه‌های مختلف مربوط به این مسأله بشه یا صرف گشت ارشاد بشه، باید انتظار عقب‌ماندگی فرهنگی جامعه را هم داشت.
- خب این هزینه‌های گزاف در خیلی مسایل دیگه که ربطی به حجاب ندارند هم می‌شود؟

می‌دونم. اما حداقل آن‌ها باعث شادی و تفریح مردم می‌شود. حجاب جز ضرر و زیان، چیز دیگری دربر ندارد. حجابی که زورکی و تحمیلی باشد. حجابی که مردم برای فرار از آن خودشان را مشغول لوازم آرایش کردند و مصرف لوازم آرایشی در ایران، رتبه دوم کشور مصرف کننده لوازم آرایشی در جهان شده، چرا غربی‌ها این همه از لوازم آرایش استفاده نمی‌کنند، چون بسته نیستند، زنان ما جوری آرایش می‌کنند که وقتی یک گردشگر خارجی به ایران که سفر کرده بود، وقتی چهره زنان ایرانی را دیده بود، به یکی از مترجمان خودش گفته بود چقدر در ایران زنان فاحشه زیاد هستند. یا ابروی تاتو شده برای آن‌ها نشان زن فاحشه را دارد. چون این آرایش در خارج فقط در فیلم‌های سکسی و کاباره‌ها دیده می‌شود، اما در ایران آدم عادی هم دنبال این چیزها افتاده.

تأملی دوباره

در مصاحبه‌های انجام شده ذیل عناوین: «دلایل تربیتی: ضرورت بازشناسی دین راستین»، «دلایل تربیتی: خدای منزله از مذهب» و «دلایل تربیتی: در پی خدا شدن خویش»، ابعاد تربیتی وجه غالب‌تری داشته، با توجه به همین مسأله، به جمع‌بندی آن‌ها پرداخته می‌شود. برخی از دانشجویان با اتکا به دلایل تربیتی، از سوق یافتن خویش به سمت خداپرستی صرف یاد کرده‌اند. ابعاد تربیتی پیش گفته از خانه تا مدرسه و دانشگاه و از نهادهای فرهنگی اجتماعی تا نهادهای دینی گسترده است.

از مصاحبه‌های احسان ۲۲ ساله، محسن ۲۶ ساله و ترانه ۲۸ ساله برمی‌آید که گاهی آسیب‌های تربیتی در محیط سنتی، بسته‌نگر و جزم‌اندیش خانواده به فرد وارد شده است. به عنوان مثال، احسان خاطرنشان می‌سازد، او در خانواده‌ای بسته رشد یافته است و با وجود آن که او در نوجوانی خویش ۲-۱ ساعت قبل از اذان صبح به مسجد رفته، مسجد را آماده ورود نمازگزاران صبح می‌کرده است و سالی چند بار نیز قرآن را (بدون فهم آن) دوره می‌کرده است، پس از ورود به دانشگاه و جدا شدن از محیط سنتی خودش، ناگهان در فضای باز و گسترده‌ای قرار گرفته است که تصورات ذهنی اولیه و ساده او از دین را به هم ریخته است.

مهناز هم در مصاحبه خویش گزارش می‌کند، مادر وی در جریان تربیت دینی فرزندش، دست به ارباب و تهدید می‌زده است و مثلاً به او بیان می‌داشته، اگر موهایت بیرون باشد، خدا در روز قیامت تو را از موهایت آویزان خواهد کرد.

محیط مدرسه هم به مثابه خانه دوم دانش آموز، در صورت پاسخ گو نبودن به سوال های دینی جوانان یا برخورد های سخیف به نام دین، در فاصله گیری نوجوانان و جوانان از دین مؤثر واقع می آید. محسن بیان می دارد، معلم او به جای پاسخ به سوال های دینی وی، او را کافر و بی دین خوانده است، اما مهناز خاطرنشان می سازد، با وجود آن که معلم مدرسه وی، به سوال هایش پاسخ لازم را نداده است، اما مهناز را تشویق کرده است که برای یافتن سوال های خودش برای ادامه تحصیل به دانشکده الهیات یا حوزه برود که او نیز هر دو مکان مزبور را تجربه کرده، اما باز سوال هایش بی پاسخ مانده اند.

ورود به دانشگاه برای بسیاری از جوانانی که در محیطی بسته، سنتی و جزم اندیش به سر برده بودند، با تحولات شدیدی توأم است، فضای باز دانشگاه، در دسترس بودن کتاب هایی با دیدگاه های متفاوت، مواجه شدن با نظریات گوناگون و حتی متضاد، برخورد با استادان و دانشجویانی با افکار متفاوت، همه و همه دست به دست هم داده، سبب می شوند، برخی از دانشجویان در این میان آسیب ببینند (همان گونه که برخی ممکن است با استفاده بهینه از شرایط موجود و مدیریت مناسب، از شرایط اخیر در جهت اعتلای خویش بهره مند گردند).

احسان در مصاحبه خود گزارش می دهد، او پس از ورود به دانشگاه، در اثر برخورد با دیدگاه های مختلف و متعارض، به تدریج به جایی رسیده است که نماز و روزه خودش را ترک گفته است. محسن هم در مصاحبه خویش اظهار می دارد، او با خواندن آثار نویسندگان داخلی مانند شجاع الدین شفا، کسروی، گنجی و کدیور و پژوهش گران خارجی مانند ویل دوران، نسبت به دین و دیانت مسأله پیدا کرده است. به عنوان نمونه، او از دورانت یاد می کند که بیان می دارد، افراد فرهیخته نیازی به دین ندارند و اصولاً دین برای عوام جامعه تدوین شده است که از شعور چندانی برخوردار نیستند تا با شعور راه درست را خویش انتخاب کنند، از این رو دین با ترساندن آنان از جهنم و دوزخ، مانع از ارتکاب آنان به بدی می گردد. محسن پس از مطالعات اخیر در جمع بندی خویش به پذیرش خدایی منزله از مذهب رسیده است.

ملاحظه برخوردهای ناروا در سطح جامعه که به نام دین و دیانت محقق می شود، از دیگر عوامل فاصله گرفتن جوانان از قرائت دینی مرسوم بوده است.

به عنوان مثال، محسن از سخت گیری های موجود در جامعه شکایت داشته، مهناز نیز مواردی نظیر دغدغه شدن حجاب برای مسوولان کشور، طراحی گشت ارشاد برای برخورد با بدحجابی و مانند آن را توهین به شعور افراد می داند.

مواجه شدن با ابهام‌های دینی یا تعارض‌هایی که در سطح دین به نظر می‌رسند، عامل دیگری است که در فاصله گرفتن دانشجویان مصاحبه شده از دین مؤثر واقع آمده‌اند. به عنوان نمونه، محسن بیان می‌دارد، او پس از آن که در دوران راهنمایی با خواندن تورات، با مسأله کشتی گرفتن حضرت یعقوب با خدا مواجه شد، به شگفتی افتاد که چقدر شعور افراد در این گونه از موارد، به بازی گرفته شده است. احسان در مصاحبه‌اش از محدودیت‌هایی که به نام مذهب بر شهروندان تحمیل می‌شود، یاد کرده است. او بیان می‌دارد، رازی در قرن ۴ کتاب «نقد نبوت» خویش را می‌نویسد، اما در حال حاضر با این همه پیشرفت که در جامعه صورت پذیرفته است، اجازه بحث در مواردی مانند تشتت‌های موجود در روحانیون، نظریه ولایت فقیه، حکومت دینی و نظایر آن‌ها وجود ندارد. محسن هم پس از متهم کردن اسلام به خشونت، مواردی نظیر سنگسار کردن، قطع دست و اعدام را موارد مورد نیاز جامعه جاهلی عربستان برمی‌شمرد و رفتارهای متعارضی نظیر سکوت مراجع در برابر هاله نوری که احمدی‌نژاد از آن یاد می‌کرد، اما تکفیر فردی که برخی از احکام دینی را به چالش می‌کشد، از تعارض‌های دینی حل نشده‌ای سخن می‌گوید که اسباب فاصله گرفتن وی را از قرائت دینی مرسوم پدید آورده‌اند.

۰۱۳ تردیدهای فکری- فلسفی: انسان‌های گم‌گشته مصاحبه با گم‌گشته (مصاحبه شونده خودش را با این نام معرفی می‌کند)، زن، ۲۰ ساله، دانشجوی کارشناسی

- می‌شه بگی چه تعریفی از دین داری؟

به نظر من خوب دین یک... چی بگم خوب؟ چه تعریفی از دین... .

- راحت باش هر چی به ذهنت می‌رسه رو به من بگو؟

به نظر من دین یه چیزی هست که وجودش برای آرامش آدم واقعاً لازمه، بعد اگر نباشه آدم احساس گم‌گشتگی و این که هیچی نداره، هیچ هدفی نداره، هیچ آینده‌ای نداره، بهش دست می‌ده و به نظرم آدمای چی می‌گن... حتی کسانی که کافرنده، به نظر من خیلی‌ها ترجیح می‌دن که یه چیزی یا دین داشته باشند، می‌دونید چه جوری می‌گم.... .

- یعنی چه ترجیحشون برای چی هست؟

یعنی احساس می‌کنم، همه‌ی مردم دنیا دوست دارند مثلاً به یه چیزی اعتقاد داشته باشند و واقعاً اون رو باور داشته باشند، ولی مثلاً یک سری تحت آموزه‌های غلط یا این جور چیزا اعتقادشون رو از دست می‌دن و بعد مثلاً کسی نیست که راهنمایی‌شون کنه که زودتر برگردن. به نظرم دین یه چیزی هست که وجودش وقعات لازمه دیگه.... .

- خوب اون‌هایی که اعتقاد دارند و ترجیح می‌دن داشته باشند، می‌خوان به چی برسند؟

به نظر من به باور غلط می‌خوان که در مسیری قرار بگیرند که بعداً توی اون دنیا به جایگاه خوبی برسن، ولی در واقع این جور که استاد می‌گن، یعنی بعضی استادها بهش اشاره می‌کنند، در واقع به قول خودشون که اون دنیا منزلگاه نیست، بلکه جایگاهی یعنی جایی نیست که تو بری توش و دور و برت یه چیزای باشه که بتونی لمس کنی یه حسه انگار.

- مثلاً این حس چی می‌تونه باشه؟

مثلاً مقام خوب، یه حسه این طوری... به نظر من این طور می‌تونه باشه.

- منظورت از باور غلط چیه؟

خوب، اکثراً دوست دارند که برن بهشت، بعد اونجا حوری بهشتی باشه یا چشمه روان باشه، ولی خوب به نظر من اینا همش یک نماد بوده که گفتند، یعنی بیشتر نماده.

- چرا؟

به نظر من بهشت یک حسه و جهنم یک حس دیگه؛ یعنی در واقع اینا یه حسی هست که تو تبدیل به اون حس می‌شی، یعنی احساس می‌کنم که یه هم چنین چیزی باشه.

- این حس چه جوری هست؟

من احساس می‌کنم، مثل اینه که من خودمم نمی‌گم از خودم، یکی از استادای هم اتاقیم این رو گفته بود، بعد من نشستم فکر کردم دیدم چه چیز جالبی گفته.

مثلاً می‌گه آدم وقتی جسمش نابود می‌شه، اون چیزی که از روح اون می‌مونه و اون روح می‌ره اون دنیا مثل یه چیزی مثل وجدانه؛ مثلاً تو الآن اگه کار خوبی کرده باشی یه بار مثبتی داری، اون چیزی که از تو باقی می‌مونه تا ابد، یه چیزی مثبته که این می‌شه بهشت و اگه کار بدی کرده باشی، اون چیزی که از تو می‌مونه، یه چیز منفی هست که اون می‌شه جهنم.

- منظورت از موندن آثار مثبت و منفی توی اون دنیاست؟

بله جهان آخرت رو می‌گم.

- خودت این رو باور داری؟

آره خوب، تاحدودی باور دارم.

- تفسیر خودت از بهشت و جهنم چیه؟

احساس می‌کنم و عقیدم اینه که اون جایی نیست که تو ساکن بشی درش و ما اون رو تجربه نکردیم و دقیق نمی‌دونیم چیه، اون بیشتر یه حالت و ما هر چقدر اون رو به زبان خودمون تعریف کنیم و براش مثال بزنیم، باز نمی‌دونیم چیه.

- تو چه قدر نسبت به این حرف‌هایی که می‌زنی معتقد هستی؟

من به دین زیاد پایبند نیستم و اعتقاد خاص یا ثابتی هنوز پیدا نکردم، متأسفانه...

- خانواده‌ات چطور؟ اون‌ها چه اندازه معتقد و مقید دین هستند؟

خوب ما توی خونمون زیاد در مورد دین صحبت نمی‌کنیم، فقط در همین حد که مادرم همیشه می‌گه هیچ وقت خدا رو فراموش نکن و همیشه تکیه‌ات تو زندگی به خدا باشه، بعد این جوری نیست که مثلاً نماز بخونیم یا این که به خاطر نماز نخوندنمون تنبیه بشیم. بالاخره خیلی بحثش نمی‌شه توی خانواده.... اگر چیزی هم می‌گن، به خاطر اجتماع می‌گن، اگه مثلاً می‌گن حجاب رو رعایت کن، بیشتر به خاطر جامعه می‌گن، نه به خاطر دین یا این که گناه یا جهنم یا عذابی باشه.

- پس گفتی که زیاد واجبات رو انجام نمی‌دین و خیلی کم دین توی خانواده‌تون بروز پیدا کرده؟

آره همین طوریه که گفتم... ولی یه مدت من ۴ سال نماز می‌خوندم، خیلی تشویقم می‌کردند، ولی خوب وقتی هم نمازم رو گذاشتم کنار، کسی نگفت چرا ترک کردی یا گذاشتی کنار... هرکس به هر حال یه دوره‌ای تو زندگیش تجربه می‌کنه که...

- خوب انگیزه تو توی اون ۴ سال چی بود که احساس کردی باید نماز بخونی؟
خوب یه روز به این نتیجه رسیدم که... آهان یه روزی می‌خواستم نماز شکر بخونم، بعد به این فکر کردم که چرا من این قدر پررو هستم؟ چون می‌خوام همین جوری یه دفعه نماز شکر بخونم، پس یه دفعه بشینم همه‌ی نمازام رو بخونم، بعد دیگه ۴ سال خوندم اما بعدش ادامه ندادم و نخوندم.

- یعنی یه دفعه‌ای دیگه ۴ سال نماز خوندن رو ترک کردی؟
نه، این چهار سال هم این جوری نبود که نمازم ناگهانی و یک دفعه‌ای قطع بشه، یعنی کم کم قطع شد. مثلاً اولش شروع کردم با لاک نماز می‌خوندم (خنده) این جوری، یا دیرتر از وقتش می‌خوندم یا گاهی می‌رفتم مهمونی نمی‌شد بخونم و کم روم اثر می‌گذاشت.

- می‌شه بگی برای چی می‌خواستی نماز شکر بخونی؟
آره، من تیزهوشان قبول شده بودم و می‌خواستم از خدا تشکر کنم.
- اون موقع کلاس چندم بودی؟

کلاس سوم راهنمایی رو تموم کرده بودم و اول دبیرستان می‌رفتم.
- به نظرت نقطه اشتراکی یا فرقی بین خودت و خانواده‌ات از نظر دینی می‌بینی؟
قبلاً بود، ولی الآن فکر نمی‌کنم.

- چه چیزهایی بود؟ می‌تونی مثال بزنی؟
من خودم خوب یه کم با مامانم فرق دارم، ولی بابام رو نمی‌دونم، چون در موردش اصلاً صحبت نمی‌کنه.

- چرا تو با مادرت فرق داری؟
خوب مامانم همون جوری بودن، یا به همون روش سنتی که مثلاً بقیه اعتقاد دارن، اون اعتقاد داره و اصلاً از خودش نمی‌پرسه چرا؟ بعد مثلاً دقیق نمی‌دونم اعتقادانشون رو، ولی اعتقادش اینه که دقیقاً به همون شکلی که قدیمی‌ها می‌گن یا همون بهشت و جهنمی که می‌ری توش می‌شینن و رودخونه داره و اینا، همون جوری بهش اعتقاد داره و زیاد هم بهش فکر نمی‌کنه که چی می‌شه آخرش. فقط خیالش راحت که اون اعتقاده رو داره.

- چرا به نظرت زیاد فکر نمی‌کنند؟

چون انگار اصلاً می ترسه از فکر کردن بهش، ولی خوب من واقعاً دوست دارم بشینم بهش فکر کنم که بینم واقعاً پشت این مسایل چیه.

- پدرت چه عقایدی داره؟

پدرم فکر می کنم که فکراش رو قبلاً کرده و الآن دیگه داره زندگیش رو می کنه دیگه، یعنی دیگر به این فکر نمی کنه که توی دین چی باشه یا نباشه، من دقیق نمی دونم. اصلاً راجع بهش حرف نمی زنه یا اصلاً مثل مامانم نیست که بگه به خدا تکیه کن و این حرفا... هیچ وقت همچین چیزی ازش نشنیدم که بگه... منم اون موقع نبودم که بینم چه فکری می کرده.

- خوب دیگه چیزی هست که بخوای در مورد خانواده ات و دین بگی؟

خوب مامانم فقط خیالش از نظر ذهنی راحتیه که اون اعتقاد رو داره، بعد یه سری آدم هستند که از نظر دینی یه جورایی از اعتقاد به بی اعتقادی می رسند، اینا رو آدم نمی تونه مقصر بدونه، مگه شما گناهکارید یا مجرمید، این جور نیست که بخوان اعتقاد داشته باشند.

- یعنی چه؟ منظورت چیه؟

من مثلاً در طی اون چهار سالی که نماز می خوندم، خیلی سفت و سخت اعتقاد داشتم، اما الآن خیلی بی اعتقاد شدم و اعتقاد کمتر شده و الآن شاید چیزی رو راحت نمی تونم باور کنم.

- دلش چیه می تونه باشه؟

هیچی رفته رفته همه چی باعث شد، نمی دونم دقیقاً دلش چیه بود، ولی من ترجیح می دادم یه آدمی بودم که مثلاً خیلی زیاد به بهشت به همون مدلی که بیان کرده بودند، اعتقاد داشتم و بعد خیلی خیالم راحت بود، ولی الآن خیلی خیالم راحت نیست، چون من که نمی دونم اون ور چه خبره؟ جهنم و آخرت هست، ولی چه جوریه؟ نمی دونم که...!

- خوب الآن فکر کن، اگه بفهمی چه جوریه هست، این مسأله چه اثری روت داره؟

آره، امکان داره اگه واقعاً اعتقاد پیدا کنم که این مدلیه، شاید خیلی عوض بشم و نمازم رو هم دوباره بخونم یا واجبات رو انجام بدم، خیلی اوضاع فرق می کنه.

- یعنی الآن به خاطر این به دین عمل نمی کنی که اعتقاد داری به یقین نرسیدی؟
آره.

- خوب این اعتقاد رو باید از کجا به دست بیاری؟

نمی دونم، من خیلی آدم منطقی ای هستم، بعد خیلی از کسانی که اعتقاد دارند، ایمان می آرند و ایمان و منطق هم کاملاً در تضاد با هم هستند.

- یعنی چی؟

یعنی این که ایمان این وره و منطق یه چیزیه که اون وره و در مقابل هم اند و مخالف هم عمل می کنند. تو هر چقدر منطقی تر فکر کنی، ایمانت رو بیشتر از دست می دی و هر چقدر ایمان داشته باشی، نمی تونی منطقی فکر کنی خوب این یه چیزیه که توی فلسفه می گن....

- ولی شاید ایمان و منطق با هم باشند؟ بعد اگر فلسفه هست باید چرایی و استدلال دین رو هم بیان کنه دیگه؟

ببین، مثلاً نمونه بارزش اینه که... کارایی که پیامبرها انجام می دادند، مثلاً همون حضرت ابراهیم (ع) که توی آتیش رفته بود، تو هر چه قدر توی آتیش بری، خوب می سوزی، ولی بر می گرده می گه من ایمان دارم و بعد می رن توی آتیش و بعد نمی سوزند. خوب این ایمان و منطق برعکس هم می شه دیگه یا برعکس هم می تونه باشه، ایمان رو می تونیم پایین تر بیاریم.

- مثلاً چه جور ی ایمان می تونه کمتر از منطق باشه؟

مثلاً این که بگی از نظر منطقی همه می میرند، بعد جسمشون متلاشی می شه و بعد فاسد می شه و تبدیل به خاک می شه و تبدیل به یه چیز دیگه، ولی بعد یه کسی می گه که نه من ایمان دارم که یک روحی وجود دار، چیزی نیست که ثابتش کنی تو باید ایمان داشته باشی. من ایمانم قبلاً قوی تر بود و الآن هم هی منطقم داره بهش غلبه می کنه. خودمم خوشم نمی یاد از این موضوع و ناراحت می شم، ولی دیگه کاری نمی تونم بکنم...!

- حالا اگه منطق وارد ایمان بشه چه اتفاقی می افته؟

خوب، خیلی جالب می شه.

- منظورت از منطق چیه؟

منطق یعنی دلیل علمی براش بیارن دیگه... مثلاً خیلی از معجزه هایی که الآن از توی قرآن در میان و می گن. مثلاً می گن که توی قرآن نوشته و بعد ما هم اون رو دیدیم. مثلاً یه چیزی که به تازگی شنیدم اینه که توی مکه که خیلی خوب گرمه، یه تیکه اش یه جوریه هست که مثلاً باد خنک توش می وزه یا خیلی سردتره، یعنی اگه این طوری از نظر علمی بهش نگاه کنی، جواب می ده، یعنی معجزه نیست.

- خوب پس منطق چه جور ی این معجزه رو می خواد اثبات کنه؟

واقعاً سیستم زمین اون یه تیکه این جوریه که این طوری دراومده، خیلی جاهای دیگه هم هست یا مثلاً بر اساس شرایط محیطی یا خاک و این جور چیزاست که تبیین دقیقش رو شاید زمین شناسان بدوند.

- خودت به معجزه اعتقاد داری؟

خوب من می‌گم، خیلی چیزها که برای یه نفر اتفاق می‌افته، در این ۷ میلیارد آدم که روی زمین هستند، ممکنه برای اونا هم اتفاق بیفته خوب. این دلیل نمی‌شه؟ هر چیزی رو که غیرعادی باشه، بگیریم معجزه... ولی قدیمی‌ها خیلی باورش دارند.

- به نظرت اثر دین روی یک جامعه‌ای که دین داره، چی هست؟

آره خوب، مثل همون ارتباط دین و انسانه دیگه، حالا تو ابعاد بزرگ‌تر، در ابعاد جامعه هست، مثلاً وقتی انسان به دین اعتقاد داره، می‌تونه به آینده امیدوارتر باشه، می‌تونه بره دنبال زندگیش، می‌تونه راحت‌تر معرفتش رو دنبال کنه، اما اگه دین نداشته باشه، بی‌انگیزه می‌شه یا کسل می‌شه، چه می‌دونم، میل به خودکشی پیدا می‌کنه.

- دیگه چه چیزهایی می‌تونه باشه؟

بعد وقتی دین داشته باشی، وقتی با شکست روبرو می‌شی، انگیزه داری که بخوای دوباره ادامه بدی یا حتی وقتی دین داری، به این فکر می‌کنی که خدا منو به خاطر یه چیز خاصی به وجود آورده و حتماً من یه چیزی با ارزش دارم که خدا به من داده. اما وقتی دین نداری، به این چیزا فکر نمی‌کنی، بعد زود ناامید می‌شی، احساس بیچارگی یا احساس تنهایی می‌کنی، این خیلی بده... .

- به نظرت همه این‌هایی که گفتی ریشه‌اش توی ایمانه؟

دین به نظرم ریشه‌اش توی ایمانه.

- همه‌ی این‌هایی که بیان کردی، هدف، انگیزه، امید و... این‌ها توی جاهای دیگه مثل علم روان‌شناسی

یا از نظر علمی هم بیان شدن، دیگه فقط حرف دین که نیست، هست؟

آره خوب، ولی هدفی که آدم از طریق پوچی به دست میاره، خیلی کمتر و سریع‌تر یا دیرتر به دست میاد، ولی تو وقتی بدونی که یه خدایی هست که تو رو می‌بینه و همه چی رو با هدف خلق کرده، تو چشات رو باز می‌کنی و می‌بینی که هیچ کس رو نداری، به این فکر می‌کنی که خدا منو دوست داره و من یه چیز با ارزش دارم و تنها نیستم، حتی وقتی گریه می‌کنی، به این فکر می‌کنی که یکی منو می‌بینه و احساس منو حس و درک می‌کنه، احساس درک شدن از سوی خداوند.

- اون وقت اگر این‌ها نباشه، چه اتفاقی می‌افته؟

اگه نباشه احساس بدبختی تمام و محض به آدم دست می‌ده... خوب شاید اینا رو از منطق و علم هم بشر گرفت، ولی منطق به نظر من خیلی سخت‌تره و آدم خیلی اذیت می‌شه، ولی آره خوب منطق می‌تونه بهت بگه که من همین یک‌بار رو قراره زندگي کنم و شاد باشم و لذت ببرم، ولی دین برای رسیدن به زندگي آروم آسون‌تره.

- توی شرایط جامعه‌ی ما عمل کردن به دین نسبت به گذشته چقدر فرق کرده؟
 فرق که داره، به نظر من خیلی سخت‌تر شده، چون که حالا نمی‌خوام بگم اینترنت بده یا فیلم بده... ولی خیلی از بچه‌هایی که الآن به دنیا میان یا توی نسل‌های جدید هستند، خوب خیلی از کسانی رو که دوست دارند، بی‌حجابند یا به کارایی می‌کنند که طبق دین اینا نیست، خوب اینا هم طبیعتاً تمایل دارند که اون جور باشند، پس این جور می‌شه که به سری افرادی به وجود میان که بهشون می‌گن مذهبی مدرن که مثلاً ترکیبی عمل می‌کنند.

- یعنی چه جوری؟

یعنی یکی چادر سرش می‌کنه، بعد مثلاً دوست پسر هم داره یا یکی نماز می‌خونه اما حجاب نمی‌کنه، به نظر من عجیب و غریبه این جور چیزا. من خودم ترجیح می‌دم، این وری تر باشم.
 - یعنی کدوم طرف باشی؟

ترجیح می‌دم که مذهبی مدرن نباشم بلکه ترجیح می‌دم که کلاً مذهبی نباشم، چون از ترکیبی‌اش بدم می‌یاد به جوریه. یعنی کلاً نمازم رو نخونم یا عمل نکنم تا بخوام این جور عمل کنم.
 - خوب... توی دین این افراد به قول تو ترکیبی وجود دارند و درجات ایمانشون متفاوته.
 آخه این به جنبه فریفتن داره، یعنی به جور انگار می‌خوان مردم رو با ظاهرشون فریب بدن دیگه. شاید اصلاً هدفشون ایمان و دین هم نباشد یا مثلاً نماز می‌خونه برای ظاهرسازی.

- یعنی بعضی‌ها دارن ریاکاری می‌کنند توی دین؟

نه، شاید به جورایی ریاکاری باشه، نمی‌دونم شاید به طور مطلق هم هدفشون این نباشه، ولی مثلاً کسی که نماز می‌خونه، به این فکر نمی‌کنه که من دارم این کار رو به خاطر خودم انجام می‌دم، بلکه می‌خوان نمازخون باشن که کارشون رو توجیه کنند و مثلاً بگن ما نماز می‌خونیم تا بقیه نتونند بگن چرا کار خلاف دین انجام می‌دید... مثلاً از آدم‌هایی که کلاً اون وری هستند، بیشتر خوشم میاد یا کلاً مذهبی یا کلاً غیرمذهبی باشی بهتره....

- خوب کلاً مذهبی بودن هم سخته، این به جوری افراط و تفریط می‌شه دیگه، درسته؟

آره خوب، ولی نمی‌گم کلاً بی‌ایمان، چون ما آدم بی‌اعتقاد اصلاً نداریم، ولی من... این رو این جور می‌بینم.

- خوب؟

مثلاً من وقتی دوست بابام میاد خونمون یا به غریبه میاد خونمون... وقتی اعتقاد ندارم به حجاب، ترجیح می‌دم که به جای این که جلوش الکی به روسری بذارم سرم که بگم من روسری داشتم، اون وقت

ترجیح می‌دم ندارم، چون انگار به حالت مصنوعی پیدا می‌کنه و من اعتقاد ندارم به این که جلوش باید حجاب بذارم.

- یعنی حجاب رو قبول نداری؟

نه کلاً نمی‌تونیم ردش کنیم، من هم طبیعتاً نمی‌رم جلوش یک تاپ بپوشم، به چیز آستین بلند می‌پوشم، ولی هنوز فلسفه و چرایی این که روسری بذارم جلوش رو نمی‌دونم، یعنی به نظرم تظاهر میاد، شاید اون طرف نفهمه، ولی من که می‌فهمم این مسأله معنایی برام نداره.

- چه معنایی باید داشته باشد؟

یعنی هیچ معنایی برام نداره که جلوی این روسری بذارم یا ندارم، یا به نظرم اصلاً دلیلی وجود نداره که می‌گن وقتی من روسری ندارم، این مسأله باعث شه که طرف مقابل تحریک بشه. من اعتقاد به این ندارم.

- اطمینان داری که نمی‌شه؟

نمی‌دونم خوب، شاید بشه، اما به نظر من به من اصلاً هیچ ربطی نداره که اون چه فکری می‌کنه یا با چشمش تحریک بشه و اون طرفی که این جوریه آدم پستی هست. خوب تحریک بشه، حیوون که نیست، آدمه، جلوی خودش رو بگیره.

- منظورت چی هست؟ می‌تونی بازش کنی؟

به نظر من دین به جورایی زیاد به مردا به نگاه حیوانی نگاه می‌کنه، مثلاً ما به معلم دین و زندگی داشتیم که می‌گفت مردی که بره یک مدت به شهر یا کشور دیگه و بعد زنش پیشش نباشه، حق داره صیغه کنه و اون‌ها هرکاری دلش خواست انجام بده، ولی زنه این جا باید صبر کنه.

- خوب... بعد چی شد؟

ما گفتیم این چه حرفیه آخر خوب زنم تمایل و میل داره کی گفته که مثلاً زن باید صبر کنه، اونم نیاز داره خوب، گفت نه، زن صبوره، زن ذاتش صبوره، اما من می‌گم، من صبور نیستم، یعنی چه؟ برمی‌گرده می‌گه، نه زن بستر شکل‌گیری فرزند هست و این طوری معلوم نمی‌شه بچه مال کیه؟

بعد ما گفتیم الان آزمایش DNA هست، دیگه شروع کرد به فحش دادن و توهین کردن به ما، مثلاً به همچین چیزایی برای من مفهوم نیست. مردها هم که حیوون نیستند، اختیار دارند، باید خوندشون رو کنترل کنند.

- آره خوب... انسان حیوان مطلق نیست و حیوان ناطقه که اختیار داره، ولی همیشه که نمی‌تونه خودش رو حفظ کنه؟

آره خوب اینم وجود داره، ولی نه این که زن به خاطر مرد در عذاب باشه و به زن خیلی بیشتر سخت بگذره. این خوب نیست.

بعد من یه چیزی رو نمی فهمم، این که می گن انسان مثل بقیه حیوانات هست، ولی فقط عقل داره، پس حیوانات هم روح دارند؟ من همیشه از بچگی به این فکر می کردم. بین من شروع بی دینی ام از همین سوال بود، حیوانات هم روح دارند یا نه؟ بعد روح اونا هم می رن به بهشت و جهنم؟ مثل انسان خوب و بد؟ من همیشه فکر می کنم که حیوانات هم روح دارند، ولی چه جوری می شه، وقتی می میرند، روحشون چی می شه؟

در مورد حجاب می خواستی حرف بزنی؟

آهان، می خواستم بگم به نظر من اینا همه چی ذهنی هست، چطور وقتی یه پدر یا برادر وقتی یه خواهرش جلوش با شلوارک راه می ره، هیچ احساسی ندارند یا نگاه بدی ندارند یا مثلاً اون خواهر می تونه خودش زیبا ترین دختر توی اون آدم باشه، ولی تو هیچ حسی بهش پیدا نمی کنی. البته از اون طرف هست پدری که مثلاً مریض باشه، هستند پدرایی که به دخترشون تجاوز کردند و واقعاً مریض هستن و از نظر ذهنی بیمارند، آره این آدمها به خودشون اجازه می دن که به اون دختره نگاه بد کنند، یعنی ذهن خیلی تأثیر داره، ذهن می تونه جلوی چشم و احساس رو بگیره.

- یعنی این مسأله توی دین چه جوری باشه؟

چرا دین نمی گه به مردها و جنس مرد که ذهنتون رو کنترل کنید و حفظ کنید، نه این که چشمتون رو ببندید. بیشتر ذهن دیگه. چرا مثلاً الآن مد شده حتی یک پیرزن رو می بینن تحریک می شن یا جدیداً شنیدم که توی تهران پیر زنانی پولدار عاشق پسرهای جوان می شنند و پسرا برای پول اونا باهاشون ازدواج کنند. بیشتر بحث من اجازه دادن می تونه باشه.

- اجازه دادن برای چه کاری؟

بین مثلاً چرا می گن دخترا وفادارترند؟ بیشتر دخترا این جور احساس می کنم که مثلاً وقتی با یکی دوستن یا یکی شوهرشونه، وقتی یه نفر دیگه رو می بینند، تو ذهنتون به خودشون اجازه نمی دن که غریزه و احساسشون تا یه حدی پیش بره. وقتی اجازه ندی، گناهی هم به وجود نیاد و دوست داشتنی هم به وجود نیاد. من فکر می کنم مردا توی این زمینه شل می گیرند، می دارن این تصویر یه ذره شکل بگیره و بعد تبدیل به نگاه خاص یا احساس بشه. یعنی تو به عنوان مرد می بینی، ولی با لذت تماشا نمی کنی، مثلاً توی ذهنت نمی شینه.

- به نظرت چه دلیل دیگه ای داره؟

خوب مردا خیلی اعتماد به نفس دارند، به خاطر همین تو ذهنشون اشکالی نداره که به یکی دیگه فکر کنند، بعد کم کم به اون یکی دیگه فقط فکر نمی کنند، بعد وارد رابطه با اون یکی می شن و بعد به این فکر می کنند که هیچ اتفاق نمی افته و این اتفاقه بعداً می شه خیانت، ولی زنا اکثرشون از همون اول جلوش رو می گیرند و زن ها خیلی خویشتن دارتر از مردا هستند و ذاتاً مظلوم ترند و مردا مغرورترند. نمی دونم چرا این جور هستن؟

- خوب این توی ذاتشون هست و مربوط به روان شناسی مردها و زن ها می شه؟
بله، ولی چرا روان شناسی شون این جوریه. روان شناسی مردا خیلی مسخره هست. دلم می خواست که هیچ وقت خدا مردها رو به وجود نمی آورد. اگر دنیا پر از زن می شد، شاید خیلی بهتر و خیلی زیباتر بود.

- ولی شاید خدا اونا رو به وجود آورده تا ارزش زن رو بالاتر ببره و زن رو بیشتر مورد امتحان قرار بده و زن پخته تر و خود آگاه تر بشه؟
اگر آدم به همچین چیزی که تو می گی اعتقاد داشته باشه، خیلی خوبه... منم اگه به همچین چیزی اعتقاد داشتم، خیلی بهتر بود. این جاست که می گن دین به درد می خوره... تو شاید اعتقاد داری که این امتحانه و نمی تونه از روی عمد باشه، ولی من اعتقاد ندارم که این جوریه باشه، در صورتی که دلیل تو، تو رو آروم می کنه، ولی من آرامشی ندارم... و این یه بی انصافی هست که بین کسایی که دیندارند و ندارند، وجود داره.

- خوب از راه منطق و علم هم حتماً می شه این رو اثبات کرد که من الان نمی دونم.
خوب بله، ولی من داشتم حرف قبلی مون رو پیش می کشیدم، خوب مثلاً من یه کسی رو می شناختم توی خوابگاه که خیلی دختر خوب و مهربونی بود که من یک بار بهش گفتم تو چرا این جور می کنی؟ مثلاً چرا هر کی بهت می گه می ری سلف غذای منو بگیری، می گی آره یا تمام کارای دیگران رو انجام می دی؟ چون بهت می گن و می دونند انجام می دی فقط میان تو رو صدا می کنند، این کار رو نکن، دیگران خودشون باید کاراشون رو انجام بدن تو که بنده و برده اونا نیستی.

- در جوابت چی گفت؟

بعد گفت که من به این فکر می کنم که خدا جواب منو می ده یا خدا برای من جبران می کنه، مثلاً من اگه چنین اعتقادی داشته باشم، راحت تر با مسایل کنار میام. مثلاً اگر یه جایی به من ظلم بشه یا نامردی بشه در حق من، من آتیش می گیرم و خیلی حرص می خورم و حتی دلم می خواد برم طرف رو بکشم،

ولی شما اعتقاد دارید، خدا جوابش رو می‌ده، ولی من می‌دونم که شاید خدا جوابش رو نده یا من نمی‌تونم این قدر صبر کنم تا خدا حقم رو بگیره. می‌دونید من چه نظری دارم؟

- نه می‌شی بگی؟

من می‌گم، اگر اون بهشت و جهنم به اون مدلی که همه توصیف می‌کنند، وجود داشته باشه و خدا بخواد به خاطر بی‌اعتقادی من، من رو بندازه جهنم، معلومه خیلی خدای بی‌انصافی هست، چون من با تمام وجودم دلم می‌خواست که اعتقاد داشته باشم و یک اعتقاد خیلی کاملی داشتم، بعد آرامش داشتم، خوب ولی آرامش ندارم، چی کار کنم؟

مثلاً به بار وقتی جلوی در خوابگاه رفتم غذا بگیرم، به اونا گفتم که رفتم برای غذا و برمی‌گردم، برای دو دقیقه برام تأخیر زدن، در حالی که ظرف غذا رو هم دید.

- خوب تو که بی‌ایمان نیستی، عقاید خودتو داری، ولی هنوز به اثبات عقلی نرسوندی....

من این جور نیستم که بگم من بی‌ایمان مطلقم، بعضیا دیدی می‌گن من آتئیست هستم و به آن می‌بالم، من اصلاً این طور نیستم، ترجیح می‌دم اعتقاد داشته باشم، ولی اون اعتقاد سفت و سخت رو ندارم و از بعضی چیزا متنفرم، حتی آدمای باحجابی هستند که خیلی تنفرم رو زیاد می‌کنند.

- مثلاً کی بوده؟

خوب من از عشوهِ اوِمدنِ جلوی هرکسی خیلی بدم میاد و اجازه نمی‌دم که خودم رو پیش هر نامردی لوس کنم یا با لهجه و لحن نرم و خیلی سودار صحبت کنم، ولی در مثالی که گفتم، مثلاً من دو تا دختر رو دیدم که خیلی از من دیرتر خوابگاه اوِمدند، ولی چون توی روی حراست خندیدند یا خوب نگاشون کردند و پاچه خواری و عشوهِ داشتند، براشون تأخیر نزدند، ولی برای من که حجاب ندارم، زود تأخیر می‌زنند یعنی با این که می‌گن باوقار باشین، ولی خیلی جاها باید طوری رفتار کنی که طرف خوشش بیاد و زبون بریزی....

- یعنی خودت هم می‌خوای این کار رو انجام بدی با این که دوست نداری و برخلاف عقایدت هست؟ آره، شاید من هم اگه مجبور بشم یا بینم مثلاً به عشوهِ گری کارم رو راه می‌اندازه، مثل اون عشوهِ بیام، چون جامعه‌ی ما این طوری می‌خواد و من اعتقاد ندارم به این که می‌گن من به خاطر جامعه چادر گذاشتم یا خودم شنیدم که یکی می‌گفت، من گاهی چادر می‌ذارم و توی دانشگاه به خاطر پسرا می‌ذارم، شاید اگه این چند تا پسر هم توی کلاسمون نبودند، چادرم رو برای همیشه برمی‌داشتم. ولی من می‌گم من نمی‌پذیرم که بخوام از وجود خودم به عنوان به زن سوءاستفاده کنم که به چه چیزی برسم. به نظرم این خیلی ارزشش بیشتره تا من بخوام بگم، چون نامحرم بدن منو نبینه، من می‌تونم از نظر روحی

یه کم متعالی تر باشم. حتی اگر کسی نفهمه و نیازی ندارم کسی بفهمه و من خودم می‌دونم و نمی‌تونم خودم رو گول بزنم....

- به نظرت دین می‌تونه باعث عقب ماندگی جامعه بشه؟

آره، وقتی دین تبدیل به خرافات بشه و آدم‌ها بدون فکر یا بدون دلیل همه چی رو قبول کنند، باعث عقب ماندگی می‌شه.

- به نظرت دین تونسته توی جامعه عدالت برقرار کنه؟

خوب معلومه نه.

- توی دین هم شده تا حالا چیزی رو نپذیری؟ یا بهت تحمیل بشه؟

آره، مثلاً زنا نباید خودشون رو به کسی نشون بدن یا عطر بزنند، بلند بخندند و... که مردها تحریک نشن. به نظر من خیلی بده چرا کلاس تمرکز ذهن برای مردها نمی‌زدند؟ چرا ما باید هویت خودمون رو نامریی کنیم؟

بین من و اومدم، تهران فهمیدم که واقعاً راست می‌گن که دخترها بنده شدن و این خیلی بده. اصلاً دخترا از پسرا نمی‌پرسن دوست پسری یا دختر داری یا نه یا متأهلی، فقط خودشون رو می‌اندازن و می‌گن بیا با من ارتباط جنسی داشته باش. من خودم به عینه این رو دیدم، ولی به نظرم اگه پسری سالم باشه، می‌تونه نپذیره. من می‌شناسم پسری رو که پیشنهاد رابطه رو هم دریافت کرد و رد کرد. البته نمی‌گم خیلی پاکه، ولی چون توی رابطه ی قبیلی خیلی بدش اومد و آزار دید، دیگه ادامه نداد با کسی و این کار رو گذاشت کنار، در صورتی که توی دین می‌گه، مگه می‌شه مرد بتونه یه پیشنهاد سکس رو رد کنه، اصلاً امکان نداره. انگار همه‌ی پسرا نماد شهوتند. من می‌گم هر کسی هر جوری دوست داره توی جامعه نمایان بشه، مگه همه باید نامرئی باشند.

- تا حالا شده با کسانی برخورد کنی که ظاهرشون با اون چیزی هستند، یکی نیست؟

آره، این توی جامعه‌ی ما افتضاحه!

- خوب همین افراد باعث می‌شن دین برای همه بد جلوه گر بشه.

بین مثلاً یه دختری که با دوست پسرش ارتباط داره، مثلاً باهاش سکس داره، ولی دختر هرزه‌ای نیست با یه نفره یا این که ارتباطش با یکی تموم شده، الان با یکی دیگه دوست شده، خوب این برا من ارزشش خیلی بیشتر از کسی هست که تظاهر می‌کنه که دیندار و در واقع منافقه بعد سکس چت می‌کنه و یک نفر دیگه رو ارضا می‌کنه، بعد می‌گه نیام که باهام ارتباط جنسی داشته باشی، چرا؟ چون می‌خواهم

خودم رو حفظ کنم برا شوهرم. وگرنه همون سکس چت باید گناه باشه، اگر واقعاً اعتقاد داری، اون گناهه بنابراین این کار رو انجام نده. من از تظاهر متنفرم.

- خودت تا حالا به ظاهر کاری رو انجام دادی که باطنی نباشه تو کارت؟

من خودم نمی گم ظاهری عمل نمی کنم، من مثلاً توی اون ۴ سال خیلی اذیت شدم. خوب مثلاً فیلم می دیدم که فیلم صحنه دار بود، اعصابم به هم می ریخت. من می نشستم گریه می کردم و می گفتم من دیگه نباید فیلم ببینم، ولی من نمی تونستم فیلم نبینم، چون خیلی دوست داشتم خوب، یا به این فکر می کردم چه جوری فیلم رو توی ذهنم سانسور کنم ولی نمی دونم، خیلی وسواس داشتم اون موقع.

- تفسیر و درک خودت از حجاب چی هست؟

من از وجود خودم نباید استفاده کنم که بخوام نظر کس دیگه ای رو جلب کنم. من به این اعتقاد ندارم که وقتی موهام معلومه و وقتی آرایش می کنم و رژ می زنم یا خط چشم می کشم، دارم از صورت خودم استفاده می کنم که مثلاً مردان را اغوا کنم، من خوشم میاد خوشگل باشم.

- یعنی دوست داری زیبا باشی و این جوری توی جامعه نمایان بشی؟

آره، ببین من خیلی خوشم میاد. وقتی یکی آرایش نمی کنه و همین جوری می یاد تو جامعه، من به خودم می گم چه اعتماد به نفسی داره! ایول... ولی خودم عادت کردم به آرایش کردن و لذت می برم از این کار.

- بعد اگه بخوای این آرایش رو توی محیط غیر از بیرون هم انجام بدی، اون موقع هم ازش لذت می بری؟

آره، خیلی. مثلاً وقتی جمع دختر و نست توی خوابگاه یا وقتی که توی خونه ام، آرایش می کنم، یعنی یه وقتایی فکر می کنم چقدر زشت شدم، بعد به خودم می رسم و آرایش می کنم. گاهی اوقات بچه ها عکسای توی تلگرام و اینستا از خودشون می ذارن که آدم خیلی دوست داره مثل اونا باشه. با این که می دونی اونا خیلی آرایش کردند، بعد عکس گرفتند.

- خوب ... شده یه وقتایی دلت از آرایش کردن زده بشه؟

یه وقتایی آره، دوست ندارم آرایش کنم، چون به نظرم خیلی باارزش تره که آدم وجود خودش رو همون طوری که هست بپذیره. آره، من همیشه می گفتم، اگه خوشگل بودم، آرایش نمی کردم.

- (خندیدم و گفتم) یعنی نیستی؟

چرا، نه خیلی خوشگل... یعنی خیلی زیبا، بعضی ها رو دیدی که چقدر زیبا هستند، ولی باز آرایش می کنند، خیلی به نظرم بی معنی هست کارشون.

- خوب کلاً نسبت به دین چه حسی داری؟

(خنده) خوب من چون نمی‌دونم چه حسی نسبت به دین دارم، نمی‌تونم اون رو درست بیان کنم... دین الآن حس ناامنی و گم‌گشتگی به من می‌ده ... چی بگم ... نمی‌دونم دقیقاً ... گاهی از این حس خیلی احساس ترس و تشویش دارم و ناآرام می‌شم... همین....

- تا حالا عمل کردن به دین برات سختی هم داشته؟

همون موقع‌هایی که می‌خواستم رعایت کنم، خیلی سخت بود برام و شاید اون موقع واسه این بود که خیلی سخت می‌گرفتم، مثلاً اگر نمازم رو به موقع نمی‌خوندم، خیلی اذیت می‌شدم یا اگر فیلمی می‌دیدم که صحنه داشت، قبل از این که سرم رو برگردونم، عذاب وجدان می‌گرفتم و فکر می‌کردم دارم گناه می‌کنم یا آهنگ گوش می‌دادم خودم رو عادت می‌دادم که قبل و بعدش صلوات بفرستم خوب؛ بعد هی به خودم می‌گفتم، چرا این کار گناهه، وقتی من دارم یه عالمه صلوات اضافه می‌فرستم؟ بعد این جور... این قدر این جور به خودم گیر دادم که گفتم ترجیح می‌دم یا اون وری باشم یا این وری.

- فکر نمی‌کنی زیادی سخت گرفتی و داشتی افراط می‌کردی؟

خوب من نمی‌تونم مثلاً چادر بذارم... به نظرم وقتی چادر می‌ذاری، خیلی باید اجر و مقامت بالا باشه. به نظر من آدم با دین یه جور دیگه هست.

- خوب ... چه جوری هست؟

من با چه دیدی دین داشتم اون موقع؟ من احساس می‌کردم خدا الآن این جا جلوم ایستاده داره کارای منو می‌بینه پس من این کار رو می‌کنم، من نمی‌تونم خودم رو به قولی خر کنم که این گناه اشکال نداره، ولی تو وقتی با دینی یا اعتقاد داری باید به این باور رسیده باشی که من وقتی به یک پسر دست می‌دم، این گناهه... به نظر من این جوریه... من نمی‌تونم خودم رو راضی کنم که چادر بذارم، بعد با پسرا دست بدم.

- خوب چی باعث شده این کار رو بکنی؟ این برات پیش اومده که بیان می‌کنی؟

دست بدم؟ الآن که دست می‌دم ولی اون موقع خیلی اذیت می‌شدم، چون شرایطش جور نبود که نخوام دست بدم، مثلاً خانوادمون یه جوریه که به پسر خالم و اینا دست می‌دیم. بعد اون موقع فکر می‌کردم من چرا نمی‌تونم بگم نه که چی کار کنم؟

- اگه می‌گفتی نه، چه اتفاقی می‌افتاد؟

خیلی زشت بود (خنده) نمی‌دونم... شاید هم بعضی‌ها براشون مهم نبود تا حالا امتحان نکردم... ببین من مثلاً شوهر عمه‌ای می‌اومد، بعد من از همون اولش هم حسی عمل می‌کردم، خوب مثلاً می‌رفتیم خونه‌ی

بابا بزرگم اینا. عید دیدنی یا می‌رفتیم اهواز، اونجا می‌موندیم. خوب اونجا عموهام محرم بودند و شوهر عمهام نامحرم بود، اون وسط من نمی‌گم به خاطر این که اون موقع عذاب وجدان داشتم و می‌خواستم خودم رو جمع کنم، می‌رفتم به چیزی سرم می‌کردم.

- بعد چه عکس‌العملی نسبت به تو داشتند؟

بعضی‌ها از رفتارم تعجب می‌کردند، مثلاً اون موقع‌هایی که من نماز می‌خوندم، عموم به بار با دوربینش اومده بود، از من عکس گرفته بود (خنده) یا من نمی‌تونم روزه بگیرم و موهام بیرون باشه، بعد هیچ عکس‌العملی نداشته باشم... اما من خیلی این کار رو کردم، ولی احساس می‌کنم قبول نیست... مسخره هست. به نظر من یا باید به چیزی رو بپذیری یا نه و اگه چیزی رو می‌پذیری با بقیه هماهنگ باشه... و این که همه رو با هم قاطی کنیم، برای من حس بدی داره.

- تا حالا در مورد مسایلی که در مورد دین تردید داشتی، تحقیق و جست‌وجو کردی؟

آره، مثلاً همون حیوانات... نمی‌دونم من یادم نیست از چی این جور شد... بین خوب به چیزای جدید علمی هست که حال آدم رو به هم می‌زنه خوب.

- چی هست؟

مثلاً این که به آدمی که مرده رو تو اگه به جوری بهش شوک بدی که... مثلاً بدنش رو یخ زده نگه‌داری و بعد به دفعه به جور خاصی به اون شوک بدی که جریان قلبش به کار بیفته و مغزش همین طور و یک دفعه گردش خون توی بدنش به وجود بیاد، اون آدمی که ده سال پیش مرده و توی یک مخزنی نگه داشتش، بعد از اون شوک کاملاً به شکل فیزیکی زنده می‌شه... و شاید ۵ دقیقه زنده بمونه.

- اینا رو واقعاً می‌دونی که درسته؟

آره... این رو از مقاله و این جور چیزا خوندم، یادم نیست. بعد مثلاً اینا وجود روح رو برای من نابود می‌کنه، در کل من خیلی ناامید می‌شم راجع این جور چیزا می‌شنوم. خیلی بدم میاد خوب. بعد مثلاً می‌گن که سر یک نفر رو می‌تونن توی بدن یک نفر دیگه پیوند بدی، یعنی تو می‌تونی سر من رو بذاری روی تن دیگه یا خودت و بعد پیوند بدی، بعد خوب الآن مسأله اینه که می‌گن خوب وقتی این کار روی می‌کنی، من توام یا تو منی، یعنی این فرد جدید که با سر من و تن تو به وجود آمده کی هست واقعاً.

- چه جوابی رو بیان می‌کنند؟

خوب می‌گن چون مغز من توی بدن توست و مغز من داره فرمان می‌ده و من خاطرات خوم رو تو ذهنم دارم، یعنی وجود من هست که وجود داره خوب.

- خوب اونا به چه چیزی باور دارند که این کار رو انجام می‌دن؟ دنبال اثبات چی هستند؟ اونا هم اعتقاد دارند برای خودشون دیگه، بی‌اعتقاد که نیستند. این همه مسیحی با اعتقاد هست یا مثلاً تو تگزاست یه آدمایی هستند که اصولی که به ما می‌گن شما زنای خونه‌دار باید اینا رو رعایت کنید، زنای تگزاستی همشون اینا رو رعایت می‌کنند به طور صددرصد یعنی چه جوری می‌گن زنای ایرانی خیلی پرروتر از اونا، یعنی تو اگه با دین بخوای بررسی کنی اونا رفتارشون خیلی اصیل‌تره... .

- پس یعنی کسی که این آزمایش‌ها رو انجام می‌ده، به مسیحیت، یهود یا مثل اون اعتقاد داره؟ نه، نمی‌دونم... دقیقاً دارم می‌گم، آزمایش می‌کنند، ببیند علم تا چه حد جواب می‌ده من و به خاطر آزمایش، اینا رو مقصر نمی‌دونم... کاری نمی‌کنند.

- خوب هدفشون چی هست؟

می‌خوان ببیند که آیا توانایی این رو دارن آدمی که ده یا بیست سال پیش مرده رو بتونند زنده کنند؟ البته کسی که این آزمایش‌ها رو می‌کنه، شاید اون هم داره از بی‌دینی رنج می‌بره یا می‌خواد با این آزمایش‌ها به یه عقیده‌ای برسه، آخه فلسفه می‌گه همه چیز رو زیر سوال ببر، ولی از نظر اخلاقی بررسی کنی، خیلی چیزی بدی هست که سر یکی رو روی تنه دیگری بذاری، ولی اینا می‌خوان از نظر علمی بگن که می‌شه یا نه، یا می‌خواد بدون روح وجود دارد یا نه، من دقیق نمی‌دونم.

- خوب... روح از طریق دین با استفاده از چیزهای دیگه‌ای هم اثبات شده مثلاً به وسیله‌ی تله پاتی یا ادراک فراحسی یا آتوسکپی (قرار گرفتن در آستانه مرگ) یا تصرف در عالم طبیعت، مثل عمل‌های جراحی که بدون هیچ‌گونه تماسی انجام می‌شه یا ارتباط با ارواح دیگه یا دلیل دیگه‌اش رؤیاهای صادق‌هست که توی خواب اتفاق می‌افته؟ این‌ها هم هستن، چرا به وسیله اینا نمیان ببینن روح وجود داره یا نه؟ نظر خودته چیه؟

خوب وقتی اینا اون آزمایش رو انجام می‌دن که گاهی بگن روح وجود نداره، به نظر من خواب مثل مواد مصرف کرده، انگار مثلاً بالاترین درجه مواد رو مصرف کردن باشن. بین خوب مواد و اینا همش آدم رو می‌بره توی فضای دیگه و می‌ره توی حالت خاص و توی یک فضای دیگه، ولی من احساس می‌کنم، خواب دیگه نهایت نهایتشه که می‌ری جایی که به هیچ وجهی تو حالت عادی نمی‌تونی حسش کنی، می‌گم جالبه و چیز عجیب و غریبی نیست که بگیم روح از اون به وجود می‌یاد.

- پس به نظرت روح چی می‌تونه باشه؟

نمی‌دونم دقیقاً، ولی یه مثال‌هایی رو خونده بودم و اینا خیلی حالم رو گرفت. می‌گفت، وقتی لامپ رو روشنش می‌کنی یه جریان الکتریسته‌ای به وجود میاد، وقتی تو دستت رو بگیر کنارش، حرارتش رو

حس می کنی و نورش رو می بینی، آدم هم این جوریه، وقتی زنده هست، تو نمی تونی بگی چیزی تحت عنوان روح نداره به چیزی داره یا انرژی داره که حس می شه، خوب ولی وقتی می میره، دیگه اون انرژی نیست، دیگه اون شیئی نیست و اون انرژی تحت عنوان روحش خارج نمی شه بره تو آسمون. خوب بعد از مدتی اون انرژی از بین می ره، نمی دونم، من سر همین چیزا اعتقادتم رو از دست دادم.

- تو اعتقاد داری به این که همه ی انسان ها یک جور آفریده شده اند؟

یعنی چی؟

- این که همه ما یک بار خاک بودیم و بعد تبدیل به انسان شدیم؟
آره خوب.

- خوب یک ویژگی باید مشترک باشه بینمون، غیر از جسمی که داریم که ما رو انسان خطاب می کنند، درسته؟
آره.

- به نظرت اون ویژگی چی هست؟

نمی دونم، شاید خودمون خودمون رو گنده کردیم، از کجا معلومه، بین موجود دیگه ای نیست که مثل آدم بتونه حرف بزنه و همه مون خودمون رو گنده کردیم، چرا همون طور که مردا توی دنیا خودشون رو خیلی اثبات کردند و زنا با وجود این که می دونند مردا لیاقت این رو ندارند که این قدر گنده باشند یا بچه بازی هاشون رو زیاد بزرگ می کنند.

- یعنی چه؟

نمی دونم، انگار به چیز جهانی بین مردا وجود داره که همشون خیلی خودخواهند یا خودشون رو بردند بالا و به جور از خودگذشتگی جهانی بین همه زنا وجود داره که همشون دارن می گن، اشکال نداره بذار مردا تو مرتبه ی بالا باشند، احساس می کنم این تو ذات زن ها و مردهای جهان وجود داره و بر می گرده به هورموناشون.

- مثلاً چه جوری؟

مثلاً به جا شنیدم که کسی می گفت، تو سیر تکاملی انسان مردها، سیستم بدنیشون به جوری بوده که اون قدر ذاتش مثلاً مغرور و خودخواه بوده که بدنش قبول نمی کنه که سیستمش به جوری باشه که بخواد بچه دار بشه و از خودگذشتگی تو ذات زنه برای همینه که می تونه حامله بشه.

- یعنی تو داری مسایل رو تبیین زیستی و هورمونی می کنی؟

آره. خوب تأثیر هورمون و اینا خیلی بیشتر از این حرفاست. من احساس می‌کنم، خیلی از عقاید و حس‌هایی که دارم، تحت تأثیر هورمونام باشه. من احساس می‌کنم، خیلی وقت‌ها دست ما نیست که یکی رو دوست داشته یا نداشته باشیم، بلکه دست هورمون‌هامونه و اگر تو نباشی، از یک فرد دیگه به وجود میاد و این همون جووری ادامه پیدا می‌کنه. ولی اگر بخواد یه جووری بشه که این هورمون توی همه از بین بره، نمی‌دونم دیگه چه جووری انسان‌ها با هم مشترک می‌شن. وقتی این هورمون بمیره توی آدمای... نمی‌دونم خیلی سخته... نمی‌دونم... فقط جسمانی نیست، خوب، می‌گم نمی‌دونم... .

خوب چرا خدا گفته از روح خودم در انسان دمیدم؟ ولی برای حیوانات این رو نگفته؟ مگه حیوانات مثل ما نیستند که غذا می‌خورند و حرکت می‌کنند؟ پس اونا هم باید یه روحی داشته باشند که از جسمشون جدا بشه و بره بیرون؟ چرا هیچ جایی به اون اشاره نشده، ما چه فرقی با حیوانات داریم مگه؟ می‌گن دلفین سیستم آروارهاش اگه یه جووری بود که می‌تونست مثل انسان کلمات رو تلفظ کنه، ذهنش برای صحبت کردن جواب می‌داد و می‌تونست حرف بزنه، ولی خوب سیستم اون این جووری نیست شاید اگر طبق نظریه جهش، جهش و اینا به وجود بیاید، بتونه حرف بزنه و خیلی از چیزا عوض بشه! (خنده).

- خوب بگذاریم... ولی می‌تونی تو کتاب‌ها دنبالش بگردی.

آره. ای کاش منم مثل تو این قدر اعتقاد داشتم که روح وجود داره، اون وقت راحت‌تر همه چیز رو توی دین می‌پذیرفتم.

- در مورد ادیان دیگه چیزی می‌دونی؟

ادیان دیگه نه خیلی زیاد... چه می‌دونم مسیحیت یه سری کاتولیک داره که از ما هم معتقدترند و خیلی سرسخت‌ترن تو اعتقاداشون. اونا خیلی اعتقاد دارند. بعد یه سری مسیحی... در واقع خوب مسیحیت با این که اعتقاداشون خیلی سفت و سخته، ولی خوب مردمش به اون صورت رعایت نمی‌کنند یا مثلاً نمی‌گم، اصلاً رعایت نمی‌کنند، ولی مثلاً می‌گم تگزاسی‌ها، خیلی به اصول اخلاقی خودشون پای‌بند هستند، مثلاً ما یه استاد داشتیم که ۳۵ سال آمریکا زندگی کرده بود، می‌گفت توی تگزاس یه پسر (یا دختر) اگه با یک دختر باشه و بعد ولش کنه، اون وقت دیگه هیچ دختری با اون پسر دوست نمی‌شه. می‌گفت جمع پسر و هاشون یه جووری هست که اگر یک پسر بینشون به دختری نارو بزنه، اون جمع دیگه اون پسر رو طرد می‌کنه و نمی‌پذیره، در صورتی که توی ایران افتخاره که یک پسر با چندتا دختر باشه. یعنی اگر حتی تو مسیحی سخت و سفتی نباشی، این مسأله باعث نمی‌شه که تو بی‌ایمان شناخته بشی و از نظر اخلاقی و عرفی خوب نباشی، ولی تو ایران همه چی رو توی دینت می‌بینند.

آیین بودا هم خیلی چیزهای جالبی توش هست.

- خوب بودا چه جور عمل می‌کنه؟

بیشتر توی انرژی طبیعت هست... می‌گه با طبیعت باید یکی بشی، می‌گه از طبیعت می‌ای و در نهایت به طبیعت برمی‌گردی... بعد می‌گه که... خوبی کن، نمی‌دونم و خوبی رو انتقال بده آهان مثلاً به جمله جالبی می‌گه، می‌گه تو یک بدن نیستی که روح داره، تو یک روحی که بدن داره، یعنی تو نمی‌گی من این بدنم، بلکه می‌گی روحم، این روح در حال حاضر در اختیار منه، این خیلی جالبه برام، بعد تناسخ هم هست که زیاد خوب نیست، ولی این حرف‌ها به آرامش خاصی به آدم می‌ده.

- خوب چه جور تناسخ به آدم آرامش می‌ده؟

مثلاً بابای من هند بود، بعد صاحب خونسش توی هند فوت کرده بود، بعد می‌گه همه خیلی آروم بودند و کسی گریه نمی‌کرد و این طوری، بعد می‌گفت من خیلی گریه می‌کردم و ناراحت بودم بعد می‌گه پسر صاحب خانه‌ام اومد به من گفت چرا گریه می‌کنی، ناراحت نباش پدرم روحش سه روز دیگه (باید سه روز بگذره) اون تو قالب یک آدم دیگه ظاهر می‌شه توی این دنیا، غصه نخور و اون وجود داره و از بین نرفته. به نظرم این از بی‌اعتقادی خیلی بهتره... .

- چرا؟

به نظر من در هر دینی، حتی در جمع یک بت پرست، مثلاً به نفر هست می‌ره جلوی یک بت و اون رو می‌پرسته، ولی اون بیچاره داره توی زندگی شخص‌اش به خاطر اون بت کار خوب انجام می‌ده و کار بد نمی‌کنه یا دروغ نمی‌گه بعد تو ذهنش اون بته، همون خداییه که من و تو می‌پرستیم و فقط احتیاج داره به چیزی رو بصری داشته باشه که ببینه. شاید خیلی جاهل‌تر و عقب مانده‌تر از اینه که بدونن برای خودش تصور کنه که خدایی هست، اون نیاز داره به چیزی بذارن جلوش اون رو ببینه و بعد اون رو پرسته، ولی اون این نیست که یک تیکه سنگ یا تیکه چوب رو پرسته، نیتش اینه که یک نیروی برتر رو پرسته که اون می‌تونه خدا باشه... .

- خوب پس این عدالت، پرستیدن اون با ما یکی هست، ولی خوب اون هنوز اصول رو نپذیرفته؟

خوب به نظر من انصاف نیست که خدا بخواد اون رو به خاطر جهالت یا اون چیزی که می‌پرسته، بنده‌ای جهنم، چون اون واقعاً داشته خدا رو می‌پرستیده، مخصوصاً اگر کارای خوب بکنه... می‌گم یک نفر که به خدا اعتقاد نداره، ولی اصول اخلاقی رو رعایت می‌کنه، به نظر من خیلی بهتر از اونیه هست که اعتقاد داره، ولی عمل نمی‌کنه.

- چرا؟ چون اون داشته هم کارهای خوب انجام می‌داده و هم اصول اخلاقی رو رعایت می‌کرده و حق کسی رو زیر پا نمی‌گذاشته، ولی شاید با اون اعتقاد معنوی خدا رو نمی‌بینه، ولی حق الناس رو رعایت می‌کرده و خدا خودش گفته من از حق خودم می‌گذرم، ولی از حق الناس نمی‌گذرم، خوب اینم داشته رعایت می‌کرده و همون به صورت کم و بیش و اون جوری که همه‌ی آدمای دیندار دارند رفتار می‌کنند، رفتار کرده... .

- خوب آره، خداوند همیشه داره با جهالت آدم‌ها کنار میاد و گاهی هم گفته که هفتاد گناه جاهل رو می‌پذیرم، ولی یک گناه عالم و متفکر رو شاید نپذیره. بعد اینا تا کی می‌خوان تو جهالت بمونند و این جوری دیگه مسوولیت بی‌دینی خودشون رو نپذیرند؟

شاید خوب... خوب کسی درش بیاره از این جهالت. وقتی کسی نیست، بین من الآن به شرایط مادر خودم نمی‌گم جهل، بلکه می‌گم یه جور ناآگاهی، دیگه احساس می‌کنم، توی این سن نمی‌تونه خودش رو به هم بریزه و بشینه فکر کنه که آیا درسته یا نیست؟ چی باید بشه؟

به اون چیزی که از بچگی اعتقاد داشته عمل می‌کنه و اون رو نگه داشته و با اون آرامش گرفته... . جهل خیلی بده و خیلی رخنه می‌کنه توی آدم، یعنی اگر کسی نخواد فکر کنه، خوب نمی‌شه.

- خوب آره، هرکسی باید خودش بپذیره و هیچ اجباری نیست تو دین (لا اکراه فی الدین).

خوب از طرفی گفته می‌شه، هیچ اجباری تو دین نیست، از طرف دیگه، این همه حجاب رو اجبار می‌کنند. این درست نیست. مثلاً یه استاد نمی‌تونه بگه من هیچ اجباری برای درس خوندن شما ندارم، بعد آخر ترم تو رو بندازه. من فقط می‌گم این کار یه جور گول زدنیه. خوب وقتی تو رعایت نکنی و بعد گناه بشه، این خودش اجبار دیگه... چرا اجباری نیست... .

- خوب هر چیزی یه آثاری و هدفی به دنبال داره دیگه... پس اگه واقعاً نمی‌پذیری که باید درس بخونی، پس باید آثارش و پیامد اون رو هم بپذیری که می‌افتی خودت باید بررسی کنی و آثارش رو بسنجی دیگه و مسوولیت پذیری بین کارا باشه که انسان مسوولیت اون عقیدهایی رو که داره رو بپذیره.

- درباره‌ی نگاه دین به جنسیت نظری داری؟

خوب، مثلاً من نمی‌پذیرم زنان خودشون رو کمزننگ و نامرئی کند. بین یکی از چیزیهایی که خیلی من ازش بدم اومد اون وقت ها و خیلی براش گریه کردم، به خاطر این بود که من توی سوره نساء خوندم، زنانی پاک و دست نخورده برای شما فراهم کردیم توی بهشت. پس چرا مثلاً زنانی فراهم کنی تو بهشت و به اینا وعده بدی؟ چرا زنه باید ارزشش به دست خورده یا نخوردنش باشه؟ هویت من یه

چیزی نیست که توی تن من باشه یا نباشه، بلکه هویت من و ذهنم و فکر و منطق من چی می‌شه. من این همه دارم برای خودسازی خودم تلاش می‌کنم، فقط به یک ارتباط داشتن یا نداشتن بنده! من اصلاً نمی‌فهمم چرا این جوری هست؟ که فرد انگ بخره که من لطمه دیدم یا نه... .

من خیلی از آدمی‌هایی که فکر می‌کنند، اگر به یکی تجاوز بشه، از ارزشش کم می‌شه، بدم می‌یاد. خوب اون خودش نخواسته که... من از این که به یه نفر با چشمتش و اکراه نگاه کنند، خیلی بدم می‌یاد.

۰۱۴ تردیدهای فکری - فلسفی: خدا در وجود تک تک ماست و نیازی به واسطه ندارد.

مصاحبه با یوسف، ۲۴ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگیت تا الآن بده.

من در یک خانواده پر جمعیت مذهبی به دنیا آمدم، تحت تأثیر جو خانواده، قبل از مکلف شدن نماز می خواندم و روزه می گرفتم و دین اسلام و تشیع را بهترین دین می دانستم و خود و خانواده ام را جزء صالحین می دانستم. من خیلی پایبند به احکام و اصول دین بودم. به امام زمان خیلی علاقه داشتم و تمام فکر و ذکر، یاری امام زمان بود. همیشه و در هر مجلسی از امام زمان صحبت می کردم و معتقد بودم یکی از جهات مظلومیت امام زمان این است که شیعیان و دوستانش پس از قرن ها آوارگی و گرفتاری و رنج و فشار، هنوز هم برای قیام جهانی آن یگانه منجی عالم بشریت، آن آمادگی همگی و پذیرش کامل فکری و عملی و تشنگی و اشتیاق را نیافته اند و در جهت اجرایی شدن عدل و داد همه جانبه و فراگیر، همدلی و هم سویی لازم را ندارند و غالباً از مسوولیت های خودشان در برپایی آن نظام روح بخش، بی خبرند.

بسا افرادی که به نماز و روزه و عبادت و آیین های دینی پایبند هستند، اما آینده بشریت و اوضاع مردم جهان برای آنان هیچ اهمیتی ندارد و گویا غیبت طولانی امام زمان را خواست و اراده بی چون و چرای خداوند می دانند و برای همه چیز دعا می کنند، جز تعجیل فرج و ظهور امام زمان، من هر روز دعای عهد می خواندم، هر هفته به جمکران می رفتم، روزهای جمعه روزه می گرفتم و برای سلامتی امام زمان هر روز صدقه می دادم، امر به معروف و نهی از منکر را یکی از وظایف اصلی خود می دانستم، در عروسی ها و مجالس شادمانی شرکت نمی کردم، پای ثابت فعالیت های مذهبی مسجد محل بودم، به خدا خیلی توکل و ایمان داشتم، معتقد بودم هر چه دارم، از خداست، نفس می کشم از خداست و ما چیزی از خود نداریم، من بر انجام مستحبات خودم ثابت قدم بودم و تمام نوافل نمازها را می خواندم، سرم همیشه زیر بود و به نامحرم نگاه نمی کردم. احادیث بسیاری حفظ بودم و تمام تلاشم این بود که هر روز در دین، پیشرفت بیشتری پیدا کنم. در مورد دوستان و اطرافیانم خیلی حساس بودم که انسان های مؤمنی باشند و تلاش زیادی می کردم که هم کلاسی هایم را به مسجد بکشانم، در دوم دبیرستان یک هم کلاسی داشتم که بسیار بی قید و بند بود و مدام از دین و خدا بدگویی می کرد و چند نفر را هم مثل خودش

کرده بود، من یک بار او را بیرون از مدرسه تنها گیر آوردم و کتک مفصلی به او زدم، او هم با پدرش جلوی خانه مان آمد و شکایتی را به پدرم کردند، دیدم این طور نمی شود، هر روز که نمی توانم با اطرافیان بر سر اسلام و خدا دعوا کنم. بنابراین تصمیم گرفتم به جایی بروم که تمام اطرافیان من مثل خودم، مذهبی باشند تا هم بتوانم درس بخوانم و هم در دین پیشرفت کنم. بنابراین، با اجازه ی پدرم به حوزه رفتم، حوزه ی شهر ما از نظر، علمی قوی نبود، اما حداقل طلبه ها و اساتید آن مذهبی بودند. درس های حوزه سخت بود، من هم علاقه ی زیادی به حفظ کردن نداشتم، ولی در عوض استعداد زیادی در درس ریاضی داشتم. کم کم از فضای حوزه خسته شدم، حوزه فضای بسیار محدودی داشت، تمام تلاش طلبه ها این بود که زودتر درسشان را تمام کنند و بروند دنبال کار و زندگی خودشان، آن ها زیاد اهل بحث و مطالعه نبودند، تعدادی از آن ها هم تنها به این دلیل به حوزه آمده بودند که در ضمن درس خواندن حقوق بگیرند و بعد هم بتوانند روحانی بشوند و به راحتی پول در بیاورند و به قول خودشان هم دنیا را داشته باشند و هم آخرت را یکی از دوستانم به اجبار پدرش به حوزه آمده بود. پدرش گفته بود یا باید به حوزه بروی یا باید بیایی و پیش من در نانوائی کار کنی و دیگر به دبیرستان نروی، او هم بعد از مقاومت بسیار زیاد، نتوانسته بود از پس پدرش بریاید و مجبور شده بود تا به حوزه بیاید، چون او درس خواندن را دوست داشت و نمی خواست از درس دور شود و بدون سواد، به کار در بازار بپردازد، او با پدرش شرط کرده بود که لباس روحانیت را نپوشد، از روحانی بودن بدش می آمد، دوستم در حوزه به سختی روزگار می گذارند، از فضای خشک مذهبی آنجا، خوشش نمی آمد و یک مذهبی عادی بود، مانند من عاشق ریاضی و دانشگاه بود، من بعد از ۲ سال تحصیل در حوزه، دیدم دیگر نمی توانم درس های آن را تحمل کنم، درس های سخت و خشکی که اصلاً جذاب نبودند و در زندگی اجتماعی هم کمکی به من نمی کردند.

- حضور در حوزه چه اثراتی روی شما داشت؟

من قبل از این که وارد حوزه شوم، فکر می کردم آن جا آدم هایی هستند که بسیاری از گناهان در آن ها وجود ندارد. اما دیدم آن ها هم آدم های عادی هستند که نمازشان قضا می شود، دروغ می گویند، غیبت می کنند، بعضی از آن ها حتی حاضر نیستند نزدیک ترین کسان خود را به دینی فرا خوانند و یا از گناه و معصیت بازدارند و هشدار دهند و فقط به فکر آنند که گلیم خودشان را از آب بیرون برند، به نظر من بعضی از آن ها به گمان خود با قرآن و احادیث انس دارند و با تمام وجود به آن دل بسته اند، اما هنگام ظهور امام زمان، با حربه قرآن و حدیث، با آن حضرت مخالفت خواهند کرد و آیات قرآن را بر ضد آن حضرت، تفسیر و تأویل خواهند کرد، حوزه ی ما بسیار سیاسی بود و از تمام فعالیت های حکومت

اسلامی حتی اگر مخالف اسلام بود، حمایت می کرد و حمایت از حکومت اسلامی را دفاع از حکومت امام زمان می دانستند.

- چه شد که از حوزه به دانشگاه آمدید و الآن دانشجوی دانشگاه هستید؟

من پس از آن که احساس کردم، حوزه پاسخ گوی سوال های من نیست، با یکی از دوستان حوزوی خودم، تصمیم گرفتیم به صورت متفرقه درس بخوانیم و دیپلم ریاضی بگیریم. آن زمان من احساس خوبی داشتم و احساس می کردم که استعدادم دارد شکوفا می شود، بنابراین تصمیم گرفتم به دانشگاه بروم، زیرا، در حوزه، نه در علم پیشرفت کرده بودم، نه در دین، در دانشگاه حداقل می توانستم رشته ای مورد علاقه ام را ادامه دهم و با فعالیت در بسیج و نهاد رهبری، باعث گسترش دین در دانشگاه شوم. در بسیج دانشگاه، دوستان خوبی داشتم، اما گاهی در مورد دین با آن ها بحث می کردم، آن ها به تعداد معدودی از احکام چسبیده بودند و بقیه احکام را رها کرده بودند. علاوه بر این، آنان با وجود آن که دانشجو بودند، در مورد دین بسیار اطلاعات محدود و کمی داشتند. و در مورد دین همان گونه می اندیشیدند که پدر بی سواد من می اندیشید. من به این سخن امام صادق ایمان آورده بودم که هرگاه امام زمان بپاخیزد، از مردمان جاهل بیش از آن چه رسول خدا از جاهلان دوران جاهلیت صدمه دید، صدمه و محنت می بیند. من وظیفه ی خودم می دانستم که به عنوان کسی که در حوزه درس خوانده است، اطلاعات دیگران را در مورد دین بالا ببرم و دیدشان را عوض کنم.

- آیا در هدفی که پیش گرفته بودید، موفق شدید؟

من خیلی مطالعه می کردم و سعی می کردم، اطلاعاتم را در مورد مسایل جدید افزایش بدهم، بنابراین تصمیم گرفتم کتاب های ضد مذهبی را هم مطالعه کنم و بینم این کتاب ها چه اشکالاتی بر دین وارد کرده اند تا با اتکا به قرآن و حدیث، جواب بی دین ها را بدهم. من با کتاب های کسروی آشنا شدم و شروع به مطالعه آن ها کردم، شنیده بودم کسروی یک روحانی بوده است که بعداً از دین خارج می شود و در آخر هم به دلیل کتاب های ضد مذهبی اش، به دست فدائیان اسلام کشته شده است. او در کتاب شیعی گری خود، با دلیل و برهان ریشه ی تمام ائمه و اعتقادات شیعیان را زده بود. من بعد از خواندن کتاب، تا چند روز در شوک بودم. آن قدر حالم بد بود که می خواستم کتاب را بسوزانم، اما این کار را نکردم، انگار در درونم اتفاقی افتاده بود. دایم استغفرالله می گفتم. تصمیم گرفتم کتاب های دیگرش را نیز بخوانم، کتاب ورجاوند بنیاد در مورد مسأله ظهور منجی از دیدگاه تمام ادیان است. همیشه به این فکر می کردم، چگونه ممکن است، افرادی که بسیار مذهبی هستند، به دنبال یک اتفاق از دین روی-گردان شوند و بعد از ۷۰ سال عبادت، جهنمی شوند. اما حالا می دیدم، خودم هم کم کم دارم از دین

فاصله می گیرم، تصمیم گرفتم به مشهد بروم، اما در حرم هر کاری کردم، نتوانستم از عمق وجودم به امام رضا سلام بدهم. دیگر اعتقاد سابقم را به امام رضا نداشتم. آقای کسروی در کتاب شیعی گری با دلیل و برهان و بدون هیچ توهینی، تک تک اعتقادات شیعیان را رد کرده بود.

تأثیر برهان های احمد کسروی در رد اعتقادات شیعیان، بیشتر از تمام دلایلی بود که من در تأیید اعتقادات شیعیان طی سال ها خوانده و شنیده بودم. شیعه به نظرم مذهبی آمد که با خرد ناسازگار است و ایرادهای بسیاری به آن می توان وارد کرد و به زندگی نیز زیان های فراوان می رساند، اعتقادات شیعیان نظیر این که هر که حسین را در کربلا زیارت کند، مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت می کند یا با هستی امام است که زمین و آسمان پایدار می ماند و به پاس اوست که مردم روزی می خورند یا هر که بگرید و بگریاند و یا خود را گریان کند، بهشت به او واجب می شود، برایم قابل قبول نبود. مگر گریه کردن بر کشته شدگان، چه سودی دارد که خدا چنان مزدی به فرد می دهد؟

هر که به زیارت امام حسین رود، همه گناهانش آمرزیده می گردد. پس آمدن دین چه فایده ای دارد. پس سخن از نیک و بد و حلال و حرام چه فایده ای دارد، در جایی که با یک گریستن یا به زیارت رفتن هر گناهی آمرزیده می شود، چرا باید از گناه دوری کرد. جهان به پاس هستی چهارده معصوم آفریده شده. هر کسی باید آنان را بشناسد و آنان را یاوران خدا بداند، نام هایشان را از زبان نیاندازد، به دشمنانشان دشنام بگوید، برای مرگشان، سوگواری کند، هر زمان توانست به زیارت حرم هایشان رود و در آن جهان، امید به شفاعت آن ها داشته باشد. پیامبر در چهل سالگی به پیامبری رسیده آن هم باید پیای جبرئیل بیاید و دستور بیاورد، ولی امامان از کودکی امام بوده اند و بدون آن که نیازمند جبرئیل باشند، همه چیز را می دانسته اند. در یآوری خدا و گرداندن جهان نیز آن توانایی و کوشایی که از امامان و از حضرت عباس نمایان است، از پیامبر نمایان نیست. هر حادثه ای که در جهان پیش آید و هر داستان بزرگی که رخ دهد، شیعی باید بگردد و حدیثی پیدا کند که امامان آن را از پیش آگاهی داده اند، عادت شیعیان است که معجزه سازند و اگر کسی آن را نپذیرفت و در آن چون و چرا آورد، ایمان او را سست بدانند و اذیتش کنند. در اعتقاد شیعیان، امامان همه کاره حتی دستگاه خدا هستند، هر گونه دروغ گویی درباره ی اعتلای آن ها رواست. هر کاری از آن ها ممکن الوقوع است. اگر هم رخ نداده باشد، دروغ شمرده نخواهد شد. این شدنی است که امام کوری را بینا کند. این است که چنان معجزه ای ساختند و پراکندند دروغ نخواهد بود، بلکه چون نشر فضایل ائمه است و باعث استحکام عقیده ی عوام است، مستحب است، چگونه است که روس ها در جنگ جهانی، گنبد امام رضا و آمریکایی ها در جنگ عراق گنبد و بارگاه امامان را خراب کردند، اما اتفاقی نیفتاد.

بردن مرده‌ها به کربلا، نجف و دیگر مکان‌های مذهبی به این دلیل که یک در بهشت از کربلا یا از نجف یا قم و مشهد است و مرده‌ای که در آنجا خوابیده، همان دم که برق دمیده شود و برخیزد یک‌سره به بهشت خواهد رفت. شیعیان مردگانی را گردانده جهان می‌پندارند و پیشرفت کارها را از آنان چشم می‌دارند، و به جای آن که هر کاری را از راهش انجام دهند و به نتیجه برسند، انجام آن را از آن مردگان می‌خواهند. به جای تهیه کردن نیرو و ارتش و سامان دادن زندگی مردم، می‌گویند که این کشور را امام رضا یا امام زمان نگه می‌دارند. مردم در جنگ به جای این که از شهر و کشور خود دفاع کنند، اعتقادشان این است که با توسل به حضرت عباس و نذر و مانند این‌ها خود را سالم نگه می‌دارند. تمام سرمایه‌ی خود را فروخته و به کربلا می‌روند و می‌گویند، امام حسین به ما سرمایه خواهد داد. آن بچه‌ی ۵ ساله‌ای که شیعه می‌گوید، امام زمان است، کسی او را ندیده و از بودنش آگاه نشده است و این نپذیرفتنی است که کسی فرزندی داشته باشد و هیچ‌کس نداند، آنگاه امام چرا رو می‌پوشد؟ چرا از سرداب بیرون نمی‌آید، اگر امام پیشواست، باید در میان مردم باشد و آنان را به راه برد. غیبت برای چیست؟ کسی که در عصر شمشیر غیبت کرده است، چگونه در عصر انرژی اتمی می‌خواهد ظهور کند؟

- عملکرد مسوولان سیاسی، عقیدتی و اقتصادی جامعه در فاصله‌گیری دینی شما مؤثر واقع شدند یا خیر؟

شیعه به این نتیجه رسیده است که فرمانروایی از آن امام زمان است. آخوندها هم آن را گرفته‌اند و می‌گویند، ما جانشینان آن امامیم و فرمانروایی امروز از آن ماست و با همین عنوان مردم را زیر دست خود می‌پندارند و از ایشان زکات و مال امام را می‌گیرند، قبل از انقلاب هم که دولت را جائر و غاصب می‌دانستند و به مردم می‌گفتند که تا می‌توانند مالیات نپردازند و فرزندان خود را به سربازی نفرستند، اگر پول دولت به دستشان افتاد، با اجازه علما آن را بدزدند. حالا هم که خودشان بدون اجازه دزدی می‌کنند، شیعه مذهبی است که از ابتدا ادعای حکومت داشته است و به جای این که دنبال هدایت مردم باشد، تمام فکر و ذکرش این است که مردم را در جهل نگه دارند تا بتوانند بر آن‌ها حکومت کند.

من بعد از مطالعات زیاد، دیگر رغبتی به دین و مذهب شیعه نداشتم، در درونم جنگ شدیدی بین دین و بی‌دینی راه افتاده بود. گاه از شدت سردرگمی و عذاب وجدان، آن قدر گریه می‌کردم که فشارم می‌افتاد و به زیر سرم می‌رفتم، دوستان مذهبی‌ام، کم‌کم من را ترک می‌کردند، دیگر نماز نمی‌خواندم، اوایل بسیار عذاب می‌کشیدم، اما بعداً عادت کردم. پیامبر که تا چند وقت پیش به نظرم مهربان‌ترین

مخلوق خدا بود، حالا به نظرم آدمی سنگدل بود که به اسم اسلام و هدایت، بسیاری از مردم را به زور شمشیر به دین اسلام در آورده بود.

- نقدی به کتاب قرآن هم پیدا کردی؟

بله. بسیاری از آیات قرآن دارای تناقض هستند. خدا خود پیامبران را برای هدایت فرستاده اما در آیات قرآن، مثلاً آیهی ۸ سوره فاطر می گوید: خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند. آیهی ۱۸۶ سوره اعراف می گوید: هر کس را خداوند گمراه سازد، هدایت کننده ای ندارد، و آن ها را در طغیان و سرکشی شان رها می سازد، تا سرگردان شوند. خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند. بسیاری از احکام اسلام مخالف اصول انسانی است. تمام نقاط ضعفی که قبلاً در دین می دیدم و از آن ها چشم می پوشیدم، حالا با قدرت تمام جلوی چشم هایم رژه می رفتند، هر قدر این تردیدها را سرکوب می کردم، با قدرت تمام باز می گفتند. در دین اسلام و در نزد اهل تشیع و تسنن، مرتدین و سب کنندگان را که با گفته یا عمل خود به خداوند، حضرت رسول (ص) یا به اسلام اهانت کنند، محکوم به مرگ می دانند. در حالی که قرآن از طرف دیگر می گوید لا اکراه فی الدین.

- با توجه به افکاری که پیدا کرده بودی، باز هم توانستی در دفتر نهاد باقی بمانی و فعالیت کنی؟
من جرأت ابراز عقاید و سوال کردن را نداشتم، نمی خواستم اطرافیانم من را طرد کنند، یک بار از یکی از روحانیان نهاد، سوالی کردم که مدت ها بود ذهنم را درگیر کرده بود. چند روز بعد از یکی از دوستانم شنیدم که آن آقای روحانی به مسوول نهاد گفته است، این آقا کم کم دارد مشرک می شود، و بوی شرک و کفر می دهد. نباید دیگر به او اجازه ی فعالیت در نهاد بدهیم. در یک بحران به سر می بردم، سه ماه به خانه نرفتم، از رو به رو شدن با خانواده ام هراس داشتم، هر کس از من می پرسید چرا نماز نمی خوانی، می گفتم دوست ندارم در انتظار نماز بخوانم، تمام عبادات و احکام به نظرم مسخره بود. احساس می کردم که من تا حالا، مانند یک عروسک خیمه شب بازی و آلت دست عده ای که می خواستند، با افکار خود بر مردم حکومت کنند، بوده ام، وقتی کشورهای مسلمان را با غیر مسلمان مقایسه می کردم، مأیوس می شدم، اروپا و آمریکا به سرعت به پیش می روند و تمام دنیا را به زیر یوغ خود در آورده اند، اما شیعه هنوز پس از گذشت هزار و سیصد سال، داستان جنگ را فراموش نکرده است و هر زمان که پایش بیافتد، به گفت و گو از آن می پردازد و به ابوبکر و عمر ناسزا می گوید. سنی ها هم که تمام فکرشان اثبات مشرک بودن شیعیان است، در یک دین ۱۰۰۰ فرقه ایجاد شده است و هر کدام خود را برتر می داند. آمار فقر و بی عدالتی و فساد در کشورهای اسلامی بیداد می کند و آخوندها

هم یک حدیث از امامی که هیچ دلیل عقلانی بر وجود او نیست، می‌گویند که در رخدادهای زندگی به بازگویندگان سخنان ما باز گردید، چه آنان حجت من به شمایند و من حجت خدا به ایشان می‌باشم. آخوندها هم می‌گویند: اطاعت امام واجب است. پس چرا این اطاعت امام واجب است در قرآن نیامده است، پس چرا علی بن ابیطالب به معاویه می‌نویسد: انصار و مهاجران جمع شوند و من را به عنوان خلیفه برگزیدند، پس چرا می‌نویسد: من را خدا برگزیده است آیا علی هم با آن شمشیر آخته به دست، تقیه می‌کرد. حالا آخوندها با این حدیث ساختگی، بر جان و مال مردم حاکم شده‌اند و مردم حتی نباید یک لیوان آب را هم بدون اجازه‌ی آن‌ها بنوشند، زکات، خمس و سهم امام را از آن خود می‌دارند، زکات، خمس و سهم امامی که ناپیداست، با سعی و کوشش مردم به دست آمده است و نباید به مفت‌خواری و مفت‌خوارپروری اختصاص یابد. کسی جرأت اعتراض به فتوای مجتهدین را ندارد. چون فتواها برآمده از احادیث و قرآن است و کسی نباید به فتوای صادر شده اعتراض کند، البته همان مجتهد می‌تواند، هر روز فتوایش را عوض کند و ملتی را معطل خود کند. حال ۸۰-۷۰ میلیون آدم قربانی آز و طمع آخوندها شده‌اند، هر جور نگاه کردم، دیدم نمی‌توانم خدا را نادیده بگیرم، خدا وجود دارد، همان‌گونه که هوا وجود دارد، خدا در هر نفس ما وجود دارد، البته من اعتقاداتم را به کسی ابراز نمی‌کنم، در این جامعه اگر من اعتقاداتم را بروز دهم و آشکار کنم، دیگر حق زندگی ندارم و خانواده‌ام هم من را طرد می‌کنند.

خانواده‌ام خیلی تعجب می‌کنند که چرا مثل سابق دیندار نیستم و این را از اثرات دانشگاه می‌دانند، دیگر در نهاد و بسیج فعالیت نمی‌کنم و کاری هم به دین و دین‌داران ندارم.

- الان نگاه دینی تو چگونه است؟

من ترجیح می‌دهم با اعتقاد به خدا و اصول اخلاقی، درسم را ادامه دهم و آن‌گاه با قدرت تمام، دلایلم را بیان کنم، البته من خودم را آدم بی‌دینی نمی‌دانم، بی‌دین کیست که خدای زنده را گذارده، مردگان هزار ساله را می‌پرستد، بی‌دین کسی است که خدای آفریدگار را نشناخته، رشته کارهای جهان را به دست حضرت عباس و علی اکبر دهد. بی‌دین کسی است که در برابر یک گنبد و حرم، گردن کج کند، بی‌دین کسی است که نام پاک خداوند را با بی‌احترامی ببرد، ولی چون نام امام ناپیدا به میان آید، به پاخیزد، بی‌دین کسی است که پیشوایانش در ان الله خلقنا من اعلیٰ علین گیرند آنان چنینی خرافه‌ای را باور می‌کنند. البته من برای پیامبران احترام قایل هستم، البته نه به عنوان فرستادگان خدا، زیرا که خدا در وجود تک‌تک ماست و نیازی به واسطه ندارد و هر کس به درونش رجوع کند خدا را می‌بیند و خیر و بد را تشخیص می‌دهد، بلکه به عنوان کسانی که حداقل دو تا اصل اخلاقی را احیا کردند، اما

بسیاری از اصول غیر انسانی را هم وارد تعلیمات خود کردند. من امروز فقط خدا را قبول دارم و هیچ احساس عذاب وجدان هم نمی‌کنم، خدا با من است همان‌گونه که با همه‌ی ماست و ما را رها نمی‌کند و نیاز به هیچ واسطه و شفیع‌ی ندارد و تمام ادیان وسیله‌ای برای حکومت یک عده بر یک عده دیگر هستند و لاجرم در آن‌ها فساد و دروغ وارد می‌شود. من حکومت ایران را به هیچ عنوان قبول ندارم، زیرا اولاً اسلام را قبول ندارم و دوماً این که اینان جز اشاعه‌ی فقر و گناه، کار دیگری نمی‌کنند، این همه ادعای دین و این همه گناه، اگر این مملکت به یمن حکومت اسلامی، مملکت امام زمان است و امام زمان می‌گذرد، و با اوامر امام زمان در خواب این مملکت اداره می‌شود، پس این همه فقر و بدبختی چیست، پس چرا همه از دین‌دار و غیردین‌دار می‌نالند، مردم ایران به برکت حکومت اسلامی، هم دینشان را از دست داده‌اند و هم دنیایشان را.

تأملی دوباره

در مصاحبه‌های انجام شده ذیل عناوین: «تردیدهای فکری- فلسفی: انسان‌های گم‌گشته» و «تردیدهای فکری- فلسفی: خدا در وجود تک‌تک ماست و نیازی به واسطه ندارد»، ابعاد فلسفی وجه غالب‌تری داشته، در همین ارتباط به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

برخی از دانشجویانی که پذیرش تنها خدا را در دستور کار خود قرار داده بودند، در جریان مصاحبه‌هایشان از تردیدهای فکری- فلسفی که آنان را به سمت پرستش خدای صرف سوق داده بود، یاد کرده‌اند.

نمونه‌های یوسف و دختری که خود را «گم‌گشته» معرفی می‌کند، مصادیق بارزی در همین جهت به شمار می‌آیند.

یوسف ۲۴ ساله، در مصاحبه خویش بیان می‌دارد که وی در آغاز از اعتقادات مرسوم دینی آن هم به شکل افراطی بر خوردار بوده است، به این معنا که او در خانواده‌ای مذهبی رشد کرده، قبل از رسیدن به سن تکلیف نماز خواندن و روزه گرفتن را شروع کرده بود. یوسف بیان می‌دارد که او در آغاز هر روز دعای عهد را می‌خوانده است، هر هفته به مسجد جمکران می‌رفته است، روزهای جمعه روزه می‌گرفته است و برای سلامتی امام زمان، دایم صدقه می‌داده است. او خود را پای ثابت مسجد محل معرفی می‌کند، یوسف در ادامه بیان می‌دارد، او هم‌زمان با ادای نمازهایش، نوافل را هم به جا می‌آورده است، همواره سر به زیر بوده است و به افراد نامحرم نگاه نمی‌کرده است و حتی در مواجهه با افرادی

که دست به بدگویی از دین و خدا می‌زدند، با خشونت رفتار کرده، آنان را چنان می‌زده است که به فکر تکرار حرف‌هایشان نباشند.

یوسف در ادامه با اجازه پدر به حوزه علمیه رفته است. تصور اولیه او از حوزه علمی، تصویری آرمانی بوده است، او پیش خودش فکر می‌کرد، با رفتن به حوزه با افرادی مواجه خواهد شد که نمازشان قضا نمی‌شود، اهل دروغ و غیبت نیستند و در یک کلام دنبال گناه نیستند. اما پس از قرار گرفتن در فضای حوزه که آن را بسیار محدود و محدود کننده نیز توصیف می‌کند، ناگهان با کسانی مواجه می‌شود که مانند آدم‌های عادی رفتار می‌کنند، نمازشان قضا می‌شود، دروغ می‌گویند، غیبت می‌کنند و دنبال آن هستند که تنها گلیمشان را از آب بیرون بکشند و با تمام کردن درس‌های حوزویشان، به دنیا و آخرت خود برسند.

یوسف پس از سرخوردگی از فضای حوزه علمیه، به دلیل علایق مفراطی که به رشته ریاضی داشت، به دانشگاه و به رشته ریاضی می‌رود. او که باز آرمان‌گرایی از سرش نیفتاده بود، با ورود به دانشگاه سعی می‌کند با فعالیت در بسیج و دفتر نهاد رهبری، باعث گسترش دین در سطح دانشجویان دانشگاه شود. یوسف در راستای همین تفکر، به دلیل پشتوانه حوزوی که از آن برخوردار بود، می‌کوشد با خواندن کتاب‌های افرادی که دست به نقد دین زده‌اند، پاسخ لازم را یافته، با بیان استدلال‌های لازم، دانشجویانی را که در معرض اطلاعات کتاب‌های ضد دین قرار می‌گیرند، کمک کرده و یاری رساند.

هم‌زمان یوسف گزارش می‌دهد، وقتی در دفتر نهاد سوالی را که مدت‌ها ذهن او را مشغول داشته بود، از یکی از روحانیون دفتر نهاد می‌پرسد، به جای پاسخ گرفتن، ملاحظه می‌کند، روحانی مزبور به مسوول دفتر نهاد توصیه کرده است که مانع فعالیت یوسف در دفتر نهاد شود، زیرا از سوال وی بوی شرک استشمام می‌شود.

شکست مضاعف یوسف در دانشگاه پس از حوزه، سبب می‌شود وی دیگر بدون جبهه‌گیری خاصی با انتقادات مطرح شده در کتاب‌های غیر دینی و ضد دینی مواجه شده، به سادگی تحت تأثیر تردیدهای فکری که کتاب‌های اخیر برای او مطرح کرده بودند، قرار گیرد.

یوسف گزارش می‌دهد وی در مطالعه کتاب‌های ضد دینی (که متأسفانه این کتاب‌ها غالباً با اطلاعات مخدوش و خرافه آمیز آمیخته هستند) با مسائلی از این دست مواجه شده است که اگر کسی در سوگ امام حسین، علیه السلام، بگرید و بگریاند، بهشت بر او واجب می‌شود، برای گسترش دین و تحکیم اعتقاد مردم عادی، می‌توان به دروغ نیز متوسل شد، اگر آدم‌ها مرده‌های خودشان را در قم، مشهد یا

کربلا دفن کنند، با ظهور قیامت، آنان یک‌سره به بهشت خواهند رفت، زیرا درهایی از بهشت مستقیماً در همین جاها قرار دارد.

یوسف در جمع‌بندی که با خود دارد، از سویی با استناد به فرق متعددی که در اسلام پدید آمده است و با ملاحظه سنی‌ها که در فکر اثبات شرک شیعه بوده و شیعیانی که در پی نفی سنی‌ها هستند و با توجه به آمار بالای فقر، فساد، محرومیت و حرمانی که در ایران و دیگر کشورهای اسلامی وجود دارد و از سوی دیگر با عنایت به تبلیغاتی که ایران را مملکت امام زمان معرفی می‌کند، ریاکاری مسولان دینی جامعه را نتیجه گرفته، به این ترتیب انعکاس شکست‌های فکری خود در حوزه و دانشگاه و در ادامه مواجهه با شواهد ناامید‌کننده اجتماعی را با بریدگی نسبی خویش از دین و دیانت به معرض دید می‌گذارد.

نمونه دیگری که در همین رابطه مطرح شده است، دختری است که خود را به صراحت گم‌گشته معرفی می‌کند.

گم‌گشته که به نظر می‌رسد، از ابتدا وسواس فکری داشته است، نخست گزارش می‌کند که پس از قبول شدن در دبیرستان تیزهوشان شروع به نماز خواندن کرده است و نماز خواندن خود را تا بدو ورود به دانشگاه ادامه داده است، اما بعد وی نماز خواندن خود را ترک کرده است. گم‌گشته گزارش می‌دهد که وی در طول ۴ سالی که نماز می‌خوانده است، نظیر برخی از جوانان دیگر، تخطی‌هایی داشته است و مثلاً فیلم‌های صحنه‌دار را هم می‌دیده است و یا آن که آهنگ نیز گوش می‌کرده است.

گم‌گشته خاطرنشان می‌سازد، وی از سویی نمی‌توانست علاقه خود به دیدن فیلم یا شنیدن آهنگ را کنار بگذارد، اما از سوی دیگر با دیدن صحنه‌های نامناسب فیلم یا شنیدن آهنگ، عذاب وجدان گریبان وی را می‌گرفته است. گم‌گشته گزارش می‌دهد، درگیری‌های ذهنی وی و گیردادن‌های او به خودش چنان گسترده شده است که او برای جلوگیری از عذاب گسترده‌ای که در اثر کاربری از موارد پیش گفته متوجه خودش می‌شده است، تصمیم گرفته است، از بعد ایمانی خویش بکاهد.

البته گم‌گشته گزارش می‌دهد، وی شاهد افرادی بوده است که با وجود پذیرش دین و دیانت، تخطی‌هایی نظیر خود وی نیز در زندگیشان دارند، اما او خط‌مشی آنان را که مذهبی مدرن می‌نامد، نپذیرفته، ترجیح می‌دهد که غیرمذهبی باشد تا درگیری‌های ذهنی گسترده وی کاستی گیرند.

گم‌گشته در ادامه خاطرنشان می‌سازد، از منظر او ایمان و منطق در تقابل با هم قرار دارند و اگر کسی ایمان داشته باشد، منطق نزد او کاستی می‌گیرد و اگر کسی اهل منطق باشد، باور دینی نزد او کم‌رنگ‌تر می‌گردد، اما با وجود آن که گم‌گشته اظهار می‌دارد، اگر فردی ایمان داشته باشد، به دلیل آن که

می‌داند در نهایت خدایی در جهان هست که به او با دیده لطف و مرحمت می‌نگرد، این فرد از آرامش روانی زیادی برخوردار خواهد بود، ولی وسواس ذهنی گم‌گشته سبب می‌شود که وی از خط ایمان بیشتر و بیشتر فاصله بگیرد.

گم‌گشته گزارش می‌دهد، یکی از درگیری‌های فکری و ذهنی وی مسأله بهشت و جهنم و ماهیت آن‌ها است. هم‌زمان با تردید اخیر، دختر مورد نظر روی قیامت متمرکز شده، به طرح شقوق مختلفی می‌پردازد، مانند این که حتی بت پرست هم باید به بهشت برود، زیرا وی به دلیل جهلش یک بت بصری را در برابر خود نهاده و به کرنش در برابر آن پرداخته است و یا آن که اظهار می‌دارد، به نظر او فرد بی‌دینی که اخلاقی زندگی می‌کند، برتر از فرد با ایمانی است که اخلاقی زندگی نمی‌کند. گم‌گشته درگیرودار مسأله روح، مسأله تناسخ را نیز به عنوان گزینه‌ای که به آدمی آرامشی نسبی می‌بخشد، مطرح می‌سازد.

قسمت دیگری از درگیری‌های ذهنی گم‌گشته با اتکا به برخی از مطالعات تجربی و نظریه‌پردازی‌های علمی، پدید آمده‌اند. مواردی مانند نگهداری بدن آدمی در شرایط خاصی و سپس زنده کردن وی با شوک دادن برای چند دقیقه یا پیوند سر فردی روی بدن دیگری، از دیگر درگیری‌های ذهنی است که گم‌گشته به گزارش آن‌ها می‌پردازد.

دانشجوی مصاحبه شده سرانجام با طرح مسأله روان‌شناسی اختلافی زن و مرد در جریان مصاحبه خودش، با زیر سوال بردن برخی از ویژگی‌های زیستی مردان، بیان می‌دارد، به زعم او اگر خدا همه جهان را زن می‌آفرید، جهانی زیباتر داشتیم.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، برخی از افرادی که پذیرش تنها خدا را در دستور کار خویش قرار داده‌اند، شاید در ابتدا افراد بسیار دین‌داری نیز به شمار می‌آمدند، اما برخورد با واقعیات تلخ اجتماعی از سویی و برخی از تحلیل‌های غلط از سوی دیگر، آنان را به سمت و سوی پرستش خدای صرف سوق داده است و یا آن که اختلال وسواس ذهنی آنان، چنان خود را با مسایل و محتوای دینی گره زده است که در کشاکش درگیری‌های خسته‌کننده ذهنی خویش، سرانجام بریده، با پشت کردن نسبی به دستورهای دینی، کوشیده‌اند آرامش از دست رفته خود را به این طریق نادرست باز یابند.

۱۰۱. دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: به سر آمدن دوران کارآیی دین مصاحبه با مبینا، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- مبینا خانم، به معرفی اجمالی از خودت می‌دی؟
- من ۲۲ سالمه، مجرد هم هستم. دانشجو هم هستم. چیز دیگه‌ای هم لازمه بگم.
- نه، کافیه، متشکرم. اجازه می‌دی چند تا سوال درباره دین و دین داری با شما داشته باشم؟
- بله، من در خدمت شما هستم.
- لطفاً نظرت رو نسبت به دین و بعدش نسبت به اسلام بیان کنی.
- به نظر من دین وسیله‌ای هست که انسان‌ها یاد می‌گیرند چه طوری به سعادت برسند، البته زندگی کردن رو همه بلدند، ولی به نظرم با دین می‌توانیم درست‌تر زندگی کنیم. دین اسلام هم مثل بقیه دین‌ها، یک‌سری راه سعادت رو به انسان نشان می‌دهد و یک‌سری راه گمراهی را!
- به نظر شما احکام اسلام در جامعه‌ی امروزی از کارآیی لازم برخوردارند؟
- نه، به نظر من همه احکام ۱۴۰۰ سال قبل امروزه به درد جامعه‌مون نمی‌خورد! ولی مثلاً نیکی کردن و خوب بودن به نظرم چیزی هست که همیشه و همه جا ویژگی‌های خوب و مثبتی هستند.
- شما خودتون احکام اسلام را رعایت می‌کنید؟
- من هرازگاهی دوست نماز دارم بخونم. البته نماز خوندم اصلاً ربطی به اعتقاداتم نداره، یعنی زیاد معتقد نیستم، ولی نماز بهم آرامش می‌ده.
- نظرت راجع به روابط دختر و پسرها چی هست و آیا خودت دوست پسر داری؟
- بله، من دوست پسر دارم که عشق‌ام حساب می‌شه، البته رابطه ما از حالت دوست بودن خارج شده و به پاکی عشق‌ام ایمان دارم.
- یعنی روابط آزاد دختر و پسر مورد پذیرش شما است؟
- اگر واقعاً از رو عشق و علاقه باشه، آره، معتقدم. حتی به اینم اعتقاد دارم که ۲ نفر می‌تونن بدون ازدواج کردن با عشق و علاقه تا آخر عمر با هم زندگی کنند. وقتی قلبی کسی رو دوست داشته باشی همه چی حل می‌شه!
- نظرت درباره کسانی که دین خودشون رو عوض می‌کنند، چی هست و اصلاً تا حالا خودت دوست داشتی، دین دیگه‌ای داشتی؟

خوب هر کی مختاره. اما من خودم به عوض کردن دینم که فکر نمی‌کنم، چون خیلی سختی داره، اما خب از باطن خودم رو اون جور که دوس دارم باشم، عوض می‌کنم. البته بگم‌ها، شخصاً خیلی دوست داشتم دین‌ام مسیحیت بود، خیلی.

- چرا اکثر جوان‌ها دوست دارند مسیحی بودند؟ مگه دین مسیحیت چه ویژگی‌هایی دارد؟ چون دین اسلام خیلی سخت گرفته، ولی دین مسیحیت نه. مثلاً توی اسلام کارهایی مثل غیبت کردن، دروغ گفتن، رشوه، پارتی بازی و همه اینا، ظاهراً گناهه، اما اون قدر عادی شدن که برای مردم گناه حساب نمیداد، ولی سکس رو گناه می‌دونه، مثلاً اگه به کسی بگی با کی رابطه سکس داشتی، اصن طوری بهت نگاه می‌کنند، حتی رابطه‌شون رو هم با تو قطع می‌کنند، ولی تو دین مسیح همه چی خیلی راحت‌تره، مثلاً اونا دل شکستن و غیبت کردن رو گناه می‌دونند، ولی سکس رو گناه نمی‌دونند! مسیحی‌ها خیلی راحت با خدا ارتباط برقرار می‌کنند یا خیلی راحت دلی رو شاد می‌کنند، مثلاً قبل غذا خوردن، دعا می‌کنند یا یکشنبه‌ها به کلیسا می‌روند! با هم تعارفی ندارند، زندگی شادی هم دارند، اما ما خیلی درگیر حاشیه‌ایم درگیر چهره، اگر درگیر حاشیه نبودیم، این همه عمل جراحی انجام نمی‌دادیم، در صورتی که ادعا می‌کنیم دین اسلام کامل‌ترین دین هستش و فقط مسلمان‌ها آدم خوبی هستند! ما اصل زندگی رو فراموش کردیم.

- شما گفتید دوست پسر دارید، سکس‌ام گناه نمی‌دونید، پس چطور به خدا اعتقاد دارید؟ هر کسی یه عقیده‌ای داره، من اگه با دوست پسر رابطه‌ای جدی و عاشقانه داشته باشم، به اون اعتقاد دارم و به عشق بینمون اعتقاد پیدا می‌کنم که از روی هوس نیست. بالاخره سکس‌ام نوعی نیازه. سکس یکی شدن دو نفر هست که همه جوره هم دیگه رو قبول دارند. متأسفانه امروزه سکس در جامعه‌ی ما خیلی بد تعریف شده.

البته خیلی از پسر‌ها حاضرند به خاطر سکس، دست به هر کاری بزنند، ولی این جا دیگه من این سکس رو مثبت نمی‌دونم. من اعتقادای مخصوص به خودم رو دارم. باز هم می‌گم اعتقاد دارم که اگر سکس به خاطر علاقه‌ی شدید دو طرف و به خاطر احساس عمیق و پاکی که بین دو نفر هست، باشه خیلی پاک هست!

- توی دین اسلام کدوم احکامش با عقیده شخصی خودت همخوانی ندارد؟ دین اسلام زندگی رو خیلی سخت می‌گیره و واسه هر کار خوب و بد پاداش یا جزا در نظر گرفته. مثلاً اگه موها رو بیرون بذاری، توی جهنم از موها آویزن می‌شی و به آتش کشیده می‌شی! پس قضیه

کسی که حجاب درستی نداره، ولی آدم بی گناهی، چی می شه یا قضیه آدمی که حجاب کاملی داره، ولی پر از خطاست، اون چی می شه؟

یعنی ما اگر یه عالمه هم کار خوب انجام بدیم، ولی موهامون بیرون باشه، اثر کار خوبمون خنثی می شه؟ - شما گفتید که نماز رو می خونید؟ چطور شد که احکام دین را قبول کردی و ردش نکردید؟

من وقتی نماز رو نمی خونم، انگار یه چیزی کم دارم یا همش احساس می کنم که کاری باید انجام می دادم که انجام ندادم، ولی وقتی نماز رو می خونم. به نظر من واقعاً نماز می تونه منبع آرامش باشه.

- شما که با حجاب مخالفید، به نظرتون حجاب به خاطر امنیت خود زن ها نیست؟

خوب، ما الان در جامعه ای زندگی می کنیم که به قول معروف، نه این ور بومیم، نه اون ور بوم. نه کامل کامل بی حجابیم، نه کامل کامل باحجاب. به خاطر همین مردم نتونستن به جفتش عادت کنند، ولی به نظرم دیگه پسرا و مردها سیر شده اند که دیگه با دیدن لباس تنگ زنا تحریک نشوند، البته بعضی هاشون! خب حجاب هر شخصی ام نشون دهنده ی شخصیت اون فرد. دختر یا زنی که به شکل خیلی بد و زننده ای خودش رو آرایش می کنه، نیاز به جلب توجه و خودنمایی داره. ظاهراً اینا نیازی به امنیت ندارن. به هر صورت، همه چیز بستگی به خود فرد داره.

- به نظرت خدا به نماز خوندن ما احتیاج داره؟

معلومه که نه!

خدا اصلاً نه به خوبی کردن ما نیاز داره، نه به بدی کردنمون. به نظرم خوشی و سختی رو خدا به ما می ده تا جنبه و ظرفیت ما رو بسنجه که چقدر جنبه شاد زندگی کردن رو داریم.

- تا حالا شده تو سختی ها و مشکلات نسبت به خدا دلسرد بشی؟

من وقتی به مشکل می خورم، با خدا درد و دل می کنم و بهش می گم، اگه من تحمل این مشکل رو ندارم، اون رو از من دور کن. اگه مشکلم برطرف نشه بیشتر افسرده می شم تا این که بخوام از خدا دلسرد بشم.

- شما فقط موقع مشکلات یاد خدا هستید؟

نه. بعضی وقتا هم که همه چی خوبه و آرامش دارم، خدا رو شکر می کنم و به یادش می افتم و ازش می خوام که آرامش و خوشی رو ازم نگیره.

- آیا شما با احکامی در اسلام مواجه شده اید که برایتان جالب بوده یا باعث تعجب شما شده باشه؟

بله. توی کلاس اندیشه، استاد کلاس می گفت که بهائیا نجس هستند و نباید اصلاً بهشون دست زد و باهاشون ارتباط داشت! من واقعاً از این مسأله ناراحت شدم. خب آخه یعنی چه، مگه اونا آدم نیستند، چه طور آدم می تونه با هم نوع خودش این طوری رفتار کنه!

آدم دلش نمی یاد به حیوان هم حتی نجس بگه، چه برسه به یک آدم. من واقعاً تعجب کردم حتی وقتی ام به استادم گفتم، اون ناراحت نشد و بحث رو عوض کرد. به نظر من خود خدا هم خوشحال می شه واقعاً ببینه بنده اش یه چیزی رو خیلی راحت قبول نمی کنه. باید بره دنبالش درباره اش مطلب جمع کنه.

من نظرم اینه که با هر چی که تو دین برخورد کردیم، اگه واقعاً برامون جای سوال داشت، باید اون رو مورد بررسی قرار بدیم و در آخر اون رو بپذیریم یا رد کنیم. من دوست ندارم، در زندگی خودم کورکورانه پیش برم، حتی راجع به دین.

- خب این خیلی خوبه که درباره همه چی تحقیق می کنید، ولی به نظرتون احکام خدا نیاز به تحقیق دارند؟

ببینید من کلاً دوست ندارم هر چیزی که نوشته شده یا هر چیزی رو که می شنوم راحت قبول کنم، خلاصه دین که برنامه ی سعادت انسان ها است، اینه که درباره مسایل دینی مطالعه کن، کندوکاو کن تا به یه جاهایی برسی، شاید واقعاً یه چیزی تو دین هست که به دست یه عده آدم افتاده که اون ها رو به روش غلط به ما عرض می کنند!

ما نباید خیلی راحت به هر چیزی که می بینیم یا می شنویم اعتماد کنیم!

- اگر شما بخواهید یه کتابی رو بنویسید و به دست مردم بدهید، اون رو به چه اصولی استوار می کنید؟ من اصل کتاب ام را روی خوب بودن بنا می کنم. چون خوبی به دنبال خودش بقیه ویژگی های مثبت رو هم می آره، ولی هیچ وقت مردم را از انجام ندادن کاری نمی ترسوندم یا مردم رو به انجام کاری مجبور نمی کردم، چون بالاخره از کتاب من زده می شن.

- یعنی شما معتقدید که قرآن و دین اسلام مردم را با کارهای اجباری از خودش رانده است؟ کلاً مردم مخصوصاً جوان ها حرف زور و اجبار رو دوست ندارند. کسی که یه کم ایمان ضعیفی داشته باشه و ببینه مثلاً اسلام به حجاب زن و مرد گیر داده، با این قضیه نمی تونه ساده کنار بیاد و خیلی راحت اون رو کنار می گذاره.

- ولی خب من تا جایی که اطلاع دارم مسیحیت هم حجابی رو معین کرده و کتابی رو دارند که باید به دستوراتش عمل کنند؟ پس چرا باز هم خیلی ها دوست دارند مسیحی بشند؟

انسان‌ها کلاً ظاهر بین هستند و وقتی ظاهر چیزی رو می‌بینند، اون رو به کل قضیه ربطش می‌دهند. قبلاً هم گفتم جوونای ما مسیحیت رو به خاطر آزادی مردمش دوست دارن! تو جامعه‌ی ما سخت‌گیری زیاد هستش، به خاطر همین جوان‌های ما خیلی عقده‌ایی شدند!

- درباره‌ی مراسم دینی چه نظری داری؟

مراسم تو دین ما خیلی زیاده، ولی مردم که تو ظاهر مؤمن هستند، تو این یک مورد هم زیاده روی می‌کنند، مثلاً همین مراسم‌هایی که در محرم اجرا می‌شه، مثل قمه زنی یا سینه زنی، اصلاً آدم این جور چیزا رو که می‌بینه، حالش از هر چی عزاداریه بهم می‌خوره! واقعاً الآن خود خدا یا امام حسین راضی هستش مردم این طوری عزاداری می‌کنند؟

من به نظرم بعضی‌ها هستند که توی همه چیز زیاده روی می‌کنند، من عقیده‌ام اینه که قبل این که چیزی بخواد وارد جامعه بشه، باید آداب و رسوم و فرهنگش بیاد.

۰۱۶ دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: دین مال یک دورهی خاصی بود.

مصاحبه با فرخنده، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی

- چند سالته؟

۲۳ سال.

- چی می‌خونی؟

زیست شناسی.

- دینت چیه؟

اسلام.

- مذهبیت چیه؟

شیعه.

- به نظر خودت، آدم دین داری هستی؟

نه زیاد تو قید و بندش نیستم، ولی خب چون از بچگی با یه سری چیزا بزرگ شدیم، اونا درون من موندن، ولی خب دارن کم کم از بین می‌روند. مثلاً بچه‌تر که بودم نماز می‌خوندم و اون رو دوستش داشتم، احساس می‌کردم نماز آرامش بهم می‌ده. نه به خاطر این که خدا گفته، نه به خاطر این که کلید بهشته، فقط احساس می‌کردم، دارم یه کار معنوی رو در طول روز انجام می‌دهم. واسه همین نماز می‌خوندم. ولی بعدش احساس کردم این چه کاریه! چرا آدم نماز بخونه؟ آدم می‌تونه تو طول روز هم با زبون خودش با خدا حرف بزنه و همین طور کم کم این‌ها از زندگیم پاک شدند.

- خانواده‌ات در قید و بند دین هستند؟

خانواده‌ی من این طوری هستن که عیسی به دین خود موسی به دین خود. مامانم نماز می‌خونه، ولی بابام نمی‌خونه و خواهر بزرگم وقتی من نماز می‌خوندم، می‌گفت این کارا چیه، خجالت بکش، چرا الکی خم و راست می‌شوی! بالاخره هر کسی به عقیده‌ی خودش.

- خودت فکر می‌کنی نماز خم و راست شده و یه کار بیهوده هست؟

بیهوده نمی‌دونم، مثلاً وقتی یکی داره نماز می‌خونه، می‌گم چه کار خوبی داره انجام می‌ده، آخی! دین یه تایمی اومده بود که به آدم‌ها یه چیزهایی یاد بده، چون نمی‌دونستن، ولی الآن فکر می‌کنم که فایده‌ای

نداره، چون آدم‌ها اون قدر می‌دونند همه چیز رو که دین دیگه چیزی برای گفتن در زندگی آدم‌ها نداره. فقط به کم معنویت در زندگی آدم‌ها باعث می‌شه که آدم‌ها کارهای بد انجام ندهند، یعنی همون که می‌گویند خدا ترس شدن. واقعاً هم دیدم آدم‌هایی که به کم به خدا اعتقاد دارند، به کم حتی، نسبت به اون‌هایی که اصلاً خدا رو قبول ندارند، کارهای معقول‌تری انجام می‌دهند.

- به خدا اعتقاد داری؟

آره، اعتقاد دارم. به تعریفایی از خدا تو درس دین و زندگی داشتیم که موجود هست و نیست و این چرت و پرتا! هیچ وقت خوب نتونستم حفظش کنم! خدا این دنیا رو آفریده و به نظرم اگه اون بخواد به اتفاقی می‌افته و اگر نخواهد نمی‌افته... در این حد می‌دونم و زیاد خودم رو در قید و بندش نمی‌گذارم. یعنی تو فازش نیستیم برم ببینم از کجا آمده‌ایم، به کجا می‌رویم و خدا چگونه است، فقط می‌دونم خدا هست و به سری کارها براش پسندیده است و به سری کارها نیست و من سعی می‌کنم، طبق اون چیزایی که خدا می‌پسندد، رفتار و زندگی کنم.

- خدا چه چیزهایی رو می‌پسندد؟

مثلاً از بچگی به ما می‌گن دروغ‌گو دشمن خداست... چرا باید با دروغ، زندگی بعضیا رو خراب کنیم، برای همین خدا از دروغ بدش میاد. خدا از فتنه و خیانت و... هم برش میاد. به تعبیر دیگه، خدا از کارهایی که بار منفی دارند، بدش میاد و اگه اونا رو انجام ندی، خدا خوشش میاد.

البته این رو هم اضافه کنم، به آدم‌هایی هستن که دین ندارند و اصلاً خدا رو قبول ندارند، ولی هیچ کدوم از کارهای بد رو هم انجام نمی‌دهند و زندگی خوبی دارند و زندگیشون هم سالمه.

- قرآن رو مطالعه کردی؟

من چند بار فارسی قرآن رو خوندم، اما متأسفانه تفسیرش طوریه که آدم رو می‌ترسونه، یعنی وقتی که می‌خونمش اصلاً آرامش نمی‌گیری. من به شخصه به عنوان کسی که به کمی هم اعتقاد داشتم، به نظرم این کتاب مال به دوره‌ی خاصیه! واسه اون آدم‌هایی که واقعاً جاهل بودند.

- چی در قرآن نوشته بود که تو رو ترساند؟

چیزایی که راجع به شکنجه‌هایش می‌گوید و اصلاً وجهه خوبی نداره، به نظر من اگه کتاب انجیل رو ببینی، بیشتر آدم راغب می‌شه که بهش میل کنه تا قرآن، چون هم بد معنی شده و هم به خاطر ستیزی که ایرانیان با عرب‌ها داشتن، این عربی بودنش خیلی آدم رو نژادپرست می‌کنه. اصلاً به آدم برمی‌خوره که چرا قرآن عربیه؟ ما چرا باید عربی بخونیم! به نظرم قرآن مال به دوره‌ی خاصی بوده و مال همون زمان حضرت محمد هستش، چون باید اون زمان دین می‌آمد که آدم‌ها زندگی کردن رو یاد بگیرند.

- پیامبران و امامان رو از سوی خدا می‌دانی؟

من پیامبران رو قبول دارم، ولی امامان رو نه زیاد. یه تایمی اومدن زندگی کردن رفتن.

- منتظر امام زمان هستی؟

منتظر یکی هستم، ولی نمی‌دونم امام زمان باشه یا نه، هنوز تکلیفم با این چیزا روشن نیست.

- به بهشت و جهنم اعتقاد داری؟

آره، چون اگه اونا نباشن دیگه چه فایده‌ای داره زندگی کردن در دنیا.

- یعنی به بعضی از اموری که در قرآن آمده، اعتقاد داری؟

این امور در خیلی از ادیان هست، دنیای پس از مرگ، ولی خب با قرآن این چیزا رو به ما آموزش دادن

و نمی‌تونم بگم نیست، ولی خودم رو در گیرش نمی‌کنم. ولی خب طوری هم زندگی می‌کنم که در

دنیای دیگه که می‌گن هست و شاید جزا و پاداشی هم در کار باشه، راحت‌تر زندگی کنم.

- زیارت می‌روی؟

قبلاً اعتقاد داشتم، ولی الآن نه، الآن خیلی مسخره می‌دوم که برم مثلاً پابوس نوهی فلانی... که چی بشه؟

وقتی خدا هست، خواسته‌هام رو به خدا می‌گم، اون امامزاده چه کار می‌تونه برام بکنه! به توسل هم

اعتقادی ندارم، چون تا خدا هست، بقیه چرا! ولی خب این رو هم دیدم که مثلاً فلانی به امام حسین

اعتقاد داره و نتیجه هم می‌گیره، ولی خب من که اعتقاد ندارم، برم بگم، امام حسین من رو کمک کن؟

نتیجه نمی‌گیرم قطعاً، حتی ممکنه اعتقاد هم بیشتر از بین بره.

- در عزاداری‌های ماه محرم شرکت می‌کنی؟

با مطالعاتی که من داشتم و با گفته‌ها و شنیده‌های آدم‌های فرهیخته که می‌دانستم حرفاشون سنده، این

رو نشون می‌ده که جریان عاشورا بیشتر یک دعوی خانوادگی بوده، چرا که مثلاً شمر دایی ابوالفضل

بوده و نمی‌دونم سر یک سری مسایلی دعواشون شده. عرب‌ها خودشون کشتن حسین رو و حالا دارن

براش عزاداری می‌کنند. به خصوص عرب‌هایی که در ایران‌اند. من اهل اهوازم و اطرافیانم خیلی عرب

هستند و می‌بینم این چیزها رو که دو ماه محرم و صفر رو مشکی می‌پوشن و همه عزاداری می‌کنند، در

صورتی که جاهای دیگه‌ای ایران نیست و فقط ده روز اول عزاداری هست. بالاخره قضیه عاشورا یه

داستانی هست مال ۱۴۰۰ سال پیش که ما باید خیلی بی‌کار باشیم که هر روز این رو داغ ترش کنیم...

که چی بشه، واقعاً همه‌ی اینایی هم که عزاداری می‌کند، کاری که حسین گفته رو انجام نمی‌دهند و

خیلی‌هاشون اصلاً آدم‌های خوبی نیستن، فقط یه سری تجملات رو وارد عزاداری می‌کنن و هر روز یه

چیزی به اون اضافه می‌کنند. واقعاً بی‌کارن ایرانیا.

- نظرت راجع به نذری دادن چی هست؟

من به کلمه نذر اعتقاد دارم، یعنی مثلاً بگم، اگه این اتفاق افتاد، من سه نفر گرسنه رو غذا بدم، نه این که بگم اهل محل رو گوسفند بدم! اهل محل هیچ کدوم نیازی به گوشت گوسفند من ندارن، باید برم به اونایی که نیاز دارن برسونم.

- گفتی قبل ترها به این جور عقاید معتقدتر بودی، ولی حالا نیستی، این اطلاعاتی رو که گرفتی و دیدگاهت رو تغییر داد، از کجا کسب کردی؟

یک سری کتاب‌ها خوندم و با یک سری آدم‌هایی که مطالعه داشتن و سنشون از من بیشتر بوده، صحبت کردم و پای صحبت‌هاشون نشستم، یعنی هم پای حرفای آدم‌های معتقد نشستم و هم پای صحبت‌های مخالفی که چهار تا کتاب بیشتر خوندن و حالیشون بود، بعد این که خودمم قرآن رو خوندم و فکر کردم در این‌ها و فهمیدم که دین مال یک دوره‌ی خاصی هست و ما باید یک سری چیزها رو فاکتور بگیریم و واقعاً لزومی نداره که انجام بدیم و برای خودم یه سری قوانین گذاشتم که بر اساس عرف درست و خوب رفتار کنم و من بزرگ‌تر شدم و عقلم کامل‌تر شد، فهمیدم واقعاً یه کارای مزخرفی رو داشتم انجام می‌دادم. من اصولاً آدم انعطاف پذیری نیستم که بخواد به خاطر مثلاً دوست و رفیق، اعتقاداتم از بین بره. من با تفکرات خودم همیشه زندگی کردم.

- دین اسلام رو به طور کلی چگونه می‌بینی؟

دین اسلام خیلی غمگینه، البته در ایران غمگین هست، چون مثلاً خواهر من در مالزی زندگی می‌کنه، اون می‌گه تو اونجا، ماه رمضان همه جا جشن و پایکوبی هست، ولی ماه رمضان برای ما با یک بار منفی همراهه و یه بار عزایی با خودش میاره و این تقصیر حکومته، چون خیلی از این عزاداری‌ها حمایت می‌کنه و برای همین ایرانی‌ها، از دین خیلی زده شدن، مثلاً بابای من می‌گه جوون‌تر که بوده، قرآن رو که گوش می‌کردن، بهش احترام می‌گذاشتیم، ولی الآن اگه تلوزیون قرآن پخش بکنه، اون رو قطعاً خاموش می‌کنیم، یعنی این رفتار در همه ما وجود داره. اینجا از نظر من حکومت مقصر هست. چون من دارم در این جامعه زندگی می‌کنم و مثلاً وقتی داره عاشورا میاد، من پیش خودم می‌گم، وای الآن ده روز همه جا عزای غم هست و این اصلاً یعنی چی؟ که چی واسه یارویی که ۱۴۰۰ سال پیش مرده، مردم باید عزادار باشند، هر چقدر هم عزیز و محترم باشه، این زیاده رویه. می‌شه مثل زرتشتیان بود که روز مرگ زرتشت می‌روند محل زیارتش و بعدش خلاص، نه به سینه خودشون می‌زنن، نه این دیوونه بازی! به ما چه اصلاً با اون یارو چه کار کردن. هدف این کارا چیه؟ تهش چی بشه؟ تو محل خاله‌ام اینا، یکی بود که معروف بود به دزد بودن، ولی روز عاشورا مهر یا حسین می‌زد پشت ماشینش و نذری می‌داد

و معلومه که یکی اونو می‌بینم می‌گه که اون اعتقادات رو می‌خوام صد سال سیاه نداشته باشی و خودش هم زده می‌شه، یعنی وقتی این تضادها در جامعه هست، منم می‌گم بی‌خیال این چیزها.

- فکر نمی‌کنی به این قضایا قدری بدبین شدی؟

آره، من روز به روز بیشتر به این چیزها بدبین می‌شوم.

- نظرت راجع به حجاب چی است؟

باید وجود داشته باشه؟ آدم باید چشم و دل سیر باشه. با توجه به خاطراتی که از قدیم برایم تعریف می‌کنن، مثلاً بابای من می‌گن که دختره با دامن کوتاه رد می‌شد، ولی اصلاً کسی نگاهش نمی‌کرد، الآن یه کم پاچه‌ی شلوارت بالا باشه، همه یه جورى نگات می‌کنن که انگار لختی و این به خاطر همین اسلام هست که اومده در حکومت ما و باز هم تقصیر حکومت که کاری با مردم کرده که همه ندید بدید شدن. چون اگه در خانواده‌های ایرانی ریزتر بشیم، مثلاً خود من، خانواده‌ی بی‌بند و باری ندارم، ولی خانواده‌ی بسته‌ای هم نیستیم. همین طوری که دارم با تو صحبت می‌کنم، اگه موهایم باز هست با پسر خاله‌ام هم صحبت می‌کنم، ولی خب مثلاً به جای پوشیدن تاپ، آستین کوتاه می‌پوشم و یه سری حریم‌ها رو برای خودم رعایت می‌کنم و اتفاقی هم نمی‌افته یا مثلاً وقتی می‌روم خونه‌ی دوستم، پیش باباش روسری نمی‌پوشم، چون اون بابا چرا نباید مثل بابای خودم باشه؟ وقتی من چهل سال از اون کوچیک‌تر هستم، چرا باید پیشش حجاب داشته باشم؟ مثلاً اون با تارموی من تحریک می‌شه؟ من این فلسفه‌ها رو اصلاً قبول ندارم، چون هیچ جای دنیا کاربرد نداره و ما خودمون الکی برای خودمون قانون- گذاری می‌کنیم. این مشکل از مردم ایران و جوئی که توش بزرگ شدن.

- به نظر تو حکومت باید چه طوری باشه؟

حکومت نباید از ابتدا اسلامی می‌بود و دین و سیاست هم باید از هم جدا می‌بودند. چون الآن به اسم دین دارن گند می‌زنن توی سیاست و زندگی آدم‌ها و آدم‌ها واقعاً زده می‌شوند و الآن اکثر مردم جامعه به دین محمدی اعتقاد چندانی ندارن.

- نظرت راجع به دعانویسان چیه؟

بین من خیلی درگیرشم، مثلاً یارو می‌ره پیش دعانویس و می‌گه که فلان کار رو بکن واسم و فلان کار هم انجام می‌شه و من فکر می‌کنم که خدا چه کاره هست اینجا؟ و درگیرم باهاش و معلم‌های دینی و معارف هم این‌ها رو قبول دارن و می‌گند که تو برو دعانویس تا کارت انجام بشه و حتی با قرآن و مرآن هم فال می‌گیرن و درست درمیاد و حتی در قرآن هم بوده که می‌گند، حضرت محمد به چشم

زخم اعتقاد داشته و وان یکاد این طوری بود که نازل شد و می‌گه که حضرت محمد هم به این چیزا اعتقاد داشته و این در دین هم هست.

- به نظرت کار دعانویسان واقعاً با قرآن منطبق هست؟

خب این طوری گفته می‌شه، من خیلی دیدم، مثلاً دعا می‌کنن یکی از چشم کس دیگه بیفته و آدم‌های مؤمنی داریم که خالصانه عبادت می‌کنن و به این چیزها اعتقاد دارن و نمی‌شه گفت یارو خرافاتیه.

- به نظرت دین نیاز به تبلیغ داره؟

همه چیز نیاز به تبلیغ داره، چون قطعاً بعضیا اطلاع ندارن.

- چه نوع تبلیغاتی رو برای دین مؤثر می‌دانی؟

من خودم با آدمایی که ملاقات داشتم و مذهبی بودن، از نوعی خوشم میاد که راجع به دینشان صحبت می‌کنند و تو رو هیچ اجباری نمی‌کنند. در خانواده مادر من، مادرم یک دختر دایی داره که بسیار مذهبی هست، ولی خب پدرش اصلاً این طوری نیست و از اون‌ها است که می‌گوید اصلاً محمد کیست! چون می‌داند که بحث کردن با پدرش که هفتاد ساله است، هیچ فایده‌ای ندارد. و یارو داره هفتاد سال با اون تفکر زندگی می‌کنه، پس چرا باید الکی بحث کند. من از این تیپ آدم‌ها خوشم میاد که کار خودش را انجام می‌دهد و می‌گوید من نظرم این است و هیچ اجباری در پذیرش آن برای تو ندارد و با تو جدالی ندارد. ولی طبق داستان‌هایی که خوندم، علی شمشیر کشید، می‌خواست همه را مسلمان کنه، در صورتی که با جنگ و جدل نمی‌شود کسی را مسلمان کرد و این کار فایده‌ای نداره.

- به نظرت اسلام جوانان با اسلام نسل‌های گذشته فرق دارد؟

آره، بسیار زیاد! من خیلی دوست دارم که اصلاً به خدا هم اعتقاد ندارند و احساس می‌کنند، این حرف‌ها دری‌وری و بیهوده است، ولی بین قدیمی‌ها، دین بسیار خالص‌تر بوده و نمود بهتری داشته، شاید هم به خاطر این بوده که چیزی نمی‌دانستن و هر چی هم ندونی برات بهتره. یکی از چیزهایی که روی جوانان خیلی تأثیر داشته ماهواره هست، مثلاً من خودم پای شبکه‌هایی نشستم که داشتن راجع به این چیزها صحبت می‌کردند و بعضی جاها احساس کردم که خیلی دارن زیاده روی می‌کنند که چقدر اسلام بده یا شبکه‌ای هست که خیلی می‌گه، اسلام چقدر خوبه!

- مثلاً چه شبکه‌هایی؟

شبکه‌هایی که خیلی سیاسی هم هستن مثلاً یه شبکه بود که اسمش پارس بود که آقای بهرام مشیری خیلی از اسلام بد می‌گفت و من اون رو زیاد قبول نداشتم، مثلاً می‌گفت: آقای که امام حسین رو قبول

داری، مگه اون موقع بودی؟ و منم می گم تو هم مگه اون موقع بودی که داری تکذیب می کنی؟ و هیچ کدام چیزی نمی دونن.

به نظرت امر به معروف و نهی از منکر کار درستی هست؟

این کاری که ما می کنیم نه، ولی کلاً فلسفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر که امر کنی به کار خوب و نهی کنی از کار بد چیز خوبییه. ولی خب تو کشور ما، مردم فرهنگ درست صحبت کردن رو ندارن و یه جورایی با این کارشون به آدم توهین می کنند. مثلاً همین گشت ارشاد که واقعاً آدم‌های بی کار و خاک بر سری هستن و ایران تا وقتی که گشت ارشاد داره، هیچ وقت پیشرفت نخواهد کرد.

- به نظرت گفته‌ها و روایاتی که از امام و پیامبران به دست ما رسیده‌اند، تا چه اندازه درست هستند؟ بعضیاشون که با عقل جور درمیان، خیلی خوبن، ولی من حدیث‌های ساختگی و خنده‌دار زیاد شنیدم، مثلاً یه کتاب بود راجع به بهداشت که من تازگی خوندم و من تعجب کردم که چرا این حدیث توش هست، چون سال‌ها پیش معلم دینی ما می گفت، یه حدیث‌های ساختگی هست، مثل این که یارو می خواست خرید و فروش پیازش بالا بره، می گفت ایها الناس، حضرت محمد می گه پیاز خیلی خوبه بیاین پیاز بخرین! و این کتاب هم همین رو نوشته بود که حضرت محمد گفته پیاز برای بوی بد دهان خوب است و اصلاً مگه یه همچین چیزی ممکنه؟

من احساس می کنم این‌ها و این جور احادیث زیاد هستن و باعث می شوند، ما راجع به آن چه هم که درست هست، به شک بیفتیم.

- الگوی تو در زندگیت کی هست؟

من همیشه الگوم پدرم بوده، احساس می کنم گفته‌ها و شنیده‌هاش با گفته‌ها و شنیده‌های انسان‌های فرهیخته و مطالعه کرده خیلی تناسب داره. پدرم وقتی که من نماز می خواندم و خواهرم می گفت این چه کاری هست که می کنی، با این که خودش اعتقاد خاصی نداشت، به خواهرم می گفت تو کاری نداشته باش، دوست داره نماز بخونه و به من نمی گفت تو چرا نماز می خوانی و به عقیده‌ی من احترام می گذاشت و بعدش، وقتی من بزرگ‌تر شدم، فهمیدم که لازم نیست نماز بخونم.

- پدرت چقدر تحصیلات داره؟

دیپلمه، ولی خوب دیپلم‌های قدیم خیلی باسواد بودن و در حد یک مهندس هست.

- نظرت درباره کارهایی که اسلام حرام اعلام کرده، چی هست؟

اگر بخواهیم از نظر اسلام حساب کنیم، من کلی کار حرام انجام دادم، مثل با دوستای نامحرم سفر رفتم، به علاوه دست دادن و مشروب خوردن و ارتباط با نامحرم. ولی از نظر من این کارها حرام نیست، یعنی

ارتباط با بعضی‌ها واقعاً حرامه مثلاً یارو پسر ندید بدیدی هست و واقعاً حرامه که باهاشون باشی، ولی دوستانی که من دارم، آدم‌های چشم و دل سیری هستند و به نظرم ارتباط نداشتن باهاشون واقعاً حیفه. یا مثلاً همین حجاب که البته برای من بیهوده هست، ولی بعضی‌ها باید داشته باشن یا تا حدی باید باشه، چون همین طوری بخواهیم برویم بیرون که می‌خورنمون. در فرهنگ ایرانی باید حجاب باشه. - تو اولش گفتی دینت اسلامه و شیعه‌ای، ولی بعدش کاملاً ضدش صحبت کردی، پس چرا می‌گویی مسلمان هستی؟

چون همیشه این سوال رو که از ما می‌پرسن باید این را جواب بدهیم و نمی‌دانم چی بگویم، بگویم مسیحی هستم؟ اون وقت من رو می‌پرن اعدام می‌کنن. من می‌گویم اسلام که چرایی نباشه و نباید بعضی چیزها رو گفت که ازت توضیح بخواند. - چی شد که دیگه نماز نخوندی؟

من زانوم ساییدگی داشت و نمی‌تونستم دیگه خم و راست بشم و بعدش دیگه نماز رو بوسیدم و گذاشتم کنار بعد هم به این نتیجه رسیدم که واقعاً چه کاریه نماز خوندن، واقعاً بیهوده هست... نماز و روزه هر دو بیهوده‌اند. البته نماز می‌تونه به آدم آرامش بده، ولی در حال حاضر برای من بیهوده هست. - به نظرت راجع به صیغه کردن چیه؟

کار خیلی داغونیه و اصلاً یعنی چی یک ساعت بیا زنم شو یا دو ساعت بیا زنم شو! و اصلاً من به صیغه اعتقادی ندارم، یعنی چی اصلاً؟ چون ما به هم محرمیم؟ مردم خودشون رو پشت چی قایم می‌کنن؟ یه ذره فکر کنن، می‌فهمند خیلی چیز مسخره‌ای هستش و واقعاً خریته! مگه در کشورهای غربی که این نوشته‌ی عربی رو نمی‌خونن، مشکلی پیش میاد! ولی خب ایران همین طور رو به فنا می‌رود و کاریش نمی‌شه کرد.

- فکر نمی‌کنی اگر عقد و خطبه عقد برداشته بشه، فساد در جامعه بیشتر می‌شه؟ مگه الآن فساد نیست! الآن با صیغه کردن! قم اولین شهر پر فساد ایرانه و همه‌ی آخوندها واسه خودشون با این صیغه هم منبع درآمد درست کردن و هم یه کلاه شرعی که پشتش قایم شدن و هرکاری دوست دارن، می‌کنن.

- دیدت به طور کلی نسبت به روحانیون چطور هست؟ بعضی از روحانیون این قدر خوبن که آدم دوست داره اصلاً مؤمن باشه. کسی که اسلام رو دوست داره و بهش اعتقاد داره، من بهش احترام می‌گذارم، شاید خودم اسلام رو دوست نداشته باشم، ولی خب هر کس خوب باشه، منم باهاش خوبم. ولی بعضی از روحانیون هم هستن که اصلاً آدم‌های خوبی نیستن و

واقعاً بهتره که نباشن، چون اسلام رو به گند کشیدن و لباس روحانیت شده واسشون شغل پادشاهی و زیرش هر غلطی رو به اسم دین می کنن.

- به نظرت در دین اسلام بین خانوم ها و آقایون فرق گذاشته شده؟

آره، بسیار زیاد، یه سری چیزها واقعاً وحشتناک فرق گذاری شده. مثلاً همین رابطه جنسی، تو مملکت ما این جا افتاده که از رابطه جنسی فقط پسر لذت می بره، ولی خب دختر هم لذت می بره، لعنتی! مثلاً این که مرده بره چهار تا زن بگیره و عشق و حالش رو کنه، ولی خب چرا زن نمی تونه سه تا شوهر هم زمان داشته باشه؟ خیلی بده واقعاً، منظورم این نیست که زن بره سه تا شوهر کنه، ولی خب این یه نگاه ایزاری به زنه و زن رو یک وسیله قرار دادن به خاطر همین هم هست که مردا به دید بد همیشه به زن ها نگاه می کنن، چه در محل کار و چه در خیابان، چون دین مردها این اجازه رو بهشون داده که چهار بار انتخاب کنند

۰۱۷ دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: حالا دیگه پیامبر من عقله منه و هیچ واسطه‌ای بین من و خدام وجود نداره. مصاحبه با رضا، ۲۸ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- نظرت رو راجب اسلام و ادیان بهم می‌گی؟

اسلام دینی هست که سال‌هاست توی کشور ما دین اصلی هستش و اکثر مردم هم بهش ایمان دارن. پدر و مادر و آباد و اجداد من هم جزو این آدم‌هان. حرفایی که تو ادیان و اسلام گفته شده، ظاهراً که بد ما رو نمی‌خوان و همش دعوت به نیکی و خوییه! آمیزاد، همیشه دنبال رهبر بوده، وقتی عمر اسلام رو آورد تو کشورمون، مردم ازش استقبال کردن و از اون موقع اسلام دین اصلی آدم‌ها توی کشور ما شده. مردم هم اکثراً پیروش هستن، یعنی من می‌تونم بگم ۹۵ درصدشون. حالا شاید یه چند سالی هست که یه جنب و جوش‌هایی می‌شه. ولی خب عمراً بشه که دین اسلام رو از تارو پود این کشور جدا کرد. سال‌هاست که این دین تو کشورمون هست.

- راجب عقاید خودت بهم بگو؟ تو هم دینیت اسلامه؟

بین، من نه از اسلام خوشم میاد، نه بدم میاد. کاری ندارم، نه با دین خاصی، نه با آدم‌ها و گروه‌های خاصی. چون علمش رو ندارم. اگه آگاه بودم، شاید دخالت می‌کردم یا نظر می‌دادم یا حتی جلوی ظلم وای می‌ستادم، به خاطر احقاق حق مظلوم. اما من سردر نمی‌ارم از کارای اینا. می‌گن داعش رو مسلمون‌ها ساختن، مسلمون‌ها می‌گن آمریکا ساخته به اسم ما. من نمی‌فهمم واقعاً! پس نمی‌تونم بگم مسلمون‌ها تروریست هستن، پس من باید از اسلام متنفر بشم، اصلاً همه تروریست‌ها مسلمون باشن. چه ربطی به اسلام داره این؟ پدر و مادرهای ما با این دین بزرگ شدن و این دین رو به ما انتقال دادن، پس نباید همش بی‌احترامی کنیم. حالا من آزادم، دینم رو خودم انتخاب کنم یا اسلام یا هر دین دیگه‌ای یا حتی بی‌دینی! حرف من اینه که این همش ظواهره، باید همه چیز رو زد کنار و توی مرحله آخر، به خدا و عقل آدم رسید. حرفم اینه که هر چی هستی، فقط خوب باش و آزارت به کسی نرسه. آدمی که کافره، اما یه گوشه نشسته و بی‌آزاره، از یه مسلمون اصیل که آزارش به دیگران می‌رسه، واسه من عزیز تره. من پیرو هیچ دینی نیستم. ولی همه دین‌ها رو دوست دارم و واسم محترم هستن، از این بابت که به رشد و تعالی آدم‌ها کمک می‌کنن.

- تو که این قدر ادیان رو دوست داری و واست محترم هستن، چرا خودت دین نداری؟

به نظرم ظهور پیامبر و دین و کتاب، فقط می‌تونسته واسه اون موقع که شعور آدم خیلی پایین بوده باشه. الان دیگه آدمای خیلی باهوش‌تر و آماده‌تر هست و جست‌وجوگرتر شدن. اگه محمد، موسی، نوح، زرتشت، واسه زمان خودشون پیامبر و نابغه بودن، اگه تو این عصر بودن، جزو آدمای معمولی می‌شدن. پیامبرها تو زمان خودشون ظهور کردن و مردم خودشون رو هدایت کردن به نیک و راستی. حالا دیگه شعور آدمای کامل شده و عقل هر آدم پیامبر شه. اون موقع حرف حتی شعور این که بفهمه خدا وجود داره رو هم نداشته. پیامبر من عقله منه، عقلم! حالا دیگه هیچ پرده‌ای و واسطه‌ای بین من و خدام، وجود نداره.

- به پدر و مادرت و اطرافیانت نمی‌گی که عقایدشون رو مثل تو کنن؟ نه، اصلاً. چون من اون قدری آگاهی و قدرت بیان ندارم که بتونم یه نفر رو از دینش برگردونم. حرفای من فقط باعث می‌شه که ذهنش بهم بریزه. در مجموع به نظر من اینا مهم نیست، مهم اینه که آدم خوب باشه و آزارش به هیچ کس نرسه.

- به نظرت خرافات و عقاید اشتباه، توی دین اسلام وجود داره؟
خب صد درصد، همه‌ی دین‌ها خرافات توشون هست، چون سال‌ها قبل ظهور کردن و از نسل‌های خیلی دور به ما رسیدن. به جز قرآن اکثر کتاب‌های دینی و همه‌ی کتابای آسمونی تحریف شدن و خرافات توشون اثرگذار بوده، خب البته از قرآنم از آیه‌هاش معنی‌های متفاوتی تفسیر می‌کنن که می‌شه به این هم یه نوع تحریف گفت. نقل قول‌ها و احادیث بزرگای دینی هم اکثراً تحریف شدن.

- می‌شه برام مثال بزنی؟

آره، مثلاً خیلی‌ها پیام‌هایی از این قبیل که بهمون اس.ام.اس می‌دن و می‌گن که مثلاً تو رو به امام حسین، امام زمان و... قسم، پیام رو بخون. دختری هستم ۲۰ ساله که مبتلا به سرطان بودم، یه شب حضرت زهرا به خوابم اومد و من رو شفا داد و گفت این پیام رو بین ۲۰ نفر بخش کن. و اونا هم به بقیه. یه کارمند عمل نکرد. افتاد مرد، سقط شد! (خنده). جمع کنید بابا، این چه حرفایی هست آخه. با احساس مردم بازی می‌کنن. یا همین عاشورا، تاسوعا و محرم، شورش رو درآوردن. حسین (ع) آدم آزاده و بزرگی بوده و در برابر ظلم ایستاده و ۱۴۰۰ سال پیش کشتنش. خب الان که چی؟ به ما چه؟ یادش زنده هست و اسمش هم توی تاریخ ثبت شده، ولی ما باید بیایم ۱۴۰۰ سال بنشینیم و گریه کنیم؟ همین کاراس که مردم دنیا رو داره از دین اسلام می‌رنجونه و حتی متنفر می‌کنه.

- نظرت رو قدری واضح‌تر راجع به امام حسین و عاشورا بهم می‌گی؟

نظرم اینه که امام حسین و یارانش آدمای بزرگی بودن، مثل سقراط، مثل کوروش. اونا جزو آدمای خوب تاریخ بودن و باید فراموش نشن و همه همیشه به یادشون باشن، اما نه این که هر سال موقع کشتن اونا که می‌رسه، این کارها رو بکنن. سقراطم کشتن، مگه مردم دنیا واسه سقراط از این کارا می‌کنن؟ باور کن، نصف این مردمی که این قدر واسه حسین گریه می‌کنن، کارها و بزرگ مردی‌هایی که اون انجام می‌داد رو یکیش رو هم انجام نمی‌دن. فقط الکی گریه می‌کنن. حرف من اینه که آقا بیا برو از کارهایی که حسین، به عنوان یه آزاده انجام می‌داد، درس بگیر، نه این که هر سال ده تا دیگ برنج پیز و اسراف کن.

- فرق بین عقاید و اعتقادات تو و پدر و مادرت چیه؟

فرق بین عقاید من و مامان بابام اینه که اونا خیلی به شکل دیکتاتوری دین رو قبول دارن، ولی من یا جوان‌های دیگه که دینشون اسلامه، این‌طوری نیستیم.

- یعنی چی که پدر و مادرها به شکل دیکتاتورمنشانه دین رو قبول دارن؟

پدر و مادرا و نسل گذشته، برعکس داشتن رفتار اجتماعی خیلی خوب، تو جمع و بین مردم، حفظ ظاهر رو می‌کنن. اگه یه مقداری بیشینی و راجع به مسایل و موضوع‌های دین‌های دیگه یا کلاً مسایلی که با عقاید اونا فرق داره، صحبت کنی، پرخاشگر و عصبانی می‌شن. ولی تو ظاهرشون، خیلی ادای آدمای روشن فکر و کسانی که به همه عقاید احترام می‌ذارن رو در میارن. ولی نسل الان اون‌طوری نیست، به حرف همه گوش می‌ده و فکر می‌کنه، نه عصبانی می‌شه، نه پرخاشگر. نسل قبلی اگه بیشینی و راجع عقایدشون باهاشون بحث کنی، همه تلاششون رو می‌کنن که نتیجه بحث، به نفع اونا بشه، حتی اگه بفهمن که حق با اونا نیست. اونا اصلاً نمی‌تونن قبول کنن که اسلام و عقایدشون زیر سوال بره. حتی اگه بفهمه که حق با طرف مقابل هست، بازم کوتاه نمیداد و می‌خواد نظرش رو به همه تحمیل کنه. واسه همین که من می‌گم با دین کسی کار ندارم. چون علمم در این باره کافی نیست. شاید از روی احساس و این که بخوام طرف مقابل رو مثل خودم بکنم، بشه مثل تحمیل عقاید پدر و مادرا.

- نظرت راجع به دین و جامعه چیه؟ به نظرت این دو تا بهم مربوط هستن؟

در کل به نظرم دین و جامعه باید از هم جدا بشن. می‌دونی در اصل دین تو جامعه چه نقشی رو داره؟ دین تو جامعه همون قانونه که یه کم آب و تاب بهش دادن. دقیقاً چند سال پیش توی اروپا همین اتفاق افتاد و جامعه‌شناسایی مثل ماکس وبر اومدن گفتن که عمر دین تو جامعه تموم شده، دین رو از جامعه برکنار کردن و قانون رو جایگزینش کردن. قانون سفت و سخت و البته درست و کار شده. کار دین تو جامعه اصلاً اینه که مردم رو بترسونه و از انجام دادن کارای بد و اشتباه نگهشون داره. یه دین سال‌ها

طول می کشه که توی تارو بود یه کشور جامعه نهادینه بشه. اما وقتی دین بین مردم شناخته شد و مردم بهش ایمان آوردن، دیگه یه کمک خیلی خیلی بزرگ، یه سوپر کمک می شه واسه رهبرها و مسوولان اون کشور. مخصوصاً تو جامعه‌ای مثل ایران که مردمش فوق‌العاده احساسی باشن. ببین، مثلاً تو کشورهایی مثل روسیه و چین و کره که مردمش اصلاً احساسی نیستن، از سال‌ها پیش کمونیسم حکم فرما شده. ولی توی ایران خیلی سخته که به همچین اتفاقی بیفته. توی اروپا هم سخت بود، اما بالاخره دین رو از سیاست و جامعه‌شون جدا کردن.

- اگه دین تو جامعه بمونه، چه ضررهایی داره که می گی دین باید از جامعه جدا بشه؟
ببین، دین اگه تو جامعه باشه، خیلی خیلی مسایل حاشیه‌ای رو به وجود میاره و باعث می شه که سرعت پیشرفت کشور خیلی کندتر از بقیه کشورها بشه. مثلاً کشورای دنیا دارن آدم می فرستن فضا با موشک، اون وقت ما دنبال پرده بکارت داشتن یا نداشتن دخترا و این که یه تار موت اگه بیرون باشه، موهات رو توی جهنم آتیش می زنن، هستیم. یا هر روز شیعه و سنی می افتن تو جون هم دیگه.

- به نظرت دین توی ایران باقی می مونه؟
نه، اصلاً به نظرم دین تو همه‌ی جوامع و کشورها یه روزی نابود می شه. این موضوع دیر و زود داره، ولی حتماً به وقوع می پیونده. ممکنه از بین رفتن دین تو یه کشور سریع و تو یه کشور دیگه سال‌ها طول بکشه. اما دین توی همه جامعه‌ها و کشورها یه روزی نابود می شه و می میره.

- نظرت رو راجع به امام مهدی بهم بگو؟
اینا همش واسه بهتر شدن آدماس. آخه اگه خدا امام غایب رو واسه این که حفظ بشه غایب کرده، چرا ظاهرش نمی کنه و در همین حالت ازش مراقبت نمی کنه؟ اینا همش خرافاته. خیلی‌ها هستن که مسلمون هستن، ولی منجی اسلام رو قبول ندارن. اونم به خاطر خرافاتی هست که با این موضوع آمیخته شده. مثلاً بعضی‌ها می گن، بعد از شهید شدن امام یازدهم، امام مهدی رو توی سرداب کشتن یا همین که به مهدی (ع) می گن صاحب الزمان، این یه نوع شرکه به نظرم. مگه فقط خدا صاحب زمین و آسمون نیست؟

۱۸. دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: الآن معنویت خوبه، دین دیگه جواب نمی‌ده. مصاحبه با فریبا، ۲۰ ساله، دانشجوی کارشناسی

- فریبا جان چه قدر با دین آشنایی داری؟

من همون قدر که می‌دونم، نمی‌دونم. در مورد اون چیزایی‌ام که می‌دونم، بهشون شک دارم، می‌تونم بگم مسایل برای من ۵۰-۵۰ هست. خیلی وقتا توی قرآن یه چیزایی می‌شنوم که فکر می‌کنم، قرآن حرفای خوبی داره، اما بعضی وقتا یه چیزایی می‌شنوم که باعث می‌شه کلاً به قرآن شک کنم و بگم پس قرآن اصلاً علمی نیست.

- چه چیزهایی می‌شنوی؟

وقتی ترجمه‌های قرآن رو می‌خونم، واقعاً می‌فهمم که زن جنس دوم شناخته شده.

- آیا تا به حال با افرادی که دین را قبول ندارند، برخورد کرده‌اید؟

زیاد، خیلی.

- می‌شه مثال بزنی؟

من خودم دین رو اصلاً قبول ندارم. من به معنویت اعتقاد دارم. اما همه‌ی اینا برای من محترم هستن و براشون ارزش قایل می‌شم. ولی این که اعتقادم، یعنی من بگم قلباً به دین اعتقاد دارم، نه همچین چیزی نیست، معنویت با اخلاق چیزیه که زندگیم با اون بوده و خودمم تا الآن با والدینم، سالم زندگی کردم. دین یه چیزیه که ما این جوری برداشت می‌کنیم که یه برنامه جامع از طرف خداست که به وسیله‌ی پیامبر (ص) به دست ما رسیده، دین اسلام ۱۴۰۰ سال پیش بوده، من اعتقاد دارم، دین اون برنامه و هدفی که داشته، مال اون زمان بوده و نمی‌تونه آدم تو بوق و کرنا کنه که نه دین آپدیت می‌شه و به روز می‌شه یا به قول مصطفی ملکیان که می‌گه: وقتی که ما می‌گیم قرآن پیش‌گویی می‌کنه، وقتی یه آیه‌اش رو تو ۴ جا آورده این پیش‌گویی نمی‌کنه، این این قدر ابهام داره که توی چهار جا آورده شده، من اعتقاد دارم که این واسه اون زمان عالی بوده، پرفکت بوده که توی ادیان اسلام بهترین بوده، ولی الآن بهترین نیست.

- فریبا به نظر تو کدوم دین الآن خوبه؟

الآن به نظر من الآن معنویت خوبه، دین دیگه جواب نمی‌ده.

- معنویت از نظر تو یعنی چی؟

یعنی قلباً بپذیریم که یه خالق وجود داره و به این اعتقاد داشته باشیم که باید اخلاقی رفتار کنیم.

- فریبا جان الان این خالق که تو می‌گی، می‌گه که اسلام بهترین دینه و باید اسلام رو بپذیرید؟

نه این خالق که من می‌گم، با خالق که شما می‌گین، خیلی فرق داره. بین خالق که توی اسلام مطرح شده، همون خداوندی که موسی رو آورد، همون خداوندی که عیسی رو آورد و همون خدایی که حضرت ابراهیم رو آورد، اون داستان‌ها و اون شعبده بازی‌ها رو آورده.

ولی اون خدایی که من دارم می‌گم، نمی‌دونم اصلاً چیه، اصلاً هیچ چیزیم نبوده، فقط می‌دونم که من رو به وجود آورده، یک حسی را در من قرار داده که به وجود اون پی ببرم.

- آیا تا به حال با افرادی برخورد کرده‌اید که از دین استفاده‌ی ابزاری کنند؟

بله، مثلاً یکی از آشناهامون، آشنا که یعنی فامیل دوره‌مونه، باجناق داریم می‌شه، از اونایی هست که خیلی مذهبی بوده و طلبگی می‌خونده و زمان جنگ هم در جنگ حضور داشته، الان توی اداره‌ی مالیات کار می‌کنه. اون به آدمی که توی مهمونیاش هزینه‌های هنگفت می‌کنه و مهمونیاش هم قاطیه. این کارش درسته یا اون کارش درسته؟

این که همش می‌گه من تو جنگ بودم، یقه‌ی لباسش تا آخر بسته‌اس این چیه و چرا دخترش اون جور می‌گرده یا چرا اون جور تربیت کرده یا چرا جشنش قاطیه، چرا اسراف داره تو رفتارش، چرا هر ماه ماشینش رو عوض می‌کنه یا این همه تجمل به خرج می‌ده، اینا یه جور ریاکاری هم می‌شه!

- فریبا جان از کدوم قسمت دین خوش می‌اد؟

البته من دینی ندارم، اما به عنوان آدمی که معنویت داره، من اعتقاد دارم که همیشه باید شکرگزار باشم و اون حسی که ته دلت هست و وقتی به اتفاق خوب برات می‌افته، می‌گی خدایا شکرت، اون عبادته و من اون شکرگزاری و عبادت رو خیلی دوست دارم.

- درباره‌ی امامان برام بگو چه نظری در مورد اون‌ها داری؟

بین من برای همه‌ی اینا احترام قائلم و شدیداً احترام می‌ذارم بهشون، اما این که می‌گن این امام منه، من باید این مسلک رو پیش بگیرم، نه من این رو قبول ندارم. اونا آدمای محترمی هستن که زمان خودشون به نظرم کار خیلی بزرگی کردن. امام حسین (ع) به کسی بوده که تو روز عاشورا تشنگی کشیده، بیشتر یه کسی بوده که به من یاد داده که حرفت رو بزنی.

- اگه خطا کنی و گناه کنی چی؟

سعی می‌کنم جبران کنم و این که من به ازای یه چیز بیرونی مثل پاداش و یا تنبیه، آتش و یا آب خنک، پیام یه کاری بکنم یا نکنم. عینه توهین به انسانیته. یعنی قشنگ می‌شه رفتارگرایی پاولوف که یه

تیکه گوشت می اندازه که سگ عزیزم این کار رو بکن و یا نکن. نه من انسانم، به قول همون خدا، من اشرف مخلوقاتم، به خاطر خود خدای این کار رو می کنم، اونم چون آدمم، این کار رو می کنم. اصلاً بهشت و جهنم برام مطرح نیست. می خواد باشه، می خواد نباشه.

- فریبا جان شما بیشتر به بزرگی و جلال خداوند توجه می کنید یا به زیبایی های او؟
به همه چیزش، بیشتر به حکومتش، مثلاً این که وقتی به اتفاق واسم می افته، یعنی این حکمت داشته، یعنی این چیزیه که قلباً بهش اعتقاد دارم و این که یه مشکلی توی زندگیم پیش میاد، حتماً دلیلی داشته یعنی تقریباً یه ۲ سالی هست که می گم، توی اتفاقی که می افته، محاله که بشنیم و گریه کنم بگم خدایا چرا؟ چون مطمئنم که قراره بعدش یه اتفاقه خوب بیفته و همیشه همین طور بوده، یعنی این یه چیزیه که شک ندارم بهش.

- آیا شما موافقید که دین از سیاست جدا باشه یا نه؟
آره، به خاطر این که ما آدم ها حریصیم، طمع داریم. خوب کسانی که دین رو قبول دارن، یه عده شون می گن نه سکولاریسم نباید باشه، اما بعضی ها می گن سکولاریسم، اونایی که می گن نباید باشه، چون می گن خود پیامبر (ص) او مد گفت، سیاست عین دیانت است، این حرفیه که پیامبر زد، ولی اون زمان اون پیامبر بود، کسی که اعتقاد داره می گه، اما الآن نه پیامبرش هست، نه امامش. انسان حریص زیاده، کسانی که بخوان از دین سوء استفاده کنن پس الآن زمان این نیست که دین و سیاست توأم بشه، و من به عنوان کسی که فقط به معنویت اعتقاد دارم، می گم که آقا من با دین می خوام بهتر زندگی کنم. پس اول باید جمهوری باشه، نه جمهوری اسلامی، یعنی یک محیطی فراهم بشه مثل زمان هخامنشیان که اگه من مسلمونم بتونم نماز جمعه برم زکاتم رو بدم، اگر هم مسلمون نیستم، بتونم راحت زندگی کنم.
- یعنی الآن به نظر تو اقلیت های مذهبی ایران راحت زندگی نمی کنند، فریبا؟

به نظر من دین های دیگه نه. بین من یکی از آشناهامون بهائیه، هیچ کار دولتی بهش نمی دن با این که ایشون خلبان بوه و مربی پرواز ولیعهد بوده، زبان انگلیش هم فوله. پروازش هم فوله. ولی این آدم رو بیرون کردن از سرکار. من واقعاً نمی فهمم، وقتی که اون آدم، اون موقع گماشته بوده، اون زمان نمی تونسته بگه که من نیام درس بدم، چون بهائیه نمی تونه کار پیدا کنه، اصلاً نجشش می دونن.

یکی از چیزهایی که تو دین اسلام برای من سواله، اینه که یک شخص یا انسان به نام اشرف مخلوقات رو میاد با این تفکر انگ نجاست بهش می زنه، تفکری که ممکنه براساس تحریفات سیاسی پیش بیاد. این که می گن این آدم نجسه از یه لیوان باهاش آب نخور، یعنی چی؟

- فریبا تو امام زمان رو قبول داری؟

به نظر من امام زمان یعنی کسی که منجیه، چون در همه‌ی ادیان وجود دارد. یک نیاز انسانی بر مبنای این که امیدوار باشه که یه روزی همه‌ی این مشکلات تموم می‌شه. یه حس امید برای انسان و من نمی‌تونم به صورت عقلی باورش کنم، ولی دوست دارم که باشه، نه به عنوان امام، بلکه به عنوان یه روز و یه زمانی که همه‌ی این بدبختی‌ها تموم بشه و همون مدینه‌ی فاضله‌ای که قرار بود، شکل بگیره.

- حالا در کل قبول داری یا نه؟

به عنوان یک شخص نه، ولی به عنوان یک واقعه آره.

- آیا شما به تفاوت‌های جنسیتی از منظر دین توجه کرده‌اید؟

آره، خیلی. یه مدت اتفاقاً کتاب استاد مطهری رو خوندم، خیلی کتاب خوب و دقیقی در این زمینه واسه کسانی که مسلمون و سر این قضیه شبهه دارن، هست. جوابشو توی کتاب زن از دیدگاه اسلام می‌گیرن، به نظر من چون قرآن رو نمی‌تونم به عنوان یک امر الهی بپذیرم، و به نظر من خلیم یه طرفه رفته به قاضی، مثلاً یه جا از سوره‌ی نساء، می‌گه زنانی از جنس خودتان آفریدم یا این که داره می‌گه من شما رو لباسی کردم برای همه دیگه، برای این که پوششی برای هم باشین، اما یه جای دیگه‌اش می‌گه، زنا رو می‌تونید بزنید.

- فریبا جان به نظر شما آیا مردم ایران بر اساس دستورات اخلاقی رفتار می‌کنن؟

من نمی‌تونم در این مورد چیزی بگم، چون اطلاعی ندارم.

- آیا شما افرادی را که گفتارشان با عملکردشان تفاوت داره رو دیده‌اید؟

(خنده) آره، آره، مسوولان کشور حرف از دین می‌زنن که بیاین ببخشین بیاین این جوری کنید و اون جوری کنید، بعد خودشون با این لالایی خوابشون نمی‌بره. اما اجازه بدید بحث سیاسی نشه.

اما در سطح مردم عادی هم این طور چیزها هست. خیلی زیادن کسانی که اعتقاد دارن نماز بخونن، روزه بگیرن، بعد با حجاب خیلی نافرمی میان بیرون، خب تو اگه اعتقاد داری و قرآن گفته حجاب داشته باش، پس این چیه؟ منی که اعتقاد ندارم، حجابم بهتره.

ولی کسی که مسلمونه و می‌گه نمازم رو می‌خونم و برای امام حسین گریه می‌کنم، پس این چه وضعیه؟ چرا غیبت می‌کنی؟ چرا و هزار و یک چرای دیگه!

- شما فکر کنید ممکنه جامعه به خاطر دین پیشرفت نکنه یا عقب افتاده بشه؟

الآن من همچین اعتقادی دارم، البته نه این که ذات دین با عقب افتادگی گره خورده باشه، بلکه کسانی توی خود دین هستند که از اسم دین سوءاستفاده می‌کنن. خود دین به خودی خود بدی نداره، پس چرا ما اوایل اسلام این همه پیشرفت داشتیم، این همه دانشمند خوب داشتیم، اما مسأله این جاست که الآن

دارن به اسم دین این کار رو می‌کنن. می‌دونم مردمی که به دین اعتقاد دارن، یه بعد احساسی قوی دارن، این سران محترم کشور هم میان و از این احساسی بودن مردم سوءاستفاده می‌کنن، یعنی خود دین به خودی خود محدودیت نمیاره، اگر که درست باشه.

- فریبا جان به چه دلیلی دین را براساس عقل خود و استنباط خودت نپذیرفتی؟
من نمی‌تونم دین را درک کنم، من نمی‌تونم دین را باور کنم که واقعاً این کتاب قرآن رو پیامبر از جانب خدا آورده، ببین می‌تونم این حرف رو بزنم، اما مهم این ته دل آدمه، نمی‌تونم از ته دلم بگم من قسم حضرت عباس می‌خورم که آخرت وجود داره یا باور صددرصد دارم، نه من همچین باوری ندارم. من اینا رو شنیدم یاد گرفتم، اما این که بگم باور دارم، وقتی بهش فکر می‌کنم، حالم خوب می‌شه، نه همچین چیزی نیست، تنها چیزی که حال من رو خوب می‌کنه، اینه که سالم زندگی کنم. اصلاً اون وقت تمام مشکلاتم حل می‌شه، من تا حالا مشکل اخلاقی نداشتم و تو زندگیم هر چی داشتم، پیشرفت داشتم، یعنی منی که دین ندارم، خودم از خودم راضیم.

- فریبا جان کدام مبحث دینی را دوست دارید به چالش بکشید؟
کلش رو.

- بیشتر کجاش رو؟

بیشتر مبحث ماورا و آخرت و اینا.

- شک داری به آخرت!

آره، اما نمی‌تونم هیچ حرفی بزنم، به نظرم زوده که آدم بخواد در این مورد حرفی بزنه.

- پس کی موقعه‌اش می‌شه؟

ببین ما باید مرحله به مرحله بالا بریم. توی خود اسلام می‌گن خدا، نبوت، امامت، همه‌ی اینا هست. وقتی کسی می‌گه خدا هست، اوکی بقیه چیزا تمومه. اما مایی که هنوز سر مسأله‌ی خداش موندیم و خیلیا هنوز به این مسأله اعتقاد ندارن که خدا وجود داره یا نداره و اینا، پس خیلی زوده که به رستاخیز فکر کنیم. اما برای من کافیه که بدونم من باید اخلاقی رفتار کنم، کافیه یعنی اصلاً احتیاجی ندارم به این که فکر کنم یه روزی مجازات می‌شم، چه خالق وجود داره که من رو به وجود آورده، من تنها باید اخلاقی رفتار کنم.

- کجای دین را نقد می‌کنید؟

این که سعی کرده خیلی ما رو محدود کنه، سعی می‌کنه خیلی برنامه‌ی مشخصی بده که با چپ برو و با راست بیا، این که ابهام داره دین. ببین از تو خود دین شیعه در اومده که این جوری داره می‌گه از تو

همین دین اشاعره‌ای در اومده، از تو همین دین داعش هم در اومده، یه چیزی که بشه این قدر ازش برداشت کرد، نمی‌تونه چیز درستی باشه، به نظر من خدا اگه این دین رو برای همه‌ی زمان‌ها قرار داده، این قدر باید رک و پوست کنده می‌گفت که همه یه چیزو برداشت کنن، یکی داعش نشه، یکی چیز دیگه‌ای.

- فریبا جان یعنی تو می‌گی داعش از دین اسلام در اومده؟

اونا خودشون این جوری می‌گن، اونا برداشتشون اینه که ما مسلمونیم، ما می‌گیم اون کسانی که خودشون می‌رن عضو داعش می‌شن، خیلیاشون باورشون بر اینه که اسلام اینه، همه‌شون به این نیت نرفتن که اسلام رو بد کنن. خیلیاشون فکر می‌کنن اسلام واقعی اینیه که اینا قبول دارن و انجامش می‌دن!

- یعنی تو می‌گی یه اروپایی که می‌ره عضو داعش می‌شه، می‌دونه اسلام چیه؟

نه، اونا رو نمی‌گم، می‌گم اونایی که هستن، توشون اعتقاد دارن که این داعش واقعاً اسلامه، مثل سنی‌ها که می‌گن اگه خون شیعه‌ها رو بریزیم، رفتیم توی بهشت. اونا اعتقادشون بر اینه که اسلام اینا رو گفته.

- در مورد خرافاتی که در رابطه با دین وجود داره، برام بگو؟

من می‌گم خرافه نیست، واقعاً وجود داره، مثل دعانویسی، تخم مرغ شکستنا، یه دعایی می‌خونن، تخم مرغ می‌شکونن.

- فریبا جان پس تو معنویت را به چه صورتی قبول کردی؟

من پدرم هم مثل خودم فکر می‌کرد، مادرم هم مثل خودم فکر می‌کرد، ولی تو شناسنامه هممون مسلمون هستیم، تو خانواده چیزی به عنوان این که تو مسلمون هستی و باید این کارا رو کنی، به من نگفتن. به من کتاب داده شد، من رو بردن کتابخانه و گفتن دخترم هر چی علاقه داری، فکر می‌کنی خوبه، بردار بخون. من اوستا رو تو سن ۱۳ سالگی خوندم یا در مورد دین اسلام هم مطالعه کردم.

- کدومشون رو پسندیدی؟

زرتشت چیزیه که من شدیداً باهاش هم‌زاد پنداری می‌کنم و حالم رو خوب می‌کنه. من وقتی حالم خوب نیست، من وقتی کتاب قرآن رو عریض رو بخونم، حالم خوب می‌شه، ولی وقتی که معنی فارسیش رو می‌خونم، حالم اصلاً خوب نیست (خنده).

بین عربی خوندنش یه وزنی داره، یه آهنگی داره که خیلی به دل می‌شینه، خیلی آروم می‌کنه و ما توی این فرهنگ بزرگ شدیم که وقتی صدای اذان شنیده می‌شه، حس خوبی می‌گیریم.

این بنا به اقتضای محیط‌مونه، ولی وقتی که معنیش رو می‌خونم، فکر می‌کنم که نه، من نمی‌تونم هم چین چیزی رو بفهمم.

اما کتاب زرتشت من نمی‌تونم زرتشتی بخونم، ولی وقتی معنیش رو می‌خونم، حالم خوب می‌شه.

- آیا شما فلسفه‌ی معنویت رو که بهش اعتقاد داری، درک کردی؟

فکر می‌کنم آره. من اعتقادم اینه که همه‌ی آدم‌ها توی زندگی‌شون احتیاج دارن که به یه همچین چیزی برسن. خیلی هم احترام قایلیم به اونایی که کاملاً به دین اعتقاد دارن، کاملاً به این باورها و گفته‌ها عمل می‌کنن، چون اونا زندگی‌شون بر اون مبنا شکل گرفته، چون اونا دین رو قبول کردن و با اون هم‌زاد پنداری می‌کنن. منم نمی‌تونم اون جور باشم، احساس می‌کنم اگه اون جور باشم، هرز بشم، حتی به خداوند نتونم اعتقاد داشته باشم.

پس می‌گم، دین یه چیزیه که خود شخص باید اون رو انتخاب کنه که می‌خوادش یا نمی‌خوادش. یا داره درباره‌ی خلقت حرف می‌زنه یا تو انجیل می‌خوندم، زن تو دنده‌ی چپش فرق داره، حالا باز خوب یادم نیامد، این رو می‌گه که زن پست‌تره، بعد مثلاً تو انجیل می‌گه زن برای این قاعده می‌شه که چون گناه کرده، عذابش گناهشه، ولی ما توی قرآن یه همچین چیزی نداریم. اما توی قرآن اومده گفته ما تساوی حقوق زن و مرد رو داشته باشیم، من این رو قبول دارم که قرآن زن و مرد رو شبیه ندانسته و واقعاً هم شبیه هم نیستن، ولی حقوقشون باید برابر باشه.

- فریبا جان فکر می‌کنی که دین به دنبال اطاعت بی‌چون و چرای پیروانش هست؟

نه، الان صددرصد این طوری نیست یه عده می‌گن دین موروثیه و همینیه که هست، باید قبولش کنیم، ولی بعضی‌ها هم این طوری نیستن. پس نصف نصفه.

۱۹. اسلام به مثابه دین عربی: دین عرب‌ها مصاحبه با فرشته، دانشجوی کارشناسی شیمی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه شرکت داشته باشی متشکرم. در ابتدا خودت رو معرفی می کنی.

بله. من اسمم فرشته هست. ۲۲ ساله هستم و دانشجوی کارشناسی شیمی هستم.

- نظر شما در مورد دین اسلام چیست؟

من دین اسلام را اصلاً دوست ندارم. این دین به من تحمیل شده است. نه من و نه پدر و مادرم و نه هیچ کدام از اعضای خانواده‌ی من این دین را قبول ندارند. البته من خدا را قبول دارم و خیلی وقت‌ها در دلم با اون صحبت می کنم و در کارهایم از اون یاری می خواهم، ولی اسلام را قبول ندارم. تا آن حدی که من می دانم، الآن خیلی از مردم مانند من فکر می کنند. خدا رو شکر مردم دیگه اون قدر بی سواد و ساده نیستند که هر حرفی را باور کنند. خودشون فکر می کنند و منطقی رفتار می کنند.

خود شما ببینید، کی دیگه نماز می خونه یا روزه می گیره. عده‌ی کمی از مردم هستند که آن تعصب دینی خودشون را حفظ کردند. مثلاً دکتر به مادر بزرگ من گفته است که روزه گرفتن برای اون ضرر دارد، ولی اون باز هم حرف دکتر را نادیده می گیره و روزه می گیرد. با این کار می دانید چه صدمه‌ای به بدن خودش وارد می کند. پدر بزرگ یکی از دوستانم به خاطر روزه گرفتن در ماه رمضان در تابستان گرم، تلف شد. باور کنید خود آخوندها هم روزه نمی گیرند، فقط به مردم می گند که این کار را بکنید یا آن کار را نکنید. یا وقتی عرب‌ها راضی نیستند سر به تن ما ایرانی‌ها باشد، چرا ما به یکی از منابع درآمد آن‌ها تبدیل شده‌ایم و هی آدم مکه می فرستیم. می دونید سالانه عرب‌ها چه قدر از طریق همین زایران ایرانی پول به جیب می زنند. به جوانان ما تجاوز می شود، باز هم ما خودمان را به پوست کلفتی می زنیم و به مکه می رویم. آدم‌ها ما در حادثه‌ی منا تلف شدند، باز هم مردم عبرت نگرفته‌اند و به زور می خواهند به مکه بروند. پارسال در همین زمان که حادثه‌ی منا رخ داده بود، من در بیمارستان بودم و تلویزیون داشت کشته شده‌های ایرانی آن جا را نشان می داد. من گفتم حقشون هست، برای چه به مکه می روند. اما همان جا یک خانمی بلند شد و گفت چرا این حرف را می گویی، خوشا به سعادتشان که در راه خدا مردند. کاش من هم آن جا بودم و در راه خدا می مردم. ببینید سطح فکری مردم کشور ما چه قدر پایین است. پس تقصیر خودمان است که هر بلایی سرمان می آورند. وقتی من این چیزها را می بینم، واقعاً از دین و اسلام و مسلمانی متنفر می شوم.

- شما چه چیزی را قبول دارید؟

خود من شخصاً به دین اعتقادی ندارم، حالا اسلام یا هر دین دیگری باشد. خودم اعتقاد دارم که انسانیت اصل همه چیز هست.

- آیا شما خدا و بهشت و جهنم را قبول دارید؟

من خدا را قبول دارم، ولی دین را قبول ندارم، مخصوصاً اسلام را. چرا ما باید یک دینی که مال عرب‌ها هست رو داشته باشیم. مگر دین زرتشت چه ایرادی داره. این دین خیلی مختصر و مفید روی رفتار، گفتار و پندار نیک تأکید می‌کنه. ما انسان‌ها فقط با این سه اصل می‌توانیم در کنار همدیگر زندگی کنیم. دین اسلام به نظر من یک دین قدیمی است و مختص جامعه عرب در آن زمان هاست. احکام آن به نظر من در روزگار حاضر قابل استفاده نیست. مثلاً چه لزومی داره که با وجود این همه حمام در همه‌ی خانه‌ها و این همه بهداشت، باز هم ما غسل کنیم یا چرا می‌گویند که اگر خانم‌ها عادت ماهانه داشته باشند، نجس هستند و نمی‌توانند به مساجد بروند. یعنی فقط مساجد کثیف می‌شوند؟ بعدش هم امروزه با وجود حمام‌ها دیگر کسی کثیف نیست، با وجود این همه امکانات که حتی در فقیرترین مناطق هم وجود دارد.

به نظر من خیلی از چیزهایی که مفسران می‌گویند، مسخره است و مردم را به مسخره گرفته‌اند. مثلاً ماجرا ۱۱ سپتامبر به نظر من این حادثه هیچ جایی پیش‌بینی نشده بود، ولی بعضی از مفسران قرآن معتقد بودند که این واقعه در قرآن پیش‌بینی شده است. من هر کجای قرآن را خواندم، هیچ نشانه‌ای از آن نیافتم و فهمیدم که این مسأله دروغی بیشتر نبوده. گله‌ی من از خدا نیست، گله‌ی من از مدعیان دروغین دین است.

- نظر شما در رابطه با حجاب چی هست؟

من به حجاب اصلاً اعتقاد ندارم و خودم هم اون رو رعایت نمی‌کنم. انسان باید کاری را بکنه که اون رو باور داره و به اون اعتقاد داره. وقتی من به حجاب هیچ اعتقادی ندارم، چرا باید مانند خیلی از ریاکاران، دیگران را رعایت کنم. من در منزل خودمان در پیش فامیل‌هایمان همان طور که همیشه هستم، پوشش دارم. هر کدام من را بپذیرد، با من رفت و آمد می‌کند و هر کدام هم نپذیرد، برای من مهم نیست.

همسر من خیلی به من کمک کرد تا بتونم این گونه باشم. کتاب‌های زیادی برای من گرفت و من مطالعه کردم و الآن خودم به این باور رسیده‌ام که دوست داشتن خدا، هیچ تداخلی با حجاب ندارد. یعنی هر کس لباس‌های شلخته بپوشد و ظاهری ناآراسته و زشت داشته باشد، مؤمن است و خدا را دوست دارد و خدا هم او را دوست دارد، ولی کسی که حجاب ندارد و آراسته است و مرتب و تمیز و زیباست،

خدا را دوست ندارد و خدا هم او را دوست ندارد. چرا دین اسلام با پوشش زیبا و آرایش مخالف است. من اعتقاد دارم که نوع پوشش من خیلی در اطرافیانم تأثیر می‌گذارد. وقتی من یک لباس زیبا می‌پوشم و آرایش می‌کنم، و یکی از دوستانم من را می‌بیند، این مسأله روی او تأثیر مثبت می‌گذارد و روحیه‌اش شاد می‌شود، ولی برعکس اگر من زشت باشم، اون هم تأثیر منفی از من می‌گیرد. خیلی معذرت می‌خواهم، این نظر شخصی من هست، ولی من حس می‌کنم انسان‌هایی که چادر می‌پوشن و ظاهر اسلامی دارند، انسان‌های ساده لوحی هستند که بازیچه‌ی دست یک عده سودجو و فرصت طلب شده‌اند.

- آیا شما اجرای مراسم دینی در کشور را می‌پسندید؟

نه، اصلاً. در همین ماه محرم هر سال این رفتارها تکرار می‌شود و به نظر من این مسایل در دین نیست. به تعبیر دیگر، خیلی‌ها از دین برای کسب سود مالی خودشون استفاده می‌کنند. من با این مسایل خیلی مشکل دارم. همیشه هم تلاش کرده‌ام که در جمع آدم بی‌دینی شناخته شوم. من همینم که هستم و به خاطر خودم بودن هم از کسی نمی‌ترسم.

- فقط به دلیل سوءاستفاده از دین با برگزاری آیین‌های مذهبی مخالفت دارید؟

نه، آیین‌های مذهبی در ایران اصولاً عزاداری‌ها هستند. اسلام هم فقط عزاداری داره، هیچ جشن و پایکوبی و شادی نداره و من موافق این آیین‌ها که مردم را افسرده می‌کند و روحیه‌ی مردم را می‌کشد، نیستیم.

۰۲۰ اسلام به مثابه دین عربی: نفی دین عرب‌های بی‌صفت مصاحبه با رها، ۱۹ ساله، دانشجوی کارشناسی

- رها خانم به دورنمای اولیه از خودت می‌دی؟

من ۱۹ سالمه و دانشجوی شیمی هستم.

- رها خانم به دورنمای اولیه از زندگی خانوادگی هم می‌دی؟

من دختر یک خانواده‌ی به نسبت پولدار و مرفه هستم. از بچگی هم هر کاری رو که خواستم، انجام دادم. مادرم هم همیشه از من حمایت می‌کرده و اجازه انجام هر کاری را بهم داده، هیچ وقت هم اجازه نداده که پدرم جلوی من رو بگیره. خوبه.

- بله. متشکرم.

- خوب رها خانم، نظرت درباره‌ی دین چیه؟

الکیه و نظر خاصی ندارم.

- خوب نظرت درباره‌ی اسلام چیه؟

اون هم الکیه و نظر خاصی ندارم.

- منظورت از این حرف‌ها چیه؟

به خدا اعتقاد دارم و قبولش دارم، اما دین و اسلام رو قبول ندارم. امامان و پیامبران رو هم قبول ندارم، امامان مگه کین، همشون آدمای عادی هستند. امام‌ها برای عرباست، ما که عرب نیستیم.

- دین اسلام آخرین دینی است که خدا فرستاده، چطور قبولش نداری؟

از کجا معلوم، فقط می‌گن دین ما ایرانی‌ها زرتشتی بوده، ما ایرانی‌ها دین خودمون رو ول کردیم و گذاشتیم کنار بعد دین این عربای بی‌صفت رو قبول کردیم.

- یعنی هیچ وقت دین اسلام رو قبول نداشتی؟

اوایل قبول داشتم، همون طور که همه‌ی جوان‌ها مثل من پدر و مادرهاشون بهشون گفتن، اما خودمون اطلاعاتی نداشتیم، فقط به حرفای اونا گوش کردیم، شاید اصلاً ما نمی‌خواستیم مسلمان باشیم و می‌خواستیم دین دیگه‌ای داشته باشیم، اصلاً برای چی از بچگی توی گوش ما اذان خوندن؟ کسی که این کار رو می‌کنه، باید کاری کنه که فرزندش تمام احکام رو انجام بده، نه فقط این که بگن ما مسلمان هستیم و هیچ عملی هم انجام ندهند.

- مثلاً چه احکامی رو باید انجام بدن؟

کلاً می‌گم، همه ادعا می‌کنند که مسلمان هستند، اما هیچ کس حقوق هیچ کس رو رعایت نمی‌کنه، هر کس به فکر منفعت خودش هست و اصلاً براش مهم نیست که یک کسی از بین بره.

- می‌تونی یه نمونه از همین بی‌عدالتی رو برای من بگی؟

همین ماه محرم که می‌گن هر کاری رو توی این ما نکنید، خیلی گناه داره، همین کسانی که مسوول هیئت‌ها هستند، من خیلی وقتا خودم با چشم‌های خودم دیدم که قربانی‌هایی که مردم برای امام حسین (ع) می‌دن رو خیلی‌هاشون رو می‌برن، می‌فروشن و فقط پوست و چربی‌شون رو نگه می‌دارن با یه کم گوشت تا غذا درست کنن و به مردم بدن. دخترا و پسرای که ادعای این رو دارن که امام حسین (ع) رو دوست دارن و براش ارزش قایل هستند، توی همین شبا هم دست از کثافت کاری‌هاشون برنمی‌دارند، به جای این که برای امام حسین (ع) عزاداری کنند، چشمشون دنبال پسره‌اس یا دختره‌اس، ببینن با کی رل زده یه وقت اونا عقب نمونن، بعد با یکی رل بززن. حتی زندگی خودم که رو هواست. من اولین باری که عاشق شدم ۱۷ سالم بود که بعدش پسره خانواده‌اش اومد خواستگاریم و نامزد کردیم، اما چه نامزدی، همش دعوا و جنگ، مادرم حتی نمی‌داشت من عشق خودم رو ببینم. چقدر من برای این پسر خودکشی کردم، یه بار که قرص خوردم تا حد مرگ رفتم و با شوک برگشتم. وقتی یادش می‌افتم، تمام وجودم می‌لرزه از این پسره جدا شدم، یعنی جدامون کردند بعد از یک مدت با یه پسر دیگه آشنا شدم که اهل عجب شیر تبریز بود. خلاصه این پسره خیلی به من گیر داد و گفت می‌خوام پیام خواستگاریت. من خودم یه برادر بزرگ‌تر هم دارم که اونم مجرده، پسره، برادرم رو با خواهرش آشنا کرد، برادرم عاشق دختره شد و گیر داد بریم خواستگاری اون. پسره به من گفته بود من یه پام ترکیه‌اس و بابام سرمایه‌داره و از این حرفا. ما رفتیم خواستگاری دختره تو عجب شیر، از سر وضع خونشون معلوم بود که وضعشون زیاد خوب نیست، اما گفتیم شاید زیاد اهمیت نمی‌دن (بابام هم که برای تحقیق رفته بود، اصلاً همسایه‌ها نگفته بودن اینا آهی در بساط ندارن). خلاصه هر دومون نامزد کردیم و بعد عقد کردیم. کم‌کم گند کارهاشون در اومد که هیچی ندارند، اما باز من قبولش کردم گفتم باشه، کار کن، خودت پول در بیار، حتی کارم نمی‌کرد، همش می‌آمد خونه ما می‌خورد و می‌خوابید. وضع مالی ما خوبه. دختره هم به جای این که حواسش به شوهرش باشه، همش از برادرم می‌چاپید و خرش می‌کرد تا براش پول بفرسته و طلا بخره. خواستیم از هم جدا بشیم، رفته بودیم دادگاه. اینجا بی‌عدالتی اسلام رو دیدیم که می‌گفت برو با پسره زندگی کن، این پسر خوبی هستش. بهش گفتم از کجا می‌دونید. گفت ناراحته و گریه می‌کنه، می‌گه من زنم رو دوست دارم. مظلومیت توی چشاش رو ببین. بعد من با دلیل و مدرک، عکسای که منو زده بود و بدنم کبود شده بود رو نشون دادم، خودش

تعجب کرد، اما باز هم طلاق من رو نداد. بعد یک مدت، با زور و کیل، من و برادرم طلاق گرفتیم. این همه عذاب کشیدم، امامان کجا بودن به من کمک کنند. زندگی ام نابود شده، کاری واسم کردن.

- از این اتفاق‌ها برای هر کسی می‌افته، درسته؟

آره، اما این طوری دیگه نه. دختر خاله‌ی منم هم عاشق شد. یه مدت طولانی با پسره دوست بود، چند سال، اما خدا نداشت اذیت بشه. پسره بهش بدی کرد، گذاشت رفت، خدا هم نداشت یه روز خوش ببینه. همچین زدش زمین که نتونست بلند بشه.

- چه بلایی سره پسره اومد؟

پسره هر چی داشت و نداشت از دست داد. از کارش گرفته تا خونه و زندگیش. حتی خانواده‌اش رو هم از دست داد. پدرش فوت کرد، خواهرهاش دیگه باهاش کاری نداشتند، مادرش هم نفرینش کرد و بهش گفت، تو باعث شدی پدرت بمیره، آخه بعد یه مدت برگشت پیش دختر خالم برای این که ببخشدش.

- دختر خاله‌ات بخشیدش؟

دختر خاله‌ام خیلی ایمان داره به خدا و امامان و پیامبران، خیلی می‌گه، اگه حتی کل دنیا هم برخلاف من باشه، خدام که هست، مهم‌تر از همه هم خدامه. نه نبخشیدش، اما بهش گفت، من نفرینت نکردم و حتی نفرینتم نمی‌کنم، فقط به خدا هم گفتم، من تو رو دارم، تو نمی‌داری حق بنده‌ات پایمال بشه و من حلالش نمی‌کنم و از این حرفا.

- تو چرا مثل دختر خاله‌ات فکر نمی‌کنی که خدایی هم هست؟

من می‌دونم یه خدایی هست و وجود داره، اما این امام‌ها رو قبول ندارم. گفتم همین حسینم واسه عرباس، برای ما نیست، اهورامزدا برای ماست.

- از دین زرتشت چی می‌دونی؟

دین زرتشت ۳ اصل پایه داره، کردار نیک، پندار نیک، گفتار نیک. اگر این ۳ اصل رو رعایت کنی، یک فرد خوب هستی. آدم باید همیشه با خدای خودش عبادت کنه، همیشه و همه جا، نه مثل این دین اسلام که در طول یک روز ۱۷ رکعت نماز می‌خونن و تموم، اونم معلوم نیست چطوری می‌خونن که سر و ته کارشون رو بزنی، یک ساعت هم نمی‌شه.

- مگه عبادت کردن، تنها نماز خواندن هست؟

آره دیگه، مگه جز نماز خواندن چیز دیگه هم هست.

- پس روزه گرفتن، قرآن خواندن و ذکر گفتن چیه؟

والا این روزه گرفتن رو که من اصلاً قبول ندارم. کی برای خدا روزه می گیره، هیچ کس، همش الکیه، همه فقط برای این که لاغر بشن روزه می گیرن و اسمشونم گذاشتن مسلمون. با صد قلم آرایش و موهای انداخته بیرون، می گن، من روزه ام یا فقط ماه رمضان روزه می گیرن و تغییر می کنن. اتفاقاً من یه دوست داشتم که ماه رمضان روزه می گرفت، چادر سرش می کرد و مؤمن می شد، ولی وقتی ماه رمضان تموم می شد، چادرش رو که کنار می گذاشت، هیچی، آرایش غلیظ و موهایش رو هم از پشت و جلو می گذاشت بیرون. این چه عبادتیه. یا یک سری هم هستن که هم حجاب دارن و هم نماز می خونن و هم همیشه روزه هستن و ذکر می گن و قرآن می خونن، اما همش بلدن غیبت کنند، این پیرزن های توی مسجد رو می گم، نمونه بارز دین اسلام هستن، وقتی کوچک ترین اصل دین رو رعایت نمی کنند، همش غیبت می کنند یا برای هم خالی می بندند و دروغ می گن، دیگه چه دین اسلامی آخه.

- تا حالا خودت نخواستی بری درباره دین اسلام تحقیق کنی، ببینی درسته یا نه؟
نه، برای چی برم، دلیل و مدرک درستی وجود نداره که من برم تحقیق کنم. از کی پرسم از این آدمای متظاهر و دروغ گو که فقط توی ظاهر مسلمون هستن.

- کتاب قرآن که هست، چرا به کتاب قرآن مراجعه نمی کنی؟
کتاب قرآن؟ اون واسه عرباست، برای ما نیست، اصلاً ما فارسی زبانیم، برای چی باید کتاب اون رو بخونیم. اون کتاب برای ما نیست.

- این کتاب از طرف خدا فرستاده شده، درسته؟
نه، از کجا بفهمیم از طرف خداست، اصلاً از طرف خدا هم باشه، این عربای ملخ خور همه چی رو دروغ می گن، هیچ وقت راست نمی گن، من که باور ندارم.
- نظرت درباره روحانیون جامعه چیه؟

من اصلاً این مجتهدها رو قبول ندارم. فقط بلدن حرف بزنند، فقط بلدن لالایی بخونن برای مردم، اما خودشون کاری انجام ندن. توی پول و مال دارن غلت می زنن، باز به مردم می گن، پول بدید به صندوق خیریه مسجد برای بی نوایان کمک کنیم، اما دریغ از این که خودشون کاری کنند. با این که با چشم-هاشون می بینن، یک سری از مردم شب ها با شکم خالی می خوابن، حتی نون خشک هم ندارن بخورن، اما باز هم به فکر منافع خودشون هستن، ادعاشون می شه قرآن خونن و از دین آگاهی دارن، بعد می ری می بینی صد تا زن صیغه ای دارن. کاش برای کمک بهشون باشه، برای این که دست این زن ها رو بگیرن، اما فقط برای منفعت و سودجویی خودشون هست.

- یعنی روحانی خوب وجود نداره و همه بد هستن؟

مسلماناً همیشه هم خوب هست و هم بد، اما با وجود این همه گرگ، نمی‌شه فهمید که کی خوبه، کی بده. شاید بشه فهمید که همه بد هستند، اما خوبه رو نمی‌تونی راحت پیدا کنی، شاید یک در هزار باشه که یک نفر خوب از آب در بیاد، از بین این گرگ صفت‌های مفت خور. خیر سرشون سر بر سجده می‌دارن و رو پیشنیشون جای مهره، من خودم وقتی ۱۰ - ۱۲ سالم بود، عضو فعال بسیج بودم. دختری بودم که چادر سرم می‌کردم و تو بسیج فعال بودم، اما توی اون ارگان یک چیزایی دیدم که واقعاً متأسفم براشون. رئیس بسیج یک سرهنگ سپاه بود که همیشه دستش یک تسبیح بود و مثلاً سر بزیر، یقه لباس خودش رو تا آخرین دکمه می‌بست و روی پیشونیش جای مهر بود، اما این مرد، یک آدم عوضی بود که دومی نداشت. زن و بچه داشت، اما صد تا صیغه‌ای داشت، وقتی نگاهت می‌کرد، می‌فهمیدی که نگاه سوء داره، من وقتی ماهی یک بار با این مرد جلسه داشتیم، توی اون جلسه عذاب می‌کشیدم تا تموم بشه. دختر و پسر هاشون رو که دیگه نگو و نپرس. با اون ریش‌ها و چفیه‌هاشون، فقط مردم رو گول می‌زنن، دخترها هم همین طور، با اون چادرها و ابروهای پرپشتشون، فقط رول (نمایش) بازی می‌کردند و هر کدومشون واسه خودشون، دوست دختر، دوست پسر داشتند.

- الان تو تپت موهای نسکافه‌ای هست و جلوی موها هم قرمزه. ابروهای باریک و کوتاه و آرایش غلیظ تو هم تیپ تو رو مثل یک مدل اروپایی درآورده، اون برخوردها چقدر در این تیپ تو مؤثر بودند؟

شاید زیاد. البته گفتم، یه سال هم هست که از همسر نامردم طلاق گرفتم و در اثر این مسأله اصلاً خیلی ناراحت هستم و خودم رو تاحدودی با مد سرگرم می‌کنم.

- به نظرت دین باید موروثی باشد؟

نه، هر کس واسه خودش حق انتخاب داره و کسی هم نباید تو این مسأله دخالت کنه، اصلاً به کسی ربطی نداره که تو چه دینی داری و چه کسی رو قبول داری، قبول خدا و آیین یک دین، مربوط به خواسته‌ها و نیازهای افراد هست که باید از روی صداقت و از صمیم قلب باشه.

- اگه یک زمان فرزندات دینی رو که تو قبول نداری رو انتخاب کنه، چه کار می‌کنی؟

کار خاصی نمی‌کنم، مگه اصلاً باید کاری کنم، هر کس دین خودش رو داره، هر کس اعتقاد خودش رو داره، بچه من می‌تونه هر دینی رو انتخاب کنه و مثل اینه که خانواده‌ی من، کاری به من ندارند که من چه دینی دارم و چه کسی رو قبول دارم. اصلاً از من نمی‌پرسن.

- به نظر تو دین اسلام باعث عقب‌افتادگی جامعه می‌شه؟

دین اسلام کلاً مانع پیشرفت می‌شه، اصلاً به نظر من هر دینی مانع پیشرفت هست، حتی همین دین زرتشت هم همین طوره. من حتی هنوز دین زرتشت رو هم قبول نکردم، وقتی به احکام و اعمال یه دین توجه نمی‌کنم و انجامش نمی‌دم، پس یعنی قبول ندارم دیگه. خدا به ما عقل داده که راه درست و غلط رو از هم تشخیص بدیم و زندگی کنیم.

- خدا در نظر تو چطوره؟

خدا خیلی مهربونه. و این مسایل پیش پا افتاده‌ای که می‌گن، اصلاً براش مهم نیست، این که می‌گن حتماً باید احکام رو انجام بدی و اگه انجام ندی، گناه کردی.

- از دین اسلام چیزی را قبول داری؟

تنها چیزی که من از دین اسلام قبول دارم، این هست که تو دنیا یکی هست که سرمنشاء و سرچشمه‌ی همه چیز هست که یک زمان می‌آید و در این دنیا عدالت را ایجاد می‌کند.

- منظورت از این سرمنشاء، امام زمان (عج) است؟

بله، امام زمان، چون توی همه‌ی دین‌ها گفته شده که یک زمان، یک نفر می‌آید که در جهان عدالتی ایجاد می‌کند و همه‌ی مردم به صورت یکسان از نعمت‌ها بهره می‌برند.

- راستی به نظرت دین اسلام بیشتر با غم و اندوه توام هست؟

صددرصد. این عربا دین خودشون رو توی کشور ما گسترش دادند و مردم ما هم فقط بلدن عزاداری کنند. اونا هم که اصلاً براشون مهم نیست، اصلاً عزاداری نمی‌کنن، فقط می‌خوان ما ناراحت باشیم.

- دین اسلام جشن و اعیاد هم داره، درسته؟

آره داره، اما من که قبول ندارم. وقتی که جشن‌هاشون این همه با سکوت برگزار می‌شه، دیگه چه جشن و عیدی باقی می‌مونه، فقط من به نیمه شعبان اعتقاد دارم، اونم به خاطر منجی عالم.

- به نظرت خداوند تو رو درکت می‌کنه؟

آره، درکم می‌کنه که اجازه می‌ده، هر کاری بکنم و می‌ذاره هر جور که دوست دارم، رفتار کنم و هر کجا که می‌خوام برم و اما ای کاش یه کم بیشتر درکم می‌کرد، نمی‌داشت من این قدر توی زندگی عذاب بکشم.

- آخرین حرفت به خدا چیه؟

نمی‌دونم چی بگم، شاید این باشه که منو نجات بده، شایدم بگم که منو به هر چی می‌خوام برسون و کمکم کن تو زندگیم، همیشه موفق باشم.

تأملی دوباره

در مصاحبه‌های انجام شده ذیل عناوین: «دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: به سر آمدن دوران کارآیی دین»، «دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: دین مال یک دوره‌ی خاصی بود»، «دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: حالا دیگه پیامبر من عقله منه و هیچ واسطه‌ای بین من و خدام وجود نداره»، «دین به مثابه نیاز دوران‌های گذشته تاریخ: الآن معنویت خوبه، دین دیگه جواب نمی‌ده»، «اسلام به مثابه دین عربی: دین عرب‌ها» و «اسلام به مثابه دین عربی: نفی دین عرب‌های بی‌صفت»، ابعاد فرهنگی-اجتماعی وجه غالب‌تری داشته، با توجه به همین مسأله، به جمع‌بندی آن‌ها پرداخته می‌شود. بررسی مصاحبه‌های مبینا، فرخنده، رضا، فریبا، فرشته و رها دلالت بر آن دارد برخی از دانشجویانی که پذیرش تنها خدا را در دستور کار خود قرار داده‌اند، در مقایسه با دانشجویان دیگر از نگاه فرهنگی-اجتماعی نسبتاً متفاوتی برخوردار بوده‌اند. دانشجویانی که مصاحبه آن‌ها در این قسمت ذکر شد، ضمن داشتن نگاه نقادانه فرهنگی-اجتماعی نسبت به قرائت دینی مرسوم، مسوولان دینی جامعه و دین‌داران معمولی جامعه، بعضاً در زندگی شخصی و خانوادگی خویش نگاهی انعطاف‌پذیر نسبت به دین داشته، نسبت به فرهنگ جهانی نیز دید مثبتی داشته از آن متأثر بوده‌اند. به همین ترتیب این دانشجویان در قرائت دینی جدید خویش به مسایل فرهنگی-اجتماعی توجه بیشتری نشان می‌دادند.

در ادامه هر یک از عنوان‌های پیش گفته مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

برخی از دانشجویان مصاحبه شده در قرائت دینی خویش، نگاهی نقادانه نسبت به مسایل فرهنگی-اجتماعی را به معرض دید نهاده‌اند. مواردی مانند نقد خرافات دینی، تحریف‌های دینی، نقد اختلاف‌های دینی و به تبع آن قرائت‌های متفاوت و متعارض افراد دین‌دار، نقد چهره پررعبی و پرخزنی که به دین تحمیل شده است، نقد احکام (و خاصه احکام جنسیتی) و نقد عدم توجه به باطن دین، از جمله این نگاه‌های نقادانه می‌باشند به عنوان مثال، رضای ۲۸ ساله، (و مبینای ۲۲ ساله) با طرح مقوله «آویزان کردن زن‌ها از موهایشان در جهنم»، دست به نقد خرافات دینی می‌زنند. رضا در ادامه با استناد به پیامک‌های به ظاهر دینی که در فضای مجازی در حد گسترده‌ای ملاحظه می‌شوند، تأکیدی مجددی بر برخورد‌های خرافی با دین دارد.

فرخنده‌ی ۲۳ ساله از احادیث جعلی که در دین رسوخ یافته‌اند و مبینای ۲۲ ساله از مواردی مانند قمه زدن و سینه زدن‌هایی که به جراحت بدن افراد می‌انجامد، یاد کرده و دست به نفی آن‌ها زده‌اند.

رضا، با تأکید بر اختلاف‌های دینی و قرائت‌های متعارضی که در پی این اختلاف‌ها پدید می‌آید، یاد کرده و در این رابطه به اختلاف‌های گاه عمیق شیعه و سنی و همین‌طور برآمدن گروه خطرناکی مانند داعش از اسلام، استناد می‌کند.

فرخنده، رها و فرشته، دست به نقد حزن و اندوهی که بر دین سیطره یافته است، می‌زنند. فرخنده با مقایسه ماه رمضان در مالزی و ایران، ماه رمضان در مالزی را توأم با جشن، سرور و شادی و ماه رمضان در ایران را همراه با اندوه و غزا برشمرده است.

رها و فرشته نیز دست به نقد قلت شادی و نشاط در اسلام مرسوم زده، بیان می‌دارند اسلام بیشتر با عزا مناسبت دارد تا شادی.

مبینای ۲۲ ساله در نقد احکام دینی، خاطرنشان می‌سازد احکام ۱۴۰۰ سال پیش در جامعه جدید امروز به کار نمی‌آید و فریبا و فرخنده، دست به نقد مراسم صوری شده دینی (نظیر تحلیل رفتن عاشورا در تشنگی امام حسین، علیه السلام، و خاندانش، نه در جوهره عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی آن) و احکام جنسیتی اسلام که به زعم آنان زن را به جنسی دست دوم تبدیل کرده است، یاد کرده‌اند.

نقد فرهنگی - اجتماعی مسوولان جمهوری اسلامی از سویی و نقد فرهنگی - اجتماعی مردم عادی جامعه که مدعی دین و دین‌داری هستند از سوی دیگر از دیگر نقدهایی است که دانشجویان مصاحبه شده، به طرح آن پرداخته‌اند.

فرخنده در جریان مصاحبه‌اش خاطرنشان می‌سازد: روحانیت اسلام را به ابتذال کشیده است و لباس روحانیت به صورت شتل سلطنتی درآمده است و در ادامه نتیجه می‌گیرد، با اوضاع و احوال اخیر، باید دین و سیاست از یکدیگر جدا شوند.

فریبا ۲۰ ساله نیز با نقد قرائت‌های مختلف (از انقلابی گرفته تا ارتجاعی) که به سادگی به دین منتسب می‌شوند، از گروه‌های اشاعره در گذشته و داعش در زمان حاضر مثال زده، انعطاف‌پذیری اخیر را برای دین نمی‌پذیرد. فرشته نیز دست به نقد مفسران بی‌سواد می‌زند که می‌کوشند پیش‌بینی ماجرای ۱۱ سپتامبر را از قرآن بیرون بکشند. فرخنده در حرف‌هایش بیان می‌دارد، به نظر او گشت ارشاد در عمل به شعور مردم توهین می‌کند. رهای ۱۹ ساله نیز با یادآوری خاطرات دوران بسیجی بودنش، اظهار می‌دارد مسوول بسیج آنان، با وجود داشتن چند زن صیغه‌ای، باز به شکل بدی به وی نگاه می‌کرده است. فریبا نیز با یادآوری تناقض‌های رفتاری مسوولان جمهوری اسلامی، دست به نقد برخی از رفتارهای متناقض و متعارض آنان می‌زند.

نقد فرهنگی - اجتماعی مدعیان دین داری، مقوله دیگری است که برخی از مصاحبه شوندگان از آن یاد کرده‌اند و در این میان از رفتارهای بی‌منطق، رفتارهای متعارض، منفعت‌طلبی و مانند آن سخن به میان آورده، دست به نفی آن‌ها زده‌اند. به عنوان نمونه، فرشته از رفتار بی‌منطق برخی از مسلمان‌ها که فکر می‌کنند، ظاهر ژولیده، مؤید دین داری آنان است و یا رفتار مادر بزرگش که با وجود مضر بودن روزه برای وی، خود را مقید به گرفتن روزه می‌داند، یاد کرده است.

فریای ۲۰ ساله از برخی از عزاداران امام حسین، علیه السلام، یاد می‌کند که به سادگی دست به غیبت و کارهای ناشایست دیگر می‌زنند یا از آشنایی سخن به میان می‌آورد که با وجود داعیه دین داری بسیارش، در جشن‌های مختلطش، انبوهی بریز و پاش دارد.

رهای ۱۹ ساله هم از افرادی یاد می‌کند که تنها یک ماه رمضان را مؤمن شده، بعد با همان آرایش غلیظ و بدحجابی پیشین، راه لهو و لعب خود را پی می‌گیرند. رها در قسمت دیگری از بیاناتش، دست به نفی کار فرد روحانی که به اسم کمک به زن‌های بی‌سرپرست، آنان را صیغه می‌کند، می‌زند.

آسیب دیدگی فرهنگی - اجتماعی خود مصاحبه شوندگان، وجه قابل توجه دیگری در بیانات آنان را تشکیل می‌دهد. به عنوان مثال، رها خاطرنشان می‌سازد، فردی با ظواهر مذهبی از او خواستگاری کرده و وی پس از ازدواج با او، دیده است که آن فرد منطق با ظواهری که از خود نشان می‌داد، نیست و پس از تلاش‌های گسترده برای گرفتن طلاق، در دوران مطلقه بودن خویش، به مدگرایی افراطی افتاده است.

نگاه انعطاف‌پذیر اخذ شده از خانواده یا فضای جهانی شده، مقوله دیگری است که در مصاحبه دانشجویان ملاحظه می‌گردد. به عنوان نمونه، فرخنده در مصاحبه خود بیان می‌دارد، آن‌ها در خانواده خودشان اعتقاد به این مسأله دارند که «عیسی به دین خود، موسی به دین خود»، به همین خاطر با تسامح بسیاری با یکدیگر برخورد می‌کنند. شاید برمنبای همین تسامح باشد که مبینای ۲۲ ساله بیان می‌دارد، به نظر من اگر عشق باشد، دختر و پسر بدون خطبه عقد هم می‌توانند با هم رابطه داشته باشند و برای هم باشند.

فرخنده، در قسمت دیگری از مصاحبه خودش به صراحت از ارزش‌پذیری از فضای جهانی شده یاد کرده، یادآور می‌گردد، ماهواره در دید وی تأثیر داشته است.

مبینا نیز با مقایسه مجموعه رفتاری مسیحیان و مسلمانان بر نظام ارزشی مسیحیان صحه می‌گذارد. سرانجام ابعاد فرهنگی - اجتماعی پررنگی که در قرائت دینی دانشجویان مصاحبه شده‌ای که تنها به پرستش خدای صرف اعتقاد دارند، قابل توجه است.

فریبا و مبینا با نقد نفی و انکاری که متوجه افراد بهایی در جامعه است، به دفاع از کرامت انسانی پرداخته، مسأله اخیر را زیر سوال می‌برند.

فرشته در مصاحبه خویش با توجه به سوابق تاریخی، بیان می‌دارد، مگر دین زرتشت که در ایران از پیش وجود داشت، چه اشکالی دارد که ایرانیان باید با کناره‌گیری از آن، به سلک مسلمانان در آیند.

رها و فرخنده، هر دو با تضاد ورزیدن با اعراب، با دین اسلام نیز که در میان اعراب ظهور و نمود پیدا کرده است، مخالفت می‌ورزند. به شکل مشابهی فرشته، با استناد به فاجعه منا یا تجاوز به یک جوان ایرانی در عربستان، تحریم دایمی حج را خواستار شده است.

بنابراین در یک جمع بندی اجمالی می‌توان از تأثیر قابل توجه دیدگاه‌های فرهنگی-اجتماعی معترضان دانشجویان مصاحبه شده در قرائت دینی آنان که پذیرش خدای صرف است، یاد کرد.

۰۲۱ پذیرش خدا به عنوان خالق: پذیرش صرف خدا مصاحبه با سمیه، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگیت تا الآن بده.

من در یک خانواده کاملاً مذهبی متولد شدم. پدر و مادرم هم خانواده‌های مذهبی دارند. من از همون بچگی کنار پدر و مادر می‌ایستادم و نماز می‌خواندم و با این کار، احساس بزرگی بهم دست می‌داد، خیلی احساس خوبی بود. از همون موقع با این که هنوز به من تکلیفم نرسیده بودم، روسری سرم می‌کردم و سخت حجابم را رعایت می‌کردم. مادر و پدرم هم خیلی من را تشویق می‌کردند و همیشه از من تعریف می‌کردند. مادرم به من قرآن یاد می‌داد و با این که مدرسه نمی‌رفتم، اما بسیاری از سوره‌های قرآن را حفظ شده بودم. بعدها هم که به مدرسه رفتم، همین طور بود. من همیشه مکبر مدرسه و نماز جماعت‌ها بودم. دعای صبحگاهی و بعد از نماز مدرسه را من می‌خواندم. از مادرم می‌خواستم که دعاها را مختلف را در خانه برایم بخواند تا من آن‌ها را یاد بگیرم. مادرم یک جلسه قرائت قرآن هفتگی با دوستانش تشکیل داده بودند که البته هنوز هم ادامه دارد. من آن جلسات را دوست داشتم و معمولاً در آن‌ها شرکت می‌کردم و حتی در آن جلسات، قرآن می‌خواندم. معلم‌های مدرسه و دبیر دینی خیلی من را دوست داشتند.

از دوره راهنمایی به پیشنهاد پدر (و البته رضایت خودم)، چادر پوشیدم در همین دوره (و البته در دوره دبیرستان)، مسوول بسیج و مسوول انجمن اسلامی مدرسه بودم. در مدرسه در روزهای جشن، مثلاً ۱۳ آبان و دهه فجر، مجری برنامه‌های مدرسه بودم و شعارهای انقلابی می‌دادم و بقیه دانش‌آموزان هم آن‌ها را تکرار می‌کردند. علاوه بر این، من در دوره راهنمایی، ۲ سال در مسابقات چهل حدیث نفر اول استان خودمان شدم.

با فرارسیدن دوره دبیرستان، باز هم من به دین و انجام تکالیف دینی، علاقه نشان می‌دادم. مثلاً من و دوستانم از راننده سرویس خودمان خواسته بودیم که صبح‌ها نیم ساعت زودتر دنبال ما بیاد تا برویم با خانم کتابدار مدرسه خودمان که فردی بسیار مذهبی بود، دعای عهد بخوانیم. آن موقع، من واقعاً از نماز خواندن خوشم می‌آمد، با علاقه می‌رفتم و نماز می‌خواندم. در اردوهای زیارتی دبیرستان شرکت می‌کردم و چون موقعیت و نفوذ خوبی هم در مدرسه داشتم، مدیر و دبیر پرورشی خیلی با من همکاری می‌کردند.

از طرفی در خانه هم خیلی مورد توجه پدر و مادر بودم. آن موقع خواهرم هم در دبیرستان، فرمانده بسیج و رئیس انجمن اسلامی مدرسه بود. البته او خیلی سفت و سخت تر از من بود. مثلاً با دوستانش به شکل مستقیم به بچه‌ها در مورد حجاب و موارد دیگر، تذکر می‌دادند.

در آن سال‌ها، خیلی از شهدای گمنام را به شهر ما یعنی مشهد، می‌آوردند و من و خواهرم به پدر می‌گفتم، برویم در مراسم تشییع جنازه شهدا، شرکت کنیم. در این مراسم‌ها، خیلی از اوقات، ما باید منتظر می‌شدیم. هوا هم سرد بود و اغلب برف و باران می‌بارید. آن وقت ما به پدر و مادرمان اصرار می‌کردیم که منتظر بمانیم تا شهدا را بیاورند. البته ماشین ما آن موقع، یک رنو بود که بخاری هم نداشت، اما ما با علاقه خاصی، سرما را تحمل می‌کردیم و منتظر ورود کاروان شهدا می‌ماندیم.

- از انجام کارهایی که گفتم، الآن احساس پشیمانی نمی‌کنی؟

نه، من الآن هم به آن کارهایی که کردم، احترام می‌گذارم و از انجام آن‌ها، پشیمان نیستم.

- لطفاً از آغاز شکل‌گیری تردیدهای دینی خودت بگو.

من در دبیرستان شاهد درس می‌خواندم. پدرم رزمنده و فرهنگی بود، برای همین من آنجا ثبت نام کرده بودم. یادم هست، سال سوم دبیرستان که بودیم، پدر یکی از دوستانم که سال‌ها جانباز شیمیایی بود، شهید شد. من در مدرسه برای آن شهید، مراسم برگزار کردم. پیشنهاد کردم که همه بچه‌ها برویم خانه دوستم و او را به مدرسه برگردانیم. یکی دو هفته هم بچه‌های کلاس را جمع می‌کردم، گل می‌خریدیم و مزار شهدا می‌رفتیم. همون طور که گفتم، من مسوول بسیج و انجمن اسلامی مدرسه بودم و سال اول و دوم عضو شورای دانش آموزی و سال سوم رئیس شورای دانش آموزی مدرسه خودمان بودم. خلاصه خیلی با مسوولان مدرسه ارتباط داشتم و آن‌ها هم حسابی من را قبول داشتند. من سعی می‌کردم، بین بچه‌ها و اولیای مدرسه، روابط حسنه‌ای برقرار کنم و چون مدیر و دبیر پرورشی من را می‌شناختند، خیلی با من همکاری می‌کردند. مثلاً من در سال سوم دبیرستان، در شورای مدرسه پیشنهاد کردم که به جای صدای زنگ، برای شروع یا اتمام کلاس‌ها، یک موسیقی پخش شود و چون کلاس‌های مدرسه هم به بلندگو مجهز بودند، این کار ممکن بود. شورای مدرسه این پیشنهاد را پذیرفت و من مسوول اجرای آن شدم. من ۵ دقیقه قبل از زنگ کلاس‌ها، از کلاس بیرون می‌آمدم و سر موقع، موسیقی را پخش می‌کردم. من این کار را با نوارهای افتخاری شروع کردم. بعد از نوارهای اصفهانی استفاده کردم، زیرا بچه‌ها می‌گفتن موسیقی یه خورده شادتر باشد. این تجربه، برای من یک تجربه عالی بود. موسیقی در طول رنگ تفريح پخش می‌شد، بچه‌ها یه حال و هوای دیگه‌ای داشتند و من فکر می‌کردم، همه بچه‌ها از این وضع راضی بودند تا این که حدود یک ماه بعد، مدیر دبیرستان من را خواست. وقتی به اتاقش رفتم، او

به من گفت: از بنیاد شهید تماس گرفته و گفته‌اند، سریعاً این برنامه را قطع کنید. من پرسیدم چرا، همه بچه‌ها که از این مسأله راضی هستند، تازه همه موسیقی‌ها هم که مجاز هستند، اما او گفت: آره درسته، اما این یک دستوره، بنابراین از امروز باید همه چیز به حالت اولش برگرده و این جوری بود که این قضیه تمام شد.

یک بار دیگه، ما از طرف شورای مدرسه پیشنهاد دادیم که یک نشریه ماهانه چاپ کنیم و هزینه آن را هم با پول فروش خود نشریه و کمک مدیر مدرسه، تأمین کنیم. این نشریه، قسمت‌های مختلفی داشت، از سیاسی گرفته تا طنز. بچه‌ها هر کدام مسوول یک قسمت نشریه شدند. سپس مطالب لازم را جمع کردیم و نشریه ما آماده چاپ شد. یک نسخه از نشریه را آماده کردیم و به مدیر و دبیر پرورشی مدرسه نشان دادیم. اما بعد از گذشت ۲ روز، با یک اظهارنظر عجیب روبرو شدیم. ما عکس روی جلد نشریه را چند تا دختر دانش‌آموز که مانتو و شلوار مدرسه را پوشیده بودند و داشتند صحبت می‌کردند، انتخاب کرده بودیم. تازه این عکس هم فقط یک قسمت کوچک از صفحه را پوشانده بود، اما مدیر مدرسه به ما گفت که شورای مدرسه که نماینده بنیاد شهید هم در آن بودند، گفته‌اند که این عکس را یا حذف کنید یا چند تا دختر چادری را به جایش بگذارید. واقعاً مسخره بود، گیج شده بودیم. آمدیم عکس را چند درجه مات و تیره کردیم، اما باز هم قبول نکردند. من گفتم اصلاً نمی‌خواهم نشریه چاپ بشه. بچه‌ها هم موافق بودند. اما مدیر مدرسه چند نسخه برای یادگاری چاپ کرد و به خودمان داد. از آن به بعد نشریه را برای همیشه فراموش کردیم. خلاصه این که در آن سال‌ها من در مسایل دینی، اجتماعی و سیاسی، خیلی فعال بودم.

من در آن سال‌ها، پا به پای پدرم (که فردی چپی یا به اصطلاح امروزی اصلاح طلب بود)، روزنامه می‌خواندم، اخبار گوش می‌کردم، در جلساتی که برگزار می‌شد شرکت می‌کردم. خودم در مدرسه بحث راه می‌انداختم و بچه‌های دو طرف را به بحث کردن دعوت می‌کردم. آن موقع آقای خاتمی رئیس جمهور بود. برای انتخابات من جدا از خانواده‌ام که در ستاد او بودند و در خانه‌مان جلسه برگزار می‌کردند، خودم با انگیزه و شور شوق، تبلیغ می‌کردم. هر چند که کارهای سیاسی خودم را از دوره ابتدایی و راهنمایی، با دادن عکس آن کاندید شروع کرده بودم، اما در دوره دبیرستان، این کار را به شکل جدی و مصمم‌تری، ادامه می‌دادم. حتی من و دختر داییم یک نامه برای آقای خاتمی نوشتیم. ما خیلی خوشحال بودیم که داریم به رئیس جمهور نامه می‌نویسیم. اما راستش حتی فکرش را هم نمی‌کردیم که یک موقع برای ما جوابی ارسال شود. اما در کمال ناباوری، یک روز پستی زنگ زد و گفت به خانم... بگید نامه سفارشی از نهاد ریاست جمهوری داره. وای خدایا باورم نمی‌شد، نامه را

که گرفتم از شدت خوشحالی فقط در حیات می‌دویدم، حتی بازش نمی‌کردم، فقط اشک می‌ریختم و می‌خندیدم، انگار دیوانه شده بودم.

آن روزها من تصمیم گرفتم که عکس‌های آقای خاتمی را از جاهای مختلف پیدا کنم و باهاش یک آلبوم عکس درست کنم. اتفاقاً درست کردم، خیلی هم جالب شد و همه ازش تعریف می‌کردند که البته هنوز هم نگاه‌اش داشته‌ام. خلاصه، این وضعیت من در آن روزها بود. من در آن ایام، رابطه خیلی خوبی با خدا داشتم. شب‌ها که می‌خوایدم، حدود نیم ساعت با خدا حرف می‌زدم. برای خودم و خانواده‌ام طلب کمک می‌کردم. برای همه بیمارها و کسانی که مشکل داشتند، دعا می‌کردم و از خدا کمک می‌خواستم. از بعضی از ائمه هم کمک می‌خواستم. اما بیش‌تر از همه، به حضرت معصومه عشق می‌ورزیدم و رابطه خوبی با او داشتم. چون حتماً سالی یک بار را به حرمش می‌رفتیم، و من در این زیارت‌ها، همه درخواست‌هایم را به او می‌گفتم و معمولاً هم نتیجه می‌گرفتم. آن موقع، من خیلی از روزها را روزه می‌گرفتم و خلاصه خیلی با الآن خودم متفاوت بودم. اما راستش کم‌کم دلسرد شدم.

- چرا؟

علت‌هاش زیاده. اول این که دیدم من هرچه بیشتر از خدا درخواست می‌کنم، کمتر خواسته‌های من را جواب می‌دهد. در عوض آدم‌هایی که حتی سالی یک بار هم نماز نمی‌خواندند، همه چیز داشتند و هیچ مشکلی نداشتند.

دلیل بعد این که خیلی از آدم‌هایی که در فامیل‌های نزدیک ما بودند، به خاطر شغل‌های خاصی که داشتند، به اسم خدا و دین، هر کاری می‌کردند. این آدم‌ها، ماشین‌های آخرین مدل دولتی سوار می‌شوند، در حالی که خودشان ماشین دارند، ظرف مدت کوتاهی بهترین خانه‌ها را برای خود و فرزندان‌شان می‌خرند، با هزینه دولت کلی مسافرت‌های داخلی و خارجی می‌روند، و در عین حال، این افراد نماز اول وقت می‌خوانند و در نمازشان، پوشیدن عبا و بیان حرف حلقوی را فراموش نمی‌کنند. البته من می‌دانم این آدم‌ها، همه کارهایشان از روی ریا هست، اما به هر حال دارند بهترین زندگی را به نام دین و با پولی که از این راه به دست می‌آورند، می‌کنند. تازه همین آدم‌ها، وقتی نماز خواندن ما را می‌دیدند، با تمسخر به ما نگاه می‌کردند. انگار خدا و ائمه و قرآن، فقط مال آن‌ها بود و فقط آن‌ها می‌توانستند با آن رابطه برقرار کنند. بچه‌های این آدم‌ها با کمترین تلاش در بهترین رشته‌ها، در دانشگاه‌های مخصوص خودشان قبول می‌شوند و بدون کنکور تا ارشد و دکتری بالا می‌روند. آن وقت خود من که از بهترین شاگردهای مدرسه بودم، به خاطر این همه تبعیض و سهمیه‌بندی، با همه تلاشی که کرده بودم، نتوانستم در رشته مورد علاقه‌ام قبول بشوم. در سال‌هایی که من برای کنکور آماده می‌شدم،

یک مشکل مالی بزرگ برای پدرم پیش آمد که البته هنوز هم حل نشده است و علت آن مسایل سیاسی و لجبازی با پدرم بود. اما این آدم‌های ریاکار، همیشه برنده هستند. هر چی که بخواهند، دارند و برای همین هم هست که همیشه آرامش دارند. بهترین خونه، ماشین و مسافرت‌های مجانی، همیشه در اختیار این افراد هست. خوب معلوم هست، اگر هر کس دیگه هم به جای اون‌ها بود، با حکومت موافقت می‌کرد، نماز می‌خواند و حجابش را رعایت می‌کرد، اما در عوض این همه امکانات داشت.

از طرفی اون‌ها آدم‌هایی هستند که قلبشان کثیف هست، بد ذات هستند، نگاهشان و کارهایشان کثیف هست و در پوشش دین، به هر کاری دست می‌زنند، اما در نظام، مسوولیت‌های کاری بزرگی دارند، من خیلی از این افراد را می‌شناسم که مثلاً یک دوره نماینده مجلس شدند یا یک پست مهم مدیریتی داشته‌اند، و بعد از چند سال، وضعشان از این راه به اون راه شده است. وقتی به این آدم‌ها نگاه می‌کنی، می‌بینی کلی ریش دارند، انگشتر عقیق به دستشان می‌کنند، زن و بچه‌هایشان چادری‌های سفت و سختی هستند، اما با پول مردم و با پول حرام دارند، بهترین زندگی را می‌کنند. این آدم‌ها آن قدر پرو هستند که می‌گویند، اگه آدم دلش با خدا باشه، خدا کمکش می‌کنه و از این حرف‌ها.

مثلاً فلان آدم که روحانی هم هست، ماها را بی‌دین و بی‌خدا می‌داند و در ظاهر می‌آید، ما را امر به معروف می‌کند، اما وقتی جلوتر می‌رویم، می‌بینیم خودش چند تا زن صیغه‌ای دارد یا کلی کارهای زشت دیگر انجام می‌دهد. این آدم با این سن و سال، رفته چند تا زن گرفته، اما یک جوان نمی‌تواند با فرد مورد علاقه‌اش ازدواج کند. اصلاً چرا راه دور بریم، همین بچه‌های نهاد و بسیج یا بچه‌هایی که باباهاشون از بزرگای مملکت هستند، در سن پایین ازدواج می‌کنند، بلافاصله سرکار می‌روند. اغلب خونه و ماشینشون هم آماده است، اما بقیه جوان‌ها چی؟ سن ازدواج بین جوانان بالا رفته و تازه ازدواج هم که می‌کنند، این قدر فشار مالی باید تحمل کنند که خیلی‌ها در این وسط کم میارند و از هم جدا می‌شوند. آن وقت همان آدم‌ها می‌گویند، آره دیگه، اگه با خدا بودن، اگه نماز می‌خواندند که این طوری نمی‌شد. یعنی این آدم‌ها همه چیز را با معیار دین و خدا، مقایسه می‌کنند. خوب معلوم است که جوانی که نمی‌تونه ازدواج کنه، دنبال دوست دختر یا دوست پسر می‌رود، یا معتاد می‌شود. خوب چه کار کند. کار که نیست، ازدواج که نمی‌تواند بکند، پدر و مادرش هم که هنوز نیازهای اولیه خودشون را هم نتوانسته‌اند، تأمین کنند، از طرفی جوانان با پدر و مادرهایشان فرق دارند و نمی‌توانند با آنان زندگی کنند، پس به جایی می‌رسند که یکی می‌رود، معتاد می‌شود، یکی در گروه‌هایی مثل شیطان پرستان می‌رود، یکی خودکشی می‌کند، یکی به قول این آقایون فاسد می‌شود و بقیه هم افسرده و سرگردان و بی‌هدف می‌شوند.

اون وقت جالبه، همین آدم‌هایی که خودشان بهترین امکانات را دارند، به ما که می‌رسند، به همه چی گیر می‌دهند.

من دوست ندارم این طور که همه نماز می‌خوانند، نماز بخوانم. دوست دارم همیشه تمیز و مرتب باشم و در هر حالی، هر وقت که دلم می‌گیره، با خدا حرف بزنم. من از این که مجبور باشم، طبق احکامی که هزار سال پیش گفته شده، پیش برم، بدم می‌آید. دوست دارم خودم تصمیم بگیرم. بعد از اون سال‌های پر شر و شور ابتدای جوانی، کم‌کم با دیدن ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که دیدم، تو ذوقم خورد و احساس می‌کنم، خدا و ائمه فقط برای یک دوره خاص هستند و من چون از این آدم‌های ریاکار بیزار هستم، سعی می‌کنم تا جایی که ممکنه، از آن‌ها متفاوت باشم. مثلاً دیدم لزومی نداره چادر بپوشم. من بدون چادر هم می‌توانم باحجاب باشم. من روسری گذاشتن یا لباس‌های ساده و مناسب با هر مکان را دوست دارم و مطمئن هستم، اگر در کشوری زندگی می‌کردم که در آن می‌توانستیم، بی‌حجاب هم باشیم، من همین طوری که الآن هستم، بودم. چون خودم آن را انتخاب کرده‌ام. چون از خودنمایی و این که زیبایی‌هایی خودم را به همه نشان بدهم، بدم می‌آید. من دوست دارم، بقیه به خاطر فکرم و توانایی که دارم به من احترام بگذارند، نه به خاطر زیبایی‌هایی که دارم. اما من فکر می‌کنم، خیلی از این‌هایی که حجاب سفت و سختی دارند، اگر پای منافعشان در میان نباشد، در فضایی متفاوت، به بدترین شکل ممکن ظاهر می‌شوند، چون کارهایشان از سر تعقل و انتخاب نیست. به زور و به خاطر منافعشان این کارها را می‌کنند.

نگاهی به مسایل اجتماعی اطراف خودمان هم پرده از روی ریاکاری این‌ها برمی‌دارد. مثلاً همین آدم‌هایی که در خیابان به اسم گشت ارشاد به خانم‌ها تذکر می‌دهند، مثلاً دوستم می‌گفت، یک آقای که پلیس بود با دقت تمام به خانم‌ها نگاه می‌کرد، بهشون زل می‌زد و بعد به خانم همکارش می‌گفت، برو اون رو بگیر یا بهش تذکر بده، خوب آیا این طرز نگاه کردن، گناه نیست؟ مثلاً آدم‌هایی که با شعار یاحسین و یازهرا بعد از انتخابات تو سر و بدن مردم باتوم می‌زدند، آیا واقعاً مؤمن هستند. من در فیلم‌ها دیدم که یک لباس شخصی باتوم خودش را به سینه یک خانم چسبانده او را به دیوار فشار می‌دهد. آیا این درست هست و گناه نیست؟ آیا این که خون مردم را می‌ریزند، حق را ناحق می‌کنن یا در زندان‌ها آن همه فاجعه بار می‌آورند، شکنجه می‌کنند، گناه نیست؟ آیا بیرون بودن موی دخترها گناهش بیشتر و سنگین‌تر است یا اقدامات این آقایان؟

وقتی ما از استادهای حوزوی که برای سخنرانی به دانشگاه می‌آیند، مثلاً در مورد خیلی از حقوق زنان که در قرآن آمده است، اما اجرا نمی‌شود، علت را می‌پرسیم، یا جواب ندارند به آدم بدهند یا این که

در پاسخ این همه تبعیض‌ها، فقط جواب می‌دهند، خوب این مسئله حکم و دستور خداست، خدا هم که خالق ماست و ما را دوست دارد، پس حتماً حکمتی داشته و مصلحت این بوده و از این دست حرف‌ها، خوب معلوم هست من هم کاری را که علتش معلوم نیست را دوست ندارم و انجام نمی‌دهم. از طرفی مروجان دین را هم که آدم نگاه می‌کند، یا یک سری آدم‌هایی را می‌بیند که از روی ترس یا به خاطر منافعتشان کار می‌کنند، خوب قضاوت آدم در این میان چه چیزی می‌تواند باشد؟

البته این افراد این کارها را که می‌کنند، درصدد هستند تا مردم را در نادانی قرار دهند و به اسم دین بر آنان حکومت کنند. اما به نظر من، خدا به ما عقل داده است و خودش هم ما را به تفکر و تعقل دعوت کرده است. پس این خرافه‌گرایی‌ها، همه‌شان مردود هستند. به نظر من دین هر کس، یک مسئله شخصی هست و باید از سیاست که یک مسئله متفاوت هست، جدا باشد. اصلاً سیاست علم هست، اما دین علم نیست. پس این دو تا را نمی‌شود با هم جمع کرد، زیرا در موضوع متفاوت از هم هستند. اما در کشور ما سالیان سال است که به اسم دین بر، مردم حکومت می‌کنند و برایشان تصمیم می‌گیرند و هی با شعار یازهر، مردم را شکنجه می‌کنند و همین جور مسایل هم هست که باعث این همه عقب ماندگی و فرار نخبه‌ها از کشور ما شده است.

اوایل انقلاب، دولت داشتن ویدیو را خلاف می‌دانست. من هم یادم هست که بابای خودم هم مخالف آن بود، اما کم‌کم این مسئله عادی شد. بعد کار به ماهواره رسید. این آدم‌ها، اون قدر عزاداری، گریه و دروغ تحویل مردم داده‌اند که حتی روحانی‌های توی قم هم ترجیح می‌دهند که به جای شبکه‌های تلویزیون ایران، ماهواره را ببینند.

حالا با وضعیت فعلی هم که پیش آمده است، معلوم نیست به کجا می‌رویم و چی می‌شود. اما من خوشحالم که برخی از مردم آگاه هستند و تا همین جاها، کلی ترس تو دل این آقایون کردند.

- الان نظرت راجع به دین چی هست؟

من فکر می‌کنم که دین چیزی هست که همیشه در زندگی آدم‌ها بوده است و شاید از همان نیاز ما آدم‌ها به پرستش نشأت می‌گیره. این که ما یک نفر را که برتر هست و بالاتر از خودمون هست را داشته باشیم، تا موقع تنهایی باهاش درد دل کنیم، تکیه‌گاه همان باشد، امری پذیرفتنی است. من به وجود یک خالق اعتقاد دارم. کسی که این دنیا را با همه زشتی و زیبایی آفریده است. پس حتماً خدا وجود دارد. اما به نظرم شیوه ارتباط هر کسی با خدا، کاملاً فردی و خصوصی هست و تابع هیچ قانونی نیست. کسی نباید به خودش این اجازه را بده که از این ساعت تا این ساعت می‌تونی با خدا حرف بزنی، و شیوه حرف زدن این جور باشه. بلکه به نظرم ما آزادیم هر طور که می‌خواهیم، عبادت کنیم. اما این وسط

یک عده برای تسلط پیدا کردن روی مردم، می آیند و قانون و مقرراتی تعیین می کنند تا بر همین مبنا بر مردم سلطه پیدا کنند.

من قبلاً به خاطر این که می دیدم، یک عده از هر راهی همه چیز دارند، و همش حرف از خدا می زنند و در مقابل یک عده هم چون فکر می کنند، خدا بهشون پشت کرده است، می روند دست به خرافات و خرافه گرایی می زنند و یک جورایی انگار یاد گرفته اند که همیشه خوار و ذلیل باشند، دوست نداشتم به این شیوه های مرسوم، عبادت کنم. اما همون طور که گفتم، الآن هیچ کدام از این دو گروه قبول ندارم و می گم خود آدم باید تلاش کنه، درست تصمیم بگیره و نه بی عدالتی های جامعه را گردن خدا بیاندازد و نه پیشرفت های آن را به دعا و قسمت و نذر و نیاز منتسب کنه. بلکه همه چیز حاصل تلاش خود آدم ها است.

- درباره ائمه و اولیای دین چطور فکر می کنی؟

در مورد پیامبر و ائمه هم من فکر می کنم، آنان فقط یک مصلح اجتماعی در دوره خودشون بودند که سعی می کردند مردم را با خدا آشنا و راهنماییشان کنند. به نظر من آنان آدم های معمولی بودند و این که ما بخوایم آنان را تا این حد واسطه کنیم و به آنان متوسل شویم، درست نیست. من به آنان به عنوان آدم هایی که در دوره خودشون سرآمد و متفاوت بودند و می خواستند مردم را از خرافه و اوهام بیرون بیاورند، احترام می گذارم. البته زندگی آنان پر از مشکلات بوده، اما خوب همه آدم های نخبه و دگراندیش و کسانی که نمی خواهند زیر بار ظلم بروند و افکار جدید ارایه بدهند، زندگیشان پر از مشکل هست، اما من به خیلی چیزها که همیشه در کتاب های بینش بوده و روحانی ها در تلویزیون می گویند، اعتقاد ندارم. بحث عصمت و این که خدا خواسته که این آدم ها دور و بر گناه نروند، بدتر کارها را خراب می کند.

- نظرت راجع به خرافات چی هست؟

به نظر من خرافات یه سری مسایلی هست که حکومت ها به خورد مردم می دهند تا آنان، سرشان را به خواندن داستان های گریه آور و دعا های مخصوص روز، ماه و مانند آن، ساعت ها گرم کنند تا خودشان بهترین زندگی را به نام دین داشته باشند. مثلاً مردم آمریکا یا کشورهای دیگری که مسلمان نیستند، حالا یا مسیحی هستن یا اصلاً دین ندارند، و این کتاب ها را نمی خوانند و این دعاها را نمی کنند، پیشرفت نمی کنند. اتفاقاً چرا، آن ها خیلی هم موفق هستند، چون هم از عقل و هم احساسشون، استفاده می کنند، اما به جا و به موقع. اما جوان ما، مثلاً به جای این که بشیند درس بخواند، شب امتحان می رود دعای توسل می خواند.

اصلاً مردم ما جای همه چیز را با هم قاطی کرده‌اند و به خرافات و خرافه‌گرایی عادت کرده‌اند. برای همین هم حکومت کردن به چنین مردمی سخت نیست. کافیه فقط اسم خدا یا ائمه را بیاوری، حالا برای هر کاری سریع قبول می‌کنند. البته من نمی‌گویم که خدا، نیست و خدا را قبول دارم، اما به نظرم از خدا، استفاده ابزاری می‌شود.

به هر حال من خدا را قبول دارم، به عنوان یه خالق که هر وقت دلم تنگ بشه، می‌تونم باهاش حرف بزنم. در کارهام همیشه سعی می‌کنم که درست فکر کنم و بهترین تصمیم را بگیرم و هر چند که موانع سر راهم زیاد هست و چون همرنگ با اجتماع نیستم و نمی‌شوم، کارهایم سخت‌تر پیش می‌رود، اما با این حال سعی می‌کنم کارم را جلو ببرم. در عین حال سعی می‌کنم، از صرفه‌جویی در مصرف آب و برق گرفته تا قضاوت در مورد دیگران، همیشه عادلانه رفتار کنم. سعی می‌کنم سرم گرم کار خودم باشه و به نظرات دیگران احترام بذارم. خلاصه آزاد باشم، نه وابسته به کسی، گروهی و مذهبی. چون خدای من، من را آزاد آفریده.

علاوه بر همه این‌ها، من به شانس و تقدیر اعتقادی ندارم. چون اگر بخوام موفقیت در کارها را فقط به خدا نسبت بدهم، آن وقت باید همه شکست‌ها را هم به گردن خدا بیاندازم یا بگویم که خوب حتماً قسمت نبوده و تقدیر این بوده که این کارها را هم قبول ندارم.

۰۲۲ پذیرش خدا تنها به عنوان خالق: حضرت محمد همه چیزها رو در

رؤیا می‌دیده

مصاحبه با شیما، ۲۲ ساله، دانشجو کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه شرکت داشته باشی متشکرم. در ابتدا خودت رو معرفی می‌کنی.
 - بله. من اسمم شیما هست. ۲۲ ساله و دانشجو هستم.
- در زمینه عقیده دینی نکات اشتراک و افتراق خودت با خانواده‌ات را در چه مواردی می‌بینی.
 - من عقاید مشترک زیادی با پدرم و عقاید مشترک کمی با مادرم دارم.
- در چه عقیده‌ای با پدرت مشترک هستی؟
 - در این عقیده که دین حدود قرمز انسان‌ها را تعیین می‌کند و باعث محدودیت می‌شوند. علاوه بر این که به حضرت محمد اعتقاد ندارم.
- دلیل این که به حضرت محمد اعتقاد نداری چیه؟
 - دلیل علمی داره، چون همه‌ی انسان‌ها وقتی لب گیجگاهشان فعال می‌شود، احساس عرفانی بهشون دست می‌ده که روحشون از بدنشون جدا شده و بینش ارتباط با خدا رو به دست میارند که انگار بهشون وحی شده و حضرت محمد هم در خواب رؤیا می‌دیده، جوری که در خواب عرق‌های زیادی می‌کرده و کسی بهش وحی نکرده و همه چیز رو در خواب می‌دیده و این‌ها رو از خودم هم نمی‌گم، گفته دانشمندا هست که تحقیق کردن و می‌تونید برید مستندش رو ببینید.
- یعنی به گفته‌های قرآن اعتقاد نداری؟
 - نه چون مطمئن نیستم گفته‌های خدا باشه، همون طور که گفتم، حضرت محمد همه چیزها رو در رؤیا می‌دیده، پس قطعاً اگر ثابت بشه که مطمئناً می‌شه، گفته‌های خدا نبوده.
- به خدا چی اعتقاد داری؟
 - آره، فقط به خدا اعتقاد دارم.
- به نظرت چرا برخی از افراد ظاهرسازی می‌کنند؟
 - به خاطر منافع شخصیشون و چون حکومت اسلامی، به خاطر این که جزو حکومت باشند و سود ببرن، ظاهرسازی می‌کنند.
- نظرت درباره سفره‌هایی که به نام حضرت ابوالفضل اندخته می‌شه چیه؟

بهشون اعتقادی ندارم، چون وقتی حاجت آدم برآورده می‌شه، خداوند آن را برآورده نمی‌کنه، همش قدرت ذهن آدم هست یعنی اگر کسی به چیزی اعتقاد و ایمان داشته باشه، همین مسأله باعث می‌شه که اون چیز اتفاق بیفته و حاجت بگیره. من به نظرم هر کس حاجت خودش رو گرفت، به جای سفره انداختن بره پولش رو رو بده به فقرا.

– به نظرت نماز خواندن یک شخص تنها در کنار جاده، نشانه دین داری و پایبند بودن اون به دین هست یا نشانه ریاکاری؟

به نظرم نشانه ایمانش هست، چون واقعاً ایمان داره که در هر شرایطی حتی در شرایط سخت، از ایمانش دست نمی‌کشه.

– کلاً چه نظری درباره اشخاصی داری که هر روز به مسجد می‌روند؟

اکثراً آدم‌های ریاکاری هستند، برای این که ظاهرسازی کنند و بگن انسان‌های مؤمنی هستند و برای ترفیع گرفتن و بیشتر برای شغلشونه.

– نظرت درباره مواردی مانند چشمه زم زم در مکه و چاه جمکران چی هست؟

من اعتقادی بهشون ندارم، چون برای هر اتفاقی که می‌افته، یه دلیل علمی وجود داره، البته این که می‌گن آب چشمه زم زم شفا می‌ده، یک دلیل علمی داره، ولی چاه جمکران خرافاته.

– نظرت درباره تولد و شهادت امام‌ها چیه؟

به نظرم هر دو، یعنی هم تولد هم و شهادت، برای پول درآوردن نوحه‌خون‌هاست و این اسلامی که الآن آخوندها درست کردن شادی و غمشون با هم یکنه.

– خانواده‌ات هم همچین عقیده‌ای دارند؟

بله، اونا هم عقایدشون مثل خودم هست.

– نظرت در مورد سینه زنی و زنجیر زدن چیه؟

الآن در این دوره بیشتر برای تفریح هستش، یعنی به خاطر نبودن تفریح در جامعه ما که جوان‌ها تفریح ندارند، تاسوعا و عاشورا فرصت خوبی برای خالی کردن عقده‌هاشون هست.

– پس به نظرت این مراسم باعث جلب جوان‌ها به دین نمی‌شود؟

نه، اصلاً خیلی از آدم‌ها برای دختر بازی و پسر بازی در این مراسم شرکت می‌کنند.

– به نظرت چه کسی این وسط مقصر هست؟

به نظرم همه چیزها تقصیر آخوندها است که از بس همه چیز رو سخت گرفتن و هر چیزی رو حروم اعلام کردن و هر تفریحی رو نادرست دونستن که کلاً جوونا از دین دور شدن.

- نظرت درباره این که بسیاری از اولیا از زمان کودکی مدام از جهنم و کمتر از بهشت و زیبایی های آن حرف می زنند، چی هست؟

این موضوعی است که حتی در قرآن هم درباره آخرت و گناه کردن و مجازات انسان ها حرف زده است. بالاخره از جهنم ترساندن که دیگه واسه ملت ما عادت شده.

- مرجع تقلید داری؟

نه، من به مرجع تقلید اعتقاد ندارم. من اصلاً اسلام رو قبول ندارم، چه برسه به مرجع تقلید اون.

- چرا اسلام رو قبول نداری؟

چون حضرت محمد اسلام رو آورده و همین طور که گفتم حضرت محمد را قبول ندارم چون که مطمئن نیستم چیزهایی که در قرآن آمده، گفته ی خدا باشه، چون در رؤیا می دیده و در خواب بوده.

- تا به حال شده سوال دینی و شرعی از روحانی پرسى، ولی اون قادر به پاسخ دادن به سوال تو نباشد؟ نه، تا حالا نشده. من می گم اسلام رو قبول ندارم، چه برسه به آخوندها و روحانی ها که خودشون اسلام رو به گند کشیدن.

- به بهشت و جهنم اعتقاد داری؟

آره، چون اعتقاد دارم هر کسی در این دنیا بدی کنه، باید مجازات بشه و اگر خدا عادل باشه و عدالتی در کار باشه، قطعاً بهشت و جهنمی هم وجود داره.

- پس چطور به قرآن اعتقاد نداری، ولی به بهشت و جهنم داری؟

چون فقط در قرآن درباره بهشت و جهنم گفته نشده، درباره بهشت و جهنم در همه دین ها حرف زده شده، برای همین به بهشت و جهنم اعتقاد دارم.

- پس به نظرت اگر بهشت و جهنم درست باشه که در قرآن هم آمده، بنابراین حداقل قسمتی از گفته های قرآن هم درسته؟

نه، از کجا معلوم قرآن از کتاب های آسمانی دیگر تقلید نکرده باشه، مثل انجیل و تورات، چون بعد از کتاب های آسمانی دیگه آمده.

- به حجاب اعتقادی داری؟

نه، ندارم.

- چرا؟

برای این که هر کسی باید آزاد باشه که خودش انتخاب کنه که حجاب داشته باشه یا نه و باید به این باور برسه و نباید اجباری در کار باشه.

- زمان قبل از انقلاب را که حجابی در کار نبوده بیشتر می‌پسندی یا بعد از انقلاب را؟
- زمان قبل از انقلاب رو، چون آزادی اجتماعی وجود داشته و عقده‌های جوان‌ها در زمان شاه خیلی کمتر بوده و تفریح بیشتر بوده و مردم زندگی راحت‌تری داشتند و مردم شادتر بودند.
- نظرت درباره تعصبات مذهبی، چی هست؟
- به نظر من هر چیزی زیادیش باعث زدگی و دوری می‌شه و تعصبات زیادی هم در دین باعث دوری جوان‌ها از دین می‌شه. الان هم اکثر جوان‌ها به خاطر همین تعصبات از دین دور شدن.
- به تجربه کردن کارهایی که خلاف عرف و شرع هست، اعتقاد داری و کلاً تجربه گرا هستی یا نه؟
- بله، من تجربه گرا هستم و کارهایی رو که باعث ضرر رساندن به مردم نشه رو تجربه می‌کنم و همون اول گفتم که به دین و احکام و این جور چیزها اعتقاد ندارم.
- یعنی برخلاف این که در دین گفته شده مشروب خوردن حرامه، شما اون رو تجربه می‌کنید؟
- بله، به گفته‌های دینی کاری ندارم و تجربه هم کردم.
- به نظرت افراد دین دار نیازی به تجدید نظر در احکام دینیشان دارند؟
- بله، مثل قربانی کردن، چون یک حیوان بی‌گناه رو می‌کشن برای این که از خدا تشکر کنن و به نظر من خدا به گرفتن جون یک گوسفند و خون ریختن احتیاجی نداره.
- به نظرت دین موروئی قابل دفاع هست؟
- نه، اصلاً درست نیست، باید می‌داشتن هر کس به رشد عقلانی برسه، بعد خودش تحقیق کنه و دینش رو انتخاب کنه.
- اگر می‌تونستی دینت رو انتخاب کنی، چه دینی رو انتخاب می‌کردی؟
- زرتشت، چون دین اول ما بوده!

۰۲۳ پذیرش خدای غیر دینی: در جست‌وجوی خدایی مهربان‌تر مصاحبه با هانیه، ۲۵ ساله، دانشجوی حقوق دانشگاه آزاد

- هانیه خانم، به معرفی اجمالی از خودت می‌دی؟

آره. من ۲۵ سالمه و در دانشگاه آزاد تهران مرکزی، حقوق می‌خونم.

- شما راجع به دین چگونه فکر می‌کنید؟

من به شخصه به دین اسلام اعتقادی ندارم، دین اسلام دینی پر از خشونت هست که پیامبرش به زور با جنگ و خون ریزی آن رو به مردم القاء کرده. داخل قرآن هم گفته شده، اگه ما بدحجاب باشیم، به جهنم می‌ریم. یا حکم به سنگسار زن‌ها رو گذاشتند، ولی برای مردهایی که خیانت می‌کنند، حکمی داده نشده.

من فقط به انسانیت اعتقاد دارم، دل نشکستن، خوب زندگی کردن، کمک کردن چه به انسان چه به حیوان. من به عشق اعتقاد دارم که اصلاً در اسلام چیزی ازش گفته نشده. ما وقتی به دنیا اومدیم، حق انتخاب راجع به دینمون رو نداشتیم، حتی هم نداریم که ازش برگردیم. من خودم رو قلباً مسلمان نمی‌دونم و خودم رو فقط یک انسان می‌دونم.

- خوب شما که به خوب زندگی کردن و انسانیت و مهربان بودن اعتقاد داری، به نظرت اسلام درباره‌ی این‌ها حرفی نزده و آدم‌ها رو به سمت خوب بودن هدایت نکرده؟

من کلاً تحقیقی راجع به دین نکردم. شایدم درباره‌ی این چیزا بحث کرده باشه، ولی اصلاً مهم نیست برام! چون من طبق روش خودم زندگی می‌کنم و کاری به هیچ کتابی ندارم.

- خوب شما که تحقیقی نکردید، پس چطوری می‌گویید که دین اسلام فقط خشونت و فقط ظلم هست؟

بالاخره تو دبیرستان دینی که خوندیدم، بعد حرف‌های آخوندهای جامعه خودمون رو هم که شنیدیم. این چیزها من رو از دین زده کردند! من دلم می‌خواد آزاد بگردم، نمی‌خوام به خاطر دینی که دارم محدود باشم!

- پس شما اعتقاد دارید که اسلام باعث محدودیت شما می‌شه؟

بله، ۱۰۰ درصد. تو جامعه‌ی ما هر کاری مخصوصاً برای جوون‌ها ممنوع هست! اصلاً به خاطر دینی که داریم، خیلی از کارها رو نمی‌توانیم انجام بدهیم، من خودم اعتقادی به حجاب ندارم و خیلی دوست دارم مثل غربی‌ها، تو خیابونا لباس‌های لختی و راحت بپوشم!

- به نظرتون پس دین باید چه جورى باشه كه مردم و مخصوصاً جوان‌ها رو به طرف خودش جلب كنه؟ تو دین ما همه چى اجبارى هستش. نماز خوندن اجباریه، حجاب اجباریه، نگاه به نامحرم گناهه، واقعاً مسخره هست، جوونای ما اون قدر جنس مخالفشون رو دیدن كه دیگه با دیدن موى یه زن تحريك نمى‌شند!

به نظر من، باید احكام طورى بودند كه انسان را آزاد مى‌گذاشتند، پس مسأله اختیار چى مى‌شه؟ به نظر من باید انسان‌ها را به حال خودشان بگذارند و این قدر امر و نهی نکنند.

- اگر انسان‌ها به حال خودشان واگذار شوند، به نظر شما هرج و مرج و بی‌نظمی ایجاد نمى‌شود؟
خب هر كس عقلی داره. مى‌دونه چى خوبه، چى بد! مردم باید طورى زندگی كنند كه به دیگران صدمه وارد نكنند. مثلاً مى‌تونند حاكمی را در نظر بگیرند كه مثلاً نشان بدهد، نیكى كردن به مردم خوب هست، غیبت كردن گناه، ولی به حجاب كارى نداشته باشند یا به روابط پسر و دختر.

- این غیبت كردن و نیكى كردن كه گفتید، همه‌اش توى قرآن اومده. پس شما فقط و فقط با مسأله‌ی حجاب و آزادی دختر و پسر كه منع شده مخالف هستید؟

بله درسته، من گفتم اولش هم. من به انسانیت اعتقاد دارم. من خیلی‌ها رو دیدم كه حجاب كاملی دارند، ولی رفتارشون دور از انسانیت هستش! ولی برعكس دیدیم كسانی رو كه حجایی ندارند، ولی دل خیلی پاکی دارند!

- شما گفتید به اسلام اعتقاد ندارید، به خدا چطور؟

من بعضی وقتا به وجود خدا شك مى‌كنم. اون قدر كه بدبختی هست، واقعاً خدا این همه بدبختی رو تحمل مى‌كنه! سرطان، ام‌اس و کلی بیماری دیگه هست و هر روز آدم باید یه جور زجر بکشند. خدا مگه مهربون نیست؟ پس چرا آدم‌ها رو نجات نمى‌ده! بعضیا پول نون شب ندارند، بعضیا هر روز مسافرت خارجی دارند! بعضی‌ها غرق خوشی و عشق و حال هستند، بعضی‌ها غرق بدبختی!

- خوب به نظرت یه عده همیشه غرق خوشی‌اند و یه عده هم غرق بدبختی؟

مى‌گن كه بهشت و جهنم وجود داره كه اونجا همه دوباره زندگی تازه‌ای رو شروع مى‌كنند! ولی به نظر من بهشت همون خونه‌های ویلایی و ماشین‌های شاسی‌بلنده و فقر و جهنم هم همون بیماری و فقری!

- شما تا حالا قرآن را مطالعه کرده‌اید؟

نه! من از عربا متنفرم، برای چى وقتی ایرانی هستم، جملات عربی بخونم، وقتی چیزی نمى‌فهمم! معنی قرآن رو خوندم بدتر زده شدم!

- خب اگر شما رو به اختیار خودتان می گذاشتند، کدام دین رو قبول می کردید؟
 من مسیحیت رو دوست دارم. در آن باز از عشق صحبتی کرده! ولی در اسلام فقط قتل و خون ریزی هست! من از طرز صحبت کردن مسیحی ها با خدا، لذت می برم.
 - خوب شما که حتی به وجود خدا هم شک کردید، چه طور شد که از راز و نیاز مسیحی ها با خدا لذت می برید؟

گفتم که، بعضی وقتا وقتی اون همه بدبختی و گرفتاری رو می بینم، به وجود خدا شک می کنم! چون درین حد می دونم که خدا بی نهایت مهربان هستش.

- خوب شما هنگامی که به مشکل برمی خورید، به چی پناه می برید؟
 من بیشتر دردهام رو تو خودم می ریزم و خودم، خودم رو آروم می کنم. مردم ایران مرده پرست و بت پرست شدند، به امام زاده می رند و کلی دعا می کنند که دعاشون برآورده بشه، آخه یعنی چی؟ مردم خیلی ساده هستند!

من اعتقادام هیچ جوره عوض نمی شه! اینا رو خودم به دست آوردم و بهش قلبی اعتقاد دارم و خیلی ام جواب داده و موفق هم هستم.

- یعنی شما به هر چی که به اسلام مربوط می شه و جنبه معنوی داره، اعتقادی ندارید؟
 من کلاً منظورم اینه که وقتی آدم یک بار فقط به دنیا میاد، چرا نباید اون طوری که دلش می خواد، زندگی کنه، اون طور که دلش می خواد بپوشه، بخوابه. باید هر نوزادی که متولد می شه، مثلاً تو سن تکلیفش، دینش رو خودش انتخاب کنه، نه این که تو سن تکلیف که دخترا فقط ۹ ساله دارند، نماز و روزه و حجاب بهشون واجب بشه. واقعاً این ته ظلمه! خیلی مسخره هست. آخه آدم تو سن ۹ سالگی چه درکی داره از دنیا و آدماش که بیاد حجاب بگیره!

باید تو سن تکلیف به پسر و دخترا آدم بودن، انسان بودن و خوب بودن رو بهشون یاد داد و گفت دروغ نکن. باید خیانت نکردن و با عشق زندگی کردن رو به بچه ها یاد داد. من به شخصه به این چیزا بیشتر اعتقاد دارم.

- به نظرتون امکان پذیره دنیایی مملو از عشق و انسانیت و خوبی بدون حضور خدا به وجود بیاد؟
 بدون حضور خدا که فکر نکنم چیزی وجود داشته باشد، همین دنیای مملو از عشق وجود داشت، ولی با نگاه مهربان تر خدا!

- یعنی چی نگاه مهربان تر خدا؟ بیشتر توضیح می دی!؟

یعنی من می‌دونم، اگر موهام بیرونه، خدا اون طوری ازم راضی نیست و اون طوری که هوای بنده‌های مؤمن رو داره، به ماها توجه آن چنانی نداره. منظورم اینه اگر مثلاً من احکام و دستورات خدا رو راجع به دین و نماز و حجاب رعایت نمی‌کنم، ولی مثلاً به خوب بودن، کمک کردن و خوب زندگی کردن اعتقاد دارم، خدا هم نسبت بهم مهربون‌تر نگاه کنه، بگه مثلاً شاید این بنده‌ام خیلی چیزها رو رعایت نمی‌کنه، ولی حداقلش می‌دونه چطوری دلی رو شاد کنه؟! مثلاً صرف این که بی‌حجابم، طرد نشم.

- به نظرت احکام اسلام با گذشت زمان باز هم از کارآیی لازم برخوردارند؟
 احکام خب برای هزاران سال پیش هست که مثلاً حموم نبود، باید بعد از رابطه‌ی جنسی و عادت ماهانه غسل می‌کردند. اما الآن مردم هر روز حموم می‌رن، دیگه به نظرم نجاستی نمی‌مونه. دین بیشتر برای گول زدن آدماست تا نفهمیم تو جامعه چی می‌گذره تا به اسم دین همه کار کنن.

- خوب به نظرت ایراد کار کجاست در دین یا مسوولان که احکام دین رو ابلاغ می‌کنند؟
 بیشترین ایراد که متوجه مسوولا است! مخصوصاً آخوندها. این قدر یک چیز رو تکرار می‌کنند که آدم رو زده می‌کنند. ما اگر انسانیت اصل همه‌ی کارهامون باشه، این قدر بی‌نظمی و هرج و مرج به وجود نمی‌اومد. ولی بازم تأکید من روی همون جامعه‌ای هست که گفتم، حالا بعضی‌ها دوست دارن دین رو تو برنامه‌شون جا بدهند و خیلی‌ها تمایلی به وجود دین ندارند.

۰۲۴ پذیرش خدای غیر دینی: خدایی که همه چیز منه مصاحبه با فاطمه، ۲۲ ساله، دانشجوی روان‌شناسی

- فاطمه خانم، در ابتدا خودت رو معرفی می‌کنی؟
- فاطمه هستم، ۲۲ ساله و دانشجوی کارشناسی هستم.
- خوب فاطمه خانم، پوششت چیه؟
- چادر.
- چرا این پوشش رو انتخاب کردی؟
- به خاطر شرایط خانوادگی و محیطی که توش زندگی می‌کنم، مجبورم این پوشش رو داشته باشم.
- کجایی هستی؟
- شهر انار استان کرمان.
- نظرت درباره دین اسلام چیه؟
- به نظرم دین مزخرفیه. هر چی می‌کشیم از دین اسلام می‌کشیم.
- دینی که داری از روی اجبار بوده یا اختیار؟
- معلومه که کاملاً اجباری بوده.
- نظرت درباره مراسم‌های مذهبی‌ای که توی دین وجود داره؟
- همش غمه. خودمون کم افسردگی داریم، اینا هم بیشترش می‌کنن.
- نظرت درباره مدافعان حرم چیه؟
- مشخصه دیگه همشون به خاطر پول رفتن. هر کی پول و کار نداره، رفته مدافع حرم شده.
- به نظرت دین اسلام تحریف شده یا نه؟
- بله، به مرور زمان داره این اتفاق می‌افته و روز به روز بیشتر می‌شه.
- به نظرت دین باعث عقب‌افتادگی می‌شه؟
- بله مشخصه که می‌شه.
- به نظرت مسوولان بستر سازی مناسبی برای تحقق دین انجام می‌دن؟
- آره، کل صدا و سیما رو احاطه کردن. هر شبکه‌ای رو که می‌زنیم، فقط آخوندا رو نشون می‌ده. یه کاری کردن که دیگه حال آدم از هر چی دین و ایمان هست به هم می‌خوره.
- نظرت درباره صیغه چیه؟

کاملاً مخالفم.

- چرا؟

چون به نظم کار زشتیه.

- به نظرت استفاده ابزاری از دین می‌شه؟

این که امر واضح و بدیهی هست که این اتفاق می‌افته و نیازی به پرسیدن نداره.

- به استفاده کاسب کارانه از دین می‌شه؟

معلومه که این اتفاق می‌افته.

- خوب چه جوری؟

مثلاً به روضه می‌خونن و کلی پول می‌گیرن.

- عده‌ای عقیده دارند که دین اسلام به طور وسیعی با حزن و اندوه آمیخته شده، نظر تو در این باره

چیه؟

کاملاً موافقم.

- اعمال دینی رو انجام می‌دی، مثلاً نماز می‌خونی؟

نه.

- چرا؟

چون به نماز خوندن اعتقادی ندارم و جور دیگه‌ای با خدای خودم حرف می‌زنم.

- خدا درکت می‌کنه؟

بله. خیلی زیاد. هر وقت ازش چیزی خواستم، کمکم کرده.

- تا چه حد با خدا احساس صمیمیت می‌کنی؟

خیلی زیاد. خدا همه چیز منه.

- تو به جمال خدا توجه می‌کنی یا به جلالش؟

به هر دوش توجه می‌کنم. هر دوشون قابل ستایشن.

- نظرت درباره جدایی دین از سیاست چیه؟

به نظم بهتره که جدا بشن.

- نظرت درباره جابه‌جایی مرجعیت دینی با مرجعیت عقلی چیه؟

موافق این مسأله هستم.

- به نظرت شبکه‌های اجتماعی چه تأثیری در عقاید دینی جوانان دارن؟

تأثیرشون می‌تونه هم مثبت باشه، هم منفی. بستگی به این داره که هر کسی چه استفاده‌ای از اون بکنه.

۰۲۵ پذیرش خدای غیر دینی: اعتقاد به خدایی با مهری بی پایان و بدون خشم و غضب

مصاحبه با لیلا، ۲۹ ساله، دانشجوی کتابداری

- نظر کلی شما راجع به دین چیه؟

دین اسلام؟

- هر دینی که معتقد هستید.

به دینی اعتقاد ندارم.

- نظرتون راجع به خدا چیه؟

یه سری نظرات شخصی.

- می شه لطفاً راجع بهشون کمی برام صحبت کنید؟

من به خدا اعتقاد دارم، اما نه خدایی که همه می گن و الآن که شش سال هم هست بچه دار شدم، سعی می کنم با خدای خودم آشناش کنم، نه با خدایی که قراره بهش یاد بدن.

- این خدایی که مدنظر شماست، چه ویژگی هایی داره؟

خدای من خدای مهربونی هستش که نه اهل اذیت کردنه و نه عذاب دادن، نه خشم و غضب داره و نه تهدید و اجبار، خدای من یه دریای بی کران مهر و محبت، خدای من از رنگ سیاه بیزاره، خدای من عاشق اینه که لبخند منو ببینه، نه این که ۱۲ ماه سال رو بزخم تو سر خودم و گریه کنم که بیشتر بهش نزدیک بشم، خدای من با دیدن موی دخترم که تو باد می دوه، لبخند می زنه، نه این که سریع نت برداری کنه و دستور بده از مو آویزونش کنن، خدای من عاشق وقتی که من و دخترم می رقصیم و می خندیم، نه این که همه نوع موسیقی ای براش حرام باشه و هر کی هم گوش بده، حسابی به خدمتش برسه! خدای من اگه کار بدی، اگه دروغی، اگه حرف ناشایستی از من بشنوه، سریع گارد نمی گیره که منو به سزای اعمالم برسونه، بلکه به قدری ناراحت می شه که من از شرمندگی بابت ناراحت کردنش، دوست دارم آب بشم و برای همین از روی دوست داشتن بیش از حدی که بهش دارم، سعی می کنم آدم خوبی باشم که ناراحتش نکنم، نه به خاطر ترس از این که داغم کنه! خدای من این همه مدعی دروغین روی زمینی نداره که به اسمش خدایی کنن و چشم بنده هاش رو اشکی کنن، بلکه این قدر ساده و مهربونه که من مثلاً بی حجاب هیچ فرقی با اون خانمی که فقط چشمش معلومه و وقتی از کنارش رد می شم، زیر لب حتی فحش می تارم می کنه، نمی ذاره، چه بسا حتی من عزیزترش باشم و گاهی به خاطر طرز

فکر اون خانم اون قدر ناراحت بشه که حتی اشکی بشه چشماش، خدای من همون خدای چوپانه که تو رؤیاهاش میخواست ماساژش بده و براش رخت و لباس نو بخره، خدای من کاری با سیاست نداره، اصلاً براش مهم نیست قیمت نفت و طلا چقدره یا کدوم کشور با کدوم کشور قطع رابطه کرده و نمی‌خواد که همه اینا رو وصل کنن به هم. اون همین که روی لب بندهاش لبخند باشه، براش یه دنیا ارزش داره، همین که بندهاش همو دوست داشته باشن و عاشقانه برای هم دل بسوزونن، خوشبخته، خدای من بین زن و مرد فرقی نمی‌ذاره و نمی‌گه کی می‌تونه چه کار کنه، کی نمی‌تونه، فقط حرفش اینه که با هم مهربون باشید و به هم صدمه نزنید، خدای من براش مهم نیست دوست من سنی، شیعه هست یا یهودیه یا مسیحیه. به من نمی‌گه بهش دست نزن نجسه، فقط ازم می‌خواد با همه مهربون باشم و فرقی بین کسی ندارم، خدای من یه نژاد عرب جاهل رو بالای بالا نمی‌بره و بقیه نژادها رو پایین نیاره و مجبور نمی‌کنه که مابقی برای اون نژاد تا کمر خم شن، بلکه همه رویک شکل و یک اندازه دوست داره، خدای من کسی رو روی زمین نمی‌ذاره که چیزی رو به من تحمیل کنن، بلکه این قدر به من فهم و شعور داده که خودم انتخاب کنم خوب و بد رو، خدای من، من و دخترم رو و همه‌ی آدم‌های دنیا رو دوست داره و فقط می‌خواد که ما شاد و مهربون باشیم، همین و هیچ چیز پیچیده‌ی دیگه‌ای در کار نیست.

- شما چطور به این اعتقادات رسیدید؟

مادرم هم همین اعتقادات رو داشتن و بعدها که به سنی رسیدم که بتونم برای خودم تصمیم بگیرم، احساس کردم که چقدر به جا و خوب بوده این اعتقاد مادرم و چه خوب که به من منتقل کرد تا سعی کنم، مهربان باشم و مهربان بمانم برای همه‌ی انسان‌ها.

- به نظر شما طرفداران اسلام در حال حاضر رو به تقلیل هستند یا تزاید؟

من چون خودم و خانواده‌ام هیچ وقت طرفدار این دین نبودیم، نمی‌تونم نظر قطعی داشته باشم، اما به عقیده من دین اسلام پر شده از و پر بوده از خشونت و خود من به شخصه تحمل هیچی خشونتی رو ندارم، چه فیزیکی، چه روحی، چه احساسی و... دین اسلام انگار دین غمه، دین قضاوت کردن، دینی که بعضی‌ها خودشون رو بالای بالا می‌دونن و بقیه رو زیر دستشون! عین زمان حاکمیت پاپ تو قرون وسطا شده! یکی پاپ، عده‌ای اهل کلیسا، یکی پادشاه عده‌ای اهل دربار! کل مملکت ما هم الآن این شکلی شده، فقط اسماشون فرق می‌کنه اما واقعیت همینه.

- به نظرتون چطور می‌شه این افکار و باورها رو درست کرد؟

نمی‌دونم، شاید دیگه کاریش نمی‌شه کرد. شاید فقط باید اجازه بدن هر انسانی آزادانه به دنبال اعتقاداتش بره و این قدر همه چیز زوری و اجباری نباشه.

- خود شما چیزی رو در دین اسلام قبول دارید؟ با وجود این که اعتقادی هم به این دین ندارید؟
در واقع من نگفتم که اعتقادی به این دین ندارم، من دین اسلام، دین مسیحیت، دین یهودی و... همه رو قبول دارم که از جانب خدا بوده، اما آیا واقعاً هنوز هم از جانب خدا مونده؟ به نظر من که نه! این دین الآن پر از تحریف شده، پر از سوگیری و هرکس به نفع خودش چیزی رو منتشر کرده! نظر من اینه که توی همه‌ی این ادیان، خدا، فقط حرفش این بوده که بنده‌های من با هم مهربون باشید، مهربون بمونید و به خودتون و دیگران صدمه نزنید! همین... و هر چیزی که نه تنها تو اسلام، بلکه توی هر دین دیگه‌ای که به این امر تشویق کنه، من اون رو قبول دارم و احترام خاصی هم براش قائلم.

- ممنونم ازتون. خیلی لطف کردید.

۰۲۶ پذیرش خدای غیر دینی: خدایی که هیچ ترسناک نیست. مصاحبه با سپیده، ۲۴ ساله، دانشجوی مدیریت بازرگانی

- به چه دینی اعتقاد دارید؟

مسلمان هستم و شیعه!

- به چه دلیل این دین را انتخاب کردی؟

(با تعجب زیاد) من این دین رو انتخاب کردم!

- اگر تو انتخاب نکردی، پس چه طوری مسلمان هستی؟

منم مثل همه‌ی مسلمان‌های دیگه‌ی ایران، وقتی به دنیا اومدم این دین رو برام انتخاب کردن.

- خودت دوست نداری که این دین رو داشته باشی؟

الآن دیگه نه!

- چی باعث شده که الآن دیگه اعتقاد نداشته باشی؟

نه این که اصلاً قبول نداشته باشم، اما دیگه به این شکلی که گفته شده اصلاً، یعنی تقریباً دو ساله که اعتقادات خودم رو دارم و به این باور رسیدم که دین زیاد خرافات میاره.

- منظورت از این که دین رو به این شکل که گفته شده قبول نداری، چی هست؟

یعنی این قدر سخت با این همه دروغ و تحریف من احساس می‌کنم، دارن گولمون می‌زنن با این حرف و حدیث‌ها. از نظر من این یه دین برای مردم چندین هزار سال پیش و برای مردم عرب هست، تقریباً یه چیزی مثل یه کتاب قانون برای اعراب تا از جهالت و نادانی نجات پیدا کنند، اعرابی که نمی‌دونستند حمام چیه، باید یه جوری به اسم غسل واجب اونا رو به حموم و نظافت مجبور می‌کردن.

- یعنی به غسل اعتقادی نداری؟

الآن دیگه نه. منی که هر روز حمام می‌رم و کاملاً خودم رو تمیز و پاکیزه نگه می‌دارم، از نظرم غسل کردن بی‌معنی میاد!

- گفتی که دو ساله اعتقادات عوض شده، می‌شه لطفاً بگی قبل از این دو سال چه جوری بودی؟

من از بچگی یعنی تقریباً ۱۲ سالگی نماز می‌خوندم. البته از ۹ سالگی هم شروع کرده بودم، ولی خب از ۱۲ سالگی به صورت جدی و مداوم. خلاصه نماز می‌خوندم، روزه می‌گرفتم، حتی روزه‌های مستحبی می‌گرفتم.

اعتقاد شدیدی به خدا و امام و روحانیون داشتم. روزهای قبل عاشورا و تاسوعا روزه می‌گرفتم، هر روز زیارت عاشورا می‌خوندم. غسل‌های اول ماه توی ماه رمضان و شب‌های احیا رو انجام می‌دادم، صبح با نماز دعا می‌خوندم، یعنی هر چی که دین خدا و کتاب خدا گفته بود، حتی بیشتر انجام می‌دادم. همیشه برای آرزوهای دعا و نذر می‌کردم، اما هیچ وقت دعاهام مستجاب نشد و هیچ وقت آرزوهایم برآورده نشد. هیچ وقت خوشحال نبودم، همیشه به استرس شدیدی داشتم که مثلاً اگر امروز عروسی رفتم و نتونم نماز بخونم، یا به بلایی سرم میاد یا مثلاً دیگه دعاهام مستجاب نمی‌شه یا به بلایی سرم میاد و اتفاق بدی می‌افته و واقعاً هم همین جوری می‌شد. کلاً نسبت به کارهای دینیم دچار یه وسواس شدیدی شده بودم.

- پس منظورت از این که دین زیاد خرافات میاره همین بود؟ درسته؟

بله، دقیقاً تازه این اولش بود و روزای بدتر هم اومد!

- به خاطر اعتقاد داشتن به دین روزهای بدتر برات پیش اومد؟

به خاطر دین، نه بیشتر به خاطر وسواسی شدن من نسبت به اعمال دینی که باعث اذیت خودم و دیگران شد.

- چی باعث شد که این قدر نسبت به اعمال دینی حساس بشی که در آخر از اعتقاد داشتن زده بشی؟ من اون زمانی که با اون همه اعتقاد، به آرزوهایم نرسیدم، بچه بودم، یه دختر بچه‌ی ۱۲، ۱۳ ساله، آرزوهای خیلی کوچیکه که حتی اگر بهشون نرسه، زیاد لطمه نمی‌خوره، اما وقتی که من ۱۶ سالم شد و برای اولین بار یه مرد وارد زندگی من شد و دیوانه‌وار عاشق شدم، ولی اون مرد به من نامردی کرد و بزرگ‌ترین لطمه زندگی رو به من زد. من همچنان عاشق بودم و تلاشم رو از طریق اعتقاداتم شروع کردم. من فقط آرامش می‌خواستم و برآورده شدن دعاهام.

یه کتابی بود به اسم کتاب داروخانه معنوی اون کتاب تمام نمازها و دعاهای مستجابی توش بود، شروع کردم گشتن و یادداشت کردن دعاهایی که اگر به خوبی اون‌ها رو انجام بدی، به آرزوت می‌رسی، مثلاً حضرت محمد گفته اگه این دعا رو بخونی و بعد آرزو تو بگی، حتماً مستجاب می‌شه. منم به همین امید شروع کردم و هر چی بود رو توی یه دفترچه یادداشت کردم.

هر روز که از مدرسه می‌اومدم، تقریباً ساعت ۵ و وقت اذان بود، سریع می‌رفتم وضو می‌گرفتم، می‌رفتم توی انباری خونه، چون دوست نداشتم کسی منو در حین نماز و دعا ببینه. شروع می‌کردم به دعا و نماز. وقت اذان همیشه گریه می‌کردم، چون یه بار یه معلمی به من گفته بود اگر وقت دعا کردن و اذان گریه کنی، به آرزوت می‌رسی. حتی شده یه قطره اشک بریزی خدا بیشتر توجه می‌کنه بهت، به همین خاطر

به زور هم که شد گریه می کردم. آگه یه بار گریه نمی کردم خیلی حس بدی پیدا می کردم. بالاخره روزای سختی بود. وقتی بهش که فکر می کنم انگار توی جهنم بودم (با گفتن این جمله، اشک از چشمان سپیده سرازیر می شود). خلاصه می رفتم توی انباری شروع می کردم نماز خواندن. نماز واجب مغرب و عشا و بین مغرب و عشاء، ۱۰۰٪ نماز غفیله هم می خوندم. بعد باید تسبیح می گفتم، ۱۰۰ بار صلوات ۱۰۰ بار استغفرالله و بعد تازه دفترچه خودم رو برمی داشتم که از توی کتاب داروخونه معنوی، توش یادداشت کرده بودم. بعد دعاهاى مستحبی و نماز مستحبی رو شروع می کردم. برای هر یکی از روزهام، یه دعا و نماز در نظر گرفته بودم. خلاصه هر روز نماز ظهر را که داخل مدرسه می خوندم، نمی تونستم زیاد طولش بدم، اما نماز مغرب و عشاى من از ساعت ۵ عصر تا ۹ شب طول می کشید و من تمام مدت داخل انباری بودم دعا و نماز و گریه می کردم. من شبها ساعت می داشتم نصف شبها پا می شدم و نماز شب می خوندم. آخر شب موقع خواب، یک ساعت دعا می خوندم. دعاهاىی برای رفتن به بهشت، برای رفتن به حج، برای طول عمر و برای رسیدن به آرزو. هر کاری می کردم، فایده نداشت، روز به روز حال و اوضاع من بدتر می شد و اون مرد بیشتر اذیتم می کرد و بیشتر آبروی من رو می برد و من به هیچ کدوم از خواسته های خودم نمی رسیدم. دیگه کم کم مامان و بابام ازین کارهام خسته شده بودن.

- پدر مادرت از چی خسته شده بودن، از نماز و دعا خوندنت؟

نه، به خاطر این که این قدر طولانی می شد، خودم رو اذیت می کردم و به خاطر این که خرافاتم داشت شدید می شد.

- یعنی حتی بیشتر از این هایی که گفتی؟

آره. از تو مفاتیح و کتاب داروخانه معنوی دعاهاىی پیدا کرده بودم که مثلاً آگه دعا بخونی و گندم بریزی برای پرنده ها، مثلاً فلان ساعت بیان بخورن یا مثلاً بری روی پشت بام نماز بخونی یا قبل و بعد از نماز، اسفند دود کنی، دعاهاست مستجاب می شه.

من این کار رو می کردم و به خواسته هام که نمی رسیدم هیچ، موجبات مسخره شدن خودم رو در سطح فامیل و دوست فراهم کرده بودم و پدر و مادرم من رو یک سره دعوا می کردن و از این حرکات غیر معمول و زیاد من شاکی شده بودن.

- تا چند وقت این کارها رو می کردی و چقدر طول کشید؟

تقریباً یک سال و نیم شد و روز به روز حال من بدتر می شد. من دیگه خسته شده بودم تا این که یه روز به خانوم جلسه ای توی یک مراسم به من گفت حتماً به صلاح نیست که دعاهاست مستجاب نمی شه به

خاطر همین هر چی دعا کنی برآورده نمی‌شه، اما ثواب دعاهاست برات نوشته می‌شه. اما من این رو نمی‌خواستم. من قضیه رسیدن به اون پسر به صلاحم نبود. دعاها دیگم چی، یعنی هیچی به صلاحم نبود؟ دیگه خیلی ناامید شده بودم. هیچ کس بهم کمک نمی‌کرد. کسی که به خاطرش به این حال و روز افتاده بودم، من رو برای همیشه ترک کرد. وقتی دیدم با این همه دعا و نماز به جایی نمی‌رسم و دارم خیلی اذیت می‌شم و خرافاتی تصمیم گرفتم که دست از این کارام بردارم به خودم کمک کردم، دیگه نمازهام رو به صورت معمولی خوندم، مثلاً اگر ۴ ساعت نماز مغرب و عشاء من طول می‌کشید، مدت‌ش شده بود ۱ ساعت. دیگه برای برآورده شدن آرزو هام دعا نکردم و آرزوم رو برای همیشه فراموش کردم و بی‌خیالش شدم.

- خوب، یعنی دیگه فقط برای اون آرزوت دعا نکردی یا کلاً برای هیچ آرزویی دعا نکردی؟
اوایل برای اون آرزوم دعا نکردم و تا به مدت دیگه آرزویی نداشتم و هیچ دعایی نمی‌کردم، چون دیگه کلاً از این که بتونم با دعا کردن به آرزویی برسم، ناامید شده بودم. ولی همچنان به کارهای خرافاتیم ادامه می‌دادم، چون مثل یه وسواس برام عادت شده بود.

- یعنی همچنان همون مدت زیاد و طولانی نماز می‌خوندی و روزه می‌گرفتی؟
نه به اون شدت، ولی مثلاً اگر نمازم دیر می‌شد، خیلی ناراحت می‌شدم. فکر می‌کردم، اگر الان نمازم دیر بشه یا بعدش دعا بخونم، یه اتفاق بدی برام می‌افته، چون عادت داشتم بعد نمازم هزار جور دعا و مستحبات رو انجام بدم. خلاصه اعتقاداتم اون قدر وسواسی شده بود که آزار دهنده بود. دیگه کم‌کم به خودم کمک کردم، مثلاً اگر می‌رم عروسی و نمازم قضا می‌شه، بیام و بعدش نماز قضا بخونم و به خاطرش خودم و ذهن و جسمم رو آزار ندم که بیشتر از اعتقاداتم زده نشم.

- داشتی اعتقادات رو کم می‌کردی یا وسواس و خرافه نسبت به دین داریت رو؟
نه، واقعاً سعی داشتم وسواسم رو کم کنم، من به اعتقاداتم خیلی پایبند بودم و داشتم سعی می‌کردم، خودم رو از این وضعیت استرس و وسواس نجات بدم.

- تا چه حدی وسواست رو نسبت به دین کم کردی و تا کجا رسیدی؟
خیلی طول کشید، شاید دو سال از این موضوع گذشت و من فقط نماز خوندم ۴ ساعت رو تونستم یه جورایی ترک کنم. کارام و سخت‌گیری نسبت به خودم برای انجام دادن واجبات دینم ادامه داشت تا چند سال بعد، اما یه دفعه زدم به سیم آخر و یهو با یه تصمیم، همه چی عوض شد و من هم کلاً عوض شدم. یعنی کلاً نماز رو گذاشتم کنار و فقط ماه رمضون نماز می‌خوندم و روزه می‌گرفتم. اولش سخت

بود. اعتقاد من رو از دست نداده بودم، اما انگار با این کار باری از رو دوشم برداشته بودم و آروم شده بودم.

- چطور تونستی خودت رو راضی کنی و بعد از اون همه اعتقاد، یه مرتبه همه چیز رو کنار بگذاری؟
خب من چند سال با اون همه اعتقاد به سر برده بودم و به جایی نرسیده بودم. دیگه دعا کردم شده بود یه کار کلیشه‌ای و از روی عادت و اجبار که مثلاً وقتی دعا و نماز می‌خوندم، انگار داشتم فقط روخوانی می‌کردم، هیچی متوجه نمی‌شدم. دور شدن از این چیزها، برام راحت‌تر بود تا ادامه دادن اون‌ها.

- چرا سعی نکردی حد تعادل را در دین داریت رعایت کنی که از اون زده نشی؟
نتونستم، هیچ کس بهم کمک نکرد. کسی راهنمایی نکرد. همه جز مسخره بازی و دعوا کردن و این چیزها، کار دیگه‌ای برام نکردن. شاید یکی از دلایل بزرگ زده شدنم از دین، همین مسئله بود.
- چرا کسی بهت کمک نکرد؟ چرا خودت کمک نخواستی ازشون؟

توی دوروبر و اطرافیان من هیچ کس من رو درک نکرد. خیلی‌ها فکر کردن دارم ادای آدم خوابا رو در میارم. خیلی‌ها مسخره‌ام کردند. پدر و مادرم هم که عاصی شده بودن از حرکاتم و خلاصه همه بیشتر راضی بودن که من کلاً همه کارم رو کنار گذاشتم. از نظرشون این طوری معقول‌تر و دعادی‌تر بودم، شاید حق هم داشته باشن.

- در حال حاضر اگه می‌تونستی دینی برای خودت انتخاب کنی، چه دینی بود؟
دینی که الان خودم برای خودم دارم. خودم برای خودم ساختم این دین رو. چون از وقتی این دین رو دارم، هم آدم بهتری هستم و هم عادی‌تر و معقول‌تر هستم.

- منظورت از این که دین ساختم یعنی چی؟ یعنی این دین شما، دین تعریف شده‌ای نیست؟
نه، من برای خودم اعتقاداتی دارم که بهشون پایبندم و هیچ وقت هم اونا رو به کسی تحمیل نمی‌کنم. البته راجبش با کسی هم حرف نمی‌زنم، چون هیچ کس نمی‌تونه حرفام رو قبول کنه. البته هستن کسانی که مثل من هستن. خدای من، دین من و مذهب من با همه فرق داره.

- قبل از این که برام توضیح بدی که خدات چه خدایی هست و قانونای دینت چیه؟ می‌خوام بدونم که این دین جدیدت از کجا و چطوری شروع شد؟

چند سال پیش از یه شخصی یه سی‌دی به اسم «راز» به دست من رسید. اون سال‌ها علاقه زیادی به این سی‌دی و مطالبش نشون دادم. بارها و بارها دیدمش، ولی انگار زیاد نمی‌تونستم بفهمش. فقط از مطالبش خوشم می‌اومد. اون سی‌دی درباره قانون جذب بود، یعنی این که می‌تونی با قدرت فکر به تمام خواسته‌هات برسی. این که هر عملی یه عکس العمل داره و هر کار خیری، نتیجه‌اش خیر و خوبی

و کار بد هم نتیجه‌اش شرّ و بدی هست. اینا رو دیده بودم و باور داشتم، اما هیچ وقت عملیش نکردم. بعد از اون باز هم این سی‌دی رو نگاه کردم، این دفعه با دقت‌تر و با دانش بیشتر این فیلم و سی‌دی تأیید شده هست چون آخر سی‌دی یه روان‌شناس ایرانی مصاحبه می‌کنه و کاملاً این برنامه رو تأیید می‌کنه. البته این برنامه از شبکه ۴ هم پخش شده بود. من بارها و بارها اون رو دیدم و توی زندگیم تأثیراتش رو دیدم. من اون زمان به این نتیجه رسیدم که من خیلی با قدرت هستم، به هر چی که بخوام می‌رسم یعنی با تفکر مثبت با قدرت فکر و با انرژی‌های مثبت. بعد از اون جا بود که فهمیدم که تمام اون سال‌ها اشتباه دعا می‌کردم، اشتباه خواسته‌هام رو بیان می‌کردم. من همیشه وقتی دعا می‌کردم، یه ترسی توی وجودم بود، ترسی که همش می‌گفتم، نکنه خدا از من بدش میاد، نکنه اماما شفاعتم نکنن، نکنه که به آرزوم نرسم و دعایم قبول نشه و این دقیقاً همون چیزی بود که باعث شده بود که به هیچ نتیجه‌ای توی هیچ دعایی نرسم. ترس و ایمان نداشتن به مستجاب شدن دعا. از اینجا بود که روش و دین و عقیدم عوض شد و من جور دیگه‌ای اعتقاد و ایمان پیدا کردم و کاملاً هم نتیجه گرفتم.

- من درباره راز و قدرت فکر خوب مطالعه کردم، اما اون فیلم هیچ وقت وجود خدا و ادیان مختلف رو نقض نکرده، حتی در خیلی جاها هم نقش دین تأکید شده، اما شما گفتی که هیچ دینی نداره، فکر نمی‌کنی که حتی از مطالب و گفته‌های راز هم دور شدی؟

درسته، ببینید دین من همون اسلام هست. من هم خدا و ادیان مختلف رو نقض نکردم، اما من حالا با یک دید جدید و واقعی‌تر به دور از خرافات و وسواس به دور از ترس و استرس از خدا، دین رو پذیرفتم. از نظر من یک دین جز خوبی نیکی و خوشی مهربانی دست و دل‌بازی، چیز دیگه‌ای نیست. دینی که قبلاً برای من تعریف شده بود، یک دین بود با یک خدای ترسناک که با کوچک‌ترین گناه، توی آتش می‌سوزوندت و هیچ وقت نمی‌بخشیدت. به نظر من این خیلی وحشتناکه و جایی به اسم جهنم و بهشت در اون طرف آسمون‌ها وجود نداره، هر چی که هست، همین جاست و نتیجه خوبی و بدی رو همین جا خواهیم دید.

- پس به بهشت و جهنم هم دیگه اعتقادی نداره؟

نه، من کتاب‌های زیادی خوندم، کتاب راز و سی‌دی راز از راندا برن.

کتاب قدرت فکر از ژرف مورفی، کتاب شفای زندگی و فیلم من می‌توانم از لوئیزال‌هی و خیلی فایل‌های صوتی از استاد فرهنگ و... من در نتیجه همه این‌ها، به این نتیجه رسیدم، من قبول ندارم که با دو تا خوبی به بهشت می‌ری، اما مثلاً آدمی مثل ادیسون که تمام جهان بهش مدیون هستند، چون مسلمان نبوده یا شراب خورده، به جهنم می‌ره. این یک مثال کلی بود، حتی توی آدم‌های عادی هم

خیلی زیاد پیدا می‌شن. من می‌شناسم کسانی رو که حجاب کامل ندارن، با نامحرم می‌گن و می‌خندن، البته بدون قصد سوء، ولی به یتیم خانه‌ها کمک مالی و معنوی می‌رسوند و خیلی کارهای دیگه. از نظر دین اسلام این آدم جهنمی هست، اما در هر حقیقت نه این آدم هرگز به جهنم نمی‌ره. من می‌گم بهشت و جهنم آدم‌ها همین جاست. چیزی به اسم فشار قبر وجود نداره. آدمی که مرده جسمش دیگه چیزی متوجه نیست.

جایی خوندم که منظور از فشار قبر اینه که آدمی که فوت کرده، اگه هنوز به دنیا و جسمش دل بستگی داره، روحیه، چون جسم خودش رو می‌بینه، می‌خواد به زور به جسم خودش برگرده و نمی‌تونه رها بشه، بره. این رو فشار قبر می‌گن نه این که تا خاک رو ریختی روی مرده، بلند شه و سرش به سنگ بخورده و این قدر قبرش تنگ بشه که شیری که از مادرش خورده از سوراخ دماغش بزنه بیرون. واقعاً این مسأله مسخره، غیرمنطقی و غیرعقلانی هست. خدا به ما مغز داده، عقل داده، چطور می‌شه اینا رو باور کرد. اما خب، خیلی‌ها مثل چند سال پیش خود من، اینا رو باور دارن و تمام زندگیشون با ترس و اضطراب توام هست و با خدای ترسناکشان زندگی می‌کنند.

- خوب لطفاً حالا برام بگو که خدای تو چه خدایی هست و قانون‌های دینی که گفتی برای خودت داری، چی‌ها هستند؟

خدای من، دیگه یه خدای ترسناک نیست. من از بچگی تا همین چند سال پیش، فکر می‌کردم که خدا یه نور خیلی بزرگ هست که پشت آسمونا نشسته و ما رو نگاه می‌کنه. همیشه برای دعا کردن سرم رو به سمت بالا می‌بردم و به آسمون نگاه می‌کردم، بعد دعا می‌کردم. انگار که خدا اون بالاست فقط. اما حالا می‌فهمم که نه، خدا یه موجود خاص یا یک نفر نیست که نشسته یه جا و همه رو نگاه می‌کنه. خدا از نظر من یعنی همه چیز، یعنی هر چی که تو دنیا هست، خدا یعنی نفس من، فکر من، یعنی هوا، یعنی دنیا، یعنی آسمون و زمین، خدا یعنی یه انرژی بی‌پایان که همه جا پخش هست.

واقعاً گفتنش سخته، گفتن خدایی که تو حس و مغز و قلب من به وجود او مده، واقعاً سخته. از این بهتر نمی‌تونم توصیف کنم. امیدوارم منظورم رو متوجه شده باشی.

همیشه می‌گن خدا از رگ گردن نزدیک‌تره. من می‌گم خب آره، خدایی که یعنی همه چیز، خدایی که من اعتقاد دارم، خود من، وجود من، ذره‌ای از همین انرژی و خداست، پس از رگ گردن خیلی نزدیک‌تره. من می‌گم همین خدای وجود من هست که با کارای خوب منو تشویق می‌کنه و با کارهای بد منو تنبیه. خدا یه انرژی عجیب خیلی فراتر از تمام موجودات دنیاست که تمام موجودات از همین انرژی نشأت گرفتن. دینی هم که برای خودم دارم، دین خوبی‌ها است. من چون به این معتقد هستم که

اگه خوبی کنم، خوبی می بینم و اگر بدی کنم بدی، پس همیشه سعی می کنم خوب باشم، و تا اونجایی که بتونم، به ناتوان های مالی کمک می کنم. سعی می کنم محبت کنم. احترام بذارم و به مال کسی دست درازی نکنم. به حقم قانع باشم و حسود نباشم. برای کسی حرف درنیارم، حتی اگه چیز بدی از کسی ببینم، ندیده بگیرم. از خدای خودم سپاس گزاری می کنم، برای دیگران دعا می کنم و... اما خب انسان بدون خطا و بدی انسان نمی شه تا به حال هر بدی کردم، نتیجه اش رو بلافاصله دیدم. این دین و خدای من هست.

- توی دینی که ازش صحبت می کنی، حجاب چه جایگاهی داره و اون رو در چه حد رعایت می کنی؟ از اون جایی که ما توی یک کشور اسلامی هستیم، بعضی جاها حجاب اجباری هستش، اما من خودم هم راضی نیستم تو مملکتی که مردانش به بی حجابی یا بدحجابی عادت ندارن، خیلی بدحجاب بگردم توی خیابون. من سعی دارم که همیشه مواظب باشم، یقه ام، پاهام و گردنم مشخص نباشه. فقط از جلوی روسریم کمی چترایم مشخصه، چون دیگه فکر می کنم خود مردا هم مو دارند و به این یک مورد، کمتر حساس هستند.

توی مراسم و مهمونی های خانوادگی هم می دونم که چه پسر و مردایی چشم چرون و بد هستن، جلوی اون ها روسری با لباس پوشیده تن می کنم. اما در برابر کسانی که می دونم آدمای خوبی هستند، بدون روسری و با بلیز و شلوار هستم. من بیشتر به حجاب چشم و حجب و حیا اعتقاد دارم تا قنداق پیچ کردن خودم.

مردی که چشم چرون باشه، ذاتش خراب باشه، اگه توی گونی پلاستیکی هم خودت رو بیچی، باز هم چیزی رو که هیزی کنه پیدا می کنه. اما آدمای چشم پاک و با فرهنگ و معتقد به این که اگه به ناموس کسی هیزی کنی، به ناموس خودت هیزی می کنند، هیچ وقت چشم بدی به هیچ نوع خانومی و با هر حجابی ندارند و همچنین ما داریم خانوم هایی که حجاب چشم ندارند و باعث فریب مردان و خراب کردن زندگی اون ها می شن. من خودم جایی کار می کردم و صاحب کار یه آقایی بود، همیشه با من خوب بود و کارای منو بیشتر قبول داشت، اما چون زن داشت و خانومش هم همون جا کار می کرد، هیچ وقت فکر نکردم که نظر بدی به من داره. اما بعدها با پیشنهادی که داد متوجه منظور بدش شدم و از اون کار بیرون اومدم و برای سر به راه شدنش و خانومش دعا کردم. من اگه حجاب چشمی و وجدانی نداشتم، می تونستم یه زندگی رو خراب کنم، چون اون موقعیتی که آقای صاحب کارم داشت، می تونست هر خانومی رو وسوسه کنه. اما من فقط دلم برای خانومش سوخت و فکر کردم که اگر به مرد کسی نگاه بد داشته باشم، مسلماً همین اتفاق برای همسر من و زندگی من اتفاق خواهد افتاد. در

کل حجاب فقط پوشاندن مو و دست و بدن نیست. باید به آدم درست و پاک، حجاب فکری، مغزی، چشمی و انسانی داشته باشد. این اعتقاد من و نظر منه و البته به نظر اون‌هایی هم که می‌گن، اگه به تار موت معلوم باشه، توی جهنم از اون آویزونت می‌کنن، به همون‌ها هم احترام می‌ذارم. در صورتی که اونا خودشون رو زیر چادر قنناق می‌کنن، اما ممکنه روزی چند بار دیگران رو از خودشون برنجونن.

- توی دینی که داری نماز و روزه هنوز جایگاهی داره و می‌خونی؟

راستش دیگه نه. منی که اون سال‌ها، تمام ساعات روزم به نماز و روزه و دعا می‌گذشت، دیگه الان هیچ کدوم رو انجام نمی‌دم. من اون موقعه ساعت‌ها به زبان عربی نماز می‌خوندم، اما حتی یک کلمه نمی‌فهمیدم چی می‌گم. همش حواسم پرت می‌شد و معنی جملاتم رو نمی‌دونستم. فقط می‌خوندم، می‌خوندم و انتظار داشتم از دل اون جملات عربی که هیچی ازشون نمی‌فهمیدم، معجزه بیرون بیاد و منو به خواسته‌هام برسونه. اما الان با دو تا کلمه از ته دل خدایا شکرت، خدایا همشو به تو می‌سپرم، به همه خواسته‌هام می‌رسم و آرامش دارم. دیگه به روزه هم اعتقاد ندارم. روزه‌ای که می‌گن برای سلامتی خوبه، اما کدوم سلامتی از صبح تا شب نه آب، نه غذا. آدم بدتر مریض می‌شه هر ماه بعد ماه رمضان صورتم پوستش خشک می‌شد، معده‌ام درد می‌گرفت. عفونت ادراری هم می‌گرفتم. حالا سلامیتش کجا بود، من نمی‌دونم. بعضی‌ها می‌گفتن روزه می‌گیریم که بفهمیم فقرا و کسانی که گشنه هستن، چی می‌کشن، در صورتی که همین روزه به همون فقرا هم واجبه. اگه نگیرن می‌رن جهنم. گشنه موندن من چه فایده‌ای برای گشنه‌ها داره، به جای این کارا کاش واجب بود، یک ماه افراد گرسنه اطرافمون رو سیر کنیم.

من تا جایی که در حد توانم باشه، به کسانی که می‌شناسم، توی خرید مواد غذاییون کمک می‌کنم.

- نظرت راجع به امر به معروف و نهی از منکر چیه؟ تا حالا کسی امر و نهی کرده بهت؟

نظرم کاملاً منفی هست. ما همه آدم‌ها عقل داریم، یعنی چی که به نفر دیگه به خاطر این که اون دنیا چون فکر می‌کنه خدا ازش به خاطر امر به معروف نکردن دیگران بازخواستش می‌کنه، بیاد و عقل و شعور منو زیر سوال ببره و به من بگه که این کاری که می‌کنی درسته یا درست نیست. کسی که بخواد کار اشتباه بکنه، اون کار رو می‌کنه، حتی اگه همه دنیا بیان و نهی از منکرش کنند و همچنین برعکس. من به بار داشتم از جایی رد می‌شدم، جلوی یه مسجد به آخوند حدوداً ۹۰ ساله ایستاده بود، هر کسی که رد می‌شد، یه چیزی بهش می‌گفت، جلو مردم رو می‌گرفت، می‌گفت از خدا بترسید و از این چیزا. به من که رسید، گفتم من از خدا نمی‌ترسم. یهو داد زد، دنبالم اومد، گفت چی گفتی؟ نمی‌ترسی؟ جوری که باعث شد همه خیابون به من نگاه کنن. آخه این چه جورشه، مثلاً اگه اون به من بگه از خدا

بترس، من ازین به بعد می ترسم؟ نه هیچ وقت. آدمای احتیاج دارن که یک بزرگ تر، یه عالم، راهنماییشون کنه، اما در صورتی که خودشون بخوان و نه به این شکل.

- منظورت از عالم و راهنما همون مرجع تقلید هست؟

نه اصلاً. منظورم یه آدم خیلی با فرهنگ و باسواد و باتجربه اس که قبولش داشته باشی. کسی که بتونه در همه زمینه ها و نه فقط در زمینه دینی کمکت کنه.

وقتی یه آخوند رو به عنوان مرجع تقلید انتخاب می کنی، یعنی دیگه کلاً باید مرید اون باشی در مورد نماز و روزه و حجاب و خمس و زکات و راه رفتن و لباس پوشیدن و غذا خوردن و همه چی. یعنی باید هر چی رو که اون گفته، عمل کنی و اگه عمل نکنی، می ری جهنم و از دین خارج شدی و گناه کردی. جالب تر اینکه که مرجع تقلیدها هر کدوم برای خودشون قانونای جدیدی درست می کنند، مثلاً یکی گفته با ناخن مصنوعی می تونی وضوی جیره کنی و نماز بخونی، یکی دیگه می گه، اصلاً لاک داشتن کلاً حرامه. اینا دیگه اصلاً هیچ کدوم توی دین خدا نبوده و کاملاً قانون و دستورات یک سری روحانی هست و من اصلاً نمی تونم اونا رو قبول داشته باشم.

- اعتقادات دینی توی خانواده شما به چه شکل هست؟ در چه حد دین دار و معتقد هستند؟

در حد خیلی معمولی. مامانم نماز می خونه و روزه می گیره. همیشه جلوی نامحرم حجاب در حد روسری و لباس پوشیده داره. علاقه زیادی به مراسم مذهبی داره، اما در عین حال خیلی آدم خشک و مذهبی نیست و من و برادرم و همه رو به دین و دین داری، اجبار نمی کنه. برادرم هم اعتقاداتش دقیقاً مثل من هستش. پدرم هم خیلی آدم درستکار و چشم پاک و خویبه. همه به سرش قسم می خورن، اما نماز و روزه و کارهای مذهبی رو خیلی قبول نداره. همیشه می گه باید از درون آدم پاک و درستی باشی، نه این که با ظاهرسازی و نماز خواندنای الکی وانمود کنی که خوبی، تقریباً یه جورایی اعتقادات من رو داره. توی خونه همه به اعتقادات هم احترام می ذاریم و هیچ کدوم سعی نمی کنیم، عقایدمون رو به هم تحمیل کنیم.

۰۲۷ مدعیان دروغین: سوق یافتن به سمت پذیرش تنها خدا در اثر مشاهده مدعیان دروغین دین

مصاحبه با امیرعلی، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- آقا امیرعلی، می‌شه یک دورنمای اولیه از اعتقادات دینی خودت از آغاز تا الآن به من بدی؟
آره. من در دوران کودکی خودم در خانواده‌ای بزرگ شدم که خیلی مذهبی بودند، پدر، مادر و برادر و خواهرم، مذهبی بودند و خیلی تندرو هم بودند. من هم به تبع خانواده‌ام اعتقادات مذهبی شدیدی پیدا کردم و بهشون پایبند بودم. ما در ماه محرم نذری می‌دادیم و من یادم هست که توی سینه زنی، ما با بچه‌های هیأت سینه زنی داشتیم. اما چند تا مسأله بود که کم‌کم من رو نسبت به دین دلسرد کردند.

- این مسایل از چه سنی شروع شدند؟

از سن ۱۵ سالگی من شروع شد. یعنی من هم به مقدار مطالعه داشتم که اون‌ها من رو از دین دور کرد، به مقدار کار سیاست‌مدارها رو دیدم که من رو بدبین به دین کرد، کار به سری آدم‌های مذهبی هم باعث شد که من کلاً از مذهب ببرم و الآن به جز خدا، هیچ چیز دیگه‌ای رو قبول ندارم.

- حتی پیامبر و ائمه رو هم قبول نداری؟

نه!

- خوب می‌شه بگی چه مطالعاتی داشتی که تو رو از دین دور کرد؟

آره. من از همون حدود ۱۵ سالگی شروع به مطالعه کردم. به سری از کتاب‌هایی که خوندم کتاب‌های صادق هدایت، صادق چوبک، جمال‌زاده و این دست نویسنده‌ها بود که خودم هم فکر می‌کنم، مناسب به دانش‌آموز کلاس دوم راهنمایی نبودند. علاوه بر این کتاب‌ها، من به سری کتاب‌های کمونیستی رو هم خوندم که در اون کتاب‌ها، شرح داده بودند که دین، ساخته دست حاکمان جامعه هست و این‌ها من رو به دین بدبین کردند، اما از دین نبریدم.

- گفتم مشاهده کار برخی از آدم‌های مذهبی هم اسباب دوری تو از دین را فراهم آوردند، چه طوری؟
بین، من وقتی دوران دبستان و راهنمایی بودم، همیشه موقع راه رفتن ذکر می‌گفتم، موقع خواب هم آیه الکرسی می‌خوندم، وقتی هم می‌خواست به اتفاقی برام بیفته، ناگهان نام امامان را بر زبان می‌آوردم، اما با دیدن آدم‌های ریاکار نسبت به دین بدبین شدم و حالا که ۲۴ سالم هست، ۵ ساله که نه نماز خوندم و نه روزه گرفتم. به عنوان مثال، پدر من هر سال نذری می‌داد، یعنی پول نذری رو می‌داد به روحانی

مسجد محلمون تا روزهای محرم توی مسجد نذری بدن، اما بعداً مشخص شد که این آقای روحانی نصف پول‌های نذری رو که از مردم می‌گرفته، تو جیب خودش می‌گذاشته. یه روحانی دیگه هم توی مدرسه خودمون دشتیم که بعداً معلوم شد، خودش انحراف اخلاقی داره.

از اون طرف، آدم کار روحانی‌های بزرگ و مطرح رو هم که می‌بینه، به شک می‌افته، مثلاً در قضیه عاشورا می‌بینیم نقل آقای مجلسی با نقل شیخ عباس قمی در این زمینه متفاوت هست، مثلاً یکی می‌گه امام حسین برای امر به معروف جنگید، یکی می‌گه امام حسین دنبال حکومت بود و یا قضیه عاشورا چقدر طول کشیده، چند ساعت، اما یه طوری پردازش می‌شه که ظرف زمانی حکایتش، چندین روز رو به خودش می‌طلبه. یا هر روحانی میاد از شهادت حضرت علی اصغر به نوع متفاوتی یاد می‌کنه. بالاخره آدم با دیدن این اوضاع و احوال، احساس می‌کنه این آدم‌ها فقط اومدن سر مردم رو گرم کنند و جیب خودشون رو پر کنند، وگرنه عاشورا که توی نصف روز تموم شد و این همه حرف و حدیث و نقل نداشت که اینا می‌گن.

- گفتی سیاست هم در دور شدن تو از دین نقش داشت، چه طوری؟

بله، رفتار سیاست‌مدارهای جامعه هم سبب شد تا نظرم نسبت به دین قدری برگرده. این آدم‌ها اگر راست می‌گند، به فکر بی‌کاری جوان‌ها باشند، جوان‌ها به خاطر بی‌کاری به طرف انحراف می‌رند، مگه خود دین نمی‌گه فقر و فحشا از یه در بیاد تو خونه، دین از اون در دیگه می‌ره بیرون. کسی به فکر جوون‌های بی‌کار کشور نیست و آقایون دنبال کسب قدرت خودشون هستند. حوزه علمیه هم که پشت سر هم داره طلبه جذب می‌کنه و روحانی تحویل جامعه می‌ده، مگه ما چقدر روحانی می‌خوایم که این همه شما دارید نیرو تربیت می‌کنید.

به نظر من با اوضاع و احوالی که هست، نه تنها من، بلکه بسیاری از جوانان رفته رفته نسبت به دین بی‌اهمیت می‌شوند و دین در نزد اون‌ها کم رنگ‌تر می‌شه.

- به نظر شما همین که آدم دل پاکی داشته باشه، برای زندگیش کافی هست؟

بله، من به این مسأله خیلی اعتقاد دارم. چون من آدم‌های زیادی رو می‌شناسم که نماز می‌خونن، اما دلشون پاکه، با خدا هستند و ریاکاری نمی‌کنند. اما از اون طرف همون آدمی که به زور می‌خواد دین رو به آدم‌های دیگه تحمیل کنه و امر به معروف زور کی می‌کنه، یه مرتبه تو زرد از آب درمیاد.

- نظرت نسبت به حجاب چیه؟

به نظر من، زن اگه با حجاب باشه، خیلی بهتره. یعنی با این که من الان فقط خدا رو قبول دارم و دیگه دین برام مطرح نیست، اما با توجه به اثرات بدی که بی‌حجابی زنان روی مردان جامعه داره، اعتقادم بر

این هست که اگر زن‌ها باحجاب باشند بهتره. من خودم هم اگه بخوام ازدواج کنم با یه دختر باحجاب ازدواج می‌کنم. فکر هم می‌کنم که بقیه پسرها دخترای باحجاب رو بیشتر از دخترهای بی‌حجاب قبول دارند و اون‌ها رو سالم‌تر می‌دونند.

- فکر نمی‌کنی زمانی که نماز می‌خوندی، از آرامش بیشتری برخوردار بودی؟
بله، وقتی من نماز می‌خوندم، آرامش بیشتری داشتم، اما الآن هم به شکل دیگه‌ای به آرامش مورد نظرم می‌رسم، یعنی به جای این که توی نماز بگم سبحان الله، هر روز دفعات زیادی می‌گم، خدایا قربونت برم.

- به نظر شما دین و سیاست باید با هم مرتبط باشند یا نه؟
نه، دین و سیاست باید راهشون رو از هم جدا کنند. بین الآن برای امام خمینی حرم درست کردن، فردا برای فلانی و فلانی هم حرم درست می‌کنند، آخه این جوری می‌خواید کجا برسید؟ شما توی رشت رو ببینید، قدم به قدم به بقعه وجود داره، واقعاً این همه بقعه از کجا اومده؟ آدم خود به خود به این نتیجه می‌رسه که آقایون فقط می‌خوان سر مردم رو گرم کنند.
بالاخره، اگه زمانی مدرس می‌گفت سیاست ما عین دیانت ما هست، آقایون نشون دادند که این طور نیست و باید راه این‌ها از هم جدا بشه.

- خط‌مشی کنونی شما، در خانواده شما اختلاف ایجاد نکرده؟
چرا، الآن خانواده با من درافتادند و تغییرات دینی من رو نمی‌پذیرند، و می‌خوان من رو به همون صورت، یعنی به صورت یک آدم با ایمان قوی دریاورند، اما من خودم نمی‌خوام و جلوشون وایسام.
- از این که وقت گذاشتی و در مصاحبه شرکت کردی، متشکرم.

تأملی دوباره

در مصاحبه‌های انجام شده ذیل عناوین: «پذیرش خدای تنها به عنوان خالق: پذیرش صرف خدا»، «پذیرش خدای تنها به عنوان خالق: حضرت محمد همه چیزها رو در رؤیا می‌دیده»، «پذیرش خدای غیردینی: در جست‌وجوی خدایی مهربان‌تر»، «پذیرش خدای غیردینی: خدایی که همه چیز منه»، «پذیرش خدای غیردینی: اعتقاد به خدایی با مهری بی‌پایان و بدون خشم و غضب»، «پذیرش خدای غیردینی: خدایی که هیچ ترسناک نیست» و «مدعیان دروغین: سوق یافتن به سمت خداپرستی تنها در اثر مشاهده مدعیان دروغین دین»، ابعاد عقیدتی وجه غالب‌تری داشته، در همین ارتباط مورد بحث قرار خواهند گرفت.

از مصاحبه‌های انجام شده برمی‌آید که اعتقادات دینی برخی از مصاحبه‌شوندگان در آغاز به شدت بالا بوده است، اما در گذر زمان در اثر مواجهه جوانان با برخی از مسایل، و وقوع برخی از رخدادها، اعتقادات شدید اولیه آنان کاهش یافته، به حد پذیرش تنها خدا رسیده است. در جمع‌بندی مصاحبه‌های اخیر، پس از مرور گذرایی که در مختصات قرائت دینی جوانان خواهد شد، در ادامه مهم‌ترین دلایل اعتقادی سوق یافتن افراد مصاحبه شده به سمت پرستش خدای صرف، مطرح خواهد شد.

سمیه و سپیده، در جریان مصاحبه‌های خویش بیان داشته‌اند که آنان پیش از سن تکلیف، مبادرت به انجام تکالیف دینی خود کرده بودند و در ادامه، بار سیدن به سن تکلیف، بر عمق و گستره انجام تکالیف خویش افزوده بودند. به عنوان مثال، سمیه خاطر نشان می‌سازد، او در اردوهای زیارتی مدرسه شرکت می‌کرد، مسوول بسیج و مسوول انجمن اسلامی مدرسه‌شان بود، سعی می‌کرد زودتر به مدرسه رفته و با مسوولان مدرسه دعای عهد را بخواند، در مراسم تشییع شهدا شرکت کند و نظایر آن. سپیده ۲۴ ساله نیز اظهار می‌دارد که او هر روز زیارت عاشورا را می‌خوانده است، نمازهایش به شکل مستمر ادا می‌شده است، با نماز صبحش دعا می‌خوانده است، نذر و نیاز داشته است، روزه‌های مستحبی می‌گرفته است و مانند آن. اما همین جوانان در گذر زمان دچار تحولاتی می‌گردند که با پشت کردن به اعتقادات اولیه و بالطبع انجام تکالیفی که برعهده داشتند، قرائت دینی متفاوتی را در دستور کار خویش قرار می‌دهند که در آن خبری از احکام، اولیای دین و نظایر آن‌ها نیست و تنها و تنها در آن خدایی وجود دارد که باید پرستش شود و وظیفه دینی این افراد، فقط اخلاقی رفتار کردن و اخلاقی بودن است.

پیش از بررسی مهم‌ترین علل سوق یافتن افراد مصاحبه شده، مروری بر ویژگی‌هایی که افراد مزبور در توصیف دین خودشان به کار برده بودند، برای ورود در بحث مناسب می‌باشد.

دانشجویان اخیر در ترسیم مختصات قرائت دینی خودشان، از ویژگی‌هایی نظیر اعتقاد به انعطاف‌پذیری بیشتر دین، توجه به بطن دین، تغییر نوع پرستش حضرت حق، نقد دشواری‌سازی دین توسط بزرگ‌سالان، نقد خشونت‌ی که دین را فرا گرفته است، تأکید بر ضرورت بازنگری دینی، اعتقاد به تحریف شدگی قسمت‌هایی از دین، نفی خرافات و خرافه‌پردازی‌ها، نقد ناتوانی مراجع دینی در پاسخ به سوال‌های نسل جوان یاد کرده‌اند. البته ویژگی‌های دیگری مانند تفسیر به رأی‌های عاطفی قسمت‌هایی از دین، تأثیرپذیری جوانان از فضای مجازی و تجربه‌گرایی نسل جوان، از دیگر خصوصیات است که افراد مصاحبه‌شونده در ارتباط با خودشان از آن‌ها نیز کم و بیش یاد کرده‌اند.

دانشجویان مصاحبه شده، در توصیف مختصات قرائت دینی خویش از اعتقاد خویش به انعطاف‌پذیری بیشتر دین و عطف توجه بیشتر خود به باطن دین یاد کرده‌اند. به عنوان مثال، هانیه ۲۵ ساله، در توصیف

خویش بیان می‌دارد، وی افراد با حجابی را دیده است که رفتارشان دور از انسانیت بوده است، ولی در برابر افراد بی حجابی را نیز سراغ دارد که در برخورد با دیگران، از عواطف پاک و رقیقی برخوردارند. هانیه در ادامه متذکر می‌گردد، نمونه‌ای از افراد اخیر خودش است که با وجود عدم انجام دستورات دینی نظیر خواندن نماز و رعایت حجاب، به خوب بودن اعتقاد داشته، در همین راستا می‌کوشد تا دل بندگان خدا را شاد کند.

لیلای ۲۹ ساله، سپیده ۲۴ ساله و شیمای ۲۲ ساله نیز در قسمت‌هایی از مصاحبه خویش از عطف توجه-شان به بطن دین یاد کرده‌اند.

لیلا بیان می‌دارد، مادرش به او یاد داده است که مهربان باشد و با مهربانی با همه برخورد کند. او در ادامه بیان می‌دارد او خدایی را که بزرگ‌ترها در اوج قهر و غضب دست به ترسیم وی زده‌اند، قبول ندارد و از منظر او خدا به جای آن که در تلاش باشد به تعذیب بندگانش بپردازد، می‌خواهد آنان را از لطف خویش برخوردار سازد و نه تنها بین زن و مرد فرقی نمی‌گذارد، بلکه بین شیعه و سنی و یهود و مسیحی نیز فرقی نمی‌گذارد و برای آنان خیر را رقم زده، از شادی و نشاط آنان خوشحال می‌گردد.

سپیده نیز اظهار می‌دارد، او به عنوان تکلیف دینی خودش، خود را موظف می‌داند دست به مال کسی دراز نکند، به افراد ناتوان کمک مالی کند، به حقش قانع باشد، حسادت نرزد، با احترام و محبت با دیگران برخورد کند و حتی اگر کار بدی از کسی دید، آن را نادیده بگیرد.

شیمای نیز در قسمتی از اظهارنظر خویش بیان می‌دارد، آدم‌ها به جای انجام مراسمی نظیر سفره انداختن و مانند آن، بهتر است وجوه آن را به دست افراد نیازمند برسانند.

برخی از دانشجویان در راستای انعطاف‌پذیر دیدن دین خاطرنشان ساخته‌اند، آنان به فرض به جای آن که نماز را برپا دارند، بارها و بارها قربان صدقه خدا می‌روند (امیرعلی، ۲۵ ساله) و یا به جای آن که روزه بگیرند و دچار بیماری شوند، یا کلماتی را در نماز به کار ببرند که معنای آن را نمی‌فهمند، بارها در طول روز خدا را شکر می‌گویند (سپیده، ۲۴ ساله).

شیمای ۲۲ ساله در نقد روحانیون اظهار می‌دارد، آنان چنان دین را سخت کرده‌اند و به هر تفریحی با دیده نفی و انکار نگریسته‌اند که جوانان در حال حاضر تفریح و تنوع چندانی ندارند و همین امر سبب شده است که جوانان برای ارضای هیجان‌جویی خویش، بعضاً متوجه انجام کارهای نامتناسب گردند. هانیه ۲۵ ساله، از چهره دین که با خشونت نشان داده می‌شود و فاطمه ۲۲ ساله از تحریف‌هایی که در قسمت‌هایی از دین صورت پذیرفته و می‌پذیرد، یاد کرده‌اند:

«من به شخصه به دین اسلام اعتقادی ندارم، دین اسلام دینی پر از خشونت هست که پیامبرش به زور با جنگ و خون ریزی آن رو به مردم القاء کرده. داخل قرآن هم گفته شده، اگه ما بدحجاب باشیم، به جهنم می‌ریم. یا حکم به سنگسار زن‌ها رو گذاشتند، ولی برای مردهایی که خیانت می‌کنند، حکمی داده نشده».

«- به نظرت دین اسلام تحریف شده یا نه؟

بله، به مرور زمان داره این اتفاق می‌افته و روز به روز بیشتر می‌شه».

نقد خرافه‌پردازی‌های صورت گرفته به نام دین، انتقاد دیگری است که در قرائت دینی جدید جوانان، به شکل بارزی ملاحظه می‌گردد. سمیه و سپیده در همین ارتباط بیان می‌دارند:

«- نظرت راجع به خرافات چی هست؟

به نظر من خرافات یه سری مسایلی هست که حکومت‌ها به خورد مردم می‌دهند تا آنان، سرشان را به خواندن داستان‌های گریه‌آور و دعا‌های مخصوص روز، ماه و مانند آن، ساعت‌ها گرم کنند تا خودشان بهترین زندگی را به نام دین داشته باشند».

«من از تو مفاتیح و کتاب داروخانه معنوی دعا‌هایی پیدا کرده بودم که مثلاً اگه دعا بخونی و گندم بریزی برای پرنده‌ها، مثلاً فلان ساعت بیان بخورن یا مثلاً بری روی پشت بام نماز بخونی یا قبل و بعد از نماز، اسفند دود کنی، دعاهاست مستجاب می‌شه.

من این کار رو می‌کردم و به خواسته‌هام که نمی‌رسیدم هیچ، موجبات مسخره شدن خودم رو در سطح فامیل و دوست فراهم کرده بودم و پدر و مادرم من رو یک سره دعوا می‌کردن و از این حرکات غیر معمول و زیاد من شاکی شده بودن».

نسل جدید بعضاً در برخورد با خرافاتی که به نام دین در سطح جامعه مطرح گردیده‌اند، روحیه استدلالی و تجربه‌گرایی خویش را به معرض دید می‌گذارند. به عنوان مثال، شیمای ۲۲ ساله بیان می‌دارد، او در برخورد با مقوله شفاعت‌بخشی آب چشمه زم زم و پاسخ‌دهی امام زمان به نامه‌هایی که در چاه جمکران انداخته می‌شوند، با رجوع به منابع علمی نتیجه می‌گیرد، شفاعت‌بخشی آب چشمه زم زم با دلایل علمی نشان داده شده است، اما پاسخ دادن به نامه‌هایی که در چاه جمکران انداخته می‌شوند، فاقد پشتوانه علمی و تجربی است.

مجموعه موارد اخیر (و مواردی که به شکل مشروح‌تر در جلد اول همین مجموعه از آن یاد شده است)، جوانان را به جایی می‌رساند که بعضاً خواستار بازنگری در احکام دینی (و یا حداقل بخشی از آن‌ها) شده‌اند (هائیه، ۲۵ ساله).

دانشجویان در برخی از موارد، دست به تفسیر به رأی زده و مثلاً به صرف وجود افراد فقیر و غنی در جامعه، به عدالت خداوند شک کرده (هانی، ۲۵ ساله) و یا اعتقاد خود به حجاب چشم و دل به جای حجاب ظاهر (سپیده، ۲۴ ساله) را مورد تأکید قرار داده‌اند.

فاطمه ۲۲ ساله نیز از اثر پذیری دیدگاه‌های جوانان از فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی یاد کرده است.

دانشجویان در ترسیم دلایل سوق یافتن خویش به سمت قرائت دینی پذیرش تنها خدا، از مواردی مانند: ادغام مقوله دین با سیاست، برخورد ابزاری مسوولان با دین، تخدیر مردم با مقوله دین، برخورد ابزاری مدعیان دین داری با دین، ریاکاری مدعیان دین داری، ضعف مراجع تقلید، واکنش به اعمال روش‌های تربیت دینی ارباب‌آمیز، واکنش به القای تحمیلی دین به کودکان، نوجوانان و جوانان، مطالعه آثار ضد دین و سایر کتاب‌های حاوی اطلاعات تردیدآمیز، ابتلای خویش به برخی از اختلالات روانی و واکنش عکس‌العملی در برابر شکست‌های عاطفی، یاد کرده‌اند که در ادامه به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

فاطمه، سمیه، امیرعلی و لیل، در مصاحبه‌های خویش بر ضرورت جدای دین از سیاست تأکید ورزیده‌اند. سمیه با استدلال در این که سیاست علم است، اما دین از سنخ علم نیست و با باور افراد سروکار دارد، به دلیل تفاوت ماهوی سیاست و دین، بر تفکیک آن‌ها از یکدیگر تأکید کرده است.

امیرعلی ۲۵ ساله، از منظر تجربی با مقوله ادغام دین و سیاست در ایران برخورد کرده، با بیان این که تجربه نشان داده است، ادغام اخیر موفق عمل نمی‌کند، بر جدایی دین از سیاست اصرار ورزیده است. سمیه نیز در قسمتی از اظهارات خود خاطرنشان ساخته است، در سطح جامعه افرادی با شعار یاحسین و یازها به ضرب و جرح مسلمانان مقابلشان پرداخته‌اند که این عمل (درست یا نادرست) در نهایت به زیان دین تمام می‌شود که از آن انتظار ترویج اخلاق، مهربانی و عطوفت می‌رود.

امیرعلی ۲۵ ساله و لیلای ۲۹ ساله هم در اظهارنظرهای خودشان مطرح می‌سازند، ادغام دین و سیاست درهم، مشابه تجربه تاریخی شکست خورده کلیسا در تاریخ قرون وسطا است و نباید از آن استقبال داشت.

برخورد ابزاری با دین، خطر دیگری است که برخی از دانشجویان از آن یاد کرده‌اند (فاطمه، ۲۲ ساله) و در همین راستا برخی از خطر تخدیر جامعه توسط دین یاد کرده‌اند، به این معنا که برخی از مصاحبه شوندگان، احساس می‌کردند، همان‌گونه که مارکس از دین به مثابه افیون توده‌ها یاد کرده است، بعضی از افراد می‌کوشند از دین به صورت ابزاری برای به زیر سلطه کشیدن مردم سود ببرند. به عنوان نمونه،

سمیه در قسمتی از اظهارات خویش بیان می‌دارد، یک عده برای تسلط پیدا کردن روی مردم آمده‌اند، قانون و مقرراتی تعیین کرده‌اند تا بر همین مبنا بر مردم سلطه پیدا کنند.

بعضی از دانشجویان توجه خویش را از مسوولان نظام معطوف به مردم عادی کوچه و بازار کرده‌اند و یادآور شده‌اند آن‌ها در طول زندگی خویش شاهد افرادی بوده‌اند که خود را دین‌دار می‌دانستند، اما در عین حال دست به اعمالی می‌زدند که به صراحت اعمال ضد دینی محسوب می‌شد. سپیده، امیرعلی و سمیه، نمونه‌های مختلفی را در همین راستا در مصاحبه‌های خویش اظهار داشته بودند.

ضعیف ظاهر شدن مراجع دینی در تحولات اجتماعی و پاسخ‌گو نبودن بسیاری از آنان در برخورد با مسایل جامعه، جوانان، زنان و فضای مجازی، سبب شده است که برخی از مصاحبه‌شوندگان، نظیر سپیده و فاطمه با دیده تردید به آنان بنگرند.

سمیه در مصاحبه خویش با به چالش کشیدن مراجع دینی اظهار می‌دارد، واقعاً بیرون بودن موی دخترها گناهِش بیشتر است یا افرادی که در زندان‌ها آن همه فاجعه به بار آوردند و خون مردم را ریختند (اما مراجع در برابر آن سکوت کردند).

مجموعه موارد اخیر سبب شده است، برخی از جوانان با کنار نهادن مراجع دینی، عقل خویش و یا چهره‌های علمی یا فرهنگی - اجتماعی جامعه را به عنوان مراجع ارزشی جدید خویش در نظر گرفته، معرفی کنند.

هانیه ۲۵ ساله و سپیده ۲۴ ساله، در فرازی از بیانات خود، القای تحمیلی دین به خودشان را نقد کرده و به چالش گرفته‌اند (حال آن که واقعاً دین هم از افراد دین‌دار می‌خواهد تا آنان اصول دین خود را در مسیر تحقیق و تفحص به دست بیاورند).

مطالعه آثار ضد دین نظیر آثار مارکسیستی یا آثار افرادی نظیر شجاع الدین شفا، کسروی و مانند آن‌ها که در آثار خویش به صراحت دست به نفی دین زده‌اند (امیرعلی، ۲۵ ساله) و یا مطالعه آثاری که به صراحت دست به نفی دین نزده، اما اطلاعات ارایه شده آن‌ها به گونه‌ای است که در اصل دین تردید ایجاد می‌کند (سپیده، ۲۴ ساله) و یا نتایج برخی از آزمایش‌ها که تردیدهایی دینی در افراد ایجاد می‌کنند (شیمایا، ۲۲ ساله)، مقوله قابل ذکر دیگری است که در سوق یافتن جوانان به سمت خداپرستی تنها موثر واقع آمده‌اند.

اما گذشته از نقدهای اخیر که بیشتر صبغه اجتماعی دارند، در برخی از موارد، دانشجویان تحول دینی خود را واکنشی به نظام تربیتی که بر آنان اعمال شده است یا اختلال روانی که گریبان‌گیر آنان بوده است، دانسته‌اند. به عنوان نمونه، سمیه خاطرنشان می‌سازد، تنگ نظری‌های فوق تصور مسوولان مدرسه

شاهد، او را شگفت زده و از فعالیت‌های دینی منصرف ساخت. سپیده نیز گزارش می‌دهد، وسواسی که وی درگیر آن بود، خود را در نمازهای طولانی و ادعیه‌های مختلف وی نشان می‌داد، اما اطرافیان او به جای برخورد مشفقانه با وی، با به مضحکه گرفتن چندین ساعت نماز و دعا خواندن روزانه سمیه، او را نسبت به دین سرد کرده‌اند.

بنابراین با توجه به آنچه از آن یاد شد، می‌توان نتیجه گرفت، در تحول دینی دانشجویان و گرایش آنان به سمت خدا پرستی تنها، دلایل عقیدتی نیز ذی دخل بوده، در این روند اثرگذار واقع شده‌اند.

۰۲۸ اخلاق به مثابه عصاره دین: من دین را برای خودم انسانیت و آزادی معنای می‌کنم.

مصاحبه با احسان، ۲۷ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- شما خدا را چگونه می‌بینید؟

به عنوان آفریننده دوستش دارم و احساس می‌کنم او هم من را دوست دارد و برایش احترام قایل هستم.

- چه تعریفی از دین داری؟

انسان‌ها بعد از متمدن شدن، متوجه این نکته شدند که در اجتماع ایجاد نظم و انضباط ضروری است تا جامعه به پیشرفت برسد. از این روز باید و نبایدهایی را قرار دادند که آن را قانون می‌گویند.

انسان هم بنا به اعتقادی که دارد، احترام گذاشتن به بزرگ‌ترها را ضروری می‌داند. پس هر شخص به نوعی احترام به بزرگ‌ترها یعنی پدر و مادر را به جا می‌آورد و هر کس شیوه احترام خاص خود را دارد و احدی حق این را ندارد که کسی را به گذاشتن احترام به شیوه‌ی مورد نظر و دلخواه خودش وادار کند.

پس بنابراین همه در شیوه احترام گذاشتن آزاد هستند. به نظر من دین هم یکی از شیوه‌های احترام گذاشتن به خداوند است، پس طبیعتاً دین هم شیوه‌های مختلفی دارد، همان طور که احترام به بزرگ‌ترها روش‌های زیادی دارد و مهم شیوه احترامی است که خداوند از آن راضی باشد. بنابراین ادیان مختلف که به مثابه شیوه‌های مختلف احترام گذاردن به خدا هستند، در یک سطح با هم قرار می‌گیرند و چیزی که در این میان مهم هست، مسأله رضایت خداست.

- پس شما این را می‌گویید که نوع دین اصلاً مهم نیست؟

بله، همین طور است.

- از دین خودتان راضی هستید؟

من بیشتر سعی می‌کنم به دین خودم اسم خاصی ندهم، مثلاً نمی‌گویم که مسلمان هستم و یا مسیحی و

برای همه باید انسانیت مهم باشد. انسانیت را که داشته باشیم بزرگ‌ترین دین را داریم. اما متأسفانه اغلب افراد فکر می‌کنند، یک دین مشخص، بهترین راه ممکن و تنها چیز خوب در دنیاست. در صورتی که به همان دین هم به طور کامل عمل نمی‌کنند و به نوعی با آن شعاری برخورد می‌کنند.

- چه چیزی باعث شده که شما این گونه فکر کنید؟

رفتارهایی از مردم به خصوص دین داران تو خالی، این موضوع را به من فهمانده.

- می شود توضیح دهید که از این افراد چه چیزی مشاهده کرده اید؟

دین برای مردم مثل اسباب بازی شده و هر وقت حوصله آن ها سر می رود با آن بازی می کنند. و مواقع نیاز به آن مراجعه می کنند. پس چه بهتر که من آزاده باشم و انسانیت داشته باشم و چنین رفتارهایی نداشته باشم.

- مشکل را از خود دین می بینید یا از مردم؟

هر دو مشکل دارند. مشکل مردم این است که هر چه را که می بینند، انجام می دهند و هیچ گاه چرایی موضوع را جویا نمی شوند و مشکل دین این است که گنگ می باشد و سر و ته ندارد و در حد درک مردم نیست و هر شخصی به خودش اجازه می دهد که هر طور خواست از آن برداشت کند. یعنی همین گنگ بودنش باعث شده، مردم را آزاد بگذارد که به دلخواه خود از دین برداشت کنند.

- خود شما تا به حال به دنبال تحقیق در دین رفته اید و چرایی موضوع را کندوکاو کرده اید؟

چرایی که زیاد دیده ام. اما تحقیق نکرده ام، چون فکر می کنم که فایده ای ندارد.

- می شه بگویید که چرا فایده ندارد؟

چون اصلاً حرف و نظر واحدی وجود ندارد و صد تا جواب، برای یک سوال وجود دارد. به خاطر همین هم هست که مرجع تقلید زیاد داریم و من هر گاه بخواهم دنبال جوابی بروم، می دانم جواب قاطع نیست و من دنبال جواب اصلی و قانع کننده هستم.

- شما مرجع تقلید دارید؟

خیر.

پس در مواقعی که برایتان سوال پیش می آید، چگونه آن را برطرف می کنید؟

راستش را بخواهید برایم کم پیش می آید که سوالی داشته باشم.

- پس می شود گفت بیشتر اوقات به دلخواه عمل می کنید؟

بله، از قوهی عقلم کمک می گیرم و انتخاب درست را برمی گزینم و تصمیم می گیرم.

- به نظر شما دین می تواند کاربردی در زندگی داشته باشد؟

بستگی به این دارد که شما دین را چه چیزی معنا کنید. من دین را برای خودم انسانیت معنی می کنم و داشتن آزادگی، بنابراین همین معنی ای که من از دین کرده ام، تمام زندگی است و انسانیت واقعی داشتن، یعنی داشتن همه چیز و مسلماً کاربرد فراوانی در زندگی دارد.

- انسانیت یعنی چه؟

انسانیت یعنی ضعیف کشی نکنیم، یعنی به هم کمک کنیم به هم خیانت نکنیم و... خیلی از چیزها و نکات مهمی که توی جامعه‌ی ما کمه.

- یعنی دین داری این خصایص را ندارد؟

نمی‌دانم. حتماً ندارد که در جامعه‌ی ما با وجود این که دین هم هست، باز خصلت‌های بد وجود دارد، پس دین به تنهایی قدرت مقابله با آن‌ها را ندارد.

- شما خودتان اهل احکام دینی و نماز و روزه هستید یا خیر؟

زیاد نه!

- زیاد نه، یعنی انجام می‌دهید اما دست و پا شکسته؟

ببینید این که نماز و روزه می‌خوانم و می‌گیرم، یک چیز کاملاً شخصی است و ما فکر می‌کنیم همه باید این اعمال را انجام بدهند و اگر کسی در انجام این‌ها حتی قصور کند، پس آدم کاملی نیست. اما این یک توهم است. مهم این است که شیوه‌ی درستی برای زندگی داشته باشیم.

- من قصد اهانت نداشتم که بگویم شما انسان بدی هستید، حالا بگویید که شیوه درست برای زندگی

چیست؟

شیوه‌ی درست این هست که تحت تأثیر عقاید و باورهای مردم عامه قرار نگیریم و راه خود را گم نکنیم. الان خیلی از افراد مشهور اروپایی هستند که دین خاصی ندارند، ولی باور و اعتقاد محکمی در دل دارند و در حالی که از نظر ما بی‌دین به حساب می‌آیند، ولی کارهای خیرخواهانه بزرگی انجام می‌دهند، مثل سرپرستی ایتم، تأسیس خیریه و مانند آن، پس قرار نیست که ما بگوییم هر کس دین ندارد، انسانیت هم ندارد و چه بسا افرادی که دین‌دار واقعی هستند، اما متأسفانه من انسانیت را در آن‌ها مقطعی می‌بینم.

- رفتار دین‌داران جامعه را چگونه می‌بینید؟

رفتار خوبی از آن‌ها نمی‌بینم و اعمال و کردار آن‌ها باعث دین زدگی روز افزون در جامعه ما شده. اما برای شما سوء تعبیر نشود که من کافر هستم و با کل دین مشکل دارم، خیر من به هیچ کس و هیچ چیز بی‌احترامی نمی‌کنم، اما در مجموع من انسان‌های دین‌دار را خوب برآورد نمی‌کنم و دلیلش را هم نمی‌دانم.

- می‌شود یکی از رفتارهای آن‌ها را بگویید؟

بله، مثلاً خودتان هم می‌دانید که وقتی فرزندان یا بستگان یکی از بزرگان کشور یا سیاستمداران و افراد مطرح در صدر کشور که همه مثلاً دین‌دار هم هستند، وقتی به علت اختلاس یا هر چیز دیگری مجرم

شناخته و دستگیر می‌شوند، حکمی که برای بقیه مردم صادر می‌شود، برای آن‌ها با تخفیف خاصی اعلام می‌شود. آیا این عدالت است؟ ولی همه جا حرف از عدالت می‌زنند و مردم را فریب می‌دهند.

- شما سیاست را از دیانت جدا می‌کنید؟

الآن عمده‌ی کشورهای جهان دین را از منطق و سیاست جدا کرده‌اند. ولی برخی از دین‌داران ما گفته‌اند: سیاست عین دیانت، و دیانت عین سیاست، این اشتباه است. چون خیلی از پرسش‌های سیاست با دین پاسخ داده نمی‌شود و باید به دنبال دلایل دیگری رفت.

- شما در پرسش‌های قبلی اشاره کردید که افراد دین‌دار مردم را فریب می‌دهند، امکان دارد بیشتر توضیح بدهید؟

به نظر من کمتر کسی پیدا می‌شود که واقعاً دین‌دار باشد، به قول معروف هر چیزی قدیمی‌اش خوب است، انسان‌های گذشته و قدیمی نسبت به جدیدی‌ها یک دست‌تر هستند یا مطمئناً امامان هم همین‌طور بوده‌اند، اما امروزی‌ها همه توخالی هستند. خیلی از افراد دین‌دار یا به طور عامیانه حزب‌اللهی‌ها به نوعی ظاهری و به شکل یک وسیله با دین برخورد می‌کنند چون هیچ وقت نماز و روزه خود را به تأخیر نمی‌اندازند، به خاطر وعده‌هایی که به آن‌ها داده شده و آن‌ها امیدوارند که در بهشت منافعی کسب کنند. آن‌ها هم با خدا معامله دارند. یا خیلی افراد هستند که کلی گناه می‌کنند و می‌گویند شهید می‌شویم، پاک می‌شویم چیزی نیست که! (خنده).

- نظر شما راجع به شهدا چیست؟ به نظر شما آن‌ها دین‌دار واقعی بودند؟

من همیشه برای شهدا ارزش قایل بوده‌ام. به نظر بنده این‌ها از سر اعتقاد رفتند نه از سر نیاز، و بیشتر این افراد و حتی همین مدافعان حرم که شهید می‌شوند زن و بچه و زندگی خود را رها می‌کنند، واقعاً اعتقاد قلبی فوق‌العاده‌ای دارند که اکثراً هم جوان هستند و با این کار نشان می‌دهند که رنگی از دورویی ندارند و باز هم بیشتر از معنویت، انسانیت خود را نشان می‌دهند. چون از کیان مملکت خود دفاع می‌کنند و در مقابل کار غیر انسانی ملت‌های دیگر به سمت مرگ می‌روند و ایستادگی می‌کنند.

- از وضعیت دین در جامعه امروزی راضی هستید یا خیر؟

راستش رو بخواهید، از دینی که الآن در جامعه وجود دارد، راضی نیستم. جامعه‌ی ما وضعیت خوبی ندارد، باید افکار مردم رو تغییر داد نه دین، دین به اندازه کافی تغییر کرده.

- آیا دین می‌تواند وضعیت جامعه را رو به سامان ببرد؟

وقتی وضعیت جامعه بهتر می‌شود که همه افراد با هم متحد شوند تا دین بتواند به ما کمک کند، اما متأسفانه متحد شدن در کشور ما غیر ممکنه و دین هم توانایی مقابله با جامعه امروزی را ندارد.

دین زمانی نازل شد که در زمان پیامبر، هرج و مرج بر جامعه عرب حکم فرما بود و اسلام این تشتت و تفرقه را به وحدت و یگانگی تبدیل کرد. اما الآن دین وسیله‌ای شده برای منفعت شخصی و همین دست مسایل باعث شده که خصلت و وظیفه اصلی دین از بین برود و برخی از افراد از آن سودجویانه استفاده کنند.

- تا به حال در دین به موضوعی برخورد کرده‌اید که باعث تمسخر شما بشود؟
 بله، مثلاً به نظر بنده قربانی کردن موجود زنده برای شادی، کار درستی نیست. مثلاً در عروسی‌ها یا وقتی حاجی‌ها از مکه می‌آیند قربانی داریم. به نظر من این امور کارهایی خنده‌دار است، البته کسانی که دست به این کار می‌زنند، شاید پیش خودشان فکر می‌کنند که با این کار رضایت خدا را به دست می‌آورند.
 - دین به شما تحمیل شده یا خیر؟

تاحدودی بله، چون انسان وقتی نوزاد است و اراده‌ای از خودش ندارد، با گفتن اذان در گوش نوزاد آن را به دین اسلام درمی‌آوردند. کاش روشی بود که هر کس، وقتی به سن بلوغ عقلی و فکری که می‌رسید، آن وقت دین خودش را انتخاب می‌کرد، نه این که به زور و ناخواسته وادارش کرده باشیم که این دین را بپذیرد و بعد هم به آن درست عمل نکند و بقیه افراد بگویند، چرا این فرد چنین رفتار می‌کند؟

- شما بیشتر به فرهنگ جامعه خودتان افتخار می‌کنید یا به دین آن؟
 با قاطعیت می‌گویم که فرهنگ.

- چرا؟
 احساس می‌کنم فرهنگ زیبا و اصیلی دارم که به آن افتخار می‌کنم. اما وقتی مثلاً به یک خارجی می‌گویم ایرانی هستم، او بیشتر فکرش به سمت مسلمان بودن فرد ایرانی می‌رود و از روی همین مسأله، برداشت بدی می‌کند.

- چرا برداشت بدی می‌کند؟

به خاطره‌ای چهره‌ای که شیعه و مسلمان بودن در دنیا دارد.

- دوست داشتید مسلمان نباشید؟

گاهی اوقات آره.

- چرا؟

چون حس می‌کنم اسلام وجهه‌ی فرهنگ ایرانی من رو از بین برده و بیشتر فرهنگ ما را به فرهنگ اعراب شبیه کرده است. دوست داشتم فرهنگ ایرانی در زمان کوروش ادامه پیدا می‌کرد، ولی با حمله اعراب به ایران، فرهنگ عربی بیشتر وارد کشورمون شد.

- چرا فرهنگ زمان کوروش را دوست دارید؟

چون اگر خوب دقت کرده باشید در آن زمان داخل قلمرو ایران هر جور آدمی با هر جور اعتقاد و مذهبی وجود داشت و هرج و مرجی در قلمرو آنها نبود. زیرا به عقاید هم احترام می‌گذاشتند یا اگر حقوق بشر کوروش را خوانده باشید، می‌بینید که مثل یک انسان نمونه صحبت کرده، در صورتی که دین در آن دوره به صورت امروزی نبود. پس همه چیز به تفکر آدم بستگی دارد، نه به دین او. به نظر من در حال حاضر برخورد ما با دین فقط جنبه احساسی پیدا کرده!

- یعنی چه که جنبه احساسی پیدا کرده؟

یعنی ما منطقی با دین برخورد نمی‌کنیم و به دنبال چرایی‌ها نیستیم و احساسی با آن برخورد می‌کنیم و می‌گوییم هر آنچه دین بگوید، درست است!

- دین خودش منطقی هست یا خیر؟

گفتم که بیشتر احساسی است.

- به طور کلی دین در زندگی لازم است.

لازم هست، اما همه چیز نیست.

- دین در زندگی شما کاربردی داشته؟

بله، ولی نه زیاد. چون بیشتر زندگی من رو در حال حاضر تحصیل و شغل فراگرفته و موارد اخیر بیشتر با منطق و علم سروکار دارند و احساسات زیاد در آنها دخیل نیست. چرا؟ چون که کمترین و کوچک-ترین خطا در محاسبات کارخانه برقی که من در آن کار می‌کنم، موجب مرگ بقیه آدم‌های اطراف من خواهد شد.

- راجع به رابطه شغل و دین می‌شود بیشتر صحبت کنید؟

بله، نوع شغل به نظر من با فاصله گرفتن از خدا و رسیدن به خدا ربط داره. مثلاً یک کاسب باید بیشتر از من مهندس برق با خدا ارتباط داشته باشه، مثلاً اون می‌تواند کم فروشی و گران فروشی و... داشته باشد، اما من کمتر با این دست مسایل رو به رو هستم و کار خودم را باید با منطق پیش ببرم و کمترین تخطی من باعث مرگ و آسیب به بقیه می‌شود. من خیلی از کاسب‌ها را دیده‌ام که موقع اذان مغازه‌ها را می‌بندند و به نماز می‌روند، اما کار خلاف خودشان را هم می‌کنند!

- پیشرفت جوامع با دین آن ارتباطی دارد؟

بله، ربط دارد. قشر مهم هر جامعه‌ای را جوانان آن مملکت می‌سازند و هر چه قشر فرهیخته و تحصیل کرده یک جامعه بیشتر باشد، آن جامعه به پیشرفت نزدیک‌تر است. اما آیا تا به حال ما از خودمان پرسیده‌ایم که چرا همه‌ی نخبگان ما قصد رفتن دارند؟ دلیل این اتفاقات این می‌باشد که من دین را در تمامی مسایل زندگی وارد می‌کنیم. دین جنبه‌ی احساسی دارد و از منطق دوری می‌کند. مثلاً موضوع گالیله را که می‌بینیم متوجه می‌شویم که کلیسا با آن‌ها مخالفت می‌کرد، در صورتی که علم گالیله درست بود اما آن‌ها مخالفت داشتند اما چون این افراد منطقی برخورد نمی‌کردند متأسفانه مشکلاتی این گونه پیش می‌آید. الآن هم همین طور است دین محدودیت‌هایی در کشور ایجاد می‌کند که با منطق سازگار نیست. مثلاً در کشور ما تا قبل از آموزش عالی، جنسیت تفکیک می‌شود و با هم تحصیل نمی‌کنند و تازه وقتی به مقطع عالی می‌رسند، یاد می‌گیرند که چگونه با هم برخورد کنند که این دیگر دیر است.

- چرا می‌گویید که باید این دو جنس با هم در زمینه تحصیل همکاری کنند؟

به خاطر تبادل اطلاعات و هم فکری و نظر کامل‌تر و بهتر.

- شما فکر نمی‌کنید که رفتار غلط یک دین را نباید به ادیان دیگر سرایت داد، مثلاً بحث کلیسا را نباید به اسلام ربط دارد؟

ببینید کلیسا در آن دوره نماد مذهب و دین در جامعه بود. بنابراین دین با آن مخالفت می‌کرد. من این گونه فکر می‌کنم.

- حرف شما این است که اسلام هم با علم مخالف است؟

خیر مخالف نیست. اما در خیلی مواقع باعث شده رشد را محدود کند.

۲۹. اخلاق به مثابه عصاره دین: دینی مبتنی بر رعایت اخلاق اجتماعی مصاحبه با نسیم، ۲۱ ساله، دانشجوی کارشناسی

- آیا به خدا اعتقاد داری؟

بله، من به خدا باور دارم و همیشه به یادش هستم.

- آیا اعمال مذهبی را به جا می‌آوری؟

نه، من نماز نمی‌خوانم، توان گرفتن روزه را هم ندارم.

- پس چطور همیشه به یاد خدا هستی؟

مگه خدا فقط برای مسلمانان است یا مگه فقط با خواندن نماز می‌شه به یاد خدا بود. زیاد هستند کسانی که ادعای خداشناس بودن را دارند. ادعای نماز خواندن را دارند. ولی در باطن، خلاف آن چه در ظاهرشان نشان می‌دهند، هستند. این‌ها کسانی هستند که از دین فقط انجام واجباتش را فهمیده‌اند، مگر غیر از این هست که دین برای رسیدن انسان‌ها به اخلاق هست. من نماز نمی‌خوانم، ولی دورو هم نیستم، از دین سوءاستفاده هم نمی‌کنم، دروغ نمی‌گویم. مثلاً همین بانک‌داری اسلامی، کجای این‌ها اسلامی است؟ سود زیاد از مردم بیچاره می‌گیرند! این همه اختلاس در یک کشور اسلامی؟ کجای رفتار مسوولان سیاسی جمهوری اسلامی که دم از اسلام می‌زنند، مطابق با اسلام است؟

- یعنی نسبت به اسلام موجود در جامعه نقد دارید؟

بله، نقد دارم! دینی که با خوردن آب در ملاء عام به خطر بیفته، ولی خوردن حق مردم تکونش نده، دین نیست، توهمی است برای عوام و نعمتی است برای خواص. ما نزدیک ۸ سال با نصف دنیا جنگیدیم، این همه دعا و عزاداری کردیم، چه حکمتیه روز به روز همه‌ی دنیا پیشرفت می‌کنن ما عقب مونده‌تر می‌شیم! ترکیه قطب صنعتی منطقه می‌شه، دبی، مرکز تجاری آسیا می‌شه... قطر ثروتمندترین کشور دنیا می‌شه، اسپانیا زعفران ایران رو می‌گیره و اولین درآمدش صادرات زعفران به دنیا می‌شه، اون وقت، توی صف سبد کالا آدم‌ها می‌میرند... کجای کار ما درست نیست؟ اگر خرمشهر را خدا آزاد کرد، بگذارید فلسطین را هم خدا آزاد کند. مگر خدای ما با خدای آن‌ها فرق می‌کند؟ در زمان باستان هنگامی که کودکی به دنیا می‌آمد، درختی در زمین می‌کاشتند، اکنون که کودکی زاده می‌شود، خون حیوانی را به زمین می‌ریزند... اون موقع دین اسلام هم وجود نداشت. بزرگ‌ترین حقارت تاریخ یخ-زدگی مغز انسان‌هاست. می‌گن ربا و نزول خواری، حرام‌ترین اعمال است، اما اگر بروید از بانک انصار یعنی بانک سپاه، وام با بهره ۳۵ درصد بگیرید، آن وقت حلال می‌شود.

این‌ها استفاده‌ی ابزاری از دین است در مفهوم جفت‌شون یکی است، ولی تو این بانک‌ها صورت شرعی به قضیه می‌دهند و توجیه می‌کنند.

صدا و سیما آلات موسیقی را از پشت در و دیوار و ۶ گلدان نشان می‌دهد، چرا که می‌گویند دیدن آلات موسیقی حرام است، اما اگر ۱۲۰ هزار تومان بدهید و بروید کنسرت برج میلاد آن موقع حلال می‌شود... عجیبی‌اش اینجا است که هر حرامی با پول حلال می‌شود، اگر این مسایل نبود، کسی اعتراض نمی‌کرد، ولی این چیزها را می‌بیند که نمی‌تواند سکوت کند.

اگر فقرا جایی جمع شوند، می‌شود باند، اما اگر ثروتمندان جایی جمع شوند، می‌شود جلسه، اگر فقری دزدی کند، می‌شود سرقت، اما اگر ثروتمندی دزدی کند، می‌شود اختلاس. این‌ها برخورد ریاکارانه با دین است، این‌ها کارهای نامشروعی است که به اسم دین تمام می‌شود. درباره‌ی تحمیلی بودن دین می‌گفتن خیلی بد است و باعث زده شدن فرد از دین می‌شود. واسه همین هست که الآن جوانان از دین زده شده‌اند، شاید اگر اجباری در کار نبود، خیلی راحت‌تر می‌پذیرفتن و خیلی بیشتر دینشان را دوست داشتند. این وظیفه‌ی مدعیان دین داری است که طوری دین را جلوه بدن و حقیقت آن را روشن کنند که همه جذب شوند، به جای این که جوانان را به دین داری تشویق کنند، فقط آنان را می‌ترسانند، این‌ها باعث بدبینی جوانان به دین می‌شود.

- کلاً نظرت راجع به دین اسلام چی هست؟

نظر خاصی ندارم، من به شیوه‌ی خودم زندگی می‌کنم.

- چه شیوه‌ای؟

این که در زندگی خودم اخلاقی رفتار کنم.

- نظرت نسبت به مراجع تقلید چی هست؟

من به مرجع تقلید، اعتقادی ندارم.

- پس شما کلاً به دین اسلام اعتقادی ندارید. همین طوره؟

بله، دین اسلام یک دین تحمیلی هست، چون از همان زمانی که ما به دنیا می‌آییم، دین را برایمان انتخاب کرده‌اند. چرا به خودمان اجازه نمی‌دهند که دین را انتخاب کنیم، مگر خداوند انسان را مختار و آزاد نیافریده است، پس این همه تحمیل برای چه هست؟

- نظر شما در مورد حجاب چی هست؟

من اعتقادی به حجاب و پوشش خانوم‌ها ندارم، در واقع این که فکر کنی چادر و پوشش مناسب راه رسیدن به کمال انسانیت است، دروغ محض هست. انسانیت و شخصیت چیزی جدای از پوشش است.

من خودم می‌شناسم افرادی را که با پوشش کامل هستند، ولی به اندازه‌ی یک کودک ۹ ساله شعور و شخصیت ندارند، البته منظور من تعدادی از این قشر است. چون من خودم مادرم چادری است و قصد توهین ندارم. منظورم این هست که پوشش راه مناسبی برای خشنودی خدا و وارد شدن انسان به بهشت نیست. مثلاً الآن آنجلینا جولی که این همه کار خیر کرده است و سرپرستی چندین بچه را قبول کرده است و سفیر صلح است، چون دین اسلام را ندارد و یا چون بی‌حجاب است به بهشت نمی‌رود؟ زور و اجبار نتیجه‌ای ندارد که متأسفانه در جامعه‌ی ما به زور و اجبار سعی می‌کنند که مردم را به سمت دین بکشانند.

- مگه در رابطه با شما زور و اجباری به کار رفته است؟

همین که من ناچار هستم در کشورم با پوششی که به آن اعتقادی ندارم رفت و آمد کنم یعنی اجبار، وقتی دبیرستان بودم به اجبار مدرسه، چادر سرمان می‌کردیم و اگر این کار را نمی‌کردیم با برخورد تند و خشونت آمیز مسوولان مدرسه مواجه می‌شدیم. بعد از مدرسه هم که خواهران و برادران عزیز گشت ارشاد این وظیفه الهی را به عهده گرفتن. هر روز در مدرسه صورت‌هایمان را زیر ذره بین می‌بردند که اگر اصلاح کرده باشیم، چند روزی را اخراجمان کنند و تنبیه شویم. به جای این که مهارت زندگی به ما بیاموزند و به فکر رشد فکری و اخلاقی دانش‌آموزان باشند، این مسایل در حاشیه بودند. همین می‌شه که جامعه‌ای عقب‌مونده داریم. حجاب من چیزی کاملاً شخصی است و به اعتقادات من برمی‌گردد و قاعده‌تاً نباید راجع به آن به کسی جواب پس بدهم. حجاب که زوری نمی‌شود.

- دیدت نسبت به افراد مذهبی هم منفی هست؟

آره، در اکثر موارد منفی هست. مثلاً من یک روز در مترو نشسته بودم که یک فروشنده‌ی پسر وارد واگن خانوم‌ها شد و شروع به تبلیغ برای فروش اجناسش کرد، هنوز جمله‌ی اول این بنده خدا منعقد نشده بود که خانومی چادری که فقط بینی‌اش از چادر بیرون بود، سر او فریاد کشید که برای چی به این واگن آمدی، همین جا وایسا تا بدمت دست مأموران مترو! پسرک بیچاره که جاخورده بود گفت، واگن خانوم‌ها که خلوت هست! من که کاری نکردم! بالاخره پسر بیچاره را در ایستگاه بعد از قطار بیرون کرد، همه از رفتار تند و زشت او تعجب کرده بودند. این گذشت در ایستگاه بعدی مرد کوتاه قدی با سن تقریباً ۵۰-۴۵ ساله که سال‌های زیادی هست شغلش همین فروشنده‌گی در مترو هست و بنده‌ی خدا لال هم هست و بیسکویت‌های رنگارنگ می‌فروشه و از همین راه خرج خانواده‌اش را درمی‌آره، وارد قطار شد. خانوم چادری با سرعت زیادی و با فریاد به سمت مرد زبان بسته رفت و سر او فریاد کشید به چه جرأتی به این واگن آمدی، برو بیرون و داشت بیرونش می‌کرد. این بار صدای

همه‌ی خانوم‌هایی که در قطار بودند، درآمد و به برخورد عجیب و غیرمنطقی او اعتراض کردند که این چه طرز برخوردی با او است؟ مگر هیزی و دزدی کرده است؟

- ظاهراً نسبت به انسان‌های مذهبی هم خیلی نقد داری؟

بله، البته آدم‌های موجه هم در بین آن‌ها پیدا می‌شود، اما خیلی از آن‌ها قشری و سطحی برخورد و عمل می‌کنند و قابل نقد هستند.

- از این که اجازه دادی با شما مصاحبه داشته باشم، متشکرم.

۰۳۰ اخلاق به مثابه عصاره دین: دین شخصی من، آسیب ندیدن و

آسیب نرساندن است

مصاحبه با اکرم، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی

- سلام ممنون که وقتتون رو در اختیارم گذاشتید.

خواهش می‌کنم.

- قبل از هر چیز می‌شه راجع به اعتقادات کلی دینی خودتون کمی برام توضیح بدید.

من اعتقادات دینی ندارم!

- یعنی به خدا اعتقاد ندارید؟

چرا دارم، ولی به دین خاصی اعتقاد ندارم. البته که همه ما به نوعی مسلمون زاده هستیم و این اسم رو با

خودمون یدک می‌کشیم و تو همه کاغذهای اداری هم خودمون رو مسلمان معرفی می‌کنیم، ولی من

خودم، حداقل تو درون خودم اعتقادی به هیچ دین یا مذهبی ندارم. البته برای همه ادیان احترام قایلیم.

- می‌شه بگید از چه وقتی شما به این نتیجه رسیدید؟ چون همون طور که گفتید مثل همه مسلمان زاده

هستید و در خانواده مسلمان بزرگ شده‌اید.

درسته، من البته تو خانواده خیلی مذهبی‌ای بزرگ نشدم، اما خب مامانم نماز می‌خونه و خیلی از چیزا

تو خونمون رعایت می‌شه، از سال سوم دبیرستان به این نتیجه رسیدم یعنی تقریباً ۶ سالی می‌شه.

- برام توضیح می‌دی که چطور شد به این نتیجه رسیدی؟

راستش من اول دبیرستان که بودم سفر حج رفتم، خیلی برام لذت بخش و آرام بخش بود. واقعاً لذت

بردم و تا یک سال هرشب خواب مدینه رو می‌دیدم، انگار با این سفری که من و مامانم رفتیم، خیلی

زیاد اعتقادات دینی من قوی شد، مثل نماز خواندن، روزه گرفتن، دروغ نگفتن و من سعی می‌کردم،

همه کارهایی که تو دین اسلام وجود داره رو بی‌کم و کاست انجام بدم. البته چادری نشدم، اما خب

حجابم رو رعایت می‌کردم، بعد از گذشت یه سال تقریباً به همه چی حس بدی پیدا کردم. به دروغ

گفتن‌های همه، غیبت کردن‌های همه، به دزدی‌ها و خلاصه به همه چی، به این اختلاس‌ها، به این مال

مردم خوردن‌ها، حتی باورت نمی‌شه، وقتی می‌دیدم پول جمع می‌کنن برای درست کردن ضریح امام

زاده‌ها تو کشورهای دیگه و تو خیابون بچه‌های دستفروش رو می‌دیدم، اشکم در می‌اومد، خلاصه

خیلی زیاد روزها و شب‌ها فکر کردم، و واقعاً به این نتیجه رسیدم، چیزی که من دنبالش هستم رو تو

دین پیدا نمی‌کنم، نه تنها دین اسلام، بلکه هیچ دینی، چون همه دین‌ها انگار ابزاری شده برای حکومت کردن و سلطه یافتن روی مردم کل دنیا. برای همین تصمیم گرفتم برای خودم و با خدای خودم، به دین شخصی داشته باشم.

- اگه می‌شه راجع به این دینی که خودتون شخصاً بهش اعتقاد دارید برام بگید. راستش خیلی خیلی ساده هست... به نظر من هیچ چیز تو این دنیا گناه نیست به جز ۲ چیز، یکی این که به دیگران آسیب برسونی و یکی این که به خودت آسیب برسونی، به دیگران آسیب رسوندن که از آسیب جسمی تا این که اذیتش کنی، دروغ بگی تهمت بزنی، سر کسی کلاه بذاری و... که اگه این کار رو بکنی، مطمئناً سر خودت میاد و باید تقاضش رو بدی و خودت رو هم اذیت کردن از آسیب جسمی تا خیلی چیزای دیگه، مثلاً همین که خدا گفته با نامحرم سکس نداشته باشید، خب این نوعی آسیب رسوندن به خود آدمه چون که اگر به جایی نرسه و با طرف مقابلت نتونی رابطه‌ای ادامه دار و طولانی مدت داشته باشی، خب این خود تو هستی که اذیت می‌شی که وابستگی و خیلی مشکلات روحی دیگه برات پیش میاد و این می‌شه تقاص کارت یا همون گناهت... به همین سادگی! اصلاً به نظرم کل حرف خدای بیچاره هم همین بوده که این قدر تحریفش کردن و سختش کردن و به خاطر منافع خودشون پیچوندنش.

- به نظر شما در دین اسلام چه مشکلی وجود داشت که شما تصمیم گرفتید دین شخصی و به نظر خودتان بهتری را داشته باشید؟

مشکل من در اصل خود دین اسلام نیست، خود دین به نظرم ۲۰٪ من را دچار شک و تردید کرد، مشکل اصلی برداشت‌های ناعادلانه و به نوعی احمقانه از این دین و همچنین سوءاستفاده کردن از این دین نه تنها در ایران، بلکه در کل دنیا است، به نظرم در دهی اخیر بیشترین سوءاستفاده در دنیا، از دین اسلام بوده و همچنین گاهی اطاعت بی‌چون و چرای پیروان بی‌سوادی که فقط و فقط باعث می‌شوند که بالا دستی‌ها، دین را به صورت سلاحی برای زیر سلطه درآوردن همان مردم کنند.

- می‌شه لطفاً راجع به این مسأله که گفتید در کل دنیا از دین اسلام سوءاستفاده می‌شه، توضیح بدید؟ بله کاملاً واضح! مثلاً گروه داعش که کل دنیا با این گروه آشنایی داره، به اسم اسلام چه جنایت‌هایی که نمی‌کنه! عده‌ای می‌گن که مذهبشون سنی هست و خلاصه هر کی نظری داره، ولی واقعاً سوال من اینه که چطور این قدر احمق شدیم که بخوایم راجع به این که این آدم‌ها چه مذهبی دارن صحبت کنیم، در حالی که این افراد اصلاً انسان نیستن، چه برسه به این که دین یا مذهب خاصی داشته باشن، به اسم دین تو کل دنیا چه کارهایی نمی‌کنن و چه سیاست‌های کثیفی که پشتش نیست! با این وجود من چطور

می‌تونم از این دین موهوم دفاع کنم! یا ازش پیروی کنم! دینی که تا این حد به قهقرا کشیده شده، من چطور می‌تونم پیرو این دین باشم و ارکانش رو به جا بیارم و حالم خوب باشه؟
- این پیروان بی‌سوادی که عقیده دارید، باعث می‌شوند، قدرتمندها دین را تبدیل به سلاحی علیه خود آنان بکنند، چه کسانی هستند؟

اکثر مردم این جامعه که بدون هیچ تفکری در دین، بدون این که حتی یک بار فقط به اسلام و مسلمان بودن فکر کرده باشند، کورکورانه دنباله رو شدن و توی کل زندگیشون، فقط یه کتاب خوندن که اون هم قرآن هست و البته که به عربی خوندن نه از روی ترجمه! خطرناک‌ترین آدم‌ها این آدم‌ها هستن که باعث بدبختی بقیه و از جمله همه‌ی ماها شدن، این آدم‌ها که ظلم رو با اسم دین قبول می‌کنن، باعث می‌شن که ظالم‌ها روز به روز بیشتر و ظالم‌تر بشن، همین آدم‌ها هستن که همسایشون از گرسنگی می‌میره، اما میلیونی پول می‌فرستن برای کشورهای اطراف که ضریح بسازن! همین آدم‌هایی که بدون این که فکر کنند، فقط به دستورات عمل می‌کنن. منم اگه همچی آدم‌هایی زیر دستم بود، مطمئناً هزاران حدیث و آیه از خودم در می‌آوردم، تا انجام بدن، وقتی هیچ تفکری ندارن، کما این که این کار رو هم می‌کنن!

عزیزم هر چی بگم، هنوز باز هم هست، تمام سال‌های زندگیمون این آدم‌ها رو دیدیم، هرچند که خود دین اسلام داخل قرآن یک سری دستورهای داره که واقعاً از عقل دوره و به نظرم همین قسمت‌ها هم دست‌کاری شده و تحریف شده، اما باز هم این پیروی کورکورانه هم خودشون و هم مار رو که داخل این جامعه هستیم، بدبخت کرده!

- در سوالی که مطرح کردم، به نظرتون چه مشکلی در دین اسلام وجود داره، شما گفتید که مشکل شما با دین اسلام در حدود ۲۰٪ هست، می‌شه بگید این ۲۰٪ شامل چه مواردی هست؟

مهم‌تر از همه این که برای هر چیزی پاداشی و برای هر کار بدی تنبیه بدی در نظر گرفته شده و کل چیزایی که گناه و حرام هست، برای پاداش کار خوب در بهشت در نظر گرفته شده! این خیلی مسخره نیست؟، این که مدام از خشم و غضب خدا صحبت شده! در حالی که به نظر من این‌طور نیست، خدا خیلی خیلی زیاد مهربونه، خیلی ماها رو دوست داره و من اصلاً فکر نمی‌کنم، خدا این قدر که توی قرآن می‌گن، خشن باشه و عاشق شکنجه دادن بنده‌هاش باشه! سادیسم نداره که بخواد این قدر ماها رو اذیت کنه! مثلاً واقعاً خدا مگه مشکل روانی داره، اگه ما موهامون بیرون باشه بخواد از مو آویزونمون کنه؟ اتفاقاً به نظر من خدا عاشق زیباییه، عاشق زیباییه زنه، عاشقه موهاش، دلش می‌خواد ما بخندیم، ما برقشیم، ما شاد باشیم و لباس‌های رنگی بپوشیم و از تمیزی برق بزنیم و احساس خوشبختی کنیم، نه

این که به خاطر یه تار مو، ما رو اویزون کنه! و این که به نظرم خدا نگفته که زن‌ها رو سنگسار کنید! فکر نکنم خدا اصلاً دلش بیاد به همچین چیزی فکر کنه، چه برسه به این که بخواد دستورش رو هم بده! کلاً این ۲۰٪ که گفتم شامل همه چیزهایی هست که از خدا بعیده، شامل همه‌ی قسمت‌هایی هست که قصد داره خدا رو وحشتناک و خونخوار و مرد دوست نشون بده! حداقل خدای من این طوری نیست و واقعاً برای خدا ناراحتم که این چیزا رو از طرفش می‌گن... . اگه پیشش بودم، بغلش می‌کردم و می‌بوسیدمش و از طرف همه آدم‌ها ازش عذرخواهی می‌کردم، بابت این رفتار بد آدم‌ها!

- خیلی ممنونم که وقتت رو در اختیارم گذاشتی و این قدر دقیق و با حوصله جواب دادی، خدا حافظ. خواهش می‌کنم، خدا حافظ.

۰۳۱ اخلاق به مثابه عصاره دین: دین آدمی وجدان اوست. مصاحبه با مائده، ۲۲ ساله دانشجوی روان‌شناسی

- مائده پوششت چیه؟

مانتو. البته چند سال پیش چادر می پوشیدم، ولی چند ساله کلاً کنار گذاشتمش.

- چرا؟

چون دیگه بهش اعتقاد ندارم.

- چی شد که به این نتیجه رسیدی؟

چون به مرور زمان احساس کردم، چادر چیز بی‌خودیه و الآن با مانتو خیلی راحت‌ترم.

- احساس نمی‌کنی با چادر امنیت بیشتری داشتی؟

نه.

- چرا؟

چون به نظرم مصونیت مربوط به رفتار خود آدمه.

- می‌شه بیشتر توضیح بدی؟

یعنی خیلی از چادریا هستن، با این که پوششون کامله، ولی با جنس مخالف در ارتباطن، حتی توی ارتباطشون گاهی خیلی از خط قرمزها رو می‌شکنن، ولی خیلی از مانتویی‌ها هم هستن که درسته پوششون چادر نیست، ولی مانتو رو جوری می‌پوشن که از صد تا چادری بودن بهتره یا توی روابطشون با جنس مخالف حد و مرزا رو رعایت می‌کنن. پس ربطی نداره بگیم، حتماً چادری در امنیت کامله یا مانتویی همیشه در خطره. این رفتار اون شخصه که به دیگران اجازه می‌ده باهاش چطوری برخورد کنن، مثلاً آیا بهش تعرض کنن یا نه همیشه احترامش رو نگه دارن و توی ارتباط با اون شخص، مواظب رفتارشون باشن. منم الآن با پوشش مانتو راحت‌م، چون از وقتی این پوشش رو انتخاب کردم مشکلی برام پیش نیومده، مگه این که خودم اجازه بدم که دیگران برام مشکلی پیش بیان.

- احساس نمی‌کنی اگه حجاب کامل رو انتخاب کنی به خدا بیشتر نزدیک می‌شی؟

نه.

- چرا؟

چون احساس می‌کنم نزدیکی به خدا فقط با دل، وجدان و کارای خود آدم امکان پذیره، نه به وسیله چند تیکه پارچه. بعدشم، توی کشور ما حجاب و این پوشش‌ها رو حکومت تعیین کرده و مطمئنم نصف مردم کشور، فقط از ترس مجازات‌های حکومت مجبور به اطاعت هستم.

- از کجا می‌دونی؟

خیلی از کسانی که باهاشون در ارتباطم، این حرف رو زدن و گفتن دوس داریم، اون طوری لباس بپوشیم که دلمون می‌خواد، نه این که به اجبار موقع رفتن به بیرون مانتو و چادر بپوشیم. حتی دیدید که توی یکی دو سال اخیر خیلی از بازیگرا به خاطر مسأله پوشش و این که چون اون طوری که دوس داشتن نمی‌تونستن زندگی کنن، مجبور شدن از ایران برن و این اصلاً خوب نیست.

- نظرت درباره دین اسلام چیه؟

دین اسلام رو قبول دارم، ولی به نظرم دین یک مسأله شخصی هست و هر کسی به وجود خدا اعتقاد داره و سایر عوامل چیزهای جانبی دین هستن و افراد باید در انتخاب دین و مذهبشون آزاد باشن.

- خب الآن هم افراد در انتخاب دین و مذهبشون آزاد هستن دیگه.

آره، تقریباً.

- نظرت درباره ائمه اطهار چیه؟

بهشون اعتقاد دارم.

- به نظرت دین اسلام تحریف شده یا نه؟

صددرصد.

- خوب چطوری؟

مباحث اصلی اون دست نخورده مونده. ولی مسایل جزئی اون قطعاً به مرور زمان تحریف شده.

- به نظرت دین باعث عقب‌ماندگی می‌شه یا نه؟

بله قطعاً.

- می‌شه بیشتر توضیح بدی؟

برای کسانی که کورکوانه و با تعصب ازش پیروری می‌کنن، حتماً این اتفاق می‌افته.

- به نظرت مسوولان برای تحقق دین، بسترسازی مناسبی انجام دادن؟

تا حدودی بله، ولی به نظرم این فعالیت‌ها چندان تأثیری روی مردم نداره.

- چرا؟

چون احساس می‌کنم بیشتر فعالیت‌ها شعارگونه هست و در عمل نیست.

- به نظرت آیا از دین استفاده ابزاری می‌شه؟

بسیار زیاد.

- می‌شه مثال بزنی؟

بله. افراد زیادی برای به دست آوردن پست و مقام، مال و ثروت و زیر سوال بردن اشخاص معتبر جامعه، این کار رو انجام می‌دن.

- به نظرت آیا افراد برخورد های کاسب کارانه با دین دارن؟
بله.

- می‌شه مثال بزنی؟

برای مثال در انتخابات این اتفاق به وفور می‌افته.

- می‌شه بگی توی انتخابات چطوری این اتفاق می‌افته؟

بله، مثلاً از باورها و اعتقادات مردم سوءاستفاده کرده و با شعارهای دینی الکی که می‌دن، برای خودشون رأی جمع می‌کنن، چون می‌دونند مردم ایران از دیرباز به مذهب و دین خودشون خیلی حساس هستند.

- به نظرت آیا افراد برخورد های ریاکارانه با دین انجام می‌دن؟
به وفور.

- خوب چطوری؟

شرکت توی نماز جمعه‌ها، گرفتن روزه‌های مستحبی، زدن نشان مهر به پیشانی به منظور این که نشون بدن نماز زیادی می‌خونن یا این که به مردم در ملاءعام کمک می‌کنن و این طوری می‌خوان اسم خودشون رو به عنوان خیر بزرگ در بین مردم جا بندازن.

- برخی معتقدند که دین اسلام به طور وسیعی با حزن و اندوه آمیخته شده، نظر شما در این باره چیه؟
بله.

- چرا؟

به خاطر این که بزرگان دین و خانواده‌ها فرزندان خودشون رو بیشتر بر این مبنا پرورش می‌دن که تنها اونا رو با امر و نهی به دین جلو ببرند. برخی با باورهای نادرست فرزندان خودشون رو از شادی‌های مناسب و به جا و لباس‌های نشاط‌آور و رنگی منع می‌کنند. به خاطر همین کسانی که از کودکی با این باورها بزرگ می‌شن، احساس می‌کنن که دین اسلام دین باید‌ها و نباید‌ها و حزن و اندوه هست و جایی برای شادی در اون وجود نداره.

- نظرت درباره جدایی دین از سیاست چیه؟

به نظر من باید با قاطعیت، دین رو از سیاست جدا کرد.

- چرا؟

چون در این صورت برخی از جوانب دین یا سیاست به همدیگه می‌چربه و مانع احقاق حقوق ملت می‌شه.

- تو به جمال خدا توجه بیشتری داری یا به جلال او؟

جمال.

- چرا؟

چون صفات جمال خداوند را به وضوح در دنیا، طبیعت و زیبایی‌های اون می‌بینم، اما صفات جلال خداوند تا الآن برام قابل لمس نبوده.

- نظر شما درباره جابه‌جایی مرجعیت عقلی با مرجعیت دینی چیه؟
کاملاً موافقم.

- چرا؟

چون اگه عقل به مرحله‌ای از تشخیص رسیده باشه، می‌تونه به راحتی خوب رو از بد و درست رو از نادرست تشخیص بده.

- به نظرت خدا درکت می‌کنه؟

با توجه به برخی پیشامدهای زندگیم نه.

- مثلاً چه پیشامدهایی؟

شکست‌ها، تلخی‌ها و ...

- تا چه حد با خدا احساس صمیمیت می‌کنی؟

خیلی کم.

- چرا؟

چون حس می‌کنم همیشه برای من بد خواسته و بقیه بنده‌هاشو بیشتر از من دوس داره.

- نماز می‌خونی؟

نه.

- چرا؟

چون حس می‌کنم حرف‌چندانی با خدا ندارم و خیلی وقته ازش دور شدم.

- نمی‌خوای کاری کنی که بهش نزدیک‌تر بشی؟

نه.

- چرا؟

چون این طوری خیلی راحت ترم.

- نظرت درباره مدافعی حرم چیه؟

نظر مثبتی ندارم.

- چرا؟

چون به نظر من امور سایر کشورها به کشور من مربوط نمی‌شه و باید چارچوب‌ها رعایت بشه وگرنه ممکنه جنگ اتفاق بیفته. درسته که ما مسلمون هستیم و اون حرم‌ها متعلق به همه مسلمین جهانیه، ولی توی کشور بیگانه قرار داده که برای خودش قوانین، ملت و صاحب اختیاری داره و فرستادن مدافعین حرم به اون کشورها یک دخالت علنی در امور اون کشورها محسوب می‌شه. در ثانی به نظرم کمک به سایر کشورها از جمله عراق، سوریه و افغانستان مثل یک موریانه هست که پایه‌های کشور رو از بین می‌بره، هر چند به وضوح دیده نمی‌شه. اما به مرور زمان، نتایج اون مشخص می‌شه. چون ما یک کشور در حال توسعه هستیم و مطمئناً در داخل کشور و در بین مردم خودمون مشکلات اساسی وجود داره، پس بهتره چراغی که به خانه رواست برای مسجد استفاده نشه و مسوولای کشورمون به فکر نیازمندی کشور خودمون باشن تا نیازمندی کشورهای دیگه، چون در هشت سال جنگ تحمیلی ثابت شد که هیچ کشوری در کنار ایران نبوده و نیست و ما باید دوستا و دشمنامون رو در مواقع مشکلات و سختی‌ها بشناسیم.

- یکی از اساتیدمون که آخوند هست و برای درس دانش خانواده میاد، هفته پیش که بحث درباره صیغه

بود، گفت که صیغه ساعتیش هم مبارکه، نظر شما درباره این مسأله چیه؟

به نظر من این چیزی به جز فحشاء نیست که با کلاه شرعی اون رو توجیه می‌کنیم. به نظر من این طوری،

خانوم برای مرد حکم یه دستمال رو داره.

- یعنی نظر تو به کل مسأله صیغه این طوری هست یا فقط به صیغه ساعتی؟

نه، کلاً به نظر من صیغه زن مثل خرید و فروش خودرو می‌مونه، حالا از هر نوعش که باشه و در ضمن

توهین به شخصیت زن محسوب می‌شه.

- به نظرت شبکه‌های اجتماعی چه تأثیری بر عقاید دینی جوانان دارن؟

با توجه به شخصیت فردی که از اون استفاده می‌کنه، قطعاً تأثیرش متفاوته.

- یعنی چی؟

یعنی بعضیا رو از حقیقت دور و بعضیا رو به حقیقت نزدیک می‌کنه.

– حرف دیگه‌ای داری؟

به نظر من دین یک چیز بی‌فایده در انسان‌ها است و هر کس دین مخصوص خودش رو داره که اونم وجدان هر آدمه.

۳۲. اخلاق به مثابه عصاره دین: تلاش برای خدمت به انسان‌ها و زیست

محیط

مصاحبه با اطلس، ۲۱ ساله، دانشجوی کارشناسی

- اطلس خانم، به معرفی از خودت می‌دی؟
- من ۲۱ سالمه، مجرد هم هستم. دانشجو هم هستم. اگر هم پیدا بشه، دنبال یه شوهر خوب هم هستم.
- خیلی خوب. اطلس خانم، نظر شما در مورد دین به طور کلی چی هست؟
- دین؟ اگر راستش رو بخواهید، من به دین خاصی معتقد نیستم. به نظر من دین با انسانیت میاد و از نظر من کسی که انسان باشه و آدم باشه و درست قدم برداره، از نظر من این آدم رو می‌شه بهش اعتماد کرد و با اون ارتباط برقرار کرد. به نظر من دین مترادف هست با انسانیت.
- نظرتون درباره دین اسلام چیست؟
- از اسلام اطلاعی ندارم، به نظر من اسلام از اصل خودش تحریف شده. خیلی در اون اغراق زیاده و محدودیت‌هایش زیاد هست.
- می‌تونید بگید در چه مواردی در اسلام اغراق شده و محدودیت‌هایش در کجا هست؟
- در بحث حجاب. بحث اصول و فروع، آخه خیلی نمی‌دونم.
- خوب پس بهتره این سوال رو بپرسم که آیا از دین خود راضی هستید؟
- راضی که نه. نیستم چون این قدر محدوده همه افراد رو فراری داده.
- خوب گفتید در بحث حجاب محدودیت وجود داره، می‌دانید که در دین اسلام تذکر داده شده که در مقابل نامحرم حجاب خود را رعایت کنید، نظرتان راجع به آن چیست؟
- من به حجاب اعتقاد ندارم، رعایتم نمی‌کنم. بحث نامحرم رو هم اصلاً قبول ندارم. همه ما انسان هستیم. با معقول گشتن موافقم، نه چادری بودن. معتقد به پوشش آزاد نیستم، ولی دوست دارم معقول بگردم. ربطی به دین نداره. برمی‌گرده به شخصیت آدم که دوست داره در جامعه چطور بخواد باشه.
- از نظر شما معقول بودن در چه چیزهایی است؟
- این که چطور در موردت فکر کنند. من می‌گم یعنی درست گشتن، یعنی این که در جامعه چه طور باشی و چطور رفتار کنی.

معقول بودن منظورم اینه تو جامعه‌ای که داری زندگی می‌کنی، بتونی یک آدمی باشی که همه روت حساب کنن و بهت اعتماد کنن و طوری نباشه که انگشت نمای مردم بشی.

- به یک فرد مسلمان واجب شده نماز و روزه را که از واجبات دین هستند، انجام بدن. آیا شما انجام می‌دهید؟

نه، من انجام نمی‌دم و اطلاعی هم در این مورد ندارم.

- چرا، آیا دلیل خاصی داره؟

نیازی نیست. تنها انسان بودن مهمه. من به جای نماز خواندن در کارهای انسانی شرکت می‌کنم. کمک به بیماری‌های خاص، انجمن حمایت از حیوانات و کارهای این‌طوری. من این‌طوری با خدا ارتباط برقرار می‌کنم و وظیفه انسانی خودم رو انجام می‌دم.

- خوب پس بهتره پرسم، اصلاً دین اسلام رو قبول دارید؟

نه، کلاً گفتم هیچ دینی رو قبول ندارم، اسلام و غیر اسلام نداره.

- علت قبول نداشتن آن چی هست؟ آیا در موردش کنجکاو نشدی؟

دوست نداشتم و توی این فضا نبودم. هیچ وقت هم کنجکاو نم‌شدم. فقط سعی کردم آدم خوبی باشم، همین. برای خودم و جامعه‌ام مفید باشم و واسه اطرافیانم مهر بون باشم.

- در زمان تولد شما به عنوان یک مسلمان به دنیا آمده اید، آیا دوست داشتید مسلمان نباشید؟

آره، دوست داشتم، دوست داشتم هیچ دینی نداشتم.

- یعنی دوست نداری در آینده از دین خاصی هم پیروی کنی؟

نه، من همینطور راضی‌ام.

- نظری در مورد قضیه محرم و نامحرم نداری؟

قبول ندارم آخه، من هیچ چیزش رو قبول ندارم، معتقدم اگر کسی نامحرم هست، دلیلی نداره با اون هم صحبت نشد یا حرف نزد و رابطه برقرار نکرد.

- می‌شه به من بگید، اعتقادات شما چه تفاوتی با خانواده شما دارد؟

من در یه خانواده همین مدلی بزرگ شدم، فقط در کل خانواده ما، یه پدر بزرگم مذهبی بود که وقتی من کوچک بودم، فوت کرد.

- رفتار دین‌داران کشور رو چطور می‌بینید؟

دارن چرتیات تحویل مردم می‌دن. خرافات محض.

- مثلاً؟

کلاً ملت ما، یه ملت مذهبی هست. آدم‌های با خدایی هستن و این از دیرباز بوده و این‌ها دارن از این موضوع سوءاستفاده می‌کنند. به نظر من مسوولان خرافات رو هم چاشنی خیلی مسایل می‌کنند و متأسفانه چون قدرت هم دارن، خیلی اغراق در دین زیاده. مثلاً می‌گند خشک‌سالی امسال به خاطر بدحجابی زنان جامعه هست یا موسیقی حرامه. الآن همه چیز حرام شده. پس واقعاً اگر همه چیز حرام هست، چرا ما از شنیدن موسیقی لذت می‌بریم؟

- می‌تونم نظر شما را راجب شهدا بدانم؟

مقدس هستن برام. یک آرمانی داشتند و از جانشان گذشتند و این برای من مقدس است. چیزی که دارم می‌گم کلیه. و اگر بخواهیم راجع به انسان‌های بزرگ هم حرف بزنیم که در دین اسلام آمدن، مثل امامان، مثل پیامبر یا مثل هر کی که الگو شده، به خاطر نمود بارز انسانیت در آن‌ها بوده. اگر خیلی چیزها را پیامبر آمده ممنوع کرده و گفته بد هست، مختص اون زمان بوده و الآن در جامعه ما با توجه به پیشرفت تکنولوژی بروز شدن و تحولاتی که پیش آمده، انسان‌ها دیگر تا به مقدار کمی از دین احتیاج پیدا می‌کنند. اگر در دین غسل به وجود آمده، به خاطر اینکه این قدر عرب‌ها کثیف بودند، یعنی شما برو بشین دو تا کتاب تاریخ بخون، یعنی از روی معده حرف نمی‌زنم. مستند دارم به شما می‌گویم اون قدری که کثیف بودند، این حکم را کرده‌اند که غسل کنید و این آدم به نظر من آدم بزرگی بوده و فکر بزرگی داشته، در زمان خودش ممتاز بوده و به خاطر همین لقب پیامبری به آن داده‌اند. این چیزی هست که من فکر می‌کنم، مسوولان در زمان حال حاضر، مسایل ده‌ها قرن پیش را در جامعه ارایه می‌کنند، برای نسل جوانان و این جامعه پیشرفته که دیگه الآن همه هر روز حمام می‌کنند و امکاناتش را دارن، کار درستی نیست. یا این که روزه بگیرید، آخه چه فلسفه‌ای داره. مگر معده انسان تا کجا کشش دارد. عرب‌ها مارمولک خور بودند. این چیزها مواردی است که به نظر من الآنه دیگه جایگاهی ندارن. اگر من می‌گم روحانی‌ها اغراق می‌کنن در خیلی مسایل، دقیقاً منظورم همینیه. مثلاً می‌گند، اگر ساعت ۴ صبح تولید مثل کنید، بچه این‌طوری می‌شود یا فلان روز جماع کنید، فلان می‌شود و خیلی خیلی مسایل دیگه که اگر از لحاظ علمی و عقلی تحلیل کنی، غیر قابل پذیرش و فقط خنده دارن.

- نظرت راجع به خدا چی هست؟ و چگونه با او ارتباط برقرار می‌کنید؟

من خدا را یک موجود ماورایی می‌دونم. یه موجود مهربون. برخلاف چیزی که روحانیت می‌گه که در روز معاد خدا از گیس ما رو آویزون می‌کنه، یه چیزی که نمونه بارز همه صفات خوبه که حواسش بهمون هست و به این هم کاری نداره که چه طرز تفکری داری. فقط واسش مهمه که ما روی زمین

انسان‌های خوبی باشیم. از خودمون چیز خوب به جا بگذاریم. دست همدیگه رو بگیریم. کمک کنیم. دست یاری و همکاری داشته باشیم. مهربان و مفید باشیم. من اون رو به همچین موجودی تصور می‌کنم و رسیدگی به خلقتش تا جایی که انسانیت بهم اجازه بده، سعی می‌کنم مدافع کسانی که مظلومند و محرومند باشم و این قبیل کارها رو خیلی دوست دارم، چه در مقابل انسان‌ها و چه در مقابل دیگر مخلوقات مثل حیوانات که من خیلی در این حوزه رسیدگی می‌کنم و فعالیت دارم و دلم می‌سوزه براشون.

و این که انسان خوبی باشیم در کل. من با انجام دادن این امور، سعی می‌کنم خدا رو از خود راضی نگه دارم.

- بیشتر به فرهنگ خودتون توجه دارید یا به دین!

به فرهنگ.

- چرا؟

نمی‌دونم. چون اصلاً مذهبی نیستم.

- مصاحبه شونده در ادامه حاضر به همکاری نشد.

تأملی دوباره

در مصاحبه‌های انجام شده ذیل عناوین: «اخلاق به مثابه عصاره دین: من دین را برای خودم انسانیت و آزادگی معنای می‌کنم»، «اخلاق به مثابه عصاره دین: دینی مبتنی بر رعایت اخلاق اجتماعی»، «اخلاق به مثابه عصاره دین: دین شخصی من، آسیب ندیدن و آسیب نرساندن است»، «اخلاق به مثابه عصاره دین: دین آدمی وجدان اوست» و «اخلاق به مثابه عصاره دین: تلاش برای خدمت به انسان‌ها و زیست محیط»، ابعاد اخلاقی وجه غالب تری داشته، در همین رابطه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

دانشجویان مصاحبه شده، با بیان این که دین به دنبال نظم و نسق بخشیدن به جامعه است تا جامعه به پیشرفت و تعالی برسد (احسان، ۲۷ ساله)، جوهره دین و رفتار دینی را در برخوردهای اخلاقی و نوع‌دوستانه افراد خلاصه کرده‌اند. بیانات احسان، اطلس و اکرم در همین رابطه به قرار زیر است:

«- از دین خودتان راضی هستید؟

من بیشتر سعی می‌کنم به دین خودم اسم خاصی ندهم، مثلاً نمی‌گویم که مسلمان هستم و یا مسیحی

و

برای همه باید انسانیت مهم باشد. انسانیت را که داشته باشیم بزرگ‌ترین دین را داریم».

«تنها انسان بودن مهمه. من به جای نماز خواندن در کارهای انسانی شرکت می‌کنم. کمک به بیماری‌های خاص، انجمن حمایت از حیوانات و کارهای این‌طوری. من این‌طوری با خدا ارتباط برقرار می‌کنم و وظیفه انسانی خودم رو انجام می‌دم».

«به نظر من هیچ چیز تو این دنیا گناه نیست به جز ۲ چیز، یکی این که به دیگران آسیب برسونی و یکی این که به خودت آسیب برسونی».

دانشجویان اخیر بعضاً خاطرنشان ساخته‌اند که برای همه ادیان ارزش قایل هستند (اکرم، ۲۳ ساله)، احترام نهادن به عقاید دیگران را ضروری دانسته (احسان، ۲۷ ساله) و حتی خود را ملزم می‌دانند که از افراد بی‌دین اما نیکوکار قدردانی کرده و به بزرگی یاد کنند. احسان در همین رابطه بیان می‌دارد:

«الآن خیلی از افراد مشهور اروپایی هستند که دین خاصی ندارند، ولی باور و اعتقاد محکمی در دل دارند و در حالی که از نظر ما بی‌دین به حساب می‌آیند، ولی کارهای خیرخواهانه بزرگی انجام می‌دهند، مثل سرپرستی ایتم، تأسیس خیریه و مانند آن، پس قرار نیست که ما بگوییم هر کس دین ندارد، انسانیت هم ندارد و چه بسا افرادی که دین‌دار واقعی هستند، اما متأسفانه من انسانیت را در آن‌ها مقطعی می‌بینم». دانشجویان در تبیین بریدن خویش از قرائت دینی مرسوم و سوق یافتن به سمت پذیرش تنها خدا، به طرح برخی از دلایل پرداخته‌اند.

اهم این دلایل عبارتند از توأم شدن دین و سیاست، برخورد ابزاری با دین، وجود تبعیض بین مسوولان و مردم جامعه، وجود برخوردهای ریاکارانه در سطح جامعه، ملاحظه ریاکاری برخی از مدعیان دین، نقد انعطاف‌پذیری شدید دین، آرای متفاوت مراجع (و حتی یک مرجع)، خرافات آمیخته شده به دین، برخوردهای قشری و سطحی بسیاری از مسلمانان، ظاهرگرایی بدون محتوای دین‌داران، کم توجهی به بطن و عمق دین. البته بعضی از دانشجویان با تفسیر به رأی خاص خودشان، دست به برخی از اظهارنظرها هم زده‌اند که این دلایل هم در زمره تبیین‌های فاصله‌گیری دانشجویان از قرائت دینی مرسوم محسوب می‌گردد.

دانشجویان مصاحبه‌شده، ادغام دین و سیاست را غالباً عارضه‌زا دیده، ضمن اعلان این که نظریه سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ما است، غلط می‌باشد (احسان، ۲۷ ساله)، تفکیک قاطعانه دین از سیاست را خواستار شده‌اند (مائده، ۲۲ ساله).

تعدادی از دانشجویان در جریان مصاحبه خویش بیان داشته‌اند، یکی از مهم‌ترین تبعات آسیب‌زایی ادغام دین و سیاست، برخورد ابزاری با دین است (مائده، ۲۲ ساله)، وجود تبعیض بین مردم و مسوولان

(خاصه مسوولان دینی)، از دیگر تبعاتی است که دانشجویان متذکر آن گردیده‌اند. احسان و نسیم در همین رابطه بیان می‌داشتند:

«- می‌شود یکی از رفتارهای متعارض مسوولان را بگویید؟

بله، مثلاً خودتان هم می‌دانید که وقتی فرزند یا بستگان یکی از بزرگان کشور یا سیاستمداران و افراد مطرح در صدر کشور که همه مثلاً دین دار هم هستند، وقتی به علت اختلاس یا هر چیز دیگری مجرم شناخته و دستگیر می‌شوند، حکمی که برای بقیه مردم صادر می‌شود، برای آن‌ها با تخفیف خاصی اعلام می‌شود. آیا این عدالت است؟ ولی همه جا حرف از عدالت می‌زنند و مردم را فریب می‌دهند. «اگر فقرا جایی جمع شوند، می‌شود باند، اما اگر ثروتمندان جایی جمع شوند، می‌شود جلسه، اگر فقری دزدی کند، می‌شود سرقت، اما اگر ثروتمندی دزدی کند، می‌شود اختلاس. این‌ها برخورد ریاکارانه با دین است، این‌ها کارهای نامشروعی است که به اسم دین تمام می‌شود».

وجود برخوردهای ریاکارانه در سطح جامعه و در سطح برخی از مدعیان دین داری، از دیگر دلایل طرح شده توسط دانشجویانی است که پذیرش تنها خدا را در دستور کار خود قرار داده‌اند. نسیم ۲۱ ساله و اکرم ۲۳ ساله در تبیین همین مسأله، شاهد مثال‌های زیر را بیان داشتند:

«مگر غیر از این هست که دین برای رسیدن انسان‌ها به اخلاق هست. من نماز نمی‌خوانم، ولی دورو هم نیستم، از دین سوءاستفاده هم نمی‌کنم، دروغ نمی‌گویم. مثلاً همین بانک‌داری اسلامی، کجای این‌ها اسلامی است؟ سود زیاد از مردم بیچاره می‌گیرند! این همه اختلاس در یک کشور اسلامی؟ کجای رفتار مسوولان سیاسی جمهوری اسلامی که دم از اسلام می‌زنند، مطابق با اسلام است...».

«می‌گن ربا و نزول خواری، حرام‌ترین اعمال است، اما اگر بروید از بانک انصار یعنی بانک سپاه، وام با بهره ۳۵ درصد بگیرید، آن وقت حلال می‌شود.

این‌ها استفاده‌ی ابزاری از دین است در مفهوم جفتشون یکی است، ولی تو این بانک‌ها صورت شرعی به قضیه می‌دهند و توجیه می‌کنند».

«راستش من اول دبیرستان که بودم سفر حج رفتم، خیلی برام لذت بخش و آرام بخش بود. واقعاً لذت بردم و تا یک سال هرشب خواب مدینه رو می‌دیدم، انگار با این سفری که من و مامانم رفتیم، خیلی زیاد اعتقادات دینی من قوی شد، مثل نماز خواندن، روزه گرفتن، دروغ نگفتن و من سعی می‌کردم، همه کارهایی که تو دین اسلام وجود داره رو بی‌کم و کاست انجام بدم. البته چادری نشدم، اما خب حجابم رو رعایت می‌کردم، بعد از گذشت یه سال تقریباً به همه چی حس بدی پیدا کردم. به دروغ گفتن‌های همه، غیبت کردن‌های همه، به دزدی‌ها و خلاصه به همه چی، به این اختلاس‌ها، به این مال

مردم خوردن‌ها، حتی باورت نمی‌شه، وقتی می‌دیدم پول جمع می‌کنن برای درست کردن ضریح امام زاده‌ها تو کشورهای دیگه و تو خیابون بچه‌های دستفروش رو می‌دیدم، اشکم در می‌اومد».

نقد انعطاف‌پذیری شدید دین، مقوله مهم دیگری است که دانشجویان به ذکر آن مبادرت ورزیده‌اند (اکرم، ۲۳ ساله). دانشجویان اخیر با نقد این مسأله که از دین موجود، هم به زعم امام خمینی، اسلام ناب محمدی را می‌توان انتظار داشت و هم اسلام امریکایی و یا با عنایت به زمان حاضر، طالبان و داعش، با شگفتی و حیرت‌زدگی با این مسأله برخورد کرده‌اند.

آرای متفاوت مراجع و حتی آرای متفاوت یک مرجع دینی در یک زمینه، نقد دیگری است که بعضی از دانشجویان در مصاحبه خودشان به آن اشاره داشته‌اند (احسان، ۲۷ ساله).

بعضی از دانشجویان در جریان مصاحبه خویش، با استناد به خرافات آمیخته شده با دین، از آسیب‌زایی این معنا یاد کرده‌اند. اطلس ۲۱ ساله و اکرم ۲۳ ساله به طرح شاهد مثال‌های زیر در همین زمینه اقدام کرده‌اند:

«- رفتار دین‌داران کشور رو چطور می‌بینید؟

دارن چرتیات تحویل مردم می‌دن. خرافات محض.

- مثلاً؟

کلاً ملت ما، یه ملت مذهبی هست. آدم‌های با خدایی هستن و این از دیرباز بوده و این‌ها دارن از این موضوع سوءاستفاده می‌کنند. به نظر من مسوولان خرافات رو هم چاشنی خیلی مسایل می‌کنند و متأسفانه چون قدرت هم دارن، خیلی اغراق در دین زیاده. مثلاً می‌گند خشک‌سالی امسال به خاطر بدحجابی زنان جامعه هست یا موسیقی حرامه. الآن همه چیز حرام شده. پس واقعاً اگر همه چیز حرام هست، چرا ما از شنیدن موسیقی لذت می‌بریم؟».

«این که مدام از خشم و غضب خدا صحبت شده! در حالی که به نظر من این‌طور نیست، خدا خیلی خیلی زیاد مهربونه، خیلی ماها رو دوست داره و من اصلاً فکر نمی‌کنم، خدا این‌قدر که توی قرآن می‌گن، خشن باشه و عاشق شکنجه دادن بنده‌هاش باشه! سادیسم نداره که بخواد این‌قدر ماها رو اذیت کنه! مثلاً واقعاً خدا مگه مشکل روانی داره، اگه ما موهامون بیرون باشه بخواد از مو آویزونمون کنه؟ اتفاقاً به نظر من خدا عاشق زیباییه، عاشق زیباییه زنه، عاشقه موهاشه، دلش می‌خواد ما بخندیم، ما برققصیم، ما شاد باشیم و لباس‌های رنگی بپوشیم و از تمیزی برق بزنیم و احساس خوشبختی کنیم، نه این که به خاطر یه تار مو، ما رو آویزون کنه! و این که به نظرم خدا نگفته که زن‌ها رو سنگسار کنید!

فکر نکنم خدا اصلاً دلش بیاد به همچین چیزی فکر کنه، چه برسه به این که بخواد دستورش رو هم بده!»

ظاهر گرایی بدون محتوای بسیاری از مسلمانان (نسیم، ۲۱ ساله و احسان، ۲۷ ساله) و برخورد های سطحی و قشری آنان (نسیم ۲۱ ساله) مقوله دیگری است که مورد توجه برخی از دانشجویان قرار گرفته، از آن به عنوان یکی از دلایل عدول خویش از قرائت دینی مرسوم، یاد کرده اند.

توجه بیشتر مردم به ظواهر دینی و غفلت آنان از عمق و بطن دین، نقد دیگری است که برخی بر قرائت مرسوم دینی مردم دین دار وارد ساخته اند (نسیم، ۲۱ ساله).

گذشته از نقدهایی که به اجمال از آن ها یاد شد، در برخی مواقع دانشجویان با تفسیر به رأی خاص خودشان، نقدهایی را بر دین داری موجود در جامعه مطرح ساخته اند. به عنوان مثال، احسان در مصاحبه خویش اظهار می دارد، اعراب در جریان حمله به ایران، فرهنگ بازنگر ایرانیان را با فرهنگ بسته نگر خودشان عوض کرده اند. مانده نیز دست به نقد محدودیت در پوشش بانوان در جامعه ایران زده، دلیل مهاجرت برخی از هنرپیشه های داخلی را همین مسأله برمی شمرد.

در هر صورت دلایل مطرح شده اخیر (که بعضاً در عناوین دیگر نیز تکرار شده اند)، دلالت بر آن دارد که سوق یافتن افراد به سمت پذیرش تنها خدا، از بسترهای اجتماعی قابل توجهی برخوردار است و نمی توان آن را صرفاً در ارتباط با دلایل شخصی و فردی تبیین کرد و بالطبع در صورت مداخله مثبت و مؤثر در موارد یاد شده، می توان انتظار داشت، گرایش به پذیرش تنها خدا، در بین دانشجویان، جوانان و کلاً تمامی اقشار اجتماعی، رو به کاهش بگذارد.

۰۳۳ دین به مثابه افیون توده‌ها: مبلغان و حاکمان فریب کار مصاحبه با ماهان، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- در ابتدا به معرفی از خودت می‌دی؟

آره. اسم من ماهان هست و دانشجوی دوره کارشناسی دانشگاه هستم.

- آقا ماهان، نظر کلی شما در مورد دین چی هست؟

من دین را قبول ندارم. من انسانیت را قبول دارم. من درست بودن را قبول دارم. من راست‌گویی و صداقت را قبول دارم. من امانت‌داری را قبول دارم. من کمک به انسان‌های ضعیف و محروم و ناتوان را قبول دارم. من دوستی و مهربانی را قبول دارم.

- آیا این‌هایی که شما می‌گویید، در دین وجود ندارد؟ آیا شما فکر می‌کنید دین غیر از این‌هایی است که شما گفتید؟

بله، دین ما کاملاً با این چیزهایی که گفتم، فرق دارد. کشور ما یک کشور اسلامی است کدام یک از این چیزهایی که گفتید در کشور ما وجود دارد. روحانیون با این که خود مبلغ دین اسلام هستند، هم دروغ می‌گویند و هم ریا می‌کنند.

من با دین کاری ندارم، من می‌گویم انسان‌ها فقط باید خوب باشند و همدیگر را دوست داشته باشند و به فکر هم باشند تا بتوانند به خوبی در کنار یکدیگر زندگی کنند.

- پس آیا شما خدا را هم قبول ندارید؟ پس این جهان چگونه به وجود آمده است؟

من نگفتم که خدا را قبول ندارم، من می‌گویم ادیان را قبول ندارم. به نظر من دین وسیله‌ای برای به دست آوردن قدرت شده است. مردم از همان زمان‌های قدیم برای آن که قدرت را به دست بیاورند، پای دین را وسط می‌کشیدند. من پیامبران و امامان را هم قبول ندارم. به نظر من هدف همه‌ی آن‌ها حکومت بر مردم بوده و دین سیاستی بیشتر برای اجرای این مسأله نیست.

من می‌خواهم بدانم که آیا یک نفر که در یک کشور غیر اسلامی زندگی می‌کند و هیچ چیز درباره‌ی خدا و اسلام نمی‌داند و به صرف این که مثلاً در یک کشوری زندگی می‌کند که همه بت‌پرست هستند و او هم به پیروی از آن‌ها به صرف این که پدر و مادر و نیاکانش بت‌پرست بودند او هم بت‌پرست شده است، آیا او به جهنم می‌رود؟ حتی اگر او انسان خوبی باشد، خیرخواه باشد، به نیازمندان کمک کند و دروغ نگوید ... و خلاصه یک انسان کامل باشد. فقط به خاطر این که مسلمان نیست و خدا را نمی‌پرستد و نماز و قرآن نمی‌خواند. این یک حرف کاملاً غیر منطقی است. من بر اساس سال‌ها تجربه

و پرس و جو به این نتیجه رسیده‌ام. یعنی انسان‌های قبل از ما، انسان‌های اولیه که حجاب نداشتند و خدا را نمی‌شناختند، همه به دوزخ می‌روند؟

چرا باید هر چه مبلغان می‌گویند را بپذیریم. مگر نمی‌گویند انسان دارای اختیار است و حق انتخاب دارد، پس چرا همه چیز را تحمیل می‌کنند. چرا می‌گویند هر کس شراب بخورد او را شلاق می‌زنیم. چرا می‌گویند کسی که زنا کند او را سنگسار می‌کنیم و جالب اینجاست که همه‌ی این مجازات‌ها با پول خریده می‌شوند. مثلاً خود ما یک فامیل داشتیم که به جرم خیانت به شوهرش می‌خواستند او را سنگسار کنند و پدر او با ۵۰ میلیون، حکم سنگسار دخترش را خرید. پس ببینید دین وسیله است، وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد. وسیله‌ای است به عنوان یک منبع درآمد. مگر می‌شود نماز و روزه را خرید. من خود بارها شنیده‌ام که مردم به روحانیون پول می‌دهند تا برای مرده‌های آن‌ها نماز قضا بخوانند. مگر نماز را نمی‌گویند چون برای انسان مفید است می‌خوانیم. پس چگونه می‌شود بعد از مرگ از کس دیگری خواست که آن را بخواند. یعنی بعد از مرگ که جسم ما از بین رفته، باز هم فایده‌ای از آن به ما می‌رسد؟ پس ببینید همه‌ی این‌ها بازی است.

خوش‌بختانه مردم نسل امروز آن قدر ساده و بی‌سواد نیستند که این دروغ‌ها را باور کنند. این چیزها دین و امام حسین و نماز و روزه و غیره، فقط در پایین شهر دیده می‌شود. مثلاً خود من دیدم که در یکی از محله‌های جنوب شهر یک مرد که پشت وانت نمک می‌فروخت، می‌گفت نمک دارم، نمک‌های نذری، نمک برای کسانی که نذر نمک کرده‌اند و مردم هم با اشتیاق فراوان از او خرید می‌کردند. پس می‌بیند که آن مرد با این حرف از دین استفاده می‌کند و مردم را تحریک می‌کند که از او خرید کنند و محصولات او فروش رود و یا مثلاً کسانی که یک بلندگو به همراه خود برمی‌دارند و روضه‌ی ائمه می‌خوانند و به مردم می‌گویند، برای این که مشکلات و گرفتاری‌های شما حل شود و امام حسین یا حضرت عباس یا... از شما راضی باشند، پول نذری بدهید. یک انسان عاقل و باسواد به سادگی متوجه حقه‌ی آن‌ها می‌شود، ولی مردم زود باور و ساده لوح، به سادگی حرف‌های آن‌ها را باور می‌کنند و به آن‌ها پول می‌دهند.

۰۳۴ دین به مثابه افیون توده‌ها: توی صد سال آینده نظریات دینی الآن، مزخرف اعلام می‌شه.

مصاحبه با شادی، ۲۱ ساله، دانشجوی جغرافیا

- دین خودت را چه طوری انتخاب کردی؟

من انتخاب نکردم، دین کشورم اسلام بوده، منم به تبعیت بقیه، دینم اسلامیه.

- یعنی قبولش نداری؟

نه خیلی، اطلاعات زیادی هم ازش ندارم.

- دین رو توی چی می‌بینی؟

هیچی، اصلاً چرا باید به یه دین معتقد بود که دایم بگه این کار رو بکن یا نکن. انسان باید آزاد باشه.

- خوب، چرا نباید معتقد باشیم؟

خب مثل یه محافظ دایمی دایماً می‌گه این خوبه و این بده و حرامه و حلاله و... به نظرم این طوری دین آزادی فردی رو از بین می‌بره.

- به عنوان یه دانشجو آزادی رو در چی می‌بینی؟

آزادی واسه من یعنی هر کاری که دوس دارم رو بکنم، بدون تبعیض جنسیتی، هر جور دوس دارم، فکر کنم، بدون قضاوت شدن از طرف جامعه، هر طوری که دلم می‌خواد زندگی کنم، بدون حکم جامعه یا دین. الآن خود دانشجو بودن و درس خوندن واسه من عدم آزادی، یه اجباره از طرف خانواده. - منظورت چیه؟

الآن من کلاس خیاطی می‌رم، خیلی هم استعدادم توش خوبه، خیلی هم پول خوبی توشه، حالا اسلام می‌گه باید ازدواج کنی، نه این که رابطه دوستی داشته باشی، پس من باید کسی رو پیدا کنم که قصدش ازدواج باشه، حالا اون فرد می‌گه باید درس بخونی، این یعنی عدم آزادی، اگه کلاً هم ازدواج نکنم، هیچ وقت نمی‌تونم مسافرت برم، مثلاً چون ممکنه هر اتفاقی برای یه دختر بیفته و تو اسلام هزار تا حکم هست واسش. پس باید ازدواج کنم به تبعش هم مجبور به تحصیل کردن باشم.

- یعنی می‌گی همیشه یه تبعیض جنسیتی بین زن و مرد بوده؟

آره بوده و هنوز هم هست!

- احساس صمیمیت با خدا رو در چی می‌بینی؟

حال قلبم که خوب باشه، یعنی از هیچی عذاب وجدان نداشته باشم.

- عذاب وجدان رو در چی می‌بینی؟

اگه یه روز بعد این که شوهرم خسته کوفته رفته خونه، مثلاً گیر الکی بدم دعوا راه بندازم یا سر یه چیز بی‌خودی مامان رو حرص بدم، عذاب وجدان می‌گیرم و اگه هر روز آخر شب بینم اون روز آدم آرومی بودم و آرامش بقیه رو بهم نزد، حالم خوبه، حس می‌کنم خدا دوستم داره.

- تکالیف و واجبات دین رو انجام می‌دی؟

نه، اصلاً!

- شده خانواده مجبور کنن، اون‌ها رو انجام بدی؟

نه، نه، خانواده خودم و نه شوهرم.

- تا حالا برخورد لجبازانه با خدا داشتی؟

آره، بعضی وقتا عصبانی می‌شم که چرا فلان اتفاق افتاد یا نیفتاد. بعدش آروم می‌شم، خودم می‌رم معذرت خواهی از خدا.

- تا حالا شده فکر کنی که باید واجبات دین رو باید انجام بدی؟

نه، گفتم که اصلاً اعتقادی ندارم.

- گناه خودت رو چه طوری توجیه می‌کنی؟

کدوم گناه؟ نماز نخوندن مثلاً؟

- نه کلاً هر گناهی رو؟

آهان توجیه نمی‌کنم، معتمد که یه روزی حتماً تقاضش رو پس می‌دم، البته اگه واقعاً گناه باشه‌ها، نه هر چیزی که تو دین گفتن گناهه.

- به این اعتقاد داری که دین با خرافه همراه شده؟

آره، صددرصد، بیشترش تحریف شده به نظرم و البته در کل معتمد، اصلش هم چیزی واقعی نبوده.

- یعنی چی؟

یه ضرب مثل روسی هست که می‌گه اولین پیامبر، اولین آدم با هوشی بود که به اولین احمق برخورد کرد.

مسیح می‌گه من کاملم، بقیه ادیان ناقص، بقیه می‌رن جهنم، یهودم می‌گه به جز ما بقیه می‌رن جهنم، اسلام هم همین رو می‌گه. جهنم باور کن اون قدر جا نداره‌ها! (خنده) چیزی به اسم دین در نظرم نیست که کلاً بخواد از طرف خدا باشه.

- یعنی بیشتر توجه به جمال خدا داری تا جلال خدا؟

آره، همیشه خودم با خدا حلش می‌کنم (چشمک). خدا بزرگوار هست و نیازی به این چیزا نداره.

- نظرت در مورد حجاب چیه، حجاب رو در چی می‌بینی؟

حجاب باطن حالا نمی‌گم، من خودم خیلی دارما، نه، ولی حجاب ظاهر چیه.

- منظورت از حجاب باطن چیه؟

بین می‌تونی چادری باشی، تو گوشت فیلم سکسی ببینی، واسه فروشنده مغازه چشم و ابرو بیای تحریکش کنی، تو یه گروه چت با هزار نفر لاس بزنی، می‌تونی هم مانتویی باشی و دقیقاً همین کارا رو بکنی، می‌تونی هم مانتویی باشی و هیچ کدوم این کارا رو نکنی.

- ولی خب نمی‌شه گفت فقط باطن، ظاهر هم نقش داره؟

آره، دیگه منظورم نیس آدم عین فاحشه‌ها لباس بپوشه، منظورم اینه همون حد معمول و متعارف احتیاجی حتماً به چادر و... نداره.

- تا به حال شاهد برخورد های ریاکارانه و سودجویانه با دین بودی؟

دیشب تو اینستا به آخوندی اسمش یادم نیس، نگاه می‌کردم، می‌گفت، تجاوز به زنی که حکم اعدام داره، برابر سفر حجه. آخه گل بگیرن دهندشو، رابطه نامشروع حکمش زناست، اعدامه، بعد تجاوز به زنی که حکمش اعدامه ثوابه؟ تو همون دین تحریف شده هم گفته شده باشه، معلوم نیس این‌ها رو از کجاشون در میارن. یا اینایی که یه سری دعا می‌فروشن واسه هر کاری، می‌گن تو قرآن اومده.

- پس خیلی‌ها هستن که به اسم دین سودجویی می‌کنند؟

آره، مردم هر چیزی به اسم دین رو باور می‌کنن، خب چی از این بهتر واسه اون سودجوها.

- تا حالا شده زود هم قضاوت کنی؟

آره، خیلی زیاد.

- معمولاً در مورد چی بوده؟

مسایل روزمره دیگه، مثلاً حتی کسی تلفنش رو دیر جواب داده، من پیش خودم گفتم، این که الان باید مثلاً بیدار باشه، سرکار باشه چرا جواب نمی‌ده چیزای این طوری دیگه.

- درباره پوشش چی؟

قبلنا چرا، ولی بعدش بهم ثابت شد، لباس پوشیدن کسی نشون دهنده درونش نیست، دیگه قضاوت نمی‌کنم.

- پس می‌شه گفت تجربه بهت ثابت کرده، درسته؟

آره، همین طوره!

- نظرت درباره نقش روحانیت در دین چیه؟

واقعاً هیچ اطلاعاتی ندارم راجع به روحانیت که دربارش نظر بدم، ولی چیزی که فکر می‌کنم، اینه که اگه روحانیت مسیر درست‌تری پیش می‌رفت، همین دین تحریف شده‌ی الکی، لااقل یه کم به درد مردم می‌خورد.

- دین تحریف شده‌ای که می‌گی، با حزن و اندوه هم آمیخته شده؟

اون که جزء جدایی ناپذیر شه، تولد ائمه یه روز، فاطمیه دو دهه! حزن و اندوه جزء خیلی زیادی از دین اسلام هست همیشه واسه عزاداری آماده‌ان.

- خوب تولدها هم هستن، همیشه عزاداری که نیست؟

آره، خب ببین، ماه رمضون مامان بزرگ من روزه می‌گیره، خیلی از مامان بزرگا هم همین طور، بعد شبا می‌شینن پای صحبت مکارم شیرازی که می‌گه اگه روزه نگیرین، تو آتیش جهنم می‌سوزین و... چرا مکارم شیرازی یه بار نمی‌گه امشب کوفت بخوری، اون سفره افطاری ده متری رو جمع کن بده به یه بدبخت.

- یعنی می‌گی چهره‌ای خشن برای دین درست کرده‌اند؟

آره والا، از بچگی با همین تصورات بزرگ شدیم. هر شب فاطمیه می‌رن روضه، یارو اشکشون رو در میاره، خب یه بار یادشون بده اونا که مردن رفتن تموم شده، با آدم‌های دوروبرتون درست رفتار کنین که وقتی مردن، حسرت نخورین. نظر من اینه.

- الان با این وضعیت به نظرت دین باعث عقب‌ماندگی جامعه شده؟

فقط دین به تنهایی نه، نظام حکومتی، نظام آموزشی، همشون با هم، حتی نظام عقیدتی.

- سیاست چی چه نقشی در دین داره؟

سیاست از دین حمایت می‌کنه، چون دین سیاست رو توجیه می‌کنه، اسلام می‌گه جامعه اسلامی رهبر می‌خواد و باید ازش اطاعت کرد. سیاست هم خواهان حکومت بی‌چون چراست، پس از دین حمایت می‌کنن. اسم جمهوری اسلامی یعنی لفظ جمهوری، واقعاً تو کشور ما چرته، چندها هزار نفر که سرشون رفت بالای دار فقط چون نظرشون مخالف بود. فاطمه اختصاری یه شاعره، فقط و فقط یه شاعر مجبور به ترک کشور شده تا به حبس ابد محکوم نشه، در واقع فرار کرد، چون ضد دین بود.

- پس می‌شه گفت دین و سیاست باهم در تعامل هستن؟

آره رابطه کاملاً متقابل و مستقیم البته از نظر من (لبخند).

- دیدگاهت به دین همین جواری بوده یا در طی زمان عوض شده؟

من تا وقتی بچه بودم که کلاً دیدگاه مشخصی نداشتم، در این موارد تابع خانواده بودم، اما از وقتی که حس کردم هر چیزی که تو زندگی مانع من می‌شه یا به جوری به جایی باعث تبعیض می‌شه، تهش به دین می‌رسه، دیدگاهم این شد.

- با خانواده‌ات درباره دین و عقاید دینی بحثی داشتی؟

آره، خیلی وقتاً با هم صحبت می‌کنیم و سعی می‌کنیم گاهی همدیگه رو قانع کنیم، ولی هیچ‌کدوم نمی‌تونیم اون یکی رو قانع کنیم.

- به نتیجه‌ای هم رسیدید؟

اونا نمی‌خوان فقط به کم دیدشون رو تکون بدن، از دید من. بین منم که به عقاید پایبندم، نمی‌خوام از دید اونا بینم. البته مامانم بیشتر با من هم نظره. با بابام هم بعضی وقتا صحبت می‌کنم.

- یعنی این رو تفاوت بین دو نسل می‌بینی؟

آره خب، معلومه تفاوت هست، اما فقط مال تفاوت نسل نیست، الآن مثلاً خانواده شوهرم عقایدشون مثل منه، خب اونا هم واسه نسل قبل هستن، نمی‌شه گفت صددرصد به تفاوت بین نسل‌ها مربوط می‌شه، به فرهنگ و سطح فکر آدم‌ها هم بستگی داره.

- به نظرت تحولات تاریخی باعث عوض شدن یک سری روش‌های دینی شدن؟

در ظاهر که نه، از اول نماز رو مثلاً همین شکلی می‌خوندند که الآن می‌خونن، ولی به نظرم جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها یا حتی ارتباطات که گسترده‌تر شده، در طول تاریخ تأثیر گذاشته دیگه.

- نظرت درباره مراسم‌های دینی که برگزار می‌شوند، چیه؟

همش تشریفاته‌الکيه، پولش رو صرف امور خیریه کنن، اگه واقعاً دین دارن.

- یعنی چی همش تشریفاته؟

این همه هزینه می‌شه، مثلاً برای تعزیه خوانی روز محرم که خیلیاش رو توی تلویزیون نشون می‌دن.

- یعنی به جورایی از جزئیات پرهیز کنیم؟

آره خب، چه اشکالی داره؟ الآن امام حسین سه هزار ساله شهید شده، از اون طرف مثلاً هزار نفر دارن از گشنگی می‌میرن، این پول‌ها هزینه بشه واسه اونا.

- برخی در صورت برخورد با مسایل شرعی، می‌گویند باید علم بگه تا ما قبول کنیم، نظرت در این باره چیه؟

من خودم تنها عقل‌گرایی رو قبول دارم.

- عقل‌گرایی، منظورت چیه؟ عقل‌گرایی افراطی؟

تو قرن ۱۳ میلادی طاعون شایع شد، کلیسا گفت به خاطر گناه یهودیا هست، دوازده هزار نفر یهودی رو سوزوندن بقیه رو هم طاعون کشت، بعدش تو قرن ۱۶ عمل جراحی ممنوع شد، چون پاپ گفت تو روز قیامت اگه اعضای بدن از هم جدا باشه، روح به آرامش نمی رسه، تو قرن ۱۷ گفتن لمس استخوانای یه قدیس تو فلورانس، باعث شفا می شه، الآن تو قرن ۲۱ ما به همه این نظرات دینی می خندیم، پس توی صد سال آینده هم نظریات دینی الآن مزخرف اعلام می شه، باید ببینی عقل و البته علم وابسته به عقل، در این مسایل چی می کند. من این طوری فکر می کنم.

- نظرت در مورد فرهنگ و عقاید دینی غربی چیه؟

عقاید دینی اونا رو هم قبول ندارم، چرت و پرت توش زیاده. در مورد فرهنگشونم من فکر می کنم با توجه به شرایط زندگی خودشون، فرهنگشون نسبتاً بهتر از فرهنگ ماست. البته این نظر منه (خنده).

- از چه لحاظ فرهنگشون خوبه؟

حداقل کم کم برتری که به ما دارن اینه که هر کس اون طوری که دوس داره زندگی می کنه، بدون قضاوت شدن خونه یه آدم ضد مذهب شاید دیوار به دیوار خونه یه کاتولیک باشه، یا یه ایرانی مسلمون مهاجر با یه امریکایی تو یه آپارتمان و با هم زندگی می کنند.

- از همکاری متشکریم.

قابلی نداشت!

۰۳۵ دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش خدایی متفاوت از خدای

مذاهب

مصاحبه با رامین، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگیت تا الآن بده.

من فرزند آخر خانواده‌ام هستم. پدرم ۶۸ ساله، محقق و نویسنده هست و مادرم ۵۳ سال دارد و خانه‌دار است، پدرم قبل و بعد از انقلاب، به حزب توده وابسته و کمونیست بود و اساساً اعتقادی به مذهب ندارد. اگرچه پدرم پس از انقلاب، تفکرات توده‌ای خود را حفظ کرده است، اما فعالیت خاصی هم ندارد. علت این که پدرم فردی لامذهب و به شدت ماده‌گرا است، وجود مدعیان دین داری و آخوند‌نمایی هستند که با نام و پوشش دین، دست به هر کاری می‌زنند. در مقابل مادرم در یک خانواده به شدت مذهبی، متولد شده است. پدر بزرگم بسیار سخت‌گیر و اصطلاحاً خشکه مقدس بود، به طوری که معتقد بود، نباید صدای رادیو در خانه بلند شود. همچنین او تعصب شدیدی روی مادرم داشت و در این جهت بسیار سخت‌گیری می‌کرد، به طوری که مادرم برای گریز از وضعیتی که در آن قرار گرفته بود، در سن پایین ازدواج کرد و پس از آن، کمترین رابطه را با خانواده‌اش دارد.

به هر حال من در چنین خانواده‌ای متولد شده و بزرگ شدم. پدر و مادرم هرگز دخالتی در مسایل اعتقادی فرزندان‌شان نداشتند و با اجبار چیزی را به ما القا نکرده‌اند.

من در سنین ۱۵-۱۴ سالگی، تنها برای مبارزه با پدرم، به سمت مذهب گرایش پیدا کردم. مبارزه من با پدرم، به این دلیل بود که من اختلاف سنی زیادی با پدرم داشتم و او درک درستی از من نداشت. من هم گاهی برای آن که او را عصبانی کنم، تظاهر به دینداری می‌کردم. البته این مسأله مقطعی بود و به زودی رفع شد. پس از آن به دلیل این که من علاقه شدیدی به مطالعه داشتم و همچنین بیش از ۳۰۰۰ جلد کتاب در کتابخانه شخصی پدرم وجود داشت و من در انتخاب کتاب، کاملاً آزاد بودم، شروع به مطالعه کردن کردم و چون به نقد و تحلیل مسایل مذهبی، بسیار علاقه‌مند بودم، مطالعه‌ام را از متون فلسفی شروع کردم.

یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار که من علاقه شدیدی به مطالعه آثارش داشتم، آقای شجاع‌الدین شفا بود. خصوصاً یکی از کتاب‌های او به نام «تولد دیگر»، در من تأثیری تعیین کننده داشت. من در زمانی که این کتاب را می‌خواندم، هنوز اعتقاداتی داشتم. مثلاً به امام رضا، بسیار علاقه‌مند بودم و وجود خدا

را قبول داشتیم، اما بعد اعتقاداتم به دین، به شدت کاهش یافت. به عنوان مثال، در بخشی از کتاب اخیر، به داستان کشتی گرفتن یعقوب و خدا و در نهایت شکست خوردن خداوند از یعقوب اشاره شده بود. من این داستان را در تورات هم با جزئیات کامل خواندم و فهمیدم که این مسأله از اعتقادات قوی یهودیان است. به هر حال این داستان برای من بسیار مضحک و تأسف آور بود، من پس از خواندن این کتاب، دچار مشکلات روحی شدیدی شدم، به طوری که حدود ۵ یا ۶ ماه احساس معلق بودن می کردم. من از این که خدایی که من او را قادر و نیرومند می دانستم، از پیامبر خودش شکست بخورد، بسیار تأسف می خوردم و احساس خلاء می کردم، به هر حال من کم کم اعتقاداتم را رها کردم و در حال حاضر هیچ گونه اعتقاد مذهبی ندارم.

- به خدا هم اعتقاد نداری؟

من به وجود یک نیروی مافوق طبیعی و خارق العاده، اعتقاد دارم، نیرویی که خالق طبیعت است و نظم و انضباط در جهان را به وجود آورده است. من اسم این نیرو را خدا می گذارم، اما این خدا در نظر من، جدا از خدای نامبرده شده در مذهب است و خدایی غیرمذهبی است.

چون علاوه بر آن چه که گفتم، به نظر من خدای مذهب، متعادل نیست، و من عدالت او را قبول ندارم. مسایل زیادی، باعث این مسأله شده است که من عدالت خدای مذهب را قبول ندارم، مثلاً این همه تفاوت که در زندگی مردم وجود دارد. یک عده بهترین و بیشترین امکانات را دارند، در حالی که عده ای دیگر در تأمین غذایشان هم مشکل دارند. وجود این همه تبعیض، بیانگر عدم عدالت خداست و یا معلول و کرولال به دنیا آمدن کودکان، یک نوزاد، چرا باید برای همیشه از معلولیتی که دارد، رنج ببرد؟ و یا حتی وقوع سیل و زلزله، چرا باید مردم بی دفاع که هیچ توانایی در برابر آنها ندارند، از بین بروند.

من از مذهب و دینی که در کشور ما رواج یافته است، متنفرم، به نظر من، در کشورهای مسلمان دیگر مثل مصر، اردن و مانند آنها، آزادی مذهبی بیشتری وجود دارد. البته من معتقدم که گرایش به دین هم نیاز روحی بشر است و هم این که برای برقراری نظم و استحکام در جامعه، ضروری است. اما خود من به هیچ وجه به آن گرایش ندارم و نخواهم داشت. چرا که اساساً به دین نیازی ندارم. من با نظر گوتة که می گوید، هرگاه علم و هنر وجود داشته باشد، دیگر نیازی به دین وجود ندارد، کاملاً موافقم.

به نظر من، دین برای خواص که متفکر و منطقی هستند، نه تنها خوب نیست، بلکه امری مشکل زا و دست و پا گیر هم هست، از نظر برخی از افراد دین دار بودن آرامش بخش است، اما به نظر من، خواص برای آرامش یافتن، نیازی به دین ندارند. مثلاً خود من با شنیدن یک قطعه موسیقی، آرام می شوم و یا

از دیدن یک فیلم خوب یا خواندن یک کتاب خوب یا خواندن اشعار حافظ، احساس آرامش می‌کنم. برای مثال، من یک فیلم که تأثیر بسیار زیادی روی من دارد را به دوستانم توصیه می‌کنم و به آن‌ها می‌گویم، آن‌ها هر وقت احساس تنهایی و غصه داشتند، فیلم ناتور دشت سلینجر را ببینند. البته من هم گاهی اوقات با همان خدای خودم، یعنی خدای غیرمذهبی صحبت‌های دوستانه می‌کنم، اما به این مسأله که زانو بزنم و به او تعظیم کنم، اعتقادی ندارم.

به هر حال همان طور که گفتم، خواص می‌توانند با چیزهایی بجز خدا هم آرامش یابند، اما عامه مردم، چینی احساسی ندارند و به دین نیازمند هستند. آن‌ها برای انگیزه بیشتر به وجود امیدی در دور دست، نیاز دارند. این احساس در مورد مردم کشور ما که به شدت احساسی هستند و در یک سرزمین فرهنگی متولد شده‌اند، لازم و ضروری است، از طرفی به نظر من وجود دین، تنها از این نظر که نظم و انضباط بیشتری به جامعه می‌دهد، مفید و مثبت است، چون همان‌طور که گفتم، عوام با در نظر گرفتن پاداش یا مجازات‌های تعیین شده، سعی می‌کنند، بهتر عمل کنند. مثلاً اعتقاد به وجود بهشت و جهنم که البته من مدرکی برای پذیرش یا رد آن‌ها ندارم، موجب می‌شود تا عوام حداقل به امید پاداش و گریز از مجازات، اصول اخلاقی را رعایت کنند. البته این مسأله فقط در مورد عوام لازم است، چرا که مثلاً خود من اصول اخلاقی را قبول دارم و بدون نیاز به پاداش یا ترس از مجازات، آن‌ها را رعایت می‌کنم.

به نظر من، اگرچه خواص جامعه که اهل تفکر و تعقل هستند، با مطالعه و استفاده از عقل خودشان، دلایلی برای رعایت نکردن مسایل دینی پیدا می‌کنند، اما مسایل سیاسی و رفتار سران مملکت هم قطعاً در دور شدن آن‌ها از دین، بی‌تأثیر نیست. حتی در مورد خود من هم سیاست بی‌تأثیر نبوده است. برای همین من به شدت اعتقاد دارم که باید دین از سیاست جدا باشد. برای مثال، در قوانین آمریکا، یک بند با این مضمون وجود دارد که یک روحانی نباید سیاستمدار شود، چرا که سیاستمداران، خواه ناخواه ناچار به دروغ گفتن هستند و روحانی نباید دروغ بگوید. به نظر من این قانون، خدمت به مذهب است.

- می‌شه مثالی از همین مسأله برام بزنی؟

بله. مثلاً در غرب، پاپ فقط یک رهبر مذهبی هست و آن قدر قدرتمند نیست که فرمان جنگ و خونریزی را بدهد و یا مردم ناچار باشند که سر سپرده او باشند، اما در کشور ما ولایت فقیه که نماد مذهب است، با استفاده از اهرم زور و کلاه شرعی، مردم را فریب می‌دهد و آن‌ها را وادار می‌کند که از احکام و دستورات او تبعیت کنند. هر چند که در حال حاضر مردم به تدریج دارند متوجه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از این به بعد نباید این قدر سرسپرده او و نظایر او باشند.

- یعنی شیوه ترویج دین در غرب را می‌پذیری؟

بله. من شیوه ترویج دین در غرب را قبول دارم. در آنجا دین آرامش بخش است. مثلاً در دین مسیحیت غم و غصه وجود ندارد. مردم در روزهای خاصی در هفته با شعر و سرود، به نیایش می‌پردازند. دین در آنجا خشن نیست و مثلاً حکم ارتداد در آن وجود ندارد.

- چه نقدهای دیگری بر تبلیغات دینی در جمهوری اسلامی داری؟

آن چه که در اسلام جمهوری اسلامی هست، کاملاً مصیبت زده و غم‌انگیز هست و ما روزهای زیادی از سال را باید گریه و زاری کنیم. روزهای قدر، عاشورا، رحلت و شهادت پیامبر و ائمه. علاوه بر این، در کشور ما قهرمان‌سازی‌های بسیاری در مورد امامان رخ داده و می‌دهد که من اصلاً آن‌ها را قبول ندارم. به نظر من این کارها نوعی عوام‌فریبی است. مثلاً در سوریه مکانی وجود دارد که به بارگاه دست امام حسین معروف است. می‌گویند، دست امام حسین یک ساعت در این مکان روی زمین بوده و الآن آنجا را یک زیارتگاه می‌دانند. به نظر من این کارها را خود حکومت انجام می‌دهد تا مردم را سرگرم مسایل این چنینی کند و خودش به جنایت‌هایش ادامه دهد.

- تحلیل نهایی شما در مورد دین و دین داری مردم چیست؟

تحلیل نهایی من این هست که اگر چه متنفر شدن مردم از دین، هزینه زیادی برای آن‌ها دربرخواهد داشت، اما من مطمئنم که در آینده‌ای نه چندان دور، این نوع از مذهب در کشور ما از بین خواهد رفت و خود مردم مسجدها را به آتش می‌کشند، آخوندها را دار می‌زنند و خلاصه فجایع زیادی رخ می‌دهد تا این که یک شکل درست از مذهب روی کار بیاید و مردم در سایه آن، احساس آرامش کنند.

- آیا از اظهار نظر اخیر شما، می‌توان برداشت کرد که شما به نوعی دین‌دار هستید.

نه. در حال حاضر خود من حتی به این شکل از مذهب هم روی نمی‌آوردم. چرا که من احتیاجی به دین ندارم و حداقل تا ۵۰ سالگی دین‌دار نمی‌شوم. شاید از آن به بعد مثل خیلی از افراد که پیر می‌شوند و احساس نیاز بیشتری به دین پیدا می‌کنند، در آن هنگام، من هم به این دینی که گفتم، روی بیاورم.

۰۳۶ دین به مثابه افیون توده‌ها: قرآن ماحصل مغز نوابغی مانند سلمان

فارسی است!

مصاحبه با حامد ۲۴ ساله، دانشجوی مکانیک

- آقا حامد ممکنه در ابتدا یک دورنما از وضعیت خودت بدی؟
 بله. من ۲۴ سالمه، دانشجوی مکانیک دانشگاه اراک هستم. پدرم کارگر ساختمونه و مادر خونهدار هست. خانواده پرجمعیتی هم داریم. خودم هم وقت‌های آزادم توی کارگاه‌های تولیدی کار می‌کنم. مجرد هم هستم.

- اگر بخوای از دین در سه برهه زمانی قبل از انقلاب، انقلاب و آرمان‌های آن و نظام حال حاضر ایران تحلیلی بدی، این تحلیل چگونه خواهد بود؟

این که دیگه سوال کردن نداره، خیلی واضحه که قبل از انقلاب وضع خیلی بهتر از الان بوده، هر کس سرش توی کار خودش بوده، این همه امام خمینی، امام خمینی که می‌گن، اصلاً خودش ایرانی نبوده، هندی تبار بوده، کلاً توسط خود خارجی‌ها (انگلیسی‌ها) ساپورت می‌شده. اینا همه بازیه که سر مردم درآوردن تا خودشون به یه نون و آبی برسن.

تا حالا نشستین فکر کنین که این حقوقی که نماینده‌های مجلس و این آخوندها می‌گیرن بابت چیه؟ اگه بابت این شرووراشونه که حقوقشون رو بدن به من، من بهتر از اونا رو می‌گم واسشون.

- می‌شه منظورت رو از شروور بیشتر توضیح بدی؟

یعنی متوجه نشدین؟ خب کاری نداره، برید تلویزیون رو روشن کنین، الان وقت اذونم هست، هر شبکه‌ای که بزنی حتماً یکیشون نشسته و داره همین شرووری رو که گفتم رو می‌گه. قشنگ متوجه می‌شید. خانمه می‌گه لاک بزمن، وضوم درسته یا نه؟ (خنده بلند) واقعاً مسخره است. خب خانم من، شما اگه خیلی دوست داری لاک بزنی، چرا دیگه نماز می‌خونی؟ دیوونه‌ای هی بزنی، هی پاک کنی. می‌بینین این رو که منم بلدم جواب بدم، نیازی به اون یارو آخونده نیست که.

- دین در رفتارهای بین فردی و اجتماعی افراد دین دار جامعه ما نمودی داره یا نه؟

من خودم یه معدن دار گردن کلفت اینجا می‌شناسم، حتماً خودتونم اسمش رو شنیدین، کثافت کاری‌ای نیست که این انجام نده که اگه انجام نمی‌داد که وضعیت مالیش این نبود. از رشوه و عیاشی و خوش گذرونی‌های آنچنانی گرفته تا هر چی که نمی‌تونین حتی تصورش رو بکنید. از بس این آدم ظاهر و

باطنش با هم فرق داره. اینایی رو هم که می گم از یکی از دوستانم شنیدم که توی کثافت کاریاش شریکه، مثلاً همین ماه پیش به عنوان رشوه یه آمبولانس به بیمارستان داد. اسمشو به عنوان خیر! ثبت کردن ولی الآن خوبه آمبولانسه کجا باشه؟ حدس بزن؟ مسخره هست، گذاشته اش جلوی معدن خودش! با همین رشوه ها چه بلایی سر منظره ی شهر درآوردن. همین طوری تا چشم کار می کنه از این جور معدنا و معدن دارا رو می بینی.

- خب فکر می کنی تقصیر از کجاست؟

کل تقصیر توی همین یه جمله خلاصه می شه، نظام جمهوری اسلامی ایران. که والا این ایران بیچاره نه نظام داره، نه جمهوریه، نه اسلامی. اینا همش فقط یه مشت حرف و شوقاطه. اگه این کشور اسم اسلامی بودن رو یدک نمی کشید، والا راحت تر بودیم یه جا رو داشتیم که مؤمنان به عبادتشون برسن، این جور آدمام به کارای به قول اینا، حرومشون. لاقل این تیپ آدمارو اون موقع می شد از هم تشخیص داد.

یه جمله از دکتر شریعتی هست که من خیلی قبولش دارم، گفته شما اگه حتی یه مسجد هم درست کنید، باز بالاخره باید یه توالی هم واسه اش درست کنید. ولی اینجا چی، به زور گشت ارشاد و این آخوند بازی می خوان مؤمنمون کنن، خب معلومه دیگه، نهایتش زورشون به ظاهرمون می رسه، تازه اگه برسه که دیگه اینم بعید می دونم. توی همین کوچه خودمون فقر و فحشا بیداد می کنه، نمی دونید چه خانمایی رو من می شناسم که برای چند هزار تومن حاضر تن به چه کارایی بدن، حیف که شما خانمید و نمی تونم بیشتر از این براتون توضیح بدم.

- دین در جامعه ما، بیشتر با رویکرد تبدیلی دیده می شه یا رویکرد استدلالی و تجربی؟

رویکرد تبدیلیه، اما باید استدلالی و تجربی بشه. مثلاً همین قرآن که شما می گید معجزه هست، همون منطقه دیگه. چرا می گید ممکن نیست اون رو یه آدم گفته باشه؟ مگه آدمای قبل از ما کودن بودن؟ اتفاقاً خیلی ام نابغه بودن، مگه نتونستن مثلاً یه اهرام مصر درست کنن که ما الآن نمی تونیم درکش کنیم، چه برسه به این که درستش کنیم. خب، حتماً امثال همون آدمای نشستن و این حرفای خیلی منطقی رو زدن و بعدم اسمش رو گذاشتن قرآن و شما هم الآن بهش می گید معجزه. از مغزای نابغه اون زمان یکیش همین سلمان فارسی.

من نمی گم تحریف شده اس، ولی جابه جایی توش هست. یه آقایی به اسم آقای سراجی، یه شب توی خواب می بینه قرآن بهش نازل می شه، بعد می بینن بین اون چیزی که به ایشون نازل شده و قرآن تفاوت هایی هست. البته می گن قرآن اصلی دست امام علی هست، اما واسه من، خود امام علی هم جای

سوال داره، اون همه ازدواج امام علی و پیامبر واقعاً جای سوال داره، اصلاً شما ببینید خود پیامبرم دنبال پول و ثروت بوده که با حضرت خدیجه ازدواج می‌کنه و گرنه چه منطقی دیگه‌ای داره با اون همه اختلاف سن با خدیجه ازدواج کنه.

خیلی سوالای بی جواب دیگه هم هست. مثلاً همین داستان تغییر قبله که حقیقتاً مضحکه، یا این که از کجا معلوم چیزایی که در مورد کربلا می‌گن، واقعیت داشته باشن، وقتی تاریخ مستند نیست. البته من الآن اینا رو می‌گم، یه وقت سوء تفاهم پیش نیاد که من خدا رو قبول ندارم! اتفاقاً بهتر از خیلیای دیگه قبولش دارم، آخه اصلاً اثبات خدا کار سختی نیست، کافیه به همین یه سوال آدم فکر کنه که من می‌تونم یه چیزی رو اختراع کنم، بدون هیچ الگو و نمونه‌ای؟

- شما در مورد دنیای بعد از مرگ چطوری فکر می‌کنید؟

در مورد بعد از مرگم، باید بگم که قبلاً فکر می‌کردم وقتی بمیرم روحم به تن یه نوزاد پاک منتقل می‌شه، ولی تازگیا متوجه غلط بودن این فکر شدم. فکر می‌کنم خب بعد می‌میرم دیگه، اصلاً چه دلیلی داره مردنم بعدی داشته باشه، مهم نیست!

- به نظرت به روز شدن برخی از احکام ضرورت داره یا نه؟

کلاً هر چی از احکام و قانونای اسلامی که داریم، مال عهد بوق عربا بوده، خب معلومه که باید به روز بشه، ولی کی باید این کار رو بکنه، این آخوندها اگه به این کارا برسن، اون وقت کی به منبر و شرووراشون برسن؟ که واجبه تو گوش ملت کنن.

اصلاً خدایش این یکی از وظایف همین مفت خورهاست دیگه، مگه نیست؟ دلشون خوشه به یه مشق چرت و پرت که تحویل مردم می‌دن. آقا بگو تکلیف این سودای بانکی چیه؟ بگو تکلیف یه جوون واسه ازدواج چیه؟ بگو تکلیف این قانون اساسی و حکم اعدام و هزارتا چیز دیگه چیه؟

عوض این که به اون خانمه بگی با لاک وضو بگیره یا بدون لاک. برو به مملکت برس که خیلی مملکت مسخره‌ای شده.

- نظر شما درباره جدایی دین از سیاست در جامعه چیه؟

من معتقدم که باید از هم جدا باشن و گرنه جامعه مثل جامعه ما به فنا می‌ره و بی‌عدالتی به اسم دین همه جا رو برمی‌داره، مردم که حالا لال هستن، ولی دیگه کور که نیستن، این چیزا رو می‌بینن. اصلاً معذرت می‌خوام مثل خود من دین رو بالا میارن. تو همین کشور هنوز کلی آدم هستن که حتی موجودیتشون ثبت نشده، هنوز یه شناسنامه ندارن به همین راحتی آدم رو نادیده می‌گیرن.

واقعیت اینه که ما یه کشور تروریستیم اصلاً. ۱۱ درصد ثروت دنیا واسه آمریکاست، ۲۱ درصد اسرائیل و فقط یک درصد واسه ما که ما با همین یک درصد جزو تروریست‌هاییم. بعد هی می‌گن حمایت کنید، رأی بدید، راه‌پیمایی بیاید. اگه یک دهم حقوق این مسوولای مفت خورو به من می‌دادن، هر روز می‌رفتم راه‌پیمایی، ولی الآن از چی باید حمایت کنم؟ از کشوری که اصلاً منو به حساب نیاره؟ مگه عقلم کمه؟ اونایی‌ام که واسه این مملکت جون دادن تهش چی شد؟ خیلی‌ام ازش نگذشته که ایناها برداشتن بتن ریختن روی سانتریفیوژا. از خودم نمی‌گم، اراکم دیگه، دیدم که می‌گم. گفتن کشتتون که کشتتون ما باس کلاه خودمون رو سفت بچسبیم (که باد که سهله، طوفان نوح هم نمی‌تونه کلاه اینا رو ببره).

نیازی به اختلاط دین و سیاست نیست. خود کوروش والا بهتر از پیامبرا از پس اداره حکومت براومده. حتی زمان کوروش برای مردم بیمه هم وجود داشته، به خدا الآن من یه جوون بخت برگشته که می‌خوام یه کاری رو شروع کنم چاره‌ام چیه؟

توی این کساد بازار و کار رفتن زدم تو کار تزریق پلاستیک، نه تخصصمه نه علاقمه. زندگی توی ایران هیچی جز خستگی نداره. ولی خب مردم بدجوری گرفتار و درگیر با زندگی کردن که اصلاً مجالی برای اعتراض نداریم. اونایی هم که پول و قدرت و فرصت دارن که دیگه اعتراضی ندارن.

- اخیراً یه سخنرانی از رهبر شنیدم در مورد لزوم عدم اختلاط اردوهای دانشجویی و کلاً دانشگاه‌ها، شما در این باره چطوری فکر می‌کنید؟

قبول دارم که یه غیرت و تعصب الکی‌ای هست که به مغز ما تحمیل شده، ولی با این یه حرف خامنه‌ای موافقم در مورد مختلط نبودن دانشگاه‌ها و اردوها، شما ما پسرا رو نمی‌شناسین، رو راست بگم ۹۹ درصدمون غرض داریم، اینم شبیه همون اختلاط دین و سیاسته که وقتی سیاست ۹۹ درصد غرض داره، عملاً ممکن نیست.

- خیلی معذرت می‌خوام، ولی راستش شنیدن موافقت شما در این مورد خیلی برام عجیب بود! (متوجه کنایه‌ام شده، آرام می‌خنده و ادامه می‌دهد)، خودمم گاهی از این بابت تعجب می‌کنم، ولی خب این حقیقته. منو می‌شناسین، من راحت چیزایی که توی ذهنم می‌گذره رو به زبون میارم. من روابط باز و گسترده‌ای با دخترا دارم، اما این طوری‌ام نیست که آدمایی مثل من از زندگی واقعاً لذت ببرن، نمی‌دونم می‌تونم منظورم رو درست برسونم یا نه، ولی کلاً از این جور زندگی کردن اون قدر هم که به نظر می‌رسه راضی نیستم. راستش شبیه یه جور غرق شدن می‌مونه. باتلاق می‌دونید چیه؟ احساس

می‌کنم زندگیه خیلایمون شبیه بودن توی همون باتلاقه، هی زور می‌زنیم که بیرون بیایم، ولی بیشتر فرو می‌ریم (به فکر فرو می‌رود).

- همیشه دوست داشتم بتونم دنیا رو از چشم یه پسر ببینم، گاهی فکر می‌کنم، دنیای پسرها چقدر می‌تونه شبیه دنیای ما دخترها باشه؟ یا این که اصلاً شبیه هست یا نه؟

اووه! نه. من فکر نمی‌کنم اصلاً شباهتی با هم داشته باشن. کلاً دنیا از دید ما متفاوته با دید شما، واسه ما دنیا و آدم‌ها چیزین که باید از شون نهایت لذت رو برد و آخرشم همه چی تموم می‌شه، چیزی که مهمه فقط پول و لذت.

- آینده دین در نگاه شما چیه؟

وضعیت دین تو کشور رو که دارین می‌بینین، به نظرم بعد از خامنه‌ای (که می‌گن وضعیت جسمی خوبی نداره و حتی خون بهش تزریق می‌شه) از این داغون‌ترم می‌شه، لااقل چیزی از این دینی که اینا دارن می‌گن، گمون نکنم تو چندسال آینده باقی بمونه.

- شما خیلی راحت رهبر رو، خامنه‌ای خطاب می‌کنید. یادمه توی دبیرستانی که درس می‌خوندم یه روز دعوای خیلی سختی سر همین موضوع پیش اومد!

خب بگم چی؟ ما آدم‌ها رو همون طوری که توی ذهنمون جا دارن، صدا می‌زنیم. اونم توی ذهن من یه آدمیه با این اسم و فامیل، توی ذهن من جایی به اسم رهبر نداره تا رهبر صداش بزنم. البته خیلی می‌گن که آدم خوییه، ولی خب این همه آدم خوب مگه هموشون رو رهبر صدا می‌زنید؟ فقط خوب بودن که شرط رهبر بودن نیست. کاش آقای رییس جمهور مشروب می‌خورد، ولی حتی یک گرسنه در این شهر نبود.

۰۳۷ دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش خدا طبق برهان نظم فارغ از سوءاستفاده‌گران

مصاحبه با احمد، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگیت تا الآن بده.

من در خانواده‌ای متولد شدم که در آن شرکت در نماز جماعت مسجد، جلسات هفتگی قرائت قرآن و ارتباط و رفت و آمد با افراد مذهبی، در آن امری متداول و معمول بود، من هم پس از ورود به دانشگاه تا ۲ سال اول، مانند گذشته، همچنان در نماز جمعه و جماعت، جلسات تفسیر قرآن و نهج البلاغه، شرکت می‌کردم. اما از سال گذشته من با شرکت در جلسات مختلف و آشنا شدن با افرادی که بیشتر از راه عقلانی با مسایل مختلف، از جمله دین برخورد می‌کردند، تصمیم گرفتم که به مطالعه و بررسی بیشتری در مورد مسایل مذهبی پردازم، به طوری که در نهایت اصلاحات زیادی در نگرش من نسبت به دین و اجرای اعمال دینی، به وجود آمد.

- این تغییرات را شرح می‌دهی؟

بله. از جمله اصلاحاتی که در دید من نسبت به دین به وجود آمد، تغییر در نحوه عزاداری در مراسم شهادت ائمه بود. من واقعاً شیوه عزاداری کنونی را قبول ندارم. به نظر من امام حسین، شهید نشد که ما به این شکل برای او عزاداری کنیم. بلکه شهادت او درس‌های مهم‌تری هم برای ما داشت، مهم این است که ما بفهمیم، چرا امام حسین شهید شد؟ چرا زن و بچه‌اش را در این راه قربانی کرد؟ چرا مردم او را فریب دادند؟ چرا او صلح نکرد؟ به نظر من دلیل این نوع عزاداری کردن، این است که ما حقیقت امر را درک نکرده‌ایم و فقط به ظاهر مسأله می‌پردازیم.

سوال‌های دیگری مانند این که ما از کجا بفهمیم که دین اسلام حق است؟ نماز خواندن چه فایده‌ای دارد؟ و سوال‌هایی از این دست، ابتدایی‌ترین مسایلی بودند که من به آن‌ها پرداختم. از طرفی من که تا آن زمان، همیشه نمازهایم را درست سر وقت و به صورت جماعت می‌خواندم، به این نتیجه رسیدم که بهتر است نماز را هر چند که دیرتر از وقت مقرر باشد، اما هنگامی بخوانم که خواب‌آلود و خسته نباشم.

مضاف بر آنچه از آن یاد کردم، من در گذشته اعتقاد شدیدی به زیارت رفتن، نذر کردن، شرکت در مراسم جشن و عزاداری مربوط به ائمه، داشتم و تأکید زیادی بر پذیرش احادیث و دستورهای آنان

داشتیم. علاوه بر این، من بر اساس آن چه که افراد مذهبی می گفتند، ائمه را معصوم و جدا از هر گونه گناه می دانستم. اما در حال حاضر فکر می کنم، این تصور که انسان از ابتدای زندگی تا آخر عصر خودش، هیچ اشتباهی نکند و مرتکب گناه نشود، غیر ممکن بوده و عقلانی نیست. همچنین قضاوت کردن در مورد انسان هایی که ۱۴۰۰ سال پیش زندگی می کرده اند و تنها مدرک ما برای شناختن آن ها، کتاب های تاریخی است، کار غلطی است. بنابراین در حال حاضر من فکر می کنم که امامان انسان های خوبی بوده اند که قصد اصلاح جامعه خودشان را داشته اند و ممکن است، مثل انسان های دیگر، اشتباهاتی هم کرده باشد که این مسأله خدشه ای به دین وارد نمی کند و اهمیتی ندارد.

- از نظر شما دین با تحریف هم روبرو بوده است یا خیر؟

یکی از مسایلی که همواره برای من دارای اهمیت بوده، بحث تحریف شدن دین هست. به نظر من دین حاکم بر کشور ما، در حال حاضر بسیار متفاوت از دین واقعی است و دین واقعی، امروزه دچار تحریفات زیادی شده، اما زمانی که من این نقد را در حضور افراد متحجر و مدعی دین بیان می کنم، آن ها می گویند که دین، چون از طرف خدا آمده و پس از آن دست به دست از پیامبر به امامان و از آنان به افراد راست گو و درست کردار منتقل شده، پس هرگز تحریفی در آن صورت نگرفته است. همچنین آن ها در مورد تحریف صورت گرفته در قرآن هم می گویند، قرآن یک کتاب آسمانی و کامل است و چون در آیه ای در قرآن آمده است که قرآن متعلق به همه نسل ها هست و تحریفی در آن رخ نداده و هیچ کس نمی تواند نمونه آن را بیاورد، بنابراین دست نخورده است. اما به نظر من، استناد کردن به خود قرآن برای بررسی تحریف شده بودن یا نبودن آن، کار غلطی است و اصلاً از کجا معلوم که خود مدعیان دین در زمان های گذشته چنین آیه ای را به قرآن اضافه نکرده باشند؟

از دیگر تحریفات و انحرافات وارد شده به دین، می توان از نمازهای نافله، یاد کرد. خود من قبلاً نمازهای نافله را می خواندم. دلیلی که برای خواندن این نوع نماز آورده شده، این است که اگر پس از نماز، ۲ رکعت نماز نافله به صورت نشسته خوانده شود، در صورتی که فرد در حین خواندن نماز اصلی، حواسش پرت شده باشد، نماز نافله حواس پرتی او را جبران می کند و به این ترتیب، نماز او کامل و صحیح خواهد شد. در حالی که به نظر من با چنین توجیهی ما می توانیم حین خواندن نمازهایمان، تمرکز نداشته باشیم و حواسمان پرت باشد، اما بعد از آن، ۲ رکعت نماز نشسته بخوانیم و آن را جبران کنیم. به نظر من این توجیهات و راه های فرار، به تدریج و با گذر زمان به دین وارد شده و از زمان پیامبر نبوده است. به هر حال این گونه توجیه ها، عقلانی نیستند و باید از عرصه دین برداشته شوند. البته من با توجه به انحرافات زیادی که به دین وارد شده، در صورتی که با حکمی مواجه شوم که به درستی آن شک

کنم، چون نسبت به دین مطمئن نیستم و معتقدم که تحریفات زیادی در آن رخ داده، طرف عقل را می‌گیرم، چرا که عقل و البته عقل جمعی روز به روز کامل و کامل‌تر می‌شود.

- نسبت اخلاق و دین را چگونه می‌بینی؟

من فکر می‌کنم، دین می‌تواند عامل بازدارنده افراد از جرم و جنایت و گناه باشد، البته مشروط بر این که متناسب با زمان تغییر کند و مدعیان دین‌داری به درستی عمل کنند. چرا که مثلاً ما در کشورهای غیر مسلمان می‌بینیم که با این که آنان دینشان مسیحیت هست یا حتی بی‌دین هستند، اما آمار فساد و جنایت در آنجا، کمتر هست. چون در این کشورها یا دین از حکومت جدا است و یا حاکمان مسایل اخلاقی را به درستی رعایت می‌کنند.

البته در تحلیل نهایی من به این مسأله اعتقاد دارم که می‌توان بی‌دین بود، اما ارزش‌های اخلاقی و انسانی را رعایت کرد و جامعه سالمی هم داشت. بنابراین برای اخلاقی بودن، دیندار بودن، مسأله‌ای الزامی نیست.

- در تحول دینی شما، مسوولان سیاسی - اجتماعی - اقتصادی جامعه هم مؤثر بوده‌اند یا خیر؟

حاکمان کشور ما، با استفاده از بازاری به نام دین، اعتراضات مردم را سرکوب می‌کنند و آن‌ها را می‌زنند و می‌کشند. در حالی که اسلام واقعی و قرآن، چنین برخوردی را توصیه نکرده‌اند. حاکمان در حالی که خود را پیرو امام علی می‌دانند، با مردم رفتارهای غیرانسانی می‌کنند. در حالی که حضرت علی تأکید کرده است که مسوولان حتی با افراد غیرمسلمان هم بد برخورد نکنند، چرا که آن‌ها زیر پرچم اسلام زندگی می‌کنند و حقوقی دارند و باید به حقوقشان احترام گذاشته شود. علاوه بر این، مسوولان دانشجویان غیرمسلمان مثلاً بهایی‌ها را از حق تحصیل در دانشگاه‌های کشور محروم می‌کنند و آن‌ها را از دانشگاه اخراج می‌کنند، در حالی که حق تحصیل از حقوق اولیه آنان است، به نظر من اسلام واقعی برای خوشبخت کردن انسان‌ها آمده است، اما سرمداران کشور ما آن را به درستی اجرا نمی‌کنند و احکام اسلام را بر اساس منافع خودشان تفسیر می‌کنند، به نظر من دین نباید دولتی و مختص به یک طیف خاص باشد، بلکه همه افراد می‌توانند دین‌دار باشند. برای مثال، رفتار وحشیانه‌ای که حکومت نسبت به درخواست برحق مردم در حوادث بعد از انتخابات سال ۸۸ داشت، موجب شد که دین، چهره بسیار بد و خشنی در بین مردم پیدا کند. به طوری که خود من شاهد ایجاد فاصله و حتی کناره‌گیری برخی افراد از دین بودم. در حالی که به نظر من هر انسانی حقوقی دارد و ارزش این را دارد که حقوقش حفظ شود و هیچ کس حق ندارد، حتی با نام دین، حقوق مردم را ضایع کند.

- تحلیل نهایی شما در مورد اسلام چیست؟

من وجود خدا را طبق برهان نظم، قبول دارم. به نظر من پیچیدگی موجود در جهان، نشانه وجود یک خالق است. با نگاهی به طبیعت از آسمان و زمین گرفته تا هر آن چه را که در آن‌ها هست، و با توجه به نظمی که در آن‌ها وجود دارد، می‌توان به سادگی فهمید که این سیستم پیچیده و عظیم، یک خالق بسیار قدرتمند دارد که قدرتش بسیار بیشتر از توان انسان است، خالقی که جسم ندارد و فقط می‌توان انعکاس او را در آفریده‌هایش دید. خالقی مهربان که من هر جا که به مشکلی برخورد کنم، به من کمک می‌کند. این تصویری است که من در حال حاضر از خدا دارم. اما در گذشته تصویر خدا در ذهن من، یک خدای تنبیه‌گر بود که به محض این که من یک حکم دینی را رعایت نمی‌کردم، مثلاً نماز به تأخیر می‌افتاد، من را تنبیه می‌کرد.

- در مورد مقولاتی مانند بهشت و جهنم چگونه می‌اندیشید؟

من فکر نمی‌کنم، مفاهیمی مانند بهشت و جهنم وجود واقعی داشته باشند. به نظر من، این که ما افراد را بترسانیم که اگر نماز نخوانند، به جهنم می‌روند، یک کار عقلانی نیست و من این کار را قبول ندارم. اما این که دنیای دیگری وجود داشته باشد که در آن به اعمال افراد رسیدگی شود و حقوق آن‌ها را بررسی کنند را می‌پذیرم. چرا که به نظرم خدا از خلق این دنیا، هدفی داشته است و در نهایت باید حساب و کتابی هم وجود داشته باشد و مثلاً کسی که هزاران نفر را کشته است، به مجازات واقعی خودش برسد. به هر حال چون کسی به دنیای دیگر نرفته که خبری از آن بیاورد، اطلاعات زیادی در این زمینه وجود ندارد، اما من الزامی بودن وجود آن را می‌پذیرم.

- ارزیابی شما نسبت به مرجعیت و روحانیت چگونه است؟

در مورد مراجع تقلید باید بگویم، من از این که به طور مطلق از کسی تقلید کنم، بیزارم و نمی‌توانم بپذیرم که همه مسایل را بدون پرسیدن دلیل آن، از کسی تقلید کنم. چرا که مرجع تقلید هم یک انسان است و ممکن است اشتباه کند.

من فکر می‌کنم، این مسأله که دین عامل عقب ماندگی جوامع بشری می‌شود، ناشی از رفتار غلط حاکمان است که اسلام واقعی را کنار گذاشته و احکام دینی را به نفع خودشان تفسیر می‌کنند، این کار آن‌ها باعث می‌شود که جمله معروف دین افیون توده‌ها است، تجلی یابد و مردم دین را عامل عقب ماندگی بدانند.

- چه تحلیلی در ارتباط با حجاب دارید؟

در مورد حجاب هم من باید بگویم که من با حجاب کامل و مثلاً چادر پوشیدن خانم‌ها، مخالفم. علاوه بر این، من با طرح امنیت اجتماعی که مأموران در حضور مردم، دست دختران را می‌گیرند و با

بی‌احترامی و اجبار، آن‌ها را با خودشان مراکز انتظامی می‌برند، کاملاً مخالف هستم. به نظر من در صورتی که جامعه کشتش لازم را به دست آورد، می‌توان حجاب را حذف کرد. البته باید این کار را به صورت تدریجی انجام داد، نه به صورت ناگهانی، چرا که نداشتن حجاب در فرهنگ کشور ما، هنوز جا نیفتاده است.

- به نظرت بازنگری دینی ضرورتی دارد یا نه؟

به نظر من، به روز شدن دین، یکی از ملزوماتی است که باید بدان توجه کرد. به این معنی که یک دلیل دور شدن افراد از دین، مسئله به روز نبودن احکام دینی است. چرا که نیازهای جوانان امروز با نیازهای عصر پیامبر، یکی نیست و دین باید به شکلی تنظیم شود که بتواند پاسخ‌گوی نیازهای مردم این دوره باشد. اما در کشور ما، دین زمان پیامبر را با همین ویژگی‌ها رواج می‌دهند. از طرفی در کشور ما افراد به شکل ارثی دین‌دار می‌شوند. یعنی یک بچه به صورت اجباری، همان دینی را دارد که پدرش داشته است. در حالی که من فکر می‌کنم، باید افراد را آزاد بگذاریم تا در دوران دبیرستان، زمانی که استعدادها ذهنی آنان ظهور می‌کند، دین را به آنان معرفی کنیم تا خودشان آن را انتخاب کنند، نه این که دین و رعایت احکام دینی را در سن ۹ و ۱۵ سالگی به افراد، دیکته کنیم.

در صورتی که فرد حق انتخاب داشته باشد و خودش آزادانه و از روی آگاهی دین‌دار بشود، دین‌دار بودن خودش را در هر شرایطی حفظ می‌کند، اما اگر مثل وضعیت کنونی کشور ما، راه چراجویی به روی افراد بسته شود، چون دین در افراد درونی نمی‌شود، این امر سبب می‌شود که در بزرگسالی افراد از دین، زده شوند. به طوری که فرد مسجیدی به طور کامل لامذهب و بی‌دین می‌شود.

- نظرت راجع به انجام تکالیف دینی چه هست؟

من شخصاً چنانچه تکالیف دینی‌ام را با دقت و تمرکز انجام بدهم، احساس آرامش می‌کنم و احساس می‌کنم که دغدغه‌هایم کم شده است. به نظر من عمل به تکالیف دینی، نوعی سپاس‌گزاری بوده و پایبندی به خدا را ثابت می‌کند. بنابراین، این که به جای انجام اعمال دینی، فقط دلمان پاک باشد و احساس آرامش درونی داشته باشیم، کافی نیست. یکی از مسائلی که در دین آمده است، اما من نمی‌توانم آن را بپذیرم، مفاهیمی مثل قضا و قدر و صلاح و حکمت و مستجاب نشدن دعا است. به نظر من انسان می‌تواند با تلاش زیاد هر آن چه را که می‌خواهد، به دست آورد و این مسئله ربطی به صلاح بودن یا نبودن ندارد.

- با توام بودن دین و سیاست و به تعبیری حکومت دینی مشکلی ندارد؟

من معتقدم که شرط اصلی برای حکومت کردن، وجود رضایت مردم است. در صورتی که در حکومتی به مسایل دینی توجه شود، اما مردم ناراضی باشند، این امر موجب بدبینی مردم نسبت به دین و از بین رفتن حکومت می‌شود. بنابراین در صورتی که مردم راضی باشند، دین در مسایل کشورداری باید دخالت کند و در غیر این صورت خیر.

- شما در تربیت فرزندتان چگونه عمل خواهید کرد؟

من سعی می‌کنم که به فرزندم، اطلاعات و آگاهی مناسبی در مورد مسایل دینی بدهم و خودم بیشتر به او آموزش بدهم تا دیگران. چرا که به نظرم دینی که در مدارس و جامعه ترویج داده می‌شود، یک دین غیرواقعی و تحریف شده هست. بنابراین من سعی می‌کنم که فرزندم از روی آگاهی و نه از روی اجبار، دین‌دار بشود. حتی فرزند من می‌تواند در صورتی که گرایش به دین‌دار شدن نداشته باشد، فقط ارزش-های اخلاقی و انسانی را رعایت کند و به معنای واقعی یک انسان باشد.

- مواضع خانواده در ارتباط با دین داری متفاوت شما چگونه هست؟

متأسفانه من از وضعیت دوگانه‌ای برخوردارم، به این معنی که از طرفی خانواده‌ام نگران من هستند که چرا از وقتی که به دانشگاه رفته‌ام، دیگر مانند گذشته اعمال و تکالیف مذهبی خودم را با همان شدت و حدت، انجام نمی‌دهم و ظاهراً اعتقاداتم سست شده است و از طرف دیگر، افرادی در اطراف من وجود دارند که داشتن این اعتقادات را غلط و نادرست می‌دانند و معتقدند که کار من انحراف و خطا است، اما من به قول مرحوم شریعتی، همواره با خود می‌گویم که من چگونه به خانواده‌ام بگویم که دینم از بین نرفته است و از طرفی به این روشنفکرهای غرب زده بگویم که این دین من، دین عوام نیست.

۰۳۸ دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش وجود خدا به لحاظ عقلی فارغ از توطئه‌گران مصاحبه با مریم، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- مریم خانم، در ابتدا دورنمایی از زندگی می‌دهی.

بله. من در خانواده‌ای متولد شدم که از نظر مردم جامعه، مذهبی و دین‌دار نامیده می‌شوند. البته افراد خانواده من، افرادی مذهبی، اما غیر افراطی هستند. من هم تا پیش از ورود به دانشگاه مانند خانواده‌ام، فردی معتقد بودم. من اعمال مذهبی بیشتری را نسبت به خانواده‌ام انجام می‌دادم، به طوری که من بسیاری از اعمال مستحبی را به صورت مکرر و مداوم، انجام می‌دادم، اما به تدریج دید دینی من تغییر کرد.

- با ورود شما به دانشگاه، چه تحولاتی در نگاه شما به دین پدید آمد؟

من با خارج شدن از محیط کوچک خانواده و مدرسه و ورودم به جامعه بزرگ‌تر دانشگاه، به تدریج تعاریفم از دین و اعمال دینی، متفاوت شد. من با خودم فکر می‌کردم، اگر من روشم را عوض کنم و آن طور که تا به حال فکر می‌کردم، فکر نکنم، چه می‌شود؟

من به تدریج متوجه شدم که افراد مذهبی، دایره ارتباطی محدودی در جامعه دارند و به زودی توسط دیگران، پس زده می‌شوند. در حالی که افراد غیرمذهبی، دوستان بیشتری دارند و با افراد بیشتری ارتباط برقرار می‌کنند. همچنین وقتی که من در جمع افراد غیرمذهبی قرار می‌گرفتم و درباره مسایل دینی با آن‌ها بحث می‌کردم، اغلب اطلاعاتم کم بود و به اصطلاح در برابر آن‌ها کم می‌آوردم. من که تا ۲۰ سالگی اعتقادات و اعمال مذهبی را با علاقه دنبال می‌کردم، متوجه وجود نقص‌هایی در دین خودم شدم و تصمیم گرفتم که به اصلاح افکار و عقاید خودم بپردازم.

من تا ۲۰ سالگی با اعتقاد قلبی به مسایل دینی می‌پرداختم، اما پس از آن، احساس کردم، اعتقادات من در برابر انتقادات دیگران، آسیب پذیر است، مثل یک برگه کاغذ که در اثر ضربه دیدن با نوک خودکار، به تدریج تعداد سوراخ‌هایش آن قدر زیاد می‌شود که خود به خود می‌چاله شده و باید دور انداخته شود. بنابراین تصمیم گرفتم که تمام اعمال مذهبی خودم را به مدت یک سال کنار بگذارم و تحقیق بیشتری درباره دین خودم، انجام بدهم. البته یک عامل مهم دیگر که من را به این تصمیم واداشت، تفاوت بارزی بود که من بین صحبت و عمل دین‌داران می‌دیدم. آن‌ها در عمل به آن چه که می‌گفتند، اعتقادی نداشتند. به عبارت دیگر، اعتقادات آن‌ها، مصداق عملی نداشت.

- موضع خانواده شما در ارتباط با تحول دینی شما چه بود؟

من پس از گذشت یک سال، دین جدیدی برای خودم ساختم و تصمیم گرفتم که طبق آن عمل کنم. اما چون دین من با دین قبلی خودم و البته دینی که خانواده‌ام هنوز به آن پایبندند، متفاوت بود، دچار یک‌سری مشکلات با خانواده‌ام شدم.

بنابراین از آن به بعد برای این که خانواده‌ام از من ناراحت نشوند و حریم بین من و آن‌ها از بین نرود، سعی می‌کنم تا آنجا که ممکن است با خانواده‌ام وارد بحث نشوم و با آن‌ها، اصطحاکاک زیادی پیدا نکنم.

من در گذشته فکر می‌کردم، من به عنوان یک انسان، به خدا به عنوان یک موجود برتر نیاز دارم. اما در حال حاضر معتقدم که خدا بسیار قشنگ‌تر و فراتر از یک نیاز است. به طوری که او به من آرامش و دلگرمی می‌دهد. به نظر من خدا یک کمال مطلق است و از آنجا که در کنار هر نقص یک کمال وجود دارد، پس خدا الگوی راه رسیدن به کمال برای ما انسان‌ها است. من علاوه بر اثبات وجود خدا به لحاظ معنوی، معتقدم که وجود خدا به لحاظ عقلی هم لازم و ضروری است. وجود خدا به عنوان یک خالق و آفریننده الزامی است. به عنوان مثال، روزی یک دانشمند که به وجود خدا اعتقاد داشت، یک ماکت از کهکشان می‌سازد و به دوستش که وجود خدا را نفی می‌کرد، نشان می‌دهد. دوستش او را تمجید می‌کند و می‌گوید چه کسی این ماکت را ساخته است. دانشمند می‌گوید، هیچ کس، خودش درست شده و خالقی ندارد. اما دوستش این را غیرممکن می‌داند و اصرار می‌کند که حتماً کسی ماکت را ساخته است. در نهایت دانشمند به دوستش می‌گوید که تو چه طور به وجود یک خالق برای این ماکت اعتقاد دارد، اما می‌گویی که جهانی با این همه پیچیدگی، خالقی ندارد. به نظر من هم به لحاظ عقلی، نمی‌توان پذیرفت که خدا وجود ندارد.

من فکر می‌کنم که وجود دین، لازم و ضروری است. چرا که دین به ما جهت و برنامه‌ریزی می‌دهد. دین در واقع یک جهان بینی و محلی برای الگوبرداری انسان‌ها است. البته دین واقعی و نه دینی که در جامعه کنونی ما وجود دارد. خود من که یک سال اعمال دینی خودم را کنار گذاشته بودم، دچار سردرگمی و بی‌هدفی شدم. برای مثال، نماز خواندن باعث می‌شود که زندگی نظم پیدا کند و انسان کنترل زمان را در اختیار خودش داشته باشد.

من پس از اصلاحاتی که در دینم انجام دادم، تصمیم گرفتم ابعادی از دین را که منطقی و علمی است، بپذیرم. برای مثال، این که در دین گفته می‌شود که سگ نجس است، چون از لحاظ علمی ثابت شده که در بزاق سگ انگلی وجود دارد که برای انسان مضر است، من این مسأله را می‌پذیرم.

- نگاه شما نسبت به اولیای اسلام چگونه است؟

من به وجود انرژی در جهان اعتقاد دارم و قبول دارم که طبق قانون بقای انرژی، خوبی‌ها و نکات مثبت اخلاقی افراد هم در واقع یک انرژی هستند که هرگز از بین نمی‌روند. بر همین اساس، به نظر من پیامبر و ائمه هم یک روح پر انرژی و قوی داشته‌اند که اثرش همواره و حتی بدون وجودشان باقی می‌ماند و من می‌توانم از این انرژی مثبت در زندگی خودم، استفاده کنم و از آن‌ها الگو بگیرم و با توسل به آن‌ها احساس آرامش و قدرتمندی کنم. به نظر من پیامبر و ائمه، یک الگو و به تعبیری یک رکورد خوب هستند، به این ترتیب که همان‌طور که آن‌ها توانسته‌اند تا این حد خوب و مفید باشند، پس ما هم که مثل آن‌ها انسان هستیم، می‌توانیم خوب باشیم و خودمان را به آن‌ها برسانیم.

اما من هرگز از پیامبر و ائمه، بت نمی‌سازم. من آن‌ها را برخلاف دین‌دارانی مثل خانواده‌ام، به طور اغراق‌آمیزی بزرگ نمی‌کنم و برای مرگ و عزای آن‌ها، ساعت‌ها گریه و زاری نمی‌کنم، چون آن‌ها برای من زنده‌اند و من انرژی آن‌ها را همواره در اطراف خودم حس می‌کنم و از آن برای خودم، استفاده می‌کنم.

- نگاه شما به قرآن چگونه است؟

به نظر من قرآن یک معجزه است. حداقل معجزه بودنش برای من که هر شب بعد از نماز یک صفحه متن فارسی آن را می‌خوانم، ثابت شده است. زیرا هر روز که من، ادامه صفحات روزهای گذشته قرآن را می‌خوانم، در آن صفحه به موضوعی بر می‌خورم که آن روز به آن برخورده‌ام یا برایم سوال پیش آمده و یا روز بعد اتفاقی برای من می‌افتد که مصداق همان آیه‌ای است که من شب پیش آن را خوانده‌ام. به هر حال به نظر من قرآن جداً بزرگ‌ترین معجزه زمان پیامبر است. البته من به قرآن هم مثل کتاب‌های دیگر نگاه می‌کنم و احتمال می‌دهم که شاید تحریفی در آن رخ داده باشد. به هر حال گذشت زمان، احتمال تحریف شدگی قرآن را بالا می‌برد.

با این حال، به نظر من، همین قرآن امروزی هم با این که برای همه یک صورت و نوشته دارد، اما برداشت افراد از آن می‌تواند متفاوت باشد. همان‌طور که بسیاری از افراد مذهبی، تفسیرهای بسیار غلط و خشنی از آیات آن می‌کنند که همین امر موجب بدبینی عامه مردم به قرآن و دین می‌شود، مانند احکام ظالمانه‌ای که در مورد زنان وجود دارد و موجب تبعیض‌های گسترده‌ای در بین زن و مرد در جامعه، در زمینه مسایلی نظیر دیه، ارث، چند همسری بودن مردان و مانند آن‌ها شده است. اما در دین من، زن و مرد با هم برابرند و چنین تبعیض‌هایی در آن پذیرفته نیست.

- درباره احکام جنسیتی اسلام بیشتر توضیح می‌دهی؟

من فکر می‌کنم که اسلام واقعی، تبعیض بین دو جنس را قبول ندارد و این بی‌عدالتی‌ها، در نتیجه روح بی‌عدالت افراد بشر است، نه اشکال دین، برای مثال، ما در همه بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های موجود در دین، ردپای جامعه مردسالاری را می‌بینیم.

مردان به علت سست عنصر بودن خود و داشتن ضعف در مهار امیال نفسانی خودشان، در جریان تفسیر آیات قرآن، زنان را محدود کرده‌اند. مردان چون نمی‌توانند، نگاه خودشان را کنترل کنند، زنان را مجبور کرده‌اند که حجاب داشته باشند. به عنوان مثال، در دانشگاه ما، دخترها باید از یک ساعت خاص به بعد وارد یک محوطه بسته شوند و حق بیرون آمدن از آن را هم ندارند. اما در مقابل پسرها آزاد هستند که هر زمان که بخواهند از دانشگاه خارج شوند، چرا مسوولان دختران و زنان را محدود کرده‌اند، اما هیچ نتیجه مثبت و اثربخشی نگرفته‌اند. اما همواره اصرار دارند که کار غلط خودشان را تکرار کنند. به هر حال به نظر من رفتارهای اخیر باعث می‌شود که یک فساد و بی‌اخلاقی رخ دهد. البته زن هم در رخ دادن مشکلات اخلاقی بی‌تأثیر نیست و تا زمانی که خود او تمایلی به گناه نداشته باشد، فساد رخ نمی‌دهد.

- درباره مسأله حجاب چه نظری داری؟

به نظر من اگر شرایطی پیش می‌آمد که در آن می‌شد، ذهن افراد به طور کامل پاک شود و دین از ابتدا به آن‌ها معرفی شود، وجود حجاب لزومی نداشت. البته بی‌حجابی نه به معنی این که افراد لخت و عور در جامعه حاضر شوند، بلکه مثلاً همین مقنعه و مانتویی که من در حال حاضر ناچارم به تن کنم، حذف شود. به این ترتیب، این طرز لباس پوشیدن برای افراد عادی می‌شود. اگرچه من همچنان معتقدم که در عین یک‌نواختی هم، وقوع تغییر شدید ممکن است و بسته به پاک بودن و توانایی افراد در کنترل خودشان، می‌توان وضعیت‌های متفاوتی را پیش‌بینی کرد. از طرفی من با نظر مطهری مبنی بر این که حجاب مصونیت است، نه محدودیت، مخالفم.

به نظر من در شرایط کنونی جامعه ما، با توجه به دید بد مردان نسبت به بدن زنان، حجاب، هم مصونیت و هم محدودیت است و چنانچه در شرایط کنونی حجاب برداشته شود، حداقل خود من نمی‌توانم به مردان اعتماد کنم و بدون حجاب در جامعه ظاهر شوم. به نظرم این مسأله هم نقص کار دین‌داران و افراد مذهبی است که از ابتدا به جای این که مردان را به کنترل امیال خودشان وادارند، زنان را در قید حجاب محدود کرده‌اند.

- نسبت به مراجع تقلید چگونه می‌اندیشید؟

من به تقلید کردن اعتقادی ندارم. به نظر من تقلید برای انسان عاقل، زشت است. البته من به آزمون و خطا کردن خود افراد هم اعتقادی ندارم. اما این که من بخواهم در جزئی ترین مسایل هم، از دیگران کمک بگیرم، من این مسأله را قبول ندارم. از طرفی به نظر من اختصاص دادن یک شغل، یک جایگاه و افراد و کتاب خاص برای تقلید کردن از دیگران، غلط است. بلکه افراد می توانند در زمینه مشکل خودشان از افراد بزرگ تر و داناتر کمک بگیرند. همچنین من اغلب شاهد عدم تناسب بین حکم و مشکل خودم هستم و مراجعه به رساله بیشتر از این که کمک کند، باعث سردرگمی من می شود. بنابراین من به این نتیجه رسیده ام که تقلید کردن، کاری عاری از عقلانیت است.

- شما با عدم پذیرش مراجع تقلید، وقتی در زمینه ای دینی دچار اشکال شوید، چه کار می کنید؟
من با مقایسه هزینه و ضرری که انتخاب بین عقل و دین برایم دارند، انتخاب های خودم را انجام می دهم. مثلاً از طرفی مادرم از حجاب من راضی نیست، اما از طرف دیگر، عقلم به من می گوید، این حد از حجاب لازم و کافی است، اما چنانچه مادرم از من دلگیر شود، من حداقل در حضور او حجابم را بیشتر رعایت می کنم، به هر حال من معمولاً سعی می کنم، طوری رفتار کنم که نه حرمت ها شکسته شود و نه عقلم زایل شود.

به نظر من صرف داشتن اعتقاد قلبی کافی نیست، مثل این که ما به دختری بگوییم که تو بدون آرایش هم زیبا هستی، پس دیگر آرایش نکن. اما او این مسأله را نمی پذیرد و دوست دارد که آرایش کند. در رابطه با دین هم، همین طور است. نمی شود گفت، همین که اعتقاد دارم، کافی است و نیازی به انجام تکالیف دینی وجود ندارد. البته من همه مناسک دینی را هم قبول ندارم. مثلاً من احکام حج و روزه گرفتن را اصلاً قبول ندارم. همچنین اعتقادی به خواندن نماز شکسته ندارم و ترجیح می دهم که نمازهایم را همه جا کامل بخوانم، از طرفی چنانچه در مسافرت ناچار باشم که در سرویس های بهداشتی کثیف وضو بگیرم، ترجیح می دهم که نماز نخوانم.

- به نظر شما آیا دین می تواند به صورت عامل عقب ماندگی جامعه عمل کند؟
به نظر من دین کنونی و رایج در کشور ما، باعث عقب ماندگی می شود. مثلاً این که فرد چون آرایش دارد، نمی تواند وضو بگیرد، خود این مسأله یک عقب ماندگی است، یعنی آیا صرف نرسیدن آب به پوست، موجب محرومیت فرد از لطف خدا و ارتباط با او می شود؟ از طرفی احکامی مثل این که چون یک فرد، بی دین است، پس نجس است و نباید با او دست داد، خیلی اوقات باعث متضرر شدن ما در روابط اجتماعی می شود. چنین احکام پوچی باعث می شوند، ما با افرادی که می توانند برای ما مفید باشند و مثلاً موجب رونق اقتصادی کشور شوند، ارتباط نداشته باشیم. خود من در زمان تصمیم گیری

برای هر مسأله‌ای، همان لحظه و مطابق با آن چه که از نظر عقلی برایم ضروری تر است، تصمیم می‌گیرم و ارزش آن چه را که می‌خواهم به دست آورم را در نظر می‌گیرم. به نظر من آن چه که محدود کننده باشد و مانند سدی جلوی راهم را بگیرد، باعث عقب ماندگی من می‌شود. به هر حال دین آرمانی و خالصی که در ذهن من است، با آنچه که در حال حاضر به عنوان دین در جامعه ما وجود دارد، بسیار متفاوت است.

- آیا مسایل سیاسی - اجتماعی جامعه هم در روند تحول دینی شما مؤثر واقع آمده است؟
به نظر من محدودیت‌های دین کنونی از طرف خدا نیست، بلکه زمامداران کشور و مردان دین برای رسیدن به منافع خودشان، این محدودیت‌ها را ایجاد کرده‌اند.
دین کنونی جامعه ما، فقط رویه و پوسته دین را دارد و از درون سست و آسیب دیده است و سردمداران آن به دلیل پافشاری و تأکید پیش از حد روی مسایل سطحی، بسیاری از مسایل جدید را نمی‌بینند و ناآگاه باقی می‌مانند.

- به نظر شما اسلام موجود در جامعه، نیازی به بازنگری دارد؟
بله. به نظر من دین باید به روز شود. شاید در صورت به روز شدن دین، میزان تقلید کردن افراد هم بالا برود. برای مثال، تکلیف شدن دختران در سن ۹ سالگی، شاید برای دختران زمان پیامبر مناسب بوده است، اما دختر ۹ ساله امروزه، کمتر می‌فهمد و جثه کوچک‌تری دارد.

- نوع تبلیغات دینی موجود در جامعه را می‌پسندی؟
نه. من اگر در جامعه تصدی داشته باشم، همان‌طور که به دلایل پزشکی از مردم می‌خواهم سیگار نکشند، از آن‌ها می‌خواهم به دین گرایش داشته باشند، چون این مسأله برایشان مزیت‌هایی دارد. اما من برای تصمیم‌گیری نهایی، هرگز آن‌ها را محدود نمی‌کنم که مجبور شوند، دین‌دار باشند. چرا که محدودیت و اجبار باعث می‌شود که آن‌ها به نقطه مقابل و بی‌دین شدن تمایل پیدا کنند.

- اگر شما فرزنددار شوید، بالطبع فرزند شما بین دین داری مرسوم و دین داری شما تفاوت‌هایی خواهد یافت، شما تعارض‌های ذهنی فرزندتان را چگونه مرتفع خواهید کرد؟

من فکر می‌کنم، اگر در آینده فرزندی داشته باشم، باید اولاً سعی کنم تا آنجا که می‌توانم، به او آموزش بدهم و او را به حد بالایی از بلوغ فکری برسانم. ثانیاً من سعی می‌کنم، اطلاعات کاملاً بی‌طرفانه‌ای به او بدهم تا در نهایت او خودش تصمیم بگیرد و از سر بی‌اطلاعی، چیز مهمی را از دست ندهد. به نظر من انسان‌ها دارای فطرتی خداجو و نیک اندیش هستند و همین مسأله باعث می‌شود که در نهایت به خدا گرایش یابند. اما اگر در نهایت فرزند من تصمیم بگیرد که دین‌دار نباشد، من به او اجبار نمی‌کنم،

چرا که او تا خودش نخواهد و از سر آگاهی، دین داری را انتخاب نکند، انتخاب او ارزشی ندارد. به نظر من دین دار بودن اجباری، زشت تر از دین دار نبودن اختیاری است. بنابراین همین که فرزندم فرد با اخلاقی باشد، این مسأله برای من کافی است و نیازی به دین دار بودن او نیست.

- شما از تحول دینی که از آن استقبال کرده‌اید، راضی هستید؟

انقلابی که در من رخ داد و باعث شد که من یک دین جدید برای خودم ایجاد کنم، حاصل کنکاش و فکر کردن طولانی مدت من بود. البته من قبلاً هم که از دین خانواده‌ام تبعیت می‌کردم، همه اعمالم از سر اعتقاد و علاقه بود و هرگز شکل روزمرگی، تکرار و مجبور بودن نداشت. به هر حال من به تدریج متوجه ایرادات دین و اعتقادات قبلی خودم شدم و تصمیم گرفتم به جای این که دین را به طور کامل کنار بگذارم، آن را به دینی تبدیل کنم که برایم قابل استفاده باشد. دینی که علاوه بر این که برای خودم مفید است، به دیگران هم ضرری نرساند. من وضعیت دین داری کنونی خودم را کاملاً می‌پسندم و اگرچه همچنان در حال تغییر و اصلاح آن هستم، اما هرگز علاقه‌ای به برگشتن به وضعیت دینی خودم در گذشته ندارم.

تأملی دوباره

در مصاحبه‌های انجام شده ذیل عناوین: «دین به مثابه افیون توده‌ها: مبلغان و حاکمان فریب کار»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: توی صد سال آینده نظریات دینی الآن، مزخرف اعلام می‌شه»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش خدایی متفاوت از خدای مذاهب»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: قرآن ماحصل مغز نوابغی مانند سلمان فارسی است!»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش تنها خدا طبق برهان نظم فارغ از سوءاستفاده گران» و «دین به مثابه افیون توده‌ها: پذیرش وجود خدای تنها به لحاظ عقلی فارغ از توطئه-گران»، دلایل اقتصادی-سیاسی وجه غالب تری داشته، در همین رابطه مورد بحث قرار می‌گیرند.

بررسی دانشجویانی که پذیرش تنها خدا را در دستور کار خود قرار داده‌اند، حکایت از آن دارد که برخی از این دانشجویان، به دلایل اقتصادی و سیاسی از قرائت دینی مرسوم در جامعه ناامید و زده شده‌اند و در یک واکنش عکس‌العملی با کنار نهادن قرائت دینی مرسوم، پرستش خدای صرف را پیشه خویش کرده‌اند.

بررسی نقدهای اقتصادی که دانشجویان اخیر بر قرائت دینی مرسوم از اسلام وارد آورده‌اند، مواردی مانند: دین به مثابه افیون توده‌ها عمل کرده، غارت آن‌ها را میسر می‌سازد، استفاده ابزاری از دین، دین به مثابه عامل عقب‌افتادگی جامعه، طرفداری نظام از اقشار مرفه اقتصادی و مانند آن‌ها است.

بررسی نقدهای سیاسی که دانشجویان بر قرائت مرسوم از اسلام مطرح کرده‌اند، مواردی مانند انگلیسی بودن نظام جمهوری اسلامی، استبدادی بودن نظام ولایت فقیه، مغشوش بودن نظام سیاسی ایران، ظاهرسازی مسوولان دینی و سیاسی، استفاده ابزاری از دین، بی‌توجهی نسبت به حقوق بشر، حاکمیت مردم سالاری در جامعه و مطالعه آثار ضد دین که به کناره‌گیری نسبی فرد از دین انجامیده است، می‌باشند. البته لازم به ذکر است که دانشجویان اخیر، با وجود نقدهای اقتصادی و سیاسی که به قرائت مرسوم دینی وارد آورده‌اند، خدا را به دلایل مختلف (برهان نظم، شگفتی هستی و نظایر آن) پذیرفته و ارتباط خود را با خداوند هستی حفظ کرده‌اند، هر چند از سایر مقدمات و الزام‌های دینی چشم پوشیده و سرباز زده‌اند. در ادامه موارد پیش گفته مورد بررسی اجمالی قرار خواهند گرفت.

برخی از دانشجویان در جریان طرح دلایل اقتصادی که به فاصله‌گیری نسبی آنان از دین انجامیده است، با اتکا به نظریه مارکس مبنی بر این که دین افیون توده‌ها است، بیان داشته‌اند که برخی برای خالی کردن جیب مردم، با طرح دین، مستمسکی برای غارتگری خویش فراهم آورده‌اند. ماهان ۲۲ ساله و حامد ۲۴ ساله، در اظهارنظرهایی که در همین ارتباط دارند، بیان می‌دارند:

«من خدا را قبول دارم، من ادیان را قبول ندارم. به نظر من دین وسیله‌ای برای به دست آوردن قدرت شده است. مردم از همان زمان‌های قدیم برای آن که قدرت را به دست بیاورند، پای دین را وسط می‌کشیدند».

«اصلاً خدایش این یکی از وظایف همین مفت خورهاست دیگه، مگه نیست؟ دلشون خوشه به به مشت چرت و پرت که تحویل مردم می‌دن. آقا بگو تکلیف این سودای بانکی چیه؟ بگو تکلیف یه جوون واسه ازدواج چیه؟ بگو تکلیف این قانون اساسی و حکم اعدام و هزارتا چیز دیگه چیه؟ عوض این که به اون خانمه بگی با لاک وضو بگیره یا بدون لاک. برو به مملکت برس که خیلی مملکت مسخره‌ای شده».

استفاده ابزاری از دین، مقوله دیگری است که بعضی از دانشجویانی که به پذیرش تنها خدا روی آورده‌اند، به آن اشاره داشته‌اند. به عنوان مثال، احمد ۲۲ ساله، در مصاحبه خویش با استاد به آمار کمتر فساد و جنایت در کشورهای مسیحی و یا حتی بی‌دین، علت زیاد بودن آمار فساد در کشور را به استفاده ابزاری برخی از دین نسبت می‌دهد.

از نظر دانشجویان مصاحبه شده، استفاده سوء از اسلام ضمن آن که متضمن استثمار جامعه در لفافه دین خواهد شد، نتایج دیگری نظیر تفاوت‌های طبقاتی و حمایت از اقشار قدرتمند در برابر اقشار ضعیف (شادی، ۲۱ ساله) و کلاً عقب‌افتادگی جامعه (احمد، ۲۲ ساله) را در بر خواهد داشت.

جمع دیگری از دانشجویانی که پرستش خدای صرف را در دستور کار خویش قرار داده‌اند، با استناد به برخی از دلایل سیاسی، فاصله‌گیری خویش از قرائت مرسوم از اسلام را اعلان داشته‌اند. حامد ۲۴ ساله، در مصاحبه خود اعلان می‌دارد که اصولاً امام خمینی هندی تبار بوده است و با حمایت انگلیسی‌ها روی کار آمده است، بنابراین اساساً انقلاب اسلامی را باید انقلابی انگلیسی دید. رامین ۲۳ ساله و مریم ۲۶ ساله، نظام مبتنی بر ولایت فقیه را نظامی خود محور معرفی می‌کنند. اظهارات رامین در همین رابطه به شرح زیر است:

«در غرب، پاپ فقط یک رهبر مذهبی هست و آن قدر قدرتمند نیست که فرمان جنگ و خونریزی را بدهد و یا مردم ناچار باشند که سر سپرده او باشند، اما در کشور ما ولایت فقیه که نماد مذهب است، با استفاده از اهرم زور و کلاه شرعی، مردم را فریب می‌دهد و آن‌ها را وادار می‌کند که از احکام و دستورات او تبعیت کنند. هر چند که در حال حاضر مردم به تدریج دارند متوجه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از این به بعد نباید این قدر سر سپرده او و نظایر او باشند».

بعضی از دانشجویان نظام جمهوری اسلامی را نظامی مغشوش توصیف کرده‌اند:

«کل تقصیرها توی همین یه جمله خلاصه می‌شه، نظام جمهوری اسلامی ایران.

والا این ایران بیچاره نه نظام داره، نه جمهوری، نه اسلامیه. اینا همش فقط یه مشت حرف و شوقاطه. اگه این کشور اسم اسلامی بودن رو یدک نمی‌کشید، والا راحت‌تر بودیم یه جا رو داشتیم که مؤمنان به عبادتشون برسند، این جور آدم‌ها به کارای به قول اینا، حرومشون. لاقلاً این تیپ آدم‌ها رو اون موقع می‌شد از هم تشخیص داد».

ظاهرسازی مسوولان، مقوله دیگری است که برخی از دانشجویان به آن استناد کردند. به عنوان مثال، حامد از بی اثر بودن اقداماتی مانند گشت ارشاد برای دین‌دار کردن مردم یاد کرده و یا رامین ۲۳ ساله، علت فاصله‌گیری پدرش از دین را آخوندنماهایی معرفی می‌کند که زیر پوشش دین به هر کاری دست می‌زنند.

تنگ‌نظری مسوولان و دید مردسالار آنان، از دیگر مواردی است که تنی چند از دانشجویان به طرح آن پرداخته‌اند. به عنوان مثال احمد و مریم، در مصاحبه‌های خود محرومیت افراد بهایی از تحصیل و یا نجس معرفی کردن افراد بی‌دین را زیر سوال برده‌اند. مریم ۲۶ ساله و شادی ۲۱ ساله نیز با بیان این که دین واقعی تفاوتی بین زن و مرد قایل نیست، تأکید کرده‌اند تبعیض موجود بین زن و مرد در جامعه، برخاسته از حاکمیت موجود می‌باشد.

معدودی از دانشجویان نیز با استناد به مطالعه کتاب‌های مارکسیستی یا ضددین، از این مسأله به عنوان عاملی در جهت از دست دادن اعتقادات دینی خویش یاد کرده‌اند. به عنوان نمونه، رامین ۲۳ ساله گزارش می‌دهد، وی پس از مطالعه کتاب «تولد دی‌گر» شجاع‌الدین شفا، دچار مشکلات روانی شدیدی شده، برای ۵-۶ ماه احساس سردرگمی باخودش داشته است.

اما با وجود نقدهای اقتصادی و سیاسی دانشجویان اخیر، آنان بعضاً با استدلال در زمینه بی‌معنا نبودن هستی، برهان نظم، امکان نداشتن تصادفی بودن شکل‌گیری هستی و نظایر آن، اعلان داشته‌اند که وجود خدا را به عنوان مبدء هستی می‌پذیرند و پرستش آن را در دستور زندگی خویش قرار داده‌اند، هر چند از احکام دینی و اولیای دین، فاصله گرفته‌اند و دست به نفی آن‌ها زده‌اند (حامد، ۲۴ ساله و احمد، ۲۲ ساله).

۰۳۹ فضای جهانی شده: خدای راحت، دین ناراحت

مصاحبه با سعیده، ۲۰ ساله، دانشجوی علوم اجتماعی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه شرکت داشته باشی متشکرم. در ابتدا خودت رو معرفی می کنی.
- سعیده هستم. ۲۰ ساله و دانشجوی کارشناسی. در قشر اجتماعی متوسط هم قرار داریم.
- دیدت نسبت به دین چه طور هست؟
- واسه دین احترام قایلیم، نه فقط دین خودمونا، کلاً به همه ادیان، ولی اون قدری بهش دید مثبتی ندارم.
- یعنی دیدت نسبت به دین منفی هست؟
- آره!
- چه جوری، می شه بیشتر توضیح بدی؟
- دین ما آدمارو محدود کرده، توی همه چی، توی حجاب، نماز، روزه، توی روابط نامشروع، حتی توی دیدن فیلم های به اصطلاح زشت، ولی توی غرب که این طوری نیست. اونا نه نماز می خونند، نه روزه می گیرند، همه کار هم می کنند، هر کاری که دوست داشته باشند، تازه حجاب هم که ندارند، ولی در ایران که این طوری نیست، هر کسی هم که مثلاً مثل من بخواد خلاف دین عمل کنه، مجازات می شه.
- یعنی دوست داشتی خلاف دین عمل می کردی؟
- آره، دوست داشتم حجاب نداشتم. همین جوری آزاد و رها بیرون می رفتم، کلاً آزاد بودم دیگه الاثم اون جوری نیستم که کامل براساس دین عمل کنم.
- یعنی جوری عمل می کنی که می گی کامل بر اساس دین عمل نمی کنی؟
- یکیش اینه که نماز و روزه رو انجام نمی دم، البته قبلاً می خوندم، ولی بعدش دیگه به این نتیجه رسیدم که نخونم بهتره، فیلم های بد هم نگاه می کنم، ولی نه این که فکر کنی به منظور بد نگاه می کنم ها، نه.
- قبلاً چرا نماز می خوندی؟
- قبلاً وقتی می دیدم اطرافیانم می خونند، منم می خوردم. بعد شنیده بودم که اگه سر نماز با خدا راز و نیاز کنی و دعا کنی، خدا دعاهات رو مستجاب می کنه، والله ما که ندیدیم همچین چیزی رو. دیگه نمی دونم شاید بقیه بنده ی خاص خدا بودن و ما خبر نداشتم.
- مورد بعدی این که تو مدرسه مون یه سری از دوستانم یه گپ ساخته بودن تو لاین، مال شیطان پرستی بود، یه سری چیزا می گفتن اون تو، ولی خب چرت و پرت بود دیگه.
- چه چیزهایی می گفتن که می گی چرت و پرت بود؟

در مورد این که خدایی وجود ندارد، خدای ما شیطان، فحش هم می‌دادند، حتی به پیامبران و

- چه طوری رفتی تو این گروه؟

یکی از دوستان من رو برد. اولش که اصلاً نگفت چه جور گروهیه، بعدش که رفتم، فهمیدم، اولش می‌خواستم لغت بدم. بعد یه سری عکسایی که تو اون گذاشته بودن، توجهم رو جلب کرد.

- چه عکس‌هایی؟

عکس دختر پسرای که گردن بند صلیب و شیطانی روی گردنشون بود. تیپای خیلی بدی هم داشتند.

- این گروهی که می‌گی، هم روی خودت هم تأثیری داشت یا نه؟

اگه بگم نه تأثیر نداشت که دروغ گفتم، چون حتی اگه یکی صد بار یه چیزی رو تو گوشت بگه، تو تا آخر عمرت یادت نمی‌ره، چه برسه به این که بری تو همچین گروهی و به چشم خودت عکس و این چیزا رو هم ببینی، معلومه که هیچ موقع یادت نمی‌ره. بیشتر روی این که نماز و روزه رو انجام ندی تأثیر داشت، ولی اولش هم یه کم به وجود خدا شک کرده بودم‌ها، ولی دیگه بعدش لغت دادم از گروه، گفتم تا بیشتر از این روم تأثیر نداشته، ولش کنم.

- چرا بیشتر روی نماز و روزهات تأثیر داشت؟

آخه اون تو عکس خارجیا رو هم می‌داشتن با وضع بد، خب اونا که نه نماز می‌خوندن، نه روزه می‌گیرند. خدا هم که مجازاتشون نمی‌کنه، پس این الکیه که می‌گن خدا هر کسی رو که واجباتش رو انجام نده، مجازات می‌کنه.

- خوب این دنیا شاید نه، ولی اون دنیا که مسلماً مجازات می‌کنه!

به نظر من که نه این طوری نیست. فوقش اگه هم بود، اون دنیا مجازاتش رو می‌بینی، بعدش تموم می‌شه دیگه. بعد گفتی اون دنیا، یاد یه چیزی افتادم، گفتم بهت بگم.

- چه چیزی بگو.

من دو سه ماه پیش یه فیلمی دیدم در مورد عالم برزخ و کلاً ماجرای اون دنیا بود، اسمش سیاحت غرب بود. بعد یه فرد رو نشون می‌داد که مرده بود رفته بود اون دنیا بعد تو دو تا قسمت می‌رفت، یه قسمتش خیلی سرسبز بود پر از میوه و این چیزا بود، صدای آبشار هم می‌اومد. یه قسمتش هم پر از حیوون‌های مختلف بود. بعد مرده وارد این قسمت شد، حیوونا بهش حمله کردند، بعدش یه دفعه دنیا رو نشون داد که زن همین مرده، یه فاتحه براش خوند، بعد یه دفعه یه اسب واسه مرده فرستاده شد که بتونه از دست اون حیوونا فرار کنه. ولی من که به این چیزا اعتقاد ندارم. اصلاً مگه می‌شه یهو یه اسب برای مرده

فرستاده بشه به خاطر یه فاتحه، یا یک همچین جایی که پر از حیوون‌های مختلف باشه وجود داشته باشه، خرافاته اینا.

- به اون عالم اعتقاد نداری یا به این چیزی که تعریف کردی؟

کلاً هم به اون عالم هم به اون چیزی که برات تعریف کردم. شایدم فیلمه رو الکی ساخته بودن. راستی تو یکی از جواب‌های خودت گفتی فیلم‌های بد و زشت رو به منظور بد نگاه نمی‌کنی، پس به چه منظوری اون‌ها رو می‌بینی؟

بعضیا واسه عشق و حال خودشون این جور فیلما رو نگاه می‌کنن، مثلاً برای خودارضایی و این کارا، ولی من نه فقط برای این نگاه می‌کنم که برای آینده‌ام بتونم ازش استفاده کنم و یاد بگیرم و راه‌های مختلفش رو هم یاد بگیرم. تازه دوستانم هم اگه بخوان، بعضیاشون رو بهشون می‌فروشم (با خنده) تو کار خرید و فروش هم هستم. به نظرم کار من شرف داره به کار کسانی که حضوری می‌رن این کارها رو می‌کنن و در قبالت پول می‌گیرن.

- تو که این‌ها رو می‌فروشی، از کجا معلوم اون‌ها هم مثل تو به منظور بد نگاه نکنند؟

اونش که دیگه به من ربطی نداره، خودشون می‌دونند با خدای خودشون. ولی اون قدر وضع جامعه خرابه فکر کنم از ۱۰۰ نفری که این فیلم‌ها رو می‌خوان، نصفه بیشترشون واسه عشق و حال خودشون می‌خوان.

- اعتقادات به مرجع تقلید چه طوریه؟

بهشون که مراجعه نمی‌کنم، چون کلاً از روحانی جماعت خوشم نمیاد. انگار به آدم زور می‌گن. اصلاً الان که گفتی مرجع تقلید، باید جاش می‌گفتی مرجع عقلی این بهتره، یعنی هر اونچه که عقل خود آدم بهش می‌گه.

- پس می‌گی جای مرجعیت عقلی و مرجعیت تقلید باید عوض می‌شد؟

دقیقاً!

- خدا رو چه طوری می‌بینی؟

خدایی رو که بشه دید که لایق پرستیدن نیست، چون خدا موجودی زمینی و صاحب جا و مکان نیست. من تو وجود و وجدانم، دنبال خدا می‌گردم.

- یعنی چی تو وجودت؟

تو وجود خودم اون طوری که دلم می‌خواد حسش می‌کنم، تو وجدانم هم هر جوری که وجدانم می‌گه و می‌خواد، اون رو حس می‌کنم و یه جورایی با خدا انس می‌گیرم.

- به نظرت دین و سیاست از هم دیگه جدا هستند یا پیوند دارند.
 من می‌گم از هم جدان. دین یه مسأله‌ی کاملاً فردی و خصوصیه ربطی به مسایل سیاسی و اجتماعی نداره. اصلاً دین و سیاست نباید در امور هم دیگه دخالتی داشته باشند.
 - دیدت نسبت به حجاب چیه، به نظرت محدودیته یا مصونیت؟
 محدودیته!

- می‌تونی یه مثال بزنی؟
 مثلاً می‌خوای ورزش کنی، اگه چادر داشته باشی که نمی‌تونی راحت ورزش کنی، پس برات محدودیت می‌شه. خیلیا هستند که حتماً باید طرف چادر داشته باشه تا بهش بگن باحجاب. کسی رو که چادر نداشته باشه، ولی موهاش معلوم نباشه، مانتو و شلوارشم مناسب باشه، چنین کسی رو باحجاب خطاب نمی‌کنند.

۰۴۰ فضای جهانی شده: عبادت من، عشق ورزیدن به همه هستی است. مصاحبه با نغمه، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- دیدت نسبت به دین چه جوریه؟

از چه نظر؟

- منظورم اینه که به دین چه طوری نگاه می کنی مثبت یا منفی چه جوری می بینیش؟
واقعیتش من الآن اصلاً طبق مطالعاتی که داشتم دید مثبتی که ندارم هیچ، خیلی هم دیدم منفی شده. من از وقتی خودم رو شناختم یه سری سوال شخصی تو ذهنم بود که متأسفانه کسی پاسخ درست نمی داد و همش من رو از کفر و... می ترسوندند یا حتی معلم و اساتید معارفم یا جوابی نداشتن یا حکم ارتداد برام صادر می کردن، ولی به لطف نت، خیلی راحت تر تونستم تحقیق کنم هم راجع به اسلام، هم ادیان دیگه. البته بیشتر اسلام. چون باهاش درگیر بودم. اما در نهایت نه تنها شبهاتم رفع نشد، بلکه برعکس پی به خیلی چیزای دیگه بردم مثل اشکال های قرآن و... بالاخره الآن دیگه کلاً دین جایگاهی تو ذهن و قلبم جایگاهی نداره. ولی به هر حال مشکلی با دین مداران ندارم.

- از کی دیدت نسبت به دین منفی شد؟

شاید در ابتدا بعد از طلاق پدر و مادرم که توی ۱۰ سالگی من از هم جدا شدند. اما این برخورد بیشتر عاطفی بعداً تحلیلی تر و تحقیقی تر شد.

- یعنی بعداً برخورد تحقیقی با دین داشتی؟

آره دیگه.

- طبق مطالعاتی که گفتی، راجع به اسلام به چی پی بردی؟

عزیزم من سال ها جسته گریخته تحقیق کردم و یکی دو سال اخیر هم که به صورت فشرده تر، یه سری کتاب، مثل کتاب های تاریخ طبری و... رو مطالعه کردم. یه سری مقالات و کتاب های دیگه رو هم خوندم که خیلیاش جزء کتاب های ممنوعه هست، خیلی مطالب گسترده هست و الآن نمی دونم چی بهت بگم.

- گفتی راجب ادیان دیگه هم تحقیق کردی، از این مطالعات چی متوجه شدی؟

در ادیان دیگه توی ادیان سامی مطالعه کردم. خوب یه سری چیزها که توی قرآن به صورت اشاره مطرح شده، ولی توی تورات و انجیل خیلی گسترده تر و بازتر گفته شدن و این ها تقریباً دنبال همنند، ولی یهودیت، خیلی سختگیرانه تر بوده و اغلب دستورات اسلام برگرفته از تورات هست فقط یه کم

تغییر کرده یا این که ساده تر شده، مسیحیت خیلی نرم تره و بیشتر حول محور مهربونی و بخششه. زرتشت آموزه های اصلیش خیلی خوب و انسانیه، ولی زمان ساسانیان تحریف شده و کتاب اوستا، فقط قسمت گاتاهاش مربوط به آموزه های زرتشته که بیشتر خودش رو به دانشمند می دونست.

بقیه ادیانم که اصلاً قبول ندارن، مثل بهائی و... .

- الآن دینی هستش که بخوای بهش اعتقاد داشته باشی؟

من زرتشت رو دوست دارم، ولی هنوز نه به دین خاصی اعتقاد پیدا نکردم، چون همچنان درگیر اسلامم. حتی دخترم هم بزرگ تر بشه دین رو می ذارم به انتخاب خودش.

- به نظرت دین و سیاست پیوند دارند یا نه؟

بله، صددرصد. مخصوصاً تو ایران.

- به فرهنگ عربی دین اعتراضی نداری؟

چه سوال خوبی پرسیدی، اتفاقاً من بیشترین اعتراضم به همینه که کلیه آداب و رسوم و قوانین اسلام برگرفته از فرهنگ اعراب هست. اونم اعراب وحشی بیابون گرد که تازه با این قوانین خواستن از وحشی - گری و جاهلیتشون کم کنن، نه ایران با هفت هزار سال تمدن.

- نظرت راجب آدم های مذهبی چیه؟

آدمای مذهبی تا وقتی که فقط خودشون می خوان برن بهشت خیلی خوب و مؤمن، موجه هستند، ولی وقتی می خوان بقیه رو هم با خودشون بیرن مشکل ساز می شه.

- منظورت چیه از این که بقیه رو با خودشون بیرن؟

یعنی این که دخالت کنند تو کار بقیه که گناه نکن، حجاب رو رعایت کن و... مثل داستان حساسیت خون شهدا به حجاب، البته تو ایران آدم مذهبی ای که شناخت کامل نسبت به دین و مذهبش داشته باشه، خیلی کم داریم، اکثر آدمی دونه اسلام چی هست و توی قرآن چی نوشته. فقط عربی می خونن و... .

- گفتی داستان حساسیت خون شهدا به حجاب منظورت چی بود؟

ندیدی این خواهرای کماندو یا پیر زنا و بسیجیا رو... تا به کم بی حجابی و بدحجابی می بینن، می گن ما خون دادیم، شهید دادیم و... .

- به واجبات دینی اعتقادی داری؟

نه، ندارم.

- حجاب رو مصونیت می دونی یا محدودیت؟ نظرت چیه؟

حجاب اجباری که ما داریم تو کشور صددرصد محدودیته. ولی اگه اختیاری بود، می شد مصونیت یا هر چیزی که شخص به خاطرش حجاب داره.

- خدا رو چطوری می بینی؟

انرژی کائنات، منبع و منشاء هستی.

- دلیل این که به واجبات اعتقاد نداری چیه؟

همین منشاء درگیریم با اسلامه، چون اسلام زن ستیزه و این که من دوست دارم با خدای خودم (نه الله) هر جور دوست دارم، صحبت کنم و بفهمم که چی می گم، نه یه چیزایی عربی بلغور کنم. هر چیزی که انسانی باشه، من اون رو به حکم انسانیت انجام می دم.

- به تحولات تاریخی چه طور؟ اعتقادی داری؟

دارم، ولی تاریخ مرتب در حال تحول، مثل همین الآن که یه جریانی شروع شده و شکل گرفته و خیلیا از اسلام دارن برمی گردن به اصل خودشون.

- منظورت از اصل خودشون چیه؟

بعضیا دارن زرتشتی می شن، بعضیا مثلاً سنت آریایی بودن رو زنده می کنن، یه سری هم فقط به انسانیت اعتقاد دارن و البته به لحاظ تاریخ نزدیک یه عده ای هم می خوان شاهنشاهی رو برگردونند.

- در مراسم های دینی شرکت می کنی؟

بله، البته تا حالا که شرکت کردم.

- چه چیزی توی شکل گیری اعتقادات، تأثیر بیشتری داشته؟

اصول انسانی پایمال شده تو اسلام. البته گفتم من از بچگی با اسلام مشکل داشتم، ولی حالا دیگه خیلی جدی شده.

- مثلاً چه اصولی؟

حق آزادی بیان، حق انتخاب دین و روش زندگی، حق برابری زن و مرد، دیه ی زن، حق داشتن ۴ تا زن عقدی تا هزار تا صیغه ای و برده داری و خیلی چیزای دیگه. البته پدرم آدم روشنی هست و تو مسایل تاریخی و این چیزا همیشه راهنمام بوده و چند تا کتابخونه هم داره که ازش بهره بردم.

- نظرت راجب روحانیون چیه؟

اکثراً با دکون دین، امرار معاش می کنند و چند نسلشون رو هم آباد کردن. اکثراً هم پوستای از گل نرم تر و گردن های کلفتی دارن که شمشیر هم اونا رو نمی زنه. البته تو هر قشری خوب و بد داریم و همه یکی نیستن.

- در مورد مراجع تقلید نظری داری؟

آره، اونا حق تفکر و انتخاب رو از انسان‌ها گرفتن. مگه ما بچه صغیر یا میمون هستیم که تقلید کنیم.

- شده بهشون مراجعه کنی؟

قبل‌ها اونم خیلی خیلی کم. اونم تلفنی بوده یا رساله‌هاشون رو خوندم.

- به نظرت دین تحریف شده یا نه؟

بله صددرصد.

- مثلاً تو چه مسایلی؟

از قرآن گرفته تا بقیه! بین من اینا رو تا تهش رفتم، ولی جاش نیست که بگم، فقط به کوچولو بگم که قبل این قرآن، کتاب دیگه‌ای هم بوده به اسم حجازی‌نامه که تقریباً با قرآن یکیه. قرآن حدود ۳۰ سال حداقل بعد از رحلت جمع‌آوری شد. خیلی از آیه‌ها و سوره‌ها رو روی پوست و استخوان نوشته شده بود که خیلیاش از بین رفته بودند یا این که ناخوانا بودن، یه سری از حافظان هم حفظ کرده بودن که بازم تو همه اوقات کنار پیامبر نبودن و به ذهن انسان هم نمی‌شه به طور کامل اعتماد کرد.

- به نظرت مسوولان در بسترسازی مناسب برای تحقق دین، به شکل مناسبی عمل کردن؟

صددرصد نه. چون اجازه‌ی تحقیق نمی‌دن، مگه از منابع مورد تأیید خودشون و این که ما اول باید تحقیق کنیم، بعد اسلام بیاریم، ولی از وقتی که به دنیا می‌آییم، با یه اذان مسلمون می‌شیم و اگه برگردیم، مرتدیم.

این یعنی یه بازی و در اصل این که حق تحقیق در دین رو نداریم، مگه این که اعتقادات بیشتر بشه.

- گفتی به واجبات اعتقاد نداری، نماز چی می‌خونی؟

نه، من کلاً نماز و روزه رو به شیوه خودم انجام می‌دم.

- به چه شیوه‌ای؟

هر وقت دلم خواست، با خدای خودم راز و نیاز و ستایش می‌کنم، به جای این که ۳۰ روز تو ماه رمضان گرسنگی بکشم بعدش سفره هفت رنگ بچینم، تو اون ایام کم خوری می‌کنم، ولی به جاش اگه تونستم، گرسنه‌ها رو سیر می‌کنم یا دلی رو شاد می‌کنم یا هر کاری که در خدمت طبیعت و موجودات و... باشه انجام می‌دم. من وقتی به همه عالم عشق می‌ورزم، به نوعی دارم ستایش خدا رو به جا میارم دیگه.

تأملی دوباره

در مصاحبه‌های انجام شده ذیل عناوین: «فضای جهانی شده: خدای راحت، دین ناراحت» و «فضای جهانی شده: عبادت من، عشق ورزیدن به همه هستی است»، مقوله فضای جهانی شده وجه غالب‌تری داشته در همین رابطه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

در گذشته به دلیل محدودیت مراودات افراد با یکدیگر، بالطبع هر فردی در این مراودات با دیدگاه‌های محدودی آشنا می‌شد و احتمال در تعارض قرار گرفتن دیدگاه‌های وی با دیدگاه‌هایی که در جریان تعامل با دیگران با آن مواجه می‌شد، زیاد نبود. اما در حال حاضر با گسترش فن‌آوری‌های ارتباطی پیشرفته و به تبع آن پدید آمدن فضای جهانی شده و گسترش بیش از پیش سایت‌های اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی، آدم‌ها در عمل با افراد بی‌شماری در ارتباط قرار می‌گیرند و گسترش تعامل انسان‌ها با یکدیگر، بر احتمال آشنا شدن آنان با دیدگاه‌های متفاوت و حتی متعارض با دیدگاه‌های خودشان می‌افزاید. بالطبع در شرایط اخیر افراد در جریان آشنا شدن با دیدگاه‌های متفاوت و حتی متعارض با منظرگاه خودشان، با دیدگاه‌های متفاوت و حتی متعارض با منظرگاه خودشان، بیشتر از انسان‌های گذشته با چالش کشیده شدن دیدگاه‌های خودشان را احساس خواهند کرد.

سعیده ۲۰ ساله در مثالی در همین رابطه بیان می‌دارد:

«توی مدرسه مون یه سری از دوستانم یه گپ ساخته بودن تو لاین، مال شیطان‌پرستی بود، یه سری چیزا می‌گفتن اون تو، ولی خب چرت و پرت بود دیگه.

- چه چیزهایی می‌گفتن که می‌گی چرت و پرت بود؟

در مورد این که خدایی وجود نداره، خدای ما شیطان، فحش هم می‌دادند، حتی به پیامبران و...». افراد در جریان تعامل‌های اخیر، ممکن است تحت تأثیر نقطه نظرهای متفاوت قرار گرفته، نقطه نظرهای خودشان را کنار گذاشته، به اخذ دیدگاه‌های جدید بپردازند.

برخی از دانشجویان مصاحبه شده نیز بیان می‌داشتند، آنان در جریان کاربری از فضای مجازی، با دیدگاه‌های فکری متفاوتی آشنا شده‌اند و با اتخاذ این دیدگاه‌های فکری جدید به عنوان دیدگاه فکری خودشان، بر همین مبنا با مقوله دین و دیانت برخورد کرده‌اند.

نغمه ۲۵ ساله و سعید ۲۰ ساله، در جریان مصاحبه‌هایشان در همین رابطه به قرار زیر اظهار نظر کرده‌اند: «من از وقتی خودم رو شناختم یه سری سوال شخصی تو ذهنم بود که متأسفانه کسی پاسخ درست نمی‌داد و همش من رو از کفر و... می‌ترسوندند یا حتی معلم و اساتید معارفم یا جوابی نداشتن یا حکم ارتداد برام صادر می‌کردن، ولی به لطف نت، خیلی راحت‌تر تونستم تحقیق کنم هم راجع به اسلام، هم

ادیان دیگره. البته بیشتر اسلام. چون باهاش درگیر بودم. اما در نهایت نه تنها شبهاتم رفع نشد، بلکه برعکس پی به خیلی چیزای دیگه بردم مثل اشکال‌های قرآن و... بالاخره الآن دیگه کلاً دین جایگاهی تو ذهن و قلبم جایگاهی نداره».

«- پس گفتی دیدت نسبت به دین منفی هست؟»

آره!

- چه جوری، می‌شه بیشتر توضیح بدی؟

دین ما آدم‌ها رو محدود کرده، توی همه چی، توی حجاب، نماز، روزه، توی روابط نامشروع، حتی توی دیدن فیلم‌های به اصطلاح زشت، ولی توی غرب که این طوری نیست. اونا نه نماز می‌خوندن، نه روزه می‌گیرند، همه کار هم می‌کنند، هر کاری که دوست داشته باشند، تازه حجاب هم که ندارند، ولی در ایران که این طوری نیست، هر کسی هم که مثلاً مثل من بخواد خلاف دین عمل کنه، مجازات می‌شه». مقوله فضای مجازی، مقوله مهمی است که در گذر زمان، اهمیت خود را بیش از پیش به رخ خواهد کشید، خاصه آن که در محیط ایران به دلیل وجود دیدگاه‌هایی که با گسترش فضای مجازی مخالف بوده و در این جهت فعالیت می‌کنند، فرصت بسترسازی جهت کاربری بهینه از فضای مجازی از دست رفته، در عمل جامعه با فرصت‌سوزی در این جهت مواجه خواهد شد و بنابراین جوانان بعضاً کم تجربه، بدون آن که حامی جدی در فضای مجازی و جهانی شده باشند، به سادگی با دیدگاه‌های فکری و ارزشی متعارض با فرهنگ بومی خودشان مواجه شده، ممکن است تحت تأثیر آن‌ها قرار گیرند و با از دست دادن دیدگاه اولیه خودشان از منظرگاه‌های جدید و متعارضی که با آن‌ها مواجه شده‌اند، به عنوان دیدگاه فکری و ارزشی خودشان یاد کرده و سود ببرند.

تحلیل محتوای داده‌ها

در انتهای مصاحبه‌های انجام شده، تلاش شد تا با یک تحلیل محتوا، وزن مهم‌ترین عوامل مؤثر در گرایش دانشجویان مصاحبه شده به پرستش خدای تنها مشخص گردد. از این رو با توجه به ۱۰ مقوله ابعاد روانی (ابعاد فردی مؤثر در تحول قرائت دینی (نظیر اختلال روانی فرد یا شکست عاطفی وی)، خانوادگی (مانند برخورداری از اولیای متعصب و پرخاشگر یا اولیای بی‌دین یا مارکسیست)، تربیتی (نظیر اولیا آموزشی نامتعادل، متعصب و پرخاشگر یا مسوولان دانشگاهی نامتعادل و پرخاشگر)، فرهنگی (مانند خرافات دینی موجود در جامعه)، اجتماعی (نظیر نقد گشت ارشاد)، عقیدتی (مانند نقد احکام جنسیتی نظیر دیات)، فلسفی (مانند تردیدهای فلسفی فرد)، سیاسی (نظیر نقد سیاسی حاکمان جامعه)، اقتصادی (نظیر استفاده ابزاری از دین برای مطامع دنیوی) و فضای جهانی شده (مانند اثرپذیری از

جدول ۲، جدول جمع فراوانی عوامل مؤثر در سوق یافتن دانشجویان به پرستش تنها خدا در دانشجوین دختر (۲۴ نفر) و پسر (۱۶ نفر)

مقوله‌ها	زن	مرد	جمع	درصد
روانی	۵	۰	۵	۳/۳٪
خانوادگی	۶	۱	۷	۴/۶٪
تربیتی	۴	۴	۸	۵/۳٪
فرهنگی	۱۵	۱۰	۲۵	۱۶/۶٪
اجتماعی	۳	۱	۴	۲/۶٪
عقیدنی	۲۴	۱۲	۳۶	۲۳/۸٪
فلسفی	۷	۷	۱۴	۹/۳٪
سیاسی	۱۶	۱۴	۳۰	۱۹/۹٪
اقتصادی	۷	۵	۱۲	۷/۹٪
فضای جهانی شده	۶	۴	۱۰	۶/۶٪
جمع	۹۳	۵۸	۱۵۱	۹۹/۹٪

جدول ۳، اولویت بندی مقوله‌ها بر مبنای درصدهای به دست آمده در تحلیل محتوای «پرستش تنها خدا در دانشجویان»

مقوله‌ها	اولویت بندی مقوله - ها بر مبنای درصدهای به دست آمده
روانی	۹
خانوادگی	۸
تربیتی	۷
فرهنگی	۳
اجتماعی	۱۰
عقیدنی	۱
فلسفی	۴
سیاسی	۲
اقتصادی	۵
فضای جهانی شده	۶

جدول ۴، مقایسه درصدی مقوله‌های مورد بررسی در تحلیل محتوای بررسی نمونه‌های «تحول قرائت دینی دانشجویان-اولین جلد مجموعه-»، «پرستش تنها خدا-دومین جلد مجموعه-» و «دین‌گریزی دانشجویان-سومین جلد مجموعه-»

مقوله‌ها	تحول قرائت دینی	پرستش تنها خدا	دین‌گریزی
روانی	٪ ۵	٪ ۳/۳	٪ ۷
خانوادگی	٪ ۱۰/۵	٪ ۴/۶	٪ ۷
تربیتی	٪ ۷/۷	٪ ۵/۳	٪ ۷/۶
فرهنگی	٪ ۱۲/۷	٪ ۱۶/۶	٪ ۱۱/۷
اجتماعی	٪ ۱۱/۶	٪ ۲/۶	٪ ۱۰/۵
عقیدنی	٪ ۲۰/۴	٪ ۲۳/۸	٪ ۲۱/۱
فلسفی	٪ ۷/۲	٪ ۹/۳	٪ ۵/۸
سیاسی	٪ ۱۳/۸	٪ ۱۹/۹	٪ ۱۵/۲
اقتصادی	٪ ۳/۹	٪ ۷/۹	٪ ۱۰/۵
فضای جهانی شده	٪ ۷/۲	٪ ۶/۶	٪ ۳/۵
جمع	٪ ۱۰۰	٪ ۹۹/۹	٪ ۹۹/۹

جدول ۵، مقایسه اولویت‌های مشخص شده در مقوله‌های مورد بررسی در تحلیل محتوای بررسی نمونه‌های «تحول قرائت دینی دانشجویان-اولین جلد مجموعه-»، «پذیرش تنها خدا-دومین جلد مجموعه-» و «دین‌گریزی دانشجویان-سومین جلد مجموعه-»

مقوله‌ها	تحول قرائت دینی	پرستش تنها خدا	دین‌گریزی
روانی	۹	۹	۷
خانوادگی	۵	۸	۷
تربیتی	۶	۷	۶
فرهنگی	۳	۳	۳
اجتماعی	۴	۱۰	۴
عقیدنی	۱	۱	۱
فلسفی	۷	۴	۹
سیاسی	۲	۲	۲
اقتصادی	۱۰	۵	۴
فضای جهانی شده	۷	۶	۱۰

همان‌گونه که از جدول مقایسه‌ای ۵ به دست می‌آید، ابعاد عقیدتی، سیاسی و فرهنگی در هر سه گروه از دانشجویان بررسی شده، واجد رتبه‌های اول، دوم و سوم هستند.

ابعاد اجتماعی در دو گروه مورد بررسی «تحول قرائت دینی دانشجویان» و «دین‌گریزی دانشجویان» از اولویت چهارم برخوردار است. ابعاد اقتصادی نیز در دو گروه از دانشجویان «دین‌گریز» و واجد ویژگی «پرستش خدای تنها» از رتبه‌های ۴ و ۵ برخوردارند.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، در تحولات دینی دانشجویان، نقش ابعاد عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بسیار پررنگ بوده، با بازنگری لازم در ابعاد عقیدتی (مانند مسأله دیات) یا کاهش مشکلات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه (که به دلیل نظام مبتنی بر ولایت فقیه ایران، موارد اخیر مستقیماً با مسایل دینی و عقیدتی گره خورده‌اند)، می‌توان شاهد کاهش آسیب‌های دینی دانشجویان شد.

پس از بررسی عمده‌ترین دلایل سوق یافتن دانشجویان به سمت پرستش خدای صرف، در ادامه، اولاً با توجه به یافته‌های میدانی حاصل از مطالعه دین‌داری دانشجویان، و ثانیاً با عنایت به برخی از مطالعات نظری انجام شده، در نهایت اطلاعات میدانی به دست آمده با اطلاعات نظری حاصله در جریان فراترکیب، با یکدیگر ادغام شده، روندهای آتی تحولات دین‌داری دانشجویان تبیین خواهد شد.

فصل سوم: جمع بندی و نتیجه گیری

این کتاب دومین جلد از مجموعه‌ای سه جلدی است که تحولات دینی دانشجویان را مورد بررسی قرار داده است.

اولین جلد از این مجموعه به بررسی تحولات دین داری دانشجویان پرداخته بود. این اثر حاوی نقد دانشجویان در زمینه دین داری مرسوم بزرگسالان جامعه و ارایه مختصات نگرش جدید دینی دانشجویان بود. کتاب حاضر به عنوان جلد دوم این مجموعه، مقوله پذیرش تنها خدا را مورد بررسی قرار داده است و جلد سوم این مجموعه به مقوله دین‌گریزی دانشجویان پرداخته است.

در جلد نخست این مجموعه تحولات دین داری دانشجویان مورد بررسی قرار گرفته بود. نتایج به دست آمده در این زمینه، حکایت از آن داشت که دانشجویان، هم‌زمان با نقد دید دینی بزرگسالان، به ترسیم دیدگاه دینی نسبتاً مخالف خویش در این ارتباط پرداخته بودند. به این معنا که دانشجویان با نقد روش‌های دین‌دار کردن بزرگسالان (که عمدتاً مبتنی بر ارباب افراد بوده، از آنان افراد مرعوبی می‌سازد که از آنان انتظار کم‌ترین پویایی و نواندیشی را نباید داشت)، دست به زیر سوال بردن احکام جنسیتی اسلام زده، از اعتقاد خود به تحریف شده بودن قسمت‌هایی از دین سخن گفته بودند. به شکل مشابهی جوانان ضمن نقد تحلیل رفتن دین در پوسته فقهاتی آن، دین مرسوم در نزد بزرگسالان را فاقد عرفانی که در بطن دین وجود دارد، معرفی می‌کردند. نقد افراط و تفریط‌های دین و تحلیل رفتن دین در مسایل فردی و جزییات، از دیگر مواردی بود که دانشجویان دست به نقد آن زده بودند.

دانشجویان مصاحبه شده، در فراز دیگری از اظهارات خویش، به طرح مختصات نگرش دینی خویش دست زده بودند. به این معنا که آنان پس از نقد روش‌های دین‌دار کردن مبتنی بر رعب، دین داری مبتنی بر عشق ورزیدن به حضرت حق را در دستور کار خود قرار داده، با دیدی کاوشگر درصدد فهم هر چه بیشتر باطن دین و عرفان نهفته در بطن دین بودند.

دانشجویان با پشت کردن به دین فردی شده، به ابعاد اجتماعی دین توجه نشان داده، تأکید داشتند که دین برای نظم و نسق دادن به زندگی فردی و خاصه اجتماعی انسان‌ها است و باید انعکاس دین داری افراد را به عیان در عملکرد اجتماعی آنان مشاهده کرد. در همین راستا، دانشجویان به شکل قابل توجهی به مسایلی نظیر حق الناس، زیست محیط و اخلاق اجتماعی توجه نشان داده بودند.

دانشجویان هم‌زمان با زیر سوال بردن خرافاتی که در قرائت مرسوم بزرگسالان وجود دارد، با دیدی بیشتر استدلالی و کمتر تعبدی، به نقد و بررسی احکام دینی و رسالت دینی خودشان می‌پرداختند. برخی از دانشجویان با طرح ضرورت تفکیک دین از سیاست، اظهار می‌داشتند، به دلیل تفاوت ماهوی دین و سیاست، برای حفظ دین و ممانعت از استفاده ابزاری مردان سیاست از دین، باید عرصه دین و سیاست از هم جدا شود.

تفسیرهای جدید دینی، تسامح دین، کاهش ابعاد پیامدی و مناسکی، اخذ ارزش از جهان مدرن، فاصله گرفتن از دید آرمان‌گرایانه از دیگر مواردی بودند که دانشجویان در مختصات قرائت جدید دینی خودشان به آن اشاره داشتند.

بررسی کلی ایده‌های مطرح شده از سوی دانشجویان در نقد قرائت دینی بزرگسالان از سویی و ارایه مختصات نگرش دینی جدید خودشان از سوی دیگر، هم‌زمان حاوی ابعادی امیدبخش و تهدیدآمیز می‌باشد. به این معنا که توجه کردن به ابعاد اجتماعی اسلام، حق الناس، اخلاق اجتماعی، زیست محیط و مانند آن‌ها، و جایگزین ساختن این ابعاد با مواردی نظیر خرافه‌پردازی، استفاده ابزاری از دین، تحریف دینی و نظایر آن، بالطبع گام مثبت و مفیدی برای بازگرداندن دین به بستر واقعی خودش هست، اما از سوی دیگر طرح مواردی نظیر تفسیرهای دینی نادرست، ترجیح ارزش‌های جهان مدرن (که برآمده از عقل جمعی و تجربیات اجتماعی غرب است) بر ارزش‌های برآمده از دین، عقل‌گرایی گاه افراطی، کم‌توجهی و بی‌توجهی نسبت به ابعاد پیامدی و مناسکی اسلام، توجه به ابعاد عرفانی، حتی عرفان‌های فارغ از خدا و صرفاً معنویت‌گرا، خداپرستی تنها (با کنار نهادن احکام، ائمه، علیهم السلام و پیامبر خدا) و در برخی از موارد دین‌گریزی، از جمله موارد تهدیدآمیزی هستند که در قرائت جدید دینی دانشجویان ملاحظه می‌گردند.

در راستای بررسی عمیق‌تر برخی از ابعاد و وجوه دین‌داری جوانان و دانشجویان، جلد دوم و سوم این مجموعه، مقوله پذیرش تنها خدا و دین‌گریزی دانشجویان را مد نظر قرار داد.

اثر حاضر به عنوان دومین جلد از مجموعه بررسی تحولات دین‌داری دانشجویان، بررسی مقوله پذیرش تنها خدا را در سطح دانشجویان مورد نظر قرار داده است. به این معنا که اگر زمانی دور که‌ایم به طرح دین‌انسانیت دست زد، در حال حاضر در ایران مشاهده می‌شود که مشکلات و تنگناهای مختلف فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و عقیدتی چنان است که دانشجویان مختلف به طرح ده‌ها دین متفاوت دست زده‌اند و این مسأله حکایت از بحرانی دارد که در دین‌داری جامعه معاصر وجود دارد.

دانشجویانی که قرائت دینی آنان مبتنی بر پرستش خدای صرف می باشد، به دلایل پیش گفته، با عدول از قرائت دینی معمولی که در جامعه وجود دارد، با کنار نهادن احکام، تکالیف دینی و اولیای دین، تنها و تنها به خدا توجه داشته، پرستش او را در دستور کار خود قرار داده اند. برخی از این دانشجویان، حتی خدای اخیر را یک بعدی دیده، او را سرشار از محبت و لطف به بندگان و فاقد هر نوع قهر و غضب بر شمرده اند.

فصل دوم کتاب به گزارش ۴۰ مصاحبه انجام شده در ارتباط با مقوله خداپرستی تنها (فارغ از پذیرش احکام و اولیای دین) دانشجویان پرداخت. مصاحبه های انجام شده با توجه به عمده ترین دلایل سوق یافتن دانشجویان از قرائت دینی مرسوم به سمت خداپرستی صرف، ذیل ۹ عنوان دلایل روان شناختی، خانوادگی، تربیتی، فکری- فلسفی، فرهنگی- اجتماعی، عقیدتی، اخلاقی، سیاسی- اقتصادی و فضای جهانی شده، طبقه بندی و ارائه گردیدند.

بررسی مصاحبه های انجام شده ذیل عنوان دلایل روان شناختی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه شوندگان فاصله گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را با اتکا به دلایل روانی تبیین می کنند.

استدلال های مطرح شده این افراد در چهار مقوله کلی: «ایرادهای وارده بر دین»، «ایرادهای وارده بر دین»، «تفسیر به رأی مباحث دینی» (برای پاسخ به هوس های خویش) و «برخی از واکنش های عاطفی و شناختی نسبت به دین»، قابل بررسی است.

اما با وجود طرح استدلال ها و نقدهای مختلفی که دانشجویان مصاحبه شده داشته اند، به دلیل آن که نتوانسته اند از فطرت خداجوی خویش چشم پوشند، با طرح استدلال هایی مانند میل به جاودانگی انسان- ها، امکان ناپذیر بودن نفی نظم شگفت آور هستی، نیاز درونی انسان ها به تکیه گاهی امن و اطمینان بخش، از پذیرش تنها خدا یاد کرده، بیان داشته اند، آنان فارغ از عطف توجه به احکام دینی یا اولیای دینی، به پذیرش تنها خدا معتقد هستند.

بررسی مصاحبه های انجام شده ذیل عنوان دلایل خانوادگی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه شوندگان فاصله گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را بر مبنای دلایل اخیر تبیین می کنند.

بررسی روابط خانوادگی افراد اخیر، دلالت بر آن دارد که تحجر و تعصب موجود در روابط خانوادگی این افراد در تحول قرائت دینی آنان، از نقش پررنگی برخوردار بوده است.

واکنش طبیعی فرزندان خانواده‌های اخیر در غالب موارد افتادن به روی دنده لج و لجباجت‌ورزی و عصیان در برابر منشأ ظلم‌ها و جورهایی است که در حق آنان صورت پذیرفته است. هم‌زمان با توهین، تحقیر و نفی و انکاری که متوجه فرزندان خانواده‌های متحجر و متعصب اخیر وجود دارد، فرزندان خانواده با ملاحظه عملکرد بعضاً ریاکارانه مدعیان دین داری از سویی و مواجه شدن با برخی از خرافات دینی و احکام جنسیتی، به تدریج از دین و دیانتی که سر منشأ تمامی تحقیرها، توهین‌ها، تبعیض‌ها و مانند آن‌ها برای آنان بوده، بریده‌اند (اما به دلیل فطرت خداجوی خویش، در این میان خدا را کنار نهاده‌اند) و واکنشی عکس‌العملی را پیشه خود کرده‌اند. به تعبیر دیگر، ماحصل طبیعی تعصب، تحجر و برخورد‌های غیرانسانی و ظالمانه با موجود لطیفی همچون زن در خانواده (و حتی محیط اجتماعی)، می‌تواند کار را به جایی برساند که این موجود لطیف و عاطفی، از دین و دیانتی که به زعم افراد متحجر و متعصب، محل اخذ ارزش‌ها و هنجارهای آنان است، فاصله بگیرند، ولی از آنجا که به دلیل فطرت پاکشان نمی‌توانند خداوند هستی را نفی کنند، از مجموعه دین، تنها و تنها به پرستش خدا اکتفا کرده، آن را در دستور کارشان قرار می‌دهند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل تربیتی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را با اتکا به دلایل اخیر تبیین می‌کنند. ابعاد تربیتی پیش‌گفته از خانه تا مدرسه و دانشگاه و از نهادهای فرهنگی اجتماعی تا نهادهای دینی گسترده است.

از مصاحبه‌های برخی از دانشجویان برمی‌آید که گاهی آسیب‌های تربیتی در محیط سنتی، بسته‌نگر و جزم‌اندیش خانواده به فرزند وارد شده است و پس از ورود وی به دانشگاه و جدا شدن از محیط سنتی خودش، ناگهان در فضای باز و گسترده‌ای قرار گرفته است که تصورات ذهنی اولیه و ساده او از دین را به هم ریخته است.

محیط مدرسه هم به مثابه خانه دوم دانش‌آموز، در صورت پاسخ‌گو نبودن به سوال‌های دینی جوانان یا برخورد‌های سخیف به نام دین، در فاصله‌گیری نوجوانان و جوانان از دین مؤثر واقع می‌آید. ورود به دانشگاه برای بسیاری از جوانانی که در محیطی بسته، سنتی و جزم‌اندیش به سر برده بودند، با تحولات شدیدی توأم است، فضای باز دانشگاه، در دسترس بودن کتاب‌هایی با دیدگاه‌های متفاوت، مواجه شدن با نظریات گوناگون و حتی متضاد، برخورد با استادان و دانشجویانی با افکار متفاوت، همه و همه دست به دست هم داده، سبب می‌شوند، برخی از دانشجویان در این میان احیاناً آسیب ببینند.

ملاحظه برخورد‌های ناروا در سطح جامعه که به نام دین و دیانت محقق می‌شود، از دیگر عوامل فاصله گرفتن جوانان از قرائت دینی مرسوم بوده است.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل فکری- فلسفی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را با استناد به دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

برخی از دانشجویان اخیر، در جریان مصاحبه‌های خویش خاطرنشان ساخته بودند که شاید آنان در ابتدا افراد بسیار دین داری نیز به شمار می‌آمدند، اما برخورد با واقعیات تلخ اجتماعی از سویی و برخی از تحلیل‌های غلط از سوی دیگر، آنان را به سمت و سوی پرستش خدای صرف سوق داده است و یا آن که اختلال و سواس ذهنی آنان، چنان خود را با مسایل و محتواهای دینی گره زده است که در کشاکش درگیری‌های خسته کننده ذهنی خویش، سرانجام بریده، با پشت کردن نسبی به دستورهای دینی، کوشیده‌اند آرامش از دست رفته خود را به این طریق نادرست باز یابند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل فرهنگی- اجتماعی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را مبتنی بر دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده در این قسمت، دلالت بر آن دارد، برخی از دانشجویانی که پرستش خدای صرف را در دستور کار خود قرار داده‌اند، در مقایسه با دانشجویان دیگر از نگاه فرهنگی- اجتماعی نسبتاً متفاوتی برخوردار بوده‌اند. دانشجویان اخیر، ضمن داشتن نگاه نقادانه فرهنگی- اجتماعی نسبت به قرائت دینی مرسوم، مسوولان دینی جامعه و دین‌داران معمولی جامعه، بعضاً در زندگی شخصی و خانوادگی خویش نگاهی انعطاف‌پذیر نسبت به دین داشته، نسبت به فرهنگ جهانی نیز دید مثبتی داشته از آن متأثر بوده‌اند. به همین ترتیب این دانشجویان در قرائت دینی جدید خویش به مسایل فرهنگی- اجتماعی توجه بیشتری نشان می‌دادند.

بنابراین در یک جمع بندی اجمالی می‌توان از تأثیر قابل توجه دیدگاه‌های فرهنگی- اجتماعی معترضان دانشجویان مصاحبه شده در قرائت دینی آنان یاد کرد.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل عقیدتی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را با استناد و اتکا به دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

از مصاحبه‌های انجام شده برمی‌آید که اعتقادات دینی برخی از مصاحبه‌شوندگان در آغاز به شدت بالا بوده است، اما در گذر زمان در اثر مواجهه جوانان با برخی از مسایل، و وقوع برخی از رخدادها، اعتقادات شدید اولیه آنان کاهش یافته، به حد پذیرش تنها خدا رسیده است.

مروری بر ویژگی‌هایی که افراد مزبور در توصیف دین داری خودشان به کار برده بودند، حکایت از آن دارد که دانشجویان اخیر در ترسیم مختصات قرائت دینی خودشان، از ویژگی‌هایی نظیر اعتقاد به انعطاف‌پذیری بیشتر دین، توجه به بطن دین، تغییر نوع پرستش حضرت حق، نقد دشوارسازی دین توسط بزرگ‌سالان، نقد خشونت‌ی که دین را فرا گرفته است، تأکید بر ضرورت بازنگری دینی، اعتقاد به تحریف شدگی قسمت‌هایی از دین، نفی خرافات و خرافه‌پردازی‌ها، نقد ناتوانی مراجع دینی در پاسخ به سوال‌های نسل جوان یاد کرده‌اند. البته ویژگی‌های دیگری مانند تفسیر به رأی‌های عاطفی قسمت‌هایی از دین، تأثیرپذیری جوانان از فضای مجازی و تجربه‌گرایی نسل جوان، از دیگر خصوصیات است که افراد مصاحبه‌شونده در ارتباط با خودشان از آن‌ها نیز کم و بیش یاد کرده‌اند.

دانشجویان مزبور در ترسیم دلایل سوق یافتن خویش به سمت قرائت دینی پذیرش تنها خدا، از مواردی مانند: ادغام مقوله دین با سیاست، برخورد ابزاری مسوولان با دین، تخدیر مردم با مقوله دین، برخورد ابزاری مدعیان دین داری با دین، ریاکاری مدعیان دین داری، ضعف مراجع تقلید، واکنش به اعمال روش‌های تربیت دینی ارباب‌آمیز، واکنش به القای تحمیلی دین به کودکان، نوجوانان و جوانان، مطالعه آثار ضد‌دین و سایر کتاب‌های حاوی اطلاعات تردیدآمیز، ابتلای خویش به برخی از اختلال‌های روانی و واکنش عکس‌العملی در برابر شکست‌های عاطفی، یاد کرده، در عمل نشان داده‌اند که دلایل عقیدتی نیز در روند تحول دینی آنان و گرایششان به سمت خدا پرستی تنها، اثرگذار واقع شده‌اند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل اخلاقی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را با استناد به دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

دانشجویان اخیر در تبیین بریدن خویش از قرائت دینی مرسوم و سوق یافتن به سمت پذیرش تنها خدا، به طرح موارد زیر اقدام کرده بودند: توأم شدن دین و سیاست، برخورد ابزاری با دین، وجود تبعیض بین مسوولان و مردم جامعه، وجود برخوردهای ریاکارانه در سطح جامعه، ملاحظه ریاکاری برخی از مدعیان دین، نقد انعطاف‌پذیری شدید دین، آرای متفاوت مراجع (و حتی یک مرجع)، خرافات آمیخته شده به دین، برخوردهای قشری و سطحی بسیاری از مسلمانان، ظاهرگرایی بدون محتوای دین‌داران، کم توجهی به بطن و عمق دین. البته بعضی از دانشجویان با تفسیر به رأی خاص خودشان، دست به

برخی از اظهارنظرها هم زده‌اند که این دلایل هم در زمره تبیین‌های فاصله‌گیری دانشجویان از قرائت دینی مرسوم محسوب می‌گردد.

در هر صورت دلایل مطرح شده اخیر (که بعضاً در عناوین دیگر نیز تکرار شده‌اند)، دلالت بر آن دارد که سوق یافتن افراد به سمت پذیرش تنها خدا، از بسترهای اجتماعی قابل توجهی برخوردار است و نمی‌توان آن را صرفاً در ارتباط با دلایل شخصی و فردی تبیین کرد (و بالطبع در صورت مداخله مثبت و مؤثر در موارد یاد شده، می‌توان انتظار داشت، گرایش به پذیرش تنها خدا، در بین دانشجویان، جوانان و کلاً تمامی اقشار اجتماعی، رو به کاهش بگذارد).

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل سیاسی - اقتصادی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را مبتنی بر دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

بررسی اظهارات دانشجویان اخیر، حکایت از آن دارد که برخی از این افراد، به دلایل اقتصادی و سیاسی از قرائت دینی مرسوم در جامعه ناامید و زده شده‌اند و در یک واکنش عکس‌العملی با کنار نهادن قرائت دینی مرسوم، پرستش خدای صرف را پیشه خویش کرده‌اند.

بررسی نقدهای اقتصادی که دانشجویان اخیر بر قرائت دینی مرسوم از اسلام وارد آورده‌اند، مواردی مانند: دین به مثابه افیون توده‌ها عمل کرده، غارت آن‌ها را میسر می‌سازد، استفاده ابزاری از دین، دین به مثابه عامل عقب‌افتادگی جامعه، طرفداری نظام از اقشار مرفه اقتصادی و مانند آن‌ها است.

بررسی نقدهای سیاسی که دانشجویان بر قرائت مرسوم از اسلام مطرح کرده‌اند، مواردی مانند انگلیسی بودن نظام جمهوری اسلامی، استبدادی بودن نظام ولایت فقیه، مغشوش بودن نظام سیاسی ایران، ظاهرسازی مسوولان دینی و سیاسی، استفاده ابزاری از دین، بی‌توجهی نسبت به حقوق بشر، حاکمیت مردم سالاری در جامعه و مطالعه آثار ضد دین که به کناره‌گیری نسبی فرد از دین انجامیده است، می‌باشند. البته لازم به ذکر است که دانشجویان اخیر، با وجود نقدهای اقتصادی و سیاسی که به قرائت مرسوم دینی وارد آورده‌اند، خدا را به دلایل مختلف (برهان نظم، شگفتی هستی و نظایر آن) پذیرفته و ارتباط خود را با خداوند هستی حفظ کرده‌اند، هر چند از سایر مقدمات و الزام‌های دینی چشم پوشیده و سرباز زده‌اند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل فضای جهانی شده، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را با استناد به دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

برخی از دانشجویان مصاحبه شده بیان می‌داشتند، آنان در جریان کاربری از فضای مجازی، با دیدگاه-های فکری متفاوتی آشنا شده‌اند و با اتخاذ این دیدگاه‌های فکری جدید به عنوان دیدگاه‌های فکری، فلسفی یا ارزشی خودشان، بر همین مبنا با مقوله دین و دیانت برخورد کرده‌اند و در جریان همین تأثیر و تأثر، در نهایت به دین داری مبتنی بر پذیرش تنها خدا رسیده‌اند.

در بررسی مطالعات نظری انجام شده، نخست پس از مقدمه‌ای که به چالش‌های فراروی نظام اسلامی اختصاص یافته و استدلال گردیده است، نظام اسلامی در عمل حاوی سه دولت ولایت فقیه، دولت رسمی و دولت پنهان است، خاطرنشان شده است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، اگرچه برخی از اقتدارگرایی‌های سیاسی و دینی اولیه در کلان نظام به چشم می‌خورد، اما در گذر زمان اقتدارگرایی اخیر که عمدتاً شخصیت‌های مطرح جامعه یا گروه‌های آن را دربرمی‌گرفت، با قدرت گرفتن عوامل دولت پنهان، صبغه فرهنگی-اجتماعی نیز یافته، مردم جامعه را نیز هدف خود قرار داده است. در ادامه پس از تأکید گسترش دولت پنهان، ویژگی‌های اقتدارگرایی فرهنگی-اجتماعی آن تشریح گردیده است و خاطرنشان شده است، پس از شکست اصلاحات مد نظر دولت خاتمی، سرمایه اجتماعی در دوران پساخاتمی افت شدیدی را تجربه کرده است.

با توجه به اطلاعات حاصل از مطالعه میدانی دین داری دانشجویان و مطالعات نظری انجام گرفته در مورد عوامل مؤثر در تحولات دینی در جامعه، فراترکیب داده‌ها، به دو پیشنهاد مشخص در پیش‌بینی تحولات آتی دین داری در جامعه می‌انجامد.

پیشنهادهای اخیر در جهت ارتقای کیفیت دین داری جوانان و دانشجویان (و با احتیاط دیگر اقشار اجتماعی)، شامل دو دسته مداخله‌گری اساسی و موقت و مقطعی است.

در بحث مداخله‌گری اساسی پس از بررسی روند تاریخی اجتهاد و مرجعیت در اسلام و ترسیم مشکلات فراروی مرجعیت و روحانیت در حال حاضر، بیان گردیده است که مشکلاتی نظیر کاهش دین داری جوانان و دانشجویان، بیشتر فرافکنی روحانیونی است که به دلیل عدم حل مشکلات سازمان روحانیت، با مشکلات جدی روبرو هستند و ضرورت دارد برای حل مشکلات فرهنگی-اجتماعی جامعه، روحانیت در درجه اول اهمیت به حل مشکلات سازمان خویش بپردازد.

در صورتی که مداخله‌گری اساسی پیش گفته محقق نشود، برخی از روش‌هایی که به کاهش موقت فاصله‌گیری جوانان و دانشجویان از دین و دین داری می‌شود، قابل اجرا هستند که در ادامه ذیل عنوان مداخله‌گری موقت و مقطعی پیشنهاد گردیده‌اند.

۰۳۰۱ مقدمه: چالش‌های فرا روی نظام اسلامی

انبیا و اولیای الهی با هدف ترویج و گسترش دین، اخلاق و معنویت وارد جوامع بشری شدند و کوشیدند جوامعی ایده‌آل را برای بشر خاکی رقم بزنند.

برخی از اندیشمندان و متفکران از این مسأله بحث به میان آورده‌اند که آیا به فرض رسول گرامی اسلام، به دلیل آن که نبی الهی بود، حکومت دینی را نیز در جامعه تشکیل داد، یا آن که چون کفایت هدایت جامعه را نیز داشت، رهبری جامعه دینی صدر اسلام را برعهده گرفت و رهبری وی ربطی به دین و دیانت ایشان نداشت.

گذشته از مسأله انبیا و اولیای الهی، در عصر پس از آن‌ها، آیا هدف اولیای دینی باید پیشبرد دین در ابعاد حداقلی باشد یا در ابعاد حداکثری؟

دین حداقلی بدون آن که داعیه حکومت را داشته باشد، درصدد فراخوان مردم به سمت اخلاق، معنویت و دین‌مداری انسان‌ها است تا به این ترتیب جامعه‌ای انسانی پدید آید، اما دین حداکثری داعیه حکومت را دارد، به تعبیر دیگر همان اندازه که حکومت برای دید حداکثری مهم هست، دین نیز مهم هست. شاید از همین رو است که امام خمینی در یکی از صحبت‌هایش بیان می‌دارد، حفظ نظام از همه چیز واجب‌تر است، یعنی برای حفظ نظام ممکن است از تکالیف دینی نظیر حج و مانند آن نیز عدول کرد. موضوع حداقلی یا حداکثری دیدن دین، سوابق تاریخی ممتدی دارد. به این معنا که پس از دوران قرون وسطا در غرب، نه تنها این عبارت مهم مورد استناد قرار می‌گرفت که کار عیسی را به عیسی و کار قیصر را به قیصر واگذارید، بلکه بنیان‌گذاران اندیشه سیاسی جدید غرب که غالباً افرادی بسیار متدین بودند، در اندیشه سیاسی خویش از ضرورت عدم مداخله دین در سیاست یاد کرده‌اند.

مسأله اخیر در ایران نیز مورد توجه بوده است و اگرچه زمانی صفویه، درصدد حاکم کردن اندیشه دینی در حکومت خویش بود، ولی در قرن متأخر در بین برخی از علمای دینی بحث‌های جدی در مورد حداقلی یا حداکثری دیدن دین از دوران مشروطیت مطرح بوده است.

با شکل‌گیری نظام اسلامی، همزمان با تحقق یک دولت رسمی که باید متکفل امر پیشبرد مسایل جامعه باشد، دو دولت ولایت فقیه و دولت پنهان نیز شکل می‌گیرند که در گذر زمان ممکن است به تعارض یا تقابل با دولت رسمی برسند.

ولایت فقیه به دلیل اختیارات گسترده‌ای که در نظام مبتنی بر ولایت فقیه از آن برخوردار است، از نقشی تعیین‌کننده در جامعه اسلامی برخوردار است. در کنار امکان عمل‌های گسترده ولایت فقیه (که با تسامح می‌توان از آن به عنوان دولت ولی فقیه یا رهبری یاد کرد)، در جامعه اسلامی دولت پنهانی نیز

شکل می‌گیرد که در غالب موارد در تعارض با دولت رسمی عمل خواهد کرد. به عنوان مثال، پیش از برقراری نظام اسلامی در ایران، جمعی از روحانیون حوزه نزد امام خمینی در پاریس رفته، به ایشان بیان داشتند، اگر حکومت جایگزین شاه، حکومت اسلامی است، آنان حاضر به همکاری و همراهی با امام خمینی هستند، اما اگر حکومت مورد نظر جمهوری اسلامی است، از آنجا که آنان نافذ بودن آرای مردم در امر حکومت‌داری را قبول ندارند، حاضر به حمایت از امام نخواهند بود که امام خمینی نیز با اعلان نظر خویش مبنی بر این که حکومت آتی جمهوری اسلامی خواهد بود، از پذیرش آنان و همکاری با آن‌ها صرف‌نظر کرد. اما پس از پیروزی انقلاب، همین افراد از آنجا که فهم خود را از دین بیش‌تر از فهم دیگران از دین قبول داشتند، برخی به نیت قرب الهی (و البته برخی به نیت مصادره قدرت و کسب منافع دنیایی)، در صدد اعمال نظریات خویش در جامعه برآمدند که بالطبع نظرات اخیر (که مثلاً معتقد است الناس ایتام و العماء قیمون علیهم - مردم بسان سفها هستند و علما قیمومیت آنان را برعهده دارند-) بعضاً با نظرات دولت رسمی و حتی ولایت فقیه در برخی از موارد (خاصه ابعاد فرهنگی - اجتماعی و پذیرش آزادی افراد و نافذ بودن رأی آنان در پیشبرد امور مختلف جامعه) همخوانی لازم را ندارد.

البته لازم به یادآوری است که دولت رسمی دینی نیز در بطن خود دارای مسایل و مشکلات قابل توجهی هست، به این معنا که روحانیون بریده از جامعه و در غالب موارد بریده از علوم طبیعی و خاصه انسانی و اجتماعی، قادر به فهم و حل مشکلات اجتماعی در فضای جهانی شده نیستند. به عنوان نمونه، در سال‌های ۶۰-۶۱ بحث مهمی در حوزه‌های علمیه مطرح بود که مالیات گرفتن دولت را حرام دانسته در نهایت آن را به عنوان اکل میت می‌پذیرفتند، حال آن که پیشبرد امور جامعه بدون اتکا به مالیات، در هیچ کشوری تجربه و محقق نشده است.

از این رو در این قسمت با پرداختن به سه دولت ولایت فقیه (یا رهبری)، دولت پنهان و دولت رسمی، از برخی از چالش‌های گریز ناپذیر این دولت‌ها با هم یاد خواهد شد. تعارض‌های پیش آمده بین دولت‌هایی که از آن‌ها یاد شد، فرسایشی دایمی را در جامعه پدید می‌آورد که در صورت عدم پرداختن جدی به آن، ریزش نیروها و پیروان و معتقدان دینی را به همراه دارد.

در ادامه با طرح شواهدی از مداخلات دولت ولی فقیه و دولت پنهان در امور دولت رسمی و طرح برخی از چالش‌های درونی دولت رسمی، به تدقیق بیش‌تر تعارض‌های موجود بین دولت‌های سه گانه پرداخته خواهد شد.

۰۳۰۱۰۱ دولت ولایت فقیه (دولت رهبری)

روحانیونی که نگاه حداکثری به دین دارند، خود را ادامه دهندگان راه انبیای الهی می‌دانند و می‌کوشند با کسب قدرت سیاسی در جامعه، به تحقق جامعه مورد نظر دین، نایل آیند.

بحث در مورد صحت و یا عدم صحت نگاه حداکثری نسبت به دین، در بین علمای متأخر، در ایران مطرح بوده است. در دوران مشروطیت، آیت الله نائینی پس از مشاهده دو دستگی در علما در باب مشروطیت، به آخوند خراسانی (که افرادی نظیر سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله بروجردی، سید محسن حکیم و میرزای نائینی از شاگردان وی محسوب می‌شدند)، پیشنهاد می‌دهد تا ایشان تلاش کند تا بر مبنای نظریه ولایت فقیه، تصدی جامعه را به دست گرفته، ضمن از بین بردن دو دستگی پدید آمده بین روحانیون، جامعه را به سمت و سوی تحقق بیش از پیش اهداف دینی پیش ببرد. آخوند خراسانی در پاسخ میرزای نائینی، دست به ارایه استدلال‌های متعدد و متنوعی می‌زند که حکومت دینی در حال حاضر نمی‌تواند موفق باشد و بهتر است روحانیت به جای نگاه حداکثری به دین، نگاه حداقلی به دین داشته باشد و اندیشه به دست گرفتن حکومت را در سر نپروراند.

اجمال نظر آخوند خراسانی در این باب که می‌کوشد، ضعف‌های حکومت دینی را نشان بدهد و متجاوز از بیست مورد می‌باشند، به قرار زیر است:

۱- با روی کار آمدن حکومت دینی در ایران، این مسأله می‌تواند مشوق سایر بلاد شده، با روی کار آمدن حکومت دینی در آن نواحی، احتمال برخورد و پیش آمدن نزاع دینی بین حکومت‌ها، فزونی می‌گیرد.

۲- وقتی که روحانیون پا به مسند حکومت بگذارند، از دیدن عیوب خویش (نظیر سایر افراد عادی) غافل شده، تخطی‌های خود را نادیده خواهند انگاشت.

۳- روحانیون تاکنون در مسند مبارزه با فساد قرار داشته‌اند، اما با ورود آنان به دنیای سیاست و حکومت و آلوده شدن احتمالی آنان به فساد، در عمل جایگاه خود را از منتقد فساد به عامل فساد، تغییر خواهند داد.

۴- سیاست‌ورزی و حکومت‌داری، یک فن به شمار می‌رود و افرادی که با این فنون آشنا هستند، باید به سیاست و حکومت بپردازند، اما اگر روحانیونی که با فنون اخیر آشنایی ندارند، وارد موارد پیش گفته شوند، بالطبع باید انتظار عدم موفقیت آنان را در امری که در آن تجربه ندارند، داشت.

۵- آرزو و آمال روحانیون، تبعیت حکومت از دین می‌باشد، اما زمانی که روحانیون در مسند قدرت قرار بگیرند، آن گاه این احتمال پیش می‌آید که آنان دین را به تبعیت از حکومت خود درآورند.

۶- مردم جامعه، روحانیون را در عمل، نمایان امام زمان می‌دانند، از این رو با به مسند قدرت رسیدن روحانیون، انتظار دارند حکومت دینی نیز مشابه همان حکومت مبتنی بر عدل و قسط و داد امام زمان را پدید آورند و عدم موفقیت آنان در این امر، موجبات دلسردی و سرخوردگی مردم از دین و دیانت را پدید خواهد آورد.

۷- روحانیون در حال حاضر که هیچ منصب حکومتی ندارند، اختلاف نظرهای عمیقی با هم دارند، بالطبع با به مسند قدرت رسیدن روحانیون، اختلاف‌های آن‌ها تداوم یافته، امکان چندپارگی دین و ایجاد فرقه‌های جدید را پدید خواهند آورد و به این ترتیب دین دچار خسران مضاعفی خواهد شد.

۸- روحانیون از سواد فقهی برخوردارند، تازه به دلیل گستردگی فقه، روحانیون به تمامی فقه نیز مسلط نیستند. بنابراین روحانیتی که سواد محدودی در مسایل فقهی دارد، نمی‌تواند داعیه انجام اموری مانند مدیریت را که در تخصص او نیست، داشته باشد.

۹- در طول قرون متمادی اسلام را حوزه‌های علمیه نگه داشته‌اند نه حکومت‌ها، از این رو با ورود علما به عرصه حکومت، احتمال آسیب دیدگی حوزه و به تبع آن اسلام، وجود خواهد داشت.

۱۰- روحانیون نظیر سایر افراد، وابستگی دارند که ممکن است وابستگی آنان به صرف وابستگی به آنان وارد عرصه حکومت شده، با ندانم کاری یا سوءاستفاده‌های احتمالی خویش، آبروی مرجعیت و اسلام را در معرض خطر قرار داده و از بین ببرند.

۱۱- مردم با این تصور که هدف روحانیت، طبق حرف‌هایش، برچیدن نظام ظلم و جور است، در آغاز با روحانیون همراهی و همکاری خواهند داشت، اما همین که با کم‌ترین تخطی آنان مواجه شوند و احساس کنند همت روحانیت رسیدن به قدرت و مقام و منصب شده است، ضمن خالی کردن اطراف روحانیون، نسبت به دین و دیانت بدبین خواهند شد.

۱۲- ذات سیاست و حکومت با ذات دین و دیانت فرق دارد. در سیاست و حکومت ممکن است دروغ نیز گفته شود و آمیختگی سیاست و دیانت این خطر را در پی دارد که روحانی به دروغ گفتن بیفتد و دامن دین را بیالاید.

۱۳- حبّ نفس موجود در انسان‌ها سبب می‌شود، آن‌ها گاهی به گونه‌ای که دوست دارند، مسایل را ببینند و آن‌ها را تحلیل کنند، از این رو اگر روحانیون در مسند قدرت قرار گیرند، به دلیل حبّ نفسشان ممکن است نتوانند واقعیت را درست فهم کنند و احکام آن‌ها بیش‌تر از آن که در خدمت دین باشد، در خدمت حبّ نفس خودشان قرار گیرد و به این ترتیب هم دین و هم حکومت آسیب ببینند.

۱۴- حکومت مطلقه با فساد توأم است و ما مشروطه به پا کردیم تا استبداد و خودرأیی از بین برود. بنابراین اگر در حکومتی عالم دینی در رأس امور قرار گیرد، این نقد متوجه او نیز خواهد شد.

۱۵- هزاران نفر در اثر بیماری‌های مختلف می‌میرند، اما کسی با مرگ آنان، ایرادی به روحانیت وارد نمی‌کند، چون آن‌ها را در این امر مسوول نمی‌بینند. اما اگر روحانیت متولی امور حکومتی شود، آن گاه مردم تمامی مشکلات بهداشتی، عدالتی، مالی و مانند آن‌ها را به پای دین و روحانیت خواهند نهاد و با زوال حکومت، دین نیز به زوال خواهد افتاد.

۱۶- جامعه به بلوغ کافی نرسیده است و تا زمانی که جامعه به بلوغ لازم نرسد، روحانیون نباید دنبال تصدی حکومت باشند. در حال حاضر روحانیون باید برای رشد و تعالی مردم، کارهای آگاهی‌بخش انجام دهند.

۱۷- تشکیل حکومت اسلامی انتظار ایجاد عدالت آرمانی را پدید می‌آورد و تحقق این امر برای روحانیونی که در امر حکومت‌داری کم تجربه هستند، امر بزرگی است. روحانیت برای جلوگیری از افراط و تفریط باید با دست زدن به تجربیات کوچک در جهت ایجاد عدالت و اصلاح امور، کارش را شروع کند تا پس از کسب تجربه در گذر زمان، به ایده حکومت اسلامی برسد، در غیر این صورت ممکن است افراط کاری وی به تفریط کاری برسد.

۱۸- آنچه سبب شد روحانیون سنی اجتهاد خود را کنار بگذارند، این بود که در هر عصری آنان با حکومت هم جهت می‌شدند و به تدریج با کنار نهادن دیدگاه‌های نقد و پویای خویش از سر ناچاری، از دیدگاه‌های حاکم تبعیت می‌کردند، بنابراین اگر شیعیان نیز حکومت دینی پدید آورند، روحانیونی که در رأس این حکومت هستند، اجازه صدور فتاوی مختلف (که ممکن است در تعارض با اندیشه‌های روحانیون حاکم باشد) را نخواهند داد و با زور نظر خود را غالب خواهند کرد و به این ترتیب اجتهاد در میان حوزه‌های شیعی نیز از بین خواهد رفت.

۱۹- در حال حاضر دسترسی مردم به مراجع دینی کار ساده‌ای هست، اما اگر مراجع در امر حکومت وارد شوند، آن گاه دسترسی مردم به آنان دشوار خواهد شد و به این ترتیب بین مردم و مراجع دینی فاصله خواهد افتاد.

۲۰- در جامعه تنها جریان روحانیون وجود ندارد و افراد دیگری هم هستند که احتمال دارد، سر سازگاری با روحانیون نداشته باشند و درضمن از قدرت لازم نیز برخوردار باشند، بنابراین آنان برای کسب قدرت، ممکن است دست به معارضه با روحانیون بزنند و به این ترتیب روحانیون به جای پرداختن به امور دینی و خداپسندانه، درگیر منازعات سیاسی شوند.

۲۱-روحانیت شیعه همواره با احتیاط زیاد عمل می کرده است و حتی از امور مباح استتکاف داشته است تا مبدا دامن آنان آلوده شود، اما امر حکومت داری، امر سخت و دشواری است که ممکن است به سادگی دامن روحانیت را به گناه آلوده کند. از این رو پرهیز روحانیون از حکومت، امر لازمی است که مانع از ایجاد خدشه و ایراد به دین می گردد.

نظر آیت الله بروجردی نیز در باب حکومت دینی، مشابه نظر استادش آخوند خراسانی است. دکتر صادق طباطبایی در خاطرات سیاسی- اجتماعی خویش در همین رابطه به ذکر شاهد مثال مهمی به شرح زیر، پرداخته است:

«در یکی از روزهای بهار سال ۱۳۳۱ که نوجوانی ۹ساله بودم، گروهی از طلبه های جوان و سیاسی از تهران عازم قم شده بودند تا با آیت الله بروجردی دیدار کنند. طلبه ی جوانی که بعدها فهمیدم نواب صفوی بود، سخنان تندی ایراد می کرد که هیچ چیز از آن در خاطر من مانده است. بعدها خبردار شدم که نواب و یارانش قصد دیدار با آیت الله بروجردی را داشتند که ایشان آن ها را نپذیرفته بودند. من از پدرم شنیدم که چند روز بعد که اصحاب آیت الله بروجردی، از جمله پدرم در محضر ایشان بودند، یکی از بزرگان و از مدرسین حوزه (ظاهراً پدر آیت الله فاضل لنکرانی، مرجع معاصر) علت این رفتار را از آقای بروجردی سوال کرده و می پرسد، چرا این افراد را که خواهان برقراری حکومت اسلامی هستند، نپذیرفتید؟

ایشان در جواب می گویند: این آقایان می خواهند شاه را بردارند، ولی امثال شما را به جای او بگذارند. شخص دیگری (ظاهراً مرحوم آیت الله کبیر) از علمای بزرگ و فقهای برجسته بوده است می پرسد، مگر چه اشکالی دارد؟

آیت الله بروجردی در جواب می گویند:

اشکال بزرگ این امر در این جا است که شاه با اسلحه و تفنگ به جان مردم می افتد، با این اسلحه می شود مقابله کرد، ولی اگر شما به جای او نشستید، اسلحه شما ایمان و عقاید مردم است که به جان مردم می اندازید. با این اسلحه نمی توان به راحتی مقابله کرد و لذا دین و ایمان مردم به بازی گرفته می شود» (طباطبایی، ۱۳۸۷).

امام خمینی پس از هدایت انقلاب ایران و سرنگون سازی حکومت پهلوی، برخلاف دید حداقلی افرادی نظیر آخوند خراسانی و آیت الله بروجردی، با اتکا به نظریه ولایت فقیه خویش، دید حداکثری خود در زمینه دین را محقق کرده، نظام جمهوری اسلامی را با محوریت ولایت فقیه در ایران پدید آورد.

با پدید آیی جمهوری اسلامی، در عمل برخی از چالش‌های جدید نظام دینی که در مباحث نظری آخوند خراسانی و میرزایی نائینی نیز شاید مشابه آن یافت نشود، در جامعه پدید آمد که شاید مهم‌ترین این چالش‌ها، تحقق سه دولت ولایت فقیه، دولت رسمی و دولت پنهان در جامعه بود که کم و بیش با یکدیگر اختلاف داشته، اسباب تشتت جامعه را فراهم می‌آورند. به این معنا که در جامعه مبتنی بر ولایت فقیه، بالطبع از ولایت فقیه انتظار می‌رود در بسیاری از امور مختلف حکومتی و اجتماعی مداخله کند. ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی از نقش بی‌بدیلی برخوردار است، اما در جریان عمل ملاحظه می‌شود که گاهی موضع‌گیری‌های ولایت فقیه چنان کلیدی و پراهمیت تلقی می‌شوند که با موضع‌گیری وی، دیگران حق اظهارنظر به خود نداده، یا با کنار کشیدن دایمی خویش، پیشبرد برخی از امور مهم (نظیر جنگ) را تنها و تنها برعهده وی می‌بینند، حال آن که در هر صورت ولایت فقیه نیز انسانی نظیر انسان‌های دیگر بوده، از ظرفیت شناختی همچون دیگران برخوردار است و همچون آنان، در معرض خطا نیز قرار دارد.

اگر چه امام خمینی در پاریس اعلان داشته بود در دولت اسلامی حتی مارکسیست هم نیز آزادی بیان خواهند داشت و می‌توانند حرف‌های خودشان را بزنند، اما وی در ارتباط با انجمن حجته موضع شدیدی می‌گیرد تا حدی که انجمن مزبور مجبور به اعلان تعطیلی خود می‌کند.

حجت‌الاسلام منتجب‌نیا پس از نقد صریح امام خمینی بر انجمن حجته در تاریخ ۶۲/۴/۲۱ که به اعلان تعطیلی انجمن مزبور در تاریخ ۶۲/۵/۵ (به نقل از شرق) انجامید، بیان می‌دارد:

«امام خمینی به مسوولان اظهار داشت... اگر یک نفر از آن‌ها (انجمن حجته) در مجلس باشد، مجلس را خراب می‌کند، اگر یک نفر از آن‌ها در دولت باشد، دولت را خراب می‌کند... من به شما تکلیف می‌کنم، اگر کسی از این انجمن مسوولیت کلیدی دارد، او را برکنار کنید و نگذارید خطر ایجاد کند». شاید امام خمینی به دلیل آرمان‌گرایی‌های خویش به دنبال آن بود که حتی یک فرد نامناسب در مجلس یا دولت نباید حضور داشته باشد که چنین بیاناتی را اظهار داشت، اما اگر امام می‌دانست که روزگاری می‌رسد که دبیر شورای نگهبان از خرید و فروش رأی برای ورود به مجلس یاد می‌کند (شرق)، یا همان کسانی که مبارزه علیه شاه را حرام می‌دانستند (شرق، ۹۳/۳/۳۱)، خود را در مسند نظریه‌پردازی نظام اسلامی معرفی می‌کنند، در اتخاذ تصمیم‌های این چنینی خود تجدید نظر می‌کرد و اولاً مانع از وجود تنوع افکار در جامعه نمی‌شد و ثانیاً خط‌مشی مبتنی بر حذف طرف مقابل و مخالف را به دست مسوولان بعدی نمی‌داد.

موضع گیری امام خمینی در مورد جنگ نیز مقوله مهمی بود. به این معنا که گاهی مسوولان ضعیف به جای تصمیم گیری، می کوشیدند اتخاذ تصمیم خود را به گردن امام خمینی انداخته یا خود ولی فقیه را سواستحسان می کرد، باید امری همچون جنگ را پیش ببرد و توجهی به آرای دیگران در همین ارتباط نداشته باشد.

صبوری (۱۳۸۹) در کتاب «کوچه نقاش ها» که به خاطرات سید ابوالفضل کاظمی اختصاص دارد، می نویسد:

بین راه بچه های گردان حبیب را دیدم که ستون کش به طرف خط می رفتند. قاتی شان شدم. یک جا نگه مان داشتند و سردستی توجیه مان کردند و گفتند: باید از پایین پاسگاه زید بروید سمت آب گرفتگی... حالا کدام آب گرفتگی و با چه وسیله ای، خدا می دانست. آخر آن جا همه اش آب گرفتگی بود! گلش مثل گل تهران نبود، بدقلق و چسبنده بود، عین سریش. هیچ کس نمی دانست کجا می رود توی آن دشت، نیروی خبره ای اطلاعاتی گم می شد، چه برسد به نیروی پیاده ای که برای اولین بار پایش را آن جا گذاشته بود....

عراق در عملیات خیبر برای اولین بار از سلاح شیمیایی استفاده کرد. ما هم که خدا برکت دهد، نه ماسک ضد گاز داشتیم و نه می دانستیم بمباران شیمیایی چه صیغه ای است....

در عملیات والفجر مقدماتی و والفجر یک، از دو لشکر تهران تلفات زیادی گرفته بود و این ضربه ی سختی برای فرماندهان این دو لشکر بود. خبر شهادت ابراهیم هادی، یل اطلاعات عملیات، دل من و همه ی رزمندگان و دوستان و رفقای ابرام را سوزاند. حتی این طور به نظر می آمد که نوعی یأس و نومیدی در دل نیروها به وجود آمده و کار را برای عملیات بعدی سخت تر کرد.

شاهد و ناظر بودیم که در چند عملیات گذشته، هر بار چندین نیروی دلاورمان در صحراهای آتشین عراق جا مانده بودند و حرف رزمندگان در باب شیوه ی کم کردن تلفات بود.

پیام شهدا از حنجره بزرگان جنگ مثل علی موحد، کاظم رستگار، اصغر رنجبران، منصور کوچک محسنی، سعید قاسمی، محمد جوان بخت، حسین الله کرم، حسین اسکندرلو، مجید زادبود و دیگران بیرون آمد و یک آتشی بود که به جان همه ی بچه ها افتاده بود، اما شاید عده ای جرأت و جسارت بیان کردنش را نداشتند. این احوال و زمزمه ها باعث شد که حدود سه ماه کار جنگ بخوابد و شل شود. دیگر حرفی از عملیات جدید نشد، هر چند در آن روزهای پر آشوب، عملیات و جنگ، حرف اول را می زد و ورد زبان همه بود و روی همین حساب، فرماندهان بیشتر از نیروها ناراحت و پریشان بودند. در تهران تجمع کردند، تجارب و درد دل ها را در میان گذاشتند و بحث و جدل کردند.

تصمیم بر آن شد که به سرکردگی پیش کسوتان جنگ، نیمچه اعتراضی بکنیم به شیوهی جنگیدن گوشت و تانک، و چون همیشه یک نفر باید جلو بیفتد و سینه اش را سپر کند، این بار، علمدار پاک-باخته، حسن بهمنی، جلودار شد تا این فکر نو را که فشردهی حرف ها و دردهای فرماندهان بود، به گوش مسوولان مملکت برساند. واقعاً هم هیچ کس به اندازهی حسن در آن برهه به حساسیت جنگ پی نبرده بود. او متفکر و کاربلد بود، فنون جنگاوری را می دانست و می خواست یک راه کار جدید برای جنگ ارایه کند. می خواست جنگ برود زیر سایه ای ایدئولوژی و تفکر، و کارها در سایه ای مطالعه و برنامه ریزی انجام شود.

حسن فکر می کرد که با توجه به زیادی نیروهای بسیجی و سپاهی می شود طوری جنگید که بیشتر جواب گرفت و کمتر تلفات داد.

آنهایی که غصه دار رفقای شان بودند و فرماندهانی که تلفات داده و گردان از دست داده بودند، خصوصاً دو لشکر تهران که ضربه های سختی خورده بودند، روی حرف حسن مکث کردند.

یک روز صبح، در مقر سپاه پاسداران که در منطقه ی ۱۰ و پادگان ولی عصر بود، جمع شدیم. از طرف سپاه هم آقای محسن رضایی نماینده شد تا پاسخ سوالات حسن و رزمنده ها را بدهد.

آن طرف می گفت: هر چه ما می گوئیم، شما باید بگوئید چشم. این طرف هم می گفت: فرمانده باید زمین را ببیند و تشخیص بدهد که آن جا برای عملیات مناسب هست یا نه.

حرف این ها حساب بود، اما آقا محسن گفت: صبح می ریم پیش امام، به ایشان بگید کس دیگه ای رو جای من بگذاره. امام، بنده رو انتخاب کرده.

حسن گفت: ما نیامده ایم شما رو از پست تون برداریم و جای شما رو بگیریم. ما با شیوهی جنگیدن شما مشکل داریم. به شیوهی جنگ گوشت و تانک اعتراض داریم. ما می خواهیم راهی پیدا کنیم که جلوی تلفات رو بگیریم. ما می گیم چرا توی کار، خیلی حساب و کتاب نیست. چرا هر وقت آمدیم حرف بزنیم و نظر بدیم، گفتید حرف نزن. ما سر ننه مان یا ملک پدری مان با کسی دعوا نداریم. حرف های ما، عصاره ی چهار سال جنگه.

این حرف ها زده شد و فردا یا پس فردا دوباره برای نتیجه گیری و دیدن سرانجام کار جمع شدیم در پادگان ولی عصر و قرار شد نماینده ی امام بیاید و تکلیف را معلوم کند.

نماینده ی امام، یک پیام از طرف امام آورد که متن دقیق آن در خاطرم نیست، اما حاصل آن این بود که یا عده ای آقایان را گول می زنند، یا این حرف ها را از سر دل سوزی می زنند، که من احتمال می دهم

دومی باشد. من به عنوان فرماندهی کل قوا به آقایان امر می‌کنم که هر چه فرمانده‌شان گفت، حتی اگر اشتباه باشد، باید گوش کنند و تبعیت کنند.

بعد از خواندن متن پیام امام، همه افتاد تو بچه‌ها. خط کش آمد بین‌شان. راهنما و سخن‌گوی رزمندگان، حسن بود. حسن می‌بایست حرف آخر را می‌زد. همان موقع یک عده جدا شدند و راه خود رو رفتند، جمعیتی هم دنبال حسن افتادند. این جمعیت آمد دم زورخانه‌ی پادگان ولی عصر.

همه‌مان منتظر بودیم که حسن حرف آخر را بزند، برویم یا بمانیم؟ همه مانده بودیم سر دوراهی. هم فرمان امام بود، هم غرور و تعصب‌مان داشت زیر سوال می‌رفت. بد وضعیتی بود.

اصغر رنجبران گفت: داش حسن، دندون رو بکن. حرف آخر رو بزن. چند لحظه‌ای سکوت شد. آن وقت حسن حرفی زد که باید با طلا تو آسمان بنویسند. گفت: من حرف- هام رو گفتم و اعتراضم را رسوندم، اما من پیرو امام هستم. اگر امام بگه دست صدام رو ماچ کن، ماچ می‌کنم. من فردا به منطقه می‌رم. اگر جنگ نکنیم، مملکت زیر سوال می‌ره. من خواستم یک راهی پیدا کنم که هم زمین رو بگیریم و هم زمان رو. الان اگر ما یک جایی رو می‌گیریم، زمان رو از دست می‌دیم. صدام هم اگر زمینی رو به ما داد، در عوض، تا دلش خواست، از ما تلفات گرفت. این بچه‌ی بسیجی وقتی کشته شد، دیگر لنگه‌اش نیست... اگر طرحی رو که من دادم، پیاده می‌کردن، ما پرچم ایران رو تو بغداد بالا می‌بردیم....

باز خیلی‌ها حرف حسن را پذیرفتند. بعضی هم خط‌شان را جدا کردند. تکلیف من اما معلوم شد. آن جا از دوستان خداحافظی کردم و به خانه برگشتم....

بعد از گذشت مدتی دوباره حسن را دیدم، خیلی گرفته و پریشان به نظر آمد. ازش پرسیدم: چرا نیروی آزاد شده‌ای؟ تو فرماندهی کار بلد و قدر هستی، باید مسوولیت‌گیری تا کارها پیش بره....

- سیدجون، ما دنبال منصب نبوده‌ایم و نیستیم. با کسی معامله نکرده‌ایم که امتیاز بگیریم. به ما بگن کفش جفت کن، می‌گیرم یا علی. بگن فرمانده شو، می‌گیرم یا علی. بگن برو کنار، می‌گیرم یا علی. اما من خواستم به این‌ها بگم فکر نکنید ما نمی‌فهمیم. ما مرد جنگیم. آمده‌ایم بجنگیم، اما تو شیوه‌ی جنگیدن، با شما حرف داریم. شما باید آموزش رو گسترش بدید. سنگر سازی و دفاع شخصی رو گسترش بدید. تیراندازها باید درست و اصولی آموزش ببینند. باید روی حساب و کتاب کار کنید.

نیم ساعتی بحث شد و از دردهای دل برای هم گفتیم. بعد حسن بلند شد برود. هم دیگر را بغل کردیم و حلالیت طلبیدیم و حسن با حالی زار و خراب رفت. خراب بود، چون عاشق بود. عشق هم که نام و

ننگ نمی شناسد. روح حسن دیگر در جسمش نمی گنجید. هیچ کس در آن برهه او را درک نکرد و شناخت. حسن چنان بریده بود و چنان حالتی داشت که پیدا بود که برگشتنی در کارش نیست... یک دو روز بعد حسن در حمله هوایی دشمن شهید شد....

دم اذان مغرب، چند دقیقه‌ای پشت خاکریز بندگی کردم، با پوتین و نشسته. بعد از نماز، حاج محمد مرا خواست.

رفتم. حاجی تو سنگر نشسته بود. از قیافه‌اش پیدا بود دست کمی از نیروها ندارد، پریشان و نگران اوضاع. مسوولیت او، سخت تر از بقیه بود. او می‌بایست چند گردان را هدایت می‌کرد. گفت: از مرکز اعلام کرده‌ان که اگر بخوایم این جا وایستیم، باید یک جاپا از عراقی‌ها بگیریم. این‌ها، دیر یا زود، آخرش سه راهی رو می‌گیرن. شما باید عمل کنید....

گفتم حاج آقا، کجا بریم؟ یک موقع شب اول عملیات، اطلاعات معبر می‌زنه، ما هم می‌زنیم به خط. الآن دو روزه ما تو زمین هستیم. سومین شب درگیری ماست. یک مشت نیروی درب و داغون، با دشمنی که کاملاً هوشه، می‌خواد در بیفته؟ رفتن ما مثل اینه که شما دهل رو زیر گلیم قایم کنی! دیگه کار از این بدتر نمی‌شه....

گفت: دستور از بالاست. باید بزنی دلمش.

گفتم: ما همچین کاری نمی‌کنیم.

گفت: شما که ادعای زرنگی دارید، شما که عملیات نکرده‌اید هنوز... فقط پدافند کرده‌اید.

گفتم: ما نمی‌خوایم شما به ما نمره بدید. اولاً اگر پدافند بوده، چهار تا پدافند کرده‌ایم. کور نبوده‌ایم، دیده‌ایم بچه‌های مردم چه کار کرده‌اند. گردان‌های دیگه برن تو خط.

گفت: نه. اون‌های دیگه کار نمی‌کنن. شما سر زبون‌ها افتاده‌ای. شما بزنی به خط.

گفتم: من نمی‌رم.

گفت: این دستوره.

گفتم: مثلاً چه کارم می‌کنی؟ خیلی مردی، یک کار کن. من بسیجی هستم. این همه پاسدار هست، بیار تو زمین، بگذار کار کنن. من این کار رو نمی‌کنم.

گفت: اصغر، ببین؟!

اصغر گفت: کار باید جواب بده. به گفتن و نگفتن سید نیست. این زمین جواب نمی‌ده.

کار بیخ پیدا کرد. هر چه حاج محمد گفت، قبول نکردم.

گفتم: ما دو تا گروهان بیشتر نداریم. صد و هفتاد تا شهید داده‌ایم، دویست، سیصد تا مجروح. ته مانده - اش صد و سی، چهل نفره که باز هم نصفی شون زخمی هستن و ترکش ریز و درشت خورده‌اند. دست آخر گفتم: بریم تو زمین، بین آن طرف چه خبره. من نمی‌گذارم امشب بچه‌هام برن تو این زمین. تو به همه بگو سید ترسید. طوری نیست.

حاج محمد شاکی شد. بی‌سیم زد به جعفر محتشم، فرمانده گردان انصارالرسول، چون احتیاط ما که گردان شهادت بود، از هم پاشیده بود و نمی‌توانست بجنگد، جعفر محتشم را صدا زدند. جعفر آمد. حاج محمد گفت: شما باید بزنید به خط. جعفر گفت، میثم هفتصد تا نیرو داره، ما همه‌اش دویست تا هستیم... حاج محمد گفت: این‌ها جا زده‌ان.

چند دقیقه‌ی بعد، جعفر و پوراحمد که دلاور این جمع و فرمانده گروهان بود و حاج امینی آمدند. همان قصه‌ی من و حاج محمد، بین پوراحمد و جعفر پیش آمد. من به جعفر گفتم: خودت می‌دونی. تو از من اوستاتری، اما من می‌گم نکنید. این‌ها، ده، بیست نفر بودند. دست آخر خال‌شان چربید. حاج محمد بهشان گفت: زودتر آماده بشید. باید بزنید به خط.

پوراحمد، نیروهایش را برد به نقطه‌ی رهایی، پشت نعل اسبی. ما پنج نفر از پشت خاکریز رفتیم بالا. من و محمد کوثری و اکبر عاطفی و جعفر محتشم، بالای خاکریز به ردیف ایستاده بودیم. حاج محمد از من شاکی بود. عصبانیت تو صورتش موج می‌زد. آن طرف خاکریز، مجروح‌ها ریخته بودند. نه می‌شد بیاریم‌شان، نه می‌توانستیم بی‌خیال‌شان شویم.

نیروهای پوراحمد، نرم و پامرغی آمدند جلو، و در یک لحظه رها شدند. همان طور که پیش‌بینی کرده بودم، یکهو دشت مثل روز روشن شد. تانک‌ها که ردیف بودند، پروژکتورها را روشن کردند و دشت ظلمات شد عین روز روشن. بیشتر از دویست تانک بود، درست مثل فیلم‌های سینمایی!

خدای محمد می‌داند، دوشکا را روشن کردند، همه را خواباندند! بچه‌ها مثل برگ خزان ریختند. حتی یک تیر نتوانستند بزنند. چند نفری که عقب‌تر بودند، خوابیدند روی زمین تا دست کم گلوله‌ی تانک نخوردند.

چند دقیقه‌ی بعد، پوراحمد، از بغل خاکریز نعل اسبی آمد طرف ما. کارد می‌زدی، خونس در نمی‌آمد. خیلی عصبانی بود. پوراحمد چهار تا فحش چارواداری به من داد و رو به من گفت:

- فکر می‌کنی خیلی زرنگی، آره؟

گفتم: شلوغ نکن، بابا! تو الآن ناراحتی! زرننگ یعنی چه؟ می خواستی نری. من که به جعفر گفتم عمل نکنید، الآن موقع خوبی نیست.

حاج محمد رو به من گفت: دیگه جو نساز.

گفتم: جو چیه؟ معلوم بود عراقی ها تو دشت منتظرن، شما که خودت خبره ی کار هستی...».

در موارد دیگری مانند عدم تخلیه جزایر مجنون با وجود فشارهای فوق العاده عراق در محیط کوچک جزایر که تلفات شدیدی در برداشت و مسوولان سپاه قصد عقب نشینی از آنجا را داشتند و یا انجام عملیات کربلای ۵ در فاصله دو هفته پس از شکست سنگین عملیات کربلای ۴ با تأکید امام صورت پذیرفتند.

جزایر مجنون پس از تلفات بسیار در نهایت واگذار شد و در عملیات سنگین کربلای ۵، نظامیان هر دو کشور ایران و عراق متحمل تلفات بسیار سنگین شدند، اما ارتش عراق به دلیل برنامه ریزی بلندمدتی که در امر جنگ داشت، قادر به بازسازی خود شد، اما سپاه قادر به بازسازی خود نشد و در ادامه عراق چنان قدرتمند ظاهر شد که در تیرماه ۱۳۶۷ با پیش روی های گسترده خود حتی اهواز را تهدید کرد، ولی با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از سوی امام خمینی، جنگ خاتمه یافت.

مهندس بازرگان، اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی که پس از اشغال سفارت امریکا، به دلیل مخالفت با تندروی های این چینی با کابینه اش استعفا داد، در نامه ای که به امام خمینی در سال ۱۳۶۷ نوشت، با گله بسیار از عدم دادن وقت برای طرح نظریات نهضت آزادی در باب جنگ برای امام، بیان می دارد، از سرناجاری مجبور به ارسال نامه شده است، در نامه خویش خاطرنشان می سازد، با وجود آن که شورای عالی دفاع مسوولیت اعلان جنگ یا صلح را دارد، اما آن ها می دانند که چون امام در امر جنگ تصمیم گیرنده نهایی است، نامه خویش را به وی ارسال می دارند:

«در تاریخ بیستم اسفندماه گذشته در گرماگرم حملات موشکی تهران، طی تلگرام شهری از جنابعالی درخواست ملاقات فوری برای آقایان مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی و دکتر ابراهیم یزدی شده بود تا پیرامون جنگ و اوضاع عمومی کشور مذاکراتی در خدمتتان بنمایند، متأسفانه به این تقاضا جوابی مرحمت نفرمودید، و نه به تقاضای تلگرافی بعدی ۱۷ فروردین ماه ۶۷.

آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، که بعضی ها ولایت فقیه را ادامه دهنده رسالت و امامت آن بزرگوار دانسته اند، این چنین عمل می کردند؟ مگر مولای متقیان امام و خلیفه به حق مؤمنان در فرمان مالک اشتر، والی اعزامی به مصر توصیه نفرموده بود که:

«روی نهان داشتن حکمرانان از توده مردم شعبه‌ای از تنگ حوصلگی و اندک آگاهی داشتن از کارها است. فرمان‌گزار اگر از مردم روی نهان کند، به اموری که از او پنهان است، آگاه نمی‌تواند شد. از این رو کار بزرگ در نظرشان خرد می‌نماید و کار خرد بزرگ، نیکو زشت جلوه می‌کند و زشتی نیکو و حق به باطل در می‌آمیزد...».

چگونه یک فرد، هر قدر دانا و توانا و با تقوی، حق دارد خود را تشخیص دهنده و تصمیم گیرنده به جای پنجاه میلیون نفر یا سخن‌گوی اسلام بداند؟

در جماران نشستن و جز در مورد پیروان خاص به هیچ سوال و اظهار نظر یا استغاثه مردم جواب ندادن و چیزی جز آنچه خواسته و عقیده شخصی است، نگفتن و اطاعت و اجرا از همه خواستن، آیا با شیوه پیامبر (ص) و علی (ع) مطابقت دارد؟ مردم ایران آیا با گزینش و پذیرش رهبری جنابعالی، تفویض اختیار و استعفاء از شخصیت و استقلال و حیات خود کرده‌اند؟

قصد ما از مزاحمت و ملاقات این بود که پیام‌رسان گرفتاری‌ها و اعتراضات میلیون‌ها نفر از هم‌وطنان و هم‌کیشان زیرترس و اختناق باشیم که بسیاری از آن‌ها به ما مراجعه و اصرار می‌نمایند تا مصایب و معضلات جاری کشور را مطرح و در حضورتان بررسی نماییم. مصایب و معضلاتی که اکثریت سنگینی از ملت ایران را سخت گرفتار و ناراحت و آشفته کرده است و نوعاً آن را ناشی از سیاست جنگی حاکم و مدیریت نابسامان حاضر می‌دانند.

«کانال‌های ارتباطی امام» و گزینشی که در دیدار و گفت‌وگوهای خود دارید، چنان است که اخبار مملکت و افکار و احوال مردم را همان طور که خوشایندتان است دریافت می‌دارید، نه آن طور که واقعیت و غالبیت دارد....

ما برای احتراز از سوءاستفاده‌های احتمالی داخل و خارج و دست‌آویز ندادن به تبلیغات دشمن اصرار داشتیم دیدار و گفتارمان با جنابعالی حضوری و محرمانه باشد، ولی اینکه که اجابت نفرمودید، از آنجا که ملاقات و مطالبان مربوط به عموم است و ضرورت و فوریت داشت، عرایضمان را به صورت نامه سرگشاده خدمتتان فرستادیم... .

البته ما می‌توانستیم و می‌بایستی به متولیان و دولتیانی که مسوول‌اند و از جمله شورای عالی دفاع مراجعه نماییم که بر طبق قانون اساسی، باید پیشنهاد دهنده جنگ و صلح باشد. حال اگر علی‌رغم تجربه گذشته مبادرت به تقاضای ملاقات و ارسال این نامه به خدمتتان نموده‌ایم، برای این است که بنا به شنیده‌ها و دیده‌ها، هیچ‌یک از مقامات و متصدیان یا مسوولین و نمایندگان حتی شخصیت‌های دینی و خانوادگی،

دخالت و اجازه نظر و مشورت در امر جنگ و صلح ندارند، در این مدت نیز کمترین توجه یا ترتیب اثر به نامه‌ها و نظریات ما نداشته و نداده‌اند....

تصور نشود که جنگ اخیر شهرها و تشدید حملات و بیچارگی‌ها ما را به ترس و ناتوانی انداخته، وادار به چنین مراجعه و طرفدار تسلیم کرده باشد، یا با جهاد و اصل جنگ مخالف هستیم. استحضار دارید که نهضت آزادی پس از فتح خرمشهر و پایان پیروزمندانه مرحله دفاعی، همیشه علیه تعدی و تداوم جنگ در خاک عراق و خودداری از توجه به فرصت‌های طلایی هشدار می‌داده و پیش‌بینی می‌کرده است که با پیشرفت زمان و جریان جنگ ما در مواضع نامطلوب‌تری قرار خواهیم گرفت. ما جنگی را مجاز و جهاد در راه خدا یا قتال فی سبیل الله می‌دانسته‌ایم که برای دفع حمله دشمن به خاک و خانواده ما صورت گیرد و مبری از هر گونه تعدی و تجاوز انتقامی باشد. نه هر جنگی رحمت است و نه هر مرگی شهادت....

جنابعالی اگر عقیده و علاقه دارید که باید هستی و حقوق انسان‌ها را فدای اجرای اجباری اسلام و از بین بردن فتنه و فساد نمود و این یک کار عملی موفق و مأجور می‌باشد، عقیده در دنیا آزاد و محترم است، شخصاً و پیروان این طرز تفکر مختاراند مبادرت به چنین رسالت انتخابی بنمایند، ولی نه به هزینه و حیات کسان دیگری که چنین اعتقاد و الزام را ندارند و نگفته‌اند که حاضرند تا آخرین نفر و آخرین خانه در زیر بمب و موشک و سلاح‌های جهنمی شیمیایی آتش‌زا و اتمی نابود شده، شعار جنگ جنگ تا پیروزی بدهند!

البته اسلام آیین رسمی کشورمان، مورد اعتقاد و عشق و عمل اکثریت ایرانیان است (ضمن آن که تحریف و تحمیل‌های بعد از انقلاب باعث سستی و بی‌زاری‌هایی شده است)، ولی کدام اسلام؟ اسلام عفو و رحمت و خدمت بر مبنای یکتاپرستی و انسان دوستی، همان طور که در آخرین آیات کتاب خدا توصیه و تأکید شده فرموده است: «وَلَا يَجْرُ مِنْكُمْ شَتَانٌ قَوْمَ عَلِيٍّ أَلَا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى».

با شعار جنگ جنگ تا پیروزی به کجا رفته‌ایم؟

در این ماجرای جهنمی «اِثْم و عدوان» و مسابقه مرگ و ویرانی، برنامه عقیدتی یا تلقینی یک طرف از مردم ایران شعار آتشین «جنگ جنگ تا پیروزی» است و طرف دیگر که در راه و روش با آن‌ها اختلاف دارد، هشدار جنگ جنگ تا نابودی را می‌دهد....

اما در اجرا و تداوم جنگ، غیر از مرحله دفاعی مشروع قانونی اولیه که صدام و ارتش او دچار شکست و خواری و مجبور به فرار شده، دولت عراق خواهان صلح و آماده برای پرداخت غرامت گردید، بسیاری از مردم صاحب‌نظر و علاقه‌مندان به ایران و اسلام، ادامه جنگ را که تعرضی و انتقامی بود، نه

اسلامی و قرآنی بر طبق رضا و امر خدا می‌دانند و نه تداوم آن را به مصلحت مردم ایران و مستضعفین جهان یا به سود اسلام می‌بینند. مضافاً به این که پیروزی را از این طریق و از ابتدا امکان‌پذیر و موفق نمی‌شناخته‌اند. آنچه مشهود و مسلم است ابرقدرت‌های شرق و غرب و اسرائیل هستند که از تداوم و توسعه جنگ بهره برده و می‌برند و به کام دل رسیده‌اند....

گردش رو به عقب اوضاع و سیر تحول معکوس پیروزی و امید ما از اینجا نمودار می‌شود که سه سال قبل آقای رئیس‌جمهور در نماز جمعه تهران، وعده شکست قطعی صدام را تکرار کرده برای «آینده‌ای نه چندان دور»، وعده پیروزی کامل و پایان جنگ را می‌داد. پارسال آقای رئیس‌مجلس در نوروز ۶۵ و در نماز جمعه برای بسیج مردمی انبوه، اطمینان می‌داد که امسال سال تعیین تکلیف جنگ و صدام و حزب بعث است. امسال آقای نخست‌وزیر در پیام نوروزی، سال ۶۷ را «سال مقاومت و ایستادگی در مقابل تهاجمات سیاسی و نظامی دشمنان انقلاب اسلامی» نامید....

بیش از هفت سال است که پیروزم و فاتح، ولی نه صدام سقوط کرده است و نه کربلا و بغداد و قدس را آزاد ساخته‌ایم. نه پیروز شده‌ایم و نه فاتح، ولی می‌خواهیم پیروز شویم و فاتح و برای این کار باز باید بجنگیم و بجنگیم....

گفتیم که علی‌رغم امیدها و وعده‌ها از پیروزی دور شده‌ایم و رویدادها نشان داده است که باز دورتر خواهیم شد و با تهدیدهایی که جامه عمل پوشیده است، آینده تاریک‌تر و وحشتناک‌تری در افق نمودار است.

در حالی که امنیت و راحت و امید برای هیچ کس باقی نمانده، بمب‌ها و موشک‌ها پیر و جوان و کودک‌های ما و خانه‌ها و دکان‌ها و دارایی‌های مردم را چون گرگی که به گله می‌زند، به ضجه و فغان و فنا می‌کشاند. ستادهای مشترک ارتش و سپاه مرتباً اطلاعیه صادر می‌کنند و صدا و سیمای جمهوری اسلامی با افتخار تمام مژده می‌دهد که به تلافی آن‌ها ۱۰۰۰ نفر را کشتیم، ۲۰۰۰ نفر را زخمی کردیم، تعداد اسیران عراقی از مرز ۳۰۰۰ گذشت، شهرها و روستاهای فلان و فلان را زیر گلوله و بمب به خاک و خون کشیدیم، تأسیسات نفتی و نظامی بی‌شماری را زیر و رو کردیم، ده تا موشک سنگین انداختیم و به زودی بغدادشان را مبدل به ویرانه خواهیم کرد!

او می‌زند، ما می‌زنیم، او می‌کشد، ما می‌کشیم... یا بالعکس هر دو طرف رجزخوانی می‌کنند و خوشحال‌اند، اما غیر از ما و بیشتر از ما، کارگردانان و داوران این مسابقه مرگ و ویرانی، یعنی اسرائیل و روس و آمریکا خوشحال‌اند!

بازرگان و همفکرانش در نامه اخیر به زیر سوال بردن برخی از اظهارات امام خمینی نیز می‌پردازند:

«موشک به موشک و شیمیایی به شیمیایی، مقابله به مثل اسلامی!»

شعار بی جا و تحریف دیگر حکم خدا که موجب تشدید جنگ و مصیبت عظمی برای مردم داخل شهرها در ایران و عراق شده است، توجیه غلطی است که در مورد موشک باران شهرها به عنوان قصاص می نمایند.

مقابله به مثل در قالب قصاص اسلامی، وقتی قابل قبول است که با موشک های خودمان فرمان دهنده و پرتاب کنندگان موشک های عراقی را بزنیم. نه آن که به قصد یا به اسم کوبیدن تأسیسات نظامی و اقتصادی آن ها، ساختمان های مسکونی و تجاری بی دفاع و ساکنین بی تقصیر عراق را از بین برده و تبدیل به تل های خراب و خالی از آدمیزاد بنماییم.

جناب عالی بعد از اولین حملات ناجوانمردانه صدام به شهرها و روستاهای بی دفاع و کشتن اهالی بی گناه صریحاً فرموده بودید، اگر اسلام دست ما را نبسته بود، حالا از بغداد چیزی باقی نمانده بود. حال چه تغییر و تحول در معانی قرآن و سنت روی داده است که تغییر نظر پیدا شده، اسلام کنونی اجازه می دهد که با صدام بدون قید و شرط مقابله به مثل بشود؟ اگر سربازان صدام در حمله به شهرهای ایران به نوامیس ما تجاوز کنند، آیا رزمندگان ایران حق مقابله به مثل با زن ها و دخترهای عراقی را خواهند داشت! اگر صدام از بمب های شیمیایی استفاده می کند، با کدام مجوزی ایران اسلامی می خواهد از بمب و گلوله شیمیایی استفاده کند؟ اگر این جنگ را جنگ کفر با اسلام می دانید آیا نیروهای اسلام باید عمل نیروهای کفر را تکرار نمایند؟!»

نامه آیت الله منتظری (که در زمان درج نامه، قائم مقام رهبری شمرده می شدند) به امام خمینی، حاوی نکات بسیار زیادی است، به این معنا که در حالی که آیت الله منتظری حتی به کارگیری عنوان (منافقین) را برای اعضای سازمان مجاهدین درست نمی دانند، امام خمینی پس از عملیات مرصاد (فروغ جاویدان) سازمان مجاهدین، دستور اعدام اعضای زندانی سر موضع سازمان را داده است.

روایت آیت الله منتظری درباره اعدام های سال ۱۳۶۷ از کتاب خاطرات ایشان (در ۱۰ بخش) به اجمال به شرح زیر است:

«بعد از جریان مرصاد نامه ای از امام گرفته بودند که منافقین سر موضع را در زندان ها اعدام کنند و پس از تعطیل کردن ملاقات های زندانیان، به طور کلی با این نامه چنان که نقل شد حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را - تردید از من است - اعدام کردند، من راجع به این موضوع دو تا نامه به امام نوشتم...»

من همیشه زندانبان‌ها و مسوولین زندان را از برخورد غیر اسلامی با زندانیان برحذر می‌داشتم، من به زندان‌ها نماینده می‌فرستادم که زندان‌ها را بازرسی کنند که اخلاق اسلامی در آن‌ها رعایت شود و به زندانیان ظلم نشود و حقوق آن‌ها پایمال نگردد، درست است که یک کسی زندانی ما شده، ولی نباید به او ظلم بشود، هر چند - به قول آقایان - از منافقین باشد... حتی تعبیر به «منافی» هم صحیح نیست. این حدیث در کتاب جهاد وسایل الشیعه است: «ان علیا (ع) لم یکن ینسب احدا من اهل حربہ الی الشرک و لا الی النفاق و لکنه کان یقول: هم اخواننا بغوا علینا».

حضرت علی (ع) هیچ یک از کسانی را که با او می‌جنگیده‌اند به شرک و نفاق متهم نمی‌کرد، بلکه می‌فرمود: اینان برادران ما هستند که بر ما طغیان کرده‌اند. حالا ما با اندک چیزی افراد را به انواع برچسب‌ها متهم می‌کنیم... .

پس از این که مجاهدین خلق با پشتیبانی عراق به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کردند، عملیات مرصاد انجام گرفت و تعدادی از آن‌ها در درگیری کشته شدند، تعدادی هم اسیر شدند که لابد محاکمه شدند و صحبت ما در مورد آن‌ها نیست، اما آنچه باعث شد من آن نامه را بنویسم، این بود که در همان زمان بعضی تصمیم گرفتند که یک باره کلک مجاهدین را بکنند و به اصطلاح از دست آن‌ها راحت شوند، به همین خاطر نامه‌ای از امام گرفتند که افرادی از منافقین که از سابق در زندان‌ها هستند، طبق تشخیص دادستان و قاضی و نماینده اطلاعات هر منطقه، با رأی اکثریت آنان اگر تشخیص دادند که آن‌ها سر موضع هستند، اعدام شوند، یعنی این سه نفر اگر دو نفر از آن‌ها نظرشان این بود که فلان فرد سر موضع است، ولو این که به یک سال یا دو سال یا پنج سال یا بیشتر محکوم شده، باید اعدام می‌شد... .

بالاخره مدتی ملاقات‌های زندانیان را تعطیل کردند و برحسب گفته متصدیان با استناد به این نامه حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر زندانی -تردید از من است- از زن و مرد را در کشور اعدام کردند، حتی افرادی که نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، طرف را می‌آوردند به او می‌گفتند، بگو غلط کردم، او هم به شخصیتش برمی‌خورد نمی‌گفت، می‌گفتند پس تو سر موضع هستی و او را اعدام می‌کردند! در همین قم یکی از مسوولین قضایی آمد پیش من و از مسوول اطلاعات قم گله می‌کرد که می‌گوید، تندتند این‌ها را بکشیم، از شرشان راحت شویم، من می‌گویم آخر پرونده‌های این‌ها را بررسی کنیم، یک تجدید نظری در حکم این‌ها بکنیم، می‌گوید حکم این‌ها را امام صادر کرده، ما فقط باید تشخیص موضوع بدهیم، به بعضی افراد می‌گویند تو سر موضعی؟! او هم نمی‌داند که قضیه از چه قرار است، می‌گوید بله، فوری او را می‌برند اعدام می‌کنند.

بالاخره من احساس کردم که این شیوه درستی نیست؛ تصمیم گرفتم یک نامه به امام بنویسم؛ آقای آسیدهادی هاشمی و آقای قاضی خرم آبادی اینجا بودند، با آن‌ها مشورت کردم، گفتند این کار را نکنید، چون امام از دست منافقین پس از جریان مرصاد عصبانی هستند و اگر شما یک چیزی بنویسید، ایشان ناراحت می‌شوند، آن‌ها بلند شدند رفتند، ولی من همین طور ناراحت بودم، نماز ظهر و عصر را خواندم، فکر می‌کردم که بالاخره به من می‌گویند قائم مقام رهبری، من در این انقلاب سهیم بوده‌ام، اگر یک نفر بی‌گناه در این جمهوری اسلامی کشته شود، من هم مسوولم، پس از این بود که نشستم این نامه را نوشتم:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از عرض سلام و تحیت، به عرض می‌رساند، راجع به دستور اخیر حضرت عالی مبنی بر اعدام منافقین موجود در زندان‌ها، اعدام بازداشت شدگان حادثه اخیر را ملت و جامعه پذیرا است و ظاهراً اثر سوئی ندارد، ولی اعدام موجودین از سابق در زندان‌ها:

اولاً در شرایط فعلی حمل بر کینه‌توزی و انتقام جویی می‌شود.

و ثانیاً خانواده‌های بسیاری را که نوعاً متدین و انقلابی می‌باشند، ناراحت و داغدار می‌کند و آنان جداً زده می‌شوند.

و ثالثاً بسیاری از آنان سر موضع نیستند، ولی بعضی از مسوولین تند با آنان معامله سر موضع می‌کنند. و رابعاً در شرایط فعلی که با فشارها و حملات اخیر صدام و منافقین، ما در دنیا چهره مظلوم به خود گرفته‌ایم و بسیاری از رسانه‌ها و شخصیت‌ها از ما دفاع می‌کنند، صلاح نظام و حضرت عالی نیست که یک دفعه تبلیغات علیه ما شروع شود.

و خامساً افرادی که به وسیله دادگاه‌ها با موازینی در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه‌ای، بی‌اعتنایی به همه موازین قضایی و احکام قضات است و عکس‌العمل خوب ندارد.

و سادساً مسوولین قضایی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تأثر از جو بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرت عالی بسا بی‌گناهی و یا کم گناهی هم اعدام می‌شوند، و در امور مهمه احتمال هم منجر است.

و سابقاً ما تا حال از کشتن‌ها و خشونت‌ها نتیجه‌ای نگرفته‌ایم جز این که تبلیغات را علیه خود زیاد کرده‌ایم و جاذبه منافقین و ضد انقلاب را بیشتر نموده‌ایم، بجاست مدتی با رحمت و عطفوت برخورد شود که قطعاً برای بسیاری جاذبه خواهد داشت.

و ثامناً اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید، اقلّ دستور دهید ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسوول اطلاعات باشد نه اکثریت؛ و زنان هم استثناء شوند، مخصوصاً زنان بچه‌دار؛ و بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز، هم عکس‌العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود و بعضی از قضات متدین بسیار ناراحت بودند و بجاست این حدیث شریف مورد توجه واقع شود: قال رسول الله (ص): ادروا الحدود عن المسلمين ما استطعتم فان كان له مخرج فخلوا سبيله فان الامام ان يخطي في العفو خير من ان يخطي في العقوبة.

والسلام عليكم و ادام الله ظلكم.

۱۶ ذی الحجه ۱۴۰۸ - ۱۳۶۷/۵/۹

نامه مجدّد من به امام خمینی در ۱۳ مرداد ۱۳۶۷ به شرح زیر بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام و تحیت، پیرو نامه مورخه ۱۳۶۷/۵/۹ برای رفع مسوولیت شرعی از خود به عرض می‌رسانم، سه روز قبل قاضی شرع یکی از استان‌های کشور که مرد مورد اعتمادی می‌باشد، با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان حضرت عالی به قم آمده بود و می‌گفت: مسوول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص این که سر موضع است یا نه پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری، پرسید حاضری برای جنگ عراق به جبهه بروی؟ گفت: آری، پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند! وانگهی از من تازه مسلمان، نباید تا این حد انتظار داشت، گفت: معلوم می‌شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد.

و این قاضی شرع می‌گفت من هر چه اصرار کردم، پس ملاک اتفاق آراء باشد نه اکثریت، پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسوول اطلاعات دارد و دیگران عملاً تحت تأثیر می‌باشند.

حضرت عالی ملاحظه فرمایید که چه کسانی با چه دیدی مسوول اجرای فرمان مهم حضرت عالی که به دماء هزاران نفر مربوط است می‌باشند.

والسلام عليكم و رحمه الله و برکاته. حسینعلی منتظری.

بعد من دیدم آن‌ها دارند کارشان را ادامه می دهند، اول محرم شد، من آقای نیری که قاضی شرع اوین و آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود را خواستم و گفتم، الآن محرم است، حداقل در محرم از اعدام‌ها دست نگه دارید، آقای نیری گفت: «ما تا الآن هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده‌ایم، دویست نفر را هم به عنوان سرموضع از بقیه جدا کرده‌ایم، کلک این‌ها را هم بکنیم، بعد هر چه بفرمایید و...!» من بسیار ناراحت شدم و رئوس مطالبی را که یادداشت کرده بودم، در این جلسه با آن‌ها صحبت کردم و بعد یک نسخه از آن را به آن‌ها دادم که برای شما می‌خوانم:

بسمه تعالی

۰۱ من بیش از همه شما از منافقین ضربه خورده‌ام، چه در زندان و چه در خارج زندان، فرزند مرا آنان به شهادت رساندند، اگر بنا بر انتقام‌جویی باشد من بیشتر باید دنبال کنم؛ ولی من مصلحت انقلاب و اسلام و کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام را در نظر می‌گیرم، من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می‌گیرم.

۰۲ این گونه قتل عام بدون محاکمه، آن هم نسبت به زندانی و اسیر قطعاً در درازمدت به نفع آن‌هاست و دنیا ما را محکوم می‌کند و آنان را بیشتر به مبارزه مسلحانه تشویق می‌کند، مبارزه با فکر و ایده از طریق کشتن غلط است.

۰۳ روش پیغمبر(ص) را با دشمنان خود در فتح مکه و جنگ هوازن ببینید به چه نحو بوده است؛ پیامبر با عفو و گذشت برخورد کرد و از خدا لقب «رحمة للعالمین» گرفت. روش امیرالمؤمنین(ع) با اهل جمل را پس از شکست آنان ملاحظه کنید.

۰۴ بسیاری از افراد سر موضع را، رفتار بازجوها و زندان‌بان‌ها، آنان را به سرموضع کشانده و آلا قابل انعطاف بودند.

۰۵ مجرد این که اگر آنان را آزاد کنیم، به منافقین ملحق می‌شوند، موجب صدق عنوان محارب و باغی بر آنان نمی‌شود، امیرالمؤمنین(ع) نسبت به ابن ملجم هم قصاص قبل از جنایت انجام نداد با این که خودش فرمود: او قاتل من است.

۰۶ مجرد اعتقاد، فرد را داخل عنوان محارب و باغی نمی‌کند، و ارتداد سران فرضاً، موجب حکم به ارتداد سمپات‌ها نمی‌شود.

۰۷ قضاوت و حکم باید در جوّ سالم و خالی از احساسات باشد «لایق‌ضی القاضی و هو غضبان» الآن با شعارها و تحریکات جوّ اجتماعی ما ناسالم است، ما از جنایت منافقین در غرب ناراحتیم، به جان اسرا و

زندانیان سابق افتاده‌ایم، وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید زیر سوال بردن همه قضات و همه قضاوت‌های سابق است، کسی را که به کمتر از اعدام محکوم کرده‌اید به چه ملاک اعدام می‌کنید؟ حالا ملاقات‌ها و تلفن‌ها را قطع کرده‌اید، فردا در جواب خانواده‌ها چه خواهید گفت؟

۰۸ من بیش از همه به فکر حیثیت حضرت امام و چهره ولایت فقیه می‌باشم و نمی‌دانم موضوع را به چه نحوی به ایشان رسانده‌اند، این همه ما در فقه بحث احتیاط در دماء و اموال کرده‌ایم، همه غلط بود؟

۰۹ من چندین نفر از قضات عاقل و متدین را دیدم که ناراحت بودند و از نحوه اجرا شکایت داشتند و می‌گفتند تندروی می‌شود، و نمونه‌های زیادی را ذکر می‌کردند که بی‌جهت حکم اعدام اجرا شده است.

۰۱۰ در خاتمه مجاهدین خلق اشخاص نیستند، یک سنخ فکر و برداشت است، یک نحو منطقی است و منطقی غلط را باید با منطقی صحیح جواب داد، با کشتن حل نمی‌شود، بلکه ترویج می‌شود، ان شاء الله موفق باشید.

یادم هست آقای اسلامی که دادستان انقلاب فارس بود، یک پرونده‌ای را آورده بود پیش من، مربوط به دختری که می‌خواسته‌اند او را اعدام کنند، می‌گفت من با اعدام او مخالف بودم، اما با اکثریت آراء او را اعدام کردند، در این پرونده، دختر قبل از اعدامش وصیت کرده بود و خطاب به پدر و مادرش گفته بود: طوری نیست این پیش آمده‌ها هست، شما نسبت به انقلاب بدبین نباشید، قرآن و نهج البلاغه را بخوانید و... که خود آقای اسلامی از اعدام شدن او خیلی متأثر بود.

حجه الاسلام آقای حسینعلی انصاری که نماینده من در زندان‌ها بود، می‌گفت شش یا هفت برادر بودند که این‌ها نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، خیلی هم متعبد بودند، می‌گفتند ما با منافقین هم مخالف شده‌ایم، اما به این‌ها می‌گویید باید مصاحبه کنید، این‌ها می‌گویند ما حاضر نیستیم مصاحبه کنیم، ما حاضریم چیزی بنویسیم، ولی مصاحبه تلویزیونی نمی‌کنیم. این برای ما شکست است، و این‌ها را به این بهانه گفتند که سر موضع هستند و پنج یا شش نفر آنان را اعدام کردند و فقط یک نفر از آنان را که فلج شده بود، باقی گذاشتند؛ به این شکل کار می‌شد.

بالاخره این جریان گذشت. بعد از مدتی، یک نامه دیگری از امام گرفتند برای افراد غیر مذهبی که در زندان بودند، در آن زمان حدود پانصد نفر غیر مذهبی و کمونیست در زندان بودند، هدف آن‌ها این بود که با این نامه کلک آن‌ها را هم بکنند و به اصطلاح از شرشان راحت بشوند، اتفاقاً این نامه به دست آقای خامنه‌ای رسیده بود، آن زمان ایشان رئیس جمهور بود، به دنبال مراجعه خانواده‌های آنان ایشان با متصدیان صحبت کرده بود که این چه کاری است که می‌خواهید بکنید، دست نگه دارید، بعد ایشان

آمد قم پیش من، با عصبانیت گفت: «از امام یک چنین نامه‌ای گرفته‌اند و می‌خواهند این‌ها را تندتند اعدام کنند». گفتم: «چطور شما الآن برای کمونیست‌ها به این فکر افتاده‌اید؟ چرا راجع به نامه ایشان در رابطه با اعدام منافقین چیزی نگفتید؟» گفتند: «مگر امام برای مذهبی‌ها هم چیزی نوشته؟!» گفتم: «پس شما کجای قضیه هستید، دو روز بعد از نوشته شدن آن نامه به دست من رسید و این همه مسایل گذشته است، شما که رئیس جمهور این مملکت هستید چطور خبر ندارید؟!» حالا من نمی‌دانم ایشان آیا واقعاً خبر نداشت یا پیش من این صحبت‌ها را می‌کرد.

به هر حال، هدف من دفاع از مجاهدین خلق نبود، هدف من پایداری بر ارزش‌هایی بود که خودمان آن‌ها را قبول داشتیم و نباید حبّ و بغض‌ها باعث خدشه‌دار شدن آن‌ها می‌شد، هدف من محفوظ ماندن شخصیت امام و چهره‌ی ولایت فقیه بود که نباید به نام آن بعضی کارها انجام می‌شد، مجرد هواداری از مجاهدین شرعاً مجوز اعدام نیست و در جمهوری اسلامی حقوق همه طبقات باید حفظ شود^۱. بنابراین در یک جمع بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، نظریه ولایت فقیه با وجود ابعاد مثبتی که در آن متصور هست، اما با دولت رسمی که باید مسوولیت پیشبرد امور را برعهده داشته باشد، بعضاً در تعارض قرار گرفته، دولت رسمی را به انجام اعمالی وادار کرده یا از انجام اعمالی باز می‌دارد که ممکن است در تعارض با خط‌مشی‌های آن باشد، مضاف این که تفاوت صد و هشتاد درجه‌ای قرائت امام خمینی و قائم مقام ایشان، آیت الله منتظری، در امر اعدام‌های سال ۱۳۶۷، مسأله قابل تأملی است که کارآیی نظریه ولایت فقیه را زیر سوال می‌برد.

۰۳۰۱۰۲ دولت پنهان

یکی از ویژگی حکومت دینی این است که به دلیل وجود قرائت‌های مختلف از اسلام، بالطبع قرائت نظام سیاسی رسمی مورد پذیرش همه افراد و گروه‌های دینی نبوده، آنان از قرائت دینی خویش دفاع کرده و حتی بعضاً با نیت قرب الهی، با تلاش در جهت عملی ساختن قرائت خویش می‌کوشند تا اهداف خود را جامه عمل بپوشانند که در حالت اخیر، تعارض دید رسمی حاکم و دیدهای غیررسمی، به تلاقی نیروها و در نهایت هرز رفتن امکانات، سرمایه و انرژی دید رسمی حاکم بر کشور می‌انجامد. مضاف بر این دولت پنهان با نزدیک شدن و رسوخ در برخی از نهادها و سازمان‌های دولت رسمی، از این نهادها در جهت تضعیف دولت رسمی سود می‌جوید.

۱- کانال تلگرام آیت الله منتظری.

دولت پنهان از قدرت قابل توجهی برخوردار است، به شکلی که خود را بالاتر از قانون می‌داند. افراد و رسانه‌هایش از امنیت آهنین برخوردارند، و بدون ترس از محاکمه و مجازات یا توقیف نشریه و سایت مورد نظر، هر چه می‌خواهند بیان داشته یا هر چه می‌خواهند می‌نویسند (شرق، ۹۲/۱۲/۱۸). به عنوان نمونه، فاطمه آلیا نماینده پیشین مجلس، معاونت زنان ریاست جمهوری را که برای اخذ برخی از کمک‌ها به ارسال لیستی از زنان ۲۰ تا ۲۵ ساله مطلقه به دفتر صندوق جمعیت ملل متحد اقدام کرده بود، متهم کرد که این لیست برای اعزام زنان مزبور به آنتالیای ترکیه برای امور خلاف بوده است (شرق، ۹۶/۲/۲۸) و یا سید محمود نبویان، نماینده سابق مجلس طی نطقی بیان داشت وزیر آقای روحانی امریکا رفته است و آنجا تعهد داده است که سردار قاسم سلیمانی را کت بسته تحویل امریکایی‌ها بدهد (شرق، ۹۶/۳/۹). اما اهانت‌ها و تشنج آفرینی‌های اخیر هیچ‌گاه سر از محکمه در نمی‌آورند.

دولت پنهان برای اجرایی کردن منویات خودش در مرحله نخست، با اعمال فشار بر روی دولت رسمی تلاش می‌کند تا منویات خویش را در پوشش دولت رسمی مطرح سازد، و در صورتی که دولت رسمی در این جهت مقاومت کند، رأساً دست به عمل زده، دست به ممنوع سازی موارد دلخواهش می‌زند و با ایجاد موج در جامعه، سعی می‌کند تا خواسته خویش را محقق سازد.

دولت پنهان از سویی برای تأمین هزینه تبلیغاتش و از سوی دیگر برای کسب منافع مالی (که از اهم اهداف وی می‌باشد)، با تأسیس مؤسسات مالی که تحت نظارت بانک مرکزی نیستند یا بانک‌های مورد نظرش و یا انجام کارهای اقتصادی توأم با رانت و تخلف، قدرت مالی خویش را تأمین کرده و گسترش می‌بخشد.

دکتر جهانگیری، معاون رئیس جمهور، در مناظره‌های انتخاباتی سال ۱۳۹۶، از نیروهایی سخن به میان آورد که خود را بالاتر از قانون می‌دانند (شرق، ۹۶/۲/۱۶) وی در قسمت دیگری از بیانات خود از امنیت آهنین افراد دولت پنهان یاد می‌کند:

«مشکلی که وجود دارد این است که بخشی از جامعه با دولتی که با رأی مردم سرکار آمده است، مخالف هستند و متأسفانه این مخالفشان به شکل نهادینه شده در فضای مجازی و در مطبوعات با تمام توان به تخریب دولت می‌پردازند و احدی هم به آن‌ها معترض نمی‌شوند. آقای روحانی نیز در همین راستا از سنگ اندازی دولت پنهان در مسیر پیشبرد اهداف راهبردی دولت رسمی، چنین یاد می‌کند:

«مردم دیدید تصویری از شهرهای زیرزمینی نشان دادند که برجام را برهم بزنند، ولی مردم ما از همه این‌ها عبور کردند.

موشک‌هایی را نشان دادند که روی آن‌ها شعار نابودی اسرائیل نوشته شده بود تا برجام را برهم بزنند» (شرق، ۹۶/۲/۱۶).

دولت پنهان برای تحقق عملی خواسته‌های خویش، در ابتدا می‌کوشد با اعمال فشار به دولت رسمی منویات خویش را محقق کند. روحانی در یکی از نطق‌های انتخاباتی خویش بیان داشت:

«حرف‌هایی را که در جلسه‌های خصوصی می‌زنید، آشکار بگویید، شما می‌خواستید جوان‌های ما در حصر و انزوا باشند. مگر هر روز فشار نیاوردید که فضای مجازی بسته شود» (شرق، ۹۶/۲/۲۰).

روحانی در فراز دیگری از بیانات خویش، ضمن نقد دولت‌های نهم و دهم احمدی نژاد که طی ۸ سال، ۸۶۰ هزار خانم را بی‌کار کرد (شرق، ۹۶/۲/۱۹)، خاطرنشان می‌سازد که دولت پنهان به وی نیز فشار آورد که در ادامه سیاست‌های بی‌کار کردن زنان، دولت وی نیز به این کار مبادرت کند:

«شما مگر هر روز فشار نیاوردید که اشتغال زنان باید متوقف شود» (شرق، ۹۶/۲/۲۰).

دولت پنهان در برخورد با عدم همراهی و مقاومت دولت رسمی، رأساً وارد صحنه شده، یا با دروغ و فریب به دیکته کردن خواسته خویش می‌پردازد و یا آن‌که با صرف هزینه‌های تبلیغاتی گزاف به موج-سازی در جهت تحقق اهداف خویش اهتمام می‌ورزد.

روحانی در نطق انتخاباتی که در کرمانشاه داشت، در همین رابطه بیان داشت:

«چرا حرف‌هایی را که در جلسه خصوصی می‌گویید، بلند نمی‌گویید که جوانان فرصت نیستند، تهدیدند».

مردم می‌خواهند محدودیت‌ها تمام شود. برچه مبنایی عکس بزرگان نظام را ممنوع می‌کنید؟ بر اساس کدام قانون و مصوبه؟ ادعا کردید شورای امنیت ملی این کار را کرده است، من به صراحت گفتم دروغ است» (شرق، ۹۶/۲/۱۹).

دکتر ظریف نیز از تلاش تبلیغاتی دولت پنهان برای سنگ‌اندازی در مسیر گفت‌وگوهای برجام، به شرح زیر یاد می‌کند:

«در جریان مذاکرات برجام، پوسترها، بنرها و پلاکاردهای متحدالشکلی علیه من و همکارانم ساخته و در سطح شهر نصب می‌شد که من نمی‌دانم چگونه و با چه بودجه‌ای ساخته شده بودند» (شرق، ۹۶/۲/۲۰).





دولت پنهان با تشکیل مؤسسات مالی که حاضر به پذیرش نظارت بانک مرکزی نیستند (مانند مؤسسات مالی ثامن الحجج و میزان) (شرق، ۹۶/۲/۲۳) و یا بانک‌های وابسته به نهادهای موردنظر، می‌کوشد تا بستر فعالیت‌های اقتصادی مجاز و غیرمجاز خویش را فراهم سازد. از سوی دیگر با اعمال نفوذهای لازم، از پرداخت مالیات فرار کرده (شرق، ۹۶/۲/۲۰) و یا آن که با تأسیس بنادر خاص، فارغ از نظارت گمرکات کشور، دست به واردات بدون مالیات بزند.

دولت پنهان با جذب نیرو و رسوخ دادن نیروهایش در نیروی انتظامی، نیروهای نظامی، قوه قضائیه و حوزه‌های علمیه، می‌کوشد تا اهداف خویش را محقق سازد، اهدافی که بعضاً در تعارض با اهداف دولت رسمی بوده، اسباب تشتت‌های اجتماعی و ریزش نیروهای انقلاب را فراهم می‌آورد.

دکتر روحانی در یکی از نطق‌های انتخاباتی خویش بیان داشت، او در طی دوران ریاست جمهوری خود، تنها یک نامه به قوه قضائیه نوشته و طی آن این پرسش را به عمل آورده است که به چه دلیل سیدمحمد خاتمی، رئیس‌جمهور اسبق ایران، ممنوع‌التصویر است، ولی قوه قضائیه به تنها نامه وی نیز پاسخ نداده است (شرق، ۹۶/۲/۲۴).

رئیس قوه قضائیه نیز در پاسخ به نطق انتخاباتی دکتر روحانی که طی آن راجع به رفع حصر میرحسین موسوی و مهدی کروبی اظهار امیدواری کرده بود، (بدون رعایت ادب لازم)، بیان داشته بود: «شما چه کاره‌اید حصر را بشکنید» (شرق، ۹۶/۳/۹).

آقای روحانی در اولین دور از ریاست جمهوری خویش بارها دست به نقد نیروهای انتظامی زده است. نمونه‌هایی از این نقدها به قرار زیر است.

مریضی با دیوار، فیلتر و ون حل نمی‌شود (شرق، ۹۳/۶/۱۷)،

امر به معروف نباید به خیابان و علیه زنان تقلیل یابد (شرق، ۹۴/۱/۲۴)،

وظیفه پلیس اجرای قانون است، نه اجرای اسلام (شرق، ۹۴/۲/۶).

اما با وجود هشدارهای رئیس دولت، گشت ارشاد با قوت و قدرت به کار خود در سطح جامعه ادامه داده، برای کمک به آن ۷۰۰۰ نیروی نامحسوس نیز به خیابان‌ها گسیل می‌شوند (شرق، ۹۵/۱/۳۱).

از سوی دیگر نیروهای انتظامی که حتی سخنان رئیس جمهور کشور را برنمی‌تابد، وقتی با لباس شخصی‌های مهاجم به سفارت انگلیس یا عربستان مواجه می‌شوند، دست به سینه در برابر آن‌ها ایستاده، وارد عمل نمی‌شوند تا آنان هرگونه که دلشان خواست به سفارت آسیب زده یا در آن آتش‌سوزی ایجاد کنند (شرق، ۹۴/۱۰/۲۴).

پخش پارازیت‌های ضد ماهواره، نمونه دیگری از اقدام‌های دولت پنهان است. به این معنا که با وجود آن که مقامات محیط زیست یا مجلس از خطر پارازیت‌های ضد ماهواره سخن می‌گویند، اما منشاء پارازیت‌های مزبور به ظاهر مشخص نیست و مسأله تهدید سلامت مردم و آسیب‌های زیست محیطی در این میان نادیده گرفته شده است (شرق، ۹۴/۵/۱۸).

مسعود پزشکیان، عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس، در همین ارتباط بیان می‌دارد: پخش پارازیت در جامعه به شکل بی‌ضابطه صورت می‌پذیرد (شرق، ۹۳/۷/۲۷).

معاون انسانی سازمان محیط زیست نیز از سرطان‌زا بودن پارازیت‌های ضد ماهواره‌ای خبر می‌دهد (شرق، ۹۳/۷/۱۲) و مسوولان هواشناسی در پاسخ به نقد کسانی که بیان می‌دارند، سازمان مزبور در پیش‌بینی رخدادهای جوّی (نظیر طوفان بزرگ تهران) ضعیف عمل می‌کند، پاسخ می‌دهند که پارازیت‌های ضد ماهواره‌ای پخش شده، موجب ایجاد اختلال در دستگاه‌های هواشناسی شده، این مسأله منجر به عدم پیش‌بینی‌های دقیق‌تر سازمان مزبور می‌گردد (شرق، ۹۳/۱۰/۹).

حل نشدن مسأله حصر، توهین به شخصیت‌های نظام و سانسور یا لغو سخنرانی آنان و یا نشریاتی که هیچ مجازاتی متوجه اهانت‌های آنان نمی‌شود، جلوه‌های دیگری از حکومت پنهان را به معرض دید می‌گذارند.

مسوولان دولت یازدهم، بارها از مسأله ناتوانی در ورود به مسأله حصر آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی یاد کرده‌اند.

ممانعت از سخنرانی سیدحسن خمینی در دانشگاه بروجرد (شرق، ۹۳/۲/۱۶)، توهین به ایشان (۹۴/۱۰/۵)، سانسور و پخش با تأخیر سخنرانی ناطق نوری در مراسم شب قدر (۹۲/۵/۷)، لغو سخنرانی علی مطهری در شیراز (شرق، ۹۳/۱۲/۲۰)، لغو سخنرانی مطهری در مشهد درباره عاشورا (شرق، ۹۵/۹/۱)، سانسور آقای هاشمی رفسنجانی در دولت احمدی‌نژاد و پاسخ منفی به میهمانان خارجی که خواستار ملاقات با ایشان بودند (به این بهانه که ایشان وقت ندارند) (شرق، ۹۴/۲/۱۶)، پرتاب کفش و مهر به سمت رئیس قوه مقننه که در حرم حضرت معصومه در حال ایراد سخنرانی بود (شرق، ۹۳/۱۲/۲۰)، شعارهای مرگ بر فتنه‌گر دانشجویان بسیجی در برابر آقای رفسنجانی در زمانی که ایشان به دانشگاه امیرکبیر رفته بود (شرق، ۹۴/۲/۱۵)، جلوه‌های دیگری از اقدام‌های دولت پنهان را به نمایش می‌نهند.

وجود گروه‌های خودسری که پس از اخذ مجوز گروه‌های هنری مختلف از وزارت ارشاد، دست به پایین کشیدن فیلم مورد نظر زده (شرق، ۹۲/۶/۲۴) و یا مانع اجرای برنامه می‌شدند (شرق، ۹۳/۴/۱۵) و لغو سریالی کنسرت‌هایی که در آن‌ها می‌خواهد از حافظ و مولوی خوانده شود، یا تهیه و توزیع بولتن‌هایی در سطح مقامات کشور که به بیان وزیر ارشاد سرپایشان دروغ است (شرق، ۹۳/۴/۱۵)

هم‌زمان با اختلال‌هایی که دولت پنهان در روند پیشبرد امور دولت رسمی انجام می‌دهد، برخی از برخوردهای دستگاه قضا، تداعی‌گر این معنا است که دولت رسمی نباید انتظار محکومیت عوامل دولت پنهان را داشته باشد. به عنوان مثال، دستگاه قضا بلافاصله پس از اعتصاب کارگران معدن آق‌دره که به دلایل صنفی صورت پذیرفته بود، دستور شلاق زدن کارگران اعتصابی را صادر می‌کند (شرق، ۹۵/۳/۸) و یا پس از دستگیر شدن دانشجویانی که در جریان یک جشن در باغی در قزوین، دست به انجام برخی از رفتارهای غیردینی زده بودند، روز بعد از دستگیری حکم شلاق آنان اجرا می‌گردد (در حالی که برای احکام تعزیری می‌توان دادخواست مجدد در حکم ارایه شده را داشت) (شرق، ۱۳۹۵/۲/۱۳)، اما در برابر، پرونده قتل‌های محفلی کرمان از سال ۱۳۸۲، همچنان مفتوح است.

روحانی در مناظره‌های انتخاباتی سال ۱۳۹۶، در نقد انفعال قوه قضائیه بیان می‌دارد:

«آن‌هایی که دو میلیارد پول ایران را به حلقوم امریکا ریختند، چرا این کار را کردند، در سال ۸۶ و ۸۷، ۱۰ ماه فرصت بود این پول و اوراق از امریکا به ایران بازگردد، چرا این کار را نکردید؟» (شرق، ۹۶/۲/۱۹).

جهانگیری در نمونه دیگری در همین رابطه اظهار می‌دارد:

«یک بنده خدا نامه بازرسی کل کشور را راجع به املاک نجومی در سایتش منتشر کرد، همین. چرا او را گرفتید و به انفرادی بردید؟ چرا قوه قضائیه در این باره کاری نکرد؟» (شرق، ۹۶/۲/۲۳)

آخوندی وزیر مسکن نیز در نقد انفعال قوه قضائیه بیان داشت:

«۱۱۷ هزار واحد مسکونی مهر فاقد متقاضی است. ۵۳ هزار واحد از مسکن‌های مهر در سالی که به نام تولید ملی و حمایت از کار و سرمایه ایرانی نام گذاری شده بود، به ارزش سه میلیارد دلار به یک شرکت ترکیه‌ای واگذار شد... و قوه قضائیه در همه این موارد منفعل بود.» (شرق، ۹۶/۲/۱۹).

برخی از طلاب و فضلاء حوزه‌های علمیه نیز از نیروهای دولت پنهان می‌باشند. به عنوان مثال، مدیریت حوزه علمیه با فراخوان جهاد فرهنگی طلاب، آنان را در مسجدی گرد هم آورده، با دادن پاکت به هر یک از آنان، از آن‌ها خواستند تا به اقصاء نقاط کشور اعزام شده، در جهت تنویر افکار مردم جهت رأی دادن به کاندید مورد نظر حوزه، اثرگذار واقع گردند.

۰۳۰۱۰۳ دولت رسمی

دولت‌های رسمی در جمهوری اسلامی دارای دو تعارض درونی و بیرونی هستند. تعارض درونی نظام اسلامی کارآمدی نظام و تعارض بیرونی آن، تعارض احتمالی با دولت رهبری و دولت پنهان می‌باشد. ملاحظه مباحثی که علمای روحانی راجع به نظام اسلامی داشته و دارند، دلالت بر آن دارد که مباحث اخیر به تمامه مباحث نظری بوده‌اند و در تمامی موارد نیز نتیجه مباحث علمایی که در باب کارآمدی یا ناکارآمدی نظام اسلامی بحث کرده‌اند، به این نتیجه انجامیده است که بر مبنای آیات و احادیث متعددی، نظام اسلامی نظامی کارآمد می‌باشد.

با شکل‌گیری جمهوری اسلامی، دغدغه کارآمدی نظام اسلامی از سوی آیت الله هاشمی رفسنجانی به عنوان فردی که در جریان عمل با کارآمدی یا ناکارآمدی نظام اسلامی سروکار داشت، مطرح گردید. به این معنا که با ملاحظه نامه امام علی، علیه السلام، به مالک اشتر که در واقع به شرح وظایف دولت اسلامی پرداخته است، مشخص می‌شود که دولت اسلامی موظف به آبادانی و گسترش رفاه و فلاح در سطح مردم جامعه می‌باشد. اما واقعیات امر در آغاز انقلاب چنان بود که دولت اسلامی بر مبنای ادله نظری و احکام فقهی موجود، کارآیی گسترش رفاه و عمران در سطح جامعه را نداشت، زیرا از سویی

بسیاری از فقهای مطرح در جامعه با مسأله اخذ مالیات از مردم و مشاغل مخالف بودند و اخذ خمس و زکات را برای پیشبرد جامعه کافی می‌دانستند. البته آن دسته از فقها که با اخذ مالیات موافق بودند، آن را از باب اکل میت مطرح می‌کردند، یعنی آنان نیز مالیات را قبول نداشته، در حالات استثنایی، اخذ آن را در حد رفع نیازهای مبرم جامعه مورد تأیید قرار می‌دادند.

آیت الله هاشمی رفسنجانی در بحثی که در زمینه کارآمدی نظام در یکی از خطبه‌های نماز جمعه در اوایل انقلاب مطرح کرد، از منظری عینی و عملی وارد بحث کارآمدی نظام اسلامی شد و با ارایه ادله‌ای مانند این که در حال حاضر گندمی را که کشور از خارج کیلویی ۲۰۰۰ تومان وارد می‌کند، کیلویی ۴۰۰۰ تومان از کشاورز می‌خرد و این در حالی است که دولت شاید معادل همان مقدار را به شکل ارایه امکانات جنبی نظیر سم، کود، ماشین آلات کشاورزی و مانند آن، به کشاورز کمک می‌کند، بنابراین امید این که دولت بتواند از مواردی مانند گندم، جو، خرما، مویز و دیگر اقلامی که می‌توان از آن‌ها زکات گرفت، سود برده، رفاه عمومی جامعه را بر همین مبنا فراهم کند، امید باطلی است. بنابراین باید فکری به حال کارآمد کردن نظام اسلامی کرد و مثلاً با اخذ مالیات که بسیاری از فقها با آن مخالف هستند، به تخفیف مشکل اخیر رسید.

بلافاصله بعد از سخنرانی آیت الله هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران، جامعه مدرسین در قم تشکیل جلسه دادند و با بررسی مفاد بحث ایشان، اظهار داشتند که آقای رفسنجانی پای خویش را از حد خود فراتر نهاده است و نباید کارآمدی نظام اسلامی را مورد تردید قرار دهد.

آیت الله هاشمی رفسنجانی در نامه‌ای که در پیوست خاطرات سال ۱۳۶۳ خویش آورده است، با طرح نقطه نظرهای خویش برای امام خمینی، اولاً خاطر نشان می‌سازد نامه وی (از باب طرح مسأله کارآمدی و ناکارآمدی نظام و اخذ مالیات که در فقه اسلامی مطرح نشده است)، نامه‌ای تاریخی خواهد بود و ثانیاً با طرح بحث مالیات برای ایشان، بر ضرورت اخذ آن تأکید می‌کند، هر چند بحث اخیر نه در مباحث امام خمینی و نه در مباحث فقهی سایر فقها نیامده بود.

آیت الله رفسنجانی در نامه خویش اشاره می‌کند، اتکای صرف به بحث‌های مدرسه‌ای، نظام اسلامی را به بن‌بست می‌کشاند. وی با ارایه جدولی از هزینه‌های کشور، نتیجه می‌گیرد، ارایه فتوای صرف از سوی فقها راهگشای نظام اسلامی نیست و در جریان عمل باید دنبال راه کار دیگری برای کارآمد کردن نظام اسلامی بود.

آیت الله رفسنجانی در مصاحبه‌ای که در یک صدمین سالگرد وفات آخوند خراسانی داشت، با طرح مباحث اخیر یادآور می‌گردد، علمای ما از این که با وجود تصویب نظارت علما بر قوانین مجلس برآمده

از مشروطیت، نتوانستند بر قوانین مجلس در زمان مشروطیت نظارت عملی داشته باشند، ناراحت بودند، اما خوب شد که علما بر قوانین مصوبه مجلس مشروطه نظارت نداشتند، زیرا با فتاوی خود، به فلج شدن کردن حکومت می‌رسیدند، زیرا وقتی در سال ۱۳۶۱ بحث مالیات، مورد نفی و انکار علما بزرگ جامعه بود، بالطبع احکام فقهی ۷۰ سال قبل، عوارض و موانع بیشتری برای پیشبرد اهداف اجتماعی جامعه، فراهم می‌آوردند.

آیت الله رفسنجانی بعدها بیان داشت امام خمینی (که رأساً در مورد مالیات بحثی نکرده بود)، از نامه وی استقبال کرده، مباحث آن را در خور تأمل دانسته است.

آیت الله هاشمی رفسنجانی برای حل معضل فتاوی نظری و مشکلات عملی که فراروی کارآمدی نظام اسلامی وجود داشت، در دهه شصت پیشنهاد کرد فقها باید بپذیرند، متخصصانی در کنار آن‌ها قرار داشته باشند و این متخصصان با طرح و تبیین اقتضائات زمانه، به روحانیون کمک کنند تا به صدور فتاوی مناسب دست بزنند، زیرا فقها با اقتضائات زندگی امروزه آشنایی لازم را ندارند و نمی‌توان فتاوی چنین افرادی را بلافاصله در جهت اجرا به کار گرفت، زیرا این امر، کارآمدی نظام اسلامی را مختل خواهد کرد.

البته آیت الله رفسنجانی بعد از گذشت قریب به سه دهه، کارآیی نظام اسلامی را منوط به راه کارهای کلی تری کرد و تغییر بعضی از نهادهای نظام (نظیر شواری نگهبان، مجلس خبرگان و صدا و سیما) را نیز برای ارتقای کارآمدی نظام لازم دانست.^۱

شهید بهشتی در سخنرانی که در سال ۱۳۵۶ در مدرسه منتظره الشمس (حقانی) داشت، با طرح رابطه علوم اسلامی و علوم انسانی، زاویه دید جدیدی را می‌گشاید که در عمل نتیجه‌ای مشابه نتایج آیت الله هاشمی را در بردارد، ایشان در این ارتباط بیان می‌دارد، مبتلا به علوم اسلامی و علوم انسانی، انسان است، اما روش برخورد آن‌ها تاحدودی با هم متفاوت است، ولی این تفاوت سبب نمی‌شود که روحانیون به علوم انسانی پشت کنند. ایشان بیان می‌دارد، اگر علمای اسلامی، به علوم انسانی (و همین طور علوم طبیعی) وقوف یابند، درک عمیق تری از وحی می‌یابند، به عنوان مثال، اگر عالمی بداند خطوط سرانگشت تمامی انسان‌های جهان با یکدیگر متفاوت است، در فهم آیه شریفه‌ای که ناظر به همین معنا

^۱ - در بحث کارآمدی نظام، از سخنرانی حجت الاسلام سروش محلاتی که در همین رابطه ایراد شده بود،

استفاده شده است.

است، مفاهیم عمیق تری را درخواهد یافت. شهید بهشتی در قسمتی از این سخنرانی مهم خویش چنین بیان می‌دارد:

«تفاوت اصلی علوم انسانی متعارف با علوم اسلامی در چیست؟ تفاوت اصلی علوم انسانی متعارف مثل جامعه‌شناسی، اقتصاد، حقوق، روان‌شناسی، تاریخ، ادبیات، هنر و امثال آن با علوم اسلامی کجاست؟ زمینه علوم انسانی متعارف غیراسلامی که امروز در مدارس گوناگون دنیا می‌خوانند با زمینه علوم اسلامی که شما طلاب جزء خیل پاسدارانش هستید، یکی است. انسان، بافت‌های هستی او، نیازهای او، توان‌های او، میزان و حدود کارایی او، هدف این کارایی، جهت این کارایی، میزان خودسازی و محیط‌سازی‌اش، راه‌های علمی این خودسازی و محیط‌سازی، موضوع و زمینه همه علوم انسانی است. زمینه علوم اسلامی هم همین است. تفاوت اصلی‌شان در چیست؟ در این است که علوم انسانی متعارف در این راه تنها از مشاهده و تجربه و تحلیل استفاده می‌کند. یکی از دوستان فرمودند «آنچه هست را می‌نگرد». خیر، علوم انسانی امروز می‌خواهد علاوه بر آنچه هست، آنچه باید باشد را هم بر مبنای آنچه هست، پیش‌بینی کند. همین‌طور که ما در علوم طبیعی پیش‌بینی علمی می‌کنیم، در علوم انسانی پیش‌بینی خودبه‌خود با «چه باید کرد؟» همراه است. ولی ابزار کارش، متد کارش، مبنای شناختنش، سرچشمه شناختش صرفاً چیست؟ مشاهده، تجربه و تحلیل آن. در روان‌شناسی، انسان را مشاهده می‌کند، روی او تجربه هم می‌کند، تحلیل هم می‌کند و در انتها، جمع‌بندی می‌کند. اجازه دهید به جای مسأله تحلیل و جمع‌بندی را اضافه کنیم. در علوم اسلامی، قبل از هر چیز، یک کاوشگر سخشن این است که ببینم، نخست سرچشمه وحی در این زمینه چه می‌گوید. انسان چیست؟ بافت‌ها، نیازها و توان‌هایش چیست؟ یک عالم اسلامی اول می‌خواهد ببیند، وحی در این زمینه چه گفته است. میزان کارایی و اختیار انسان چقدر است؟ اول می‌خواهد ببیند وحی در این زمینه چه گفته است. هدف لایق زندگی انسان چیست؟ اول می‌خواهد ببیند، وحی در این زمینه چه گفته است. جهت‌ها و راه‌های عملی رسیدن انسان به آن هدف چیست؟

پرسش‌هایی داریم قبل از وحی، پرسش‌هایی هم داریم بعد از وحی. قبل از وحی می‌پرسیم اصلاً وحی‌ای در کار هست تا من سراغ آن بروم؟ باید شناخت و معرفت انسانی را به کار انداخت تا به وحی برسیم؟ معارف مربوط به اثبات خدا، یافتن خدا در جهان، پی‌بردن و راه بردن به خدا یا هر چیز دیگری که می‌خواهید اسم آن را بگذارید. خداشناسی، معارفی است که ما را به وحی می‌رساند و این که وحی یکی از واقعیت‌هاست و می‌تواند تکیه‌گاه بشر قرار گیرد. این‌ها همه قبل از وحی است. بعد به وحی می‌رسیم. شناخت محتوای وحی....

محتوای وحی را از کجا باید شناخت؟ امروزه گاهی می‌گویند برای محتوای وحی چند نفری در یک اتاق در بسته می‌نشینیم و بحث می‌کنیم تا ببینیم مصلحت بشریت چیست، آن وقت می‌گوییم این همان محتوای وحی است! عرض من را فهمیدید؟ چهار نفر، می‌گویند می‌رویم در یک اتاق در بسته با هم می‌نشینیم و درباره مصلحت بشریت اندیشه آزاد می‌کنیم! بعد هم می‌پزیم و می‌سازیم و می‌کشیم و سفره‌مان را پهن می‌کنیم و به تمام بشریت می‌گوییم هر که خواهان سعادت است بسم‌الله، وحی همین است که ما می‌گوییم! به نظر شما این راه صحیحی است؟ هیچ عاقلی پیدا می‌شود که بگوید این راه صحیحی است؟ البته که صحیح نیست.

بحث ما در وحی اسلامی، در دو آئینه متمم یکدیگر یعنی کتاب و سنت منعکس است. برای شناخت وحی باید رفت سراغ کتاب و سنت. بله، امروز برای کتاب فهمی و سنت فهمی زنده و پویا و نه متحجر و ایستا یا حتی ارتجاعی، علاوه بر همه آنچه تاکنون برای فهم کتاب و سنت به آن احتیاج داشتیم، به یک سلسله معلومات دیگر نیز به صورت کمک نیازمندیم؛ یعنی اگر انسان بخواهد ببیند وحی درباره روند جامعه چه می‌گوید، تا الفبایی از جامعه‌شناسی نداند، نمی‌تواند اصلاً بفهمد وحی درباره روند جامعه چه می‌گوید. اگر بخواهد ببیند وحی در زمینه تعلیم و تربیت چه می‌گوید، تا آشنایی کلی با روان‌شناسی و علوم تربیتی به صورت کلی و در حد معلومات عمومی نداشته باشد، اصلاً نمی‌شود. از کنار آیه و حدیث عبور می‌کند. آیه و حدیث، مطلب را گفته، اما گوش او نمی‌شنود....

بنابراین، اگر امروز انسان بخواهد استنباط زنده از کتاب و سنت داشته باشد، به یک مقدار و در حد ابزار، به معلومات عمومی متناسب با زمان، احتیاج دارد. در قرآن آیاتی هست به منظور خداشناسی (نه به منظور طبیعت‌شناسی). به منظور خداشناسی، درباره کیفیت پیدایش باران سخن می‌گوید. آن کسی که با کیفیت طبیعی پیدایش باران و نقش باد و باران بر یکدیگر ناآشناست، این آیات را می‌خواند و رد می‌شود و برایش هم خیلی جاذبه و گیرایی ندارد، اما کسی که لااقل در حد معلومات عمومی در زمینه باد و باران مطالعه دارد، می‌بیند که در این آیات که هدفش خداشناسی است، اشاراتی در زمینه پیدایش باد و باران است که بسیار جالب و گیراست.

«الف. لام. میم. غَلَبَتِ الرُّومُ. فِی اَدْنٰی الْاَرْضِ وَ هُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُوْنَ فِیْ بَضْعِ سِنِیْنَ لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللّٰهِ» تا آدمی تاریخ را خوب نخوانده باشد، در همین حد که مورد نیازمان است، نمی‌گوییم تاریخ همه اقوام، بلکه لااقل تاریخ زمان اسلام، محیط اسلام، اطراف اسلام، اصلاً این آیه را نمی‌فهمد و بعد هم نمی‌تواند بفهمد که چطور می‌شود که این آیات به صورت

یکی از نشانه‌های اعجاز قرآن تلقی می‌شود، بنابراین، یک مقدار معلومات احتیاج داریم تا وحی را خوب بفهمیم. ولی سرچشمه کجاست؟ کتاب و سنت.

یک مطلب هم داریم که مربوط است به بعد از وحی. گیرم که وحی را شناختیم، وحی تمام جزئیات مربوط به همه زمان‌ها را موبه‌مو که نگفته است. برای پیاده کردن نقشه مدون وحی روی عرصه زمان ما که ناظر به نسل آینده و سرنوشت آینده باشد، خیلی معلومات نیاز است. اینجا است که معلومات عمومی هم دیگر به درد نمی‌خورد، اینجا دیگر معلومات تخصصی می‌خواهد....

پس برای کسب این شناخت مربوط به انسان از دو راه می‌توان استفاده کرد: از آورده‌های اندیشه و تجربه بشری، از آورده‌های وحی. علوم انسانی به اصطلاح امروز، شاخه‌های مختلف راه اول است. علوم دینی برای پیروان وحی در ادیان مختلف در درجه اول مربوط به راه دوم است و چه بهتر که این شناخت با استفاده از هر دو صورت گیرد، چون با هم تضادی ندارند....

بعد از زبان عربی، چه چیزهایی می‌خواهیم؟ زیست‌شناسی عمومی و مقدمات آن از علوم طبیعی، فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی و ریاضی در حدود متعارف. روان‌شناسی عمومی، زیبایی‌شناسی عمومی، دین‌شناسی عمومی (که غیر از اسلام است)، مردم‌شناسی، تاریخ تمدن بشری، انسان از دیدگاه مکتب‌های مختلف بشری و از دیدگاه اسلام که خودبه‌خود مستلزم آشنایی کافی با جهان‌بینی‌های گوناگون و مکتب‌های فلسفی است که این جهان‌بینی‌ها از آن برخاسته است. جرم‌شناسی، حقوق جزا، حقوق اساسی، حقوق مدنی، به این منظور که خیلی از مسائل فقه را این قدر بی‌پایه تلقی نکنیم. اقتصاد عمومی و مکتب‌های اقتصادی، لاقلاً در حد تاریخ عقاید اقتصادی. جامعه‌شناسی و شاخه‌های مرتبط با آن به ویژه علوم سیاسی. آشنایی کافی با یک یا دو زبان اروپایی که امروز خود به خود در بعضی از این رشته‌ها جز استفاده از کتاب‌های آن‌ها فعلاً راهی نداریم. همه این‌ها مقدمه است برای رفتن سراغ کتاب و سنت. ملل و نحل اسلامی و حتی تا آنجا که به آن‌ها مربوط است، ملل و نحل غیراسلامی، مذاهب فقهی، روند اسلام‌شناسی در این مذاهب، نقادی این روندها برای دست‌یابی به یک شیوه فقهی اصیل و زنده».

مباحث کاربردی آیت الله هاشمی رفسنجانی در کارآیی نظام دینی و مباحث نظری آیت الله بهشتی، هر دو دلالت بر ضرورت بازنگری جدی در فهم دین از منظری اجتماعی‌تر و علمی‌تر دارند و هر دو راز و رمز موفقیت روحانیت در عصر حاضر را فهم مسایل انسانی، فهم مسایل اجتماعی و ارایه فتوا با اتکا وحی و البته دانش تجربی بشر می‌دانند.

بنابراین به نظر می‌رسد تا زمانی که روحانیت بخواهد در حجره خویش بنشیند و از حجره خویش درباره جهان بیرون و فضای جهانی شده بحث کند، بحث‌های وی ممکن است جامعه را به انحراف ببرد و جهت پرهیز از این خطا، همان گونه که افلاطون بیان می‌داشت، فیلسوفان باید بر جامعه حکمرانی کنند و حال که این مسأله محقق نشده است، پس باید شاهان را فیلسوف کرد، با آموزش مسایل انسانی به فقها و اخذ کمک از متخصصان انسانی - اجتماعی، روحانیت باید به ارایه فتاوایی منطبق با جامعه بپردازد و تا زمانی که فقها به درک و فهم مسایل اجتماعی و فضای جهانی شده وقوف پیدا نکنند، فتاوی صرف آنان ممکن است به جای راهگشا واقع شدن، نظام اسلامی را با بن‌بست و مشکل مواجه سازد.

اما گذشته از تعارض اخیر که می‌توان آن را تعارض درونی نظام اسلامی نامید و بیانگر ضرورت به روز شدن دید فقها به دین و دیانت با توجه و امعان نظر به دستاوردهای تجربی دانش بشری است، تعارض دیگری که نظام اسلامی با آن مواجه است، تعارض بیرونی است. به این معنا که نظام مبتنی بر ولایت فقیه اولاً امکان عمل‌های گسترده‌ای برای ولایت فقیه قابل می‌شود که از این امکان عمل‌ها می‌توان با عنوان یک دولت مستقل در کنار دولت رسمی یاد کرد و ثانیاً به دلیل تفاوت‌های گاه ۱۸۰ درجه‌ای که بین آرای فقهای مختلف وجود دارد، بالطبع فقهایی که خارج از گردونه دولت رسمی قرار دارند و آرای آنان در تعارض با دولت رسمی است، با گردهم آمدن و طرح آرای خویش، در عمل دولت پنهانی را رقم می‌زنند که این دولت پنهان ممکن است، تعارض‌های کم و بیش جدی را با دولت رسمی به معرض دید بگذارد. بالطبع در این میان یافتن راه برای مردمی که شاهد عملکرد سه دولت رهبری، رسمی و پنهان هستند، دشوار شده، اقشاری از مردم به دنبال دولت رهبری، اقشار دیگری به دنبال دولت رسمی و اقشاری هم به دنبال دولت پنهان خواهند افتاد و این آغاز تعارض‌هایی است که تنها نتیجه آن، مختل شدن چرخ‌های پیشرفت جامعه و ریزش نیروهای اسلامی در گذر زمان می‌باشد.

البته لازم به یادآوری است، دولت‌های سه‌گانه اخیر گاهی یک‌دست عمل کرده، اختلاف بین آن‌ها کم خواهد بود، اما در برخی از موارد هم یک‌دست عمل نمی‌کنند که در شرایط اخیر تعارض‌های جامعه رو به فزونی خواهد گذارد بنابراین در صورتی که دولت رسمی، با دولت رهبری و پنهان همسو باشد، فضای اجتماعی جامعه یک‌دست‌تر به نظر خواهد رسید (نظیر دولت احمدی نژاد، اما احمدی نژاد هم با خانه نشینی ۱۱ روزه خویش یا عدم ترک مشاعی، نشان داد که می‌تواند با دولت‌های اخیر به سادگی وارد معارضه‌جویی شود). در صورتی که دولت رسمی، همخوانی چندانی با دولت رهبری و دولت پنهان نداشته باشد (مانند دولت اصلاح طلب خاتمی)، جامعه بیشتر شاهد تشتت خواهد شد (و همان گونه که آقای خاتمی در انتهای دوران ریاست جمهوری خود گزارش داد، ایشان هر ۹ روز با

یک بحران در دوران تصدی خویش مواجه بود). در حالت اخیر جامعه شاهد مهاجرت نخبگان خود و همین طور ریزش نیروهای اسلامی (خاصه جوانان) خواهد بود. اما اگر رابطه دولت رسمی در برابر دولت های رهبری و پنهان، تسامح و سکوت باشد (مانند دولت آقای روحانی)، شدت ریزش نیروها کمتر خواهد شد. (اما حالت اخیر هم چندان پایدار نبوده، ممکن است به حالت تعارض و تخالف برسد، به عنوان مثال، اگر چه دولت آقای روحانی در آغاز رویه سکوت را پیشه خود کرده بود، اما پس از آن که رئیس جمهور در دوران تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۶، ملاحظه کرد، رقبای وی با پذیرش اصل هدف وسیله را توجیه می کند، کار خود را پیش می برند، در برابر دروغ گویی ها و فریب کاری های آنان، و تبلیغات دولت پنهان ساکت نشست و با کنار نهادن رویه تسامح خویش، با صراحت لهجه بیشتری با آنان برخورد کرد).

به هر صورت رابطه دولت رسمی با دولت رهبری یا دولت پنهان به هر شیوه و طریقی که باشد، ناظران اجتماعی با ملاحظه تعامل، تسامح و یا تقابل دولت رسمی با دولت های پیش گفته، نسبت به آینده نظام بدبین شده با این تلقی که درگیری و تشتت دولت های اخیر، فراروی پیشرفت جامعه موانعی جدی ایجاد می کند، از دولت رسمی فاصله می گیرند. به عنوان نمونه، نگارنده در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۶ در عمل با دانشجویانی سروکار یافت که برخلاف منویات درونی خودشان، با رأی دادن به آقای رئیسی، استدلال می کردند به این ترتیب سقوط نظام اسلامی نزدیک تر شده، آنان می توانند به استقبال از نظام دلخواهشان بروند.

بنابراین در یک جمع بندی اجمالی می توان نتیجه گرفت، نظام اسلامی علاوه بر اشکال های نظری که آخوند خراسانی بر آن وارد کرده است، با اشکال های عملی مواجه است که باید اندیشمندان جامعه درباره آن به تأمل، تدبر، تفحص و تحقیق لازم بپردازند.

۳۰۲ تبیین دین داری دانشجویان

برای تبیین دین داری جوانان، ضرورت دارد که نقد آنان به دین داری مرسوم بزرگ سالان و مختصات قرائت جدید آنان را اولاً در متن و کلان جامعه مورد بررسی قرار داد و ثانیاً نیم نگاهی تاریخی نیز به تحولات اجتماعی پس از انقلاب داشت. از این رو در این قسمت، پس از ارایه یک بحث اجمالی در ارتباط با تحولات دینی، سیاسی و فرهنگی - اجتماعی از آغاز انقلاب تا به حال، در ادامه تحولات دینی جوانان (و به اجمال تحولات اجتماعی و سیاسی آنان)، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

در این قسمت نخست با یک بررسی تاریخی و کلان‌نگر، روند تحولات دینی، سیاسی و فرهنگی- اجتماعی جامعه ایران پس از انقلاب مورد توجه قرار خواهد گرفت. در این بحث خاطرنشان خواهد گردید، اگر چه در آغاز انقلاب سرمایه اجتماعی جامعه به دلایل رهبری کاریزماتیک امام خمینی، عرضه اسلام فقهاتی توأم با عرفان امام خمینی، جوّ انقلابی جامعه، مشاهده عملی شکل‌گیری نهادی همچون جهادسازندگی که پیام آبادانی و رفاه انقلاب را به اقصاء نقاط کشور می‌برد و مانند آن‌ها، بسیار بالا بود، اما در گذر زمان از میزان این سرمایه اجتماعی بالا کاسته شد. به این معنا که با وقوع انقلاب، اقتدارگرایی دینی و سیاسی در کلان نظام مشاهده می‌شود که این اقتدارگرایی معطوف به افراد و در نهایت گروه‌های نسبتاً مخالف یا مخالف بود، اما در گذر زمان اقتدارگرایی اخیر گسترش یافت و عرصه‌های آن به اقتدارگرایی فرهنگی و اجتماعی نیز رسید. در حالت اخیر برخلاف حالت قبل، به طور عمده مردم در معرض اقتدارگرایی فرهنگی و اجتماعی مسوولان نظام واقع شدند.

در ادامه انقلاب، با روی کار آمدن جریان اصلاح‌طلبی، آقای خاتمی کوشید تا با اقتدارگرایی‌های اخیر برخورد کرده، اسلام را فارغ از اقتدارگرایی‌های دینی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نشان دهد، اما وی در مواجهه با دولت پنهان (که بالطبع ذاتی نظام‌های دینی است) و اقشار سنتی و متحجر، موفق به تثبیت گفتمان خویش در جامعه نشد.

در گذر زمان با قوت گرفتن بیش از پیش دولت پنهان، اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی این دولت متوجه آحاد مردم جامعه می‌گردد. به این معنا که کسانی که شاید اموال شاه و درباریان را حق خود آنان دانسته با مصادره آن‌ها مخالف بودند یا هر ضرب‌آهنگی را حرام می‌دانستند و به شکل عمیقی اعتقاد دارند که مردم همچون سفها بوده، علما بسان قیم آنان می‌باشند و هیچ اعتقادی به نافذ بودن آرای عامه مردم در پیشبرد امور جامعه ندارند، عرصه را برای ارایه نظریات خویش و اعمال قدرت خویش در جامعه فراهم دیدند.

با روی کار آمدن احمدی‌نژاد برای ۸ سال، اقتدارگرایی دینی، سیاسی و فرهنگی و اجتماعی حاکم بر جامعه، ضمن تداوم یافتن، شدت گرفت که این امر از سویی با کاهش قابل توجه سرمایه اجتماعی و از سوی دیگر با مقابله نسبی مردم با اقتدارگرایی‌های اخیر توأم بود. به این معنا که شهروندان در برخورد با شرایط اجتماعی پیش گفته، برخی از سر ناچاری سکوت را پیشه خود کرده، اما برخی در اعتراض به شرایط پیش آمده، مهاجرت و خروج از کشور را در دستور کار خود قرار دادند، اما قشر قابل توجهی از مردم، دست به مقاومت نسبی در برابر خط‌مشی‌های اخیر زدند. مقاومت اخیر که می‌توان از آن با عنوان مقاومت فرهنگی یاد کرد به این صورت در جامعه محقق شد که مردم با توجه به هزینه بالای

مخالفت‌های دینی و سیاسی، در عمل در پوشش رفتارهای فرهنگی و اجتماعی، دست به مخالفت عینی و عملی با خط‌مشی‌های ارایه شده مسوولان نظام زدند.

در این میان اگر بحث را معطوف به جوانان کنیم، جوانان به دلیل شور انقلابی که از آن برخوردارند (نظریه مکتب فرانکفورت)، سن نفی و انکاری که به تجربه آن می‌پردازند و در صورت مواجهه با نفی، به انکار خویش ادامه می‌دهند (نظریه هانری والن) و خودپیروی که بدان علاقه می‌ورزند (نظریه پیازه) و نظریه ناکامی-پرخاشگری دانشمندان دانشگاه ییل، در برابر خط‌مشی‌های فرهنگی-اجتماعی تا سیاسی-اقتصادی و عقیدتی، به ارایه نقطه نظرهای خویش پرداختند.

جوانان در عرصه سیاسی یا دست به ترک کشور زده و یا با به چالش گرفتن نسبی خط‌مشی‌های مسوولان نظام در عرصه فضای مجازی، چالش‌گری سیاسی خود را به نمایش نهادند.

جوانان در عرصه‌های فرهنگی-اجتماعی نیز با به چالش گرفتن سبک زندگی پیشنهادی مسوولان در مواردی مانند روابط دختر و پسر، حجاب، بی‌قیدی اجتماعی، رفاه‌طلبی، لذت‌گرایی، اخذ ارزش‌های جهان مدرن و نظایر آن، در عمل دست به نفی خط‌مشی‌های پیشنهادی مسوولان جامعه زدند.

اگر بحث به مسایل عقیدتی محدود شود، جوانان در تخالف‌جویی با قرائت دینی مرسوم در نظام، با زیر سوال بردن شیوه آموزش دین با ارباب افراد، دست به نقد مواردی نظیر خرافه‌گرایی، تحریف‌های دینی، برخورد ابزاری با دین، تحلیل رفتن دین در ابعاد فقهی، کم توجهی به بطن دین و مانند آن‌ها، دست به ارایه مختصات قرائت دینی خویش زدند. در مختصات جدید، عشق ورزی به حضرت حق، توجه به ابعاد اجتماعی دین، حق الناس، توجه به باطن و عرفان دین، عقل‌گرایی در دین و نظایر آن مورد توجه جوانان بودند که ابعادی مثبت شمرده می‌شوند، اما ابعاد دیگری نظیر تسامح‌طلبی بیش از اندازه، کاهش ابعاد پیامدی و مناسکی، گرایش به عرفان‌های نوظهور، یکتاپرستی و مانند آن‌ها، خطرات بالقوه‌ای هستند که با ابعاد مثبت پیش‌گفته، مشاهده می‌شوند و برای راه به سلامت بردن جوانان باید با مدیریت تحول‌های دینی جوانان، در درجه نخست آنان را حفظ و حراست کرد و در درجه بعدی اهمیت از تحول‌آفرینی دینی آنان در جهت زدودن تحریف‌ها و خرافه‌های دینی یا تبدیل دین فردی شده به دینی که عرصه اجتماع قلمرو فعالیت و عملکرد وی است، سود برد.

در ادامه پس از بررسی مشروح‌تر عناوینی که از آن‌ها یاد شد، راهکارهای مداخله‌گرایانه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۰۳۰۲۰۱. اقتدارگرایی اولیه سیاسی و دینی

با وقوع انقلاب، مردم ایران خود را با افق‌های جدیدی مواجه دیدند. رهبری کاریزماتیک امام خمینی از سوی و اسلام وی که در عین فقاقت، در برگیرنده ابعاد عرفانی نیز بود، در کنار فضای پرشور انقلاب، نفی ارزش‌های جامعه پیشین و استقبال از ارزش‌های انسانی جدید، برخی از دلایل خوش‌بینی اولیه مردم جامعه بودند. آنان به عیان می‌دیدند که کشور با نفی خط شرقی و غربی حاکم بر جهان آن زمان، راه مستقلى را پیش گرفته است و جوانان این کشور با راه اندازی جهاد سازندگی، پیام عمران، آبادانی و رفاه انقلاب را به اقصاء نقاط کشور می‌برند. جوانان دیگری در دانشگاه‌ها، به دنبال تحقق انقلابی در فرهنگ دانشگاهی و جامعه خویش بودند و تحمیل جنگ به ایران از سوی قدرت‌های حاکم بر جهان، بر حقانیت انقلاب می‌افزود. شرایط پیش‌گفته، اعتماد و سرمایه اجتماعی گسترده‌ای را با خود به همراه آورد که جلوه‌ای از این اعتماد بالا، آرای ۹۸/۲٪ به جمهوری اسلامی پیشنهادی امام خمینی و پذیرش حجاب اسلامی از سوی اقشار وسیعی از زنان جامعه بود. به شکل مشابهی وقتی که میرحسین موسوی نخست وزیر وقت ایران، اعلان داشت، برای بازسازی پالایشگاه آبادان به بودجه‌ای معادل تهیه یک بار برنج کوپنی مردم ایران نیاز است، مردم با انصراف از گرفتن کوپن برنج خویش، در عمل هزینه بازسازی پالایشگاه آبادان را فراهم آوردند (شرق، ۹۳/۲/۸).

در جامعه ایران مردم شاهد آن بودند، همان‌گونه که امام پیش از انقلاب بیان داشته بود، حتی مارکسیست‌ها هم می‌توانند در جامعه اسلامی حرف‌های خودشان را بزنند، مردم با مشاهده بحث‌های آزادی که بین افراد حوزوی و دانشگاهی با رهبران گروه‌های مارکسیستی در سیمای جمهوری اسلامی صورت می‌پذیرفت، به تحقق بیانات امام خمینی در مورد آینده جامعه با دیده مثبتی می‌نگریستند. اما با وجود خوش‌بینی‌های اخیر، برخی از رفتارهای اقتدارگرایانه سیاسی و دینی و به میزان اندکی رفتارهای اقتدارگرایانه فرهنگی و اجتماعی، نگرانی‌هایی را برای مردم رقم می‌زد.

رفتارهای اخیر عمدتاً دارای دو منشاء بودند که از این موارد می‌توان با عنوان «دولت پنهان» و «رهبری و اطرافیان رهبری» یاد کرد.

امام خمینی از پیش از انقلاب روایت می‌کرد که جمعی از روحانیون پیش از پیروزی انقلاب در پاریس به دیدار ایشان رفته، پیشنهاد کردند، در صورتی که ایشان حکومت اسلامی را می‌پذیرد، از ایشان حمایت به عمل بیاورند، اما امام خمینی آرای آنان را نپذیرفت، اما این افراد که بعضاً احساس دین داری کرده، رفتار خود را منطبق با اصل دین می‌دانند، پس از انقلاب از فعالیت‌های خویش دست نکشیدند و قربت الی الله درصدد اعمال نظرات خویش در جمهوری اسلامی بر آمده، به تعبیری دولت پنهانی را

پدید آوردند که مجری آرا و افکار (الهی) آنان باشد. بالطبع وقتی افرادی، حتی اموال شاه و درباریان را حق خود آنان بدانند و با مصادره آن‌ها مخالف باشد و هر ضرب آهنگی را حرام بدانند و معتقد باشد به زنان نباید سواد آموخت (شرق، ۹۳/۳/۱۹) و یا اعتقاد داشته باشند، بی‌حجابی از مال مردم خواری بدتر است (شرق، ۹۵/۳/۱۹)، قرائت دینی این جماعت با قرائت امامی که قایل به مصادره اموال نامشروع شاه و درباریان بود، یا طبق آموزه‌های صریح دینی، ربا را از بی‌حجابی خطرناک‌تر می‌دانست، متفاوت خواهد بود و انقلاب در ادامه، همواره از سوی دولت پنهان (که احتمالاً تلاش‌های خویش را به قصد قربت انجام داده، در تحقق آن‌ها به شدت مُصر هستند)، شاهد ارایه نظراتی خواهد بود که ۱۸۰ درجه با نظرات دولت رسمی متفاوت خواهد بود و سردرگمی ناشی از این امر به هرز رفتن نیروهای انقلاب خواهد انجامید.

البته در این میان نباید از پیروان خرافه‌گرای جماعت اخیر نیز نادیده گذشت. به بیان حجت‌الاسلام سروش محلاتی، زمانی مرجع مطلقى مانند آیت الله بروجردی، رؤسای هیأت‌های مختلف را نزد خود جمع کرد و به آنان گفت: شما این کار و آن کار را در عاشورا انجام ندهید، اما مخاطبان ایشان گفتند، ما در ۳۶۵ روز سال مقلد شما هستیم، اما تنها در روز عاشورا مقلد شما نیستیم (شرق، ۹۴/۱۱/۶)، به بیان دیگر، تعارض قرائت‌های موجود در نظام اسلامی و ایجاد اختلال‌های شدید در روند پیشبرد هر برنامه‌ای در این نظام، ذاتی آن است. به عنوان مثال، مسأله لباس شخصی‌ها یا گروه‌های موسوم به خودسر که به سادگی دست به بهم ریختن سخنرانی‌ها، اجتماعات یا کنسرت‌ها می‌زنند، (شرق، ۹۳/۴/۱۵)، بعد از گذشت نزدیک به چهار دهه از انقلاب، حل نشده باقی مانده است. قدرت افراد و گروه‌های اخیر چنان است که به خود اجازه می‌دهند وزیری را کتک بزنند، به سمت رئیس قوه مقننه کشور کفش و مهر پرتاب کنند (۹۱/۱۲/۲۲، خبرگزاری فارس) و یا به نواده امام خمینی ناسزا بگویند و سخنرانی وی را در حرم امام (شرق، ۹۴/۱۰/۵). یا دانشگاه (شرق، ۹۳/۲/۱۶) بهم بزنند و مانع پخش فیلم‌های مجوزدار بشوند (شرق، ۹۲/۶/۲۴).

در فراز دیگری با وجود آن که بسیاری از اندیشمندان جامعه بر ضرورت پرداختن پلیس به کار اصلی خودش تأکید دارند (شرق، ۹۲/۷/۱۸) و یا ریاست جمهوری به صراحت بیان می‌دارد، وظیفه پلیس اجرای قانون است، نه اسلام (شرق، ۹۴/۲/۶)، و مشکل بدحجابی با و ن حل نمی‌شود (شرق، ۹۳/۶/۱۷)، مسوولان نیروی انتظامی به صراحت اعلان می‌دارند، آنان به وظیفه شرعی خود که ممانعت از ورود خانم‌ها به استادیوم‌ها و مقابله با کنسرت‌ها است، عمل می‌کنند (شرق، ۹۴/۳/۲۴). اما همین نیرو که در برابر رئیس جمهور کشور کرنش ندارد، وقتی در برابر لباس شخصی‌ها قرار می‌گیرد، در برابر آنان

دست به سینه می‌ایستد تا آنان دست به تسخیر و تخریب سفارت‌های انگلیس و عربستان بزنند (شرق، ۹۴/۱۰/۲۴) یا فرزند فیلسوف انقلاب را (در شیراز) به قصد کشت مورد تعرض قرار دهند (شرق، ۹۴/۱۰/۲۴) و البته بعداً بدون آن که حتی یک ضربه شلاق برای آن‌ها در نظر گرفته شود، از سوی قوه قضائیه آزاد گردند.

گذشته از دولت پنهان و اختلال‌هایی که این دولت با اقتدارگرایی‌های خاص خود در روند پیشبرد اهداف دولت‌های رسمی جمهوری اسلامی پدید می‌آورد، مسأله رهبری و خاصه اطرافیان وی نیز در پدیدآیی اقتدارگرایی‌های سیاسی، دینی و فرهنگی - اجتماعی مؤثر بوده‌اند. به عنوان نمونه، در درگیری‌های میان بنی‌صدر و روحانیون اطراف رهبری در آغاز انقلاب، امام با پا در میانی کردن، طی جلسه مشترکی هر دو طرف دعوا را موظف به سکوت و عدم تعرض به طرف مقابل کرد. اما یک ماه از این جلسه مشترک نگذشته، برخی از آقایان روحانیون، حمله به بنی‌صدر را مجدداً شروع کرده، وقتی در مورد قول و قراری که نزد امام گذاشته بودند، مورد پرسش قرار می‌گیرند، با بیان این که «خودم امام را درستش می‌کنم»، کار نادرست خویش را توجیه می‌کند. در حالی که اگر طرف روحانی نیز به قول و قرار خویش متعهد می‌ماند، شاید بنی‌صدر مجبور به اتخاذ مواضع خصمانه‌تر و در نهایت اتحاد با مجاهدین خلق و فرار از کشور نمی‌شد.

نمونه دیگری از اطرافیان رهبری، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است، به این معنا که با وجود آن که بزرگ‌ترین پیروزی‌های ایران در جریان عملیات‌های مشترک سپاه و ارتش پدید آمده بود، مسوولان سپاه پس از فتح خرمشهر برای آن که افتخار پیروزی در جنگ را منحصر به خود کنند (همان گونه که بعدها، کوشیدند، دست به مصادره سرمایه‌های معنوی رزمی - مهندسی جنگ جهادسازندگی بزنند)، ساز جدایی از ارتش را می‌زنند و عملیات خویش را از ارتش جدا می‌کنند و این در حالی بود که شهید صیاد شیرازی در خاطرات خود گزارش می‌دهد، امام راحل به مسوولان سپاه تأکید کرده بود، بدون کسب نظر صیاد شیرازی دست به اقدامی نزنند.

حجت الاسلام پروازی، معاون فرهنگی لشکر حضرت رسول در خاطرات خود بیان می‌دارد تا زمانی که شهید همت به شهادت نرسیده بود، وی هر دو گروه نیروهای چپ و راست را پذیرفته و از آنان در پیشبرد امور لشکر سود می‌جست، اما پس از شهادت همت، با جایگزین شدن محمد کوثری به جای وی، کوثری با پیشنهاد بازگشت حجت الاسلام پروازی برای ادامه درس خواندن در قم، محترمانه عذر وی را و در ادامه دیگر نیروهای چپ لشکر را می‌خواهد (شرق، ۱۳۹۵/۱۱/۱۵).

برخی از مسوولان سپاه نیز با وجود اقدام‌های درخشان شهید محمد بروجردی (که حتی کاندید مسوولیت سپاه بود، اما با کنار کشیدن وی، محسن رضایی که آرای کمیتر از وی داشت، مسوول سپاه شد). به صرف آن که قبل از انقلاب با مجاهدین انقلاب اسلامی حشر و نشر داشته است، از مسوولیت فرماندهی سپاه کردستان کنار گذاشته شد و کارش به جایی رسید که به عنوان یک نیروی ساده با ماشین نیروها را جا به جا می کرد و در همین ایام نیز بدون آن که کمترین پستی در سپاه داشته باشد، به شهادت می رسد. به شکل مشابه مسوولان سپاه با این استدلال که چمران مرید بازرگان بود، عکس وی را از مجموعه شهدایی که به نمایش نهاده بودند، کنار می گذارند.

در فراز دیگری با آن که امام خمینی در جلسه مشورتی با مسوولان سپاه و چند نفر از روحانیون ارشد کشور، با وجود مخالفت شخصی با ادامه جنگ، نظر مسوولان سپاه را در ورود به عراق می پذیرد، اما به آنان حکم می کند که آنان نباید به مناطق مسکونی عراق وارد شوند (شرق، ۹۴/۴/۲)، اما برخلاف وعده مسوولان، آنان با ورود به شهر حلبچه، اسباب شیمیایی شدن آن را توسط صدام فراهم می آورند. در نوار منتشر شده از آیت الله منتظری مبنی بر اعتراض به اعدام زندانیان سازمان مجاهدین، این نکته نیز مطرح گردیده است، برخی پس از به دست اعدام سپرده شدن قریب به ۴۰۰۰ نفر از اعضای سازمان مجاهدین خلق، درصدد بودند با دستور مشابهی، نیروهای چپ را نیز به دست اعدام بسپارند تا به زعم خودشان از دست آنان راحت شوند.

گذشته از اطرافیان رهبری، خود رهبری نیز در مواردی در اقتدار تسری یافته به جامعه ذی نقش بود. دستور اعدام مجاهدین خلق زندانی پس از عملیات مرصاد، سبب شد حتی فردی که اظهار می داشت وی نو مسلمان است و حتی برای دفاع از جمهوری اسلامی به جنگ برود، اما روی میدان مین رفتن برای جمهوری اسلامی را نپذیرفته بود، وی از سوی قضات سر موضع (!) تشخیص داده شده، به دست اعدام سپرده شود.

در موارد دیگری مانند حصر آیت الله قمی یا حصر آیت الله صادق روحانی (به جرم این که نسبت به کفایت آیت الله منتظری تردید داشت و آن را نپذیرفته بود) (شرق، ۹۵/۱/۲۵) یا حصر شریعتمداری، رهبری ذی نقش بود.

آنچه از آن در مورد امام خمینی مطرح شد، به نوعی در مورد آیت الله خامنه‌ای نیز تکرار گردیده است. به عنوان مثال، با وجود آن که ایشان در سال ۱۳۸۲ از ضرورت راه اندازی کرسی‌های نظریه پردازی در دانشگاه‌ها یاد کرده بود و با وجود آن که ایشان اهانت کردن به مقدسات شیعه و سنی را خط قرمز نظام معرفی کرده بود (سخنرانی رهبری در اردیبهشت ۱۳۸۸ در جمع مردم سقز) و یا نسبت به تحمل مخالف

تأکید جدی کرده بود (شرق، ۹۵/۲/۴)، با این همه مشاهده می‌شود که دفاتر نهاد نمایندگی ولایت فقیه در دانشگاه‌ها، پس از گذشت ۱۵ سال از دستور راه اندازی کرسی‌های نظریه‌پردازی در دانشگاه‌ها، در عمل استنکاف می‌ورزند و مداحانی همچون منصور ارضی، حسین سازور و سعید حدادیان یا نسبت به مقدسات اهل سنت اهانت می‌کنند (شرق، ۹۵/۳/۲۳) یا فحاشی کردن و منتسب کردن فحاشی خود به فحاشی (!) امام حسین، علیه السلام، (شرق، ۹۵/۶/۲۵) و دفاع تمام قد انصار حزب الله از بیانات این فرد فحاش (شرق، ۹۵/۷/۳۸)، به کار خود ادامه می‌دهند.

البته موارد دیگری مانند حصر آقایان میرحسین موسوی و کروبی یا حمایت جدی از احمدی‌نژاد و بیان این که پس از انقلاب مشروطیت، دولت احمدی‌نژاد انقلابی‌ترین دولت ایران بوده است و نظایر آن‌ها، از مواردی هستند که خود رهبری باید پاسخ‌گوی آن‌ها باشد.

همان‌گونه که از آن یاد شد، در آغاز انقلاب، اقتدارگرایی سیاسی و دینی توسط دولت پنهان و رهبری و خاصه اطرافیان وی، پدیدار شد و جامعه در عمل شاهد حذف برخی از افراد نظیر بنی‌صدر، آیت الله منتظری، آیت الله قمی، آیت الله صادق روحانی یا گروه‌هایی مانند نهضت آزادی و خلق مسلمان بود و یا در سپاه، حذف نیروهای چپ در دستور کار قرار گرفت.

هم‌زمان با اقتدارگرایی سیاسی و دینی آغاز انقلاب، اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی نیز به شکل کم رنگی در جامعه رخ نمود، به عنوان نمونه، نیروهای بسیجی به خود اجازه می‌دادند در گشت‌های شبانه خویش، حتی داشبوردها را برای یافتن نوار احتمالی موسیقی بگردند، یا کتاب ستاره زهیر (علایی، ۱۳۷۳) گزارش می‌دهد، در جبهه در قسمتی که نگارنده کتاب در آنجا قرار داشت، تبلیغات لشکر نام کسانی که نماز شب را به جا نمی‌آوردند، روز بعد اعلان می‌کرد.

ندادن صبحانه به دانشجو معلمانی که در برخی از مراکز آموزش و پرورش مشغول تحصیل بودند و در نماز صبح خواب مانده بودند، یا ندادن شام به کسانی که در مراسم دعای کمیل شرکت نکرده بودند، از دیگر رفتارهایی بود که از اولیای آموزش و پرورش در همین زمان سر می‌زد.

تلاش برای کشیدن پرده یا دیوار در کلاس‌های دانشگاه برای تفکیک دختران و پسران از یکدیگر (شرق، ۹۳/۶/۱۷)، تلاش برای حذف مراسم چهارشنبه سوری یا نوروز باستانی و جایگزینی دهه فجر به جای نوروز، نفی ویدیو، رفتارهای بعضاً زننده‌ای که در گزینش‌ها سر می‌زد (نظیر پرسش از یک جانباز قطع نخاع جنگ مبنی بر این که وی چگونه با همسرش رابطه برقرار می‌کند)، یا اسلحه کشیدن به روی زن بی‌حجاب در خیابان یا فحاشی امثال حاج بخشی به زنان بدحجاب در معابر و خیابان‌ها و سردادن شعار یا روسری یا توسری در برابر افراد بدحجاب، از جمله مصادیقی بودند که به شکل کم رنگی مردم

را می‌آزردند و خطر گسترش نوعی از اقتدارگرایی فرهنگی و اجتماعی را به ذهن آنان متبادر می‌کرد، اما در این میان مواردی مانند مقابله جدی امام با دیوارکشی در کلاس‌های دانشگاه یا اجازه ملاقات ندادن امام به مداحانی که ده سال از ایشان اجازه ملاقات می‌خواستند، اما امام هرگز به آن‌ها اجازه ملاقات نداد (شرق، ۹۴/۱۱/۶) یا مخالفت صریح امام با بسیجانی که در مورد برخورد با افراد بی‌حجاب از امام پرسش کرده بودند و ایشان در پاسخ بیان داشته بود که شما حق برخورد با فرد بی‌حجاب را ندارید و در مورد امر حجاب باید با لطافت برخورد کرد (شرق، ۹۲/۵/۶) یا عدم تعرض مأموران حفاظت از بیت امام به زنان بی‌حجابی که از برابر بیت امام می‌گذشتند (شرق، ۹۳/۶/۱۷)، از نکات بارز و برجسته‌ای بودند که سبب می‌شد مردم، رفتارهای سخیف برخی از عناصر تحریک شده را در حد همان افراد تبیین کرده، این رفتارها را خواست مستقیم مسوولان ارشد نظام ندانند.

پس از گذشت یک دهه از آغاز انقلاب، جنگ به اتمام می‌رسد و با به چالش گرفته شدن امام توسط برخی از روحانیون حوزوی، احساس تفرقه در روحانیت در مردم پدید آمده، اقتدار کاریزماتیک امام کمتر می‌شود، جهاد سازندگی با تمامی افتخار آفرینی‌های خودش پس از جنگ با ادغام شدن در وزارت کشاورزی، در عمل منحل می‌گردد و با تقلیل اندیشه انقلاب فرهنگی به تغییر عناوین و برخی از متون درسی دانشگاهی، دانشگاه‌های تعطیل شده کشور گشوده می‌شوند و شورا انقلابی مردم کاستی می‌گیرد.

پس از گذشت قریب دو دهه از انقلاب، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۲، با وجود حمایت‌های آشکار و پنهان مراکز قدرت از آقای ناطق نوری، با شگفتی هر چه تمام‌تر، آقای سیدمحمد خاتمی با شعارهایی مانند: به رسمیت شناختن مساوی حقوق شهروندان، آزادی مخالف سیاسی، آزادی بیان، مطبوعات مستقل، اهمیت یافتن نظام حزبی در جامعه، آزادی انتخابات، نافذ بودن نتایج حاصله از انتخابات در مدیریت کشور و تأسیس شوراهای اسلامی شهرها، به عنوان ریاست جمهوری ایران انتخاب می‌گردد و به این ترتیب هم در سطح داخل و هم در سطح خارج تحول آفرین واقع شده، به مردم جامعه امید می‌بخشد.

خاتمی با مخالفت با اقتدارگرایی سیاسی، دینی، فرهنگی و اجتماعی، تأکید می‌ورزد که اگر گفتمان دینی با آزادی بیان توأم نشود، همان‌گونه که بلوک شرق به سادگی فرو ریخت، جمهوری اسلامی بی‌دوام خواهد بود. به همین ترتیب خاتمی در برخوردی چند لایه با غرب، دست به رد و نفی یکپارچه غرب نزده، با طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌کوشد تا ضمن آن که شناخت غرب نسبت به شرق را افزایش دهد، مشوق شناخت شرق نسبت به غرب نیز بشود تا هر دو دیار از موهبت‌ها و دستاوردهای

مثبت دیگری بهره جویند. غرب با اتکا به شرق، خلاء معنویت خویش را پر کند و شرق با اتکا به غرب، کاربری خویش از دانش و فن آوری را عمق بخشد.

خاتمی در ارتباط با جوانان نیز با حساسیت خاصی برخورد کرده، در سخنرانی خود در اولین مجمع ملی جوانان، ضمن نفی نگرش‌های منفی موجود نسبت به جوانان، اظهار داشت:

«متعصبان (مخالفان اصلاحات)، جوانان را سوسول و دانشگاهیان را منحرف نامیدند....»

با پدیده جوانی چه می‌توان کرد؟

برای پاسخ به این سوال، دو راه آزموده شده وجود دارد، رها کردن جوان و ولنگاری، خاصه در عرصه جنسی که این راه مشکلاتی را در همه جوامع در بردارد. در کشورهای پیشرفته، اصل آزادی جنسی، اصل پذیرفته شده‌ای است، اما در این جوامع، نوعی انضباط نیز وجود دارد که چون این جوامع با ثبات هستند و امکانات بیشتری دارند، می‌توانند بخشی از مشکلات ولنگاری را حل کنند.

راه دوم مواجهه با پدیده جوانی، راه سخت‌گیری و سرکوب کردن و مهار کردن آزادی‌ها و سد کردن همه خواهش‌های طبیعی جوان است.

اما راه سومی که فاقد تبعات دو راه حل پیشین است، تأمین نیازهای مشروع جامعه و جوان، سوق دادن جوان به سوی تولید و اشتغال و تأمین امنیت جوان در جامعه است» (شرق، ۱۳۸۳/۱/۱۹).

عبادی رئیس سازمان ملی جوانان در دوران اصلاحات، با نگرش مشابهی اظهار می‌دارد:

«اولین اقدامی که من انجام دادم، خارج کردن امور جوانان از حالت توصیه‌ای و نصیحتی به برنامه‌ریزی برای جوانان بود....»

نگرش مسلط در برخورد با جوانان، نگرش تکلیفی و دستوری بوده، از جوانان درخواست می‌شده است که مانند معصومین، علیهم السلام، باشند (سازمان ملی جوانان، ۱۳۷۳ و ۱۳۷۶؛ شرق، ۱۳۸۳/۵/۲۱).

رئیس سازمان ملی جوانان، به شکل مشابهی، خاطرنشان می‌سازد برخی از افراد و نهادها فکر می‌کنند با روش‌های محدودیت و برخوردهای امنیتی یا قضایی می‌توانند در حوزه مسایل اجتماعی و خاصه جوانان، مسایل اجتماعی را حل کنند (شرق، ۱۳۸۳/۵/۲۱)، و به این ترتیب تأکید می‌ورزد که دید مبتنی بر ارعاب و محدود سازی جوانان، برای جامعه جوان ایران، کارساز نیست.

رئیس سازمان ملی جوانان دوران اصلاحات، در سطحی فراتر از موارد پیش گفته، یادآور می‌گردد: برخی (از افراد) سازمان‌های غیرمدنی را تبعیت از فرهنگ غرب می‌دانند (شرق، ۱۳۸۳/۵/۲۱)، از این رو سازمان جوانان به عنوان معجزه‌ریزی برای جوانان در برخورد با نقطه نظرهای پیش گفته، با مانع جدیدی در جذب انبوهی از نیروهای جوان در سازمان‌های مدنی مواجه شده است.

به همین ترتیب، پس از برگزاری کنسرتی که از سوی سازمان ملی جوانان برای دختران و پسران جوان در استادیوم آزادی ترتیب داده شد، «۲۹ نفر از نمایندگان مجلس هفتم، طی تذکری کتبی، خواستار رسیدگی به وضع ناهنجار و مبتذل جشن سازمان ملی جوانان و ممانعت از الگو شدن احتمالی آن برای جوانان شدند» (شرق، ۱۳۸۳/۵/۲۸).

رهبر، امام جمعه و عضو کمیسیون فرهنگی مجلس هفتم، در مقاله‌ای که با عنوان «کشف حجاب با نام حجاب اسلامی» در نشریه پاسدار اسلام منتشر ساخت، در قسمتی از مقاله خویش می‌نویسد: «ساده انگاری است آنچه امروز در سطح جامعه می‌گذرد و نوع پوشش زنان و دختران و آرایش‌های مشتری جمع کن را بدحجابی بنامیم ... هر چند سخن از کشف حجاب نیست، اما کشف حجاب عملاً به اجرا در آمده و در فضایی از بی تفاوتی و ترس، با سرعت رو به گسترش است ... راستی غیرت دینی کجاست؟ چرا ندایی به اعتراض از سینه‌ای بر نمی‌خیزد و بی تفاوتی و سکون بر فضای کشور سایه افکن شده است ... و طراحان مد، لباس و شلوار کوتاه و لباس بدنی و چسبان که رقاصه‌های هالیوود از پوشیدنش شرم می‌کنند، تهیه می‌کنند (به نقل از شرق، ۱۳۸۳/۴/۲۵).

عباراتی مانند آرایش‌های مشتری جمع کن و لباس‌هایی که حتی رقاصه‌های هالیوود از پوشیدنش شرم می‌کنند، در متن مزبور، شدت تألم و تأسف عضو کمیسیون فرهنگی مجلس را از وضعیت حجاب در جامعه نشان داده، عبارات دیگری همچون راستی غیرت دینی کجاست؟ خط‌مشی مورد نظر در برخورد با افراد بدحجاب را ترسیم می‌کند.

در پی نشر مقالات و اعلامیه‌های پیش گفته، نشریات و سایت‌های خبری از اوج گیری برخورد با دختران و پسران خاطی در سطح جامعه خبر می‌دهند (سایت تکناز، ۱۳۸۳/۵/۹، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۸۳/۵/۱۱، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۸۳/۵/۱۲، تکناز، ۱۳۸۳/۵/۱۲ و ...).

هم‌زمان با برخورد با افراد بدحجاب در سطح جامعه، پیشنهاد طرح لباس ملی از سوی کمیسیون فرهنگی مجلس هفتم (شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۵)، مورد توجه قرار می‌گیرد.

عضو کمیسیون فرهنگی مجلس، در مصاحبه‌ای آغاز تحقق بحث جدید حجاب را از مراکز دولتی، دانشگاه‌ها و مدارس خواستار شده (شرق، ۱۳۸۳/۷/۲۰)، در جای دیگری اظهار می‌دارد:

«من به شهامت می‌گویم که طرفدار جدایی، طرفدار جدایی دانشجویان دختر و پسر در دانشگاه هستم» (سایت ابطحی، ۱۳۸۳/۶/۲۱).

بنابراین با وجود آن که امام خمینی در سال ۱۳۶۱ به صراحت مخالفت خویش را با دیوارکشی در کلاس‌های دانشگاه و تفکیک جنسیتی دانشجویان اعلان داشته بود، و طی سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۷۲ این

طرح بنا به درخواست شورای عالی انقلاب فرهنگی، چند صباحی در دانشگاه‌ها، اعمال شد، اما به علت ناکارآمدی، به میزان بسیار زیادی کنار نهاده شد، در موج جدید ایجاد شده، طرح تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌های کشور، دوباره مطرح گردید.

یکی از مسوولان دانشگاه آزاد اسلامی، در ارتباط با اجرای طرح تفکیک جنسیتی در دانشگاه آزاد، بیان می‌دارد:

«تفکیک جنسیتی در دانشگاه منجر به ایجاد فضایی سالم‌تر و محیطی مناسب جهت یادگیری دانشجویان خواهد بود».

روزنامه شرق گزارش می‌دهد:

«یکی از مسوولان دانشگاه آزاد اظهار داشت: یکی از خطاهای استراتژیک پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این بود که مرعوب فضای حاکم فرهنگ غرب شدیم و دانشگاه‌ها را از لحاظ جنسیتی تفکیک نکردیم و الآن در جامعه اسلامی با معضل مواجه هستیم» (۱۳۸۳/۶/۱۶).

مقام مزبور بدون آن که حتی به یک پژوهش عملی در جهت تأیید طرح تفکیک جنسیتی دانشگاه‌ها استناد کند، در جریان مصاحبه‌اش اعلان می‌دارد:

«اگر طرح تفکیک جنسیتی اجرا شود، ۸۰٪ مشکلات اخلاقی و تحصیلی دانشگاه‌ها مرتفع می‌گردد» (۱).

برخوردهای اخیر با جوانان به بدحجابی و تفکیک جنسیتی دانشگاه‌ها محدود نشده، جشن‌ها، کنسرت‌ها، ورزش و تفریح در پارک‌ها و اماکن تفریحی و خلاصه هر آنچه که احتمال کمترین تخطی و هنجارشکنی در آن‌ها برود را در بر می‌گیرد.

لغو نخستین کنسرت بانوان در زنجان که مجوز وزارت ارشاد را نیز کسب کرده بود، نمونه دیگری از برخورد با برگزاری مراسم مورد توجه جوانان است. سرپرست گروه کنسرت بانوان، در همین رابطه اظهار داشت: با وجود آن که در هیچ کجای شرع و قانون گفته نشده است که خانم جلوی خانم باید حجاب داشته باشد، با این حال همه هنرمندان لباس سنتی و با حجاب کامل پوشیده بودند تا جای حرف و حدیثی نباشد، اما با تجمع غیرقانونی اعتراض کنندگان به برگزاری کنسرت در محوطه فرهنگسرای امام خمینی زنجان، که از یک هفته قبل از برگزاری کنسرت، شروع به جمع‌آوری طومار علیه آن کرده بودند، برگزاری کنسرت بانوان لغو شد (شرق، ۱۳۸۳/۷/۱۳).

فرماندار شهر بم، در اقدام همانندی، مانع برگزاری جشن زندگی در بم (شرق، ۱۳۸۳/۶/۱۶) گردید. این جشن قرار بود با همیاری سازمان‌های مدنی و بدون کمک دولت (شرق، ۱۳۸۳/۶/۱۲) در بم اجرا

شده، با اجرای برنامه‌های متنوعی مانند همایش خرما، همایش پرواز بادبادک‌ها، نشست ورزشکاران بازگشته از المپیک و فستیوال فیلم‌های زندگی (شرق، ۱۳۸۳/۶/۱۰)، در بین دو عید مذهبی، یعنی از تولد امام علی، علیه السلام، تا سال‌روز بعثت پیامبر اکرم، صلوات الله علیه، به مدت ۱۵ روز برگزار گردد تا در حد وسیع و توان خویش، در بم زلزله زده، شادی را بپراکند.

ممنوعیت قلیان در سطح جامعه (شرق، ۱۳۸۳/۴/۲ و ۱۳۸۳/۴/۷)، هشدار نیروهای انتظامی به ورزش در بوستان‌ها (شرق، ۱۳۸۳/۵/۱۵) و ممانعت از ورود جوانان مجرد به اماکن تفریحی مانند شهر بازی در تهران (شرق، ۱۳۸۳/۵/۱۴)، از دیگر محدودیت‌هایی بود که در موج جدید برخورد با جوانان ملاحظه می شد.

همچنین شهر بازی تهران به بهانه ترافیک، در آستانه تعطیل قرار می گیرد- و در نهایت تعطیل می گردد- (۱۳۸۳/۵/۱۲).

هشدار فدراسیون فوتبال مبنی بر انجام بازی‌های لیگ برتر فوتبال بعد از افطار یا تعطیل بازی‌ها در ماه رمضان (شرق، ۱۳۸۳/۸/۱۰)، اعتراض مطبوعات جناح راست به جشن خانه سینما با طرح دلایلی مانند نبود هیچ مکانی برای اقامه نماز، بلند نفرستادن صلوات از سوی حضار شرکت کننده در جشن و... (شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۵)، کنترل شدیدتر نظارت بر اماکن نیروهای انتظامی به مغازه‌های پوشاک و ممانعت از فروش برخی از البسه (شرق، ۱۳۸۳/۵/۱۴، تکتاز، ۱۳۸۳/۵/۹)، تهاجم به برخی از لباس فروشی‌ها در میدان ونک و ولی عصر (تکتاز، ۱۳۸۳/۵/۹)، درخواست برخی از نمایندگان مجلس برای اعمال نظارت دقیق‌تر بر آموزشگاه‌های آزاد هنری (شرق، ۱۳۸۳/۵/۲۰) از دیگر خط‌مشی‌های پیش گرفته شده، در سطح مسایل فرهنگی بود که در برابر اقدامات خاتمی و مسوول سازمان ملی جوانان وی در جامعه، بروز و نمود یافت.

هم‌زمان با مجلس هفتم و نیروی انتظامی، قوه قضائیه به اجرای علنی برخی از حدود در سطح جامعه پرداخته، محکومانی را که اغلب در سن جوانی هستند، در ملاء عام تعزیر کرده، به دست شلاق خورن می سپارد (شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۵).

اصلاحاتی که آقای خاتمی، در آغاز دور اول ریاست جمهوری خود از آن سخن می گفت، مترادف با به رسمیت شناختن مساوی حقوق شهروندان، آزادی مخالف سیاسی، آزادی بیان، مطبوعات مستقل، اهمیت یافتن نظام حزبی در جامعه، آزادی انتخابات، نافذ بودن نتایج حاصله از انتخابات در مدیریت کشور، تأسیس شوراهای اسلامی شهرها و مانند آن‌ها بود، اما پس از گذشت قریب به دو دوره از ریاست جمهوری آقای خاتمی و بروز رخدادهایی مانند ناامیدی افشاری از مردم از نافذ بودن رأی آن‌ها

در انتخابات، تعطیلی پی در پی روزنامه‌ها، بحران‌های متعددی که متوجه جریان اصلاحات شد و نظایر آن‌ها، شهروندان را به سمت این نتیجه سوق می‌دهد که غالب خواسته‌های ریاست جمهور از اصلاحات سیاسی مورد نظرش، محقق نشدند.

آقای خاتمی، در برخی از سخنرانی‌های خویش از بینش‌های فاشیستی که در کنار بینش‌های لیبرالیستی، انقلاب اسلامی را تهدید می‌کنند، یاد می‌کرد. نمونه‌هایی از اظهارات رئیس جمهور در این رابطه، به شرح زیر بود:

«بسیاری از دعوایی که در جامعه ما وجود دارد، دعوای بین دین و بی‌دینی نیست، بلکه بین لیبرالیسم و فاشیسم است» (شرق، ۱۳۸۳/۱/۱۹).

«امروز فاجعه این است که احیاناً براساس مبانی فاشیسم از دین و انقلاب، برای بیرون کردن رقیب (از صحنه) استفاده شود» (یاس نو، ۱۳۸۲/۵/۱۴).

رئیس جمهور در سخنرانی که در جلسه مشترک دولت و مجلس داشت، با اشاره به لوایح دوگانه‌ای که با هدف افزایش اختیارات رئیس جمهور به مجلس ارایه کرده و در نهایت مورد تصویب قرار نگرفتند، بیان داشت:

«حتی در برخی از تریبون‌های مقدس و رسانه‌های رسمی، به صراحت گفته می‌شود، لوایح رئیس جمهور، توسط امریکا تهیه شده و از سوی مزدورانش در مملکت مطرح شده است» (یاس نو، ۱۳۸۲/۵/۱۴).

بالطبع زمانی که جوانی شاهد است از تریبون‌های نماز جمعه، رئیس جمهور کشور امریکایی خوانده شده، طرفداران وی مزدوران امریکا خوانده می‌شوند، نباید از وی انتظار دل بستن به راهکارهای سیاسی، جهت تغییر اوضاع و احوال جامعه را داشت.

فیلترینگ شدن سایت‌های خبری و سایت‌های اختصاصی احزاب (شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۲، شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۵)، پایبند به قانون اساسی و مدافع جمهوری اسلامی و بسته شدن فله‌ای روزنامه‌ها، به شکل مشابهی ضعف و ناتوانی مفرط احزاب و مطبوعات مستقل را در سطح جامعه به نمایش می‌گذارد.

سازمان خبرنگاران بدون مرز، بر اساس گزارشی که در بیستم اکتبر ۲۰۰۳ میلادی منتشر کرد، به رتبه‌بندی آزادی مطبوعات در ۱۶۶ کشور جهان پرداخت که کره شمالی، برمه، لائوس، چین، ایران، ویتنام، ترکمنستان و یونان، در رده‌های آخر جدول اخیر قرار داشتند (شرق، ۱۳۸۲/۸/۱).

عبادی، رئیس سازمان ملی جوانان، روحانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و محسنی، مدیر کل حراست وزارت فن آوری، تحقیقات و آموزش عالی از کناره گیری سیاسی جوانان در جامعه، طی سال‌های اخیر، به شرح زیر یاد می کردند:

«در خرداد سال ۱۳۷۶، فضای عمومی برای مشارکت جوانان گسترده بود، ولی پس از مدتی، وقتی که موانع مشارکت افزایش یافت، انگیزه اخیر کاهش یافت» (یاس نو، ۱۳۸۲/۶/۱۵).

«آمار و ارقام و نتیجه نظرسنجی‌های مختلف در دانشگاه‌ها نشان می‌دهد که جز تعداد محدودی از دانشجویان، بقیه به تدریج به سمت سیاست گریزی و به سمت انزوا در حال حرکتند و این علامت خطر است، ما یک نظام ۲۵ ساله و جوان هستیم، چرا جوانان، اندیشمندان و دانشجویان به این سمت کشیده شده‌اند» (شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۲).

«۵۰٪ دانشجویان کشور غیرسیاسی، ۴۰٪ سیاسی منفعل و تنها ۱۰٪ سیاسی فعال هستند» (شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۱).

بنابراین جبهه دوم خرداد که با روی کار آمدن آقای خاتمی، انسجام و وحدت یافته بود، در اواخر دوران ریاست جمهوری وی، انسجام و وحدت پیشین خود را از دست داد و ایده اصلاح امور از درون نظام سیاسی، در میان نخبگان و اقشار اجتماعی به میزان زیادی رنگ باخت. جلایی پور در همین رابطه می نویسد:

«با توجه به عدم تحقق خواسته های سیاسی جنبش دوم خرداد، می توان به صراحت بیان داشت که جبهه دوم خرداد، در تحقق شعارهایی که وعده داده بود، شکست خورده است... و جبهه سیاسی دوم خرداد در عمل متفرق شده است» (یاس نو، ۱۳۸۲/۶/۱۰).

یاس نو در گزارش مشابهی از انتخابات شوراهای شهر در ۹ اسفند ۱۳۸۱ می نویسد:

«بررسی های انجام شده نشان می دهد که بخش قابل توجهی از طرفداران دوم خرداد که در انتخابات گذشته شرکت کرده بودند، در پای صندوق های رأی حاضر نشدند» (۱۳۸۲/۶/۱۰).

روزنامه شرق (۱۳۸۳/۵/۱۹) هم گزارش می دهد:

در یک نظرسنجی اینترنتی که مدت ۱۰ روز و در سطح ۱۱۵۱ نفر انجام گرفت، ۶٪ پاسخ گویان معتقد به موفق بودن اصلاحات و در برابر ۷۲٪ معتقد به شکست اصلاحات و اصلاح طلبان بوده اند.

شکست اخیر از میزان سرمایه اجتماعی بالای انقلاب می کاهد.

۰۳۰۲۰۲ شکل گیری مقاومت فرهنگی در جامعه

منطقی (۱۳۸۳، ه)، با توجه به کاهش اعتماد و سرمایه عمومی جامعه، در پژوهش «از هویت ایدئولوژیک تا هویت متعارض»، از شکل گیری پدیده‌ای به نام «مقاومت فرهنگی» در جامعه یاد می‌کند. وی در همین رابطه می‌نویسد:

«پس از شکست نسبی اصلاحات، جوانان سرخورده از راهکارهای سیاسی، درصدد یافتن راهکارهای دیگری برای ابراز نظر و عقاید خویش برآمدند و در این مسیر، با انتخاب یک خط‌مشی فرهنگی متفاوت، سعی کردند تا در جامعه خویش اثرگذار واقع شوند. حرکت جدید جمعی جوانان حاوی نمودهایی مانند تحول در پوشش، آرایش، طنزها، شوخی‌ها، مطایبه‌ها، روابط دو جنس، شایعه افکنی‌ها و در یک کلام سبک زندگی متفاوتی بود که سبک زندگی اسلامی پیشنهادی مسوولان نظام را به چالش می‌گرفت».

منطقی (۱۳۸۲) در بررسی تحولی که در هویت دختران داشت، با تهیه پرسشنامه‌ای از بیانات رهبران انقلاب، ضمن ارایه این پرسشنامه به جوانان، از آن‌ها خواست تا اولاً میزان پذیرش خط‌مشی‌های ارایه شده در پرسشنامه خطاب به جوان‌ها و ثانیاً میزان تحقق عملی این خط‌مشی‌ها را در زندگی شخصی خودشان مشخص سازند.

نتایج به دست آمده دلالت بر آن داشت که ایدئولوژیک ترین خط‌مشی‌های ارایه شده از سوی رهبران انقلاب، از سوی جوانان، از نمراتی در حد ۶، ۷ و ۸ (در سیستم صفر تا بیست)، برخوردارند. به تعبیر دیگر، خط‌مشی‌های ارایه شده از سوی رهبران انقلاب که تحقق هویتی برتر و آرمانی را در جوان مدنظر قرار داده‌اند، از سوی جوان پذیرفته نشده‌اند و جوان با هویت القایی، کلیشه‌ای و یا دولتی پیش گفته، از در توافقی در نیامده، راه تعارض و یا تعارض نسبی با آن را پیشه خویش کرده‌اند.

منطقی (۱۳۸۳ ی) در پژوهش گسترده‌ای که در سطح ۲۰۰۰ نفر از دختران و پسران نسل سوم و چهارم در استان‌های مختلف کشور انجام داد، به بررسی دیدگاه‌های آن‌ها در ارتباط با مسایل مهم فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نظام پرداخت، وی در قسمتی از گزارش تحقیق که به بررسی دیدگاه جوانان درباره جناح‌های چپ و راست پرداخته بود، می‌نویسد:

«بررسی دیدگاه‌های جوانان پاسخ دهنده به سوال نگرش نسبت به جناح‌های چپ و راست (مانند دیگر سوال‌هایی که از مضمونی سیاسی برخوردار بودند)، بیانگر نکات مهمی در ارتباط با نسل سوم و چهارم است.

نکته اول آن که بسیاری از جوانان از در برخورد با موضوع اخیر (مانند هر موضوع سیاسی دیگری) به شدت احساس انزجار کرده، سعی می کردند از پاسخ گویی به آن ها استنکاف کنند. دو تن از همکاران پژوهش گر، گزارش می دادند، آن ها پس از آن که از دانش آموزان ۵ کلاس راهنمایی خواستند که در نمازخانه مدرسه حاضر شده، با آن ها راجع به مسایل مختلف فرهنگی - اجتماعی - سیاسی جوانان، گفت و گو داشته باشند، این دانش آموزان ۴ ساعت تمام در نمازخانه مدرسه نشسته، به سوال های مختلف فرهنگی - اجتماعی مصاحبه گران پاسخ دادند، اما همین که پرسشگران به سوال های سیاسی می رسیدند، با گفتن: آه! ضمن نشان دادن ناراحتی و کراهت درونی خویش از این سنخ از سوال ها، اصرار می کردند بدون آن که دست به اظهار نظر در این موارد بزنند، مصاحبه گران از پرسش سوال های سیاسی گذشته، به سوال های دیگر بپردازند.

همکار دیگری در گزارشی مشابه، خاطرنشان ساخته بود، همان جوانانی که ۳ ساعت درباره روابط دختر و پسر حرف زده بودند، با مواجه شدن با اولین سوال سیاسی، بلافاصله خواستار تغییر موضوع مصاحبه می شدند.

در موارد متعدد دیگری جوانان با دادن پاسخ هایی نظیر این که «ما که سرمان در سیاست نیست»، «ما هیچ کدام از این دو گروه را نمی شناسیم»، «من چیزی از جناح چپ و راست نمی دانم و آن ها را قبولشان هم ندارم»، «من به جناح چپ و راست اعتقادی ندارم، از هر دو جناح متنفرم» و مانند آن ها، کراهت درونی خویش به مسایل سیاسی و هر آنچه که رنگ و بویی از سیاست را داشت، نشان می دادند. بهترین تبیینی که از این مسأله می توان به دست داد، پر هزینه جلوه گر شدن کارهای سیاسی در داخل و برخوردهای نامناسب با احزاب و اقدام های سیاسی است که اگرچه شاید در کوتاه مدت، منویات طراحان این سناریو را در مرعوب کردن شهروندان محقق سازد، اما در بلند مدت تهدیدی برای کلیت نظام فراهم خواهد آورد.

نکته دومی که از نتایج اخیر قابل استفاده است، اولاً حجم قلیل نگرش های مثبت جوانان در ارتباط با جناح های چپ و راست و حجم کثیر نگرش های منفی در این رابطه و ثانیاً قلت طیف پاسخ های مثبت، در برابر کثرت و تنوع پاسخ های منفی پاسخ دهندگان می باشد.

نکته سوم حجم قابل توجه برخوردهای کلیشه ای و قالبی، تمسخرآمیز، تحقیرآمیز، احساسی و بعضاً مستهجن جوانان در پاسخ به سوال اخیر (و سایر سوال های سیاسی) است که شاید در این رابطه هم بتوان این گونه به تبیین مسأله پرداخت که تلاش برای ایجاد جامعه تک صدایی که مستلزم کنار نهادن منطق گفتمان است، در بلند مدت از سوی همان کسانی که در جریان یک دست سازی سیاسی جامعه، مورد

تهاجم واقع شده‌اند، به کار گرفته شده، در برابر برخورد بی‌منطق برخی از مسوولان، جوانان نیز به شکلی بی‌منطق و تعمیم یافته با تمامی آن‌ها برخورد می‌کنند و همین مسأله سبب تعطیل اندیشه و گفتمان در جامعه می‌گردد، و در جامعه‌ای که به جای گفتمان، زدن برجسب حاکمیت پیدا کند، در درجه اول اهمیت، کلان نظام هست که آسیب خواهد خورد.

منطقی (۱۳۸۳، ه)، در پژوهش «از هویت ایدئولوژیک تا هویت متعارض» هم نتیجه می‌گیرد که تلاش نظام در تربیت ایدئولوژیک جوان انقلاب اسلامی، در عمل به ایجاد هویت متعارض در وی انجامیده است. وی در همین رابطه می‌نویسد:

«اگر چه نظام با هدف القای یک هویت ایدئولوژیک به جوانان، درصدد تربیت آرمانی جوانان برآمد، اما به سبب عدم شناخت مسوولان و اولیای امر جوانان از سویی و بسته‌نگری‌ها، برنامه‌ریزی‌های نسنجیده و مغشوش، بی‌برنامگی و فقدان سرمایه‌گذاری‌های لازم از سوی دیگر، کار جوانان به جایی انجامیده است که آن‌ها با پشت کردن به هویت آرمانی مدنظر نظام، هویتی متفاوت را برای خود برگزیده، و در پوشش این هویت که با دنیاگرایی، مد، زیبایی، لذت‌طلبی و بعضاً غرب‌گرایی ملازم است، درصدد گذران ایام خویشند، اما با روی کارآمدن مجلس هفتم، ملاحظه خط‌مشی‌های فرهنگی مجلس اخیر، حکایت از آن دارد که مجلس پیش‌گفته، بدون شناخت و تحلیل عمیق مسایل جوانان، به شکلی شتابزده و صوری، درصدد اجرای سناریوی شکست خورده پیشین نظام برآمده، می‌کوشد بدون ریشه‌یابی چگونگی تحول هویت جوان از هویتی نسبتاً ایدئولوژیک در آغاز انقلاب اسلامی به هویتی پرسشگر، نوگرا، دنیاگرا، لذت‌جو و بعضاً غرب‌گرای جوان در حال حاضر، با توسل به ارباب و تهدید، وی را به سمت و سوی پذیرش هویت خاضع، سر به زیر و تابع جوان که مورد نظر اولیای امر است، هدایت کند، در حالی که این امر، خاصه پس از شکست آرمان‌گرایی‌های نسل‌های اول و دوم انقلاب و مهم‌تر از آن، با توسل به ارباب و تهدید (که در تضاد با روحیه جوان است)، امکان‌پذیر نیست. بنابراین عرصه روابط اولیای امر با جوانان که در گریز از هویت‌القایی و ایدئولوژیک نظام، به هویتی معمولی و یا حتی معارض، روی آورده‌اند، بدل به عرصه‌ای از تلاقی و نبرد با جوان‌ها شده است که نتیجه نبرد اخیر، چیزی جز شکست هر دو طرف نخواهد بود، به این معنا که اگر جوانان در برابر خط‌مشی‌های بسته‌نگر اولیای امر جوانان نیز نتوانند به مقاومت فرهنگی خویش در کوتاه مدت، ادامه دهند، مقاومت مزبور را به مقاومتی پنهان و قهرآمیز بدل خواهند کرد و در بلند مدت، نظام شاهد عصیانگری جوانانی خواهد شد که انتظار تربیت ایدئولوژیک آن‌ها را داشت، به عبارت دیگر، مسوولان نظام در نتیجه بسته‌نگری‌ها،

ندانم کاری‌ها و برخوردهای بدون تحقیق و شتابزده با جوانان و تداوم همین امر، به جای شکل‌گیری هویت ایدئولوژیک، شاهد شکل‌گیری هویت متعارض در جوان انقلاب اسلامی خواهند شد. منطقی (۱۳۸۳، ه)، با توجه به کاهش اعتماد و سرمایه عمومی جامعه، در پژوهش از هویت ایدئولوژیک تا هویت متعارض، از شکل‌گیری پدیده‌ای به نام «مقاومت فرهنگی» در جامعه یاد می‌کند. وی در همین رابطه می‌نویسد:

«پس از شکست نسبی اصلاحات، جوانان سرخورده از راهکارهای سیاسی، درصدد یافتن راهکارهای دیگری برای ابراز نظر و عقاید خویش برآمدند و در این مسیر، با انتخاب یک خط‌مشی فرهنگی متفاوت، سعی کردند تا در جامعه خویش اثرگذار واقع شوند. بررسی‌های گروه تحقیق نشان می‌داد، جوانان با استدلال‌هایی نظیر:

«انگ‌های نظام اسلامی، خطرناک‌تر از انگ‌های نظام‌های دیگر است. در نظام اسلامی، انگ ملحد و کافر، ممکن است دودمان آدمی را برباد دهد».

«بلایی که سر آقاجری آوردند، برای من درس عبرت شده است تا حرف نزنم».

«می‌ترسیم حرف بزنیم، بشویم آقاجری دوم».

در عمل از پر هزینه بودن خط‌مشی‌ها و اتخاذ مواضع سیاسی سخن می‌گفتند، اما اتخاذ خط‌مشی فرهنگی، حتی خط‌مشی فرهنگی معارض با ارزش‌های نظام، از نظر آنان بسیار کم هزینه‌تر بود. به عنوان مثال، یکی از دخترهای مصاحبه شده در تحلیل هزینه‌های اندک رویکرد فرهنگی در جامعه، بیان می‌داشت:

«تا به حال هیچ دختر یا زنی به دلیل بدحجابی، زندانی، محروم از حقوق اجتماعی یا اعدام نشده است». از حرکت جدید جمعی جوانان می‌توان با عنوان مقاومت فرهنگی یاد کرد. مقاومت فرهنگی پدید آمده در سطح جامعه، حاوی نمودهایی مانند تحول در پوشش، آرایش، طنزها، شوخی‌ها، مطایبه‌ها، روابط دو جنس، شایعه افکنی‌ها و در یک کلام سبک زندگی متفاوتی است که سبک زندگی اسلامی پیشنهادی مسوولان نظام را به چالش می‌گیرد.

بررسی تحولات پوشش در جامعه ایران (خاصه در سطح دختران و زنان)، بیانگر تحولات شگرفی است که در سطح جوانان مشاهده می‌شود.

طنزها و شوخی‌ها، عرصه دیگری است که می‌تواند بیانگر رویکرد فرهنگی افراد باشد. به این معنا که زمانی که عرصه گفتمان در سطح جامعه بسته شود، مردم با روی آوردن به طنز، به بیان منویات درونی و ناگفته خویش اقدام خواهند کرد. همان گونه که عبید زاکانی در برخورد با سردمداران قدار جامعه

خویش، به ارایه منظومه موش و گربه روی آورده، سردمداران خون ریز جامعه را در نقش گربه‌ای عابد و زاهد، اما در واقع خونریز، به مضحکه می‌کشد. به شکل مشابهی حافظ نیز در شعرهایش از عابدان و زاهدان ریاکار سخن می‌گوید و سِر و انتس در کتاب دون کیشوت، با به استهزا گرفتن دون کیشوت داستان تخیلی خویش، استهزا و خنده بر دون کیشوت‌های حاکم بر جامعه‌اش را رقم می‌زند.

بررسی طنزهای رایج در بین جوانان حکایت از آن داد که از روحانیت گرفته تا بسیجی‌ها، سپاهی‌ها و از موافقان نظام و افراد مذهبی گرفته تا افراد چادری (که طبق برداشت‌های قالبی مردم، از طرفداران نظام به شمار می‌آیند)، موضوع شوخی و طنزپردازی افشاری از جوانان قرار دارند. بررسی‌های مقدماتی بیانگر آن است که میزان برخوردهای طنزآمیز جوانان در برخورد با مسوولان نظام فزونی می‌گیرد.

حجم شوخی‌ها و برخوردهای مطایبه‌آمیز جوانان در ارتباط با روحانیت نیز از بالاترین حجم ممکن در مجموعه افراد پیش گفته برخوردار است

به تمسخر گرفتن بسیج، سپاه و حتی طرفداران نظام، افراد مذهبی و چادری‌ها، از دیگر مواردی است که در سطح جوان‌ها قابل مشاهده بوده، لیست بلندبالایی از هر یک از موارد پیش گفته، می‌توان تهیه کرد.

به استهزا گرفتن و تمسخر نمادهای مذهبی و غیرمذهبی، نمونه دیگری است که در مجموعه رویکرد فرهنگی جدید جوانان، قابل احصاء می‌باشد.

تغییر مضامین سرودها و نوحه‌های موجود در سطح جامعه، اقدام دیگری در راستای عناد ورزیدن با سمبل‌ها و نمادهای نظام به شمار می‌رود.

جوانان بدحجاب دیگری با استفاده از چفیه، کوله پشتی، شلوار و اورکت بسیجی یا به دست یا گردن انداختن تسبیح، در پاسخ به این سوال که با چه انگیزه‌ای از وسایل اخیر سود می‌برید، گاه به صراحت بیان می‌دارند که قصد آن‌ها شکستن قداست نمادهای نظام است.

با فقدان گفتمان در سطح جامعه، عرصه برای مواردی مانند شایعه و شایعه‌پردازی، دیوارنویسی و نظایر آن‌ها گشوده می‌گردد و اقدام‌های مزبور، به مثابه یکی از دیگر نمودهای بارز رویکرد فرهنگی جدید جوانان، خود را به رخ مسوولان می‌کشد.

در برخی از موارد، جوانان با نفی رسم‌های سنتی و طرح اعتقادات خویش در زمینه‌هایی که بعضاً عرف جامعه با آن همخوانی چندانی ندارد، به نوعی رویکرد فرهنگی و سبک زندگی متفاوت خود با مسوولان را به نمایش می‌گذارند، در حال حاضر برگزاری مراسم عزاداری به صورتی متفاوت (مانند به دست

گرفتن شمع توسط دخترها و پسرها به شکل مخلوط و دور هم چرخیدن، برگزاری مراسم عزاداری بدون حضور روحانی یا روابط بسیار باز در مراسمی مانند گلاب گیری (کاشان) و مانند آن، جلوه‌های جدید و غیرقابل فهمی را در برابر مسوولان به نمایش می گذارند.

روزنامه شرق در گزارش نمونه‌ای از مراسم‌های یاد شده، در توصیف مراسم شام غریبان دختران و پسران شمال شهر تهران، در میدان محسنی می نویسد:

«این اولین سالی نبود که جوانان بالا شهرنشین در شام غریبان در میدان محسنی جمع می شدند، به همین خاطر نیروی انتظامی از قبل برنامه‌ریزی‌هایی کرده بود... . اتوموبیل سواران اغلب جوانان زیر سی سال با لباس‌های مد روز بودند و صدای نوارهای پاپ عزاداری (کاست معروف کویته پور با عنوان غریبانه و نظایر آن)، از شیشه‌های باز ماشین‌ها به گوش می‌رسید. دخترها که تعدادشان کمتر از پسرها هم نبود و خودشان بعضاً سوار ماشین‌های مستقلی بودند، اغلب آرایش‌های متناسب با عزاداری داشتند، اعم از لباس‌های سیاه شب، لاک سیاه و ... و بعضاً به شکل غیر حرفه‌ای چادر عربی به سر داشتند و در موارد اندکی روبند زده بودند. روی آنتن برخی از ماشین‌ها روبان‌های سیاه بسته شده بود و از شیشه ماشین‌ها، اغلب می شد دید که آدم‌ها مشغول تجدید آرایش هستند.

چند نفری کنار خیابان شمع می‌فروختند و جوانان شمع‌ها را در کنار خیابان روی سکوهای جلوی مغازه‌ها روشن می کردند. چیزی حدود ۲۰۰۰ شمع در تمام طول بلوار روشن بود. به جز لباس‌های سیاه، این تنها نشانی بود که از آن آیین کهن عزاداری برای امام حسین، علیه السلام، در مراسم غیررسمی این جوانان می شد دید.

تجمع اصلی جوانان را در فاصله میان میدان محسنی و خیابان نفت، می شد ملاحظه کرد. جوانان در این فاصله جلوی ماشین‌هایی را که از میدان باز می‌گشتند، می گرفتند و آن‌ها را به بوق زدن وامی داشتند و گاهی تصنیف‌هایی هم می‌خواندند که تلفیقی از بعضی آهنگ‌های معمول جوانان امروزی با کلماتی تازه بود...» (شرق، ۱۴/۱۲/۱۳۸۲).

جوانان دیگری در جریان مصاحبه‌هایشان از روابط بازی که در سطح بسیاری از دختران و پسران جامعه پدید آمده است، یاد کرده، بیان داشته‌اند، دست دادن و روبوسی دختران با دوست پسرشان در خیابان‌ها، یا دست‌انداختن دخترها دور کمر دوست پسرشان در ملاء عام و نظایر آن برای آنان به صورت امری جا افتاده در آمده است.

نگاهی به اظهارنظرهای جوانان در تبیین رفتارهای پیش گفته (از پوشش و آرایش گرفته تا طنزپردازی - هایشان و از نفی نمادهای نظام گرفته تا شایعه‌پردازی‌ها، پیامک‌ها و رفتارهای مغایر با عرفشان)، دلالت

بر رویکرد فرهنگی اقشاری از جوان‌ها، در برابر خط‌مشی‌های مسلط نظام دارد. دو نفر از همکاران نگارنده در گزارش خویش می‌نویسند:

«من در جریان مصاحبه‌هایی که با جوانان داشتم، شاهد دختران و پسرانی بودم که از وضعیت‌های بسیار ناجوری برخوردار بودند، اما عقاید پاک و زلالی داشتند، از این رو وقتی من تعارض روحیات و ظواهر آن‌ها را از آنان جویا می‌شدم، در پاسخ به من می‌گفتند: چون مسوولان با ما لج می‌کنند، ما می‌خواهیم به این ترتیب نشان بدهیم که ما هم می‌توانیم لج کنیم».

«وقتی من علت انتخاب مانتوی پاسخ‌گو را که دارای رنگی تند بود، از وی پرسیدم، وی در پاسخ به من اظهار داشت: این مانتو با رنگ تندش، گویی علیه بزرگ‌ترهایی که داریم به ما زور می‌گویند، جیغ می‌کشد».

وقوع مقاومت فرهنگی در جامعه، تحول بزرگی بود که به کاهش قابل توجه سرمایه اجتماعی و احساس تقابل نسبی مردم با نظام (و یا حداقل با خط‌مشی‌های فرهنگی اجتماعی آن) را در اذهان مردم رقم می‌زند.

۰۳۰۲۰۳ گسترش و تعمیق اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی در دوران

پسااصلاحات

بررسی دوران پساخاستمی بیانگر تداوم اقتدارگرایی سیاسی و دینی، جلوه‌گری بیش از پیش دولت پنهان و گسترش اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی در سطح جامعه است. در اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی برخلاف اقتدارگرایی سیاسی و دینی که به طور عمده شخصیت‌های سیاسی و یا دینی و یا گروه‌های سیاسی یا دینی را مورد هدف قرار می‌داد، مردم مورد توجه قرار گرفته با آنان برخورد می‌شود. برخوردهای اخیر را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

عدم پذیرش آزادی، نگاه تکلیفی به مردم، طرح ضرورت کنترل مردم، برخورد مداخله‌گرایانه در زندگی خصوصی مردم، نگاه تحقیرآمیز به مردم، نگاه تهدیدآمیز به شهروندان و اعمال برخوردهای تنبیهی با مردم. در ادامه، عنوان‌های مطرح شده مورد بحث قرار خواهند گرفت.

۰۳۰۲۰۳۰۱ تداوم اقتدارگرایی سیاسی

اقتدارگرایی سیاسی که از آغاز انقلاب به شکل نسبی مطرح شده، اما در دوران اصلاحات، افق‌هایی درباره پررنگ شدن نقش مردم در اثرگذاری در مسایل سیاسی - اجتماعی جامعه پدید آمد، تا حدودی

کم رنگ تر جلوه گر شده بود، در دوران پساخاتمی، باز به شکل پررنگی تداوم یافت. حصر میرحسین موسوی و مهدی کروبی از سال ۱۳۸۸، رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور دو دوره در ایران در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲، ممنوع تصویر، ممنوع البیان و ممنوع الخروج شدن خاتمی، رئیس جمهور دو دوره در ایران (شرق، ۹۳/۱۲/۶)، رد صلاحیت احمدی نژاد، رئیس جمهور دو دوره در ایران در انتخابات سال ۱۳۹۶، بازنشستگی اجباری برخی از استادان دانشگاه‌ها که نسبت به نظام نقد داشتند (شرق، ۹۳/۵/۱۳)، ممنوعیت غیررسمی بحث درباره مسأله ولایت فقیه در حوزه‌های علمیه و عدم ابراز وجود سیاسی روشنفکرانی که نسبت به مقوله ولایت فقیه یا خود رهبری نقد داشته باشند یا مسکوت ماندن نقدهای ضمنی مردم نسبت به کمک‌های اقتصادی ایران به برخی از کشورها در اقضا نقاط جهان، از جلوه‌های بارز اقتدارگرایی سیاسی است که در دوران پسا خاتمی قابل مشاهده است، البته در سطح نازل تری اعمال نظر دفاتر نهاد ولایت فقیه نسبت به ارتقای درجه علمی استادان دانشگاه‌ها یا پیغام‌های دفاتر نهاد به برخی از استادان نقاد درباره تعبات کارشان، ثبت مشخصات رایانه استادان در برخی از دانشگاه‌ها (مانند دانشگاه خوارزمی) برای مواردی نظیر رصد فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی سیاسی آنان، از دیگر نمودهای اقتدارگرایی سیاسی پیش گفته به شمار می‌روند.

ماحصل اقتدارگرایی سیاسی به انسان منفعلی می‌رسد که نیچه از آن به عنوان انسان کوچک یاد می‌کند. به این معنا که انسان منفعلی که برای آسیب نخوردن احتمالی خویش عزلت‌گزینی و گوشه‌گیری در جامعه را پیشه خود می‌کند، انسان مستقلی نیست که در صورت تهدید و به خطر افتادن کشور، وارد صحنه شده، از کیان آن دفاع کند.

۰۳۰۲۰۱۰۲ تداوم اقتدارگرایی دینی

در دوران پسا خاتمی، اقتدارگرایی دینی در دو شکل حمایت مفرط از خودی‌ها و نفی غیرخودی‌ها ملاحظه می‌گردد. به عنوان مثال، با وجود آن که بودجه آموزش عالی کشور ۱۲۰۰ میلیارد تومان است، تنها سهم بودجه ۸ نهاد حوزوی ۱۵۰۰ میلیارد تومان می‌باشد (شرق، ۹۳/۱۰/۸) و در حالی که بودجه کل حفاظت از زیست محیط کشور ۱۷۴ میلیارد تومان است و این سازمان به فرض برای خاموش کردن آتش سوزی جنگل‌ها بالغرد ندارد، ۲۰۰ میلیارد تومان به یک مرکز آموزشی خانم‌ها در قم، بودجه اختصاص پیدا می‌کند.

تخصیص بودجه‌های قابل توجه به مسایل فرهنگی (و احیاناً فرهنگی - سیاسی) حوزه، مقوله مشابهی است که در ارقام بودجه کشور ملاحظه می‌شود. به این معنا که از ۵۹ مؤسسه که بودجه فرهنگی از

دولت دریافت می‌دارند، عمده این مؤسسات، مؤسسات دینی هستند. به عنوان مثال، مؤسسه پرتو ثقلین در شرح وظایف خود بیان می‌دارد که وظیفه‌اش نشر آثار آیت الله مدرسی طباطبایی است. اما برخی از مؤسسات دیگر نظیر طرح زیارت، مشخص نیست که در کجا اجرا شده و یا محتوای آن چیست (شرق، ۹۵/۱/۲۹). به شکل مشابهی درخواست بودجه با نام فرهنگ اما برای ساخت شهرک المهدی که قرار است به طلاب اختصاص پیدا کند (شرق، ۹۵/۱۰/۱۸) از دیگر اقلام بودجه فرهنگی درخواستی از دولت است.

آقای احمدی‌نژاد هم در عمل بارها نشان داد که برداشت وی از فرهنگ، هیأت‌های مذهبی است، به عنوان مثال وی در سفرهای استانی به استان البرز، به نام بودجه فرهنگی، قریب به هشت میلیارد تومان به مساجد این استان کمک کرد. به شکل مشابهی شوراهای اسلامی شهرهای مختلف کار فرهنگی را بعضاً در اختصاص بودجه برای مسایل دینی دانسته، با صرف بودجه در مواردی نظیر سفره اشک (پرداخت کمک هزینه به هیأت‌های مذهبی در ایام محرم)، تصور می‌کنند رسالت فرهنگی خویش را انجام داده‌اند.

اقتدارگرایی سیاسی در حالت نفی غیر خودی‌ها، بیشتر به صورت حمله، برخورد و نفی دیگران ملاحظه می‌گردد، به عنوان مثال، برخی از مراجع تقلید غیرهمسو، مورد حمله قرار گرفته -نظیر تعطیل کردن کلاس آیت الله جوادی آملی-، یا بادرایش برخورد می‌گردد (شرق، ۹۳/۱۰/۷) و یا اهل تسنن حتی اجازه نمی‌یابند که یک مسجد اختصاصی برای خودشان در شهر تهران داشته باشند. جلوگیری از شرکت اقلیت دینی در انتخابات شوراهای اسلامی شهرها (شرق، ۹۶/۲/۲) نمونه دیگری از اقتدارگرایی اخیر به شمار می‌رود که با وجود اعتراض روشنفکران جامعه به این مسأله، دبیر شورای نگهبان به جدّ بر آن اصرار داشت و از آن دفاع می‌کرد.

۰۳۰۲۰۱۰۳ گسترش اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی

با پیروزی انقلاب اسلامی و تحقق نظام اسلامی، اقتدارگرایی اولیه دینی و سیاسی در کلان نظام مشاهده می‌شود که به تدریج با پا به عرصه نهادن دولت پنهان (که کمترین اعتقادی به نافذ بودن آرای مردم در پیشبرد امور اجتماعی ندارد)، در معادلات قدرت، دولت پنهان به طرح نظریات خویش اقدام می‌کند. آرای اخیر در عین آن که حاوی برخی از اقتدارگرایی‌های سیاسی و دینی هست، حاوی اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی نیز هست و طی اقتدارگرایی اخیر، در صدد دیکته کردن نظرات خویش به مردم جامعه بر آمده، در حد میسور در همین جهت اعمال قدرت می‌کند.

اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی اگرچه در دوران ریاست جمهوری خاتمی، با طرح اعتقادات وی مبنی بر پذیرش آزادی برای شهروندان تا حدودی کم رنگ بود، اما پس از دوران ریاست جمهوری وی، شدت گرفت و مردم و جوانان سیطره آن را بر زندگی روزمره خویش بیش از پیش احساس کردند. اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی، نه تنها از آزادی، گفتمان و پذیرش آرای مردم و حتی دانشگاهیان سرباز می‌زند، بلکه دیدگاه تکلیفی به مردم (و جوانان) داشته، کنترل آنان را لازم می‌شمرد و بر همین مبنای اجازه برخورد مداخله‌گرایانه در زندگی شخصی و خصوصی افراد به خود را می‌دهد. نگاه تحقیرآمیز و تحمیق مردم و در سطحی فراتر، نگاه تهدیدآمیز به شهروندان و در نهایت متوسل شدن به اعمال برخورد های تنبیهی در ارتباط با مردم به ظاهر خاطی، از دیگر جلوه‌های گسترش اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی در سطح جامعه می‌باشد، البته لازم به یادآوری است که با گسترش مقاومت فرهنگی و مقابله نسبی مردم با گسترش سیطره اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی حکومت (رسمی و بیشتر غیر رسمی)، ممکن است بعضاً اهداف طراحی شده فرهنگی - اجتماعی مورد نظر، حالت اجرایی و یا اجرایی تام و تمام پیدا نکنند، اما آنچه اینجا مدنظر هست، تشریح اندیشه‌ها و روش‌های مدنظر اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی موجود در نظام می‌باشد.

عدم پذیرش آزادی

از آنجا که دولت پنهان دارای پیش فرض‌های متفاوتی راجع به آحاد افراد جامعه و مفاهیمی مانند آزادی، گفتمان، حق رأی، زنان و مانند آن‌ها است، بالطبع در برخی از موارد (خاصه در دیدگاه‌های اجتماعی فرهنگی) با دولت رسمی دچار تعارض و چالش می‌گردد. به عنوان مثال، وقتی در اوایل انقلاب شهید بهشتی متوجه شد جمعی از طلاب و افراد حوزوی بر این اعتقادند که حتی اگر شده، با شلاق افراد را باید به بهشت برد، در مخالفت با این امر وارد صحنه شد و طی سخنانی در مسجد اعظم قم به نفی این اندیشه پرداخت.

روزنامه اطلاعات در مورخه ۱۳۵۷/۱۲/۱۵، (شماره ۱۵۸۰۱، ص ۵) به درج اظهارات آیت الله بهشتی در همین رابطه به شرح زیر اقدام کرد:

«به طلاب و فضلاء حوزه پیشنهاد می‌کنم که به مردم ایران فرصت بدهید تا آگاهانه و آزادانه خود را بر مبنای معیارهای اسلامی بسازند و این خودسازی را بر مردم ما تحمیل نکنید. آگاهی بدهید، زمینه‌سازی کنید برای رشد اسلام، ولی بر مردم هیچ چیز را تحمیل نکنید. انسان بالفطره خواهان آزادی است، می‌خواهد خودسازی داشته باشد، خودش، خودش را بسازد، اما برخلاف دستور قرآن مبدا مسلمان

بودن و مسلمان زیستن را بخواهید بر مردم تحمیل کنید، که اگر تحمیل کردید، آن‌ها علیه این تحمیل تان طغیان خواهند کرد.

انسان عاشق آزادی است، می‌خواهد خودش به دست خود و با انتخاب خود، خود را بسازد، «اما شاکراً و اما کفوراً»؛ آن قدر تحمیل راه و عقیده بر انسان‌ها نامطلوب است که خدا به پیامبرش خطاب می‌کند: «افی انت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین» (یونس، ۹۹). ای پیغمبر! آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور کنی که آن‌ها مؤمن باشند؟ این که راه پیغمبر نیست.

توصیه من به طلاب عزیز و به فضلالی ارجمند این است که منادی حق باشید، دعوت کننده به حق باشید، آمر به معروف و ناهی از منکر با رعایت تمام معیارهای اسلامی‌اش باشید، اما مجبور کننده مردم در راه اسلام نباشید، چون آن مسلمانی ارزش دارد که از درون انسان‌ها و عشق انسان‌ها بجوشد و بشکفتد. ندیدید مردم ما در این دوران پر ارزش انقلاب از خودشان چه خودجوشی و چه خود شکوفایی نشان دادند؟

بزرگ‌ترین اصل بعد از پیروزی یک انقلاب چیست؟ تداوم همان انقلاب است، همین طور که مردم ما با آزادی به راه اسلام آمدند و رهبری عالی اسلامی ما را آزادانه پذیرفتند، بگذارید در تداوم انقلاب هم مردم آزادانه راه خدا و راه اسلام، راه حق و راه خیر و صفا و راه صدق را انتخاب کنند و ادامه دهند، این است سفارش من به طلاب و فضلالی عزیز^۱.

احمدی‌نژاد نیز در دوران صدارت خویش به عنوان یک نظریه‌پرداز، بیاناتی مانند: «مردم از شنیدن اسم دموکراسی حالت تهوع می‌گیرند» (۹۲/۵/۱۲) را بر زبان می‌آورد.

^۱ - البته سخنان سخنان شهید بهشتی با این که روشن و مبرهن بود، اما برای بسیاری از هم‌کسوتان ایشان مفهوم نشد و بسیار گران آمد. برخی محافل و افراد تنگ نظر که همه چیز را از روزنه تنگ و تاریک خود می‌دیدند، نتوانستند معنای درست سخنان شهید بهشتی را دریابند یا منافع‌شان را در خطر دیدند، بنابراین شروع به فضا سازی کردند و گفتند بهشتی دین تازه‌ای آورده است و این حرف‌ها بدعت در دین است و شروع به اتهام زنی‌های عجیب و غریب به ایشان کردند. به طوری که حتی یک هفته قبل از شهادت ایشان، درب مدرسه فیضیه را به روی وی بستند تا مانع از سخنرانی و بدعت‌گذاری‌های او بشوند! بهشتی در حالی روز هفتم تیر ۱۳۶۰ ترور فیزیکی شد و به شهادت رسید که قبل از آن، صدها بار توسط افراد متحجر و محافل تندرو، ترور شخصیتی شده بود.

دکتر روحانی، ریاست جمهوری وقت ایران نیز پس از آن که باز با اندیشه شکستن بت آزادی (مصباح یزدی، شرق، ۹۳/۲/۲۰)^۱ و بردن مردم به بهشت، حتی با توسل به شلاق زدن مواجه شد، به مخالفت با این نظر پرداخت و در همین رابطه بیان داشت:

«این قدر در زندگی مردم مداخله نکنید ولو به خاطر دلسوزی، بگذاریم مردم خودشان راه بهشت را انتخاب کنند، نمی توان با زور و شلاق مردم را به بهشت برد. پیامبر (ص) شلاق در دست نداشت، پیامبر بشیر و نذیر بود و ما نیز باید بشیر و نذیر باشیم، همه باید کاری کنیم که آرامش در جامعه حاکم باشد» (شرق، ۹۳/۳/۳).

محمد مجتهد شبستری در یادداشتی که در ارتباط با اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی دولت پنهان دارد، با طرح چند شاهد مثال، به نقد اندیشه مزبور پرداخته، می نویسد:

«اگر واقعاً مسأله این است که مثلاً درباره پوشش و رفتار زنان در ملاء عام شریعت چه می گوید و مقتضای آن چیست، چرا مراجع و خطیبان دینی، کتاب تحقیقی بسیار سودمند ترکشوند را که چند سال قبل با عنوان «حجاب شرعی در عصر پیامبر» دست به دست می گشت «بایکوت کردند» و با سکوت از کنار آن گذشتند؟ چرا مدعی آن کتاب را که با استنادهای قابل توجه تاریخی، اثبات می کند در عصر پیامبر اسلام (ص) حجاب در معنای امروزی آن نه تنها وجود نداشت، بلکه به سبب زندگی بسیار ساده و ابتدایی آن مردم و فقر مفرط ممکن نبوده است، در محافل حوزوی خود آشکارا به بحث نگذاشتند؟ چرا از طرفداران مدعی آن کتاب دعوت نکردند، در حوزه علمیه قم در نشست های عمومی سخن بگویند و دلایل خود را توضیح دهند تا معلوم شود، واقعاً در باب حجاب چه حکمی را می توان به حساب شریعت گذاشت؟ آیا واجب نبود آنان که این همه برای حجاب در شکل و معنای کنونی آن سینه چاک می کنند، مدعی آن کتاب را که به مراتب مستدل تر از بسیاری از مباحث فقهی حوزه است، جدی بگیرند؟ آیا واجب نبود به جای منع چاپ آن کتاب، خود آنان به چاپ و نشر آن پردازند تا کمکی به فهم شریعت کرده باشند؟!»

^۱ - بت آزادی را باید با ایستادگی شکست. (شرق، ۹۳/۲/۲۰).

^۲ - در اصطلاح دین، بت ضد خداست. وقتی می گویند فلان شیء یا فلان شخص بت شده، منظور این است که آن شیء یا شخص در نظر انسان ها به جای خدا نشسته و مانع خداپرستی حقیقی گشته است. وقتی فردی از عالمان قرائت رسمی از دین می گوید، آزادی بت است، مقصودش این است که آزادی ضد خداست و مانع خداپرستی است و عالمان دین باید هرگونه بت پرستی را نفی کنند.

- آیا این آقایان که مدعی‌اند بر حکومت واجب است با اِعمال خشونت درهای جهنم و بهشت را بسته و باز کند، حتی برای یک بار از خود پرسیده‌اند که در این ۳۵ سال گذشته، اِعمال مداوم خشونت برای بستن درهای جهنم و گشودن درهای بهشت عملاً چه نتیجه‌ای داده است و کدام مشکل را حل کرده است؟

به شهادت آمار دقیقی که نشر آن‌ها ممنوع است، زیر پوسته ظواهر دینی جامعه ما که از هر طرف با فشار این آقایان صدای تکبیر و صلوات و روضه و نیز اشاعه خرافات در آن بلند است، چه فسادهای عمیق و گسترده‌ای از اعتیاد میلیونی به مواد مخدر و الکل گرفته تا بیماری‌های مقاربتی و فسادهای گوناگون جنسی و بیماری‌های مهلک اخلاقی و روانی و خشونت‌های چندش‌آور خانوادگی و طلاق‌های تصاعدی و جرایم و جنایات گوناگون و فسادهای اداری و رشوه خواری‌های همگانی و اختلاس‌ها و دزدیدن‌های بیت المال و... لانه کرده است؟ آیا هنگام آن نرسیده که آن‌ها به خطا و بی‌فایده بودن توصیه اِعمال خشونت برای حفظ ایمان و اخلاق مردم که سال‌ها سنت سیئه آنان و حکومت ما بوده، اعتراف کنند و اگر واقعاً به فکر سعادت اخروی انسان‌ها هستند، به اقدامات درست و مؤثر دیگری بیندیشند؟ آیا مسولیت این همه فساد اخلاقی و عملی پنهان و پوشیده، در درجه اول بر عهده مراجع و مربیان دینی نیست؟ آیا غیر از این است که آن‌ها از انجام وظایف اصلی خود که اشاعه و ترویج فرهنگ دینی و اخلاقی سالم در جامعه و پاشیدن بذره‌های ایمان و جلب اعتماد مردم به دین و دین داری است، ناتوان بوده‌اند و امکانات بی‌شمار خود را صرف یک سلسله علوم که ناظر به واقعیات جامعه نیست و اقدامات سطحی و بسیاری اوقات بی‌فایده کرده‌اند؟!

- مرحوم آیت الله منتظری به عنوان یک فقیه مسلم، در اواخر عمرشان درباره حقوق بشر از آن نظر که بشر است و حقوق شهروندی پیروان مذاهب غیر رسمی و از جمله بهائیان کشور ما نظرهای فقهی راهگشایی مطرح کردند. این نظرهای فقهی بسیار مهم و جدید است. اگر آقایان غم و غصه شریعت را می‌خورند، چرا نظرهای فقهی یک فقیه مسلم را که به حل بسیاری از معضلات انسانی و سیاسی جامعه کمک می‌کند، بایکوت کردند و آن‌ها را در حوزه‌های درسی خود به بحث نگذاشتند؟ چرا از صاحب نظران گوناگون دعوت نکردند تا در جلسات عمومی حوزه، با همان میزان‌ها و معیارهای فقهی متداول و یا معیارهای جدید، آن نظرها را مورد نقض و ابرام قرار دهند و ببینند عاقبت به کجا می‌رسند؟ و آیا در این موارد از شریعت تفسیر دیگری نیز می‌توان داد یا نه؟ چرا هر وقت یک فتوای خشن داده می‌شود، از نظر آقایان تقریر و تحکیم شریعت به حساب می‌آید، اما وقتی فتوایی داده می‌شود که دشمنی میان

انسان‌ها را کم می‌کند و گره‌های سیاسی جامعه را می‌گشاید، آن را بایکوت می‌کنند؟ چرا آنان قسم موگد خورده‌اند که هرگز وارد بحث حقوق بشر نشوند؟!

– رفتار بسیار خشن که امروز در حق فرقه‌های صوفیه و دراویش در جامعه ما اعمال می‌شود، چه مجوزی از سوی همان شریعت رسمی آقایان دارد که آن‌ها همگی در برابر آن سکوت کرده‌اند؟! و گاهی آتش بیار آن معرکه شده‌اند؟ اصرار برای به زندان بردن یک استاد دانشگاه که نتیجه تحقیق خود را درباره امامت منتشر ساخته بود و تعطیل روزنامه ناشر چه مجوزی از سوی شریعت داشت؟

– آیا معنای امر به معروف و نهی از منکر در قرآن مجید، واقعاً همان است که فقیهان گذشته برای تحکیم سلطه سیاسی خلفای اموی و عباسی برای آن فریضه قایل شدند و این آقایان هم همان معنا را دنبال می‌کنند؟ آیا در عصر پیامبر اسلام هم در کوچه‌ها یقه خانم‌ها را می‌چسپیدند که چرا چنین یا چنان پوشیده‌ای؟! آیا پیامبر اسلام هم «محتسب» راه انداخته بود؟! (وب سایت محمد مجتهد شبستری، ۲۲ اردیبهشت، ۱۳۹۳).

دکتر روحانی در یکی از سخنرانی‌های خود با اشاره به جریانی که ده بار کوشیده است تا شبکه‌های اجتماعی را ببندد، اظهار می‌دارد که وی و دولتش در برابر این فشار مقاومت کرده است و گرنه دسترسی شهروندان به اطلاعات جهانی مسدود می‌شد (شرق، ۹۶/۲/۲۵).

عدم پذیرش آزادی به تبعات دیگری مانند: دیدگاه تکلیفی به مردم، کنترل مردم، مداخله در زندگی شخصی و خصوصی افراد، نگاه تحقیرآمیز به مردم، تحمیق مردم، نگاه تهدیدآمیز به شهروندان و در نهایت متوسل شدن به اعمال برخورد‌های تنبیهی در ارتباط با مردم به ظاهر خاطمی می‌انجامد که در ادامه، از آن یاد خواهد شد.

نگاه تکلیفی به مردم

نظام دینی برخلاف نظام‌های غیردینی، در عین آن که از مردم می‌خواهد تا به تکالیف معمول فردی و اجتماعی‌شان پردازند، از آنان انتظار دارد تا ضمن پرهیز از تخطی، به شکلی آرمان‌گرایانه در جامعه ظاهر شده، در جهت تحقق آرمان‌های دینی بکوشند.

البته آرمان‌گرایی امر مطلوبی است، اما تحقق آرمان‌گرایی وابسته به وجود بسترهای اولیه لازم در این جهت می‌باشد. به عنوان مثال، رسول خدا، صلوات الله علیه، در حدیث شریفی بیان می‌دارند، اگر نان نبود، ما نمی‌توانستیم عبادت کنیم. رهنمود اخیر بیانگر ضرورت پاسخ به هست افراد در مرتبه نخست و انتظار آرمان‌گرایی از آنان در مرتبه بعدی دارد، اما اگر هست افراد در جامعه محقق نشود و مثلاً آنان در بند نیازهای اولیه زندگیشان باشند، نباید انتظار برخوردهای آرمان‌گرایانه را از مردم داشت.

دید تکلیفی که از آغاز انقلاب در مرحله نخست در ارتباط با جوانان مطرح شد و در منشور ملی سازمان جوانان دوران آقای هاشمی رفسنجانی درج گردید، از جوانان انتظار داشت تا در حد و شأن انبیای الهی عمل کنند که این مسأله به دلیل محدودیت امکانات جهت پاسخ به نیازهای روزمره و معمول جوانان در تحصیل، اشتغال، مسکن و تشکیل خانواده، شکست خورد.

تعطیلی پی در پی برنامه‌های مختلف تلویزیونی یا رادیویی یا تعطیلی سریالی برنامه‌های فرهنگی موجود در جامعه، نمودی از دید تکلیف‌گرایانه اخیر را به معرض دید می‌گذارند. به این معنا که مثلاً برنامه کوله پشتی فرزند حسنی، به دلیل مصاحبه تند ایشان با آقای رادان که از مسوولان نیروی انتظامی بود، تعطیل شد. برنامه‌های مثلث و تا خورشید آقای رشیدپور نیز به دلیل صبغه انتقادیشان به تعطیلی گرفتار آمدند. به شکل مشابهی برنامه رادیویی صبح جمعه با شما (شرق، ۹۴/۷/۲۳) و رادیویی شب (شرق، ۹۶/۱/۱۴) به دلیل نگاه نقادانه خود تعطیل شدند.

تعطیلی برنامه‌هایی که طرفداران قابل توجهی برای خود پیدا کرده‌اند، به صرف آن که انتقادی در آن‌ها مطرح شده است و یا اشتباهی در آن‌ها صورت پذیرفته است، بدون توجه به مخاطبان گسترده برنامه‌های اخیر، در شرایطی که برنامه‌های مشابهی وجود ندارد، موجبات ریزش مخاطبان صدا و سیما را فراهم آورده، آنان را متوجه فضای مجازی و رسانه‌های دیگر کشورهای جهان می‌سازد (همان‌گونه که رادیو شب پس از تعطیل شدن در رادیو، ادامه کار خود را در فضای مجازی پی گرفت-شرق، ۹۶/۱/۱۴). تعطیلی سریالی کنسرت‌هایی که قرار است در آن‌ها مفاهیمی از عرفان و ادب اسلامی خوانده شود با ایرادهایی نظیر امکان وقوع خطایی در آن‌ها، در شرایطی که امکانات ارضای هیجان‌جویی شهروندان در جامعه در حد و اندازه‌های حداقل فراهم نشده است، نگاه تکلیف‌گرای دیگری است که موجب رودرروی مردم بلیط به دست با نیروهای انتظامی، دادستانی یا افراد خودسری که به تعطیلی کنسرت اقدام کرده‌اند را فراهم می‌آورند.

موارد دیگری نظیر دستور ناجا برای تفکیک جنسیتی کنسرت‌ها (شرق، ۹۳/۵/۱۴) یا اظهار نظر آقای علم‌الهدی امام جمعه مشهد، دال بر این که هیچ کنسرتی در مشهد نباید انجام شود و گسترش نظیر اخیر مبنی بر این که «من با برگزاری کنسرت در سراسر ایران مخالف هستم» (شرق، ۹۶/۱/۳۱) و تبعیت برخی از ائمه جماعات بعضی از شهرهای کشور از این ایده (شرق، ۹۶/۲/۲) و یا پیشنهاد فاطمه آباد، عضو شورای شهر تهران مبنی بر این که در پارک‌ها گورستان‌هایی (احتمالاً برای عبرت مردم) تعبیه گردد (شرق، ۹۳/۴/۴)، در شرایطی که مردم شادی و رضایت از زندگی اندکی را از خود گزارش می‌دهند، از دیگر مصادیق دید تکلیف‌گرایانه نسبت به مردم به شمار می‌روند.

طرح ضرورت کنترل مردم

با طرح دید تکلیف گرا نسبت به مردم، ضرورت کنترل آنان نیز مطرح می گردد. اما همان گونه که از آن یاد شد، دید تکلیف گرا نسبت به مردم نیازمند ارضای هست آدم ها است تا آنان به بایدهای دید تکلیف-گرا پاسخ مثبت بدهند، در جریان کنترل افراد نیز اولاً نمی توان اراده و انتخاب افراد را نادیده گرفت و ثانیاً برای ایجاد جامعه ای سالم، ضرورت دارد تا با فراهم آوردن امکانات لازم برای شهروندان، از آنها درخواست داشت تا زندگی سالمی را پیشه خویش کنند.

اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی با نادیده گرفتن اراده و انتخاب افراد و همین طور تهیه بسترهای اولیه ارضای زیستی، روانی و اجتماعی افراد، در صدد هست تا به کنترل افراد همت گمارد و به تعبیری اگر هم شده، با شلاق مردم را به سمت و سوی بهشت ببرد. در حالی که بچه تصور کردن انسان های بالغ جامعه خطا است، مضاف این که امکانات مورد نیاز آنان برایشان فراهم نشده و تدارک دیده نشده باشد. دکتر روحانی در یکی از سخنرانی های خود با اشاره به جریانی که تلاش داشت فضای امنیتی را بر دانشگاه های کشور حاکم سازد، اظهار می دارد که وی و دولتش در برابر این تصمیم ایستادگی کرده است (شرق، ۹۶/۲/۲۵).

گشت ارشاد، تفکیک جنسیتی در دانشگاه ها و ادارات، نفی کاربری از فن آوری های ارتباطی جدید، مقابله با تفریحات مردم و نفی و انکار آموزش و کاربری از موسیقی، از جمله مصادیق کنترل مردم در اندیشه اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی به شمار می آید.

تدارک گشت ارشاد برای با حجاب کردن افراد بدحجاب و در امتداد همین اقدام، آغاز به کار ۷۰۰۰ پلیس نامحسوس در تهران (در حالی که در سراسر ایران ۲۷۰۰ محیط بان حافظ محیط زیست وجود دارند- شرق، ۹۵/۱/۳۱-)، برای رصد خطای مردم و برخورد با آنان، اندیشیده شده است.



اصرار وافر بر تفکیک جنسیتی دانشگاه‌ها و ادارات، نمود دیگری از کنترل مردم می‌باشد. صاحبان این اندیشه تصور می‌کنند با جداسازی بیش از پیش دانشجویان دختر و پسر در دانشگاه‌ها از سویی و جداسازی کارمندان مرد و زن از سوی دیگر می‌توانند روابط نامتعارف دو جنس را کنترل کنند. به عنوان مثال سردار کاظمینی فرمانده سپاه تهران بیان می‌دارد: باید در تمام سازمان‌ها و نهادها تفکیک جنسیتی رخ بدهد (شرق، ۹۳/۵/۱۵).

نفی کاربری از فن‌آوری‌های ارتباطی جدید و تلاش بر مختل کردن کاربری از آن‌ها با پارازیت‌های ضد ماهواره یا فیلتر کردن اینترنت و شبکه‌های اجتماعی اینترنتی یا تلفن همراه، مصداق دیگری در جهت کنترل مردم به شمار می‌رود.

مقابله با ماهواره، تصویب فیلتر کردن سایت‌ها یا شبکه‌های اجتماعی مختلف از جمله مواردی هستند که با اراده و انتخاب انسان‌های بالغ متعارض است. اگرچه دیدگاه دینی موافق ارایه کنترل شده انواع اطلاعات به کودکان و نوجوانان است، اما در بزرگ‌سالی افراد باید آنان به خودپروی و قوه تمیز و تشخیصی رسیده باشند که رأساً دست به انتخاب بزنند، نه آن که با نگه داشتن آنان در مرحله دیگر پیروی تلاش بر هدایت آنان همچون کودکان داشت. تصویر زیر، دلالت بر دید اخیر دارد:



گزارش‌های پی در پی نشریات دال بر تصویب فیلتر کرن یک شبکه اجتماعی (شرق، ۹۲/۱۰/۱۸ و ۹۳/۲/۱۰) یا فرصت یک ماهه دستگاه قضا برای فیلتر کردن شبکه‌های اجتماعی مختلف (۹۳/۶/۳۰)، از دیگر مصادیق کنترل مردم جهت آسیب نخوردن از فضای مجازی می‌باشد، حال آن که به نظر می‌رسد به جای هزینه کردن روی فیلترینگ سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی، با بسترسازی فرهنگی لازم بتوان مردم را در جهت تمیز و تشخیص سره از ناسره یاری رساند.

آنچه از آن یاد شد، در عرصه‌های تفریحی (نظیر تعطیل کردن شهر بازی اوین) و موسیقی (مانند تعطیل کردن کلاس‌های آموزش موسیقی در فرهنگسرا)، -شرق، ۹۴/۱/۱۸- و یا لغو برگزاری کنسرت در شهرهای مختلف ایران) نیز قابل مشاهده است.

^۱ - شهر بازی تهران یا شهر بازی اوین در اواخر دهه ۱۳۴۰ در قالب شرکتی به نام «لونا پارک» و در زمینی به وسعت ۳۷ هزار مترمربع فعالیت خود را آغاز کرد. پس از انقلاب این مرکز تفریحی مصادره و برای اداره در اختیار بنیاد شهید انقلاب اسلامی قرار گرفت. این مجموعه که در انتهای خیابان شؤل و در کنار بزرگراه شهید چمران قرار داشت، سال‌ها به عنوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مجموعه تفریحی تهران به شمار می‌رفت. در سال ۱۳۸۴ حدود دو میلیون شهروند تهرانی از این مرکز تفریحی استفاده کردند. در سال ۱۳۸۵ این مجموعه به شهرداری واگذار گردید و بطور دائمی تعطیل شد.

زمزمه‌های تخریب این شهر بازی به منظور تکمیل شبکه بزرگراهی و احداث پل اوین - در که از سال ۸۲ آغاز شد تا این که در سال ۸۳ که معاون خدمات شهری شهردار وقت خبر خداحافظی شهر بازی با تهرانی‌ها را داد و

کنترل‌های اخیر، در نگاه علمی جامعه‌پذیری مبتنی بر زور یا متابعت خوانده می‌شوند و بررسی‌های علمی نشان می‌دهند که واداشتن مردم با زور و اجبار به امری، اگرچه به سبب ترس مردم ممکن است تا حدودی مورد پذیرش واقع شود، اما این پذیرش، پذیرشی سطحی و صوری بیشتر نخواهد بود، حال آن که جامعه‌پذیری مبتنی بر درونی‌سازی که در جریان آن امور مورد نظر با عاطفه و منطق به مردم عرضه می‌گردند، به شکل عمیق‌تری در اذهان افراد جایگزین می‌گردند. بالطبع اگر در جریان جامعه‌پذیری مبتنی بر زور، از روش‌های خشونت‌زا استفاده شود، شدت نفرت درونی افراد از این روش‌های برخورد، بیشتر و گریز افراد از آن شدیدتر خواهد بود. به عنوان نمونه، وقتی سردار جعفری بیان می‌دارد که سپاه به دنبال امر به معروف و نهی از منکر است (شرق، ۹۵/۶/۲۸) و فرزندان فیلسوف انقلاب و نماینده مجلس کشور را که برای سخنرانی به شیراز رفته است، افراد بسیجی و سپاهی به قصد کشت مورد ضرب و جرح قرار می‌دهند، تبعات امر به معروف و نهی از منکر مورد نظر برعکس نتیجه خواهد داد.

برخورد مداخله گرایانه در زندگی خصوصی مردم

اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی به نگاه تکلیفی به مردم و کنترل آنان در جامعه اکتفا نکرده، برای تحقق بخشیدن به اندیشه‌های اقتدارگرایانه خویش درصدد ورود در زندگی خصوصی مردم نیز برمی‌آید تا به زعم خویش حتی اگر با شلاق هم شده، مردم را به بهشت (توهمی خودش) ببرد.

سایت فرارو، استدلال سردار اسماعیل احمدی‌مقدم، فرمانده وقت نیروی انتظامی در مورد عملیات راپل که طی آن نیروی انتظامی با عملیات هوایی اقدام به جمع‌آوری دیش‌های ماهواره‌ای مردم تهران کردند را به شرح زیر نقل می‌کند:

«طی سال‌های گذشته نیروهای پلیس در اجرای مأموریت خود و با انجام طرح‌هایی چندمرحله‌ای، اقدام به جمع‌آوری دیش‌های ماهواره از پشت‌بام خانه‌ها کرده‌اند. در یکی از خبرسازترین مراحل این گونه طرح‌ها، نیروهای پلیس در سال ۹۰ با اجرای عملیات «راپل» از طریق هوایی بر بام یا بالکن مجتمع‌های مسکونی فرود آمده و «دیش»های ماهواره را جمع‌آوری کردند. سردار اسماعیل احمدی‌مقدم، فرمانده نیروی انتظامی خردادماه سال گذشته در واکنشی به انتقادات از این گونه اقدامات «ناجا» طی سخنانی در

سرانجام در ۲۱ فروردین سال ۱۳۸۵ طی توافقات انجام گرفته بین شهرداری تهران و بنیاد شهید انقلاب اسلامی این مجموعه در قبال پرداخت ۲۳ میلیارد تومان به شهرداری تهران واگذار و برای همیشه تعطیل شد. تمامی ابزار و وسایل بازی این مجموعه به شهرسازی قم منتقل شد.

تاکنون هیچ مرکز تفریحی به آن وسعت و امکانات و درجه اهمیت از منظر ایجاد اشتغال و چرخه اقتصادی، ساخته و جایگزین نشده است (دانشنامه ویکی پدیا).

همایش سراسری مسوولان و رابطین «انصار حزب الله» کشور گفت: «برخی به نیروی انتظامی معترض بودند که چرا اقدام به جمع آوری ماهواره ها می کنید؛ چرا که اساساً فایده و اثری بر آن مترتب نیست. این در حالی است که دو پاسخ برای این افراد وجود دارد؛ اول این که در روز رستاخیز که این افراد مدعی شدند، چرا حکومت اسلامی خطای ما را مشاهده کرد و جلو ما را نگرفت، باری بر دوش ما نخواهد بود و حق از ایشان بر گردن ما نیست. اما پاسخ دوم را آمار مستند بیان می کند که حکایت از اثربخشی روش نیروی انتظامی در عمل دارد» (شرق، ۹۳/۳/۳۱).

جلوه های مداخله در زندگی خصوصی مردم به مورد اخیر خلاصه نشده، موارد متعدد دیگری را دربر می گیرد. به عنوان مثال، اظهار نظر نماینده خبرگان رهبری خوزستان دال بر این که حد تعادل در داشتن فرزند، ۶ بچه است (شرق، ۹۲/۲/۱۳) و یا ممنوع الورد شدن کاندوم به ایران (شرق، ۹۴/۱۱/۳) پس از تشویق مسوولان به فرزندآوری بیشتر برای مقابله با منفی شدن رشد جمعیت و یا پیشنهاد مجازات ۵-۲ سال زندان برای افرادی که برای جلوگیری از باوری اقدام کرده اند (شرق، کلیات طرح پیشگیری از بارداری مجلس، ۹۳/۴/۴)، مصادیقی در همین جهت به شمار می روند. البته ممکن است برخی از اندیشه های افراطی اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی در عمل در جامعه پیاده نشوند که این مسأله به مقاومت مردم در برابر اندیشه های اخیر بازمی گردد، اما آنچه در این قسمت مهم هست، بازشناسی اندیشه حاکم بر اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی است که عامه مردم جامعه را به نام دین و دیانت هدف قرار داده است.

نگاه تحقیرآمیز به مردم

امام خمینی در آغاز انقلاب اسلامی مردم را ولی نعمت مسوولان خواندند و نگاهی توأم با تکریم و کرامت انسانی به افراد داشتند، اما در گذر زمان با اثرگذاری دولت پنهان در جامعه، دید اخیر با دید تهدید دیدن هر آن که همسو با جهت دولت پنهان و اسلام مورد نظر آنان نیست، تغییر کرد. به عنوان مثال، نشریه یالثرات در برخورد با خانم مولاوردی که اندیشه وی را منطبق با خواست خود نمی دید، می نویسد:

«روحانی هم پالگی همان بدتر از فاحشه معروفه در دنیا را می خواهد برگردن زنان ما مسلط کند به نام خانم معاون رئیس جمهوری در امور زنان و خانواده» (۹۴/۱۰/۷).

روحانی از اندیشه های تفکیک جنسیتی مردم حتی در پیاده روهای شهر چنین یاد می کند:

«اگر شما جوانان در خانه بنشینید، بدانید که در پیاده روهای ما هم دیوار خواهد بود. شما آن ها را نمی شناسید، من آن ها را می شناسم، آن ها روزی در جلسه ای تصمیم گرفتند در تهران و پیاده رو دیوار

بکشند. آن‌ها می‌خواستند پیاده روی زنانه مردانه ایجاد کنند. همان طور که در محل کارشان بخش نامه تفکیک جنسیتی را صادر کردند» (شرق، ۹۶/۲/۱۹).

حجت الاسلام طائب نیز در یکی از سخنرانی‌های خویش پیشنهاد می‌کند که مطهری را باید پزشکی قانونی معاینه کند (شرق، ۹۳/۱۱/۲).

اما گذشته از مسوولان، مردم نیز در معرض تحقیر اخیر قرار دارند. به عنوان نمونه، آقای مصباح که در دوران شاه مبارزه با وی را حرام می‌دانست و در طول جنگ حمایت چندانی از رزمندگان نداشت و در حال حاضر ۱۲ میلیارد تومان از پول مالیات مردم را از دولت برای مؤسسه خودش دریافت می‌دارد، اظهار می‌دارد: مردم شایسته رهبری مقام رهبری نیستند (شرق، ۹۳/۹/۱۶).

احمدی‌نژاد نیز طی اظهار نظری بیان می‌دارد: برخی قیافه روشنفکری می‌گیرند ولی به اندازه بزرگاله هم از دنیا فهم و شعور ندارند (۹۲/۵/۱۲).

دکتر عارف در اظهار نظر متفاوتی در همین ارتباط بیان می‌دارد: وقتی مردم خس و خاشاک می‌شوند چه انتظاری از مردم دارید؟ باید به شیوه‌های منطقی مردم را قانع کرد و در انقلاب فرهنگی نمی‌شود مردم را با چماق قانع کرد (شرق، ۹۲/۲/۳).

تحمیق مردم

سرمدمداران دولت پنهان با پذیرش برتری خویش بر مردم عادی (که بعضاً ممکن است آن‌ها را در برابر خودشان - که خود را علما می‌نامند - سفها بنامند) و دولت رسمی، خود را مجاز می‌دانند که دست به تحمیق طرف مقابل بزنند. تهدید مردم دال بر این که اگر کسی رأی ندهد، جهنمی خواهد بود (شرق، ۹۲/۳/۱۷)، نمونه‌ای از این موارد است.

احمدی‌نژاد نیز در دوران صدارتش، در حالی که ایران را به سمت تحریم‌های پیاپی برده بود، خطاب به مردم گزارش می‌داد:

«سران کشورهای دنیا برای نزدیکی با کشور ما صف کشیده‌اند، مثل این پیرزن‌ها که در صف، زنبیل می‌گذارند» (۹۲/۵/۱۲).

ابراهیم نبوی در نامه‌ای که در پایان صدارت احمدی‌نژاد به او نوشت، از تحمیقی که او و یارانش در حق مردم روا می‌داشتند، چنین یاد کرد:

«ایران با جمعیت عظیم طبقه متوسط تحصیل کرده و ساختار اجتماعی و سابقه مدرنیت، امکان پس رفتن نداشت. اما تو فکر می‌کردی اگر خودت بگویی و خودت باور کنی و اطرافیان تأییدت کنند، می‌توانی موفق شوی. سعی کردی یک فرقه دور خود جمع کنی، از یک مشت دیوانه کم عقل و ساده لوح

که یکی‌شان تو را پیامبر می‌دید، یکی‌شان تو را در هاله نور تصور می‌کرد، یکی‌شان قول می‌داد، ماه خرداد امام زمان می‌آید، یکی دنبال رمالی بود، یکی هم مثل فاطمه رجبی که تو را معجزه هزاره سوم می‌دانست. آدم بی‌سواد ساده لوح همین است. در ششمین سال یک هزاره، آدم اتفاقی را معجزه هزاره بداند، کمال ساده لوحی است. مردم جهان صبر می‌کنند و وقتی یک قرن یا هزاره تمام می‌شود، وقایع آن قرن یا هزاره را می‌گویند، تا به حال کسی در سال ۲۰۰۶ میلادی مهم‌ترین اتفاق سومین هزاره را پیش‌بینی نکرده بود...».

عمده کردن سند ۲۰۳۰ یونسکو در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ایران در اردیبهشت ماه ۱۳۹۶، نمونه دیگری از این دست تحمقی‌ها بود.

۱. آیا اطلاع دارید دولت آقای روحانی قرار دادی محرمانه برای #آزادی همجنس بازی در مدارس امضا کرده است؟

۲. آیا از جاسوسی دشمنان در مدارس و دانشگاه‌ها اطلاع دارید؟

#سند ۲۰۳۰ سندی است که از طرف سازمان ملل به یونسکو ابلاغ شده و این سند برای هر کشوری با توجه به شرایط آن کشور تعریف شده است و این کشورها ملزم به اجرای مفاد آن هستند اما نکته مهم اینجاست که این سند برای کشور ما چهارچوب‌های ضد فرهنگی خاصی تعریف کرده است که بر ضرر زندگی فرزندان شماست.

این قرارداد که توسط **#آقای جهانگیری** (معاون اول آقای روحانی) به صورت **#محرمانه** امضا شده مخالفت شدید مقام معظم رهبری (در دیدار معلمان و فرهنگیان در تاریخ ۱۳۹۵/۰۲/۱۷) را به دنبال داشته است و مفاد مهم آن به این شرح است:

۱. ایران موظف است به کودکان خود از کلاس دوم ابتدایی **#مسائل جنسی** و **#روابط زناشویی** را به **#فرزندان شما** آموزش دهد.

۲. ایران موظف است مفاهیم قرآنی و **#عزاداری سیدالشهدا**، مفهوم جهاد و شهادت و به طور کلی تعالیم اسلامی را از کتب آموزشی حذف کند.

۳. طبق این قرارداد ایران موظف به اجرای سیاست‌های **کاهش جمعیت** می‌شود که پیر شدن کشور را به دنبال دارد.

۴. ایران موظف است که اطلاعات کامل استاتید، معلمان، دانشجویان و دانش‌آموزان به سازمان یونسکو تحویل دهد که این امر به **جاسوسی دشمنان** از کشور ما کمک میکند.

لازم به ذکر است که در کنار تحمیق، دعوت به خرافه و خرافه‌پروری نیز وجه مشابهی است که بعضاً در رفتار اقتدارگرایان مشهود می‌باشد.

نگاه تهدید آمیز به مردم

اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی پس از اعمال روش‌هایی مانند نگاه تکلیفی به مردم، تلاش در جهت کنترل کردن مردم، نگاه مداخله‌گرایانه در زندگی خصوصی مردم و نگاه تحقیرآمیز به شهروندان، با عمق و شدت بخشیدن به اندیشه‌های خویش، با نام اسلام دست به تهدید مردم می‌زند. در یکی از طرح‌های ارایه شده در مجلس شورای اسلامی، مدیران ساختمان‌ها ملزم به ارایه گزارش افراد کاربر ماهواره در ساختمان خودشان به نیروهای انتظامی گردیده‌اند (شرق، ۹۳/۷/۲۴). در طرح صیانت از حریم عفاف و حجاب، برخی از نمایندگان مجلس پیشنهاد کرده‌اند تا افراد بدحجاب جریمه نقدی شده و در پرونده خاصی که برای آنان تشکیل می‌شود، سوابق آنان درج شود (شرق، ۹۴/۶/۸).

جبهه پایداری، برخلاف حداد عادل که پیشنهاد دادن یارانه به افراد محجبه را مطرح کرده بود، پیشنهاد کسر حقوق کارمندان بدحجاب را مطرح می‌سازد (شرق، ۹۳/۷/۲۴). دادستان تهران نیز در برخوردی کلی، خواستار اقدامات فرهنگی و سرهنگی برای ارتقای حجاب در جامعه می‌گردد (شرق، ۹۵/۵/۲۳). برخی از نمایندگان مجلس، در پیشنهاد دیگری پیشنهاد مجازات حبس برای کسانی که دست به عمل واز کتومی و توبکتومی می‌زنند را داده‌اند (شرق، ۹۳/۱/۲۷).

آقای علم الهدی نیز با تهدید مردم، بیان می‌دارد کسی که (در انتخابات) رأی ندهد، جهنمی است (شرق، ۹۲/۳/۱۷) و یا امام جماعت مسجد جمکران خاطرنشان می‌سازد، غیر مسجیدی‌ها دچار فساد و تباهی می‌شوند (شرق، ۹۳/۲/۱۱).

ابراهیم نبوی در نامه‌ای که به احمدی‌نژاد در روزهای پایانی صدارتش نوشته است، خاطرنشان می‌سازد: «وقتی نگذاشتی کسی انتقاد کند، وقتی چهارده روزنامه فقط به دستور دولت تو توقیف شد، مردم چه می‌توانستند بکنند جز این که در هر فرصتی به تو توهین کنند یا با الفاظی بد از تو حرف بزنند...».

فکر کردی وقتی هشتاد نفر استاد اقتصاد کشور می‌گویند که برنامه اقتصادی تو موجب افزایش تورم و نابودی کامل اقتصاد کشور می‌شود، بهترین راه این است که این استادان را بازنشسته و اخراج کنی و یک مشت آدم چاپلوس را پول و موقعیت بدهی که برایت کتاب بنویسند و تو را معجزه هزاره بخوانند و تحسینات کنند».

اعمال برخورد‌های تنبیهی با مردم

اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی با مطالعات علمی سر و کار چندانی ندارد، زیرا در صورت برخورداری از تجربه دانش بشری، بسیاری از روش‌های مبتنی بر ارباب و تهدید خود را با روش‌های مداخله‌گرایانه

و توام با حفظ کرامت انسانی انسان‌ها عوض می‌کرد، از این رو اقتدارگرایی اخیر که مثلاً تصور می‌کند، ریشه مشکلات کشور در ساپورت پوشی است (علم الهدی، اعتماد ملی، ۹۳/۵/۱۸)، با اتخاذ برخوردهای تنبیهی، اوج مداخله فعال (و در عین حال غیر علمی و در بسیاری از موارد غیراسلامی) خویش را به معرض دید می‌گذارد.

ستاره‌دار کردن دانشجویان، تدارک گشت‌های محسوس و نامحسوس برای جلب افراد خاطی، جمع-آوری دیش ماهواره‌ها، برخورد نیروی انتظامی با جوانان و مانند آن، از جمله مصادیق برخورد تنبیه‌آمیز اقتدارگرایی با مردم می‌باشد.

در جریان ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد، دانشجویان بسیاری ستاره‌دار شده، از ادامه تحصیل محروم شدند، حال آن که به نظر می‌رسد، اگر دانشجویی خاطی نیز باشد، برخورد توام با رحمت اسلام، بیشتر از برخورد مبتنی بر قهر و غضب در هدایت وی در آغاز زندگی اجتماعی‌اش مؤثر خواهد آمد. تدارک گشت‌های ارشاد و ۷۰۰۰ مأمور نامحسوس در سطح تهران، برخورد تنبیه‌آمیز دیگری است که در جامعه اعمال می‌گردد. افرادی که توسط گشت ارشاد جلب می‌شوند، غالباً مورد عکس برداری، تشکیل پرونده و اخذ تعهد واقع می‌گردند.

جمع‌آوری دیش‌های ماهواره با جرثقیل بالابر (شرق، ۹۳/۳/۳۱) یا عملیات (هوایی) راپل (شرق، ۹۳/۳/۳۱) مصداق دیگری از برخوردهای تنبیه‌آمیز محسوب می‌گردد.

نیروی انتظامی اگرچه گاهی با جوانان هنجارشکن برخورد دارد و مثلاً با دختران و پسرانی که در پارک آب و آتش یا برخی از پارک‌های دیگر شهرهای کشور دست به آب بازی زده‌اند، برخورد داشته است، اما گاهی با بدعت گذاری‌های مثبت جوانان نیز برخورد داشته است. به عنوان نمونه، شرق گزارش می‌دهد، نیروی انتظامی با جوانانی که برای کمک به کودکان کار، دست به پاک کردن شیشه اتوموبیل‌ها در پارک وی زده بودند، برخورد کرده است (شرق، ۹۴/۱/۱۸).

دزدی مجسمه‌های چند تنی از میادین بزرگ تهران یا پاک کردن بزرگ‌ترین نقاشی ایران در مشهد، از دیگر مصادیق برخورد تنبیه‌آمیز با هنرمندان جامعه به شمار می‌رود.



... ستانه هایی که مجسمه های برنزی را بر دوش





۰۳۰۲۰۴ کاهش سرمایه اجتماعی در دوران پسا خاتمی

رابطه مبتنی بر اعتماد و پذیرش مردم نسبت به حاکمیت، نهادهای اجتماعی و مردم جامعه، سرمایه اجتماعی یک کشور محسوب می گردند. سرمایه اجتماعی بالای جامعه دلالت بر همسویی و وفاق افراد با کلان نظام، نهادهای آن و مردم اطراف و اکنافش دارد، بالطبع در شرایط اخیر پیشبرد بسیاری از اهداف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی نظام به خوبی محقق خواهد شد، اما در صورتی که سرمایه اجتماعی یک جامعه اندک باشد، عدم تفاهم و پذیرش مردم نسبت به حکومت، نهادهای حکومتی و دیگر شهروندان به صورت مانعی جدی برای پیشبرد اهداف مختلف نظام جلوه گر خواهد شد.

بررسی دوران بعد از اصلاح طلبی آقای خاتمی، دلالت بر آن دارد که سرمایه اجتماعی موجود در ایران به دلایل افزایش مشکلات اقتصادی، آسیب های اجتماعی، مشکلات فرهنگی، مشکلات عقیدتی، مشکلات قضایی، آسیب های زیست محیطی و افزایش مشکلات روانی مردم، نسبت به اوایل انقلاب و دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی کاهش یافته است تا حدی که دکتر غفاری (۱۳۹۴) در پژوهشی که در همین جهت با نظارت دکتر چلبی برای وزارت کشور در سال ۱۳۹۴ انجام داد، گزارش می دهد که نمره سرمایه اجتماعی در ارتباط با کلان نظام (دولت)، نهادهای نظام و شهروندان، در مقیاس صفر تا بیست، در هر سه مورد پیش گفته، زیر ده می باشد که این نتایج، پیامدهای نگران کننده ای را در پی دارند.

در ادامه با بررسی افزایش مشکلاتی که از آن ها یاد شد، کاهش سرمایه اجتماعی جامعه تبیین شده، سپس تحولات دینی دانشجویان مورد مذاقه قرار خواهد گرفت.

۰۳۰۲۰۴۰۱ افزایش مشکلات اقتصادی

پس از آقای خاتمی، آقای احمدی‌نژاد به مدت ۸ سال رئیس جمهور ایران شد. آمارهای منتشر شده درباره درآمد نفتی ایران در مدت مزبور معادل ۸۰۰-۷۰۰ میلیارد دلار به علاوه ۱۰۰ میلیارد دلار ناشی از واگذاری اموال دولتی بود. اما گزارش مدونی از میزان سرمایه‌گذاری سرمایه‌های اخیر در صنعت، کشاورزی و خدمات وجود ندارد.

هفت برابر شدن حجم نقدینگی در دولت آقای احمدی‌نژاد طی سال‌های ۱۳۹۲-۱۳۸۳ (شرق، ۹۲/۹/۷)، افزایش واردات ۲۵ میلیارد دلاری دوران آقای خاتمی به ۶۵ میلیارد دلار در دوران آقای احمدی‌نژاد (۹۳/۳/۷)، تجربه تورم ۳۹٪ در دولت نهم و دهم، رشد منفی اقتصاد ایران در دوران احمدی‌نژاد (در سال ۱۳۹۱ میزان رشد منفی اقتصاد ایران به ۴/۵٪ رسید)، از سویی و از سوی دیگر نزول رتبه شفافیت مالی ایران در دوران اخیر به نحوی که شفافیت مالی ایران در ۱۶۷ کشور جهان رتبه ۱۳۱ را به دست آورد (شرق، ۹۵/۱۰/۵)، گم شدن دکل‌های نفتی خریداری شده یا کشتی‌های خریداری شده، افزایش رتبه فساد اقتصادی ایران در جهان به شکلی که در یک مقطع ۵ ساله از حکومت احمدی‌نژاد، رتبه جهانی ایران در فساد، ۸۰ رتبه به سمت فاسدترین کشورهای جهان تنزل یافت (۹۲/۱۰/۹)، وجود اسکله‌های غیر مجاز در کشور (شرق، ۹۳/۱۲/۹) و عقد قراردادهای نفتی که به تعبیر زنگنه، وزیر نفت، بیشتر از آن که به یک قرارداد شبیه باشند، به یک تفاهم نامه دوستانه شبیه هستند که چیزی در آن مشخص نیست (شرق، ۹۲/۱۱/۳۰)، از مشخصه‌های اقتصادی دوران احمدی‌نژاد می‌باشد.

در دوران دولت نهم و دهم، روند اختلاس‌ها در جامعه فزونی می‌گیرد، به این ترتیب که اگر اختلاس فاضل خداداد در دهه ۷۰، ۱۲۳ میلیارد تومان بود، اختلاس شهرام جزایری در دهه ۸۰ فزونی گرفته، و در دهه ۹۰ رقم اختلاس بابک زنجانی به ۳۰۰۰ میلیارد تومان می‌رسد. در همین مقطع زمانی معاون اول احمدی‌نژاد (که در عین حال دبیر ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی بود)، به جرم فساد مالی به زندان محکوم می‌شود و ایرانیان در پورشه سواری در خاورمیانه، رتبه اول را به دست می‌آوردند (شرق، ۹۴/۳/۳).

از سوی دیگر نه تنها حاشیه‌نشینی در قیاس با آغاز انقلاب، رشدی ۱۷ برابری را نشان می‌دهد (شرق، ۹۳/۱۲/۱۶)، بلکه پدیده‌های جدیدی نظیر شکل‌گیری مادون طبقه (شرق، ۹۳/۵/۱۲) و پشت‌بام‌نشینی (شرق، ۹۳/۱۲/۱۹)، در جامعه بروز و نمود می‌یابد و سرانجام در انتهای دوران ۸ ساله ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، آمار ۲۰ میلیون و ۶۰۰ هزار شغل آغاز حکومت وی، ثابت و دست‌نخورده باقی می‌ماند (شرق، ۹۶/۲/۹).

۰۳۰۲۰۴۰۲ افزایش آسیب‌های اجتماعی

در دوران پساجامی، خاصه در دوران احمدی‌نژاد، آسیب‌های اجتماعی در جامعه فزونی چشمگیری یافتند. در این دوره نه تنها سازمان جوانان به عنوان متولی امور جوانان در وزارت ورزش ادغام شد و در عمل به معاونتی حاشیه‌ای در این وزارتخانه تقلیل یافت، بلکه بودجه سالانه آن نیز بنا به اظهار نظر دکتر گلزاری، مسوول وقت معاونت جوانان وزارت ورزش، به اندازه احداث ۱۵ کیلومتر یک جاده روستایی تقلیل یافت. هم‌زمان با به محاق رفتن جوانان و تهدید انگاری جوانان در دوران احمدی‌نژاد (شرق، ۹۲/۵/۶)، سازمان‌های مدنی نیز در جامعه دچار محاق شدند (شرق، ۹۲/۵/۶) و برخی از آسیب‌های اجتماعی نظیر هم جنس‌گرایی نفی شده و آسیب‌های دیگری مانند کودکان کار مورد بی‌توجهی و غفلت قرار گرفتند (شرق، ۹۳/۳/۸).

افزایش خشونت در جامعه (شرق، ۹۱/۱۰/۲۸)، افزایش جلوه‌های خیانت در روابط اجتماعی (شرق، ۹۲/۱۲/۲۹)، وجود ۱۱ میلیون حاشیه‌نشین در کشور (شرق، ۹۲/۱۲/۲۹)، افزایش طلاق (شرق، ۹۳/۴/۱۴) و رسیدن آن به حد ۲۵٪ در جامعه (شرق، ۹۳/۱۰/۱۸)، رشد منفی ازدواج و کاهش ازدواج (شرق، ۹۳/۲/۳۰)، افزایش زنان مجرد و بیوه در جامعه (شرق، ۹۲/۸/۲۶)، افزایش زنان بی‌سرپرست یا بدسرپرست (شرق، ۹۲/۱۲/۲۹)، کاهش سن دختران فراری (شرق، ۹۳/۱۰/۹)، کاهش سن روسپیگری در جامعه (شرق، ۹۳/۴/۱۴)، یک میلیون بازدید از سایت‌های مستهجن - بنا بر آمار یکی از استادان دانشگاه تهران - (شرق، ۹۵/۷/۱۰)، تغییر الگوی ابتلا به ایدز از تزریقی به آمیزشی (شرق، ۹۵/۱۲/۲۹)، قاچاق دختران به کشورهای حاشیه خلیج فارس (ایرنا، ۸۱/۱۱/۲۰ و شرق، ۹۲/۹/۱۶)، کاهش سن مصرف مواد مخدر در جامعه (تا حدی که فرماندار کاشمر از کاهش سن مصرف مواد مخدر در کاشمر به ۱۱ تا ۱۳ سال خبر می‌دهد) (شرق، ۹۳/۹/۱۱)، کاهش سن کاربری از وسایل آرایشی (و رسیدن آن به ۱۲ سال) (شرق، ۹۳/۷/۲۷)، افزایش خشونت علیه خویش (به این صورت که ۶۵٪ دختران و زنان زیر ۲۵ سال، چهره خود را نازیبا می‌پندارند) (شرق، ۹۳/۹/۵)، مصرف بیش از ۲۰۰ میلیون لیتر مشروبات الکلی در کشور (شرق، ۹۲/۴/۵) و سرانجام پدیدآیی آسیب‌های جدیدی نظیر زنان و دختران کارتون خواب (شرق، ۹۴/۶/۲)، وجود حدود ۵۰۰ زن کارتون خواب در جامعه (شرق، ۹۴/۷/۲۸)، گورخوابی (شرق، ۹۵/۱۰/۱۲)، ازدواج سفید (شرق، ۹۴/۲/۶)، ازدواج صورتی، عشق دایره‌ای (رابطه هم‌زمان یک دختر به سه پسر)، از جمله آسیب‌هایی بودند که در جامعه بروز و نمود یافته یا افزایش یافتند.

۰۳۰۲۰۴۰۳ افزایش مشکلات فرهنگی

در دوران پساجامعه، خاصه در دوران احمدی‌نژاد، مشکلات فرهنگی جامعه رو به افزایش گذاشت، مشکلاتی نظیر کاهش تیراژ کتاب‌ها در جامعه، کاهش توجه به رسانه‌های خودی و افزایش توجه به رسانه‌های بیگانه و تلاش در دور زدن فیلترینگ ماهواره، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی از نمودهای بارز مشکلات فرهنگی این دوران شمرده می‌شوند اما آنچه مهم‌تر از این مشکلات می‌باشد، گسترش دروغ و تقلب در جامعه می‌باشد که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد.

کاهش تیراژ کتاب‌ها در جامعه ایران، مسأله قابل تاملی است. به این معنا که اگر زمانی در آغاز انقلاب در ایران که جمعیتی نصف جمعیت فعلی خودش داشت. تیراژ کتاب‌ها مقایسه شود، تیراژ کتاب‌های منتشره در آغاز انقلاب بیشتر از تیراژ کتاب‌های جامعه امروزی ایران است و در این میان نه تنها سقوط تیراژ کتاب‌ها به ۲۰۰۰، ۱۰۰۰ و حتی ۵۰۰ و ۱۵۰ نسخه رسیده است، بلکه تیراژ کتاب‌های منتشره در ایران از افغانستان نیز پایین‌تر آمده است (شرق، ۹۳/۱۲/۱۲).

قهر برخی از فرهیختگان هنری با نهادهای فرهنگی کشور (شرق، ۹۳/۴/۱۴) رخداد فرهنگی ناگواری است که طی سال‌های اخیر در جامعه ملاحظه می‌شود.

کاهش استقبال مردم از رسانه‌های داخلی (تا جایی که رئیس‌جمهور از رسانه ملی با عنوان رسانه میلی یاد می‌کند) و اعتراف مسوولان به این مسأله که جوانان اخبار بی.بی.سی را می‌پذیرند، اما اخبار داخلی را نمی‌پذیرند (شرق، ۹۳/۱۰/۸)، از سویی و افزایش توجه به رسانه‌های خارجی و خاصه فضای مجازی با وجود فیلترهایی که بعضاً بر سر کاربری از ماهواره، سایت‌های مختلف اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی وجود دارد از سوی دیگر، مشکل جدی است که مسوولان فرهنگی نظام را به شدت نگران کرده است. به این معنا که وزیر وقت ارشاد در سال ۹۲ گزارش از کاربری ۷۱٪ مردم از ماهواره می‌دهد و زمانی که شبکه اجتماعی وایبر مورد فیلتر قرار نگرفته بود، رتبه اول کاربران آن را مردم ایران تشکیل می‌دادند (شرق، ۹۳/۷/۸).

اما همان گونه که از آن یاد شد، به نظر می‌رسد مهم‌ترین مشکل فرهنگی جامعه، دروغ‌گویی مسوولان ارشد نظام بود که به شکل ویران‌گری در جامعه اثرگذار بود.

در آموزه‌های دینی وارد شده است که فردی نزد پیامبر خدا آمد و به ایشان گفت، من نماز نمی‌خوانم، دروغ می‌گویم و زنا هم می‌کنم. اگر بخواهم یکی از این کارها را کنار بگذارم، شما توصیه به کدام کار می‌کنید که حضرت در پاسخ بیان می‌دارند، دروغ‌نگو! به تعبیر دیگر شناخت دروغ از امر مذموم نماز نگذاشتن و زنا کردن نیز بیشتر است. از سوی دیگر، وقتی دروغ‌گویی از سوی مسوولان مطرح

نظام صورت بپذیرد، از آنجا که باز در آموزه‌های دینی وارد شده است که مردم طبق سیره رهبران‌شان عمل می‌کنند، انتظار می‌رود عمل مذموم دروغ‌گویی به سادگی در سطح مردم تسری یابد.

دانشنامه ویکی پدیا در مورد دروغ‌گویی احمدی‌نژاد درباره دیدن نور در دیدار با آیت الله جوادی آملی (۸۹/۹/۶) و نفی بعدی وی در این ارتباط می‌نویسد:

«احمدی‌نژاد پس از اولین دیدار از نیویورک و شرکت در اجلاس عمومی سازمان ملل و در سفر بعدی خود به قم، بر اساس فیلم‌ها و اخبار پخش شده در حضور جوادی آملی، سخن از هاله نوری می‌گفت که در مدت سخنرانی دور او را گرفته بود.

ما به نیویورک که رفته بودیم، قبل از آن که برویم، خیلی جو سازی بود، تهدید کرده بودند که اگر بیای، دستگیرت می‌کنیم. گفتیم: من می‌آیم. گفتند: پس امنیت را برقرار نمی‌کنیم. گفتیم: پس حتماً آنجا خبری هست که مخالفت می‌کنند. من می‌آیم. خدمت آقا هم عرض کردم، همین را فرمودند، گفتند: حتماً باید این سفر انجام شود، خودشان آن قدر علیه ما تبلیغ کرده بودند که همه گوش‌ها و چشم‌ها را به سمت ما متوجه کرده بودند که این هیأت کی هست.

وقتی در خیابان‌ها راه می‌رفتیم، به هر ساختمانی می‌رفتیم، همه توجهات به سمت هیأت ایرانی بود، کانه هیچ کس دیگری نبود. من روز آخری که سخنرانی کردم، تقریباً همه سران بودند. یکی از همان جمع به من گفت: «وقتی تو شروع کردی «بسم الله» و «اللهم» را گفتی، من دیدم یک نوری آمد، تو را احاطه کرد و تو رفتی تو یک حصنی، یک حصاری. تا آخر؛ من خودم هم این رو احساس کردم که فضا یک دفعه عوض شد و همه حدود بیست و هفت، هشت دقیقه تمام، این سران مژه نزدند. این که می‌گم مژه نزدند، غلو نمی‌کنم، اغراق نیست. چون نگاه می‌کردم، همه سران مبهوت مانده بودند. انگار یک دستی همه آنان را گرفته بود، آنجا نشانده بود. چشم‌ها و گوش‌هایشان را باز کرده بود که ببینند از جمهوری اسلامی پیام چیست...»

علی‌رغم این که از این جلسه فیلم‌برداری شد و فیلم آن در دسترس عموم قرار گرفت، احمدی‌نژاد و دفتر رئیس‌جمهور آن را تکذیب کرد و غلامحسین الهام، رئیس دفتر وی که خود نیز در جلسه حضور داشت، اعلام کرد که چنین چیزی نشنیده و هاله نور و مسایلی شبیه به این ساختگی و تروکاژ سینمایی است.

به دنبال انکار این موضوع توسط محمود احمدی‌نژاد در مناظره ریاست جمهوری با مهدی کروبی، دفتر جوادی آملی، سخنان کروبی در مناظره با احمدی‌نژاد در خصوص ادعای احمدی‌نژاد مبنی بر هاله نور را تأیید کرد. همچنین محمد تقی سبحانی نیز که از حاضران جلسه بود، این ماجرا را تأیید کرد.

این در حالی بود که برخی دیگر از مدافعان، مانند سایت رجانیز، فیلم را ساختگی ندانسته و مدعی شدند که «چنین تجربیات معنوی و عرفانی‌ای در طول زندگی هر شخصی ممکن است روی دهد».

احمدی‌نژاد در مورد ایجاد فرصت‌های شغلی در دولت خودش گزارش می‌داد که وی ۷ میلیون فرصت شغلی برای جوانان ایجاد کرده است، اما دکتر نیلی گزارش می‌دهد که در دوره ۸ ساله دولت نهم و دهم، سالانه تنها ۱۴/۰۰۰ فرصت شغلی ایجاد شده است (شرق، ۹۲/۵/۵) و دکتر روحانی گزارش می‌دهد طبق آمارهای مرکز آمار ایران میزان فرصت‌های شغلی کشور در آغاز و پایان حکومت احمدی‌نژاد تغییر نکرد (شرق، ۹۶/۲/۹).

در موارد متعدد دیگری احمدی‌نژاد به مردم دروغ گفت. به عنوان مثال، در حالی که دولت وی برای پرداخت یارانه ۴۵/۵۰۰ تومانی به مردم مشکل داشت، اظهار می‌داشت ما می‌خواهیم ۲۰۰/۰۰۰ تومان یارانه به مردم بدهیم، نمی‌گذارند (شرق، ۹۳/۳/۲۶) و یا می‌توان به تمام مردم قطعه زمینی داد تا برای خودشان باغچه‌ای درست کنند. به همین ترتیب در حالی که احمدی‌نژاد در سفر به نیویورک با ۱۲۰ نفر (همراه همسر، داماد و...) به آمریکا می‌رود، حکومت خود را حکومت پاک دستان معرفی می‌کرد. دروغ‌گویی‌های احمدی‌نژاد در داخل کشور خلاصه نشده، در خارج از کشور نیز ادامه یافت. به عنوان نمونه، وی در سفر به نیویورک، در پاسخ به خبرنگار آمریکایی دال بر نحوه برخورد ایران با هم جنس-گرایان بیان می‌دارد که ما اصلاً هم جنس‌گرا در کشور خودمان نداریم (۱۵ / اکتبر / ۲۰۱۲).

اعتراف رئیس دیوان عدالت اداری به این که احمدی‌نژاد به مردم دروغ می‌گفت (۹۲/۱۰/۷)، اعتراف دیر هنگامی است که ۴ ساله بعد از حصر میرحسین موسوی که در مناظره‌های ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، از دروغ‌گویی احمدی‌نژاد می‌گفت، رخ می‌دهد.

بدعت نامبارک احمدی‌نژاد، بدعتی بود که در جامعه به ثمر نشست، به این معنا که به فرض یکی از کاندیدهای ریاست جمهوری در سال ۹۶، اولاً بدون آن که یک سند علمی ارائه کند، جامعه را به ۴٪ مرفه و زالوصفت و ۹۶٪ افراد محروم تقسیم می‌کند، و در حالی برای اقشار محروم دل می‌سوزاند که مأموران شهرداری نه تنها بعضاً به دست فروشان، سیلی و کتک می‌زنند، بلکه موجبات مرگ یکی از آنان (علی چراغی) را در همین درگیری‌ها فراهم آورده‌اند. وی در حالی به نقد زالو صفات جامعه می‌پردازد که خود اجازه ساخت مال‌های مدرن و برج‌های بلند مرتبه (حتی در کوچه ده متری) را صادر کرده است و در حالی از مسأله ریزگردها ابراز نگرانی می‌کند که خودش در مسأله آلودگی هوای تهران کار جدی‌ای انجام نداده است و در حالی که صنعت پتروشیمی، صنعتی به شدت سرمایه‌بر بوده، سهم کار انسانی در آن اندک است (دولت روحانی با ارتقای ظرفیت یک میلیونی آن به ۹ میلیون، نتوانسته

است مشاغل گسترده‌ای ایجاد کند)، اظهار می‌دارد به ازای افزایش هر یک میلیون تن فراورده پتروشیمی، ۲۰۰/۰۰۰ نفر به شکل مستقیم و ۴۰۰/۰۰۰ نفر را به شکل غیرمستقیم سرکار خواهد فرستاد (شرق، ۹۶/۲/۹).

همان گونه که از آن یاد شد، دروغ‌گویی مسوولان بلندپایه، به سادگی مروج دروغ‌گویی و تقلب در سطح مردم جامعه می‌شود.

ورود ۳۷۳۱ نفر بدون آزمون در دوره‌های دکتری با هدف جذب بعدی آنان با عنوان اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها که با عنوان بورسیه‌های غیر قانونی در جامعه مطرح شد (شرق، ۹۳/۵/۲ و ۹۴/۲/۳)، شکل‌گیری پدیده رزومه‌سازی و خرید و فروش رساله درسی و مقالات آی.اس.آی در جامعه، از تبعات و پیامدهای بارز دروغ‌گویی مسوولان در سطح جامعه به شمار می‌آیند.

۰۳۰۲۰۴۰۴ افزایش مشکلات عقیدتی

مسئله افزایش، کاهش یا بدون تغییر ماندن دین‌داری جوانان، مقوله مهمی است که پژوهش مدونی در این ارتباط وجود نداشته، سایر پژوهش‌ها نیز به شکل مستقیم این مسئله را در ابعاد و وجوه مختلفش مورد بحث و بررسی قرار نداده‌اند. هر چند از برخی از پژوهش‌های اجرا شده، داده‌هایی مانند کاهش میزان نمازگزاران در گذر زمان، قابل احصا است.

طالبی (۱۳۷۴)، در بررسی که در سطح ۱۸۴۵ دانشجویانجام داده است، یادآور می‌گردد که ۷۲/۷٪ از جمعیت مورد بررسی وی بیان داشته‌اند که همیشه نماز می‌خوانند. ایسپا (۱۳۸۰)، در بررسی که در سطح ۲۵۰ نفر از دانشجویان تهرانی داشته است، رقم ۷۶٪ موافق و خیلی موافق با ادای نماز یومیه را گزارش می‌کند. خراطیان خامنه (۱۳۸۲)، گزارش می‌دهد، ۷۵/۶٪ از دانشجویان دانشگاه تبریز، در بررسی وی موافقت خود را با نماز خواندن، اعلان داشته‌اند. مرکز ملی مطالعات و سنجش افکار عمومی (۱۳۸۳)، در بررسی که در جمعیتی بالغ بر ۸۷۵ نفر دانشجویانجام داشته است، رقم ۶۵/۴٪ موافق با پایبندی به دین را به دست آورده است. غیاثوند (۱۳۸۴)، در بررسی یک جمعیت ۱۲۴۵ نفری از دانشجویان، نتیجه گرفته است که ۶۶/۶٪ از آنان، خواندن نماز به شکل فرادا را مورد تأیید قرار داده‌اند. سرانجام خدایاری فرد و همکاران (۱۳۸۸)، در بررسی ملی که در سطح ۲۱۷۹ نفر دانشجویانجام داده است، نتیجه گرفته‌اند که ۵۸/۵٪ از جوانان همیشه یا اکثر اوقات نماز می‌خوانند.

بعضی از پژوهش‌های دیگر، نتیجه گرفته‌اند که با افزایش سن، از میزان انجام رفتارهای دینی جمعیت مورد بررسی، کاسته شده است. منطقی (۱۳۸۱ الف)، در بررسی تحولی که در زمینه شناسایی

راهکارهای درونی سازی کردن ارزش های دینی در سطح دانش آموزان دبستانی، راهنمایی و دبیرستانی داشته است، گزارش می دهد که میزان علایق دینی دانش آموزان از راهنمایی در قیاس با دبستان و از دبیرستان در قیاس با راهنمایی، در سطح هر دو گروه دختران و پسران کاهش یافته است. رحیمی نژاد و منصور (۱۳۸۰)، کاهش هویت دینی در بین دانشجویان کارشناسی طی سال اول تا چهارم را در پژوهش خویش مورد تأیید قرار داده اند. سفیری و غفوری (۱۳۸۸) نیز در بررسی میدانی که در سطح جوانان ۱۸-۲۵ ساله داشته اند، گزارش می دهند که با افزایش سن و تحصیلات، هویت دینی افراد کاهش می یابد.

گذشته از کاهش میزان دینداری جوانان، برخی از یافته های پژوهشی از تحولات کیفی دین داری جوانان یاد می کنند.

منطقی (۱۳۸۱ ب، ۱۳۹۲)، در ترسیم تحول دینی دانشجویان از مواردی نظیر: عدم استقبال از رویکرد دینی به مسایل، ترجیح رویکرد اجتماعی به دین به جای رویکرد فردی به دین، ترجیح رویکرد عرفانی به دین به جای رویکرد صوری و ظاهری به دین که در احکام خلاصه می شود، ترجیح مرجعیت علمی و هنری به مرجعیت دینی، تأویل گرایی در برابر تفسیر سنتی دین توسط بزرگ سالان، استقبال از اخلاق اجتماعی و غیر آرمان گرا به جای اخلاق آرمان گرا، استقبال از رویکرد تحقیقاتی نسبت به دین، نفی تحمیل دین بر جوانان، کاهش ابعاد پیامدی و مناسکی، کاهش تعصب های دینی، به چالش گرفتن احکام جنسیتی اسلام، برخورد گزینشی با دین، در سطح دانش آموزان و دانشجویان یاد می کند.

توسلی و مرشدی (۱۳۸۵)، در بررسی دین داری دانشجویان، گزارش می کنند: باورهای دینی دانشجویان در حد بالا و پایبندی آنان به انجام دادن مناسک فردی دینی در حد متوسط به بالایی است، اما پایبندی آنان به انجام دادن اعمال جمعی دینی در حد کم ارزیابی می شود. همچنین گرایش به دین خصوصی، برخورد گزینشی با دین و گرایش به تکثرگرایی دینی رواج زیادی بین دانشجویان دارد. ذوالفقاری (۱۳۸۹) نیز از وجود قرائت های دینی مختلف در سطح دانشجویان یاد می کند.

۰۳۰۲۰۴۰۵ افزایش مشکلات قضایی

بررسی های مقدماتی انجام شده حکایت از آن دارد که در گذر زمان مشکلات دستگاه قضا نیز رو به فزونی نهاده است. برخی از مهم ترین علل فزونی گرفتن مشکلات دستگاه قضایی، مواردی مانند پیچیده و دشوارتر شدن شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه، بروز بزه کاری های نوظهور، ناهماهنگی بین دستگاه های دولتی و ضعف های تخصصی دستگاه قضا می باشند.

افزایش فقر در جامعه، تعمیق شکاف طبقاتی، مشاهده تبعیض‌های اجتماعی و اقتصادی، کاهش سرمایه اجتماعی و کم شدن همبستگی اجتماعی که در سال‌های اخیر در جامعه بروز و نمود یافته است، یکی از دلایل افزایش درگیری بین اقشار مختلف اجتماعی و کشیده شدن کار آنان به محاکم قضایی است. افزایش چک‌های برگشتی، یکی از ساده‌ترین نمودهای افزایش مشکلات اقتصادی و در نتیجه قضایی جامعه است. اطلاعات موجود بیانگر آن هستند که در سال ۱۳۸۴ یک میلیون، در سال ۱۳۹۲، ۵ میلیون و در سال ۱۳۹۳، شش میلیون چک برگشتی در جامعه وجود داشته است (و این در حالی است که در برخی از کشورهای جهان با برگشت یک چک، حساب بانکی فرد بسته شده، حیات اقتصادی وی به این ترتیب به شدت در معرض تهدید قرار می‌گیرد) (شرق، ۹۴/۲/۹)، افزایش آمار پرونده‌های قضایی و تعداد زندانیان و کاهش سن ارتکاب به بزه (شرق، ۹۱/۱۲/۱۲)، از دیگر علایم فزونی گرفتن مشکلات قضایی در جامعه به شمار می‌آیند.

بروز بزه‌کاری‌های نوظهور، عامل مؤثر دیگری در افزایش مشکلات قضایی در جامعه است. با گسترش فضای مجازی و انتقال بسیاری از مراودات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی به این فضا، برخی از بزه‌کاری‌های جدید در بستر اخیر شکل گرفته و عارضه‌زا واقع شده‌اند. مواردی مانند جرایم رایانه‌ای، کلاهبرداری به وسیله تبلیغات گسترده در برخی از شبکه‌های ماهواره‌ای یا اجتماعی (نظیر جلب اعتماد مردم و اخذ وجه از آنان برای مواردی مانند ایجاد امکان تحصیل، اشتغال و مهاجرت به اروپا و آمریکا، انجام معاملات سودآور یا برنده شدن در مسابقات تخیلی) (شرق، ۹۴/۲/۲۹)، از جمله جرایم نوظهوری هستند که برخی از شهروندان را درگیر خود می‌کنند.

معاون فرهنگی قوه قضاییه در مصاحبه‌ای بیان می‌دارد که جامعه و قوه قضاییه دچار ایدز حقوقی شده‌اند: «بنده اخیراً در اجلاسی که موضوع آن حقوق ارتباطات و رسانه بود، توضیح دادم که ما دچار ایدز حقوقی شده‌ایم. در توضیح ایدز حقوقی باید بگویم موج رسانه‌های نوین با سرعت بالایی وارد کشور می‌شود، درحالی که حقوق‌دان‌ها در وضع قوانین مربوط به آن و به کاربردن این قوانین عقب می‌مانند. این باعث می‌شود کار حقوق که تأمین امنیت جامعه است و نظم و امنیت را باید تأمین کند، به‌درستی محقق نشود و حقوق عقب بماند؛ نتیجه این عقب‌ماندگی این است که امواج می‌آیند و آسیب خود را وارد می‌کنند. همین شما که اینجا نشسته‌اید و همه افرادی که موبایل‌های هوشمند دارند، همین حالا اگر گوشی‌هایتان را باز کنید، مصادیق مجرمانه در آن وجود دارد، تقریباً بی‌استثناء این مصادیق ناخواسته در گوشی‌های همه وجود دارد و من خودم را هم مستثناء نمی‌کنم؛ چراکه ناخواسته این مصادیق می‌آید. همین کافی است که سری به کانالی بزنید و اگر دانلود خودکار را خاموش نکرده باشید،

اتوماتیک وار این مصادیق در گوشی شما ذخیره می شود، حتی اگر نگاه هم نکرده باشید؛ اما فیلم یا آن مصادیق مجرمانه در موبایل شما وجود دارد. وقتی وضعیتی وجود دارد که مصادیق مجرمانه به شکل میلیاردي وجود دارند، حقوق دان ها باید با آن چه کار کنند؟ قوانین و قوه قضائیه باید چه کند؟ با چند نفر و چطور برخورد کند؟ آیا اصلاً می شود و منطقی است با افرادی که ناخواسته مصادیق مجرمانه این چنینی دارند، برخورد کرد؟ آن هم با این حجم؟ این وضعیت خیلی بد است و باعث می شود سیستم ایمنی (قوانین) بدنه جامعه که کار خودش را انجام می داد و ایمنی ایجاد می کرد، از کار بیفتد و وقتی کار آیی خودش را از دست داد، می شود مثل ایدز. ایدز دقیقاً همین کار را با بدن می کند، یعنی سیستم ایمنی بدن را از کار می اندازد. ایدز حقوقی هم یعنی همین. ما دچار ایدز حقوقی شده ایم. یعنی طوری هستیم که در برابر امواج تسلیم می شویم و عقب می نشینیم. الآن همه خودشان رسانه شده اند، تولید و توزیع پیام می کند. قبلاً از تکثر رسانه صحبت می کردیم، حالا دیگر این طور نیست و فراکثرت گرایی اتفاق افتاده است. خب، حالا این مسأله عوارضی دارد و یک حق پریشی یا حقوق پریشی را به ارمغان می آورد، یعنی دیگر معلوم نیست چه چیزی حق است و چه چیزی باطل و دوره حیرت را به وجود آورده است؛ نه حق را می شناسیم و نه حقوق را» (شرق، ۹۵/۳/۱۷).

برخی از ناهماهنگی های موجود بین نهادهای دولتی یا کوتاهی ها و قصورهای آن ها، از دیگر عوامل افزایش مشکلات قضایی جامعه به شمار می روند. معاون اول قوه قضائیه در مثالی در همین رابطه، بیان داشت:

معاون اول قوه قضائیه افزود: «چندی پیش یکی از مسوولان جهاد کشاورزی می گفت، در یکی از شهرهای اطراف تهران ۱۰ هزار ساختمان غیرمجاز ساخته شده که باید به کمک قوه قضائیه آن ها را تخریب کنیم. اما سؤال ما این است که چرا این ساختمان ها ساخته شده اند؟ چرا یک دستگاه مجوزی می دهد و دستگاه دولتی دیگری می گوید ساخت و ساز غیرقانونی بوده است؟» (شرق، ۹۴/۲/۲۱).

معوقات بانک ها و وجود ۵۷۵ بدهکار بزرگ بانکی (شرق، ۹۳/۲/۱۶)، فساد مالی تأمین اجتماعی (شرق، ۹۳/۱/۱۹) و فساد مالی صندوق رفاه دانشجویان (شرق، ۹۴/۲/۱۴)، موارد مشابهی در همین راستا به شمار می روند.

کم توجهی و بی توجهی مسوولان دستگاه قضا در زمینه استفاده از تجربیات کارآمد دستگاه های قضایی سایر کشورهای جهان سبب عقب ماندگی دستگاه قضا را فراهم کرده است. آیت الله خامنه ای در سخنرانی که در دیدار با مسوولان قضایی داشت، در همین رابطه به طرح برخی از تجربیات در این جهت اقدام کرد:

مقام معظم رهبری افزایش تعداد زندانیان را واقعاً تأسف بار خواندند و افزودند: «این مسأله از زوایای مختلف مالی، خانوادگی، اخلاقی و اجتماعی هزینه ساز است و باید با تمرکز بر راه حل های مختلف، برای علاج آن فکری جدی کرد». حضرت آیت الله خامنه ای در همین زمینه ترویج فرهنگ صلح و سازش در جامعه و آسیب شناسی و تقویت شوراها و حل اختلاف را در افزایش نیافتن تعداد زندانیان، مؤثر خواندند و افزودند: «برای مقابله با تبعات منفی افزایش زندانیان مالی و زندانیان مواد مخدر نیز باید دنبال پیشنهادها و راه حل های تازه ای بود». ایشان با تأکید بر تلاش برای تسهیل ازدواج جوانان به برخی مشکلات دادگاه های خانواده، از جمله طلاق توافقی اشاره کردند و افزودند: «قضات محترم با کمک بزرگان خانواده ها، این گونه مسایل را تقلیل دهند». حضرت آیت الله خامنه ای با تأکید بر ضرورت برنامه محوری در دستگاه قضایی گفتند: «تکیه کردن بر برنامه روشن و مدون، به حرکت دقیق در مسیر چشم انداز آینده کمک می کند و مانع از گرفتار شدن در کشمکش های روزمره می شود». مقام معظم رهبری در تبیین نکته دوم، یعنی تنقیح و اصلاح قوانین، افزودند: «قانون، راه پیشرفت کشور را هموار می کند و چنانچه برخی قوانین ایراد یا با یکدیگر تعارض دارند، باید آنها را اصلاح کرد» (شرق، ۹۴/۴/۸).

تعلل در تخصیصی تر شدن آیین دادرسی (نظیر دادرسی جداگانه کودکان و نوجوانان - شرق، ۹۴/۳/۱۷ -)، نمونه مشابهی در همین زمینه به شمار می رود. مضاف بر آنچه از آن یاد شد، جهت گیری سیاسی دستگاه قضا، بر مشکلات داخلی و بیرونی آن می افزاید. به عنوان مثال، در نظرسنجی که رسانه ملی در یکی از برنامه های خود درباره قوه قضاییه داشت، ۸۹٪ پاسخ دهندگان از عملکرد قوه قضاییه ابراز نارضایتی کرده، اعتقاد داشتند که این قوه با دانه درشت ها با مماشات برخورد می کند (شرق، ۹۳/۴/۴). به همین ترتیب مرکز پژوهش های مجلس طی گزارشی خاطرنشان می سازد، قوه قضاییه کاری به دانه درشت ها ندارد (شرق، ۹۳/۱۲/۱۰). درخواست رهبری از برخورد با افراد فاسد داخل قوه قضاییه (شرق، ۹۴/۴/۱۲) نیز فراز قابل توجه دیگری در ارتباط با این قوه به شمار می رود.

۰۳۰۲۰۴۰۶ افزایش آسیب های زیست محیطی

با روی کار آمدن دولت های قانون گریز نهم و دهم احمدی نژاد، قانون گریزی در سطح کشور به مثابه امری رایج درآمد. به یغما رفتن قسمت اعظمی از آب های زیرزمینی که طی میلیون ها سال در سفره های

آبی زیرزمینی ایران جمع شده بودند (شرق، ۹۴/۳/۱۰)، نمونه‌ای از این قانون‌گریزی‌ها بود که تبعات زیست محیطی گسترده‌ای در پی داشت.

بحران آب (شرق، ۹۳/۱۱/۳۰)، از بین رفتن یک میلیون هکتار جنگل طی هر ۵ سال (شرق، ۹۶/۲/۷)، آتش سوزی جنگل‌ها (شرق، ۹۳/۵/۲۲) بنزین آلوده (شرق، ۹۳/۲/۱۱) که به سهم خود موجب سونامی سرطان و سقط جنین در جامعه شد، (شرق، ۹۲/۴/۱۱) تعطیلی‌های پی در پی ناشی از آلودگی هوا (شرق، ۹۱/۱۰/۱۶) که بنا به اظهار رییس شورای شهر تهران، تلفات آن از زلزله نیز بیش تر است (شرق، ۹۱/۱۰/۲۷)، تغییر یافتن گونه‌های گیاهی پهن برگ تهران در اثر آلودگی هوا به گونه‌های برگ سوزنی (شرق، ۹۶/۲/۷)، قسمتی از مخاطراتی زیست محیطی است که جامعه با آن روبرو می‌باشد.

ورودی سالانه ۳۰-۲۵ هزار پرونده کیفری و حقوقی برای رفع تصرف اراضی ملی در مراجع قضایی (شرق، ۹۱/۱۲/۱۷)، تصویر نگران کننده دیگری از زیست محیط ایران را به معرض دید می‌نهد.

سقوط ۶۳ رتبه‌ای کیفیت محیط زیست ایران (شرق، ۹۱/۲/۲۱) و کاهش ۶۱ پله‌ای زیست محیط ایران طی یک دهه (شرق، ۹۲/۱۱/۶)، تأیید دیگری بر بحران زیست محیطی ایران از منظر مجامع زیست محیطی جهان می‌باشد.

۰۳۰۲۰۴۰۷ افزایش مشکلات روانی

با وجود پیشرفت‌های فنی بشر، ازدیاد تولید محصولات کشاورزی، افزایش آرایه خدمات رفاهی، ارتقای استانداردهای بهداشتی و در پی آن افزایش میزان امید به زندگی، انسان‌های جوامع مختلف، کم و بیش اضطراب، افسردگی و دیگر اختلال‌های روانی را در خود گزارش کرده، به دلیل آلام روانی خویش در ابعاد مختلف زندگی شخصی و اجتماعی خود دچار مشکل شده، بعضاً کار آنان به تحت مداوا قرار گرفتن و بستری شدن در بیمارستان‌های روان پزشکی می‌رسد.

برخی از پژوهش‌گران علت بروز این رخداد‌های ناگوار را با استناد به مواردی مانند: سیطره زندگی ماشینی در جامعه، احساس از دست دادن کنترل بر محیط، دسترسی نداشتن به امکانات مورد علاقه (خاصه در سطح جوانان)، مشکلات اقتصادی، نارضایتی‌های شغلی و بی‌کاری، مهاجرت، تورم، رکود، مشکلات فرهنگی اجتماعی نظیر بحران هویت، از خود بیگانگی، انتظارات غیر واقع‌گرایانه، ازدحام بی‌رویه شهرها، خشونت، وحشت، جاسوسی، ترور، مشکلات سیاسی، سرخوردگی سیاسی، بروز درگیری‌های سیاسی و نظامی در اقصاء نقاط جهان، تهدیدهای سیاسی موجود در جوامع مختلف، مشکلات زیست محیطی نظیر فزونی گرفتن آلودگی‌های زیست محیطی، آلودگی‌های هوا، صوتی،

آب‌ها، راه‌بندان‌های آزاردهنده، مشکلات خانوادگی نظیر کم رنگ شدن خانواده، نارضایتی خانوادگی، گسیختگی خانواده، طلاق، مشکلات روان‌شناختی نظیر احساس یأس، ناکامی، عقب افتادن از دیگران، اعتیاد، خودکشی و مانند آن تبیین کرده‌اند.

دکتر مصطفی معین، رییس کرسی یونسکو در ایران، طی مصاحبه‌ای در زمینه افزایش اختلال‌های روانی و مشکلات جسمانی بیان می‌دارد:

«با وجود شیوع فزاینده اختلالات روان، نوعی بی‌توجهی یا غفلت در ارتباط با اهمیت سلامت روانی جامعه از سوی سیاست‌گذاران، دستگاه‌های اجرایی و حتی نخبگان علمی و اجتماعی وجود دارد که این امر، خسارت زیادی را به لحاظ تحمیل هزینه‌های بهداشتی، درمانی، اقتصادی، کاهش بهره‌وری و کیفیت زندگی و گسترش آسیب‌های اجتماعی به دنبال داشته است. افزایش فقر، رشد نابرابری‌ها و تبعیض‌های اجتماعی و اقتصادی که با روند جهانی شدن اقتصاد در کل دنیا افزایش یافته، گسترش شهرنشینی و اختلال در پیوندهای سنتی و خانوادگی به‌عنوان عوامل جهانی شیوع اختلالات روانی شناخته شده‌اند. همچنین ضعف یا تضعیف نهادهای مدنی (ان‌جی‌اوها)، کاهش سرمایه اجتماعی، تبعیض‌های جنسیتی، قومیتی و گسترش خشونت و بی‌اعتمادی به‌عنوان عوامل گسترش این قبیل بیماری‌ها به‌ویژه در کشورهای درحال توسعه شناخته شده‌اند. تحقیقات نشان می‌دهد، رابطه مستقیمی بین بیماری‌ها و مسایل و مشکلات اجتماعی با نابرابری یا تبعیض وجود دارد. برای مثال، نابرابری درآمدی در سطوح مختلف یک جامعه، آسیب‌پذیری آن جامعه را افزایش می‌دهد. در کشورهایی مانند ژاپن یا کشورهای اسکاندیناوی که نابرابری کمتر و عدالت اجتماعی بیشتری وجود دارد، آسیب‌های اجتماعی نیز کمتر است. حتی در آمریکا با این که سرانه درآمد افراد زیاد است، ولی به‌دلیل آن که تبعیض وجود دارد، آسیب‌های اجتماعی هم بیشتر است. از جمله شاخص‌های میزان سلامت یا بیماری‌ها و آسیب‌های اجتماعی، امید به زندگی، سواد و بی‌سوادی، جرم و جنایت و اختلالات روانی هستند. همچنین بین سرمایه اجتماعی با میزان سلامت جامعه یا آسیب‌های اجتماعی نیز رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. در کشورهایی که ساختار اجتماعی عادلانه‌تری وجود دارد و تبعیض کمتر است، سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی نیز بیشتر است. در کشورهایی مثل سوئد، نروژ، دانمارک، فنلاند، ژاپن و آلمان، سرمایه اجتماعی بالاتر است و در معرض آسیب‌های اجتماعی کمتری نیز قرار دارند. پس با وجود این عوامل می‌توانیم بفهمیم که چرا بیماری‌های مزمن غیرواگیر و به‌ویژه اختلالات روانی در سطح جهانی و در کشور ما رو به افزایش گذاشته است» (۹۲/۱۲/۸).

دکتر مظاهری (دبیر انجمن روان پزشکان ایران) در مصاحبه با همشهری آنلاین، با تأکید این که اضطراب شایع‌ترین اختلال روانی در ایران و جهان است، بیان می‌دارد:

با فرا رسیدن قرن ۲۱ و سایه گستر شدن فضای مجازی در غالب نقاط جهان، انسان‌های جوامع مختلف هنوز از زیر بار قرن اضطراب و مشکلات عدیده و پیچیده آن بیرون نیامده بودند که در عمل با انقلاب الکترونیکی عصر ارتباطات و اطلاعات و انفجار اطلاعات مواجه شدند. ماهواره‌ها، اینترنت، تلفن همراه و شبکه‌های اجتماعی موبایل بنیان و تبلت، از جمله فن‌آوری‌هایی هستند که امکان دسترسی بشر به انواع و اقسام اطلاعات مختلف را فراهم آورده‌اند و انسان‌هایی که پیش‌تر تنها اطرافیان محدود خویش را در روستا یا شهر تجربه می‌کردند، اینک در عمل با قرار گرفتن در فضای مجازی نه تنها خود را با همه عالم مقایسه می‌کنند (و بالطبع در این میان احساس عقب ماندگی شدیدتری می‌کنند)، بلکه با مشاهده انواع و اقسام امکاناتی که مردم جوامع دیگر از آن برخوردارند، احساس خسران می‌کنند. مضاف بر این، انسان‌هایی که با فضای مجازی آشنا شده و خود را تحت تأثیر انبوه اطلاعات تولید شده آن قرار می‌دهند، به ناگاه تحت تأثیر بمباران اطلاعاتی شدیدی قرار می‌گیرند که با ملاحظه اخبار رعب‌آور آن، جهان را پر خطرتر از انسان‌های پیشین یافته و ادراک می‌کنند. مجموعه موارد اخیر احساس ناامنی، ناکامی، عقب افتادگی و خسران را به بسیاری از کاربران فضای مجازی القا می‌کند (که شکل‌گیری مفهوم افسردگی فیس بوکی، مصداق بارزی از همین معنا به شمار می‌رود).

سایت پزشکان ایران؛ در مقاله‌ای با عنوان: «افسردگی، بیماری قرن حاضر» دست به ترسیم افق‌های پیش روی قرن ۲۱ زده است. مقاله اخیر خاطرنشان می‌سازد:

«سازمان بهداشت جهانی پیش‌بینی کرده است که طی ۲۰ سال آینده، مردم بیش از هر مشکل سلامت دیگری دچار افسردگی خواهند شد».

مسئله دیگری که در افزایش اختلال‌های روانی مؤثر واقع می‌آیند، درمان‌های کاذب می‌باشد. به این معنا که بعضی از افراد برای گریز از تنیدگی، روش‌های کوتاه‌مدت و به ظاهر مؤثر، مانند پناه بردن به دخانیات، الکل و یا مواد مخدر را به کار می‌گیرند. از آنجایی که این روش‌ها به‌طور موقت از فشار روانی می‌کاهند و در اولین دفعات مصرف، احساس نسبتاً خوبی در فرد ایجاد می‌کنند، وی به استفاده از آن‌ها ادامه می‌دهد و برای مدتی در سرخوشی ناشی از مصرف این مواد، غوطه‌ور می‌ماند، ولی رفته‌رفته متوجه می‌شود که نه تنها مشکل اولیه‌اش حل نشده، بلکه گرفتار معضل بزرگ‌تری شده است که پیامدهای مخرب‌تری دارد و در واقع از چاله به چاه می‌افتد.

به هر صورت گزارش وجود ۲۵٪ اختلال روانی در مردم ایران (۹۱/۱۲/۱۳)، امر مهمی است که نباید از آن ساده گذشت.

۰۳۰۲۰۴۰۸ کاهش سرمایه اجتماعی

با گسترش اقتدارگرایی سیاسی و دینی از سویی و خاصه تعمیق اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی که مردم را هدف قرار گرفته است، از سوی دیگر، احساسی از تلخ کامی شهروندان را فرا می گیرد. گریز از شرایط پیش آمده (به صورت مهاجرت های قانونی و غیرقانونی)، یکی از اولین گزینه هایی است که در این میان به اذهان شهروندان معترض خطور می کند. اما در آن دسته از افرادی که سناریوی مهاجرت امکان پذیر و شدنی نیست، مواردی مانند بی اعتمادی نسبت به مسوولان، سقوط شاخص های روان-شناختی افراد و دست زدن به مقاومت فرهنگی (که به نوعی مقابله ورزیدن با نظام به شمار می آید)، ملاحظه می گردد. مجموع شرایط پیش گفته، به کاهش سرمایه اجتماعی جامعه خواهد انجامید.

همان گونه که از آن یاد شد، افرادی که برایشان مهاجرت امکان پذیر باشد، در تعارض پیش آمده ممکن است دست به مهاجرت بزنند. خروج قسمت اعظم المپادی های ایران از کشور و یا خروج سالانه ۱۸۰-۱۵۰ هزار نفر (شرق، ۹۱/۱۰/۲۵) که معادل ۱۵۰ میلیارد دلار سرمایه است (شرق، ۹۳/۵/۳۰)، آمار مهاجران قانونی ایران است. اما برخی از شواهد میدانی حکایت از آن دارند که حتی افراد بدون تخصص و مهارت نیز که در زمره کارگران بدون مهارت یا کم مهارت قرار می گیرند، اندیشه خروج از کشور را دارند (و به عنوان نمونه، در هجوم آوارگان سوری به مرزهای اروپا در سال ۱۳۹۵، تعدادی از این افراد، ایرانیانی بودند که با استفاده از شرایط پیش آمده، دست به مهاجرت غیرقانونی از کشور زدند).

بی اعتمادی مردم به مسوولان، پیامد ناگوار دیگری است که دلالت بر کاهش اعتماد و سرمایه اجتماعی دارد. به عنوان نمونه، در جریان ثبت نام مجدد برای یارانه ها، با وجود آن که مسوولان رسمی و حتی برخی از مراجع تقلید به میدان آمده، از مردم خواستند، اگر نیازی به یارانه ندارند، از دریافت یارانه انصراف بدهند تا یارانه آنان صرف مصارفی مانند ارتقای بهداشت جامعه بشود، اما با این وجود مردم بی اعتماد به مسوولان، با این استدلال که اگر ما یارانه نگیریم، پولش توی جیب امثال خاوری و بابک زنجانی خواهد رفت، حاضر به انصراف دادن نشدند و به جز چند درصد ناچیز، بقیه مردم برای دریافت یارانه اقدام به عمل آوردند و حتی در این میان برای تثبیت اخذ یارانه خویش، به دروغ گفتن در برابر مسوولان متوسل شدند. به عنوان نمونه، ۲۱ میلیون خانوار و ۲۰ میلیون خانه در ایران وجود دارد، بنابراین میزان افرادی که مستاجر هستند، چیزی حدود ۵٪ در جامعه می باشد، اما ۶۰٪ از ثبت نام کنندگان

دریافت یارانه، اظهار داشته بودند که آنان فاقد مسکن بوده، از مسکن استیجاری استفاده می کنند (شرق، ۹۳/۳/۱۰).

سقوط شاخص های روان شناختی که حکایت از شادابی مردم و جامعه دارد، پیامد ناگوار دیگری است که جامعه شاهد آن بود. رتبه ۱۰۱ ایران در میان ۱۴۲ کشور بررسی شده در زمینه شادی، بیانگر آن است که نمره شادی ایرانیان اندک و زیر حد متوسط است (شرق، ۹۲/۱۰/۱۶). به همین ترتیب رتبه ۱۱۲ ایران در سطح ۱۵۴ کشور بررسی شده توسط سازمان ملل در زمینه رضایت از زندگی (شرق، ۹۳/۵/۴)، بیانگر رتبه نازل ایرانیان در زمینه رضایت از زندگی می باشد.

بررسی جهانی میزان عصبانیت مردم در کشورهای مختلف جهان نیز نشان داد که مردم ایران و عراق، عصبانی ترین مردم جهان هستند (شرق، ۹۴/۶/۹).

مسأله مقاومت فرهنگی که پیش تر مطرح شد، بیانگر نوعی از مواجهه غیر مستقیم و غیر رویاروی مردم با مسوولان به شمار می رود. بررسی جلوه های مقاومت فرهنگی مردم در سطح جامعه حکایت از گسترش و تعمیق این مقوله در سطح مردم دارد.

عرف شدن بدحجابی در جامعه، تلاش برای برداشتن روسری ها در فضاهای بیرون شهر یا در داخل اتوموبیل شخصی، به سخره گرفتن مسوولان و انبوه طنزها و مطایبه هایی که روحانیون را هدف تمسخر خود قرار داده اند، نمودهایی از مقاومت فرهنگی مردم در برابر مسوولان را به نمایش می گذارند.

وجود ۴۰ میلیون گوشی هوشمند در دست کاربران، این امکان را برای آنان پدید آورده است که اگرچه در فضای رسمی جامعه نمی توانند به راحتی اعلان نظر کنند، اما در فضای امن تری که توسط فن-آوری های ارتباطی پیشرفته پدید آمده است، بسیاری از مردم دست به اظهار نظر و انجام رفتارهایی می زنند که شاید به هیچ وجه مورد نظر مسوولان امر نباشد. استفاده ۶۹٪ جوانان از فیلتر شکن (۹۳/۶/۱۸)، کاربری ۷۱٪ مردم جامعه از ماهواره (۹۲/۹/۲۷)، جا به جا شدن میلیونی کاربران یک شبکه اجتماعی فیلتر شده به شبکه اجتماعی دیگر (شرق، ۹۴/۱۱/۲۷)، عدم اتکا به اخبار داخلی و اتکا به اخبار رسانه هایی مانند بی.بی.سی (شرق، ۹۳/۱۰/۸) مصادیقی از مقاومت فرهنگی پیشگفته است که در کاربری افراد از فضای مجازی، به شکل عیان تری خود را می نمایاند.

دکتر آزاد ارملکی در مثالی در همین رابطه می نویسد:

«در سال ۱۳۷۴ طی تحقیقی در تهران دریافتیم که یک درصد از مردم تهرانی ماهواره دارند و از آن استفاده می کنند در حالی که در سال ۱۳۹۲ این میزان به ۷۱ درصد رسیده است. یعنی طی ۱۷ سال، شمار استفاده کنندگان ماهواره از یک درصد به ۷۱ درصد رسیده است. این جهش آماری، به معنای

«انفجار مصرف» ماهواره است. چه اتفاقی افتاده است؟ آیا مردم ایران بی فرهنگ شده‌اند؟ آیا مردم ایران از فرهنگ و اخلاق ایرانی گذر کرده‌اند یا این که وضعیت به گونه‌ای دیگر است و مردم بی‌دین و بی‌فرهنگ و ضد سنت نشده‌اند، بلکه مصرف انفجاری ماهواره به اموری دیگر برمی‌گردد... (شرق، ۹۲/۹/۲۸).

منطقی (۱۳۹۳) گزارش می‌دهد، وی در پژوهش خویش پس از آن که از دانشجویان کاربر فضای مجازی این پرسش را به عمل آورده بود که در صورت اصرار مسوولان به فیلترکردن شبکه‌ها و سایت‌های مختلف، آنان چه واکنشی را پیش خواهند گرفت، به جز درصد خیلی از دانشجویان که از تبعیت خویش از دستورالعمل مسوولان یاد کرده بودند، اکثریت آنان اظهار داشته بودند که برخورد ملایم و حتی شدید با مسوولان و مقابله با آنان را در دستور کار خویش قرار خواهند داد.

دکتر غفاری در پژوهشی که برای وزارت کشور در سال ۱۳۹۴ در سطح استان‌های مختلف کشور انجام داد، کوشید تا میزان سرمایه اجتماعی را در سه بعد کلان‌نگر، حدواسط و خردنگر مورد سنجش قرار دهد، این پژوهشگر گزارش می‌دهد، نمرات مردم در هر سه زمینه به کلان نظام (یعنی دولت رسمی)، به نهادهای نظام و در سطح خرد (یعنی به دوستان، آشنایان و دیگر مردم اطراف و اکنافشان)، زیر ۱۰ (در سیستم صفر تا بیست) قرار دارد. به بیان روشن‌تر، سرمایه اجتماعی گسترده و بالایی که نظام اسلامی در آغاز انقلاب از آن برخوردار بود و بسیاری از مردم با طیب خاطر به سمت پذیرش ارزش‌های نظام (نظیر حجاب اسلامی)، گام برداشتند، بعد از گذشته نزدیک به ۳۶ سال از انقلاب (از آغاز انقلاب تا زمان انجام پژوهش)، به طرز شگفت‌آوری سقوط کرده است که این نتیجه، اصلاً برای یک نظام انقلابی شایسته و پذیرفته نیست، زیرا بیانگر پیری زودرس آن می‌باشد.

۰۳۰۳ پیشنهاد مداخله در جهت ارتقای کیفیت دین داری دانشجویان

در بررسی روش‌های مداخله گرایانه، دو سری مداخله‌گری اساسی و مداخله‌گری موقت به نظر می‌رسد. مداخله‌گری اساسی واجد اثراتی عمیق بوده، به حل بسیاری از تشته‌های موجود در امر دین داری جوانان و دانشجویان خواهد انجامید و بالطبع در شرایط اخیر، از میزان نقدها و تعارض‌های دینی آنان کاسته خواهد شد. اما در صورتی که بسترهای سیاسی- عقیدتی و فرهنگی- اجتماعی تحقق مداخله‌گری اساسی وجود نداشته باشد، در این حالت بحث روش‌های مداخله‌گری موقت قابل طرح می‌باشد. روش‌های اخیر به دلیل وجود ریشه‌های عارضه‌زا در سطح جامعه، فاقد اثربخشی اساسی هستند. اما به هر صورت وجود آن‌ها از عدم وجود آن‌ها بهتر و مناسب‌تر است و می‌تواند تاحدودی به تسکین و تخفیف عوارض ناشی از کژکارکردی‌های سیاسی- عقیدتی و فرهنگی- اجتماعی جامعه بینجامد و از

نقدها و تعارض‌های دینی که جوانان و دانشجویان فراروی خود احساس می‌کنند، بکاهد. در ادامه، به ترتیب به موارد پیش گفته پرداخته خواهد شد.

۰۳۰۳۰۱ مداخله‌گری اساسی

بررسی دیدگاه‌های مطرح شده دانشجویان در نقد دیدگاه دینی بزرگ‌سالان از سویی و ارایه دیدگاه‌ها و قرائت دینی خودشان از اسلام، بیانگر این مسئله مهم است، جوانان و دانشجویانی که عموماً فطری‌تر از بزرگ‌سالان هستند، به ارایه قرائتی از اسلام پرداخته‌اند که با هدف دین مناسبت بیشتری دارد (نظیر رعایت اخلاق اجتماعی، توجه به کارکرد اجتماعی دین، حق الناس و مانند آن)، به همین ترتیب آنان به نقد مواردی از دین داری بزرگ‌سالان پرداخته‌اند که بعضاً به دلیل کوتاهی، قصور و برخوردهای نامناسب عالمان دینی در سطح مردم و جامعه بروز و نمود پیدا کرده‌اند (مانند برخورد ابزاری با دین، خرافه‌گرایی، نگاه پست‌تر نسبت به جنس مؤنث و نظایر آن).

از این رو به نظر می‌رسد، برخلاف تبلیغات موجود در سطح جامعه که غالباً روحانیون برخی از مردم (خاصه جوانان) را به عنوان افراد هنجارشکن و دین‌گریز معرفی می‌کنند، خودشان نیز در فاصله‌گیری مردم (و جوانان) از مسایل دینی ذی دخل هستند و مشکلات پدید آمده را باید در نتیجه کژکارکردی هر دو قشر روحانیون و جوانان و مردم دانست. در این قسمت پس از بررسی اجمالی سیر اجتهاد و مرجعیت در اسلام، نخست از افق‌های فراروی این مسئله در زمان حال حاضر یاد شده، در ادامه با طرح برخی از مشکلات موجود در سازمان روحانیت نظیر دنباله روی مراجع از مقلدان خویش یا وجود دید جزم‌اندیشانه بسیاری از روحانیون در زمینه مسایل اجتماعی، ضمن خاطرنشان ساختن برخی از نتایج موارد اخیر، از راه حل موجود در این زمینه یاد خواهد شد.

۰۳۰۳۰۱۰۱ نگاهی به سیر تاریخی اجتهاد و مرجعیت در اسلام

بررسی مسئله اجتهاد در طول تاریخ اسلام حکایت از آن دارد که این مقوله در طول تاریخ تحول‌هایی را به خود دیده است.^۱

^۱ - باب اجتهاد در اهل سنت بسته شده است. به این معنا که شافعی در کتاب «الرساله» بابت درباره اجتهاد دارد و اجتهاد را مترادف قیاس گرفته است. قیاس یعنی موارد مشابه را بگیریم و در مورد قضیه مورد نظر حکم کنیم. اما بعضی از فقهای اهل تسنن اجتهاد را منحصر در قیاس ندانسته، استحسان را نیز معتبر شمرده‌اند. استحسان به معنای آن است که اقرب به حق و عدالت چیست؟ و همچنین است استصلاح یعنی تقدیم مصلحتی بر مصلحت دیگر. تأول نیز برداشت شخصی فرد از دین است. اما حق اجتهاد در میان اهل تسنن دوام نیاورد، زیرا اگر هر کس در

سید مرتضی جزایری (۱۳۴۱)، در مقاله «تقلید اعلم یا شورای فتوی» در کتاب «مرجعیت و روحانیت» می نویسد:

«با مراجعه به تاریخ تحول فقه مشاهده می شود که در عصر ائمه و حتی تا یکی دو قرن پس از آن، روش فقه در شیعه، منحصر به تبعیت از متون حدیث می شد و هرگز اجتهاد به معنای امروز دیده نمی شد. برعکس اگر کسی در آن زمان در مورد مسأله ای اجتهاد می کرد، ممکن بود مورد اعتراض برادران شیعه خود واقع شود. ولی به مرور زمان اصل احتیاج سبب شد بی جهت با اجتهاد مخالفت نکنند».

آیت الله مرتضی مطهری در مقاله «مشکل اساسی در سازمان روحانیت» در کتاب «مرجعیت و روحانیت» می نویسد:

«یک زمانی بود که فقه بسیار محدود بود، وقتی به کتب فقهیه قبل از شیخ طوسی مراجعه می کنیم، می بینیم چقدر کوچک و محدود است. شیخ طوسی با نوشتن کتابی بنام «مبسوط» فقه را وارد مرحله جدیدی کرد و توسعه داد، و همچنین دوره به دوره در اثر مساعی علما و وارد شدن مسایل جدید و تحقیقات جدید بر حجم فقه افزوده شد. تا آنجا که در حدود صد سال پیش که صاحب «جواهر» موفق شد یک دوره فقه بنویسد، به زحمت توانست این کار را انجام دهد.

می گویند در حدود بیست سالگی به این کار شروع کرد و با استعداد فوق العاده و کار مداوم و عمر طویل در آخر عمر توانست دوره فقه را به آخر برساند. دوره جواهر در شش جلد بسیار ضخیم چاپ شده. تمام کتاب مبسوط شیخ طوسی که در عصر خود، نمونه فقه مشروح و مفصلی بوده، شاید از نصف یک جلد از شش جلد جواهر کوچک تر باشد. بعد از صاحب جواهر، مبانی فقهی جدیدی به وسیله شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه پی ریزی شد که نمونه اش کتاب مکاسب و کتاب طهارت آن مرحوم است».

شهید مطهری در همین مقاله با طرح مسأله اجتهاد، با ارایه پیشنهادهای شیخ عبدالکریم حائری و خودش، می کوشد تا راه گشای روند رو به تعالی و تکامل مسأله اجتهاد باشد. وی در همین رابطه می نویسد:

«اجتهاد شرایط و مقدمات زیادی دارد، مجتهد علوم مختلفی را باید طی کرده باشد، از ادبیات عرب و منطق و اصول فقه و حتی تاریخ اسلام و فقه سایر فرق اسلامی و مدت ها ممارست لازم است تا یک

دین بر مبنای رأی خود تأولی داشته باشد و تصرفی در خصوص دینی کند چیزی از دین باقی نمی ماند. بنابراین حق اجتهاد مستقل از اهل تسنن، سلب شد و تبعیت از ابوحنیفه، شافعی، مالک بن انس و احمد بن حنبل، در دستور کار اهل تسنن قرار گرفت.

فقیه واقعی و حسابی پیدا شود. تنها خواندن چند کتاب ادبی در نحو و صرف و معانی و بیان و منطق و بعد، سه چهار کتاب معین از سطوح از قبیل فراید و مکاسب و کفایه و بعد چند سال درس خارج کسی نمی تواند طبق معمول ادعای اجتهاد کند و کتاب وسایل و جواهر را جلوش بگذارد و پشت سر هم فتوا بدهد، باید از تفسیر و حدیث یعنی از چندین هزار حدیث که در طول ۲۵۰ سال از زمان حضرت رسول (ص) تا زمان امام عسکری (ع) صادر شده، و محیط صدور این احادیث، یعنی تاریخ اسلام و فقه سایر فرق اسلامی و از رجال و طبقات روات، آگاهی داشته باشد.

فقیه و مجتهد کارش استنباط و استخراج احکام است، اما اطلاع و احاطه و او به موضوعات و به اصطلاح طرز جهان بینیش در فتوایش زیاد تأثیر دارد. فقیه باید احاطه کامل به موضوعاتی که برای آن موضوعات فتوا صادر می کند داشته باشد، اگر فقیهی را فرض کنیم که همیشه در گوشه خانه و یا مدرسه بوده و او را با فقیهی مقایسه کنیم که وارد جریانات زندگی است، این هر دو نفر به ادله شرعیه و مدارک احکام مراجعه می کنند، اما هر کدام یک جور و یک نحو به خصوص استنباط می کنند. اگر کسی فتوای فقهی را با یکدیگر مقایسه کند و ضمناً به احوال شخصیه و طرز تفکر آن ها در مسایل زندگی توجه کند، می بیند که چگونه سابقه ذهنی یک فقیه و اطلاعات خارجی او از دنیای خارج، در فتوایش تأثیر داشته، به طوری که فتوای عرب بوی عرب می دهد و فتوای عجم بوی عجم، فتوای دهاتی بوی دهاتی می دهد و فتوای شهری بوی شهری.

این دین، دین خاتم است. اختصاص به زمان معین و یا منطقه معین ندارد. مربوط به همه منطقه ها و همه زمان هاست، دینی است که برای نظام زندگی و پیشرفت زندگی بشر آمده. پس چگونه ممکن است فقیهی از نظامات و جریان طبیعی بی خبر باشد، به تکامل و پیشرفت زندگی ایمان نداشته باشد و آنگاه بتواند دستورهای عالی و مرقی این دین حنیف را که برای همین نظامات آمده و ضامن هدایت این جریان ها و تحولات و پیشرفت ها است، کاملاً و به طور صحیح استنباط کند.

در اینجا من پیشنهادی دارم که برای پیشرفت و ترقی فقه ما بسیار مفید است، این را قبلاً مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی اعلی الله مقامه فرموده اند و من پیشنهاد ایشان را عرض می کنم. ایشان گفته بودند چه لزومی دارد که مردم، در همه مسایل از یک نفر تقلید کنند، بهتر این است که قسمت های تخصصی در فقه قرار دهند، یعنی هر دسته ای بعد از آن که یک دوره فقه عمومی را دیدند و اطلاع پیدا کردند، تخصص خود را در یک قسمت معین قرار دهند و مردم هم در همان قسمت تخصصی، از آن ها تقلید کنند.

این پیشنهاد، بسیار پیشنهاد خوبی است و من اضافه می‌کنم که احتیاج به تقسیم کار در فقه و به وجود آمدن رشته‌های تخصصی در فقه است، از صد سال پیش به این طرف ضرورت پیدا کرده و در وضع موجود یا باید فقها این زمان جلو رشد و تکامل فقه را بگیرند و متوقف سازند و یا به این پیشنهاد تسلیم شوند.

زیرا تقسیم کار در علوم هم معلول تکامل علوم است و هم علت آن. یعنی علوم تدریجاً رشد می‌کنند تا می‌رسند به حدی که از عهده یک نفر تحقیق در همه مسایل آن‌ها ممکن نیست، ناچار باید تقسیم بشود و رشته‌های تخصصی پیدا شود، پس تقسیم کار و پیدایش رشته‌های تخصصی در یک علم نتیجه و معلول تکامل و پیشرفت آن علم است، و از طرف دیگر با پیدایش رشته‌های تخصصی و تقسیم کار و تمرکز فکر در مسایل به خصوص، آن رشته تخصصی پیشرفت بیشتری پیدا می‌کند. در همه علوم دنیا از طب و ریاضیات و حقوق و ادبیات و فلسفه رشته‌های تخصصی پیدا شده و همین جهت آن رشته‌ها را ترقی داده است....

پیشنهاد دیگری هم دارم که عرض می‌کنم و معتقدم این مطالب هر اندازه گفته شود، بهتر است و آن این که در دنیا در عین این که رشته‌های تخصصی در همه علم‌ها پیدا شده و موجب پیشرفت‌ها و ترقیات محیرالعقول شده، یک امر دیگر نیز عملی شده که به نوبه خود عامل مهمی برای ترقی و پیشرفت بوده و هست، و آن موضوع همکاری و همفکری بین دانشمندان طراز اول و صاحب نظران هر رشته است، در دنیای امروز دیگر فکر فردی و عمل فردی ارزش ندارد، از تک روی کاری ساخته نیست، علما و دانشمندان هر رشته دائماً مشغول تبادل نظر با یکدیگرند، محصول فکر و اندیشه خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار می‌دهند.

در خود قرآن در سوره مبارکه شوری می‌فرماید:

والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوه و امرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون.

این آیه کریمه مؤمنین و پیروان اسلام را این طور وصف می‌کند: دعوت حق را اجابت می‌کنند، نماز را بپا می‌دارند، کار خود را با شور و هم‌فکری انجام می‌دهند و از آنچه به آن‌ها عنایت کرده‌ایم، انفاق می‌کنند. پس از نظر اسلام همفکری و تبادل نظر یکی از اصول زندگی اهل ایمان و پیروان اسلام است. طالقانی (۱۳۴۱) و جزایری (۱۳۴۱) در مقالات «تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت» و «تقلید اعلم یا شورای فتوی» با طرح مسأله شورایی شدن اجتهاد، نظرانی همسو با شهید مطهری را مطرح می‌سازند:

«با توسعه و تکامل پیوسته مباحث و ابواب فقه و اصول، فروع و مباحث فقه هر یک تخصصی خواهد شد. آن وقت مجتهدین برای انجام مسوولیت شرعی خود در مسایل حادثه و مورد اختلاف احتیاج به

مشورت را (مانند متخصصین در رشته‌های توسعه یافته) بیشتر درک خواهند کرد. در این دوره که اکنون شروع شده، آرای فردی در این گونه مسایل خود ناشی از غرور و استبداد در رأی می‌باشد که در شریعت اسلام مطرود است.»

«اگر به تاریخ اجتهاد در ۳-۴ قرن گذشته توجه کنیم، مشاهده می‌شود که در اجتهاد چند قرن قبل، مسأله اعلیت مطرح نبوده است و هر کس به اجتهاد می‌رسد، جمعی به تقلید از وی می‌پرداختند. اما در گذر زمان مسأله اعلیت مطرح شد و اکنون با طرح مسأله شورای فتوا، تلاش می‌شود به نیازهای روز پاسخ داده شود.»

مهندس بازرگان (۱۳۴۱) نیز در مقاله «انتظارات مردم از مراجع» در کتاب «مرجعیت و روحانیت»، با الهام از شاخه شاخه شدن علوم، تجزی پذیری اجتهاد را مورد تأکید قرار می‌دهد.

۰۳۰۳۰۱۰۲ موانع فرا روی اعتلای اجتهاد و مرجعیت

پس از درگذشت آیت الله بروجردی، مرجع شیعیان جهان در سال ۱۳۴۰، جمعی از صاحب‌نظران و اصلاح‌گران مشهور آن زمان، گرد هم آمدند و با طرح بحث اجتهاد و مرجعیت و فراز و فرودهای آن، به تهیه کتابی با عنوان «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» اقدام کردند، ده مقاله منتشره در این کتاب متعلق به شهید مطهری، شهید بهشتی، علامه طباطبائی، سید محمود طالقانی، سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی، مهندس مهدی بازرگان و مرتضی جزایری بود.

نشر کتاب اخیر بیانگر نیاز جامعه به مسأله مرجعیت و اجتهاد و پدید آمدن شرایط و زمینه مساعدی برای ایجاد اصلاحاتی در وضع روحانیت و مرجعیت بود. اما در سال ۱۳۴۲، پس از اعتراض آیت الله خمینی به حکومت پهلوی، حادثه پانزده خرداد پدید آمد و بحث‌های فکری نظیر کتاب مرجعیت و روحانیت، تحت تأثیر فضای سیاسی ایجاد شده قرار گرفت.

شهید مطهری (۱۳۴۱) در مقاله «مشکل اساسی در سازمان روحانیت»، در جمع بندی مقاله می‌نویسد: «اگر به خواست خدا مشکل مالی سازمان روحانیت ما حل گردد، سایر نواقص به دنبال آن حل خواهد شد، اگر نکنیم، روزگار خواهد کرد، چیزی که بسیار مایه امیدواری است، وجود شخصیت‌های لایق و بزرگوار و مخلص و اصلاح طلب در همه طبقات روحانیین ما از طراز اول و مراجع تقلید و خطباء درجه اول گرفته تا طلاب و محصلین و وعاظ جوان می‌باشد.

اما من درست در نقطه مقابل فکر می‌کنم، روحانیت را از لحاظ هسته اصلی زنده ترین دستگاه می‌دانم، عقیده دارم فقط غل و زنجیرهایی به دست و پای این موجود زنده و فعال بسته شده و باید او را از قیدها و زنجیرها آزاد کرد.

من این عقیده را از مطالعاتی که در باره اسلام و معارف غنی آن دارم و از اطلاعاتی که درباره شخصیت- های لایق این دستگاه دارم، الهام گرفته‌ام، بنابراین نه تنها اصلاح این دستگاه را مستبعد و غیر عملی نمی‌دانم، کاملاً نزدیک و قریب الوقوع می‌دانم.

سارا شریعتی در مقاله‌ای که در دایره المعارف اسلامی درباره مقاله اخیر شهید مطهری، تهیه کرده است، بعد از گذشت نزدیک به نیم قرن از اظهار نظر استاد مطهری درباره آینده روحانیت، به طرح برخی از سوال‌ها درباره پیش‌بینی وی دست زده، خاطر نشان می‌سازد، با وجود آن که انقلاب اسلامی، در عمل امکانات گسترده‌ای فراروی روحانیت گشود، ولی با این همه به نظر می‌رسد، پیش‌بینی‌های استاد مطهری در مورد روحانیت شیعه محقق نشده است. وی در همین رابطه می‌نویسد:

«بسیاری از گفته‌های آقای مطهری نوآورانه بوده، اما پرسش‌هایی نیز مطرح است. ۵۰ سال از زمانی که مطهری انتقاداتش را برشمرد می‌گذرد، در دوره‌ای که نهاد دین و همچنین نظام آموزش تغییرات عمیق و ریشه‌داری گذرانده‌اند و هر دو نظام گاه دچار افراط بوروکراتیزه شده‌اند و دروس آن‌ها نسبت به ۵۰ سال پیش بسیار تخصصی‌تر شده است، نمی‌توان برداشت کرد که با حوزه علمیه متفاوتی مواجه هستیم که شروع آن را مطهری پی‌ریخت؟ مفهوم زهد و تقوا و قناعت که مطهری مزیت بزرگ حوزه می‌داند، اکنون چه جایگاهی دارد؟ جایگاه فقه چیست، آیا می‌توان گفت فقه همچنان نقش مسلط را در حوزه دارد؟

سخن از پیش‌گامی حوزه در علوم انسانی زده شد و ورود دروس نو به نظام قدیم آموزشی حوزه. سوال اصلی اینجاست که آیا سیاست‌گذاری در پس این رویکرد وجود دارد؟ سوال و نکته دوم این که با توجه به تغییرات ژرف و ریشه‌داری که در نهاد حوزه پس از انقلاب صورت گرفته، زهد و تقوایی که استاد مطهری آن را بسیار ستوده‌اند تا چه اندازه در حوزه می‌توان یافت و آیا سیمای حوزه در پس این تغییرات دگرگون شده است؟ سوال دیگر این است که آیا تیپ سومی با نام روحانی بروکراتیک در نهاد روحانیت پس از انقلاب می‌توان شناسایی کرد؟»

شهید مطهری انتظار داشت که حوزه‌های علمیه، علاوه بر پرورش روحانی برای تدریس فقه، رساله نویسی، امامت مساجد، سخنرانی و مسأله‌گویی، در سایر جهات نیز پویا عمل کرده، نیروهای لازم برای نهادهایی مانند دستگاه قضایی، آموزش و پرورش، دانشگاه، صدا و سیما و سایر نهادهای فرهنگی نظام را تربیت کند (پایگاه اطلاع رسانی آیت الله ابراهیم امینی). اما برخلاف انتظاراتی که از آن‌ها یاد شد، در حال حاضر نیز می‌توان از ساده‌ترین مسایل (نظیر اعلان روز عید فطر) تا مسایل پیچیده سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، شاهد تفرقه بین روحانیون حوزه‌های علمیه بود. کم نیست شهرهایی که در

حالی که نیمی از مردم آن‌ها روزه هستند، نیمه دیگر مردم به برگزاری نماز عید فطر اقدام می‌کنند، در مراکز مهم دینی ایران مانند حرم امام رضا، علیه السلام، حرم حضرت معصومه، سلام الله علیه، شاهچراغ و نظایر آن، برخلاف نماز جماعت‌های پرشکوه اهل تسنن، همزمان نمازهای صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا توسط چندین روحانی برگزار می‌گردد، مساجد در قیاس با سال‌های ابتدای انقلاب خلوت‌تر و استقبال جوان‌ها از آن‌ها کمتر است و اختلاف میان مراجع موجود در شهرهای مذهبی ایران به حدی است که اگر مسوولیت اداره شهرهای قم و مشهد به مراجع این شهرها احاله گردد، به نظر می‌رسد اداره شهرهای مزبور با مشکل جدی مواجه شود. بنابراین جای این سوال مطرح است که چرا پیش‌بینی شهید مطهری محقق نشد و چه دلایلی مانع تحقق پیش‌بینی وی شدند.

۰۳۰۳۰۱۰۳ برخورد با مشکلات فراوی اجتهاد و مرجعیت

با بررسی مشکلات موجود در حوزه‌های علمیه کشور، به نظر می‌رسد مشکلات حوزه‌ها و روحانیت گسترده‌تر و عمیق‌تر از مواردی بود که شهید مطهری تصور می‌کرد و برای رفع آن‌ها، تمهیدات گسترده‌تری لازم است.

تقلیل حوزه‌های علمیه از یک دانشگاه دینی به دانشکده فقه، افتادن مراجع به تقلید از مقلدان خویش، دید اجتماعی محدود غالب حوزویان، تحقق عملی نظریه ولایت فقیه در جامعه، ناآشنایی روحانیون موجود در خبرگان رهبری، شورای نگهبان و ائمه جمعه و جماعت با مسایل روان شناختی، جامعه شناختی و برخی از موارد مشابه، از جمله مواردی هستند که به نظر می‌رسند در تحول اجتهاد و مرجعیت وقفه ایجاد کرده‌اند.

در ادامه تک تک عنوان‌های پیش گفته مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

«تقلیل حوزه‌های علمیه از یک دانشگاه دینی به دانشکده فقه»، یکی از مشکلات فراوی اجتهاد و مرجعیت به شمار می‌رود.

قرآن در آیه ۱۲۲ سوره توبه، از مسلمانان می‌خواهد تفقه در دین را پیشه خویش کنند، مسلمانان پیشین در پی اجرای مفاد آیه شریفه، در حوزه‌های علمیه در کنار علم فقه، به علوم دیگری نظیر ریاضی، پزشکی، علوم و مانند آن می‌پرداختند و به این ترتیب می‌کوشیدند تا تفقه در دین را به این ترتیب محقق سازند. اما در گذر زمان ملاحظه می‌شد که حوزه‌های علمیه به جای تفقه در دین، به تفقه در احکام تقلیل یافته‌اند و حوزویان به جای پرداختن به علوم متعدد و متنوع که تداعی گر یک دانشگاه می‌باشد، کارشان را به علم فقه محدود کرده و به یک دانشکده از دانشگاه بزرگ پیش گفته، اکتفا کرده‌اند.

شهید مطهری (۱۳۴۱) با اشاره به همین معنا، خاطر نشان می‌سازد:

«یادم هست در حدود سیزده سال پیش، شبی در قم، محفلی دوستانه از گروهی از اساتید و فضلا تشکیل شده بود و این جانب نیز افتخار حضور در آن جلسه را داشت. تصادفاً سخن مشکلات و نواقص سازمان روحانیت به میان آمد، سخن در این بود که چرا در گذشته حوزه‌های علمی و روحانی ما از لحاظ رشته‌های مختلف علوم از تفسیر و تاریخ و حدیث و فقه و اصول و فلسفه و کلام و ادبیات و حتی طب و ریاضی جامع و متنوع بود و در دوره‌های اخیر تدریجاً به محدودیت گراییده است و به اصطلاح در گذشته به صورت جامع و دانشگاه بود و اخیراً به صورت دانشکده فقه درآمده و سایر رشته‌ها از رسمیت افتاده است؟

رشته‌های تحصیلی علوم دینی اخیراً بسیار به محدودیت گراییده و همه رشته‌ها در فقاقت حذف شده و خود رشته فقه هم در مجرای افتاده که از صد سال پیش به این طرف از تکامل بازایستاده است». افندان مراجع تقلید به تقلید از مقلدان خودشان، مقوله مهم دیگری است که فراوی اجتهاد و مرجعیت وجود دارد.

شهید مطهری (۱۳۴۱) در مقاله «مشکل اساسی سازمان روحانیت» در همین رابطه می‌نویسد: «در سال‌های اول زعامت مرحوم آیت الله بروجردی، اعلی الله مقامه، یک روز در ضمن درس فقه، حدیثی به میان آمد که از حضرت صادق، علیه السلام، سؤالی می‌کنند و ایشان جوابی می‌دهند. شخصی به آن حضرت می‌گوید، قبلاً همین مسأله از پدر شما امام باقر (ع) سؤال شده، ایشان طور دیگر جواب داده‌اند، کدام یک درست است؟

حضرت صادق (ع) در جواب فرمود، آنچه پدرم گفته درست است. بعد اضافه کردند: «إِنَّ الشَّيْعَةَ أَتَوَا أَبِي مُسْتَرَشِدِينَ فَأَفْتَاهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ وَأَتَوْنِي شَكَاكَ فَأَفْتَيْتَهُم بِالَّتَقْيَةِ». یعنی شیعیان آن وقت که سراغ پدرم می‌آمدند با خلوص نیت می‌آمدند و قصدشان این بود که ببینند حقیقت چیست و بروند عمل کنند، او هم عین حقیقت را به آن‌ها می‌گفت ولی این‌ها که می‌آیند از من سؤال می‌کنند قصدشان هدایت یافتن و عمل نیست، می‌خواهند ببینند از من چه می‌شنوند و بسا هست که هر چه از من می‌شنوند به این طرف و آن طرف باز گو می‌کنند و فتنه پیا می‌کنند، من ناچارم که با تقیه به آن‌ها جواب بدهم.

چون این حدیث متضمن تقیه از خود شیعه بود، نه از مخالفین، فرصتی به دست آن مرحوم داد که درد دل خودشان را بگویند، گفتند: تعجب ندارد، تقیه از خودمانی مهم‌تر و بالاتر است، من خودم در اول مرجعیت عامه، گمان می‌کردم از من استنباط است و از مردم عمل، هرچه من فتوا بدهم مردم عمل می‌کنند، ولی در جریان بعضی فتواها «که بر خلاف ذوق و سلیقه عوام بود»، دیدم مطلب این طور نیست».

استاد مطهری در ادامه به ذکر چند مثال عینی از همین مسأله اشاره می‌کند:

«مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی «اعلی الله مقامه» مؤسس حوزه علمیه قم، به فکر افتادند یک عده از طلاب را به زبان خارجی و بعضی علوم مقدماتی مجهز کنند تا بتوانند اسلام را در محیط‌های تحصیل کرده جدید بلکه در کشورهای خارج تبلیغ کنند، وقتی که این خبر منتشر شد، گروهی از عوام بازار تهران به قم رفتند و رسماً اظهار داشتند که این پولی که ما به عنوان سهم امام می‌دهیم، برای این نیست که طلاب زبان کفار را یاد بگیرند و اگر این وضع ادامه پیدا کند، ما به شما سهم امام نخواهیم داد! آن مرحوم هم دید که ادامه این کار موجب انحلال حوزه علمیه و خراب شدن اساس کار است، از منظور عالی خود صرف نظر کرد.

در چند سال پیش در زمان زعامت و ریاست مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی «اعلی الله مقامه»، عده معتابیهی از علماء و فضلاء مبرز نجف که در زمان حاضر بعضی از آن‌ها مرجع تقلید می‌باشند، جلسه کردند و پس از تبادل نظر اتفاق کردند که در برنامه دروس طلاب تجدید نظری بنمایند و احتیاجات روز مسلمین را در نظر بگیرند، مخصوصاً مسایلی که جزء اصول عقاید مسلمین است، جزء برنامه درسی قرار دهند، و خلاصه حوزه نجف را از انحصار فقاها و رساله عملیه نویسی خارج کنند جریان به اطلاع معظم له رسید. معظم له که قبلاً درس خود را از جریانی که برای مرحوم آیت الله حائری پیش آمده بود و از نظایر آن یاد گرفته بودند، پیغام دادند که تا من زنده هستم، کسی حق ندارد دست به ترکیب این حوزه بزند، بعد اضافه کردند، سهم امام که به طلاب داده می‌شود، فقط برای فقه و اصول است نه چیز دیگر. بدیهی است که عمل ایشان درس آموزنده‌ای بود برای آن آقایان که زعمای فعلی حوزه نجف هستند.

با این توضیح معلوم شد که چرا شخصیت‌های برجسته ما همین که روی کار می‌آیند از انجام منویات خود عاجزند؟ چرا حوزه‌های علمیه ما از صورت دانشگاه دینی به صورت «دانشکده فقه» در آمده؟ چرا علماء و فضلاء ما همین که معروف و مشهور شدند، اگر معلومات دیگری غیر از فقه و اصول دارند، روی آن‌ها را می‌پوشانند و منکر آن‌ها می‌شوند؟

آیت الله ابراهیم منهج دشتی، در مثال مشابهی از تقیه مرجع دیگری از مقلدانش، به شرح زیر یاد می‌کند: «مرحوم سید محسن پور فاطمی از سادات کاکای بوشهر می‌گفت، ما در زمانی که زلزله در کاکای زیاد می‌آمد، خدمت آیت الله سیستانی در نجف رفته بودیم. به ایشان عرض کردیم، زلزله در محل ما زیاد می‌آید، به طوری که نمی‌توانیم تعداد آن‌ها را حساب کنیم. نماز آیات را چگونه بخوانیم؟ ایشان اول

گفتند نماز آیات واجب نیست، بلکه مستحب است. ولی بعد گفت، همان طور که سابقاً عمل می کردید، عمل کنید.

ظاهراً آیت الله سیستانی چون احساس کرده که ایشان تحمل شنیدن فتوایی بر خلاف فتاوی مراجع معروف ندارد، از روی تقیه فتوای خود را پس گرفته و به او گفته، مثل سابق عمل کنید. وقتی مرجع تقلید با یک روحانی مقلد خود این گونه با احتیاط برخورد می کند، آن هم در بیان احکام شرعی، تبلیغ اسلام راستین و زدودن آن از خرافات و اوهام برای امثال ما چگونه میسر است» (سایت ابراهیم منهج دشتی، ۱۳۹۳/۶/۸).

آیت الله دشتی در مقاله «نقش عظمت و سایه سنگین مقامات مذهبی در تحجر و رکود افکار پیروان» به تحلیل این امر پرداخته است که چگونه مراجع به جای خط دادن به مقلدانشان، در عمل به دنبال آنان افتاده اند و بر نهج و منوالی که آنان می خواهند، عمل می کنند:

«هیچ سازمان و هیأت و مجلسی برای تعیین مرجع وجود ندارد، بلکه مرجعیت هر شخص بستگی به هوش و استعداد و قدرت مدیریت و سلیقه شخصی خودش دارد و هر که در این جهات قوی تر باشد و شانس خوبی هم داشته باشد که اوضاع و شرایط دیگری هم با او مساعد شود، به هدف خود نایل می شود. تعداد اندکی از افراد بسیاری که در عرض هم به رقابت و مسابقه در این امر پردازند، به مرجعیت درجه یک نایل می شوند و بقیه به مرجعیت درجه دو و سه و چهار و غیره. درجه مرجعیت مراجع در زمان حاضر با مبلغ شهریه ای که به طلاب می پردازند، سنجیده می شود. مبلغ بیشتر حکایت از داشتن مقلدین بیشتر می کند و مبلغ کمتر از مقلدین کمتر و چون مقلدین و مساعدت کنندگان اکثراً از قشر عوامند و طبیعتاً سنت گرا، طبیعی است که هر کس داوطلب مرجعیت باشد، باید از روز اول به فکر جذب عوام باشد و طبیعی است، هر که در این کار با سلیقه تر و زرننگ تر باشد، عوام بیشتری به سوی خود جذب می کند و به درجه بالاتری از مرجعیت می رسد. و این بود درد دل شهید مطهری که می گفت، مراجع مقلد مقلدین خود می باشند و طبق میل و خواسته آن ها اظهار نظر می کنند. مرجعیت و روحانیتی که این چنین وابسته به عوام باشد و در بین خود هم چنین رقابت تنگاتنگی برای جذب عوام و مساعدت مالی آن ها داشته باشد، نه تنها نمی تواند از سنت گرایی دست بردارد، بلکه باید با تمام توان از آن دفاع نماید و به مبارزه با روشن فکران و اصلاح طلبان و اهل تجدید نظر پردازد» (سایت ابراهیم منهج دشتی، ۱۳۹۳/۷/۴).

شهید مطهری (۱۳۴۱) در مقاله «مشکل اساسی سازمان روحانیت» در تبیین تقلید مراجع از مقلدان خویش، مسأله ارتزاق و اعتبار اجتماعی آنان را مطرح می کند. وی می نویسد:

«سهم امام به طرزی که الآن جاری و معمول است، محاسنی دارد و معایبی، حسنش از این جهت است که پشتوانه‌اش فقط ایمان و عقیده مردم است، مجتهدین شیعه بودجه خود را از دولت دریافت نمی‌کنند و عزل و نصبشان به دست مقامات دولتی نیست. روی همین جهت همواره استقلالشان در برابر دولت‌ها محفوظ است، قدرتی در برابر قدرت دولت‌ها به شمار می‌روند و احیاناً در مواردی، سخت مزاحم دولت‌ها و پادشاهان بوده‌اند.

همین بودجه مستقل و اتکاء به عقیده مردم است که سبب شده در مواقع زیادی با انحراف دولت‌ها معارضه کنند و آن‌ها را از پای درآورند، ولی از طرف دیگر نقطه ضعف روحانیت شیعه نیز همین است، روحانین شیعه اجبار و الزامی ندارند که از دولت‌ها اطاعت کنند، اما ناگزیرند سلیقه و عقیده عوام را رعایت کنند و حسن ظن آن‌ها را حفظ نمایند. غالب مفاسدی که در روحانیت شیعه هست از همین جا است.

اگر روحانیت ایران با روحانیت مصر و زعامت دینی جامع ازهر مقایسه کنیم، می‌بینیم که هر کدام از این دو، از نظر سازمان امتیازی بر دیگری دارد.

در مصر به علل خاصی که مهم‌ترین آن‌ها نداشتن بودجه مستقل و دیگر طرز تفکری است که درباره اُولی‌الامر دارند، رئیس جامع ازهر با انتخاب رئیس جمهور مصر تعیین می‌گردد، رئیس جامع ازهر در مصر از این نظر مانند دادستان کل کشور است در تشکیلات دولتی ما که با فرمان شخص اول مملکت تعیین می‌شود، اما در روحانیت ایران هرگز چنین نیست، بلکه اگر تمایل مقامات دیگر نسبت به ریاست و زعامت شخصی محرز گردد، موجب شکست و سقوط او خواهد بود....

در قرون اولیه اسلامی که علماء دینی ایران و مصر از نظر معاش وضع مشابهی داشتند، روحانین ایران از لحاظ روشن‌بینی و تألیفات متنوع در رشته‌های مختلف و ابتکار در علوم، از مصری‌ها عقب نبودند، بلکه به اعتراف خود مصری‌ها ایرانیان در همه علوم اسلامی پیش قدم بودند، اما امروز کار به عکس است، روشن فکران مسلمان ایران چشمشان به دانشمندان مصر است که در مسایل علمی و اجتماعی اسلامی تألیف جدیدی بیرون دهند، از روحانین خودشان مأیوسند، زیرا در وضع و شرایط حاضر از این‌ها جز رساله عملیه که به کار عوام می‌خورد و یا تألیفات سطحی که از حدود فکر عوام تجاوز نمی‌کند، نمی‌توان انتظار داشت».

استاد مطهری (۱۳۴۱) با تعمیم مشکل ارتزاق مراجع به روحانیتی که وعظ و خطابه و تبلیغ را پیشه خویش کرده است، نتیجه مشابهی برای وعاظ جامعه نیز می‌گیرد:

«وعظ و تبلیغ و خطابه و منبر یکی از رشته‌های روحانیت ما است، اگر بنا شود درباره این قسمت از لحاظ وظیفه‌ای که به عهده دارد و خدماتی که انجام داده و می‌دهد و نقایصی که داشته و دارد، بحث شود، مقاله مستقلی خواهد شد. در این جا به مناسبت مطالب گذشته، همین قدر می‌گوییم که دستگاه وعظ و تبلیغ ما به نوعی دیگر گرفتار عوام زدگی است. این دیگر به وجوهات و سهم امام مربوط نیست، مربوط به این است که این کار رسماً به صورت یک شغل و کار و کسب در آمده و عنوان اجرت و مزدگیری پیدا کرده است. یعنی همان موضوعی که همه انبیاء به نقل قرآن کریم، در موارد متعدد از آن امتناع می‌کردند، در میان ما جاری و معمول است. بدیهی است به حکم قانون مسلم عرضه و تقاضا، هر چیزی که جزء مسایل اقتصادی قرار گرفت و از قبیل عرضه داشتن کالا برای فروش شد، تابع میل و خواسته مصرف کننده است، نه تابع مصلحت وی».

منظور الاجداد (۱۳۷۹)، در کتاب مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، گزارش می‌دهد، میرزای شیرازی پس از نشر کتاب ارزشمند «تنبيه الامه» که از آثار بی‌بدیل وی به حساب می‌آمد، چنان از سوی عوام تحت فشار قرار گرفت که مجبور شد نسخ کتاب منتشره خویش را به قیمت بالاتری خریداری و جمع آوری کند.

کتاب اسناد و گزارش‌هایی از آیات عظام (منظور الاجداد، ۱۳۷۹) سواد استفتاء از آیت الله نایینی در مورد مدارس جدید را به شرح زیر گزارش می‌کند:

«اسلامیان پناها چه می‌فرمایید در باب مکاتب جدید مردانه و زنانه که البته اوضاع کنونی آن‌ها کاملاً به عرض حضور مبارک رسیده و نتیجه ترتیب این مکاتب و مدارس، بی‌دین و لامذهب در آمدن ابنا مسلمین است، در اندک زمان اطفال را از مقتضیات دین اسلام متفر (می‌کنند) و در ارتکاب محرمات و مناهای شرعیه و استخفاف به معظّمات اسلامیه از هر قبیل حتی نماز و روزه و تعزیه حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه و غیر ذلک هیچ پروا ندارند. تأسیس این گونه مکاتب و ترویج آن‌ها به فرستادن اطفال در آن و دادن اعانه و نحو آن‌ها چه صورت دارد. مستدعی است حکم مسأله را مشروحاً بیان فرمایید».

پاسخ آیت الله نایینی به استفتای اخیر، به نوعی تکرار مفاهیم مطرح شده در استفتای صورت گرفته است: «بلی قرن‌ها است صلیبیان برای محو کلمه طیبه اسلام و قرآن مجید نیرنگ‌ها به کار برده و اموال خطیره به اسم نوع خواهی برای این یگانه مقصدشان صرف کردند و به هیچ وسیله به مقصود خود نایل نشدند، جز از همین طریق تشکیل مکاتب و مدرسی که به ادراج مبانی طبیعی مذهب‌ان در اصول تعلیمات، تخم بی‌دینی و لامذهبی را در ضمائر ساده انبای مسلمین کاشته، به طوری که آرزو داشتند، به مقصود خود رسیدند و چنانچه پس از تبیین مقصوده باز هم مسلمانان پاک عقیده در غفلت بمانند و به لیت و کَلَل

خود را دلخوش نمایند، به تبدل دو سه طبقه، جز دهری مذهب و داروینی مشرب در تمام صفحه ایران دیده نخواهد شد و از مجوسیت قبل از اسلام به مراتب اسوء حالاً خواهد بود و برحسب اخبار صحیحیه صریحه، تبعات این ضلالت ابدیه در صحیفه اعمال این عصر ثبت و مندرج خواهد بود و علی هذا بردن اطفال بی گناه، که مواهب و ودایع الهیه‌اند، به چنین کارخانه‌های بی دینی و اعانت و ترویج آن‌ها بای وجه کان و صرف یک درهم مال بر آن‌ها، از اعظم کبائر و محرمات و تیشه زدن به ریشه اسلام است». کتاب اسناد و گزارش‌های آیات عظام (منظور الاجداد، ۱۳۷۹)، در گزارش واقعه دیگری با محوریت آیت الله ابوالحسن اصفهانی، گزارش کشمکش ایشان و مأمور دولت بر سر نگفتن نام زنان برای درج در شناسنامه افراد را به قرار زیر منعکس کرده است:

«... یاد دارید در سینه ماضیه، در منزل حضرت آیت الله شیرازی، راجع به سجل احوال ایران داد (و) فریاد می کردید که اسم زن‌ها را می نویسند و خلاف شرع است و بنده مدتی در آنجا مدافعه نمودم. جنابعالی هم بودید، آقایان اهل علم تماماً اعتراض نمودید، چرا اسم زن‌ها را می نویسند؟ و بنده عرض کردم در تحریر نفوس، در تمام عالم معمول است، باید اسم و عده نفوس را قید نمایند و جواب دادید ما اسم زن‌ها را نمی گوئیم و بنده عرض کردم، به قونسولگری کتباً بنویسید به مقامات عالیه عرض می کند، که حضرت آیت الله فرمودند، عیب ندارد اسم زن را گفتن خلاف شرع نیست و ما اسامی محترم زن‌های مقدسه را می بریم و همه سکوت نمودید و اسم زن‌ها را هم گفتید و می نویسند؟ چقدر جای اسف است که در موضوع ایران داد و فریاد و خلاف شرع بود، حالیه در عراق خلاف شرع نیست». دید اجتماعی محدود غالب روحانیون حوزوی، از دیگر مشکلات جدی است که فراروی اجتهاد و مرجعیت قرار دارد. مسأله اخیر، مسأله‌ای جدید نبوده، از سوابق تاریخی ممتدی برخوردار است. به عنوان مثال، شیخ طوسی در مقدمه کتاب مبسوط خود آورده است که از اخباری گری و سنت گرایی و سطحی نگری شیعیان زمان خود ناراحت و نگران است. از بیانات شیخ طوسی در این مقدمه چنین بر می آید که تا آن زمان کتاب فقهی جامعی به سبک کتب اهل سنت بر طبق مذهب شیعه وجود نداشته و فقه آن‌ها در بین کتب حدیث پراکنده و غیر مرتب و بدون تنظیم ابواب و فصول بوده است و شیعیان به دلیل همین نقص از جانب اهل سنت، مورد انتقاد و سرزنش قرار می گرفته‌اند و به آن‌ها گفته می شده که شما علوم و فقه مرتب و سازمان یافته‌ای ندارید و آراء و نظرات شما پراکنده و متناقض و درهم و برهم است و شیخ که درصدد دفاع از طایفه خود برآمده و می خواسته به تألیف کتاب فقهی جامعی به سبک کتب اهل سنت اقدام نماید و به این نکوهش و سرزنش پاسخ دهد و این نقیصه را جبران کند، نگران این امر بوده که شیعیان به دلیل انس گرفتن و عادت کردن به روش و کتاب‌های گذشتگان خود

و تقدیس آن‌ها، به کتاب مبسوط ایشان که تحولی در فقه شیعه به حساب می‌آمده، به دلیل این که بر خلاف سنت گذشتگان آن‌ها بوده، توجه نکنند و آن را تحویل نگیرند. شیخ طوسی در همین زمینه در مقدمه مبسوط می‌نویسد:

«چیز دیگری که عزم مرا سست می‌کرد، این بود که این طایفه یعنی شیعیان علاقه‌ای به این مطلب ندارند و به آن توجه نمی‌کنند. به دلیل انس و دلبستگی به اخبار و روایات خود به طوری که اگر مسأله‌ای عبارتش تغییر داده شود و معنای آن به عبارت دیگری بیان شود، شگفت زده می‌شوند و نمی‌توانند آن را بفهمند. از این رو، همه مطالب یا بیشتر آن را با همان الفاظی که در روایات نقل شده بود، بیان کردم» (سایت ابراهیم منهج دشتی، ۱۳۹۳/۵/۱۹).

همان گونه که از بیانات شیخ طوسی برمی‌آید، تقید شیخ به عبارات روایت شده به سبب آن بوده است که مخاطبان از کتاب نوآورانه فقهی وی وحشت نکرده، از آن نترسند. کتاب اسناد و گزارش‌های آیات عظام (منظور الاجداد، ۱۳۷۹)، واکنش آیت الله موسوی بهبهانی و آیت الله بروجردی به مقوله قانون انتخابات که در آن زنان مجاز به شرکت در انتخابات و رأی دادن و رأی گرفتن و نمایندگی شده بودند را به شرح زیر گزارش می‌دهد:

«دخالت زنان در امر انتخابات اعم از وکیل نمودن و وکیل شدن حرام و غیر جایز و مستلزم محرمات ضروریه دین اسلام است».

«موضوع قانون انتخابات و قضیه نسوان، عصبانیت عجیبی به اهالی کشور به خصوص در قم ایجاد نموده و این موضوع به طوری اهمیت پیدا کرده که حضرت آیت الله بروجردی حالشان تغییر و احتمال مهاجرت و صدور فتوایی که برای هیأت حاکمه گران تمام خواهد شد، می‌رود».

کتاب اخیر با درج یک سند محرمانه دیگر شهربانی کل کشور به وزرات کشور درباره اظهارات آیت الله بروجردی در یکی از کلاس‌های درسش گزارش می‌دهد:

«آیت الله بروجردی که معمولاً برای تشکیل مجلس درس به صحن جدید می‌روند، روز ۱۰ ماه جاری خطاب به طلاب فرموده‌اند که اخیراً بعضی از طلبه‌ها دست به اقداماتی می‌زنند که خارج از وظیفه طلاب علوم روحانی می‌باشد...».

این افراد را نمی‌توان جزو طلاب علوم دینی دانست و باید آنان را از ردیف طالبین علوم روحانی مردود و مطرود نمود. طلاب حقیقی باید به وظایف روحانی خود آشنا و عمل نمایند».

اظهار نظر اخیر، نفی عملی فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی طلاب به شمار می‌رود.

آیت الله منهاج دشتی در مقاله‌ای با عنوان «عده‌ای از روحانیون سخنرانی در بلندگو را حرام می‌دانستند»، به نقل از آقای فلسفی می‌نویسد:

«باید بگویم که اولین عکس‌العمل خشکه مقدس‌ها و مقدس مآب‌ها در مقابل سخنرانی من در مسجد بر سر بلندگو بود! در آن مجلس یکی از آن مقدس مآب‌ها از پایین مجلس با صدای بلند گفت: آقای فلسفی حرف‌های خیلی خوب می‌زنید، اما متأثر و متأسفم که این مزمار را به مسجد آوردید، چرا با مزمار حرف می‌زنید؟ عیب شما این است!»

نویسنده در ادامه، از تجربه مشابه خودش، به شرح زیر یاد کرده است:

«در همان ایام که سخنرانی‌های من از رادیو پخش می‌شد، یکی از علمای ولایات به تهران آمده بود. می‌گفت وقتی رادیو صدای شما را پخش کرد، بعضی‌ها نق زدند. من رفتم منبر و گفتم آفرین بر شما مقدس‌ها، احسنت، چه قدر حسن تشخیص دارید. وقتی زن‌ها در این رادیو آواز می‌خوانند، نفس شما در نمی‌آید، اما حالا که صحبت خدا و پیغمبر و صلوات است، نفستان درآمده و اعتراض می‌کنید؟ معلوم می‌شود شما در مقابل خدا و پیغمبر جبهه گرفته‌اید نه در مقابل آوازخوان‌ها و عناصری که نشر گناه می‌کنند. این را هم آن آقا می‌گفت و به این وسیله او آن شهر را آرام کرده بود» (سایت ابراهیم منهاج دشتی، ۱۳۹۳/۷/۲۶).

آیت الله دشتی در مقاله «نظر شهید صدر درباره روش اصلاح حوزه‌ها» نیز می‌نویسد:

شهید صدر در عین حال در درس خارج اصول، بیش از حد متعارف به تفصیلات می‌پرداخت، حتی در مباحثی که زاید بودن آن‌ها و عدم دخالت آن‌ها در استنباط احکام فقهی سر زبان‌ها بود و این امر باعث ناراحتی من و بعضی دیگر می‌شد که تصور می‌کردیم، ما باید تمام همت و وقت خود را صرف مباحثی بکنیم که در استنباط احکام مورد استفاده قرار گیرد یا در جهت آن اهداف و اصلاحات به کار افتد، نه صرف مباحثی که نه نقشی در استنباط دارد و نه در اصلاحات. به همین دلیل به خوض در تفصیلات آن مباحث انتقاد می‌کردیم تا این که یک روز با صدایی که آهسته‌تر از صدای درس بود، در مقام پاسخ به این انتقاد برآمد و با صدای آهسته که حکایت از محرمانه بودن این مطلب می‌کرد، مطالبی گفت که ترجمه تقریبی خلاصه آن چنین است: بلی ما نظرات و مطالبی داریم، ولی اگر حالا نظرات خود را مطرح کنیم، مخالفین نظرات ما خواهند گفت، شما به اندازه دیگران درس نخوانده و درس نگفته‌اید و این نظرات شما ناشی از سطحی بودن معلومات شما است و لذا ما باید همان مباحث را مانند آن‌ها، بلکه با تفصیلات بیشتر تدریس کنیم تا وقتی که نتوانند به ما بگویند معلومات شما سطحی است، در آن شرایط نظرات خود را مطرح نمایم» (سایت ابراهیم منهاج دشتی، ۱۳۹۳/۹/۵).

آیت الله دشتی در خاطرات خویش نیز نقل می کند که وی پس از ورود به نجف در سال ۱۳۳۳، مشغول خواندن دروس دینی شد، اما در جریان درس خواندن، از آنجا که احساس کرد، مباحث مطرح شده به میزان زیادی به کار وی نمی آیند، دچار افسردگی شد. وی در ادامه یادآور می گردد که با تغییر مدرسه و کمک آیت الله راستی، آیت الله مدنی و آیت الله سرابی به تدریج از افسردگی خویش خارج شد، اما با وجود آن که استادان اخیر مشفقانه برای وی وقت گذاشته و به سوال های اعتقادی او پاسخ می دادند، اما آیت الله دشتی با اذعان به سلامت نفسانی استادان پیش گفته و مراتب بالای اخلاقی آنان، از آنان فاصله می گیرد. وی علت فاصله گرفتن خود از استادان اخیر را چنین شرح می دهد:

«لازم به یادآوری است که این آقایان یعنی مرحوم شیخ محمدعلی سرابی و شهید مدنی و آقای راستی که از تقوی و اخلاص و سلامت نفس بالایی برخوردار بودند و من از محضر آن ها استفاده برده و به آن ها احترام می گذارم، بسیار سنتی بودند و نه تنها با درس فلسفه مخالف بودند، بلکه با هر چیزی که در مسیر تحول و اصلاح و نقد وضع موجود حوزه های علوم دینی باشد، مخالف بودند و مانند اکثر علمای حوزه که در عین حال که در بحث اصولی و اخباری مسلک اخباری را به شدت رد می کنند، ولی در عمل تفاوت چندانی با اخباری ها از آن ها مشاهده نمی شود، عملاً بنا بر صحت اخبار موجود در کتب حدیث می گذاشتند و حداکثر سعی و توان خود را به کار می گرفتند که تناقضات و تضادهای موجود در احادیث و حتی مخالفت بعضی از آن ها با قرآن و عقل را توجیه نمایند و به طور کلی با نقد کتب حدیث و نظرات علمای بزرگ و حوزه مخالف بودند و در این جهت اصرار می ورزیدند.

ولی من در عین احترام به جنبه های علمی و معنوی این ها با این سلیقه آن ها موافق نبودم و در همین راستا بود که در سال های آخر اقامتم در نجف با شهید محمدباقر صدر که شخصی اصلاح گر و نو اندیش بود، مرتبط شدم و به درس ایشان رفتم و بعد که به ایران آمدم با کسانی که اهل اصلاح بودند، مانند شهید بهشتی و شهید مطهری و دیگران آشنا و هم فکر و همکار شدم» (سایت ابراهیم منہاج دشتی، ۱۳۹۳/۹/۵).

موضع گیری بسیاری از روحانیون شاخص جامعه و نهادهای تحت تأثیر آنان، در ارتباط با فضای مجازی در جامعه، مشابه موضع گیری روحانیون سابق در زمینه تحصیل و حق انتخاب زنان یا نفی کردن لامپ برق، دوش، زنگ مدارس، گوجه فرنگی و بلندگو می باشد.

تصویر زیر حاوی اظهارات آیت الله موحدی کرمانی، رئیس ستاد امر به معروف و نهی از منکر استان تهران می باشد. وی در مصاحبه ای که دارد، با استناد به آنچه از مجلس خبرگان رهبری برای وی ارسال شده است، در مورد فضای مجازی هشدار داده، خاطرنشان ساخته است، فضای مجازی صد برابر بدتر

از بدحجابی است... و ائمه جمعه باید درباره اینترنت در خطبه‌های نماز جمعه فریاد بزنند تا همه احساس خطر کنند و اگر کسی نمی‌تواند هماهنگ با این جریان باشد، نشستن بر سر مسوولیت و دریافت یک ریال حقوق برایش حرام است.

هشدار آیت‌الله موحدی کرمانی درباره فضای مجازی

در این موبایل‌ها چه می‌گذرد، مردم چه می‌بینند؟

تسبیح به خودکشی، ارائه راهکارهای آسان برای خودکشی، انواع مفاسد جنسی، ایجاد شبهه، دعوت به بی‌فکری، کمک به شورش، فروش اسلحه، فروش موادمخدر، گرایش به سازمان‌های مجاهدین خلق و متافق و ایجاد انحرافات فکری و محتوای ضاله می‌شود.

دختران عکس برهنه خود را منتشر می‌کنند.

رئیس ستاد امر به معروف و نهی از منکر استان تهران تصریح کرد: «در فضای مجازی شاهد هستیم که بسیاری از دختران، عکس‌های برهنه‌ای از را خودشان منتشر می‌کنند که این امر سکس اینترنتی و تل سکس است که متأسفانه در کشور رائج شده، او بین کرد: «متأسفانه از سوی برخی مسئولان شاهد خیانت در مهره‌های اینترنت هستیم؛ یعنی بسیاری از مسئولان اینترنت را به خوبی معرفی نکردند و آثار منفی و مثبت آن را یکسان برای جامعه اعلام کرده‌اند در حالی که این‌طور نیست و آثار منفی آن بسیار است».

آیت‌الله موحدی کرمانی افزود: «در این محتوای

موبایل‌ها چه می‌گذرد و مردم چه می‌بینند؟

اینترنت سبب گرایش به سازمان مجاهدین خلق می‌شود

رئیس ستاد امر به معروف و نهی از منکر استان تهران تصریح کرد: «محتوایی از سوی برگران مجلس به دستم رسید که در این محتوا خطرات فضای مجازی منتشر شده است. در این محتوا متوجه شدم که فضای مجازی می‌تواند دین و اسلام را از بین ببرد و چنین قدرتی را دارد، بدحجابی بد است، اما فضای مجازی قدرتی را بدتر است. در این محتوا به دست آمده از مزایای فضای مجازی گفته شده که شامل بانکداری الکترونیکی، تسهیل در ارتباطات، دسترسی به منابع علمی، کمک به محیط زیست، دولت الکترونیک و تجارت الکترونیک است. اما میلیون‌ها سایت در راستای ترویج فساد، فحشاء، فیلم و عکس مستهجن، انتشار مطالب و فیلم‌های ضدخدا، دین، تشیع و معنویت و جاسوسی از حریم شخصی از جمله آثار منفی اینترنت بوده است». او افزود: «اینترنت سبب

طیوگراری قرآن: آیت‌الله موحدی کرمانی، رئیس ستاد امر به معروف و نهی از منکر، تا اشاره به تعیین اولویت‌های امر به معروف و نهی از منکر گفت: «اولویت‌های امر به معروف باید مشخص شود که با صحبت‌های انجام شده از سوی اعضا متوجه شدم کدام یک از موارد جزء اولویت‌های منکرات است. همچنین مقام معظم رهبری بارها در فرمایشاتشان به شیخون فرهنگی اشاره می‌کنند، آیا مسئولان چنین فرمایشات رهبری را تحلیل کرده‌اند که منظور معظم له چیست؟ وقتی مقام معظم رهبری فرهنگ را در اولویت می‌دانند و به شیخون فرهنگی اشاره می‌کنند، بنابراین باید این موضوع را مورد توجه قرار داد». او افزود: «امروزه گرفتاری شیخ‌علیم و وارد مدارس شده است». او افزود: «شیخون فرهنگی امروزه به سراغ همسران و فرزندان کوچک و بزرگمان آمده است؛ برای مثال اگر وارد یک ضیافت خوب شوند، متوجه می‌شوند که همه، اعم از کوچک و بزرگ، سرشان را وارد موبایل‌ها کرده‌اند و آیا این سؤال برایشان پیش آمده است که در این

تصویر زیر نیز اظهارات پلیس فتا در راستای روحانیون سنتی جامعه می‌باشد که از ۵۲ پیام رسان فعال کشور، خواستار فیلتر شدن ۳۰ مورد آنان شده است:

موضع گیری پلیس فتا در مقابل شبکه های اجتماعی

۳۰ شبکه اجتماعی فیلتر شود



میان تمام شبکه های فعال در ایران سومین رتبه جرائم به ترم افزاری چون واتس اپ اختصاص یافته و در مجموع درصد جرائم این ترم افزار هم حدود دو درصد می شود. سایر شبکه هایی که هادینفر به آنها اشاره کرده، چه مشکلی دارند که باید فیلتر شوند؟ رئیس پلیس فتا تاکید کرده است: باید سرور این اپلیکیشن ها در اختیار ما باشد ولی تلگرام، واتس اپ و اینستاگرام در اختیار ما نیست و تعاملی به دسترسی دانش یک ایران ندارند که در شورای عالی فضای مجازی به آن فرصت داده ایم و امیدواریم تا سال آینده از ظرفیت های بومی خودمان استفاده کنیم. هادینفر افزوده است: امسال ۶۰ درصد جرائم فضای مجازی به برابشت های غیرمجاز برمی گردد و بیش از ۸۶ درصد از این پرونده ها به نتیجه رسیده است. آخرین پرونده در تهران بوده که هکر، اطلاعات بانکی ۸۰۰ مشتری یک بانک خصوصی را هک کرده بود و فعلا در حال بررسی هستیم که آیا کارمندان بانک با آنها همکاری داشته اند؟ قطعا در اینکه دسترسی به شبکه های اجتماعی با شرایط مطلوب می تواند آرامش خاطر بیشتری برای کشور به همراه داشته باشد، شکی نیست اما به هر صورت در تمام سال های گذشته برخی تجربه ها نشان داده سیاست گذاری های سلبی در نهایت موجب دسترسی نداشتن کاربران به شبکه های مانند فیس بوک، توئیتر یا یوتیوب نشده و بعضا آمار فروش و استفاده فیلتر شکن ها را بالا برده است؛ از سوی دیگر طرح چنین موضوعاتی و انتساب آنها به کمیته فیلترینگ در حالی انجام شده که مسئولان در شورای عالی فضای مجازی بر قطع کامل دسترسی به این شبکه ها اصرار نداشته اند.

به تازگی رئیس پلیس فتا خواستار فیلترینگ ۳۰ شبکه اجتماعی در ایران شده است. این موضع گیری در راستای این بوده که بحث فعالیت شبکه های اجتماعی در ایران از سال ها پیش محلی برای بحث بوده و همچنان درباره فعالیت این شبکه ها در ایران اتفاق نظر وجود ندارد. البته در ماه های گذشته شورای عالی فضای مجازی به عنوان تصمیم گیرنده و سیاست گذار کلان حوزه ارتباطات و فناوری اطلاعات که با حضور اعضای از تمام بخش های مرتبط فناوری کشور و رئیس جمهوری جلسات خود را برگزار می کند، فعالیت این شبکه ها را بلا مانع دانسته و در نهایت در موارد متعدد فعالیت آنها را نیازمند طراحی و تدوین قوانین مختلف دانسته است. برای نمونه در جلسه اخیر این شورا این گونه مصوب شده است که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بوسیله کانال هایی که بیش از پنج هزار عضو دارند این سامانه های طراحی و فعالیت این کانال ها را ملزم به هیئت مجوز از مراجع مربوطه کند. به گزارش اینستا، با وجود این، رئیس پلیس فتا در روز های گذشته در تستی مطبوعاتی این گونه اعلام کرده است که از ۱۵۲ پیام رسان در دنیا ۵۲ پیام رسان در کشور فعال است که بر اساس آخرین مصوبه کارگروه مصادیق مجرماته باید ۳۰ مورد از این پیام رسان ها مسدود شوند. این اظهارات هادینفر در حالی مطرح می شود که خود او در ادامه صحبت هایش گفته است: امروز در شبکه های اجتماعی فعال در موبایل، پایه ۶۶ درصد جرائم در تلگرام اتفاق می افتد، ۲۰ درصد هم در اینستاگرام و در واتس اپ کمتر از دو درصد جرائم داریم. حال با توجه به صحبت های رئیس پلیس فتا این سؤال پیش می آید که اگر از

تحقق عملی ولایت فقیه در جامعه، مانع دیگری فراروی گسترش و تعمیق اجتهاد و مرجعیت به نظر می‌رسد.

بررسی تاریخی نظریه ولایت فقیه دلالت بر آن دارد که روحانیون پیشین امعان نظری به این نظریه نداشتند. منظور الاجداد (۱۳۷۹)، در همین رابطه می‌نویسد:

مبارزه مراجع روحانی مقیم نجف، با شخص محمد علی شاه، به سبب ستمگری و دروغ‌گویی او بود که سوگند خود به مصحف شریف را زیر پا نهاد و به مخالفت با مشروطیت ادامه داد. این نکته از آن رو شایان توجه است که در سالیان اخیر، مراجع شیعی به مخالفت با اصل سلطنت پرداختند و نباید پنداشت که همین نگرش، در گذشته نیز بر روابط رهبران روحانی با دربار و دولت ایران حاکم بود.

بر بنیاد شواهد موجود، به نظر می‌رسد که در گذشته، مراجع دینی، عموماً مشروعیت حکومت حکام را مورد پرسش قرار نمی‌دادند. به بیان دیگر درست است که شیعیان تنها ائمه معصومین علیهم السلام را شایسته امامت و رهبری جامعه دانسته و می‌دانند، اما در عصر غیبت امام، با توجه به ضرورت وجود حکومت در جامعه، به ویژه در مورد حکام شیعه مذهب، باور عموم علمای شیعه این بود که حاکمیت این حکام، پذیرفتنی است و لذا ایجاد رابطه محدود با آنان را نکوهیده نمی‌شمردند.

در دوران سلطنت ناصرالدین شاه، عالمی بزرگ و مجتهدی قدرتمند چون حاج ملاعلی کنی در نامه ای که به سال ۱۲۹۰ ق. به شاه نوشت، دیدگاه خود درباره این موضوع و رابطه بین علما و حکام را به روشنی بیان نمود. به باور وی پیامبر خاتم به جهت «قاطبه عباد» و برای «انتظام بلاد و رفع هرگونه خلل و فساد» مبعوث شد و «ابلاغ رسوم و قواعد» و «تهذیب و تکمیل نفوس و اعراض و اموال، با حدود و سیاست» از زمره وظایف انسان، صاحب نظر و اختیار بود و همه این اختیارات پس از پیامبر به اوصیای او تا حضرت حجت، علیه السلام، داده شد. اما پس از غیبت امام عصر، نوعی تقسیم وظایف و اختیارات، آن هم از سوی خداوند متعال صورت گرفت. وی می‌نویسد:

«در زمینه غیاب آن حضرت، خداوند متعال برای هر منصب و مقامی از مقامات آن جناب، نائب و مظهري مقرر فرمودند، علمای اعلام را نائب و مظهر علم و تکمیل نفوس و تطهیر اموال و سلاطین اسلام را در هر عصری از اعصار، مصدر و مظهر تنظیم امر عباد و رفع تغلب متغلبین و امنیت طرق و بلاد مقرر داشتند تا ایادی اقویا از سرضعفا کوتاه فرمایند».

به باور کنی از آنجا که منشأ دین و اختیارات حکومتی یکی است - شخص پیامبر و سپس ائمه علیهم السلام- دین و دولت را از یکدیگر جدا نتوان دانست و در حقیقت اداره بخشی از امور خلق با علماست و سر و سامان بخشیدن به امور دیگر زندگانی آنان، به شاهان واگذار گردیده است. بدین گونه وی

مدعی نیست که شاه اساساً حقی بر قدرت ندارد و سلاطین اسلام را مظهر اختیارات حکومتی پیامبر و امام می بیند و در مقابل وظیفه علما را تذکر خلاف کاری های حکمرانان می داند، پسند خاطر مبارک بشود یا نشود، در مقام اصلاح آن برآیند یا نیابند.

دو دهه بعد، میرزای شیرازی در نامه به ناصرالدین شاه، ضمن برشمردن زیان های واگذاری انحصار تجارت توتون و تنباکو به بیگانگان، از کوشش های اولیای دین مبین و سلاطین مسلمین برای اعلای کلمه اسلام یاد کرده، جمله دعایی «شکرالله تعالی مساعیهم» را برای هر دو گروه به کار برده است و ده و اند سال بعد، شاگرد میرزا، شیخ فضل الله نوری به هنگام بیان علت موافقت اولیه و مخالفت ثانویه خود با مشروطیت همین نکته را باز می کند که: «نبوت و سلطنت در انبیاء سلف، مختلف بود، گاهی مجتمع و گاهی مفترق، و در وجود مبارک نبی اکرم و پیامبر خاتم - علیه و علی آله الصلوه مادام العالم - و همچنین در سده، بعد از عروض عوارض و حدوث سوانح، مرکز این دو امر یعنی تحمل احکام دینیه و اعمال قدرت و شوکت و دعاء امنیت در دو محل واقع شد و فی الحقیقه این هر دو هر یک مکمل و متمم دیگری هستند، یعنی بنای اسلام بر این دو امر است: نبابت در امور نبوتی و سلطنت. و بدون این دو، احکام اسلامی معطل خواهد بود. فی الحقیقه سلطنت، قوه اجرائیه احکام اسلام است».

در دوران سلطنت رضاشاه نیز از عالمی چون حاج میرزا یحیی امام جمعه خویی نقل شده که در ملاقات با رضاشاه دست به عمامه خودش و شمشیر رضاشاه زد و گفت: این دو تا باید حافظ یکدیگر باشند. ما باید قدرت و سلطنت را حفظ کنیم و شما هم روحانیت را، در این صورت است که اسلام باقی می ماند. نامه میرزای نائینی به رضاشاه نیز دارای چنین مضمونی است.

آیت الله سیدعلی سیستانی از شاگردان میرزای شیرازی در رساله عملیه خود مشروطه خواه نبودن را از شرایط مرجع تقلید برشمرد است.

سردار سپه نیز پیش از چنگ انداختن بر تخت سلطنت در نجف به ملاقات علمای ایرانی رفت و توانست مانع از ابراز مخالفت آنان با تلاش خود در براندازی سلطنت قاجار گردد. پس از تاج گذاری رضاشاه، رهبران روحانی مقیم نجف، با ارسال نامه و تلگراف، استقرار رضاشاه بر تخت سلطنت را به وی شادباش گفتند.

گذشته از روحانیون اخیر که به نوعی تفکیک امور دینی از امور حکومتی را مورد تأکید قرار داده بودند، در برخی از موارد، احتمال تصدی یافتن روحانیون بر مصادر امور سیاسی جامعه وجود داشته است، اما افرادی نظیر آخوند خراسانی، آیت الله مدرس و آیت الله بروجردی در موارد اخیر، از پذیرش

به دست گرفتن قدرت سیاسی و ادغام دین و حکومت، پرهیز داشته‌اند. آیت الله دشتی در همین رابطه می‌نویسد:

«در بحبوحهٔ اختلافات بر سر مشروطه مرحوم آیت الله نایینی به استاد خود مرحوم آیت الله آخوند خراسانی پیشنهاد داد که به جای حمایت از مشروطه، خود روحانیت به استناد ولایت فقیه حکومت را به دست بگیرد تا به این وسیله اختلاف بین آن‌ها و مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی که مخالف مشروطه بود، برطرف شود و مرحوم آخوند در جواب او با طرح دلایل متعدد، از پذیرش این نظر استنکاف کرد.

در کتاب خاطرات مرحوم آیت الله پسندیده برادر مرحوم امام خمینی نیز آمده است که مرحوم مدرس در جواب مرحوم رشیدیه که به او پیشنهاد کرده بود که خود متقبل نخست وزیری شود و هشت نفر دیگر از علما را برای هشت وزارتخانه در نظر بگیرد که خود روحانیت مستقیماً حکومت را به دست بگیرند، و فتنه‌ها بخوابد گفته: «اگر هشت نفر آخوند می‌شناختم که دنبال سناری (عشر یک قران) نیستند، قبول می‌کردم، ولی اگر قبول کنم و آخوندها دنبال پول و مقام و عنوان باشند، برضرر تمام می‌شود و نتیجه‌اش این می‌شود که مردم از تقلید ماها دست بر می‌دارند». این گفت‌وگو در اواخر سلطنت احمد شاه قاجار و بعد از کودتای رضا شاه و ظاهراً در زمان سردار سپهری یا نخست وزیری او بوده است» (سایت ابراهیم منهج دشتی، ۱۳۹۳/۷/۴).

آیت الله دشتی در ارتباط با نظر امام خمینی در مورد ولایت فقیه نیز بیان می‌دارد، با وجود آن که امام نظریه ولایت فقیه را با جدیت مطرح کرده بود، اما به سبب عدم حمایت و پذیرشی که در این رابطه در سطح روحانیون و جامعه شاهد آن بود، در آغاز انقلاب خواستار نظارت روحانیون بر کشور بود، اما در نهایت موضع جناح حزب جمهوری اسلامی که تأکید داشت حکومت باید در دست روحانیون قرار بگیرد، غالب شد و در ادامه، در دوران وزارت مهندس بازرگان، مسأله ولایت فقیه و شورای نگهبان، در قانون اساسی پیشنهادی به این قانون افزوده شد:

«مرحوم امام خمینی وقتی در تدریس فقه در نجف به بحث ولایت فقیه رسید، به طور مفصل درباره آن بحث کرد و به طرح ادله آن پرداخت و با تمام توان از آن دفاع کرد و ابعاد و آثار آن را به طور مبسوط توضیح داد با تفصیلاتی که در بین علما سابقه نداشت و عده بسیاری به خصوص طلاب جوان را تحت تأثیر قرار داد.

این بحث در آنجا و در آن زمان خطاب به کسانی بود که ولایت به معنی حکومت اسلامی را مختص به امامان (ع) می‌دانستند و با اثبات این مطلب که ولایت به این معنی در زمان غیبت آن‌ها از جانب خود

آن‌ها به فقیه جامع الشرایط واگذار شده، سند و مدرک فقهی برای مبارزه برای تأسیس حکومت دینی فراهم می‌شد. ولی همان طور که انتظار می‌رفت، ادله ایشان برای اثبات این مطلب مورد تأیید بیشتر مراجع آن زمان قرار نگرفت و با این که فضای جدیدی در حوزه‌ها ایجاد کرد، بسیاری از علما از موضع خود عدول نکردند و غالباً در برابر آن ساکت ماندند و عده‌ای هم آن را به صراحت رد کردند و حتی در بحران‌ها هم به طور جدی با انقلاب همکاری نکردند...

وقتی در زمان دولت موقت مرحوم بازرگان به دستور امام قانون اساسی برای جمهوری اسلامی نوشته شد، خود امام می‌خواست همان قانون به رأی ملت گذاشته و تصویب شود با این که نه ولایت فقیه در آن وجود داشت و نه شورای نگهبان و این دو مطلب، در مجلس خبرگانی که برای بررسی همان قانون اساسی پیشنهادی تشکیل شد، به آن افزوده شد. لازم به یادآوری است که مجلس خبرگان به پیشنهاد دولت موقت و دوستان آن به جای مجلس مؤسسان که مورد تقاضای آن‌ها و بر خلاف نظر امام بود، تشکیل شد و کلمه مطلقه هم چند سال بعد از آن، در مجلس بازنگری قانون اساسی به آن افزوده شد. به طوری که افراد متعددی از مرحوم امام نقل کرده‌اند و خودم هم حدود یک ماه قبل از پیروزی انقلاب در پاریس از ایشان شنیدم که در پاسخ سؤال یک خبرنگار که از او پرسید، روحانیت در جمهوری اسلامی ایران چه وظیفه‌ای به عهده می‌گیرد؟ گفت، روحانیت کار همیشگی خود را انجام می‌دهد، نظر امام این بوده که روحانیت بر کارهای دولت نظارت داشته باشد و در موارد لازم به آن تذکر دهد، نه این که خودش حکومت را به دست بگیرد. مخالفت ایشان با تأسیس حزب توسط روحانیت، پیش از انقلاب هم از همین باب بوده. در اوایل پیروزی انقلاب هم این بحث به طور جدی و به عنوان نظرخواهی و سنجش افکار در بین روحانیونی که دست به کار بودند، مطرح شد که آیا روحانیون مستقیماً وارد کارهای سیاسی و دولتی شوند یا این که به نظارت و تذکر اکتفا نمایند؟ و من به شق دوم یعنی نظارت رأی دادم و گفتم اگر امور فرهنگی و قوه قضائیه در اختیار روحانیت باشد، کافی است. ولی نظر کسانی که می‌گفتند حکومت باید در دست روحانیت باشد که عمدتاً از علاقه‌مندان به حزب جمهوری اسلامی بودند، غالب شد» (سایت ابراهیم منهج دشتی، ۱۳۹۳/۷/۴).

از آنچه تا اینجا گذشت، می‌توان نتیجه گرفت، اولاً نظریه ولایت فقیه در سطح حوزه‌های علمی و روحانیون پیشین، از طرفداران چندانی برخوردار نبوده است و ثانیاً امام خمینی نیز که با تدریس ولایت فقیه، در حوزه طرفدار این نظریه قرار داشت، با ملاحظه استتکاف عامه روحانیون نسبت به نظریه مزبور، در ابتدا همین نظریه را برای اعمال در جمهوری اسلامی ایران مدنظر نداشت، بلکه بیشتر گرایش به این مسأله داشت که روحانیون در حکومت انقلابی ایران نقش نظارتی داشته باشند، اما بنا به اظهارات آیت

الله دشتی، برخی از روحانیون، نظیر روحانیون حزب جمهوری اسلامی کوشیدند تا اولاً در قانون اساسی تدوین شده، ولایت فقیه و شورای نگهبان پذیرفته شود و در ادامه در بازنگری قانون اساسی ولایت فقیه، از صفت مطلقه برخوردار گردد.

به هر صورت به نظر می‌رسد ولایت فقیه در شکل فعلی خودش جلوی پیشرفت و تعالی مرجعیت را بگیرد، به دلیل آن که تمرکز ولایت در یک نفر، نه تنها با تجزیه پذیری اجتهاد مناسبت چندانی ندارد، بلکه با شورای فتوا نیز همخوانی زیادی ندارد.

مضاف بر ملاحظات نظری پیش گفته، برخی از ملاحظات عملی نیز از کارآمدی پایین نظریه ولایت فقیه در جامعه یاد می‌کنند. به عنوان مثال، پس از طرح مسأله شکنجه در زندان اوین، امام خمینی جمعی را برای بازدید از زندان اوین مشخص کرد و پس از ارایه گزارش جمع مزبور، دستور خلع ید لاجوردی از تصدی زندان اوین را دارد. اما بلافاصله جمعی از اعضای هیأت مؤتلفه به دیدار امام رفته، ایشان را از تصمیم خویش منصرف کردند.

آیت الله منتظری نیز در خاطرات خویش یادآور می‌گردد، پس از اجرای حکم اعدام چند هزار نفر از اعضای سازمان مجاهدین که در زندان‌های سیاسی کشور بودند، حکم اعدام ۵۰۰ نفر از نیروهای چپی زندانی نیز از امام گرفته شد. ایشان از گفت‌وگوی خود با آیت الله خامنه‌ای که در آن زمان در مسند ریاست جمهوری بود، به شرح زیر یاد کرده است:

«بالاخره این جریان (اعدام زندانیان سر موضع سازمان مجاهدین) گذشت. بعد از مدتی یک نامه دیگری از امام گرفتند برای افراد غیرمذهبی که در زندان بودند، در آن زمان حدود پانصد نفر غیرمذهبی و کمونیست در زندان بودند، هدف آن‌ها این بود که با این نامه کلک آن‌ها را هم بکنند و به اصطلاح از شرشان راحت بشوند، اتفاقاً این نامه به دست آقای خامنه‌ای رسیده بود، آن زمان ایشان رئیس جمهور بود، به دنبال مراجعه خانواده‌های آنان ایشان با متصدیان صحبت کرده بود که این چه کاری است که می‌خواهید بکنید، دست نگه دارید، بعد ایشان آمد قم پیش من، با عصبانیت گفت: «از امام یک چنین نامه‌ای گرفته‌اند و می‌خواهند این‌ها را تندتند اعدام کنند». گفتم: «چطور شما الان برای کمونیست‌ها به این فکر افتاده‌اید؟ چرا راجع به نامه ایشان در رابطه با اعدام منافقین چیزی نگفتید؟» گفتند: «مگر امام برای مذهبی‌ها هم چیزی نوشته؟!». گفتم: «پس شما کجای قضیه هستید، دو روز بعد از نوشته شدن آن نامه به دست من رسید و این همه مسایل گذشته است، شما که رئیس جمهور این مملکت هستید چطور خبر ندارید؟!». حالا من نمی‌دانم ایشان آیا واقعاً خبر نداشت یا پیش من این صحبت‌ها را می‌کرد.

تغییر نظر امام از اعدام ۵۰۰ نفر از زندانیان گروه‌های چپ‌گرا، مسأله مهمی است که در خوش‌بینانه‌ترین حالت ممکن^۱، می‌توان آن را به فقدان اطلاعات کافی و وافی امام در صدور حکم اخیر منتسب کرد.

^۱ - شرق نیوز به نقل از کتاب کوثر، گفت‌وگویی از امام خمینی و آیت الله سید محسن حکیم درباره سیاست و مبارزه را منتشر ساخته است. سایت مزبور با تأکید در این که این گفت‌وگوی یکی از مهم‌ترین متون نشان دهنده‌ی عمق تفاوت مکتب امام خمینی با سایر علما و مراجع تقلید شیعه است، گفت‌وگوی اخیر را به شرح زیر نقل کرده است:

«در تاریخ ۲۷ مهر ۱۳۴۴ پس از آن که امام خمینی نماز مغرب و عشاء را در مدرسه آقای بروجردی اعاده نمودند، به همراه جمعی از طلاب و یاران خود جهت عیادت به منزل آیت الله حکیم (ره) رفتند. پس از انجام تعارفات معمولی بین ایشان و آیت الله حکیم (ره)، امام (ره) به آیت الله حکیم (ره) فرمودند: شنیدم کسالت دارید. خوب است به ایران برای مداوا تشریف ببرید و در ضمن قضایای ایران را از نزدیک لمس کنید و مشاهده کنید که بر این ملت مسلمان چه می‌گذرد.

در زمان مرحوم بروجردی عدم اقدام ایشان را علیه دولت جابره حمل بر صحت می‌کردم و می‌گفتم: مطالب را به ایشان نمی‌رسانند. نسبت به جنابعالی هم این طور معتقدم که فجایع حکومت ایران را به سمع شما نمی‌رسانند، والا شما هم ساکت نمی‌ماندید. در تهران به عنوان بیست و پنج سال سلطنت پهلوی جشن گرفتند و به زور چهارصد هزار دلار از این مردم فقیر برای مصارف جشن گرفتند، ۸۰۰ دختر و ۸۰۰ پسر به عنوان دعا در محلی به جان هم انداختند، به عنوان دعا چه کرده‌اند که از گفتنش خجلم.

آیت الله حکیم (ره): من به تمام قضایا کاملاً واقف هستم.

امام خمینی (ره): گمان نمی‌کنم که از همه قضایا مطلع باشید. چه اگر مطلع بودید، در قضایای اخیر ایران شما کوتاه نمی‌آمدید.

آیت الله حکیم (ره): آنچه وظیفه شرعی بود به‌جا آوردم، و شما هنوز از اوضاع سیاسی جهان باخبر نیستید. یک عده افراد سودجو این قضایا را ایجاد می‌کنند که خود سود ببرند، و باید خیلی متوجه و بیدار باشیم.

امام خمینی (ره): شاید مطلع نباشید که آمریکا و انگلستان می‌خواهند دول اسلامی را محو و نابود کنند و فعلاً از ایران شروع کردند. تمام منافع ایران را می‌برند و می‌خواهند خون این ملت‌ها را بمکنند. باید متوجه بود و بیدار شد و ما بدین جهت قیام کردیم و محمد رضا شاه پهلوی اصلاً معتقد به اسلام نیست.

آیت الله حکیم (ره): بلی آن طور که شما می‌گویید، صحیح است، ولی راه ایستادگی و مقاومت با آن‌ها، آن طور که شما اقدام کردید، درست نبود. چون ما که سلاح و قدرت نداریم. سلاح و قدرت ما همین مردم هستند. این‌ها هم حرکتشان از طرف باد است (یعنی با باد می‌آیند و با باد می‌روند). ما تجاری از انقلاب ۱۹۲۰ عراق داریم و می‌دانیم که چگونه با ما انگلیسی‌ها رفتار کردند و نتیجه قیام و انقلاب ما به کجا منتهی شد. خیلی محتاطانه باید

حرکت کرد و به اندک غفلت ممکن است مسلمان‌ها ذلیل و نابود گردند؛ و من خود را در مقابل این مسایل مسوول می‌دانم. بعضی از قضایا را که شما بیان کردید، ما تحقیق کردیم، آن طور نیست. امام خمینی (ره): البته من بدون تحقیق و تتبع اقدام نکردم و من مدارک مستدل دارم. آیت الله حکیم (ره): وانگهی چه می‌شود کرد، چه اثر دارد؟ امام خمینی (ره): قطعاً اثر دارد. ما با همین قیام تصمیمات خطرناک دولت را متوقف کردیم، چطور اثر ندارد. اگر علما اتحاد داشته باشند قطعاً مؤثر است.

آیت الله حکیم (ره): اگر احتمال عقلایی نیز داشته باشد و از طریق عقلایی اقدام شود، خوب است. امام خمینی (ره): قطعاً تأثیر دارد، چنانچه اثر هم دیدیم و منظور ما از اقدام، اقدام عاقلانه است و اقدام غیر عاقلانه اصلاً مورد بحث نیست. مقصود اقدام علما و عقلای ملت است.

آیت الله حکیم (ره): اقدام حاد کنیم، مردم از ما تبعیت نمی‌کنند، آن‌ها برای دین سینه چاک نمی‌کنند. امام خمینی (ره): چطور مردم دروغ می‌گویند، این مردم جان دادند، زجر دیدند، حبس کشیدند، تبعید شدند، اموالشان به غارت رفت. چطور مردم بقال و عطار سرمحل که سینه جلو گلوله دارند، دروغ می‌گویند؟ آیت الله حکیم (ره): تبعیت نمی‌کنند، مرید اغراض مادی هستند.

امام خمینی (ره): عرض کردم که مردم در پانزده خرداد، جوانمردی و صداقت خود را نشان دادند. آیت الله حکیم (ره): اگر قیام کنیم و خونی از بینی کسی بریزد، سر و صدایی بشود، مردم به ما ناسزا می‌گویند و سر و صدا راه می‌اندازند.

امام خمینی (ره): ما که قیام کردیم از احدی به جز مزید احترام و سلام و دست‌بوسی ندیدیم و هر که کوتاهی کرد، حرف سرد شنید و مورد بی‌ارادتی مردم واقع شد. در تبعید ترکیه، به یکی از دهات ترکیه که اسمش یادم نیست رفتم، اهالی آن ده گفتند: وقتی آتاتورک مشغول عملیات ضد دینی خود شد، علمای ترکیه جمع شدند و به اتفاق مشغول فعالیت علیه تصمیمات آتاتورک شدند، آتاتورک ده را محاصره و چهل نفر از علمای ترکیه به قتل رسانید. من شرمند شدم. پیش خود فکر کردم که آن‌ها سنی می‌باشند، وقتی خطر را به دین اسلام نزدیک می‌بینند، چهل نفر کشته می‌دهند، ولی علمای شیعه در این خطر عظیمی که به دیانتشان وارد آمده، خون از دماغان نیامد (نه از بینی من و نه شما و نه دیگری). واقعاً جای خجالت است.

آیت الله حکیم (ره): چه باید کرد؟ بایستی احتمال اثر بدهیم، کشته دادن چه اثر دارد.

امام خمینی (ره): عملیات ضد دینی دو جور است: یکی مثل رضاخان بی‌دینی می‌کرد و می‌گفت: من می‌کنم و نسبت به شرع نمی‌داد، البته موضوع اقدام علیه او از باب نهی از منکر بود، ولی شاه فعلی هر عملی ضد قرآن و مذهب می‌کند و می‌گوید: از دین است. نظر قرآن چنین است، من از قرآن کریم می‌گویم، این بدعت عظیم که به اساس دیانت لطمه وارد می‌کند، قابل تحمل نیست، باید جان‌بازی کرد، بگذارید تاریخ ثبت کند که وقتی دین مورد حمله واقع شد، عده‌ای از علمای شیعه قیام کردند و دسته‌هایی از آن‌ها کشته شدند.

آیت الله حکیم (ره): تاریخ چه فایده‌ای دارد، باید اثر داشته باشد.

امام خمینی (ره): چطور فایده ندارد؟ مگر قیام حسین بن علی (ع) به تاریخ خدمت مؤثری نکرد؟ و چه بهره بزرگی از قیام آن حضرت می‌گیریم؟

آیت الله حکیم (ره): شما جواب خدا را در این خون ریزی چه می‌دهید؟

امام خمینی (ره): امام حسین، علیه السلام، که قیام کرد و خود و عده‌ای شهید شدند، برای چه بود؟ برای حفظ اسلام بود. پس باید این اعتراض را هم به او بنماییم.

در این بین آیت الله حکیم (ره) عصبانی شده و با عصبانیت فرمودند: ای آقا! شما خود را با امام حسین قیاس می‌کنید؟ امام حسین، علیه السلام، امام مفترض الطاعه و عالم و مأمور از جانب خداوند بود. شما چرا امام حسن، علیه السلام، را نمی‌گویید. هر کاری که می‌خواهید بکنید و هر خونی که می‌خواهید ریخته شود، امام حسین، علیه السلام، را در میان می‌آورید. ریختن یک قطره خون بی‌گناه در نزد خداوند، مسوولیت عظیم دارد.

امام خمینی (ره): اگر امام حسن (ع) هم به اندازه شما مرید داشت، قیام می‌کرد. در اول امر قیام کرد، دید مریدها فروخته شده‌اند، لذا فتح نکرد، اما شما در تمام ممالک اسلامی مقلد و مرید دارید.

آیت الله حکیم (ره): من که نمی‌بینم کسی را داشته باشم که اگر اقدامی کردیم، تبعیت نماید.

امام خمینی (ره): شما اقدام کنید و قیام نمایید، من اولین کسی خواهم بود که از شما تبعیت خواهم کرد.

آیت الله حکیم (ره): لبخند و سکوت.

چند لحظه بعد امام خمینی (ره) بلند شدند و آیت الله حکیم (ره) تا در اتاق از ایشان مشایعت کردند و از منزل خارج شدند. این دیدار حدود بیست دقیقه به طور انجامید. در خلال این مدت آقای سید یوسف حکیم (ره) و بعضی از آقازادگان و حوashi آیت الله حکیم (ره) حضور داشتند.

انعکاس خط‌مشی‌های متفاوت امام خمینی و آیت الله حکیم را در برخی از تصمیم‌های مهم امام خمینی (که از منظر برخی از محققان به شهادت پدر امام خمینی و تربیت بعدی ایشان توسط عمه‌ای که یاد و خاطره اخیر را برای امام زنده نگاه داشت)، می‌توان ردگیری کرد.

تجربیات جنگ دوم جهانی دلالت بر آن داشت که پس از طرح سناریوی مسلح کردن زمین با مین و انواع سلاح‌های تخریبی و کشتار جمعی (نظیر بشکه‌های انفجاری فوگاز) دیگر هجوم به مواضع دشمن با نیروی پیاده نظام، به لحاظ نظامی مسأله‌ای پذیرفتنی نیست، قاضینی ثانی (۱۳۹۰)، در همین ارتباط می‌نویسد:

«دوران هجوم با نیروی پیاده نظام صرف، بی آن که به محدودیت‌ها و مقدورات زمانه نگاه کنیم، چندین دهه است که سپری شده. همچنان که چیزی به نام سواره نظام، به کلی از ادبیات نظامی جهان محو و نابود شده و کسی حتی حرف آن را هم به میانه بحث‌های نظامی نمی‌آورد.

در جنگ ایران و عراق، طولی نکشید که همه در همه جا و به طور یکسان دریافتند که خاکریز و خندق، از هر دشمنی می‌تواند بیشتر دشمنی کند. آن‌ها ده‌ها هزار کشته می‌دادند تا در یک پیشروی رؤیایی، فقط بتوانند، دو کیلومتر در میان سیم‌های خاردار پیشروی کنند و تازه در موضع فتح شده، همه‌شان می‌شدند، گوشت دم توپ نیروهای رقیب.

در هزار و نهصد و هشتاد و دوی میلادی (هزار و سیصد و شصت و یک به بعد)، خبرگان و مستشاران و کارشناسان تاکتیک‌دان که از شرق و غرب عالم مأمور شده بودند، تا راه کار مناسب و متناسب با نحوه جنگیدن ایرانی‌ها را به ارتش عراق بیاموزند، اصلاً زحمت اضافی نکشیدند. خیلی راحت، منطقه حایل بین نیروها را با موانع کند کننده حرکت نیروی مهاجم، کاملاً فرش کردند و به جای خاکریزهای یک خطی موازی هم، لبه جلوی منطقه نبرد را با سنگرهای بزرگی به شکل مثلث، یا نیم دایره‌های بزرگ - به نحوی که یکدیگر را زیر پوشش حمایتی آتش داشته باشند - آرایش دادند. این چیزی نبود، جز یک کپی‌برداری تمام عیار و دقیق، از شکل استحکامات جنگ اول جهانی و در داخل هر یک از این استحکامات جزیره‌ای، اجتماعی بزرگی از هر نوع، ساز و برگ سبک و سنگین را فراهم آوردند.

نکته حیرت‌آور این بود که ساختمان این استحکامات، متعلق به دوران جنگ اول جهانی بود، ولی ساز و برگ و تجهیزاتی که در آن‌ها تعبیه می‌شد، از مدرن‌ترین ساخته‌های دست بشر، در سال‌های پایانی قرن بیستم به شمار می‌آمد....

در موقع یورش، رزمندگان بیشتر از هر چیز، مشغول جنگ با رده‌های متعدد موانع می‌شدند، تا با سربازان عراقی. آن‌هم موانعی چند رده‌ای و به دقت مهندسی شده که حرکت رزمندگان را کند یا ناهمگام می‌کرد و به دنبال کند شدن حرکت و به هم خوردن نظم و هارمونی یورش که اولین زیان بود، آثار و علائم، دومین زیان، کم‌کم بروز و ظهور می‌کرد و آن این بود که زمان ارزشمند ابتدای حمله را از آن‌ها می‌ربود و دشمن را قادر می‌ساخت بدون خطا و اشتباه زیاد، به محضی که نوک پیکان حمله ایران را تشخیص می‌داد، نیروهای پرتحرک و دست نخورده عقبه را وارد میدان کند، بدون آن که در ساعات اولیه شروع نبرد، این واحدهای مستقر در عقبه، کوچک - ترین آسیبی را متحمل شده باشند.

اما ایران با در دستور قرار دادن همین سناریوی غیرقابل قبول، بعد از فتح خرمشهر، به جنگ ادامه داد. ایران پس از شکست عملیات کربلای ۴، به دستور امام خمینی در ظرف دو هفته، عملیات کربلای ۵ را در منطقه استراتژیک شلمچه آغاز کرد، در حالی که زمین این منطقه به شدت مسلح شده بود و مضاف بر آن، برخلاف تمامی عملیات‌های نظامی جهان و ایران، اطلاعات و عملیات ایران شناسایی لازم را در منطقه مورد هجوم ایران به عمل نیاورده بود. حسام (۱۳۹۶) در کتاب وقتی مهتاب گم شد، از زبان علی خوش لفظ که یکی از فرماندهان و نیروهای اطلاعات و عملیات ایران بود، در همین ارتباط می‌نویسد:

«در طول سه مرحله عملیات کربلای ۵ طی دو ماه، نیروهای اطلاعات عملیات حتی یک بار نتوانستند از هیچ خطی از خطوط عراق عبور کنند و کارشناسایی را انجام بدهند. بلدچی‌های گردان از پشت خاکریز خودی با دوربین فقط تا یک خط را دید می زدند و اطلاعات آن را به فرماندهی و طرح و عملیات انتقال می دادند. دلیل این محدودیت، کوچک بودن محیط رزم و تمرکز و انبوه نیروی انسانی دشمن در تمامی محورها بود».

همین کتاب در شرح صحنه‌ای از رخدادهای عملیات کربلای ۵ (که به دلیل کوچکی منطقه نبرد، جایی از آن نبود که مورد اصابت خمپاره و توپ قرار نگرفته باشد)، می نویسد:

«از گروهان ما تقریباً ۴۵ نفر، یعنی نصف نیروها، سالم یا مجروح بودند و می توانستند به عقب برگردند و از مجموع سه گروهان فقط دو گروهان باقی مانده بود. نیروها را سوار قایق کردیم و لشکر دیگری جایگزین ما شد.

وقتی به ابوشانک رسیدیم، بیشتر بچه‌ها کنار نخل‌ها و زیر آفتاب نشستند تا لباس‌های خیس و سراسر گل آلودشان خشک شود. کسی چیز نمی خورد. دیروز همین جا پر بود از بچه‌هایی که حالا نبودند.

باید هم به خودم روحیه می دادم و هم به بقیه. یکی از بسیجی‌ها آمد. اهل منطقه حاشیه‌ای و محروم همدان. شغلش کارگری بود، اما آنجا شده بود یک تیربارچی قابل و نترس که خیلی رویش حساب می کردم. دوروبرم می پلکید و می خواست چیزی بگوید، اما برایش سخت بود. پرسیدم: برادر سهرابی، خبری شده؟ سرش را پایین انداخت و سرخ شد.

-معذرت می خواهم. من متألمم.

با خوش رویی جواب دادم: این که عذرخواهی ندارد. خدا به خودت و خانواده‌ات خیر بدهد.

-یکی از همدان آمده و گفته خدا به من یک دختر داده.

-این هم که خیر است. خداوند در سایه نام حضرت زهرا حفظش کند.

-آخر می دانی، زمستان است و همدان هم سرد. می دانم که خانواده‌ام حتی نفت برای گرم کردن خانه ندارند.

اگر اجازه بدهی برگردم، چند روز کار کنم، نفت آن‌ها را که تأمین کردم، دوباره برمی گردم.

از لحن او شرمنده شدم. می دانستم که راست می گوید و دنبال بهانه برای عقب رفتن نیست، اما با این حال فقط به فکرم رسید که فقط با خشوع از او یک درخواست بکنم: برادر سهرابی، میدانی که نیروها کم شده‌اند. کار تو را شاید کس دیگری نتواند انجام بدهد.

اگر موافق باشی و راضی باشی فقط دو شب بمان. روز سوم حتماً به مرخصی می فرستم.

او هم سرش را پایین انداخت و همان جا ماند....

اما تقدیر چنین بود که او شب بعد در دژ نهر جاسم در شلمچه شهید شود».

مخالفت شدید امام با خاتمه جنگ در خرداد ۱۳۶۷ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در تیر ماه ۱۳۶۷، نمونه دیگری در همین جهت به شمار می‌آید. ماهنامه شهدای اسلام، در مقاله «تفکر صلح طلبی و پذیرش قطعنامه ۵۹۸» در شماره مهرماه ۱۳۹۵، خود می‌نویسد:

«حسین علایی ملاقات ۶۷/۳/۲۷ آقای هاشمی رفسنجانی با امام را از زبان ایشان، چنین نقل می‌کند: به اتفاق رئیس جمهور و احمد آقا به خدمت امام رفتیم. وضع جبهه‌ها، نیروها، امکانات کشور و وضع دشمن را برای امام تشریح کردیم و دو راه بسیج نیروها و امکانات برای جنگ یا پذیرش ختم جنگ را برای امام مطرح کردیم. ایشان راه اول را انتخاب کردند... به امام گفتم برای ادامه جنگ فرماندهان از ما امکانات و وسایلی را می‌خواهند که ما در شرایط فعلی کشور، بودجه لازم برای تهیه آن‌ها نداریم. امام گفتند بروید از مردم مالیات بگیرید. به ایشان گفتم این کار را قبلاً کرده‌ایم و دیگر گرفتن مالیات بیشتر از مردم برای دولت امکان ندارد و میزان آن به حداکثر خود رسیده است. امام گفتند: خوب استقراض کنید. پس از این مسأله به امام گفتم: نیروهای مردمی به جبهه نمی‌آیند. امام گفتند: من برای حل این مشکل به مردم حکم جهاد می‌دهم. گفتم در کشور ارز نداریم تا بعضی نیازهای جنگ را از خارج خریداری کنیم. امام گفتند: برای آن راهی پیدا کنید. بروید نفت پیش فروش کنید». امام خمینی با وجود مخالفت شدید با ختم جنگ (که بالطبع این امر با دُمای بسیاری از رزمندگان و شهروندان اقصاد نقاط کشور که زیر هجوم وحشیانه موشک‌ها و نیروی هوایی عراق قرار داشتند، مرتبط بود)، پس از دریافت نامه محسن رضایی مسوول وقت سپاه پاسداران، درست یک ماه بعد از مخالفت شدید خود با پایان جنگ (یعنی در ۱۳۶۷/۴/۲۷) به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ تن می‌دهد. در حالت اخیر نیز خوش‌بینانه‌ترین نظر ممکن دلالت بر آن دارد که امام خمینی با دریافت اطلاعات لازم، از تصمیم مهم خود نسبت به ادامه جنگ، عدول کرده است.

همان‌گونه که پیشتر از آن یاد شد، یکی از نیازهای اولیه اجتهاد در مسایل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، برخورداری از اطلاعات کافی و وافی در زمینه‌های مزبور و شناخت مقوله مورد نظر می‌باشد

همان‌گونه که از آن یاد شد، انجام عملیات در زمینی که به شدت مسلح شده است و شناسایی لازم نیز در آن صورت نپذیرفته است، از نظر منطق نظامی قابل قبول نیست و تنها تبیینی که می‌توان برای این عملیات یافت، تبیین عملیات بر مبنای ویژگی‌های شخصیتی است، همان‌گونه که پذیرش اعدام ۵۰۰ عضو زندانی گروه‌های چپ در سال ۱۳۶۷ و لغو بعدی آن (کتاب خاطرات آیت الله منتظری)، امر مهمی بود که آن نیز به همین گونه قابل تبیین است.

که این اطلاعات باید توسط متخصصان علوم انسانی و اجتماعی تهیه شده، در اختیار مرجع دینی قرار گیرد، در غیر این صورت، جامعه شاهد ارایه فتواهایی خواهد بود که در یک موضوع گاه ۱۸۰ درجه با یکدیگر تنافر دارند.

ناآشنایی روحانیون موجود در مجلس خبرگان، شورای نگهبان و ائمه جمعه و جماعت با مسایل انسانی - اجتماعی، مشکل دیگری است که در سطح جامعه قابل ملاحظه است.

به این معنا که روحانیون اخیر غالباً به دلیل آن که جهان حاضر را به درستی نمی‌شناسند، در تصمیم - گیری‌هایی که با مسایل روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، فرهنگی - اجتماعی و مانند آن‌ها مرتبط هست، دچار تعارض با افراد صنف خودشان و مردم جامعه می‌گردند.

کاربری از فضای مجازی، نمونه بارزی در این جهت به شمار می‌آید. به این معنا که مثلاً با وجود کاربری گسترده برخی از طلاب حوزه‌های علوم دینی، یک مرجع دینی در برخورد با مقوله شبکه اجتماعی وایبر، حکم به حرام بودن این شبکه داد، در حالی که خود روحانیون در دوران شاه بیان می‌داشتند، اگر رادیو فقط چند ساعت در اختیار آنان باشد، آنان با افشاگری‌های خویش، شاه را به این وسیله ساقط خواهند کرد، بنابراین وقتی فن‌آوری رادیو از دید روحانیون از چنین امکان عمل مثبتی برخوردار است، چرا با همین دید با فن‌آوری شبکه‌های اجتماعی (که به عنوان یک فن‌آوری، متضمن هیچ نوع ارزش مثبت یا منفی نیست) برخورد نمی‌گردد؟

فیلتر کردن شبکه‌های اجتماعی دیگر (نظیر ویجت با واتس‌آپ) و مهاجرت میلیونی کاربران این شبکه‌ها به شبکه‌های دیگر طی یک یا دو روز، دلالت بر مخالفت مردم با فتوایی نظیر فتوای اخیر دارد. نتیجه طبیعی تعارض اخیر این است که پایگاه اجتماعی روحانیت در نزد مردم در گذر زمان ضعیف و ضعیف - تر می‌گردد.

شیخ کیوان قزوینی در کتاب رازگشا که به اهتمام عباسی (۱۳۷۶) نشر یافته است، درباره میرزای شیرازی می‌نویسد: «میرزا هفته‌ای دو روز بار عام می‌داد و در حالی که بر تختی نشسته و سر به زیر انداخته بود، مردمی که برای دیدار ایشان در صف قرار گرفته بودند، طی چهار ساعت (که نگارنده ناظر بر صحنه بوده است)، دست میرزای شیرازی را متصل بوسیده و به چشم و پیشانی خود می‌مالیدند».

محمدباقر گوهرخای (۱۳۵۵) نیز در تجربه مشابهی بیان می‌دارد:

«در مرگ میرزای شیرازی، زنان گیسو می‌کنند و من زنی را روی کوی چهار سوق بزرگ دیدم که گیسوی سیاه و بلند خود را کند و به آسمان پرتاب کرد».

اما برخلاف محبوبیت فوق تصور روحانیت در مسند نظارت، روحانیت در مصدر حکومت و اجرا، از محبوبیت اخیر برخوردار نیست، نگاهی به طنزهای منتشره در مناسبت‌های دینی (نظیر عید فطر) تأییدی بر همین مدعا است.

یکی از اعضای گروه پژوهش، گزارش می‌داد، وقتی با یک دانش‌آموز دبستانی در مورد کاربری از فضای مجازی مصاحبه می‌کرد، دانش‌آموز مزبور در پاسخ به یکی از سوال‌های وی، بیان داشته بود، «حرام است حرام است را می‌گویند».

به تعبیر دیگر وقتی حکمی بدون توجه به ملاحظات انسانی جامعه ارایه شود، به سادگی ممکن است به صورت مزاح بین این و آن مورد استفاده قرار گیرد و سقوط بیش از پیش اعتبار اجتماعی روحانیت را در پی داشته باشد.

برخی از پژوهش‌گران از آمیخته شدن بعضی از افکار شیعه افراطی (غلات شیعه) با مذهب تشیع، به عنوان یکی دیگر از موانع موجود فراروی اعتلای مرجعیت و روحانیت یاد کرده‌اند. آیت الله دشتی در همین رابطه می‌نویسد:

«مشکل عمده دیگر ما این است که تاریخ و کلام و فقه و به طور کلی مکتب ما در طول قرن‌های متمادی به افکار و معتقدات غلات شیعه و فرقه‌های منحرف دیگر آمیخته شده، مشکلی که روز به روز بر عمق و توسعه آن افزوده می‌شود و بزرگانی مانند شهید مطهری و شهید صدر و شهید بهشتی و مرحوم آیت الله منتظری و عده‌ای دیگر به طور اجمال و اشاره درباره آن صحبت کردند. صرف نظر از مرحوم دکتر شریعتی و مرحوم بازرگان و کسانی از حوزویان از جمله مرحوم سید محمد حسین فضل الله و مرحوم صالحی نجف آبادی و دکتر محمد صادقی که به صراحت وارد این بحث شده و مورد انتقاد شدید سنت‌گرایان قرار گرفتند» (سایت ابراهیم منهج دشتی).

آیت الله دشتی در توصیف برخوردی که شخصاً در همین رابطه به تجربه آن پرداخته است، در خاطرات خویش می‌نویسد:

«در سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۷ در دانشگاه شهید بهشتی معارف اسلامی تدریس می‌کردم. در آخرین ترم در ضمن صحبت از این که اجتهادات و علوم هیچ یک از علما ممکن نیست صد در صد خالص باشد، از مرحوم علامه طباطبایی نام بردم و گفتم حتی ایشان.

مخالفین من، کلام اخیر را بهانه‌ای برای تبلیغ علیه من قرار دادند که هم در محافل خصوصی و هم در مجامع عمومی از آن بهره‌برداری کردند و گفتند، ایشان مخالف فلسفه و به علامه طباطبایی اهانت کرده است با این که من کتاب‌های *بدایة الحکمه* و *نهایة الحکمه* مرحوم علامه طباطبایی را جزء برنامه درسی

حوزه علمیه خودم (مدرسه رسالت) قرار داده بودم و آقایان ابراهیم امینی و محمد یزدی و طاهری خرم‌آبادی آن کتاب‌ها را در آن مدرسه تدریس کرده بودند و خودم هم در بعضی دانشگاه‌ها فلسفه تدریس کرده بودم.

در همین دانشگاه بود که گفتم دعای (یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانی فانکما کافیان، یا محمد یا علی یا علی یا محمد انصرانی فانکما ناصران، یا محمد یا علی یا علی یا محمد احفظانی فانکما حافظان) که در صفحه ۴۶ کتاب مفاتیح آمده است، بوی شرک می‌دهد که این را هم دستاویز دیگری علیه من قرار دادند. با این که هیچ کس به من نگفت این نظر شما اشتباه است» (سایت ابراهیم منهج دشتی).

۰۳۰۳۰۱۰۴ پیش‌بینی روندهای آتی

با توجه به مقدماتی که از آن یاد شد، می‌توان نتیجه گرفت، مشکلات فراوری مرجعیت و روحانیت چنان وسیع و گسترده است که تمثیل شهید مطهری را در این جهت ذهن متبادر می‌کند که روحانیت بسان درختی آفت زده می‌باشد که باید به چاره‌جویی اساسی آن پرداخت. ایشان در همین رابطه بیان می‌دارد:

«لازم است روحانیت را اصلاح کرد نه این که آن را از بین برد. ثابت نگاه داشتن سازمان روحانیت در وضع فعلی نیز به انقراض آن منتهی خواهد شد. این مطلب را حدود ده سال است که بارها و بارها تکرار کرده‌ام و گفته‌ام که روحانیت یک درخت آفت‌زده است و باید با آفت‌هایش مبارزه کرد. اما کسی که می‌گوید دست به ترکیب این درخت نزیند، معنای سخنش این است که با آفت‌های آن هم مبارزه نکنید و این باعث می‌شود که آفت‌ها، درخت را از بین ببرند. آن کسی هم که می‌گوید اصلاً این درخت را باید از ریشه کند، اشتباه بزرگی مرتکب می‌شود، زیرا اگر این درخت کنده شود، دیگر هیچ کس قادر نخواهد بود تا نهال جدیدی به جای آن بکارد. به این ترتیب آینده انقلاب اسلامی ایران پیوند زیادی با آینده روحانیت دارد».

بنابراین در یک جمع بندی اجمالی می‌توان بیان داشت، به نظر می‌رسد مشکلات عدیده سازمان روحانیت از سویی و در مصدر اجرا قرار گرفتن روحانیت از سوی دیگر، به درگیری نسبی روحانیت با مردم (و خاصه جوانان که از عواطفی رقیق‌تر برخوردار بوده، معمولاً مواضع شدیدتری را در قیاس با دیگران اتخاذ می‌کنند)، انجامیده و خواهد انجامید.

به این معنا که مشکلاتی نظیر دید اجتماعی محدود بسیاری از روحانیون، ناآشنایی روحانیون با مسایل انسانی - اجتماعی و آرایه فتوایی که به دلیل عدم آشنایی آنان با مسایل اخیر، عارضه‌زا واقع می‌گردند، عدم بازنگری برخی از احکام دینی (نظیر احکام جنسیتی که به شدت مورد اعتراض بسیاری از جوانان

هست)، عدم برخورد جدی با خرافه گرایی که بعضاً به نام آنان، در جامعه منتشر می گردد، برخوردهای ابزاری که گاه برخی از روحانیون با دین دارند، اما با تعمیم مردم، به سطح تمامی آنان تسری و تعمیم می یابد، کم توجهی به تعمیق بعد اجتماعی دین، کم توجهی به مقوله اخلاق اجتماعی، کم توجهی به مسأله حق الناس و موارد مشابه، روحانیت را در چالش بزرگی قرار داده است. اما روحانیون به جای حل مسایل پیش گفته که غالباً به سرپنجه تدبیر خود آنان بازمی گردد، برای رهایی نسبی از درگیری ها و چالش های فرارویشان، با فرافکنی مشکلات روی مردم و خاصه جوانان، مشکلات جامعه را فاصله گیری نسبی مردم و خاصه جوانان از دین (و روحانیت) معرفی می کنند.

البته نگارنده به این مسأله اذعان دارد که جوانان نیز از خطا بری و مصون نبوده، به دلیل شرایط اجتماعی و فضای جهانی شده، برخی از آسیب ها را در خودشان به معرض دید نهاده اند، اما در برابر، جوانان که فطری تر از بزرگ سالان خود عمل می کنند، با استقبال از مواردی مانند: بعد اجتماعی اسلام، اخلاق اجتماعی، مسأله حق الناس، توجه به باطن دین، تغییر رابطه مبتنی بر رعب به رابطه عاشقانه با خدا و نظایر آن، قرائت پویاتری از اسلام را به دست می دهند که به جای استفاده روحانیون از فضای پیش آمده، آنان برای تبرئه خویش از سهمی که در مشکلات عدیده اقتصادی- اجتماعی جامعه دارند، با فرافکنی مشکلات روی جامعه و خاصه جوانان، سعی در تخفیف مشکلات داخلی خویش را دارند که اگرچه این روش ممکن است در کوتاه مدت پاسخ بدهد، اما در میان مدت هرگز چنین نخواهد بود و به نظر می رسد شهروندان بزرگ سالی که فریب تبلیغات حاضر برخی از روحانیون را خورده، مشکلات فرهنگی- اجتماعی را عمدتاً معطوف به رفتارهای هنجارشکن جوانان جامعه می دانند، در آینده، شهروندان اخیر لبه تیز نقد خود را متوجه روحانیون کرده، از آنان بخواهند به جای فرافکنی و یا پاک کردن صورت مسأله مشکلات سازمان روحانیت (که به دلیل در مصدر اجرا قرار داشتن روحانیون، تصمیمات آنان در عمل به شکل گسترده با زندگی روزمره مردم گره خورده است)، روحانیون به بازنگری و اصلاح خویش پرداخته یا با پذیرش انفکاک دین از سیاست، به مقام نظارتی سابق خویش بازگشته، اولاً مانع از سقوط اعتبار اجتماعی خویش (که به نوعی با اسلام نیز گره خورده است) و ثانیاً مانع بدبینی مردم و جوانان به دین مبین اسلام بشوند.

۰۳۰۳۰۲ مداخله گری موقت و مقطعی

در بررسی راهکارهای مداخله موقت جهت ارتقای کیفیت دین داری دانشجویان، راهکارهای زیر به نظر می رسد:

آموزش غیررسمی دین، برجسته سازی نقاط قوت دین، تقلیل و نفی ضعف ها، بستر سازی جهت کاربری بهینه از فضای مجازی و آماده سازی بسترهای اجتماعی جهت پویایی جامعه (و خاصه جوانان). بحث آموزش غیررسمی دین، حاوی مباحث و طرح هایی است که بالاستقلال مریان و اولیای تربیتی و فرهنگی جوانان قادر به اجرا و تحقق عملی آنها هستند، اما راهکارهای بعدی منوط به اهتمام و همیاری مسوولان نظام با مریان تربیتی و اولیای فرهنگی جوانان می باشند که ممکن است به دلیل عدم همراهی آنان جنبه تحقق عملی به خود نگیرند.

در ادامه عناوین پیش گفته، به ترتیب مورد نظر قرار می گیرند.

۰۳۰۳۰۲۰۱ آموزش غیررسمی دین^۱

در بررسی راهکارهای اجرایی که به تحقق آموزش غیررسمی دین در سطح دانشجویان می انجامد، می توان از موارد: طبیعت گردی، ایران گردی، مسابقات پژوهشی، مسابقات هنری، طرح الگوها، اجرای برنامه های نועدوستانه، اجرای برنامه های هویت بخش، پیش گرفتن برنامه های مبتنی بر هیجان جویی، تحقق برنامه های اجتماعی و انجام برنامه های کارآفرینی یاد کرد. برنامه های اخیر با جهت گیری لازم، در عمل می توانند، آموزش غیرمستقیم دین را محقق کرده، در تعمیق رفتار دینی دانشجویان مؤثر واقع آیند.

در ادامه به ترتیب موارد اخیر، مورد بحث قرار خواهند گرفت.

- طبیعت گردی

برخی از حکمای اخلاقی این یاد کرده اند که کلمه انسان از ریشه نسیان است، یعنی، بسیار پیش می آید که آدمی در جریان روزمرگی زندگی خود، مسایل مهم زندگی اش را به فراموشی می سپرد و با غفلت با آنها برخورد می کند، تا جایی که ممکن است، آدمی حتی شگفتی های مهد خویش را که طبیعت دنیا است، به فراموشی بسپرد.

^۱ - این قسمت برگرفته از کتاب منتشر نشده نگارنده با عنوان «تأملی دوباره در تربیت دینی دانشجویان» می -

انسان‌هایی که در کودکی در برخورد با طبیعت، به اوجی از شگفت‌زدگی و ابتهاج می‌رسیدند، از یاد می‌برند که طبیعت چه منبع وجدآفرین، شورانگیز و هستی بخشی است و چگونه می‌تواند، ملال و خستگی روزمره زندگی را شکسته و آن را به شور، وجد و نشاط تبدیل کند.

انسان نسیان‌گر در گذر زندگی، به سبب سکنا گزیدن در برج و بارو و شهری که خود آن را ساخته است، نه تنها دنیایش محدود به همان دست ساخته‌ها و مصنوعات بشری شده است، بلکه رفته رفته طبیعت و شگفتی‌های آن را فراموش کرده است و همین امر سبب می‌شود، آدمی با فرو غلتیدن به غفلتی عمیق و غروری کاذب، به نوعی به فراموشی خویش و مقصد و مقصود خود، برسد. شاید از همین روست که افرادی مانند اریک فروم، جدایی آدمی از طبیعت را مترادف از خود بیگانگی وی دیده‌اند و معتقدند تا زمانی که آدمی به طبیعت باز نگردد، خود واقعی خویش را در نخواهد یافت.

تأکید مضاعف و چند باره قرآن در زمینه سیروا فی الارض یا طبیعت گردی، این امکان را به آدمی می‌دهد که وی در عین وقوف به ضعف و فتور و سستی خویش، عظمت هستی را دریابد و در عین شکستن تبختر و تکبر و غرور کاذب خود، در برخورد با طبیعت از آن الهام بگیرد و با شکستن قالب‌های محدود کننده‌ای که زندگی روزمره شهری بر ذهنش نهاده است، با دیدن شگفتی‌های طبیعت، شگفت-زده شود و زندگی پر شور و وجدی را در جهان شگفتی‌ها و تحیرهای طبیعت، تجربه کند.

نگارنده به یاد دارد که وقتی به اتفاق دو استاد و ۲۰ دانشجو، به قصد مقصدی در ارتفاعات ۳۰۰۰ تنکابن حرکت کردند و بعد از حدود ۱۰ ساعت راه‌پیمایی و کوه‌نوردی با کوله‌هایی سنگین (در حالی که مقصد را نیافته بودند و شب نیز نزدیک شده بود)، وقتی دانشجویان در جایی برای استراحت نشستند، خطاب به آنان بیان داشت: بچه‌ها وقتی می‌خواهید روی سنگی بنشینید، دقت کنید زیر آن ماری قرار نداشته باشد که در همین حال، یکی از دانشجویان که در جریان کوه‌پیمایی طولانی مدت گروه، به شدت خسته شده بود، در پاسخ به نگارنده گفت: بگذارید مار ما را نیش بزند تا از این رنج و خستگی، نجات پیدا کنیم!

بیان اخیر، به معنای باز شدن چشم درونی آدمی به ضعف و فتور و سستی خویش است، اما از دیگر سو، طبیعت گردی چشم آدمی را به سمت شگفتی‌هایی می‌گشاید که زندگی وی را به وجد، شور، نشاط و تعالی در می‌آورد.

نگارنده وقتی که جمعی از دانشجویان خویش را به غار کتله‌خور برد، به وضوح حیرت‌زدگی آنان را در بازدید از شگفتی‌های غار در نگاه آنان می‌خواند، و زمانی که با جمع دیگری، به بازدید از غار

¹-Fromm, E.

علی صدر یا غارنوردی در غار یخ مُراد پرداخته بود، نگاه متفاوت آن‌ها به جهان هستی و پر عظمت دیدن آن را در چهره آنان می‌یافت.

با اجرای برنامه‌های گردشگری در طبیعت، جوانان، عظمت هستی را تجربه خواهند کرد و حیرت و شگفتی ناشی از این تجربه، اثری بیشتر و عمیق‌تر از ده‌ها ساعت موعظه، از خود در ذهن آنان، برجای خواهد نهاد.

البته لازم به ذکر است که متأسفانه با وجود ظرفیت‌های گسترده‌ای که طبیعت ایران از آن برخوردار است، اما به دلیل تخصیص امکانات اندک به جاذبه‌های طبیعی ایران، برخورداری از این ظرفیت‌ها برای عامه مردم، کمتر امکان‌پذیر است. به عنوان نمونه، وقتی نگارنده بعد از گذشت پانزده سال، به غار یخ مراد (غاری طبیعی در حوالی تونل کندوان که در دل کوه قرار دارد و در مسیرهای متفاوت آن در عمق تاریکی دل کوه، چندین یخچال طبیعی، گودال‌های عمیق و نظایر آن وجود داشته، در گرم‌ترین اوقات سال نیز یخ‌ها و قندیل‌های آن باقی می‌مانند)، رفت، ملاحظه کرد، جایی که پیشتر، بعد از یکی دو ساعت غارنوردی، به همراهان می‌گفت، تصور کنید زلزله‌ای دهانه غار را الآن بسته است و این تاریکی، ظلمت قبر ماست، حالا به حساب و کتاب خودمان پردازیم، به علت ریزش در قسمت ورودی، چنان مسیر دشواری شده است که برای افراد عادی، قابل تردد نیست. در حالی که چنین مکان‌های شگفت-آوری، می‌توانند با کم‌ترین امکانات ممکن، تبدیل به قطب‌ها و جاذبه‌های گردشگری استان و کشور شوند.

آموزش عالی که از آن ایفای نقشی پیشرو در مسایل فرهنگی جامعه انتظار می‌رود، در این موارد می‌تواند با تشویق سازمان‌های ذیربط در جهت فعال‌سازی مناطق مزبور (و یا اخذ مجوز سرمایه‌گذاری در آن و مورد بهره‌برداری قرار دادن آن‌ها)، فضا یا فضاهای ایده‌آلی برای گردشگری دانشجویان (و البته عامه مردم) فراهم آورد و با اجرای برنامه‌های گردشگری در طبیعت و در این نوع از مکان‌ها، دانشجویان به سمت چنین مراکزی سوق یافته، حیرت دیدن عظمت هستی را در عمل تجربه کنند، حیرت و شگفتی‌ای که شاید هیچ‌گاه از ذهن آنان پاک نشود.

- ایران‌گردی

ایران سرزمینی تاریخی است و در جای‌جای آن می‌توان آثاری از گذشته را یافت. آثاری که دورنمایی از فرهنگ شکل گرفته در این مرز و بوم را پس از گذشت قرن‌ها، به رایگان به مخاطبان خویش، منتقل می‌سازند.

فرهنگ ایران، فرهنگی آمیخته با ایرانیت و اسلامیت (و طی دهه‌های اخیر آمیخته با ابعادی غربی) است، وجوه ایرانیت و اسلامیت فرهنگ ایران، چنان عمیق در هم تنیده شده‌اند که کمتر می‌توان تصور کرد، بتوان آن‌ها را از هم جدا ساخت.

با ملاحظه تاریخ و فرهنگ ایران زمین، همچون سایر تمدن‌های بشری، در عمل نقاط روشن و تاریک بسیاری در آن، قابل ملاحظه است، سیطره سلاطین و شاهان و ظلم و تعدی غالب آنان، نقاط تیره و تاریک فرهنگ آبا و اجدادی ایرانیان را رقم زده است، اما نقاط روشنی نیز در بطن این تیرگی‌ها وجود دارد. فرهنگ این مرز و بوم با عرفانی آمیخته است که شاید در کمتر فرهنگ دیگری بتوان مشابه آن را یافت. علامه طباطبایی، در تفسیر گرانسنگ المیزان، احتمال می‌دهد، ذوالقرنینی که قرآن از آن یاد می‌کند، همان کورش باشد.

کورش، در عصری که شاهان آشور و مانند آن‌ها، کمتر بهایی برای جان انسان‌ها قایل نبودند، در سنگ نوشته خویش، از ارزش انسان‌ها سخن می‌گوید و در عمل با غلبه بر دشمن، اسرای یهودی در بند آنان را آزاد می‌سازد تا جایی که یهودیان نیز وی را بسان یک نبی الهی می‌بینند.

نگاهی به متن سنگ نوشته‌های بازمانده از خشایارشا و دیگران، در عمل این احساس را در آدمی تداعی می‌کند که اگر در آغاز سنگ نوشته، سپاس اهورمزدا برداشته شود، متن بازمانده، متنی است که از یک نبی الهی برجای مانده است، و گوینده در آن به صراحت اعلان می‌دارد که از بدی و کژی و ناراستی کناره گرفته و گسترش خیر، نیکی و نشاط برای آدمیان را وظیفه خود برمی‌شمرد.

در نمونه دیگری، آدمی با ورود به تخت جمشید، جهانی توأم با تفاهم و احترام به دیگر انسان‌ها را تجربه می‌کند. به این معنا که با وجود آن که ایرانیان در معرض دید بودن موی مردان را مترادف بدحجابی می‌دانستند و حتی یک تصویر بدون کلاه از مردان پارسی، در تخت جمشید یافت نمی‌شود، اما بر پلکان آپادانا، اقوام هندی نه تنها بی‌کلاه که حتی (طبق عرفشان)، نیمه برهنه نزد شاه حضور یافته و به همین ترتیب ترسیم شده‌اند و در جای دیگری از همین پلکان، سکا‌های جنگ‌جو که کنار گذاردن اسلحه در عرف آنان امری ناپذیرفتنی بود، با همان سلاح‌هایشان، اجازه حضور به دربار شاه را یافته بودند.

حکاکی حمل تخت شاه روی نوک انگشتان، تداعی گر طیب و رضایت خاطر مردمانی است که در جریان ساخت تخت جمشید، در ۲۵۰۰ سال پیش، از مزایایی همچون بیمه بی‌کاری و مرخصی زایمان، بهره‌مند بودند.

بررسی تاریخ ایران، حکایت از آن دارد که ایرانیان همچون بسیاری از اقوام معاصر خویش، در طول تاریخ، از سرها، مناره نساخته‌اند و برای تفریح و تنوع خویش، بناهایی بنا نکرده‌اند که در آن‌ها افرادی

همچون گلابیاتورها، به جان یکدیگر افتاده و با کشتن همدیگر، سرور و نشاط را برای اربابان خویش فراهم آوردند، بلکه برعکس، ایرانیان قومی بوده‌اند که مهاجمان خونریز را به اعتلاء رسانده، آنان را به جایی رسانده‌اند که رصدخانه مراغه و مانند آن را بنا کرده‌اند.

تصاویر، نقوش و محوطه‌سازی بناهای تاریخی ایران (مساجد، مدارس و دیگر ابنیه)، در عین کثرت، وحدت را به نمایش گذاشته‌اند و به این ترتیب آدمی را که به تعبیر قرآن، به زمین سنگینی می‌کند و می‌چسبد را در عمل، به سمت و سوی آسمان هل داده و به آن پیوند می‌دهند، به همین ترتیب در مرکزیت محوطه‌سازی‌های اسلامی، همواره حوض آبی وجود دارد و این حوض، حتی اگر آدمی نخواهد نگاهی به آسمان داشته باشد، با انعکاس ماه و خورشید و ستاره‌ها در سطح خویش، آدمی را متوجه پهنای آسمان می‌سازد.

هشتی‌ها، دالان‌ها، کوبه‌های متفاوت روی درها و نظایر آن‌ها نیز یادآور حجب و حیایی هستند که از گذشته تاریخ در این کشور، ارزش شناخته می‌شده‌اند.

ایران‌گردی، افراد را با فرهنگی آشنا می‌سازند که احترام، عفاف، تدین و عرفانی دیدن هستی، زیربنای آن شمرده می‌شود و از آنجا که این آثار فرهنگی، در عمل ریشه‌های هویتی افراد را رقم می‌زنند، ایران‌گردی و دیدار از آثار تاریخی و فرهنگی پیشینیان، در عمل مخاطبان و فرزندان را به پیمودن مسیری مشابه، تشویق می‌کنند.

نگارنده خوب به یاد دارد، وقتی جمعی از دانشجویان خویش را برای بازدید، یک هفته به شهرهای اصفهان و شیراز برد، پس از آن که از آنان در مسیر بازگشت پرسید: جمع‌بندی شما از این سفر چه بوده است؟ دانشجویان، بالاتفاق بیان می‌داشتند، ما تصور می‌کردیم، ایرانیان یک ملت مزخرف بیشتر نیستند، اما حالا با دیدن عظمتی که شاهدش بودیم، با نگاهی پر افتخار، به آینده نگاه می‌کنیم و می‌دانیم که می‌توانیم با همت و تلاش خودمان، تمدن درخوری را پدید بیاوریم.

منطقی (۱۳۷۷ ب)، با هدف ارایه برنامه‌های ایران‌گردی که در عین حال دارای کم‌ترین هزینه‌های ممکن برای مؤسسات آموزشی و نهادهای فرهنگی مرتبط با جوانان، باشند، می‌نویسد:

به کارگیری جوانان در برنامه‌های توانمندسازی و ایران‌گردی، از برنامه‌های مناسبی است که ضمن پرکردن بهینه وقت آنان، به اعتلای شخصیتی جوانان خواهد انجامید.

اولیای مؤسسات آموزشی جهت اجرای این برنامه، می‌توانند با هماهنگی نهادهای فرهنگی جوانان، ترتیبی اتخاذ کنند که جوانان در طول سه ماه تابستان در سه استان (هر ماه در یک استان)، مشغول کار جهاد سازندگی شوند. کشاورزانی که از خدمات جوانان بهره‌مند می‌شوند، در ازای دریافت این

خدمات، موظف به پرداخت هزینه غذا، اسکان و تردد جوانان شرکت کننده در طرح، هستند. افراد مزبور، پس از ۵ روز کار در هفته، روزهای ۵ شنبه و جمعه، به بازدید از مناطق فرهنگی و تاریخی استانی که در آن مشغول کار شده‌اند، خواهند رفت. به این ترتیب هر جوانی می‌تواند در طول تابستان ضمن شرکت در جهاد سازندگی و تسری خیرخواهی درونیش به جامعه، با آگاهی یافتن از جلوه‌های فرهنگی و تاریخی کشورش، پیوندهای عمیقی با آن‌ها برقرار سازد.

در سطحی پایین‌تر، می‌توان با طرح برنامه‌هایی مانند: بازدید از موزه‌های مختلف، برگزاری جشنواره معطوف به موضوع ایران (مانند جشنواره مرز پرگهر)، یا تشکیل کانون‌های ایران‌شناسی (نظیر کانون هنر ایران)، در راستای هدف فوق، حرکت کرد. منطقی (۱۳۷۷ ب)، در همین زمینه می‌نویسد:

در حال حاضر بازدید از موزه‌ها، قسمتی از آموزش پویای نظام‌های آموزشی پیشرفته جهان محسوب می‌شود. در ایران نیز می‌توان، اولاً با توجه به محدودیت برنامه‌های تفریحی مدارس، و ثانیاً با عنایت به کمبود وسایل کمک آموزشی در مدارس، برنامه بازدید فراگیران از موزه‌ها را در برنامه درسی تاریخ یا فوق برنامه جوانان، گنجانده و به این ترتیب، بازدید از موزه‌ها، به عنوان قسمتی از درس تاریخ یا تکلیف عملی دانش‌آموزان و دانشجویان منظور شود.

علاوه بر این، با تشکیل کانون ایران‌شناسی با هدف بازدید از موزه‌های مختلف در دانشگاه‌ها، در عمل می‌توان یک برنامه متنوع فوق برنامه برای دانشجویان تدارک دید.

برگزاری جشنواره مرز پرگهر، طرح دیگری در راستای تعمیق هویت تاریخی فراگیران می‌باشد. پیشرفت و گسترش فن‌آوری‌های ارتباطی، امکان عمل‌های جدیدی را در اختیار فراگیران و اولیای آموزشی آن‌ها قرار داده است. یکی از این امکان‌ها، تهیه عکس و فیلم است که در حال حاضر با دوربین‌های عکاسی و فیلم‌برداری دیجیتالی و یا با دوربین تلفن همراه، با کم‌ترین هزینه ممکن، امکان پذیر است. از این رو اولیای آموزشی مدارس و دانشگاه‌ها می‌توانند بدون آن که اجباری به دانش‌آموزان یا دانشجویان داشته باشند، طی مسابقاتی ذیل عنوان مرز پرگهر، از آنان بخواهند تا با تهیه عکس یا تهیه فیلم‌های آماتور که به موضوع‌های تاریخی، فرهنگی و ادبی ایران می‌پردازند، در مسابقات ناحیه‌ای، استانی و کشوری که در همین ارتباط برگزار می‌گردد، شرکت کنند. اقدام اخیر نه تنها به آشنایی بیش از پیش دانش‌آموزان و دانشجویان با تاریخ و فرهنگ کشورشان می‌انجامد، بلکه ممکن است در برخی از موارد، به صورت محصولات فرهنگی ارزش‌مندی، قابل عرضه در سطح جامعه، باشند.

تشکیل کانون هنر ایران در مدارس و دانشگاه‌ها، اقدام مشابهی در عمق بخشیدن به هویت تاریخی جوانان می‌باشد. با تشکیل کانون هنر ایران در مراکز آموزشی، می‌توان به جذب دانش‌آموزان و

دانشجویان هنرمند اقدام کرد و با سوق دادن آنان به سمت موضوع هنر ایران، طی مسابقاتی، از آنان خواست تا کارهای هنریشان را با توجه به مضامین فرهنگی و تاریخی کشورشان، تهیه و ارایه کنند. بالطبع مسابقات لازم در این زمینه نیز می‌توانند از سطح ناحیه‌ای شروع شده به سطح استانی و کشوری گسترش یابند.

– مسابقات پژوهشی

مسابقات پژوهشی با جهت‌گیری پژوهش در زمینه موضوع‌هایی که با فرهنگ اسلامی، انسانی و عرفانی مرتبط باشند، از دیگر روش‌های تربیت غیرمستقیم دینی جوانان به شمار می‌رود.

با به معرض مسابقه نهادن موضوع‌های مناسب، جوانانی که درصدد برنده شدن در یک مسابقه جزئی هستند، به سادگی ممکن است، ناگهان خود را با مضامین و محتواهای شگفتی مواجه ببینند که جذب آن شده، آن را به صورت جزئی از منظومه وجودی خویش درآورند.

یک‌بار در حالی که نگارنده عضو هیأت علمی همایش بین‌المللی پیامبر اعظم بود، در جلسه هیأت علمی همایش، شاهد بحث یکی از اعضا شد که بیان می‌داشت، فرد دیگری همچون سلمان رشدی، در غرب پیدا شده است و به اسلام اهانت کرده است، بنابراین ضرورت دارد که در اسرع وقت به اهانت وی، پاسخ لازم و مقتضی داده شود. نگارنده در نقد نظر وی، بیان داشت، امثال این افراد زیاد هستند، و اگر ما بخواهیم دایم درصدد پاسخ دادن به این و آن باشیم، اصلاً دیگر انرژی و وقتی برایمان نمی‌ماند که به تولید محتوای مورد نیاز جامعه خودمان (و در مرحله بعد دیگر جوامع بشری)، برسیم. به عنوان مثال، در آموزه‌های دینی وارد شده است که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، شکستن یک شاخه درخت را همچون شکستن بال فرشتگان، دیده و توصیف کرده است و یا در حدیث شریف دیگری وارد شده است که اگر قیامت برپا شد و شما نهالی در دست خودتان داشتید، اگر فرصت کاشتن آن نهال را داشتید، به کاشتن آن اقدام ورزید. بنابراین نیازی که ما باید امروز به دنبال پاسخ به آن باشیم، کار کردن روی مضامینی همچون زیست محیط از منظر اسلام و موارد مشابه است، زیرا در صورت تهیه محتوای لازم در این زمینه‌ها، مباحث مزبور خود به خود با در معرض دید قرار دادن زیبایی‌های اسلام، پاسخ لازم به هتاکان و اسائه ادب کنندگان به دین را به احسن وجه خواهد داد.

در پی این پیشنهاد، اعضای هیأت علمی همایش، از نگارنده خواستند تا در همین زمینه، دست به تهیه مقاله‌ای برای ارایه در همایش بزنند و وقتی مؤلف در جست‌وجوی این معنا، به برخی از متون دینی لازم، مراجعه کرد، در عمل با دنیای گسترده و متفاوتی مواجه شد. در این دنیا، پیامبر خدا، صلوات الله علیه،

بر حیوانات همچون انسان‌ها سلام می‌کند و آن‌ها را با کلماتی زیبا (مانند: آفرین بر تو ای اسب)، خطاب قرار می‌دهد.

در این دنیا، نباید به حیوانی ناسزا گفت و در صورت گفتن ناسزا به یک حیوان، فرد خاطی نه تنها مرتکب کار حرام و گناه کبیره شده است، بلکه شهادت وی نیز دیگر مورد پذیرش نیست، همان‌گونه که اگر کاروان دارای به حیوان خود برای زودتر رسیدن به مقصد، فشار وارد آورد، شهادتش مسموع نیست.

در این دنیا، مالکان حیوانات باید دقت کنند برای دوشیدن شیر حیوان، ناخنشان کوتاه باشد تا مبادا در جریان دوشیدن شیر حیوان، به پستان آن حیوان خراش وارد آید. در منظر دین، کسانی که در گردنه‌ها از مرکبشان پیاده می‌شوند، اجری همچون آزاد کردن یک بنده می‌برند و اگر به مرکبشان، جوی پاک شده بخوراند، در برابر هر دانه جو، یک عمل نیک برایشان ثبت می‌شود.

در این دنیای لطیف، گربه از ساکنان اهل خانه حساب می‌شود و باید روزی وی را منظور کرد و به بیان رسول خدا، هیچ خانه نبی الهی نبوده است که در آن کبوتری جای گیر نشده و در آن لانه نگذاشته باشد.

حرمت حیوانات در اسلام چنان است که وقتی یکی از فرماندهان سپاه اسلام، در هنگام جابه‌جایی مقر فرماندهی، متوجه لانه گذاشتن کبوتری در چادر مزبور می‌شود، مانع برچیدن آن می‌گردد و وقف آذوقه برای حیوانات، در فرهنگ اسلامی به صورت امری معمول در آمده است. پیامبر خدا، صلی الله علیه و آله، در یکی از توصیه‌های خود، از مردم می‌خواهد تا از تردهای غیر ضروری شبانه خویش پرهیز کنند تا مبادا در جریان ترددشان، جانوران ریز روی زمین را لگدکوب کنند.

در این دنیای متفاوت، معصوم، علیه‌السلام، برای رفع مشکل حیوانات (خواه این حیوان یک حیوان کوچک همچون قُمری باشد و خواه بزرگ، مانند شیری درنده)، دست به دعا بر می‌دارد، وارد آوردن جراحت بر حیوان‌ها، همچون انسان‌ها، مستوجب پرداخت دیه است و آموزه‌های دینی بیان می‌دارند، اگر بار ظلمی که انسان‌ها در حق حیوانات روا داشته‌اند، از روی دوش آنان برداشته شود، بار آخرتی انسان‌ها، بسیار سبک خواهد شد.

در آموزه‌های دینی وارد شده است که دو پسر بچه، پر خروسی را می‌کنند و عابدی از بنی اسرائیل، با وجود دیدن این صحنه، به نماز خود ادامه داد که خدا دستور داد، زمین آن عابد را فرو ببلعد.

در این دنیا، برخورد مبتنی بر رفق و مدارا، نه تنها در دوران حیات حیوان، که حتی در لحظه مرگ او و فراتر از این، پس از مرگ او نیز ادامه می‌یابد.

در آموزه‌های دینی وارد شده است که نباید در برابر حیوان، کارد را تیز کرد و تا آخرین لحظه باید از نشان دادن کارد به حیوان، پرهیز کرد. ذبح حیوان در برابر حیوان نفی شده است، راندن حیوان به مذبح باید با نرمی و ملاحظت صورت پذیرد و قبل از ذبح، باید به حیوان آب داد و او را با به سمت چپ خواباند (که هر دو مورد اخیر برای تسهیل خروج خون از بدن حیوان، اندیشیده شده‌اند)، از کارد تیز استفاده کرد و در حین ذبح، از قدرت و سرعت عمل برخوردار بود.

پس از مرگ حیوان نیز تا سرد شدن بدن او، باید از کندن پوست حیوان پرهیز کرد و بلاشه آن حیوان نیز نباید با شدت و خشونت برخورد کرد.

در دنیایی که حتی جنازه یک گنجشک در آن از احترام برخوردار است، بهترین انسان از منظر دین (احسن عملاً)، بهترین فرد در ارتباط با انسان‌های دیگر نیست، بلکه بهترین انسان، شایسته‌ترین فرد در ارتباط با زیست محیط و عوامل زیست محیطی خودش است و کسانی که به عوامل زیست محیطی خویش (اعم از آب، خاک، هوا و گیاهان و جانوران)، آسیب بزنند، از منظر دین مفسد فی الارض شناخته می‌شوند و انسان‌ها حتی مجاز نیستند که در جریان جنگ نیز دست به آلوده کردن عوامل زیست محیطی دشمنشان بزنند (منطقی، ۱۳۸۶، و نظری توکلی، ۱۳۸۸).

بالتبع جوانی که در پی برگزاری مسابقه‌ای با عنوان نگاه زیست محیطی اسلام، در آن شرکت کرده و در پی بردن جایزه مسابقه است، پس از برخورد با دیدگاه‌هایی از سنخ آنچه از آن یاد شد، به جای یک جایزه جزئی، گوه‌ری را می‌یابد که بعداً نیز آن را پاس داشته، با اثرپذیری از این دیدگاه‌های زیبا و لطیف، آن را در زندگی و جامعه خویش، پیاده خواهد کرد.

ارایه موضوع‌هایی که لازمه آن مراجعه به متون عرفان اسلامی است، نیز به سهم خود عرصه جذاب و گیرایی برای جوانان پدید خواهند آورد. به عنوان مثال، انتخاب عنوان پژوهشی زیست محیط در عرف عارفان، جوان را بر آن خواهد داشت که با مراجعه به کتاب‌های عرفانی یا زندگی‌نامه عارفان و سالکان، در عمل با عارفانی برخورد کند که اگر کژدمی را در آهنگری خویش می‌یافتند، بدون آسیب رساندن به وی، آن را به بیابان برده، رها می‌کردند و یا آن که با یافتن مورچه‌ای در کیسه گندم خویش، خود را موظف می‌دیدند که مورچه را به محل اسکانش، انتقال دهند.

روشهای تربیتی، روش‌های درمانی و مانند آن‌ها، از دیگر موضوع‌های مطرح در این عرصه به شمار می‌روند.

موضوع قرار دادن ادبیات جبهه و جنگ، عرصه گسترده دیگری است که می‌توان با به مسابقه نهادن آن، جوانان زیادی را جذب عرفان و غنای شگفت‌آوری کرد که در دوران جنگ، در جبهه‌ها رقم خورد.

به مسابقه نهادن انجام یک پژوهش، تهیه یک نمایشنامه، فیلم نامه و یا داستان بر مبنای ادبیات جنگ، ممکن است جوان را در ابتدا برای بردن جایزه‌ای کوچک، جذب خود کند، اما وقتی جوان در ادبیات جنگ وارد می‌شود، در این جهان ناگهان خود را با انسان‌های شگفتی مواجه می‌بیند. به عنوان مثال، او می‌بیند که یک فرمانده، زمانی که با نیروهای غواص خویش برای شکستن خط دشمن، از عرض اروند عبور می‌کند و انفجار ناشی از خمپاره‌های دشمن، برادر فرمانده را در حین غواصی، دچار موج گرفتگی می‌کند و او به فریاد زدن می‌افتد، فرمانده برادر خویش را زیر آب کرده، خفه می‌کند تا مبادا خطری متوجه عملیات و سایر رزمندگان خط‌شکن وی شود، یا زمانی که جوان مشاهده می‌کند، رزمندگانی که ناگهان خود را در میدان مین یافته‌اند، بیان می‌دارند، برای سلامتی خودمان فاتحه مع الصلوات یا رزمنده دیگری را می‌بینند که هنگام قرار گرفتن زیر خمسه خمسه عراقی‌ها، در حالی که در پی جان پناه می‌گردد، می‌گوید: موجم! موجم! قبول نیست، در عمل با انسان‌های پاک‌بازی مواجه می‌شود که مرگ را به سخره گرفته‌اند و چاره‌ای جز فرو آوردن سر تعظیم در برابر آنان، نیست.

از رزمنده دیگری نقل کرده‌اند که وقتی وی ماری را در کنار سنگرشان یافت، آن را گرفت و راهی محل نامعلومی شد. بعد از گذشت چند ساعت، وقتی سر و کله او پیدا شد و دوستانش او را دیدند، از دلیل غیبت چند ساعته او جویا شدند، و وی در پاسخ بیان داشت، من آن مار را چند کیلومتر دورتر از سنگرها بردم و در حالی که او را آزاد می‌کردم، از آن مار عذرخواهی کردم که ما شرمنده او هستیم که به دلیل جنگ، آمده‌ایم و خانه و کاشانه او را بهم زده‌ایم! (و این مسأله در عمل، تلفیقی از همان دیدگاه زیست محیطی زیبای دین، زیست محیط در عرف عارفان و زیست محیط در عرف سالکان جبهه‌ها را به نمایش می‌گذارد).

اخذ نظریه‌های جدید در زمینه‌های مختلف دینی، مدیریتی، نوآوری، خلاقیت و نظایر آن، سطح فراتری است که از این مسابقات می‌توان انتظار داشت. به عنوان مثال، منطقی (منتشر نشده)، در نمونه‌ای از این موارد می‌نویسد:

دکتر منطقی در بحث ضرورت تربیت دینی جوان، از منظری متفاوت، نخست دست به نقد نظریه‌پردازی‌های موجود در خلاقیت زده است، و این نظریه‌پردازی‌ها را به سبب بی‌توجهی به جهان‌بینی الهی که به صورت بالقوه، آدمی را به سمت و سوی خلاق شدن و خلاق عمل کردن سوق می‌دهند،

نظریات ناقصی می‌داند و در ادامه، با طرح اثرات مثبت لحاظ کردن جهان‌بینی الهی در نظریه‌پردازی خلاقیت، از بروز خلاقیتی یاد می‌کند که متفاوت از خلاقیت‌های موجودی که تاکنون بوده‌اند، هست. وی در همین ارتباط خاطرنشان می‌سازد، اگر خلاقیت‌های موجود را خلاقیت‌هایی جزءنگر، نام‌بنهیم، خلاقیتی که در پرتو جهان‌بینی الهی محقق خواهد شد، شایسته نام‌گذاری خلاقیت کلان‌نگر می‌باشد. دکتر منطقی در تشریح نقص ندیدن جهان‌بینی الهی در نظریه‌پردازی‌های موجود یادآور می‌گردد، ملاحظه سیر نظریه‌پردازی‌های خلاقیت بیانگر سوق یافتن نظریات تک‌بعدی (تک‌استراتژی)، به سمت نظریات چندبُعدی و تعاملی است. علاوه بر این، در نظریات تعاملی، رفته‌رفته ابعاد غیرشناختی، نقش پررنگ‌تری یافته‌اند، اما به نظر می‌رسد، روند اخیر کامل نشده است و باید با ورود عامل جهان‌بینی الهی در نظریه‌پردازی‌های تعاملی جدید، کامل‌تر شود. وی در تبیین نظر اخیر خود بیان می‌دارد، ملاحظه انگیزه‌ای که آمابلی در نظریه خویش به طرح آن می‌پردازد، دلالت بر آن دارد که انگیزه اخیر، انگیزه‌ای فردی و در نهایت اجتماعی است، اما هر دو شق اخیر، در سرانجام خویش، به توقف و رکود می‌انجامند. به عنوان مثال، فردی که انگیزه وی کسب ثروت است، با رسیدن به ثروت، انگیزه خودش را به میزان زیادی از دست خواهد داد و یا فردی که انگیزه‌های اجتماعی وی را به کار و کوشش بیشتر و خلاق‌تر، فرا می‌خواند، در برخورد با جامعه‌ای دیکتاتور که نه تنها زحمات و تلاش‌های وی را قدر نمی‌داند، بلکه به تهدید وی نیز اقدام می‌کند، به سادگی ممکن است انگیزه خویش را از دست بدهد، اما اگر فردی با پذیرش جهان‌بینی الهی، از همین منظر به تحلیل رخدادهای اطراف و اکنافش بپردازد، با انگیزه الهی که از آن برخوردار است، به تحرک، کار و کوشش خلاق برمی‌آید و توقفی هم برای وی تصور نمی‌شود، زیرا وی فارغ از سود و زیان خویش و فارغ از این که عرصه‌های بستر اجتماعی، پذیرشی نسبت به وی دارند یا ندارند، به کوشش درآمده، درصدد ادای وظیفه الهی خود برمی‌آید که در واقع این امر، مترادف پیشبرد مردم و جامعه‌اش، می‌باشد.

مؤلف در فراز دیگری از نقدی که به انگیزه، در نظریاتی که از جهان‌بینی مادی برخوردارند، وارد می‌آورد، یادآور می‌گردد، از نظر آمابلی، واضع نظریه انگیزه خلاقیت، چهار عامل ارزیابی، پاداش، رقابت و محدود کردن انتخاب، عوامل سرکوب‌کننده خلاقیت به شمار می‌روند، حال آن که در پرتو انگیزه الهی، هیچ یک از عوامل پیش‌گفته، محل حرکت خلاق فرد نیستند. زیرا ارزیابی منفی از فرد، وی را که برای ادای تکلیف الهی خویش، در حد وسع و توانش، به پا خواسته است، متوقف نمی‌سازد.

دادن پاداش احتمالی نیز فرد الهی را بی‌انگیزه نخواهد ساخت، زیرا اساساً تعریف پاداش در جهان‌بینی الهی، با تعریف پاداش در جهان‌بینی غیرالهی، متفاوت است. در جهان‌بینی الهی، کسب پاداش اخروی و رضایت حق تعالی مطرح است، در حالی که پاداش در افق مادی، در پول و شهرت خلاصه می‌شود. از سوی دیگر، یک فرد الهی، به دنبال رقابت با دیگران نیز نیست که با عقب افتادن از آنان، احساس خسران کند، وی به دنبال ادای تکلیف، در حد وسع و توان خودش است و حتی خود را مکلف به پیروزی نیز نمی‌داند، چرا که آنچه که دین از فرد خواسته است، تنها و تنها در ادای تکلیف فرد خلاصه می‌شود، حال چه عمل او به پیروزی برسد و چه به پیروزی نرسد، وی در نهایت با ادای تکلیف خویش، خود را پیروز می‌داند، بر همین مبنا، محدود شدن انتخاب فرد الهی نیز وی را بی‌انگیزه نمی‌کند، زیرا زمانی که ادای تکلیف مترادف پیروزی قلمداد شود، فرد الهی شکست خویش را نیز در مسیر ادای تکلیف، موفقیت و بهروزی تلقی می‌کند.

مؤلف پس از نقد نظریه‌پردازی‌هایی که به طرح انگیزه در فضای مادی پرداخته‌اند، از ویژگی مهم‌تر جهان‌بینی الهی که تربیت شخصیت خلاق و جامع‌الاضداد است، یاد می‌کند. وی با مقایسه جهان‌بینی مادی و جهان‌بینی الهی، بر برخی از ویژگی‌های بالقوه خلاق جهان‌بینی الهی، به شرح زیر، تأکید می‌کند: - دید الهی با طرح مبداء و معاد، انعطاف‌پذیری فوق‌العاده‌ای به تفکر فرد الهی می‌دهد، در حالی که دید مادی، از چنین ویژگی برخوردار نیست.

- دید الهی، با تأکید بر زنده بودن هستی، برون‌گرایی شدیدی را برای فرد الهی رقم می‌زند که دید مادی، فاقد این تحرک آفرینی است.

- جهان‌بینی الهی با تأکید بر شناخت نفس، درون‌گرایی عمیقی را برای انسان الهی پدید می‌آورد که دید مادی، از چنین ویژگی و خصوصیتی برخوردار نیست.

- جهان‌بینی دینی، با تأکید بر مسوولیت آدمی (در حدی که آموزه‌های دینی بیان می‌دارند، کسی که صبح کند و به فکر اصلاح امور مسلمانان نباشد، مسلمان نیست)؛ نهایت انعطاف، توجه و تلاش را در فرد دین‌مدار، پدید آورده، رقم می‌زند.

۱- سیکزنت می‌هایی در توصیه‌هایی که برای تربیت خلاق خود دارد، پیشنهاد می‌کند، سعی کنید هر روز هدف ویژه‌ای داشته باشید.

- جهان بینی الهی با طرح کارنامه فردی و جمعی، تلاش مضاعفی را برای فرد الهی پدید می آورد، تلاش اخیر حتی با بسته شدن کارنامه جمعی و عقیم شدن بستر اجتماعی خلاقیت، از منظر فرد دین دار، به بن بست نرسیده، وی خود را موظف به ادای تکلیف خویش، به صورت فردی، می داند.

- جهان بینی الهی با ارایه الگوهای فردی (مانند نماز و روزه) و جمعی (نظیر حج و جهاد) که در بطن خود، قالب شکنی را به افراد می آموزند، افراد دین مدار را به جای پذیرش قالب هایی که هر روزه در جامعه به آنان تحمیل می کردند، به سمت قالب شکنی سوق می دهد.

- جهان بینی الهی با تأکید بر داشتن انگیزه الهی در افراد دین دار، آنان را در عمل به سمت حماسه و عرفان سوق می دهد، در حالی که جهان بینی مادی، فاقد تحرک بخشی اخیر است.

- جهان بینی الهی با پرهیز دادن فرد از داشتن هر گونه دید جنسیتی و قومیتی، وی را از دیدهای کلیشه ای و قالبی جنسیتی و قومیتی می رهاند، در حالی که ویژگی اخیر در جهان بینی مادی ملاحظه نمی شود.

دکتر منطقی در جمع بندی اجمالی مقایسه اخیر، یادآور می شود، نتیجه تربیت دینی در صورتی که دین ماهیت عرفانی- انقلابی خود را حفظ کرده باشد، و از سوی سردمداران متحجر و جزم اندیش، به صورتی عقیم و بسته نگر در نیامده باشد، تربیت شخصیت هایی است که جامع اضداد هستند و زندگی خلاق این افراد، دورنمایی از نظریه غایی خلاقیت را به معرض دید می گذارد، به این معنا که برخلاف توجه به مسایل جزءنگر که در جهان خلاقیت معاصر وجود داشته و سیطره دارد، در پرتو تربیت اخیر، زندگی خلاق، به مثابه خلاقیتی کلان نگر، مطرح می باشد.

دکتر منطقی در این قسمت برای ارایه مصداقی از تربیت انسان های جامع الاضدادی که یک زندگی خلاق را به معرض دید می گذارند، با عبور از انبیا و اولیای الهی و با گذشتن از شخصیت های بزرگی مانند دکتر چمران، با مطرح ساختن افراد عادی تر، می کوشد تا ثمره تربیت خلاق دینی را به معرض دید بگذارد. وی با مد نظر قرار دادن نمونه ای از بین مردم جامعه (شهید احمد کاظمی)، در صدد تبیین تربیت جامع الاضداد مکتب، برآمده است.

دکتر منطقی در این قسمت، نخست از برخی از خلاقیت های جزءنگر شهید کاظمی یاد کرده، سپس از خلاقیتی فراتر، یاد می کند. وی در تشریح خلاقیت های جزءنگر شهید کاظمی متذکر می گردد، وی کار تأسیس لشکر نجف اشرف را با گروهی ۱۰ نفره شروع کرد و سپس گروه کوچک خود را با استفاده از غنایم جنگی، به گردان و سپس به تیپ و در نهایت به لشکر، تبدیل کرد. بررسی عملکرد شهید کاظمی در طول جنگ، حکایت از آن دارد که وی در تمامی عملیات هایی که طراحی کرد، ضمن به کارگیری خلاقیت ها، ابداع ها و ابتکارهای زیاد، همواره دشمن را در عملیات های اخیر دور می زد (که

گاه این دور زدن، متضمن ۳۰ کیلومتر پیشروی در عمق دشمن و سر در آوردن از پشت نیروهای مورد نظر بود).

شهید کاظمی هنگامی که فرماندهی قرارگاه حمزه، در کردستان را پذیرفت، هم‌زمان با نفوذ در عمق ۱۰۰ کیلومتری خاک عراق برای محاصره پایگاه‌های کومله و دموکرات، کوشید تا با آنان به توافق برسد که عملیات مسلحانه خود را در کردستان متوقف سازند. علاوه بر این، وی در کنار تغییر سیاست مرسوم امنیتی کردستان (که نیروهای نظامی را به صورت یک سیل و هدف ثابت، در برابر دشمن قرار می‌داد)، با اتخاذ سیاست تهاجم فعال، چنان کومله و دموکرات را تحت فشار قرار داد که عملیات آن‌ها به مقدار زیادی در سطح کردستان، کاهش پیدا کرده، محدود شد. پیش گرفتن فعالیت‌های فرهنگی گسترده در سطح کردستان، از دیگر فعالیت‌های کارنامه شهید کاظمی در سمت فرماندهی قرارگاه حمزه بود.

شهید کاظمی پس از انتصاب به فرماندهی نیروی هوایی سپاه، این نیرو را با هواپیماهای جنگنده و هلی‌کوپتر کارآمدتر، بیش از پیش تجهیز کرد و نوعی از هلی‌کوپتر ساخت داخل را برای این نیرو، روی خط تولید فرستاد.

شهید کاظمی، در سمت فرماندهی نیروی زمینی نیز به حذف واحدهایی که به مناسبتی ایجاد شده و دیگر در سازمان رزم نیروی زمینی، باقی مانده بودند، اقدام کرد و به این ترتیب در جهت چابک کردن و منعطف کردن سازمان نیروی زمینی، گام‌هایی اساسی برداشت.

اما گذشته از خلاقیت‌های جزءنگر اخیر که ممکن است در سطح افراد مشابه (در جهان‌بینی مادی)، ملاحظه شود، دکتر منطقی از زندگی خلاقیتی یاد می‌کند که در اثر تربیت دینی، در شهید کاظمی و هر دست پرورده دیگری از مکتب، خود را به معرض دید می‌گذارد. به این معنا که شهید کاظمی با آن که ۳۰ سال از عمر ۴۷ ساله خود را در تشکیلات نظامی سپری ساخت و علی‌القاعده، انتظار می‌رود زندگی نظامی، روحیه و طبع خشنی به وی داده باشد، اوجی از عواطف لطیف را در زندگی روزمره خود، متجلی ساخت. به نحوی که پا گذاشتن روی مورچه‌ای، اشک وی را در می‌آورد. با کبوتران کنار پنجره اتاقش، ارتباط عاطفی داشت، با کودکان اطرافیان، روابط عاطفی عمیقی داشت، به گونه‌ای که حتی بعد از شهادتش، نام او، اشک آنان را سرازیر می‌ساخت و چنان به دوستش مهر می‌ورزید که با شهادت وی، بیمار شده، در بستر بیماری می‌افتد. طبع لطیف او در برخورد با نیروهای تحت امرش نیز مکرر گزارش شده است.

شهید کاظمی با آن که با فرماندهی لشکر نجف اشرف، قرارگاه حمزه، نیروی هوایی و نیروی زمینی سپاه، اوجی از اقتدار را در کارنامه خویش ثبت کرد، اما در عمل، اوجی از تواضع را از خود به منصفه ظهور می‌نهاد. تصویر وی در تمامی تصویربرداری‌های جبهه و جنگ ناپیداست و حرف‌های ضبط شده وی نیز، متعلق به هدایت عملیات‌ها است و علاوه بر همه این‌ها، با این که او فاتح خرمشهر بود، ولی هیچ‌گاه در گزارش فتح خرمشهر، خودش را فاتح این شهر معرفی نکرد.

شهید کاظمی در برخورد با فرماندهان بالا دست خود، اوجی از صلابت را به معرض دید نهاده، در بسیاری از مواقع، در برابر درخواست‌هایشان، به آنان پاسخ نه می‌داد، ولی همین فرد در برخورد با نیروهای تحت امرش، اوجی از شفقت و نرم دلی را نشان می‌داد و حتی زمانی که به صورت وی ترکش اصابت کرد، پس از به هوش آمدن، حاضر به عقب رفتن از خط اول جبهه نشد و ترجیح داد که در کنار نیروهایش بماند.

مراتب نظامی شهید کاظمی از سویی و شاهکارهای عملیاتی او از سوی دیگر، خود به خود می‌توانند اوجی از غرور را در فرد دامن بزنند، حال آن که وی برخلاف شرایط پیش گفته، اوجی از انکسار نفس را در خود به نمایش نهاد تا جایی که حتی دوستان صمیمی او به جز دیدن دست مجروح وی، از سایر مجروح شدن‌ها و جراحات‌های بدنی او بی‌خبر بودند.

شهید کاظمی با آن که اوجی از خلاقیت را در عملیات‌های خویش به معرض دید نهاده بود، با این همه در برابر انتقادهایی که از وی می‌شد، اوجی از پذیرش را از خود نشان می‌داد و بعدها انتقادهای تند و تیزی که از او شده بود، مایه شوخی و مزاح بین وی و منتقدانش را پدید می‌آورد.

شهید کاظمی با برخورداری از امکانات گسترده‌ای که در اختیارش بود، اوجی از ساده زیستی را در زندگی خود متجلی کرد، به نحوی که هنگام شهادت، بیش از ۳-۲ دست لباس، بیشتر نداشت و به همین ترتیب، با آن که فرماندهان مشابه، همواره چندین کیلومتر عقب‌تر از نیروهای تحت امرشان، هدایت عملیات را برعهده می‌گیرند، وی نه تنها در خطوط مقدم عملیاتی، همراه سربازانش می‌جنگید، بلکه گاهی شخصاً به کنترل خطوط شناسایی شده برای عملیات‌های آتی، اقدام می‌کرد و در جریان بحرانی شدن خطوط عملیاتی، برای جلوگیری از سقوط خط، با دوستش به تنهایی، به درگیری با تانک‌های دشمن اقدام کرده، با بالا رفتن از آن‌ها و انداختن نارنجک در لوله تانک‌ها، به انهدام آن‌ها پرداخته بودند.

دکتر منطقی با ترسیم اجمالی زندگی و منش نمونه‌ای از دست پروردگان مکتب، نتیجه می‌گیرد، تربیت دینی، تربیتی است که به جامع‌الاضداد شدن انسان می‌انجامد و همین ویژگی، زندگی خلاق را برای

فرد رقم می زند که برخلاف خلاقیت های جزءنگری که تاکنون، گزارش آن ها در ادبیات خلاقیت آمده است، پدیده خلاقیت کلان نگر را رقم زده، به معرض دید می گذارد و این تحولی است که افزوده شدن دیدگاه الهی، می تواند در روند تحولی نظریه پردازی های خلاقیت پدید آورد.

بنابراین عرصه مسابقات، اگر با موضوع هایی اندیشیده شده، هدایت شود، در عمل عرصه مناسبی برای جوانان خیرخواه، نועدوست و نازک طبع را فراهم می آورد و رفتارهایی را بدان ها می آموزد که هدف دین، در واقع تحقق همان رفتارها است.

– مسابقات هنری

با نگاهی به قرآن، مشخص می شود که قرآن برای القای مفاهیم مورد نظر خود، به بهترین وجه از هنر سود جسته است، به این معنا که قرآن برای القای مفهوم مورد نظر، گاه، با طرح یک شبه نمایشنامه، به بهترین وجه مفهوم را القا می کند. گاهی مفاهیم مجرد با مهارت هنرمندانه تصویر می شوند و زمانی با مطرح ساختن رخدادهایی که جزئیات آن مبهم مانده است، کششی وصف ناشدنی در داستان ایجاد می کند.

همچنین قرآن با سیر دادن آدمی در گذشته حال و آینده، با خلق صحنه های بسیار پرتنش و هیجان انگیز، تجربیاتی مشابه تجربیات زیسته را به فرد القا می کند.

قرآن در داستان حضرت داوود، علیه السلام، در امر قضاوت و دقت در آن، و پرهیز از پیش داوری و داوری شتابزده و بدون درخواست دلیل از مدعی و بدون فرصت دادن به طرف دیگر برای اظهار نظر، ماجرای تمثیل گونه بیان می کند که دو نفر متخاصم، از دیوار عبادتش فرود می آیند و یکی می گوید: این برادر من است و ۹۹ گوسفند دارد و من یک گوسفند دارم و او خواسته گوسفند مرا هم ضمیمه گوسفندان خود سازد و با من بد رفتاری کرده است.

حضرت داوود، فوری گفت: او با این درخواست بر تو ستم کرده است و بسیاری از افراد معاشر، در حق یکدیگر ستم می کنند.

حضرت داوود، علیه السلام، زود می فهمد که این صحنه برای آزمایش اوست، به درگاه خدا توبه می کند و به رکوع می افتد... (سوره ص، آیات ۱۲ تا ۲۴).

گرچه درباره این ماجرا، افسانه های بسیاری ساخته و پرداخته اند، ولی علامه طباطبایی (، ؟، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ۱۳۶۴)، در این باره می گوید:

تدبر در آیات قرآنی که ماجرای ورود دو متخاصم را بر داوود (ع) مطرح می‌سازد، بیش از این را نمی‌رساند که آن صحنه، امتحان خدایی برای داوود بود که در قالب تمثیل و تجسم انجام گرفت، تا او را با تربیت الهی بار آورد و راه و رسم داوری و قضاوت عادلانه را به او بیاموزد تا در حکومت و داوری، از مسیر عدالت به ستم نگراید.

در موارد دیگری، قرآن کریم مفاهیم مجرد را به نحوی هنرمندانه به تصویر کشیده است. به عنوان مثال، وقتی قرآن می‌خواهد نشان دهد، صدقه‌ای که انگیزه آن خودنمایی است یا در پی آن سرکوب و منت و آزار است، نه سود بخشیده، نه باقی می‌ماند، مطلب را چنین بیان می‌کند:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقه‌های خود را با منت نهادن و آزار دادن، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم می‌بخشد، ولی به خدا و روز بازپسین باور ندارد، تباہ مکنید، چرا که مثل او چون مثل سنگ خارایی است که بر روی آن غباری نشسته و رگباری بر آن زند و کلوخه سختش را همچنان بر جای نهد (۲۶۴، بقره).

قرآن آن‌ها را وامی‌دارد تا در هیأت سنگی خارا به تأمل درنگرند که چگونه قشری نازک از خاک روی آن را گرفته و در ظاهر توهم رویدن و سبز شدن در آن می‌رود، ولی همین که باران تندی بر آن زند، به جای آن که سبزه از آن برسد، - چنان که خصلت دیرین آسمان و زمین است - خاک رفته و سنگ سخت، همچنان بر جای مانده است!

اما نقطه مقابل آن کسانی هستند که برای رضای خدا، انفاق می‌کنند، نه جلب توجه مردم، یا به انگیزه سالوس و ریا یا به قصد منت نهادن، پس از صدقه دادن به قرار زیر است:

و داستان آن‌هایی که مال‌های خویش را برای خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می‌کنند، باغی را ماند که برفراز پشته‌ای است، اگر رگباری بر آن زند دو چندان محصول برآرد و اگر هم رگباری بر آن فرود نیاید، نرمه بارانی آن را بس است (۲۶۵، بقره).

این صحنه، آن روی دیگر سکه یا چهره دیگر انسان راستین را نشان می‌دهد:

صدقاتی که در راه خشنودی خدا صرف می‌شود دیگر شبیه به قشر نازک خاک روی سنگ سخت نیست، بلکه مانند باغی است که برفراز تپه‌ای است. اگر در تشبیه سابق، باران قشر نازک را پس می‌زد و سنگ سرسخت را - چون چهره دژم آزار دهنده - عیان می‌ساخت، این بار برعکس - به علت آمادگی زمین برای رویش گیاه، چه باران بیارد چه بسیار ناچیز باشد، آن زمین مستعد را - همواره سرسبز باقی می‌گذارد (در تقابل دو تابلو و مقایسه آن‌ها با یکدیگر باید دقت کرد) (قطب، ؟، ترجمه فولادوند،

همین طور قرآن با ترسیم داستان حضرت نوح، علیه السلام، و فرزندش کنعان، به ترسیم عظوفت انسان-های والایش یافته، و سنگ دلی انسان‌های تبه کار می پردازد. کتاب آفرینش هنری در قرآن در این زمینه می نویسد:

اینک چشم اندازی از طوفان نوح را در برابر خود می بینیم: یعنی زمانی که سفینه آنان را در دل موجی کوه آسا همی برد! (۴۲، هود).

در لحظه ای حساس و انسانی، عاطفه پدری در حضرت نوح بیدار می شود: او را فرزندى است که ایمان نیاورده و پدر می داند که او نیز در زمره غرق شدگان خواهد بود، ولی عاطفه انسانی در آن لحظات بر نقش پیامبری می چربد، با تضرع ندا در می دهد:

ای پسرک من با من سوار شو و از کافران مباش!

فرزند جوان و عاصی چاره رهایی را به گونه ای خاص و انحرافی می بیند: به زودی به سوی کوهی پناه جویم که مرا از آب نگاه دارد! ولی باز غریزه پدری، اندوهگین، تکرار می کند:

امروز از فرمان خدا، هیچ نگاه دارنده ای نیست، مگر کسی را که خدا مورد ترحم قرار دهد.

اما صحنه نمایش دگرگون می شود و موج سرکش همه چیز را بر سر راه خود فرو می بلعد: و موج میان آن دو حایل شد و از جمله غرق شدگان گردید! (۴۳، هود).

شنونده درین لحظات نمایش، دگرگون می شود و موج سرکش همه چیز را بر سر راه خود فرو می بلعد: و موج میان آن دو حایل شد و از جمله غرق شدگان گردید! (۴۳، هود).

شنونده درین لحظات کوتاه، نفس های خود را در سینه نگاه می دارد: سفینه ای که موج ها را در هم می شکند و تنها وسیله نجات است و پدری که در آخرین فرصت می کوشد، تا فرزند خود را از چنگ طبیعت بی شعور و مرده و امواج سنگ دل برهاند و جوانکی که به غرور خویش می نازد و زندگی خود را بر سر این کار می بازد.

طوفانی در دل آدمی - چه پدر و چه پسر - برپاست که گویی آینه تمام نمای طوفان طبیعت بی جان است که شهر و دیار را در خود فرو می بلعد... (قطب، ۲، ترجمه فولادوند، ۱۳۵۹).

قرآن کریم در ترسیم قیامت، فرمود:

ای مردم، از پروردگار خود بترسید، چرا که زلزله آن ساعت، امری هولناک است. روزی که آن را ببینید، هر شیردهی آن که را شیر می دهد، فرو گذارد و هر آبستنی وضع حمل کند، و مردم را مست پنداری، ولی مست نیستند، اما این عذاب خداست که شدید است (۱-۲، حج).

تصاویر مادران شیردهی که شیردادن فرزندانشان را از یاد می‌برند، و زنان بارداری که از بیم، سقط جنین می‌کنند و حالت مردمی که از ترس عذاب، مست به نظر می‌رسند، همگی ترس ظاهری را رقم می‌زنند، اما در پاره‌ای موارد، آیات قرآن به ترسیم تصویری از ادراکات درونی آدمی دست می‌زنند. در آیات شریفه ۳۷ از سوره عبس و ۱۰ از سوره معارج فرمود:

در آن روز هر کس از ایشان را کاری است که به خود سرگرم دارد.

(در روز قیامت) یار صمیمی از همدم خود نپرسد.

شواهد فوق، به خوبی نشان می‌دهند که چگونه قرآن مفاهیم مجرد را به تصویر کشیده و به شکلی بسیار ملموس، ترسیم کرده است.

در موارد دیگری قرآن با طرح داستان‌هایی که بسیاری از جزئیات (و حتی نام قهرمانان آن را) ناگفته می‌گذارد، یا پی در پی به صحنه آرایی‌های گوناگون روی می‌آورد، یا قسمت‌هایی از داستان را مبهم می‌گذارد، بر جاذبه داستان و تازه ماندن آن برای انسان‌های همه اعصار و همه مکان‌ها می‌افزاید.

در کنار ویژگی‌هایی همچون طرح نمایشنامه گونه برخی از مفاهیم و ایده‌ها و ترسیم تابلویی زنده از مفاهیم مجرد و ذهنی و ارایه داستان‌هایی پوشیده از ابهام و پرکشش، قرآن با صحنه آرایی‌های عمیق و شگفت‌آور، افراد معاند و مردد را بین زمان‌های گذشته، حال و آینده، به نوسان در می‌آورد و در این روند تجربیاتی مشابه تجربه زیسته را به ذهن آنان القا می‌کند.

یکی از شیوه‌های درمانی جدید و رایج مکتب تحلیل روانی که طی چند دهه اخیر ارایه و معرفی شده است، تکنیک درمانی رؤیاهای هدایت شده در بیداری است. در تعریف این روش، چنین گفته شده است:

رؤیاهای هدایت شده در بیداری، عبارت است از متحرک ساختن و بیان مسأله از آگاهی فرد به زبان سمبولیک ویژه‌ای که در دو سطح، به تجربه زیسته درمان‌جو، در می‌آید:

اول: صحنه نمایش رؤیای هدایت شده در بیداری،

و دوم: تحلیلی که از رؤیای آن صحنه، می‌شود.

رؤیای هدایت شده در بیداری، یک روش درمانی است که مبنای آن لایه‌های ناآگاه (واپس زده‌ها، فراموش شده‌ها، ناشناخته‌ها و نظایر آن‌ها) است و می‌تواند دوباره آشکار شده، و به آگاهی کامل در

¹ -Reve-eveille'-divige

آید، جهت پیدا کند و در حالت آمادگی و پویا قرار بگیرد. شرط مداوا شدن، همین آشکار شدن، جهت یافتن و به حرکت در آمدن است.

همان گونه که از تعریف فوق برمی آید، در این تکنیک فرد در بیداری به بازگویی رؤیایی می پردازد و درمان گر به جهت دادن به این رؤیا (مثلاً در بیماری که نسبت به یکی از افراد خانواده خویش احساس تعارض می کند، درمان گر به گونه ای غیرمستقیم وی را در شرایط متعارضی نسبت به همان فرد قرار می دهد)، تلاش می کند به ابعاد و ریشه های تعارض و بیماری فرد، پی ببرد. در این روش درمانی (نظیر سایر روش های مکتب تحلیل روانی)، اعتقاد براین است که با تبدیل ناآگاهی فرد نسبت به ریشه های تعارضاتی که در درونش شکل گرفته اند، با آگاهی از آن ها، امکان حل تعارض های شکل گرفته در وجود فرد فراهم می شود.

اما سطح برتری از این تکنیک را می توان در قرآن، ملاحظه کرد. قرآن پس از آن که سد ادراک محدود معاندان را با ارایه صحنه هایی بحرانی و غیرقابل گریز، می شکند، افراد مستعد و تلقین پذیر را رها نمی سازد، بلکه از این موقعیت، در جهت درمان و هدایت آنان، سود می جوید. قرآن با ترسیم صحنه هایی حساس و تکان دهنده، فرد معاند قبلی و فرد متزلزل و مردد فعلی را با خود به سفری عمیق در رؤیاهایی که تا تحقق آن ها فاصله چندانی نیست، می برد، و در این سفر رؤیایی، با به کارگیری ابعاد بسیار دقیق انگیزشی و هیجانی، تجربیاتی را به فرد القا می کند که بعدها در ردیف سایر تجربه های زیسته وی (تجرباتی که فرد عیناً در آن شرکت داشته است) به شمار می آیند و خواه ناخواه اثر خویش را در فرد به جای می گذارد. در آیات ۱۲-۷۰ از سوره مبارکه صافات، در یکی از صحنه هایی که قرآن ترسیم می سازد و طی آن حوادثی تکان دهنده را با طوفانی هیجانی، به تجربه زیسته فرد در می آورد، فرمود:

نه تنها ایمان نمی آورند، بلکه وقتی تو از گمراهیشان تعجب می کنی، تو را مسخره می کنند؛ و چون تذکر داده می شوند، پند نمی پذیرند؛ و چون آیتی می بینند، در مسخرگی مبالغه می کنند؛ و می گویند: این نیست مگر سحری آشکار؛ آیا وقتی مردیم و خاک و استخوان شدیم دوباره زنده می شویم، ما و حتی پدران گذشته ما؛ بگو: بله زنده می شوید در حالی که خوار و ذلیل باشید؛ و این زنده شدن انسان ها، به جز یک نهیب کاری ندارد که ناگهان همگی نگران برمی خیزند؛ و می گویند: ای وای بر ما، این همان روز جزاست؛ آری این روز جدایی حق از باطل است که تا در دنیا بودید تکذیبش می کردید؛ (هان ای فرشتگان) همه آن ها که ظلم کردند و اتباع و اشباه آنان را و آنچه را می پرستیدند، یکجا جمع کنید؛ آری آنچه به جای خدا عبادت می کردند و آنگاه به سوی شاهراه دوزخ برید؛ و آنجا نگه شان بدارید که باید بازخواست شوند؛ در آنجا از ایشان می پرسند، چرا مانند دنیا از یکدگر حمایت نمی کنید؛ جوابی

ندارند، بلکه ایشان امروز تسلیمند؛ بعضی به بعضی رو می کنند، با یکدیگر بگو مگو راه می اندازند؛ پیروان به سردمداران گویند: شما بودید که به عنوان بشارت و میمنت می آمدید و ما را به دین خود می خواندید؛ در پاسخشان گویند: خود شما بنا نداشتید ایمان بیاورید و خدا و قضای او درباره ما حتمی گشت و ما عذاب را خواهیم چشید؛ آری ما شما را گمراه کردیم، چون خودمان گمراه بودیم؛ در نتیجه، همه آنان در عذاب شریکند؛ ما با مجرمین این چنین رفتار می کنیم؛ چون ایشان این طور بودند که وقتی به ایشان گفته می شد بگویید: لا اله الا الله، سرکشی می کردند؛ و می گفتند: آیا به خاطر مردی دیوانه، خدایان خود را رها کنیم؛ با این که او حق آورده است و رسولان قبلی را تصدیق می کند؛ به تحقیق شما عذاب دردناک را خواهید چشید؛ و این جزای همان اعمالی است که می کردید؛ مگر بندگان مخلص خدا؛ که ایشان رزقی معلوم دارند؛ میوه هایی، و ایشان گرامی هستند؛ در بهشت های پر نعمت؛ بر تخت هایی رو بروی هم؛ قلد ها از آب بهشتی از هر سو برایشان حاضر می شود؛ آبی زلال و لذت بخش برای نوشندگان؛ نه در آن ضرری و فساد است و نه از آن مست می شوند؛ و پیش ایشان حوریان درشت چشم پر غنچ و دلالت؛ گویی از سفیدی، سفیده تخم مرغند، قبل از آن که دست خورده شود؛ پس بعضی به بعضی دیگر روی آورده، از یکدیگر پرسش می کنند؛ یکی از آن میان می پرسد: من رفیقی داشتم؛ که بارها از من خرده می گرفت که تو هم از معتقدان به معادی؛ آیا بعد از آن که مردیم و خاک و استخوان شدیم، دوباره برای پاداش زنده می شویم؟ شما هیچ از او خبر دارید؟ در همین بین به دوزخ می نگرد و رفیق خود را در وسط جهنم می بیند؛ به او می گوید: به خدا قسم نزدیک بود مرا به ضلالت بیافکنی؛ و اگر نعمت پروردگار نبود، حتماً من نیز از حاضر شدگان در دوزخ می بودم؛ دوستان بهشتی از شدت خرسندی و شادی به یکدیگر می گویند: آیا راستی این ماییم که دیگر نمی میریم؟ و به جز همان مرگ اولمان، دیگر مرگی نداشته و عذاب هم نمی شویم؟ محققاً و به راستی که این چه رستگاری عظیمی است که خدا به ما روزی کرد؛ و شایسته است که اهل عمل برای چنین زندگی، تلاش کنند؛ آیا برای پذیرایی، این رزق کریم بهتر است و یا درخت زقوم؛ ما آن را فتنه ستمگران کردیم؛ درختی است که از بیخ جهنم سر در می آورد؛ میوه اش گویی سر شیطان ها است؛ چون ایشان از آن خواهند خورد و شکم ها از آن پر خواهند کرد؛ و سپس بر روی آن خوراک، آبی بی نهایت سوزنده می نوشند؛ و پس آن که بازگشت نهایی شان به سوی جهنم خواهد بود؛ همین ها بودند که در دنیا پدران خود را گمراه یافتند؛ و با این حال به دنبال آثار پدران خود بشتافتند.

با توجه به این آیات شریفه، به اجمال صحنه های زیر را در درمانی که به منظور ارایه تجربه زیسته ای به فرد (با روشی بسیار عمیق تر از رؤیاهای هدایت شده در بیداری)، ترسیم فرمود، به شرح زیرند:

تذکر رفتارهای دور از منطق، پر عناد، توطئه گر و تمسخرآمیز کافران،
 تذکر استبعاد منکران روز محشر،
 ترسیم فرارسیدن مرگ،
 ترسیم زنده شدن دوباره انسان‌ها در روز قیامت،
 ترسیم اضطراب و نگرانی خاطر شدید کافران در روز قیامت،
 ترسیم بازخواست شدن معاندان،
 ترسیم بی پاسخ بودن کافران در بازخواست‌ها،
 ترسیم رانده شدن کافران و مشرکان به همراه بت‌ها و معبودهای دروغینشان به سوی جهنم،
 ترسیم نزاع کافران با ائمه کفر برای محکوم جلوه دادن آنان،
 ترسیم بی نتیجه ماندن نزاع کافران و مشرکان و معاندان با رهبرانشان،
 ترسیم شکست خوردن کفار در یافتن کوچک‌ترین راه گریز،
 بیان عذاب شدن کافران از زبان خودشان،
 بازگرداندن معاندان به زمان حال،
 تهدید عذابی که کافران فراروی خویش دارند،
 ترسیم نعمات بهشت و بهشتیان،
 ایجاد شوق برای رسیدن به این نعمات،
 ترسیم نقمات دوزخ و دوزخیان،
 ترسیم اوضاع تحقیرآمیز معاندان در دوزخ،
 محکوم کردن رفتار غیر عقلانی کافران در رد دین و تبعیت از خرافه‌هایی که باعث به دوزخ افتادن آن‌ها می‌شود.

در ضمن آنچه باید در این آیات بیشتر مورد توجه قرار گیرد، ابعاد انگیزشی و هیجانی در آن‌هاست، برای مثال بیان هدایت به سوی دوزخ بیشتر از باب استهزا، و خوار ساختن کافران است و آنجا که گرسنگی بی حد دوزخیان را ترسیم می‌کند، در واقع از خوردنی که محور زندگی آنان است، سلاخی جهت تهدید آنان ساخته، و آنجا که ترسیم فرمود، دوزخیان از شدت گرسنگی بی آن که بدانند چه می‌خورند، زقوم را (که زشت‌ترین صورت و تلخ‌ترین مزه را دارد)، می‌خورند، نهایت هراس و خلجان خاطر ذهن کفار را می‌نمایاند. از سوی دیگر، طرح موقعیتی متضاد با وضع کافران، اندوهی بی پایان را در معاندان باعث می‌شود. به عنوان مثال، وقتی که واژه فاکهه (میوه) با و هم مکرمون می‌آید، امتیاز

خاص این رزق را بر سایر رزق‌های تجربه شده دنیایی، می‌فهماند، و وقتی که از حوریان، با اوصاف خاصشان سخن می‌رود، حسرت دوری از نعمات شگفت‌آور خداوند تبارک و تعالی، آتشی در دل معاندان می‌افروزد.

به این ترتیب آیات شریفه مزبور، ضمن زیر سوال بردن و محکوم ساختن رفتارهای تمسخرآمیز و پرعناد کافران، در برخورد با دین، آنان را در حرکتی نوسانی بین نعمات و نقمات بهشت و دوزخ، قرار می‌دهد و در این میان با تهدید مکرر ستم‌کاران و مقایسه کردن وضعیت هیجانی افراد بهشتی و افراد سرنگون شده در دوزخ، بر هول و هراس معاندان می‌افزاید و در نهایت با باز گذاردن راه انتخاب برای همه انسان‌ها، نهایت مهر و عطوفت خویش را باز می‌نمایاند.

خداوند در آیات ۹۹-۱۱۸ از سوره مبارکه مؤمنون، فرمود:

تا آنگاه که وقت مرگ هر یک‌شان فرارسد، در آن حال، آگاه و نادم شده، گوید: بار الهی مرا به دنیا بازگردان؛ تا شاید به تدارک گذشته، عمل صالح به جای آرم و به او خطاب شود که هرگز نخواهد شد و این کلمه (مرا بازگردان) را از حسرت همی گوید و از عقب آنان، عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند؛ پس آن گاه که نفخه صور قیامت دمید، دیگر نسبت و خویشی در میانشان نماند و کسی از کسی دیگر حال نپرسد؛ پس در آن روز هر آن که اعمالش وزین است، آنان رستگارانند؛ و هر آن که اعمالش سبک وزن باشد، آنان کسانی هستند که نفس خویش را در زیان افکنده، به دوزخ مُخلد خواهند بود؛ آتش دوزخ صورت‌های آنان را می‌سوزاند و در جهنم زشت منظر خواهند زیست؛ (به آنان خطاب شود) آیا آیات من بر شما تلاوت نشد؟ و شما از جهل تکذیب آیات ما نکردید؟ آن کافران در جواب گویند (بار الهی به ما رحم کن که) شقاوت بر ما غلبه کرد و کار ما به گمراهی کشید؛ پروردگارا! ما را از جهنم نجات ده، اگر دیگر بار عصیان تو کردیم، همانا بسیار ستم‌کار خواهیم بود؛ باز به آنان خطاب سخت شود: ای سگان به دوزخ شوید و با من لب از سخن فرو بندید؛ زیرا شما باید که چون طایفه‌ای از بندگان صالح من، روی به من آورده، عرض می‌کردند: بار الهی ما به تو ایمان آوردیم، تو از گناهان ما درگذر و در حق ما لطف و مهربانی فرما که تو بهترین مهربانان هستی؛ در آن وقت، شما کافران، آن بندگان خاص مرا تمسخر می‌کردید تا آنجا که مرا به کلی فراموش کرده، بر آن خداپرستان خنده استهزا می‌کردید؛ من هم امروز جزای صبر و آزار و سخریه شما را به آن بندگان پاک خود خواهم داد و آنان امروز سعادت‌مند و رستگاران عالمند؛ آنگاه خدا به کافران گوید: می‌دانید شما چند سال در زمین درنگ کردید؛ آنان پاسخ دهند که تمام زیست ما در زمین یا یک روز بود یا یک جزء از روز (اگر ما خطا گوئیم)، از فرشتگان حساب‌گر عمر خلق، بازپرس؛ خدا فرماید: شما اگر از

حال خود آگاه بودید، می دانستید که مدت عمرتان در دنیا بسیار اندک بود؛ آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده ایم، هرگز به ما رجوع نخواهید کرد؛ زیرا خدا به حق برتر از آن است که عبث کند و هیچ خدایی جز همان پروردگار عرش مبارک نخواهد بود؛ و هر کس غیر خدا کسی را به الهیت خواند، حساب کار او نزد خداست و البته کافران را فلاح و رستگاری نیست؛ و توای رسول ما، با منت دعا کن و بگو بار الها، بیامرز و ببخشای که تو بهترین بخشنده عالم وجودی.

آیات شریفه مزبور هم تجربه زیسته گران بهایی را به افراد معاند، اعطا می کند که طی آن انگار کویر ذهن آنان را به شخم کشیده، بذرهایی پرثمر را در آن ریخته و با باران تداعی ها و اندیشه ای مداوم، درصدد شکوفا کردن بذرها، برآمده است.

ملاحظه هیجان هایی که در برخی از صحنه ها ترسیم می شود، ابعاد اعجاب آور هیجانی به کار گرفته شده در این درمان ها را (که بر عمق درمان و تجربه زیسته فرد می افزایند)، می نمایاند. در آنجا که فرمود: قال رب ارجعون، کلمه رب که استغاثه افراد را می رساند، حالت عاطفی افراد معاند در روز قیامت را برای آنان، ترسیم می کند و آنجا که فرمود: هرگز او به دنیا باز نمی گردد، کلمه هرگز، بر خوف وی می افزاید یا در آنجا که فرمود: دیگر نسبت خویشی نماند، با بی اثر شمردن خاصیت انساب در آن روز، متکاهای خیالی آنان را بر باد داده، بر هول و هراس ناشی از تهدیدهای این روز، می افزاید. همین طور آنجا که فرمود: روز قیامت دیگر کسی، حال کس دیگری را نمی پرسد، با ترسیم وضعیتی که در آن حتی یک دلدار دهنده خیالی هم وجود ندارد، بر شدت هراس از این روز می افزاید.

وقتی می فرماید: لهیب و هرم آتش، چنان به صورت معاندان می خورد که لب هایشان را می خشکاند، خشکاندنی که ضمن آن، دندان های افراد از زیر ترک هایش نمایان می شوند، این نحوه ترسیم دقیق صحنه های دهشتناک روز قیامت، معاندان را از شدت هول و هراس و اضطراب، به حالتی شبیه اغما، نزدیک می سازد و در همین حال می فرماید: آیا قرآن بر شما خوانده نمی شد و شما آن را تکذیب نمی کردید؟، سپس از زبان خود معاندان، اعتراف آنان را نقل فرمود که شقاوت بر ما غلبه کرد. این صحنه که فرد خودش به تقصیر خود و (اطرافیان)ش اعتراف و آن را ریشه یابی می کند و خود را محکوم می سازد، نتیجه نهایت خود باختگی معاندان است، اما با همه این ها، صحنه، این گونه پیش می رود که دیگر در قیامت راه برای هرگونه عملی بسته است و تن ها، روز برداشت بذره های پاشیده شده افراد، در دنیا است. همین طور آنجا که فرمود: ای سگان خاموش و به دوزخ شوید، فرد با نهایت تحقیر و خواری و در نهایت ناامیدی، احساس می کند که الآن است که با چهره به دوزخ سرنگون شود، اما، درست در همین لحظه پرتالهاب، قرآن معاندان را به دنیا بازگردانده و بیان می دارد: چرا راه حق را به تمسخر

گرفتید. و سپس با بیان این که تنها متقین رستگارانند و نه شما، به القای ارزش های راستین در افراد معاند، می پردازد. هم چنین در آنجا که می فرماید: چند سال در زمین درنگ کردید، از مدت زندگی دنیایی یاد نمی کند و تنها از مدت اقامت در قبر یاد می کند که همان هم در مقایسه با زندگی آخرت، چیزی به حساب نمی آید و این معنا، درک عظمت خسران را بیشتر امکان پذیر می کند.

از طرفی معاندان با بیان این که تمام زیست ما در زمین یا یک روز بود یا یک جزء از روز، خود به کم بودن مدت زمان زندگیشان در دنیا، اعتراف می کنند و این اعتراف که از زبان خودشان صورت می گیرد، بر هول و هراس صحنه می افزاید.

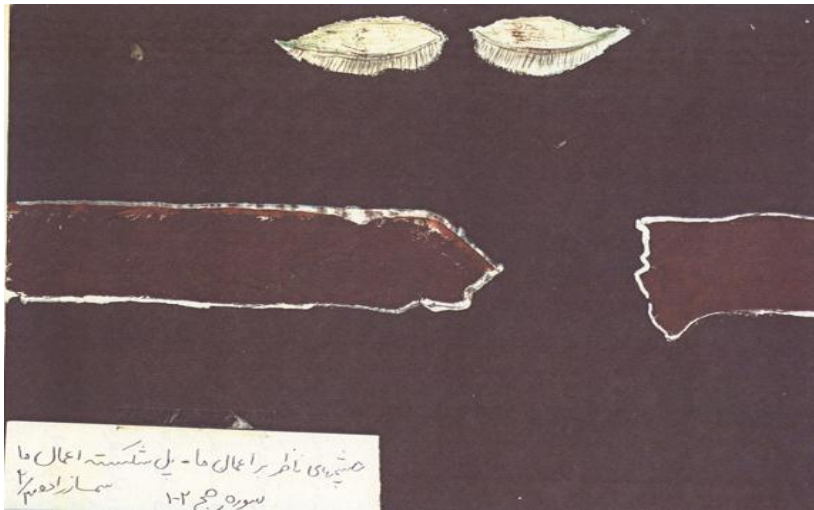
در تب و تاب همین صحنه های دهشت آور و تکان دهنده است که پیام نهایی این رؤیای هدایت شده در بیداری، بیان می شود:

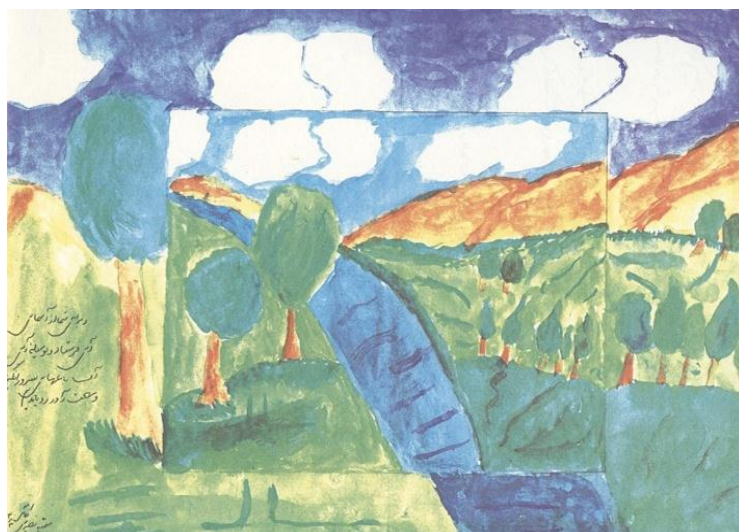
آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده ایم، و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد. همان گونه که ذکر شد، این مسأله، مانند بذری است که اینک در ذهن شخم خورده معاندان، پاشیده می شود و تداعی این صحنه در ذهن معاندان، بارانی را بر کویر ذهن آنان فرو می ریزاند که بسته به انتخاب فرد، میوه هایی گوارا یا تلخ مزه، به دست می دهد.

به این ترتیب قرآن با قراردادن آدمی در شرایط پرهیجان، و با نوسان در آوردن وی در زمان گذشته، حال و آینده، تجربه ای را به ذهن وی القا می کند که شاید تأثیرش به هیچ وجه کمتر از تجربیات زیسته وی، نباشد.

نگارنده، یک بار از یکی از دانشجویان خود که در مدرسه راهنمایی به تدریس نقاشی اشتغال داشت، خواست تا برای اجرای پروژه تحصیلی خویش، موضوع هنر درمانی در اسلام را مدنظر خود قرار دهد و در جریان کلاس های نقاشی خودش در مدرسه، به جای ارایه سوژه های مرسوم، فرازهایی از آیات قرآن، احادیث و ادعیه را به عنوان سوژه نقاشی دانش آموزان، بدان ها ارایه کند.

موارد زیر، نمونه هایی از نقاشی دانش آموزان، بر مبنای سوژه های دینی ارایه شده به آنان است:







پس از گذشت سه ماه از اجرای طرح، نگارنده از دانشجوی مزبور خواست تا طی یک نظرسنجی، از دانش‌آموزانش، اثرات احتمالی برنامه اجرا شده را روی آنان، جویا شود. دانش‌آموزان در پاسخ به پرسش اخیر، نه تنها از اثرات شناختی قابل ملاحظه‌ای در خودشان یاد کرده بودند، بلکه از اثرات عاطفی قابل توجه تجربه‌شان در این زمینه، یاد کرده بودند. موارد زیر، نمونه‌هایی از اظهار نظر این دانش‌آموزان است:

موضوع‌های نقاشی تو، من را به اوج برد و من را بیشتر به طرف قرآن کشاند. من با کشیدن موضوع‌های تو، با دشواری‌های زندگی، سرانجام اعمال، پاداش‌های خدا، عظیم بودن خدا و رحیم بودن او بیشتر آشنا شدم. اخلاق من تغییر کرد، رفتار و گفتار من عوض شد و اکنون هر لحظه گریستن و افسوس خوردن به حال گناहانی را که کرده‌ام، آرزو می‌کنم.

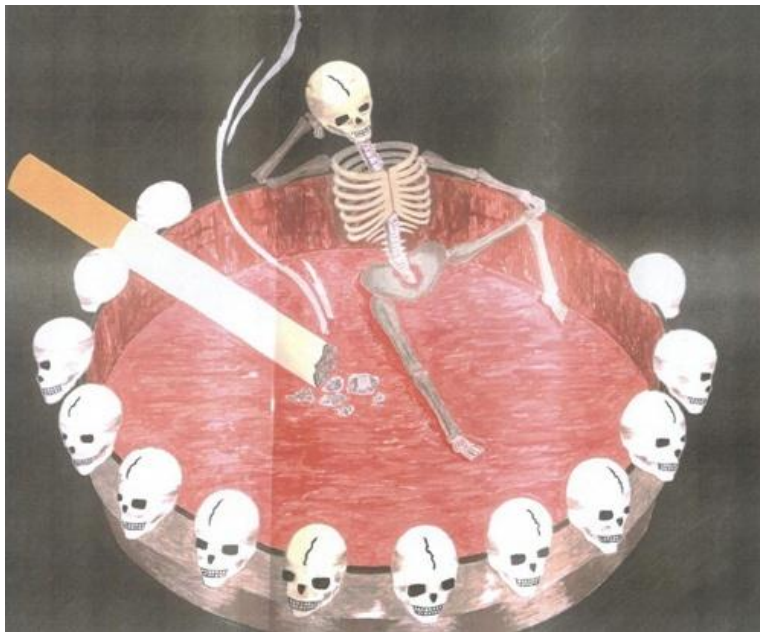
موضوع‌های تو دریایی از علاقه به قرآن را در من ایجاد کرد. کاش تو سال بعد هم معلم من بودی تا بهتر زندگی کنم.

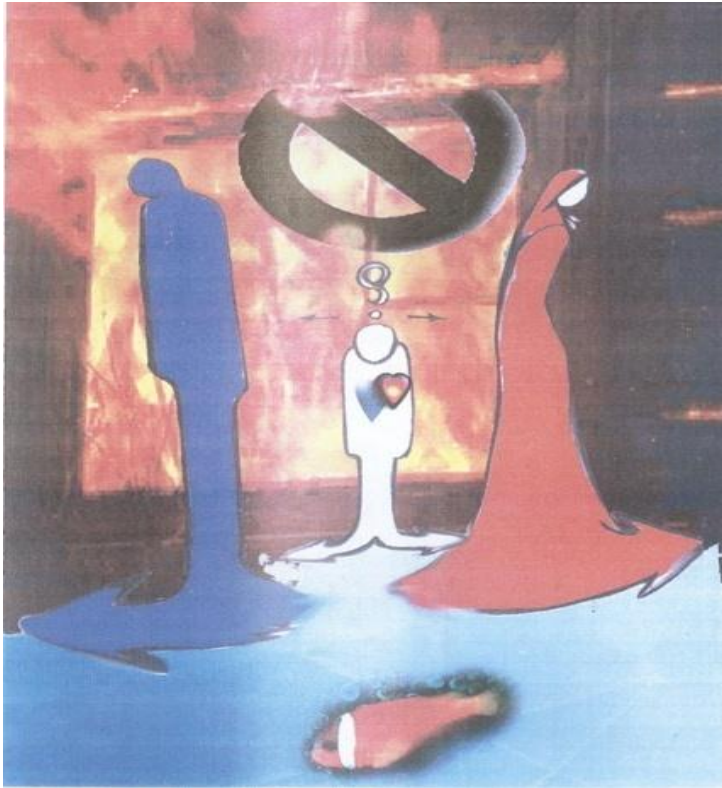
به نظر من آیاتی را که شما برای ما می‌خوانید، من را با بسیاری از مطالب قرآنی آشنا می‌کند، البته این درست است که اطرافیان من، خیلی من را نصیحت می‌کنند، ولی حرف‌ها و کارهای شما تأثیر دیگری در من گذاشت و من خیلی بیدار شدم، مخصوصاً این که آیه‌هایی از زندگی جاوید و آخرت را برایمان گفتید. دیدن نقاشی‌های متفاوت بچه‌ها که نمایانگر آن جهان بودند، در من خیلی اثر می‌گذاشت. هنگامی که خود من در حال کشیدن نقاشی آیه دوم سوره حج بودم، تمام موهای بدنم هنگام خواندن آن آیه، سیخ می‌شد و با هر قلمی که من بر روی کاغذ می‌کشیدم، هر لحظه قیامت در نظرم مجسم

می‌شد. به نظر من این کار هم من و هم دیگران را با قرآن بیشتر آشنا کرد. شما مانند خورشیدی که روی آب تأثیر می‌کند، در من اثر کردید.

نگارنده در اقدام دیگری، از جمعی از دانشجویان خویش خواست تا جشنواره‌ای تحت عنوان جشنواره پوسترهای آموزشی، برگزار کنند. در جریان اجرای جشنواره، نگارنده طی چند جلسه، اصول حاکم بر تهیه پوسترها (استفاده از دستاورد روان‌شناختی شرطی‌سازی کردن و استفاده از روش تداعی معانی) را برای دانشجویان شرکت کننده در جشنواره، توضیح داد تا پوسترهایی که آنان تهیه می‌کنند، از عمق و غنای بیشتری برخوردار باشند.

پس از ارایه پوسترهای آموزشی تهیه شده از سوی دانشجویان، پوسترهای مناسب انتخاب و در نمایشگاهی به نمایش گذاشته شدند. در زیر، نمونه‌هایی از پوسترهای مزبور، به نمایش گذاشته شده‌اند:





مؤلف برای غنا بخشیدن به جشنواره مزبور، با اخذ برخی از تصاویر لازم از اینترنت و نوشتن عبارتی بر روی آن‌ها، طی زمان کوتاهی، مجموعه‌ای از پوستره‌های آموزشی (مبتنی بر تداعی معانی) را فراهم آورد. همان‌گونه که از پوستره‌های زیر پیداست، به سادگی می‌توان با پردازشی هنری، مفاهیم دینی را به تصویر کشید:







خروج از عشق، برخلاف ورود در آن، اختیاری نیست.

آیات و ادعیه‌ای که فرازهایی از آن‌ها را در زیر آورده شده‌اند، نمونه‌هایی هستند که می‌توان به عنوان موضوع‌هایی برای نقاشی، گرافیک، داستان نویسی، نمایشنامه نویسی، عکاسی و مانند آن‌ها، به شکل فردی یا جمعی، از آن‌ها بهره گرفت.

چشمان تیز بین تو در نظاره آن تماشاگه (طبیعت) در حالی که خود احساس لزوم بازگشت می‌کند و خسته و درمانده می‌شود، به سوی تو نظاره گر برمی‌گردد (۴، ملک).

خداست آن کس که بادها را می‌فرستد و ابری برمی‌انگیزد و در آسمان آن را می‌گستراند و انبوهش می‌گرداند و از خلال آن باران را همی‌بینی که جستن می‌کند و چون آن را به هر کس از بند گانش که خواهد برساند، بناگاه آنان شادمانی کنند، با آن که پیش از این که برایشان فرو ریزد، سخت نومید بودند. پس به آثار رحمت خدا بنگر تا (بینی) چگونه زمین را پس از مرگ آن، زنده می‌گرداند. آری اوست زنده کننده مردگان و اوست که بر هر چیزی توانا است (۴۸-۵۰، روم).

بدانید که در حقیقت زندگی این دنیا، بازی و سرگرمی و آرایش است و در میان شما، فخر فروشی و بیش نشان دادن در اموال و اولاد نسبت به همدیگر، وجود دارد، همچون بارانی که کشاورزان را از گیاه (حاصله از) آن شگفت آید، آنگاه (در مزرعه‌ها) به اهتزاز در آید و آن را زرد بینی و آنگاه خاشاک شود (۲۰، حدید).

و برای آنان زندگی این دنیا را به آبی مثل بزن که از آسمان فرو فرستادیم، پس گیاه زمین با آن در آمیخت و خشک گردید و بادها پراکنده‌اش کردند (۴۵، کهف).

آیا در زمین نگردیده‌اند تا ببینند، فرجام کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند، چگونه بوده است. آنان از ایشان بس نیرومندتر بوده و زمین را کنده و بیش از آنچه آنان آبادش کرده‌اند، آن را آباد گردانیده‌اند و فرستادگان‌شان با دلایل آشکار به سوی ایشان آمدند، در نتیجه خدا نبود که بر ایشان ستم کرد، بلکه خودشان بودند که برخود، ستم کردند (۹، روم).

هم چشمی و فزون طلبی شما را به خود مشغول داشت تا برای شمارش مردگان خود به گورستان‌ها رفتید (۱-۲، تکاثر).

داستان کسانی که به غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، مثل عنکبوت است که (با آب دهان خود)، برای خویش خانه‌ای ساخته و در حقیقت سست‌ترین خانه‌ها، همان خانه عنکبوت است، ای کاش می‌دانستند (۴۱، عنکبوت).

و مانند آن زنی نباشید که رشته خود را پس از محکم تافن (دوباره) از هم یکی یکی گسست (۹۲، نحل).

انتظار نبرند، هنگامی که گرم جدالند، جز فریادی مرگبار که غافلگیرشان خواهد کرد، نه وصیت کردن توانند و نه به سوی کسان خویش برگشتن (۵۰-۴۹، یاسین).

کاش برای زندگانی خود از پیش کاری کرده بودیم (۴، فجر).

گویی چهره‌هایشان را پاره‌ای از شب تار، فرو پوشانده است (۲۷، یونس).

او را بگیرد، از جا بلند کنید و به عنف به طرف وسط جهنم بیاندازید، آنگاه از شکنجه جوشاب بر سرش فرو ریزید، بجشش که تویی همان بزرگوار (۴۹-۴۷، دخان).

خدا برای هیچ مردی دو دل در درونش ننهاده است (۴، احزاب).

شکیبایی نما، شکیبایی زیبا (۱۰، مزمل).

تویی که سجده کند برایت سیاهی شب و روشنی روز و تابش ماه و پرتو خورشید و وزش درخت و بانگ آب، ای خدا، ای خدا (دعای فرج).

خدایا، اگر اندوهگین گردم، تو اندوخته منی، و اگر محروم شوم، تو پناهگاه منی، و اگر دربند افتم، تو فریاد رس من هستی (دعای مکارم الاخلاق از صحیفه سجاده).

(خدایا) مرا از پرتگاه گناهان نجات ده (دعای توبه از مصباح المنیر).

اگر چه ما مستحق رحمت نیستیم، اما تو اهل آن هستی که به ما و گناهکاران دیگر، بخشش کنی (دعای ابو حمزه ثمالی).

ای پذیرنده توبه‌ها، شنونده آوازاها و دانای رازها، و دفع کننده بلاها (دعای جوشن کبیر).

بشکافد کوه‌ها از هراسش (دعای جوشن کبیر).

ای گشاینده هر اندوهناک، رحم کن هر رحم شده، یار هر بی‌یاور، پوشنده هر معیوب، پناه هر رانده شده (دعای جوشن کبیر).

ای تکیه‌گاه آن که تکیه‌گاهی ندارد و سند آن که سندی ندارد، ذخیره آن که ذخیره ندارد، پناه آن که پناه ندارد، دادرس آن که دادرس ندارد (دعای جوشن کبیر).

ای آخرین پناه هر شکایت‌کننده‌ای (دعای جوشن کبیر).

ای که عبرت‌اندوزی از تو را در گورستان باید یافت (دعای جوشن کبیر).

و آرزوهای دورم، مرا زندانی ساخته و دنیا مرا فریفته است (دعای کمیل).

ابراهیم مهرت را بر عیب‌هایم بیاران (مناجات خمسه عشر).

خدایا، اگر گناه از بنده‌ای زشت است، اما بخشایش تو زیباست (مناجات خمسه عشر).

موضوع‌های متعدد دیگری در متون روایی، حدیثی و اخلاقی اسلام، وجود دارد که می‌توان آن‌ها را به عنوان مضمون کارهای هنری، به دانشجویان ارایه کرد. به عنوان مثال، می‌توان از آنان خواست تا به تهیه تابلوها، داستان‌ها یا شعرها و نمایشنامه‌هایی با توجه به مضامین زیر، دست بزنند:

از کجا آمده‌ام، کجا هستم، به کجا می‌روم، آفرینش کوه‌ها، دریاها، درختان، آسمان پرستاره، نمایش لطافت کوه، دشت، صحرا و دریا، ترسیم یک زیبایی، عشق واقعی، عشق‌های کاذب، آگاهی واقعی، آگاهی‌های کاذب، نیاز واقعی، نیازهای کاذب، سرانجام خوشبختی واقعی، سرانجام خوشبختی‌های کاذب، انسان ایده‌آل، زیباترین لحظات دوران نوجوانی، جوانی و بزرگسالی، زشت‌ترین لحظات زندگی، عواطف و احساسات یک انسان صالح، عواطف و احساسات یک انسان نابکار، عواطف و احساسات یک انسان صالح هنگام ملاقات با مرگ، عواطف و احساسات یک انسان نابکار هنگام برخورد با مرگ، عواطف و احساسات انسان‌های نیک اندیش، درون انسان‌های ظالم، جریان انسان‌های نیک‌بخت در طول تاریخ، حزب انسان‌های بخت برگشته در طول تاریخ، سرانجام قدرتمندان در طول تاریخ، ترسیم علل فروپاشی تمدن‌ها، ترسیم کج اندیشی‌های انسان‌های بسته‌نگر و مانند آن‌ها. علاوه براین، می‌توان از دانشجویان خواست تا مثلاً دست به تهیه آلبوم‌هایی از زیباترین صحنه‌های طبیعت (تصاویر گل‌ها، ماهی‌ها، پرندگان، اعماق دریاها، کوه‌ها، جنگل‌ها و مانند آن‌ها)، زیباترین صحنه‌های انسانی (بچه‌ها، بازی بچه‌ها، عاطفه مادری، عفو، ایثار و نظایر آن‌ها)، دیگر صحنه‌های زیبا (عواطف حیوانات، بازی حیوانات، بچه حیوانات و مانند آن‌ها)، تاریخ گذشته و نظایر آن‌ها بزنند. انجام کارهای هنری دیگری نظیر عکاسی (با انتخاب مضامینی که از آن‌ها یاد شد)، منبت‌کاری پیام‌های انسانی روی

چوب، قلم کاری، فرش بافی (به گونه‌ای که تکثر موجود در فرش به وحدت بیانجامد، یا تصویر و حاشیه نویسی‌های فرش، از مفهومی فرهنگی یا انسانی برخوردار باشد)، گچ بری، خطاطی و مانند آن‌ها نیز در این میان، قابل تأمل و توجهند.

بنابراین در یک جمع‌بندی مختصر می‌توان نتیجه گرفت، مسابقات هنری (با موضوع قرار دادن فرازهایی از آیات قرآن، آموزه‌های دینی و یا فرازهایی از ادعیه، سوژه‌های انسانی و نودوستانه، زیست محیط و نظایر آن‌ها)، خاصه برای اقشاری از جوانان که از علایق پژوهشی لازم برخوردار نیستند، در عرصه‌های مختلف نگاره‌گری، خطاطی، گرافیک، داستان‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی، شعر، تهذیب و مانند آن‌ها، عرصه پویا و جذاب دیگری همچون مسابقات پژوهشی را پدید می‌آورند و در صورت انتخاب مضامین مناسب، عرصه جذاب فراهم آمده، جوانان را به کوشش و تلاش در جهت پردازش مناسب سوژه‌های مورد نظر وامی‌دارد و به این ترتیب، مسابقات هنری به شکلی غیرمستقیم، افرادی را که برای دستیابی به جایزه‌ای جزئی به عرصه مسابقه گام نهاده‌اند، غرق در ارزش‌های پنهان خود می‌سازد.

- طرح الگوها

افراد و خاصه کودکان، نوجوانان و جوانان، در مسیر زندگی خویش در جریان شکل دادن به ابعاد وجودیشان، همواره نیازمند الگویی عینی و عملی هستند تا با سرمشق گرفتن از الگو و اسوه، در میان انبوه راه‌هایی که برای چگونگی بودن و چگونگی شدن وجود دارد، راهی را که الگو و اسوه برای چگونگی زیستن برای مخاطبان خویش مطرح می‌سازد، پیشه خود کند و زندگی‌اش را بر مبنای آن شکل دهد.

با نگاه گذرایی به قرآن، اسوه‌های متعددی ملاحظه می‌شوند، حضرت یوسف، علیه‌السلام، اسوه ایستادگی در برابر شهوات است. حضرت ابراهیم، علیه‌السلام، اسوه بت‌شکنی بت‌های راه خداست، چه این بت مجسمه‌ای سنگی باشد، چه فرزندش و اسماعیل نفس. اصحاب کهف، سمبل و اسوه مهاجرین فی سبیل الله هستند که ترک مقام و منصب و هجرت و پذیرش دشواری‌ها را بر سکنا گزیدن در شهر تحت سلطه طاغوت، ترجیح دادند. حضرت نوح، علیه‌السلام، اسوه مقاومت و پایداری و حضرت یعقوب، علیه‌السلام، اسوه صبر و تحمل بودند. حضرت مریم، علیهاالسلام، سمبل پاکی، پاکدامنی و طهارت، حضرت داوود، علیه‌السلام، اسوه و سمبل شهامت و شجاعت و حضرت اسماعیل، علیه‌السلام، سمبل و اسوه ایثار است و حضرت رسول، صلوات الله علیه، اسوه حسنه است.

قرآن با طرح اسوه‌های مختلف، چراغ‌های فروزانی فرا راه انسان‌ها قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که آدمی تا کجا می‌تواند صبر داشته باشد، تا کجا می‌تواند در برابر شهوات ایستادگی کند، تا کجا می‌تواند ایثار نفس داشته باشد و مانند آن.

در آیه شریفه ۲۳ از سوره نوح، خداوند می‌فرماید:

الْبَتَّةَ يَرْسُتُش وَدَا، سَوَاعٍ، يَغُوثٌ، يَعُوقٌ وَ نَسْرًا رَا تَرْكُ نَكْنِكِد.

تفسیر مجمع البیان، ذیل این آیه شریفه می‌نویسد:

ابن عباس و قتاده گویند، این‌ها نام‌های بت‌هایی بود که قوم نوح، علیه‌السلام، آن‌ها را می‌پرستیدند، سپس بعد از آنان، عرب آن‌ها را عبادت کردند.

طبرسی (۱۳۶۵)، در ادامه بحث مزبور، در تحلیل ریشه بت‌پرستی در عالم، می‌نویسد:

محمّد بن کعب گوید: این‌ها نام‌های مردم صالح و شایسته‌ای بود که بین آدم و نوح، علیهما‌السلام، بودند. پس بعد از ایشان، قومی زندگی کردند که روش آنان را در عبادت اتخاذ کرده بودند. پس شیطان به ایشان گفت: اگر تصویر آنان را بکشید و در مقابل خود قرار دهید، شما را تشویق و نشاط بیشتر در عبادت دهند.

پس آن‌ها تمثال و تصویر آنان را کشیده و خرسند بودند تا بعد از ایشان که مردم دیگر آمدند. شیطان به آنان گفت، مردمی که قبل از شما بودند این‌ها را می‌پرستیدند، پس آنان فریب خوردند و عبادت کردند آن‌ها را و این بود ریشه و اساس بت‌پرستی.

علامه طباطبایی (، ؟)، ترجمه موسوی همدانی، (۱۳۶۴)، در بحث روایی ذیل همین آیه شریفه، می‌نویسد: و در درمنثور است که بخاری و ابن‌منذر و ابن‌مردویه همگی از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که گفت: همان اَصْنَام و اوئان که در قوم نوح بودند، در عرب هم معبود شدند. این نام‌ها، قبلاً اسامی مردانی صالح از قوم نوح بوده، وقتی آن‌ها از دنیا رفتند، شیطان به بازماندگان‌شان وحی کرد، در مجلسی که ایشان جلسه داشتند، مجسمه‌هایی نصب کنید و نام ایشان بر سر آن مجسمه‌ها بگذارید، مردم هم این کار را کردند. ولی آن مجسمه‌ها را نمی‌پرستیدند تا آن نسل منقرض شد و نسل بعدی روی کار آمد، چون علم نسل قبلی را نداشتند، مجسمه‌ها مورد پرستش قرار گرفتند.

به این ترتیب مشخص می‌شود که قرآن در تحلیل بت‌پرستی که توسط مستکبران جامعه ابداع و دامن زده شد، بر استفاده آنان از اسوه‌ها تأکید خاصی دارد.

تأکید وسیع قرآن در خصوص پیروی از اسوه‌ها، عیناً در آثار متفکران مسلمان نیز به چشم می‌خورد، در متون اخلاقی حتی در تعیین ملاک‌های سنجش سلامت و بیماری نفسانی و روانی، ویژگی‌های اسوه به

عنوان معیار و شاخص به کار گرفته می‌شدند. غزالی (۱۳۶۴)، در کیمیای سعادت، ضمن بحث در بیماری روانی عجب (خودشیفتگی)، با ذکر برخی از اوصاف حضرت رسول، صلوات الله علیه، تطابق یا عدم تطابق با این روحيات را معیار سنجش سلامت و عدم سلامت مردم، معرفی می‌کند.

دکتر شریعتی (بی‌تا)، در کتاب علی حقیقتی بر گونه اساطیر، و علی، علیه‌السلام، - از مجموعه آثار- از تأکید فرهنگ‌های یونانی و هندی، در زمینه اسوه‌ها یاد می‌کند. دکتر شریعتی در تحلیل رب‌النوع‌های یونانیان متذکر می‌شود: انسان همواره احساس می‌کرده است که از پدیده‌های طبیعت و موجودات برتر بوده، حتی از آنچه که هست نیز متعالی‌تر است. انسان با نگاهی که به اطراف خویش می‌انداخته، همه کسانی را که در اطرافش بوده‌اند، ناقص می‌دیده است و همین احساس کمبود، او را متوجه ماوراءالطبیعه - که جهانی بی‌نقص و کاستی است - می‌کرده است و ستایش رب‌النوع‌ها، از همین‌جا آغاز می‌شود که نیاز انسان به الهام دهندگان فضیلت‌ها، سبب می‌شده است، وی فضایی را به رب‌النوع‌های ساخته و پرداخته خویش، نسبت دهد و سپس به این انسان‌های کامل مهر بورزد و رفته رفته مهرورزی او به رب‌النوع‌ها، به پرستش آن‌ها توسط وی منجر شود.

دکتر شریعتی در تحلیل مذاهب بودایی که به طرح خدا یا انسان کامل (نظیر رب‌النوع‌های یونانی) نمی‌پردازند، می‌نویسد:

یکی از خصوصیات و برجستگی‌های مذاهب سامی این است که انسان در این مذاهب، چشم انتظار شخصیت‌های برجسته‌ای است که بیایند و او را نجات دهند، اما در مذاهب هندی، مسأله برعکس است، دعوت این مذاهب این است که منتظر بیرون نباشید، راه نجات آن است که در خود فرو رفته، خود را بکاوید و با ریاضت و خودسازی، به جایی برسید که شایسته نجات شوید. اما در همین مذاهبی که به انسان می‌گویند، منتظر کسی نباش، تو نیازمند منجی نیستی و به انسان کاملی که از وی تقلید کنی و او را بستایی، نیازی نداری، می‌بینم که بیشتر از مذاهب ما، شخصیت پرستی پدیدار شده است، چرا که هر بودایی در نمازش، مجسمه‌ای از بودا را فراروی خویش قرار می‌دهد.

به این ترتیب مشخص می‌شود که نه تنها اسلام، بلکه حتی مکاتب غیرالهی هم اهمیت خاص و ویژه‌ای برای اسوه‌ها، قایل هستند.

در روان‌شناسی معاصر، اصطلاح الگو و الگوبردازی، اصطلاح عام و فراگیری است که به یادگیری از طریق مشاهده^۱، همانندسازی^۲ و تقلید^۳ اطلاق می‌شود. به نظر باندورا^۴، الگو حاوی سه تأثیر متفاوت بر روی فرد هست.

۱- اکتساب الگوهای رفتاری جدید فرد از طریق تبعیت کردن از رفتار الگوی مورد نظر. حالت اخیر زمانی رخ می‌دهد که فرد، رفتار فرد دیگری را به عنوان الگو بپذیرد و از آن سرمشق گرفته، دست به تقلید آن بزند، در حالی که پیش از آن رفتار مزبور در مجموعه رفتارهای وی، وجود نداشته است.

۲- تقویت یا تضعیف پاسخی که پیشتر یاد گرفته شده است. هنگامی که فرد مشاهده‌گر متوجه شود که الگو به علت انجام رفتار خاصی پاداش می‌گیرد، تمایل وی به انجام آن رفتار فزونی می‌یابد (هر چند ممکن است کار مورد نظر خلاف عرف باشد)، از سوی دیگر وقتی فرد ناظر، ملاحظه کند که الگو به علت انجام رفتار خاصی جریمه شده و تنبیه می‌گردد (مانند تنبیه شدن شاگردی که در امتحان دست به تقلب زده است)، مسأله اخیر سبب می‌شود که فرد نسبت به انجام همان رفتار پرهیز کرده، از آن فاصله بگیرد. یادگیری اخیر به توسعه خودکنترلی^۵ و خویش‌داری در موقعیت‌های وسوسه‌انگیز می‌انجامد.

۳- تسهیل بخشیدن در جهت انجام رفتارها از طریق آگاه‌سازی فرد در مورد رفتار صحیح در یک موقعیت. در موارد اخیر رفتار جدیدی آموخته نمی‌شود، همین‌طور هیچ‌گونه تقویتی در ارتباط با رفتارهای آموخته شده وجود ندارد، اما فرد الگو، به عنوان تسهیل‌کننده رفتارهای خاص آموخته شده، عمل می‌کند. این امر در مورد بسیاری از رفتارهای خنثی یا رفتارهای پذیرفته شده اجتماع، صادق است. به عنوان نمونه، دانش‌آموزی که مشاهده می‌کند غالب دوستان هم‌کلاسی‌اش، مایل به شرکت در یک آزمون روان‌شناختی هستند، وی نیز نسبت به شرکت در آن تصمیم می‌گیرد. بنابراین، از این طریق آن دسته از الگوهای رفتاری که با هنجارهای اجتماعی همگون هستند، تسهیل و تقویت می‌گردد. از این رو می‌توان بیان داشت، یکی از عملکردهای افراد الگو، مشروعیت بخشیدن به رفتارهایی است که توسط اجتماع تنظیم و ارایه شده‌اند. الگوهای اخیر اطلاعاتی را در مورد این که چه نوع رفتارهایی در یک موقعیت خاص مناسب است، به فرد ارایه می‌دهند.

¹ -Observational learning

² -Identification

³ -Imitation

⁴ -Bandura, A.

⁵ -Self-control

درباره ویژگی‌های الگو، مانند قدرت، مطرح شدن از سوی رسانه‌ها، همخوانی حرف و عمل و نظایر آن، برخی از پژوهش‌ها، انجام پذیرفته است. به عنوان نمونه، گروسک^۱ و همکارش در آزمونی که جهت بررسی تأثیر حرف و عمل، طراحی کردند، گروهی از کودکان را با الگویی برخورد دادند که پس از برنده شدن در بازی بولینگ، نیمی از جوایز خود را به کودکان فقیر هدیه می‌کرد. گروه دوم کودکان، با الگوی دیگری مواجه شدند که طی توضیحات شفاهی خویش بیان می‌داشت، هدیه جوایز به کودکان فقیر امر خوبی است و وی قصد آن را دارد که دست به چنین کاری بزند، اما به دلیل آن که در همین هنگام، به وی گفته می‌شد رئیسش با او کار مهمی دارد، کودکان را ترک می‌کرد. بنابراین در شرایط آزمایشی اخیر، کودکان گروه نخست، با الگویی که به شکل عملی به القای اهدافش دست می‌زد و کودکان گروه دوم، با الگویی که تنها به شکل شفاهی از اهدافش یاد می‌کرد، مواجه شدند. نتایج آزمایش نشان داد، بیشتر کودکانی که با الگوی عملی سروکار داشتند، مانند وی، دست به اهدای جوایز خود به بچه‌های فقیر زدند، اما کودکانی که تنها شاهد بیانات الگوی دوم، مبنی بر خوب بودن دادن هدیه به بچه‌های فقیر بودند، در حد کودکان گروه نخست، دست به اهدای جوایز خود به بچه‌های فقیر نزدند. بنابراین گروسک و همکارش نتیجه می‌گیرند که تبلیغ شفاهی الگو، تقریباً تأثیری بر رفتار افرادی که با وی تعامل داشته‌اند، ندارد و به تعبیر دیگر دوصد گفته، چون نیم کردار نیست. برخی از پژوهش‌های مشابه، به نتایج متفاوتی انجامیده است و هر دو مورد تبلیغ گفتاری و عملی الگو را در الگوبرداری مخاطبان، مؤثر دانسته‌اند.

گروسک در پژوهش دیگری که روی کودکان ۷-۱۱ ساله داشته است، نتایج مشابهی را گزارش می‌کند. وی در تبیین نتایج حاصله، می‌نویسد: چنین به نظر می‌رسد که تبلیغ عملی در بین کودکان کوچک‌تر، بیشتر از تبلیغ گفتاری، اثربخشی دارد. علت این امر، ممکن است این باشد که بچه‌های کوچک‌تر در فهم و درک دقیق و صحیح توضیحات شفاهی و تبدیل آن‌ها به مفاهیم قابل درک در خزانه رفتاریشان، مشکلات بیش‌تری دارند، زیرا توضیح و توصیف یک رفتار مانند انجام عملی آن، ملموس و عینی نیست و به نظر می‌رسد کودکان مسن‌تر که به لحاظ ادراک، پیشرفته‌تر از کودکان کوچک‌تر عمل می‌کنند، در فهم درخواست شفاهی، موقعیت بهتری داشته باشند.

برخی از مطالعات، نشان داده است که تضادهای شدید بین حرف و عمل الگو، به شدت اعتبار و مقبولیت وی را تحت الشعاع قرار خواهد داد. نمونه‌ای از این تضادهای شدید، رفتار خودخواهانه فرد الگویی است که در عین حال، کودکان را برای کسب رفتارهای شایسته، تشویق می‌کرد. نتایج پژوهشی که

¹ -Grusec

تفاوت‌های شدید بین حرف و عمل الگو را مورد بررسی قرار می‌داد، نشان داد، تشویق و تمجیدی که از سوی الگوی خودخواه صادر می‌شد، در مقایسه با الگوی خودخواهی که هیچ‌گونه نظری در مورد خوب و بد بودن رفتار کودکان نداشت، تأثیر مشابهی روی کودکان داشت و منجر به کاهش رفتار نودوستانه و خیرخواهانه کودکان می‌شد.

از دست رفتن اعتبار و مقبولیت عوامل یا الگوهای جامعه‌پذیری که منجر به تأثیر عکس روی کودکان می‌شود، بدترین پدیده در فرایند جامعه‌پذیری محسوب می‌شود. نتایج برخی از پژوهش‌ها، نشان می‌دهد بزرگسالان ممکن است به علت اظهارات بدون تأمل و فکرشان، به راحتی اعتبار و مقبولیت خود را از دست بدهند.

علاوه بر دیدگاه اجتماعی، دیدگاه‌های شناختی، عاطفی و فرهنگی - اجتماعی در روان‌شناسی نیز به مسأله الگوها توجه نشان داده‌اند.

دیدگاه شناختی با مفهوم پیروی اخلاقی کودکان و نوجوانان (منصور، ۱۳۷۳) و دیدگاه عاطفی، بر مبنای آنچه فروید آن را تجدید عقده ادیپ در دوره جوانی می‌خواند (منصور و دادستان، ۱۳۷۴)، نسبت به مسأله الگو، عطف توجه نشان داده‌اند.

ویگوتسکی^۱ در تبیین نظریه فرهنگی - اجتماعی خویش، بیان می‌دارد:

بین سطح عملکرد کودک، وقتی که به تنهایی به حل مسأله می‌پردازد، با وقتی که با راهنمایی فردی معرب به حل آن می‌پردازد، تفاوت وجود دارد و در حالت اخیر، حداکثر ظرفیت تحولی کودک ظاهر می‌گردد. از این رو باید به تعامل افراد بزرگسال و همسالان معرب کودک با وی، توجه داشت و تأثیر آن را در تحول ذهنی کودک، مدنظر قرار داد.

اظهار نظر اخیر، به نظریه حوزه مجاور رشد^۲ انجامید (به نقل از استنلی^۳، ۱۹۹۳).

طی دهه گذشته، شاوقسنی^۴، جاوسوک^۵، لیتون^۶ و کامیلا^۷ با الهام از نظریه ویگوتسکی، نظریه مشابهی با عنوان ناظر یاور^۸ را ارایه کرده‌اند. طبق نظریه اخیر، اگر شاگردی زیر نظر یک فرد بزرگتر و

^۱ -Heteronomy

^۲ -Vigotsky, L.

^۳ -Zone of proximal development (ZOPD or ZPD)

^۴ -Stanly, N. V.

^۵ -Shaughnessy, M. F.

^۶ -Jausovec, N.

^۷ -Lehtonen, K.

^۸ -Kamila

^۹ -Mentoring

مجبور تر قرار گیرد، می‌تواند از تجربیات وی بهره‌جسته، خلاءهای اطلاعاتی خویش را مرتفع سازد و سپس با اتکا به یافته‌های اخیر، به شکل مستقلی عمل کند. مربیان هم در برخورد با شاگردان نوآموز و مبتدی که زیر نظر آنان قرار دارند، می‌توانند به دو طریق عمل کنند.

در صورتی که کودک از عهده قسمتی از کار مورد نظر برمی‌آید، مربی باید به وی اجازه دهد که کودک در حد وسع و توانش در کار اخیر شرکت کند تا رفته رفته با افزایش تجربیاتش، قادر به انجام کار مورد نظر و موارد مشابهش باشد. در صورتی هم که کودک از عهده کار مورد نظر برنمی‌آید، یا فاقد اطلاعات لازم در زمینه حل مسئله و مهارت‌های اساسی است، مربی می‌تواند راه‌های حل مسئله یا مهارت‌های مورد نظر را به فراگیران تحت نظرش یاد داده، به کودک کمک کند، گام به گام مسئله را در کنار وی، حل کند. مربیان می‌توانند در جریان آموزش اخیر، به بیان حل مسئله اکتفا کرده و یا ضمن بیان آن، در جریان عمل به مثابه یک الگو، به حل آن پردازند. حرکت اخیر به مثابه یک پایگاه پرتاب برای کودک نوآموز عمل خواهد کرد و با افزایش و غنا بخشیدن به تجربیات وی، سبب خواهد شد کودک از حل مسایلی که پیش تر قادر به حل آن‌ها نبود، برآید (شاوقنسی، جاسوک و لیتون، ۱۹۹۷). آنچه از آن یاد شد، ممکن است در ابتدای امر این تصور را به ذهن متبادر سازد، کار مربیانی که وظیفه نظارت بر عملکرد کودکان و شاگردان مبتدی و نوآموز را برعهده دارند، محدود و محصور در راهنمایی آنان در حیطه محدود شناختی است. برخی از پژوهش‌گران با تأکید در این که وظیفه مربیان فراتر از محدوده راهنمایی‌های شناختی است، خاطرنشان می‌سازند، وظیفه مربیان فراتر از راهنمایی‌های شناختی متربیان‌شان است، نمونه بارزی در این جهت، ضرورت رشد عاطفی و هیجانی شاگردانی است که زیر نظر مربیان‌شان، نوشتن خلاق را تجربه می‌کنند. در موارد اخیر لازم است مربیان عواطف و هیجان‌های متربیان‌شان را نسبت به مردم و جهان اطرافشان برانگیخته، آنان را در جهت احساس عمیق‌تر آنان هدایت کنند تا کارنهایی‌شان، محصولی خلاق‌تر شود (گو و گو، ۱۹۹۶).

بنابراین به نظر می‌رسد که نظریه ناظریاورد در عمل به سمت مسئله تأسی از الگوها، سوق می‌یابد. فارغ از مسئله نظریه ناظر یاورد که متأثر از نظریه فرهنگی-اجتماعی حوزه مجاور رشد ویگوتسکی است، مؤلفان و پژوهش‌گران زیادی روی مسئله الگو تأکید ورزیده‌اند. دادستان (۱۳۷۶، جلد ۱)، در همین رابطه می‌نویسد:

¹-Goh, B. E.

²-Goh, D.

در طرح چارلستون که بر مبنای اصول کاربردی نظام پیازه، توسط فورث و واپس پی ریزی شده است، معلم به عنوان الگویی متفکر برای دانش آموزان، مورد تأکید قرار گرفته است که به دو طریق در تحول هوش شاگردانش مؤثر واقع می آید: فراهم کردن موقعیت ها و فرصت های مناسب و معرفی خود به عنوان الگویی که کودکان باید از وی تقلید کنند.

استرنبرگ (۱۹۹۶)، خاطرنشان می سازد که چند مطالعه وی نشان می دهد، دانش آموزانی که از الگوی خلاق بر خوردار بوده اند، در قیاس با شاگردانی که از الگوهای اخیر بهره مند نبوده اند، خلاق تر عمل می کنند (گلایور و برونینگ، ۱۹۹۰، ترجمه خرازی، ۱۳۷۵). از این رو استرنبرگ پیشنهاد می کند، معلم باید با رفتار خودش، الگویی از یک فرد خلاق را به منصه دید بگذارد.

شیلد و گوری (۱۹۹۶) نیز از دیگر پژوهش گرانی هستند که روی مسأله الگوپذیری شاگردان از مربیان خلاق تأکید ورزیده، آن را عامل مهمی در جهت افزایش خلاقیت دانش آموزان بر شمرده اند. سچالریاد آور می شود، افرادی که الگوی عملی دیگران واقع می شوند، می توانند در آنان رشد و ارتقایی معنوی پدید آورند، از این رو وی تجربه ایجاد رابطه مرید و مرادی را مطرح کرده، از این مسأله با عنوان یک روش تربیت دینی موفق برای افراد بزرگسال، یاد می کند.

نگاهی به طرح الگو برای جوانان که از سوی دستگاه ها و نهادهای تبلیغاتی جامعه انجام گرفته است، بیانگر آن است که الگوهای مطرح شده از سوی نسل پیشین، برای نسل جدید، از سویی الگوهای آرمانی، اغراق آمیز، خشک و غیر منعطف و از سوی دیگر الگوهای متعارض بوده اند. علاوه بر این، دیگر الگوهای موجود در جامعه که به طور کامل مطلوب طبع سردمداران ایدئولوژیک نظام نبوده اند، با بی مهری و طرد مواجه شده، سعی در کم رنگ شدن آنان شده است.

برخی از جوانان تأکید کرده اند که مسوولان و اولیای تربیتی جوانان، در جریان الگوسازی هایشان، تنها دست به معرفی کسانی می زند که به قلیل رفیع مکتبی دست یافته اند و در جریان این کار نیز الگوهای موجود به شکل آسمانی پردازش شده، ویژگی های زمینی خود را از دست می دهند. دو تن از جوانان در همین رابطه می نویسند:

¹-Furth, H.

²-Wachs, H.

³-Shield, S. O.

⁴-Goree, K.

⁵-Schaller, J.

در جامعه ما شهیدان را چنان بزرگ و والا مقام معرفی می‌کنند که جوان احساس می‌کند به هیچ طریقی نمی‌تواند به مقام آن‌ها دسترسی پیدا کند، از این رو از آن‌ها منصرف شده، دنبال الگوهای دیگر می‌رود. نسل پیشین از شهدا و الگوهای انقلاب، اسطوره‌هایی دست نیافتنی ساخته‌اند و از بیان این که آن انسان‌های عادی، چگونه به این مراتب والا دست یافته‌اند، غفلت می‌ورزند.

نگارنده، خود در مصاحبه تلویزیونی همسر شهید همت، شاهد آن بود که وی از سیگاری بودن حاج ابراهیم همت یاد کرده، در ضمن بیان می‌داشت، شهید همت به خاطر وی سیگار کشیدن را کنار گذاشته بود، اما نگارنده به مطالعه کتابی که انتشارات و تبلیغات سپاه پاسداران، از همین مصاحبه تهیه کرده بود، پرداخت، ملاحظه کرد که مسأله اخیر در این کتاب سانسور شده است.

تنی چند از جوانان در مورد الگوهایی که آنان تحت تأثیرشان واقع می‌شوند، می‌نویسند:

در جریان طرح الگوها، باید نکاتی که مورد توجه و علاقه جوانان است، مورد توجه قرار گیرند. به این معنا که مثلاً یک شهید تنها به شکل مذهبی و خشک نشان داده نشود، به عنوان نمونه، وقتی که از شهید همت صحبت می‌شود، تنها از ایمان و شجاعت وی صحبت به میان می‌آید که غالباً هم تکراری است و حاوی حرف تازه‌ای نیست. اما من به عنوان یک جوان علاقه دارم ببینم، مثلاً حاج همت چه کتاب‌هایی را دوست داشته و می‌خوانده است؟ به چه شعرهایی علاقه داشته است و چرا؟ رفتارش با پدر و مادر و اطرافیانش و خصوصاً دوستانش، چگونه بوده است، آن هم نه به صورت کلیشه‌ای، بلکه به صورت واقع‌بینانه و صمیمی. مگر انسان معصوم آفریده شده است؟ درست است که شهیدان انسان‌های جان برکف، ایثارگر، شجاع و بسیار گران‌قدر و پرارزشی بوده‌اند، اما چرا مسوولان همیشه از آن‌ها فقط یک بت می‌سازند؟ مطمئناً خود شهید همت بارها در زندگی دچار شک و اشتباه شده است، باید این صحنه‌های زندگی شهدا، بازسازی شود و من جوان مثلاً بدانم حاج همت وقتی با نفس طغیانگرش مواجه می‌شد، با آن چگونه مقابله می‌کرد، به هر صورت به جای بت کردن شهدا، باید کمی جزئی و واقع‌بینانه‌تر وارد زندگی شهدا شد، تا بتوان از آن‌ها بهره لازم را برد.

طرح الگوهای اغراق‌آمیز، از دیگر نقدهای وارده بر امر پردازش الگوها در ایران، است.

زارع (شرق، ۱۳۸۹/۵/۲۷)، در مقاله‌ای که با عنوان حق بزرگان را به شایستگی ادا کنیم، در نقد ویژه‌نامه زندگی دکتر حسینی که شرق منتشر کرده بود، تهیه کرده است، می‌نویسد:

روحیه ایرانیان چنان است که در تجلیل و بزرگ‌داشت کسانی که در میان ما نیستند، گاه راه به اغراق و آمیختن داستان و افسانه به واقعیت‌های زندگی آن بزرگان می‌برد و موجب می‌شود، نسل هوشمند و

با اطلاع امروز که منتقدانه پیگیر مسایل علمی است، احتمالاً با دیده تردید به کل اطلاعات ارایه شده بنگرد.

به عنوان مثال، بیان اغراق‌هایی مانند آن که دکتر حسابی در کودکی، قرآن، نهج‌البلاغه، گلستان و بوستان سعدی و دیوان حافظ و منشآت قائم مقام فراهانی را از حفظ داشته است، فقط تصویر انسانی غیرقابل دسترس را به دست آدمی می‌دهد یا اصرار بر این که استاد، طی حدود سه سال، از دانشگاه‌های فرانسه، مدارک مهندسی مختلف گرفته است، زیرا با دنبال کردن زمان اخذ هر مدرک می‌توان به این نتیجه رسید که حدود ۸۰ سال قبل، با گذراندن یک یا چند درس، امکان کسب دیپلمی در شاخه‌های مختلف علمی-مهندسی، وجود داشته است. البته این موضوع، به معنی تکمیل مراحل آموزش و تخصص در شاخه‌های مختلف (مثل مهندسی برق، مهندسی معدن، فیزیک و مانند آن‌ها)، نمی‌تواند باشد، بلکه صرفاً مدرک علمی بوده که پس از طی مراحل عمومی دانشگاهی، کسب می‌شده است، در حالی که امروزه چنین نیست و عمده زمان تحصیل هر فردی، به فراگیری مطالب تخصصی شاخه تحصیلی که انتخاب کرده است، می‌گذرد. البته تلاش و کوشش روان‌شاد دکتر حسابی، بسیار قابل تحسین است، ولی ذکر این موارد، هیچ قرینه‌ای را برای زمان حاضر، ایجاد نمی‌کند. آیا واقعا می‌توان در عرض سه سال، سه یا چهار لیسانس در علوم یا مهندسی از دانشگاه‌های فرانسه یا هر جای دیگری در دنیا، گرفت؟

موضوع همنشینی و شاگردی انیشتین (و از جمله تنها شاگرد ایرانی انیشتین بودن)، مورد دیگری در همین راستا است و تنها مستندی که در این ارتباط وجود دارد، آن است که در مقطعی دکتر حسابی همزمان با استادی انیشتین در دانشگاه پرینستون، آنان با هم در این دانشگاه بوده‌اند و دکتر حسابی در فرصتی، در مورد نظریه‌اش برای انیشتین توضیح داده است و او نیز تأکید کرده است که باید روی این موضوع بیشتر کار کرد، بنابراین بیش از این مسأله، هر موضوعی مانند شاگردی اختصاصی انیشتین، مباحث علمی و همکاری با انیشتین، کسب کرسی وی و نظایر آن که در برخی از رسانه‌ها مطرح می‌گردد، در رده اغراق به شمار می‌آید.

طرح الگوها به صورتی نامنعطف، از دیگر آسیب‌های موجود در زمینه طرح الگوها در ایران، می‌باشد. برخی از جوانان در نقد الگوهای بدون انعطافی که رسانه‌های داخلی به طرح آن‌ها اقدام می‌کنند، می‌نویسند:

تبلیغات موجود از این حرف می‌زنند که مثلاً شهید همت فرمانده لشکر بود، نمازهای وی طولانی بود و در جریان نمازش، هیچ چیزی در اطراف او مانع توجه عمیقش به نماز نمی‌شد و مواردی از این قبیل.

این مسایل خوبند، اما نه برای نسلی که با اینترنت با همه جا ارتباط پیدا کرده، عشق را در سرعت و موتورسواری و ماشین سواری می بیند و برای استراحت، موسیقی ملایم گوش می کند. شهید همت وقتی به خانه می آید، بلافاصله به نماز می ایستد و وقتی همسرش به او می گوید: بس است دیگر، چقدر با خدایی، کمی هم با ما باش! می گوید: من وقتی تو را می بینم، احساس می کنم، باید دو رکعت نماز شکر به جا بیاورم.

من زندگی نامه شهدای زیادی را از جمله شهید بابایی را خوانده ام، این شهید آن قدر ویژگی های مثبت داشت که اگر جوان های ما از آن با خبر شوند، مطمئناً به جای امثال مایکل جکسون، او را الگوی خودشان قرار می دهند. یک بار که من با دختری صحبت می کردم، بعضی از حرف های شهید بابایی را برایش نقل کردم و در قسمتی از حرف هایم به او گفتم: یک نویسنده خارجی، عاشق دختری بود و بدون آن که آن دختر بداند، عکس او را در جیبش داشت و اگر دختر دیگری به او پیشنهاد دوستی می داد، وی عکس آن دختر را به او نشان می داد و به او می گفته است که من نامزد دارم. آن دختر بعد از شنیدن این حرف ها، فوراً گفت: آره خارجی ها این حسن های اخلاقی را دارند، اما ایرانی ها اصلاً به این مسایل پایبند نیستند. اما من وقتی به او گفتم: این حرف ها، حرف های شهید بابایی است که در زمان تحصیل در آمریکا، این کار را می کرده است، اصلاً برایش باور کردنی نبود و می گفت: من فکر می کردم شهیدان فقط دنبال مذهب، امام و جنگ بودند و اصلاً آدم هایی نبودند که عاشق شوند.

آن قدر رادیو، تلویزیون و رسانه های ما از قرآن، نماز و روزه شهدا صحبت کرده اند که جوان عادی ما با شنیدن نام شهید، اولین چیزی که در ذهنش تداعی می شود، یک انسان خشکه مقدس و مذهبی و حزب اللهی است که همه چیز زندگیش را در نماز و روزه و دعا، خلاصه کرده است. یعنی به جای آن که مسوولان روی مسایلی تکیه کنند که مربوط به زمان حال است و با مسایل جوانان امروز سنخیت دارد، به مسایلی تکیه می کنند که سنخیت چندانی با روحیات نسل جدید ندارد.

هم زمان با طرح الگوهای موجود به صورت آرمانی، در فراز دیگری دستگاه های تبلیغاتی از زاویه دیدی تنگ، با دیگر الگوهای نظام برخورد کرده، هر کسی را که در حلقه تنگ مورد نظر آنان قرار نگیرند، به شکل نسبی یا مطلق طرد کرده، نامی از آنان نمی برند و به این ترتیب جامعه از الگوهای بسیاری بی بهره می ماند. اظهار نظر تنی چند از جوانان در این زمینه، به شرح زیر است:

من به خوبی به یاد دارم که زمانی سپاه، به دلیل این که شهید دکتر چمران یک بار به مهندس بازرگان نامه نوشته و به او ابراز ارادت کرده بود، اجازه نصب عکس او را در مجموعه تبلیغات شهری خودش نمی داد.

من کلاس دوم یا سوم راهنمایی بودم که جمله‌ای از دکتر شریعتی را در جایی دیدم. این جمله حکایت از آن داشت که بی رنجی مرگ است و شادی مداوم جهل. از این رو خیلی کنجکاو شدم تا شریعتی را بشناسم. من در جریان پرسش از شخصیت شریعتی، با مواردی نظیر این که او کفر مسجل است و او آدم منحرفی است، روبرو شدم تا این که به جایی رسیدم که حتی از بردن نام شریعتی هم هراس داشتم. اما بعدها، از یکی از معلم‌هایم شنیدم که می‌گفت: شریعتی شخصیت بزرگواری است که در جامعه ما جایی برای او باز نکرده‌اند و گذاشته‌اند تا نامش با آثارش دفن شود. از آن روز به بعد بود که ترس من از بردن نام شریعتی ریخت و پیگیر شناخت عمیق‌تر او شدم.

تلویزیون جمهوری اسلامی خیلی تنگ نظر است و در کانال‌های تلویزیونی آن، هیچ‌یک از افرادی که نقدی بر نظام دارند، ظاهر نمی‌شوند و همین امر سبب می‌شود به جای حضور امثال استاد ملکیان در تلویزیون، افراد بی‌مایه، اما بله قربان‌گو حاضر شوند و به این ترتیب جامعه از سرمایه‌های اصیل خود بی‌بهره بماند یا آن که جوانان به دنبال کسانی که کانال‌های ماهواره‌ای آن‌ها را مطرح می‌کنند، بروند. بحران در الگوسازی‌های مورد نیاز نسل جدید، از دیگر مشخصه‌های نظام تربیتی حاکم بر جوانان، به شمار می‌آید.

نوجوانان و جوانان در مسیر هویت‌یابی و شدن خویش، خود را نیازمند الگوهای مختلف و متعددی می‌بینند. الگوهای اخیر، از گستره الگوهای هنری و ورزشی گرفته تا الگوهای علمی و تاریخی، و از الگوهای حرفه‌ای و شغلی گرفته، تا الگوهای رفتاری و اخلاقی گسترده‌اند. اما بررسی‌های اولیه، حکایت از آن دارند که اولیای تربیتی و آموزشی جوانان، با پردازش الگوهایی آرمانی برای جوانان یا آرمانی کردن الگوهای موجود، نه تنها الگوهایی را در اختیار جوانان قرار داده‌اند که در اکثریت قریب به اتفاق موارد، رنگ و بوی زمینی نداشته‌اند و به سادگی قابل الگوبرداری توسط جوانان نیستند، بلکه اولیای مزبور در سایر موارد علمی، هنری، ادبی، تاریخی، سیاسی و ورزشی، تحرکی چندانی از خویش نشان نداده، دست به ارایه جدی الگوهای مورد نیاز جوانان، نزده‌اند، و این در حالی است که جریان‌های غیررسمی، مانند نشریات زرد، در حد ستایش و تقدیس به طرح افرادی می‌پردازند که شاید تنها مشخصه وجودی آنان، خوب توپ زدنشان، باشد (منطقی، ۱۳۷۶).

یکی از اشتباهات دیگر اولیای تربیتی جوانان در طرح الگوها، تأکید کلیشه‌ای شخصیت‌های خاص، مانند روحانیون حوزوی و ائمه جماعت شهرهاست، به این معنا که در مجموعه نخبگانی که به عنوان الگو در سطح رسانه‌های دولتی و وابسته به دولت، مطرح می‌گردند، شاید اکثریت آنان چهره‌های مذهبی بوده، افراد دانشگاهی و عالم در این میان، از وجه شاخصی برخوردار نیستند. در حالی که اگرچه دید

بسیار مثبت نظام نسبت به اقشار مذهبی و روحانی، به صورت مقدماتی سبب می‌شود که جوانان و دیگر اقشار جامعه به آنان به صورت الگوهای فراویشان نگاه کنند، اما دستگاه‌های تبلیغاتی به این نکته توجه نداشته‌اند که تبلیغ اخیر می‌تواند به مثابه شمشیری دو لبه و دو دمه عمل کند، زیرا تنها با تخطی چند روحانی حوزوی و یا ائمه جمعه و جماعت، دید منفی ایجاد شده در رابطه با آنان، به کل روحانیون تعمیم یافته، اعتبار تمامی آنان را زیر سوال خواهد برد. برخی از جوانان با طرح فساد مالی یا فساد جنسی فلان روحانی یا امام جمعه شهر، تعارض قول و عمل آنان را نتیجه گرفته، این نتیجه‌گیری را به عموم روحانیون تسری می‌دهند.

علاوه بر آنچه که تاکنون از جریان الگوسازی‌های نظام یاد شد، جریان‌های غیررسمی دیگری وجود دارند که روند نامناسب الگوپردازی نظام را آشفته‌تر می‌کنند. یکی از این جریان‌های غیررسمی، توبه کردن برخی از نسل‌های بزرگ‌تر از عملکرد خودشان در جریان انقلاب و جنگ است. به این معنا که نسل جدید بعضاً در جریان زندگی اجتماعی خویش با اولیا یا اطرافیان بزرگ‌سالی مواجه می‌شود که نسبت به اعمال گذشته خود احساس ندامت کرده، با انتقال عواطف و احساسات خویش به دیگران و خاصه جوانان، دید آنان را نسبت به آرمان‌ها و شعارهای انقلاب، پرتردید می‌سازد.

در بررسی تأثیر اقدام‌های پیش گفته بر جوانان، تبعات زیر به نظر می‌رسد:

- عدم موفقیت الگوسازی‌های مسوولان و اولیای تربیتی جوانان،
 - چرخش الگوهای رفتاری از روحانیت به سمت اساتید، هنرمندان و ورزشکاران،
 - گرایش جوان‌ها به الگوپردازی‌های عرضی و نه طولی،
 - توجه جوانان به الگوهای خارجی (عمدتاً غربی)،
 - گسترش تدریجی الگوهای رفتاری و فرهنگی - اجتماعی غرب در سطح جوانان.
- در ادامه هر یک از محورهای پیش گفته، به اجمال مورد بحث قرار خواهند گرفت.
- منطقی (۱۳۸۲) در بررسی بحران هویت دختران با معیار قراردادن الگوی نظری و رفتاری مطلوب طبع رهبران انقلاب که به جوان‌ها ارایه شده است، بر مبنای رهنمودهای رهبران انقلاب، پرسشنامه‌ای تهیه و آن را در سطح ۱۰۵۰ پاسخ‌دهنده دختر و در سطوح سنی مختلف از مدرسه تا دانشگاه اجرا کرد. وی در گزارش پژوهش خویش یادآور می‌گردد، اساسی‌ترین شعارهای انقلاب، از پایین‌ترین اولویت‌های نظری و رفتاری در پاسخ‌دهندگان برخوردارند، بر این مبنای، به سادگی می‌توان شکست هویت‌القای و الگوهای رفتاری مورد نظر رهبران انقلاب در سطح جوانان را نتیجه گرفت.

منطقی (۱۳۷۶)، در بررسی که در سطح الگوهای مورد نظر ۶۶۵۰ دانش آموز دختر و پسر از شهرهای مختلف ایران انجام داده است، گزارش می‌دهد که از مجموع شخصیت‌های مذهبی-سیاسی، هنری، ورزشی، ادبی و تاریخی-سیاسی، شخصیت‌های علمی، ادبی و تاریخی-سیاسی، تنها ۹٪ از مجموع انتخاب‌های جوانان را به خود اختصاص داده است که این مسأله بیانگر شکست اولیای تربیتی نوجوانان و جوانان در جا انداختن الگوهای مورد نظرشان دارد.

منطقی (منتشر نشده) در پژوهش بررسی تحولات گروه‌های مرجع طی سال‌های ۱۳۸۲-۱۳۷۳، گزارش می‌دهد، در پرسش از پاسخ‌دهندگان تحقیق مشخص می‌شود که طی ده سال اخیر، روحانیت عرصه مرجعیت خویش را تا حدودی از دست داده، متقابلاً استادان دانشگاه، هنرمندان و ورزشکاران از مقبولیت بیش‌تری برخوردار شده‌اند.

گرایش جوانان به الگوبرداری‌های عرضی و نه طولی، از دیگر تبعات الگوپردازی‌های ناموفق مسوولان به شمار می‌رود. جوانان با ندیدن الگوهای عینی که به شکل عملی بتوانند از آنان تبعیت کنند، بعضاً الگوبرداری از دوستان خویش را پیشه خود کرده‌اند. دو تن از جوانان در همین رابطه می‌نویسند:

«جوانان نگرش ایدئولوژیک مبنی بر پذیرش یک الگوی برتر را بی‌فایده و مضر می‌دانند و الگوپذیری از دوستان هم سطح و دیدگاه معطوف به عرض و نه طولی را می‌پذیرند».

«پدر من اجازه بیرون رفتن از خانه را به من نمی‌دهد و اگر از خانه بدون اجازه بیرون بروم، من را دعوا می‌کند. چرا دختران تهرانی آزادی دارند، ولی دختران شهرستانی نباید از آزادی برخوردار باشند».

گسترش تدریجی الگوهای فرهنگی-اجتماعی غرب در سطح جوانان، از دیگر تبعات مهم بی‌توجهی نظام به الگوپردازی‌های فردی، رفتاری و فرهنگی-اجتماعی است.

منطقی (۱۳۷۶)، در بررسی الگوهای انتخابی جوانان می‌نویسد:

۳۱٪ از الگوهای انتخابی جوانان، شخصیت‌های هنری هستند که از مجموع شخصیت‌های اخیر، به جز ۷ خواننده داخلی، ۲۷ خواننده لوس آنجلسی و ۱۰ خواننده و هنرپیشه خارجی، اولویت‌های برتر انتخابی جوانان را تشکیل می‌دهند. به همین ترتیب از ۲۵٪ الگوهای انتخابی جوانان که به ورزشکاران اختصاص یافته است، قریب نیمی از ورزشکاران محبوب جوانان، شخصیت‌های عمدتاً غربی هستند.

گسترش جشن والتاین (جشن عشاق جوان) که در چهاردهم فوریه هر سال برگزار می‌گردد، در سطح جوانان ایرانی، مسأله قابل تأملی است. به همین ترتیب استقبال گسترده جوانان از دیگر نمادهای غرب مانند البسه لی، لی وایز و جین، مسأله قابل توجهی بوده، سایه گستر شدن فرهنگ غرب در سطح جوانان نسل حاضر را می‌نمایاند، در حالی که به نظر می‌رسد، اگر مسوولان به الگوهای رفتاری و فرهنگی-

اجتماعی بومی ایران با تأمل و تدبیر لازم برخورد می‌کردند، وضعیت الگوهای جوانان ایرانی تا این حد تردیدآمیز نبود.

با توجه به آنچه تا اینجا از آن یاد شد، مشخص می‌شود، با وجود اهمیت زیاد الگوها، خاصه برای نوجوانان، نهادها و دستگاه‌های تبلیغاتی در ایران، در این زمینه نارسایی‌های بسیار زیادی دارند و خلاء ایجاد شده در این زمینه، فضایی برای طرح الگوهایی از آن سوی آب را برای جوانان ایرانی، پدید آورده است.

اولیای فرهنگی و تربیتی جوانان در دانشگاه‌ها، می‌توانند با گام برداشتن در این جهت، به سهم خود خلاء پدید آمده را مرتفع سازند. اجرای برنامه دیدار با الگوها، طرح استادان شایسته در برنامه‌های فرزانه زمینی و در نهایت طرح غیرمستقیم برخی از استادان برای دانشجویان، در این زمینه می‌توانند راهگشا واقع شوند.

دانشجویان در برنامه‌های بازدیدی، می‌توانند با بزرگان علم و ادب و فرهنگ کشور، برخورد داشته، در کنار مشاهده سلوک ایشان، از رهنمودهای آنان بهره‌مند گردند.

نگارنده، خوب به یاد دارد که وقتی خود وی در سن دانشجویی با جمعی از دانشجویان به دیدار علامه طباطبایی رفت، شاهد آن بود که آن مرد نورانی، در اوج ناتوانی، فرتوتی و رعشه بدن، تنها گله و شکایتش از روزگار آن است که به دلیل شدت رعشه بدنش، روزی یک صفحه بیشتر نمی‌تواند بنگارد! به همین ترتیب ممکن است گاهی دانشجویان را با آنچه از الگوهای از دست رفته بازمانده است، برخورد داد.

نگارنده، در یکی از آخرین تصاویر دکتر حسابی در حیات پربارش، شاهد آن بود، در حالی که پزشکان دکتر حسابی، از ادامه فعالیت قلب وی ناامید شده و همه آنژیوکت‌ها را از رگ‌های وی بیرون کشیده بودند، دکتر حسابی در اتاق مراقبت‌های ویژه‌ای که از پایین تا بالای سقف آن در سه ضلع اتاق، پر از دستگاه‌های مختلف پزشکی بود (و این خود هر آدمی را به هراس می‌اندازد)، با آرامش هرچه تمام‌تر، در حالی که کتابی را روی سینه قرار داده بود، با عینک ته استکانی خودش، مشغول مطالعه آن بود!

در سطح دیگری، می‌توان به طرح معلمان یا استادان شایسته برای دانش‌آموزان یا دانشجویان آنان پرداخت. زمانی که نگارنده عضو شورای فرهنگی دانشگاه محل کارش بود، طرحی با عنوان فرزانه زمینی را در شورا به تصویب رساندند که طی آن از استادان موجه دانشگاه، تقاضا می‌شد، در جلسه‌ای با حضور دانشجویان شرکت کرده، پس از ارایه اجمالی از فراز و نشیب زندگیشان، به پاسخ به سوال‌های دانشجویان بپردازند.

دانشجویانی که در جلسات مزبور حاضر می شدند، گاه شاهد آن بودند، استادی که در سطح جهان مطرح است، با پشت سر گذاردن چه زندگی دشواری، به آن مقام علمی شامخ رسیده است یا استاد متشخص دیگر آنان، در دوران زندگیش، به دست فروشی و بستنی فروشی نیز پرداخته است. ساده ترین نتایجی که دانشجویان مزبور از این جلسات به دست می آوردند، شکسته شدن توهم ضرورت برخورداری از همه امکانات ممکن برای رسیدن به قله های علمی، نهراسیدن از فراز و نشیب زندگی و امید یافتن به آینده، بود.

مضاف بر آنچه گفته شد، این امکان وجود دارد که برخی از استادان متعهد دانشگاه، در برنامه های مختلف جامعه گردی، ایران گردی، طبیعت گردی و مانند آن، در کنار دانشجویان حضور یابند و در جریان یک ارتباط غیر درسی و غیر رسمی با دانشجو، هم صحبت وی شده، در تعامل با او، به شکل مستقیم و غیرمستقیم، اثرگذار واقع گردند.

یک بار وقتی نگارنده، جمعی از دانشجویان را به کوه برده بود، یکی از دانشجویان در طول مسیر در گفت و گو با وی، از این صحبت می کرد که او اسلام و حتی خدا را قبول ندارد. نگارنده با توجه به آن که قسمتی از تمرکزش به تصدی گروه بود، به اجمال، با طرح براهینی مانند برهان نظم، به دانشجوی مزبور گفت، اگر روی همین یال خاکی، تو چند سنگ بزرگ را ببینی که دور هم چیده شده اند تا نقش بادشکن را برای اسکان شب کوهنوردان داشته باشند، می توانی پذیری، این سنگ ها که متعلق به همین قسمت خاکی نیستند، خود به خود در اینجا حاضر شده اند و با این چیدمان، کنار هم قرار گرفته اند؟ به هر صورت پس از اطراق دانشجویان، نگارنده برای یافتن چشمه ای برای گرفتن وضو، چند کیلومتری از آنان دور شد و بعد از گرفتن وضو، به نماز ایستاد که بعد با شگفتی هرچه تمام تر دید، دانشجویی که ساعتی پیش، از بی دینی خویش سخن می گفت، با طی همان چند کیلومتر، به کنار بیشه زار محل نماز استادش آمده است و در کنار وی، مشغول خواندن نماز شده است!

بنابراین به نظر می رسد، تمرکز دادن بخشی از برنامه فرهنگی دانشگاه ها روی طرح الگوهای مناسب، ضمن پر کردن نسبی خلاء طرح الگوها در جامعه، به شکل نسبی دانشجویان را در مسیر الگوهایی که فرارویشان می بینند، هدایت خواهد کرد، و اگر الگوهای انتخاب شده، افرادی مقید و متعهد و در یک کلام افرادی انسان باشند، خودبه خود می توان به اثرات مثبت اخلاقی رفتاری آنان در دانشجویان، امید بست.

- اجرای برنامه‌های نوعدوستانه

نوعدوستی، عبارت از رفتاری است که با هدف کمک به دیگران از فرد سر می‌زند (سابینی، ۱۹۹۵). برای تبیین این که چگونه فردی به انجام کاری برای دیگری مبادرت می‌ورزد، نظریه‌های مختلفی ارایه شده است. در مجموعه نظریات ارایه شده، نظریه بدبینی عامیانه^۲ و نظریه تکاملی^۳ هر یک به نوعی مفهوم نوعدوستی را زیر سوال برده‌اند. به عنوان مثال، نظریه بدبینی عامیانه اظهار می‌دارد: انسان‌ها به انجام هیچ کاری برای یکدیگر مبادرت نمی‌ورزند، مگر آن که این امر نفع متقابلی برای آنان دربرداشته باشد. نظریات دیگری که در ارتباط با تبیین نوعدوستی ارایه شده‌اند، هر یک از منظر خاصی، مانند منظر توافق دو طرفه، الگوپردازی و تقویت اجتماعی^۴ تبیین مقوله نوعدوستی در انسان‌ها پرداخته‌اند. دیدگاه دینی، نوعدوستی را به مثابه امری فطری می‌بیند که ظرفیتی بالقوه را در اختیار آدمی قرار داده، این ظرفیت با تأثیرپذیری از عوامل محیطی، به فعلیت می‌رسد.

قرآن در آیات مختلفی به مسأله نوعدوستی توجه کرده، ایجاد توازنی میان خوددوستی و نوعدوستی را که به جمع منافع فرد و جامعه می‌انجامد، مورد تأکید قرار داده، به ستایش افرادی که در برابر زیاده روی در حُب‌ذات و خوددوستی می‌ایستند، دست می‌زند. این افراد هنگام گرفتار شدن به بلایا، اظهار ترس و بی‌تابی نکرده، هنگام دست‌یابی به نعمت‌ها نیز بخل نمی‌ورزند و به ایمانشان تمسک می‌جویند، نماز به پا می‌دارند و زکات پرداخت می‌کنند، به فقرا، بی‌خانمان‌ها و محرومان صدقه می‌دهند و از کارهایی که موجب خشم خداست، پرهیز می‌کنند (معارف، ۲۷-۱۹). در موارد دیگری، قرآن مردم را به محبت و همبستگی میان خود و همکاری، نگهداری همدیگر و برادری تشویق می‌کند (آل عمران، ۱۰۳، انفال، ۶۳-۶۲). قرآن از انصار به دلیل اظهار محبت صادقانه نسبت به مسلمانان مهاجر و کمک به آنان، تمجید و ستایش کرده است.

انصار به مهاجرین پناه داده، آنان را در خانه و اموال خویش شریک کرده و حتی برخودشان ترجیح دادند (حشر، ۹). به علاوه، قرآن از مؤمنان می‌خواهد که یکدیگر را چنان دوست بدانند که برادری، برادرش را دوست می‌دارد (حجرات، ۱۰) و این خود انسان را راهنمایی می‌کند که در حُب‌ذات زیاده

^۱-Sabini, J.

^۲-Vulgar cynicism

^۳-Evolutionary theory

^۴-Modelling

^۵-Social reinforcement

روی نکند و برادر مؤمنش را نیز دوست بدارد، چون محبت دیگران به نوبه خود موجب تعدیل حُب ذات و مانع گسترش دامنه آن است (نجاتی، ؟، ترجمه عرب، ۱۳۶۷).

همان گونه که از مضامین آیات شریفه پیداست، از دید اسلام، نوع دوستی به صورت بالقوه در تمامی انسان ها وجود دارد. دکتر شرفاوی (؟، ؟، ترجمه حجتی، ۱۳۶۳)، در کتاب گامی فراسوی روان شناسی اسلامی، در همین رابطه می نویسد:

خداوند متعال همه مردم را از یک نفس آفرید (نساء، ۱). پس میان هر انسانی نسبت به یکدیگر، پیوند خونی، فطری و قرابت طبیعی در ریشه های دوردست، وجود دارد.

بستانی (؟، ؟، ترجمه هویشم، ۱۳۷۲)، با نقد برخی از دیدگاه های روان شناختی که به پر خاشگری فطری آدمی معتقدند، به توصیف آموزه های دینی اسلام می پردازد که در صدد زمینه سازی و گسترش روحیه خیرخواهی و نوع دوستی در جامعه هستند، وی می نویسد:

راه های توجه و روی آوردن به دیگران، در دستورهای اسلام با اشکال متنوعی و به درجات آشکاری حتی به شکل ساده ترین حرکات در ملاقات های روزانه، ترسیم شده است. توصیه به سلام کردن و رد جواب آن شده است، توصیه به دست دادن، مصافحه، نامه نویسی، زیارت، عیادت بیمار، تشییع جنازه، دید و بازدید، قبول دعوت مهمانی و دعوت از او، با چهره گشاده با وی برخورد کردن، رفع نیازهای او، احترام مهمان، بدرقه او تا در خانه، قطع نکردن سخن او و درشت سخن نگفتن با او، از دستورهای اسلام به شمار می روند.

این دستورها در ابتدا چنین می نمایانند که صرفاً آداب کلی هستند، ولی دقت نظر در آنها، نشان می دهد که این دستورها فرایندهای آموزشی و جدی برای دستیابی به محبت و رشد و توسعه آن است. به عنوان مثال، سلام کردن یا درود فرستادن و رد جواب آن، از تأثیر و قدرت این عمل در فراگیری محبت و رشد و توسعه آن حکایت دارد، از این رو سفارش به سلام کردن، و وعده پاداش برای کسی که در آن پیش قدم باشد، شده و رد و پاسخ آن را لازم و واجب شمرده است و حتی توصیه شده که در پاسخ سلام فرد، افزون بر آن، جواب بدهد و خواسته شده است تا فرد کوچک به بزرگ، سلام کند. فرد بر جماعت، سواره بر پیاده، ایستاده بر نشسته سلام کند و سلام و جواب آن، با صدای بلند باشد و نوع آن در مقابل فقیر و ثروتمند، یکسان باشد. توصیه به این امور، نوعی آموزش برای اشاعه محبت ورزی است و خواندن طرف دیگر به پذیرش او، و از بین بردن هر نوع حساسیت و کدورت احتمالی بین طرفین و رفع هرگونه تنش سابقه دار بین آنهاست و این که پاسخ گویی نسبت به این اعمال، الزامی و وجوبی است، به علاوه دستورهای اخیر، نوعی آموزش برای پذیرش دیگری است، و این که پاسخ و

جواب باید احسن و بهتر باشد، نوعی آموزش برای فراگیری پاداش است، توصیه به یکسان کردن لحن سلام نسبت به فقیر و ثروتمند نیز نوعی آموزش برای از بین بردن اختلاف و تبعیض بین گروه‌های اجتماعی است، و سلام کردن کوچک‌تر به بزرگتر، اکرام و بزرگ داشتن بزرگ‌تر است، و سلام کردن فرد بر جماعت هم باز اکرام و بزرگ داشتن آن‌ها است و سلام کردن سواره بر پیاده، ایستاده بر نشسته، بذل محبتی است مانند بذل محبتی که مهمان نسبت به صاحب خانه و از این قبیل، می‌کند. به عنوان مثال، در مورد دست دادن در دستورهای دینی آمده است که دست دادن بغض را از بین می‌برد، یعنی تمایل کینه‌توزی را که به دلایل مختلف در عمق جان فرو می‌رود، از بین می‌برد، و همچنین این دستورها بیان می‌دارند، بهتر و افضل است تا دست را قبل از طرف دیگر، عقب نکشیم، تا اظهار شدت محبت از طرف کسی که مایل نیست دستش را عقب بکشد، نسبت به طرف دیگر باشد.

دیدگاه نظری اسلام، بر رقت عواطف جوان و حساس‌تر بودن وی در قیاس با بزرگسالان جامعه، تأکید دارد. به عنوان مثال، پس از آن که برادران حضرت یوسف، علیه‌السلام، به وی حسد برده، وی را به صحرا بردند و در چاهی انداختند، کاروانی بر سر چاه آمده، یوسف، علیه‌السلام، را از چاه بیرون می‌آورند و پس از بردن وی به مصر، او را به غلامی می‌فروشند. حضرت، علیه‌السلام، پس از گذشت چند سال، بر اثر امانت‌داری و لیاقت، کارش بالا گرفته به سلطنت مصر می‌رسد. وقتی که برادران حضرت به مصر آمده از موضوع آگاه می‌شوند و از گذشته خویش و کاری که با برادرشان کرده بودند، پشیمان شده، درخواست عفو می‌کنند، حضرت یوسف، علیه‌السلام، بلافاصله برادرانش را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد. در آیات ۹۱ و ۹۲ از سوره یوسف فرمود:

به خدا سوگند که او تو را بر ما برتری داده است و ما در گذشته خطا کرده بودیم. یوسف در پاسخ به آنان گفت: باکی بر شما نیست، خداوند نیز شما را مورد بخشش قرار دهد که او از هر مهربانی، مهربان‌تر است.

اگر این موضع‌گیری یوسف، علیه‌السلام، با موضع‌گیری حضرت یعقوب، علیه‌السلام، که برادران از وی نیز به شکل مشابهی درخواست عفو و بخشش کردند، مقایسه شود، ملاحظه می‌شود که پدر، برخلاف فرزند، بلافاصله به بخشش فرزندان دست نزده، آنان را به بعد احاله می‌دهد. در آیه ۱۰۰ از سوره یوسف، فرمود:

ای پدر از تو می‌خواهیم که برای ما در پیشگاه الهی، طلب آمرزش کنی، زیرا ما خطاکاریم. یعقوب گفت: در آینده نزدیکی از خداوند می‌خواهم که شما را ببخشد.

از رسول خدا، صلوات الله علیه و آله، نیز در روایت است که فرموده:

به شما درباره نوجوانان به نیکی سفارش می‌کنم، زیرا آنان دلی رقیق‌تر و قلبی فضیلت‌پذیرتر دارند. خداوند مرا به پیامبری برانگیخت تا مردم را به رحمت الهی بشارت دهم و از عذابش بترسانم. جوانان و نوجوانان سختم را پذیرفتند و با من پیمان محبت بستند، ولی پیران از قبول دعوت‌م سرباز زدند و به مخالفت‌م برخاستند.

آنگاه رسول خدا (ص) به آیه‌ای از قرآن اشاره کرد و درباره مردم کهن‌سال که مدت زندگی آنان به درازا کشیده و دچار قساوت و سخت دلی شده‌اند، سخن گفت (فرید، ۱۳۶۵).

مجلسی در بحارالانوار نقل می‌کند: فردی نزد امام صادق، علیه‌السلام، آمد و گفت: من هرچه تبلیغ می‌کنم و هرچه حرف می‌زنم، کلام قرآن را می‌گویم، سخنان شما را می‌گویم، کسی نمی‌پذیرد. و حضرت در جوابش پاسخ داد: برو سراغ جوان‌ها، زیرا آنان در مسیر خیر و نیکی پیش‌تازند.

بنابراین ملاحظه می‌شود که دیدگاه نظری اسلام در ارتباط با جوانان به عاطفی‌تر بودن آنان، در قیاس با بزرگ‌سالان تأکید دارد و بالطبع باید از این شرایط آماده و مهیا، نهایت استفاده ممکن را داشت.

نوع دوستی جوانان، آنان را بر آن می‌دارد که با عشق به مردم و حتی حیوان‌ها نگرسته، از ایثار نفس خویش نیز برای آنان ابایی نداشته باشند. علاقه به مواردی مانند: حل مشکلات مردم، رفع محرومیت از مستضعفان، کمک به افراد فقیر، مستمند و بی‌سرپرست و ایثار مال و حتی جان خود برای محرومان و ستم‌دیدگان، به کرات از سوی جوانان در اظهار نظرهایشان، ملاحظه می‌شود.

با توجه به آموزه‌های متعدد دینی که تأکید می‌کنند، جوانان در قیاس با بزرگ‌سالان از عواطف رقیق‌تر و احساساتی‌تر خیرخواهانه‌تر برخوردارند و با عنایت به تجربیات متعددی که حکایت از تأثیر رفتار نوع دوستانه در گسترش روحیه نوع دوستی کودکان، نوجوانان و جوانان دارد، توجه و برنامه‌ریزی در جهت استفاده از فرصت اخیر از ضرورتی خاص، برخوردار می‌شود.

اظهار نظرهای زیر، بیانات جوانانی است که نوع دوستی، از ویژگی‌های شاخص آنان شمرده می‌شود:

«من دلم می‌خواهد که انسان‌ها به آرزوهای دیرینه خودشان دست یابند.

من دلم می‌خواهد که همه، چه دوست و چه دشمن، به خواسته‌های خود دست یابند، اگر کسی عاشق است، به عشقش برسد، اگر کسی نان برای خوردن ندارد، خدا او را از همه چیز بی‌نیاز کند، اگر کسی چشم به راه عزیزی است، از راه برسد و در خانه آن‌ها را بگشاید، اگر کسی صاحب فرزندی نیست، خدا به او فرزند بدهد، من دلم می‌خواهد همه به یکدیگر کمک کنند تا نیازهای همه برآورده شود، دلم می‌خواهد در همه جا، خانه‌ها، روستاها، شهرها، کشورها و همه جای جهان، همه از هر گونه رنج و ناراحتی بدور باشند و در کنار هم با آسایش و راحتی با یکدیگر زندگی کنند».

«کاشکی انسان‌ها کمی واقع بین بودند و می‌فهمیدند که آزادی یعنی چه؟ کاشکی می‌فهمیدند که نباید زندگی جانوران را با خطر روبرو سازند. کاش می‌فهمیدند که نباید به حیوانات آزار برسانند و آن‌ها را در قفس حبس کنند و آن‌ها را از آزادی محروم سازند. ای کاش انسان‌ها می‌توانستند، حیوانات را درک کنند. اما اگر نمی‌دانند باید بدانند که حیوانات به آزادی احتیاج دارند. کاشکی انسان‌ها می‌فهمیدند که حیوانات بالاخره اگر حیوانند و به خیال ما، چیزی نمی‌فهمند، اما حداقل تا حد کمی که می‌فهمند، درک و احساس که دارند. آن‌ها می‌فهمند که آزادی یعنی چه؟ می‌فهمند که قفس یعنی چه؟ حبس یعنی چه؟ من دوست دارم تمام حیوانات و پرندگان آزاد باشند تا بتوانند یک زندگی خوب همراه با آزادی داشته باشند. اما نه آزادی موقتی. بلکه آزادی برای همیشه. و من باز هم آرزو می‌کنم، کاش همه حیوانات آزاد باشند و این یکی از آرزوهای بزرگ من است». نمونه‌های اخیر، به وضوح از فرصتی استثنایی حکایت می‌کنند، یعنی فرصت عشق ورزیدن تام و تمام نوجوان و جوان به همه مردم جامعه و فراتر از آن، همه مردم جامعه جهانی‌اش. فینگر^۱ و همکاران (۱۹۹۲)، به نقل از محمدی، (۱۳۷۳)، در پژوهشی که در سطح ۱۵۹ دانشجوی دختر و پسر در سنین ۱۷-۲۴ سال انجام دادند، از فعالیت‌های اجتماعی و فوق‌برنامه به عنوان یکی از عوامل عمده در تحول اخلاقی در آغاز جوانی یاد می‌کنند. آرویل^۲ و مور^۳ به نقل از لویز^۴، هاویلند^۵ (۲۰۰۰)، در مورد نقش سازمان‌های خیرخواهانه و نועدوستانه در شکل‌گیری شخصیتی و رفتار اجتماعی افراد، می‌نویسند: کار در سازمان‌های نועدوست، داوطلب و مردمی از آن جهت که انتفاعی نیستند، با کار در مشاغل معمول، متفاوت هست و از آن جهت که جنبه سرگرمی ندارد، با گذران اوقات فراغت هم تفاوت دارد. این سازمان‌ها به سبب آن که برای اعضای خود فرصتی را پدید می‌آورد که آنان به کمک فقرا، بیماران، افراد معلول شتافته یا به راهنمایی گروه‌های جوانان پرداخته و به ارایه خدمات به مراکز شبانه‌روزی یا

¹-Finger, W.

²-Averill, J. R.

³-More, T. A.

⁴-Lewis, M.

⁵-Haviland, J.

کمیته‌های مشورتی پدیدارند، امکان تحقق ارزش‌های اخلاقی را برای اعضای خود فراهم می‌آورند که این مسأله از عوامل کلیدی رفتار اجتماعی است، و با انجام این معنا افرادی که در جهت وفاق و همبستگی اجتماعی گام‌های عملی برمی‌دارند، در خود احساس خوشبختی می‌کنند.

بررسی تجربیات موجود در سطح جهان، بیانگر آن است که مسأله نועدوستی در سطح جهان امری شناخته شده است و برهمین مبنا، طرح‌های متعددی در سطح نظام‌های آموزشی و سایر برنامه‌های تربیتی در این رابطه در نظر گرفته شده و اجرا می‌گردند. از این رو در بررسی چگونگی استفاده بهینه از نועدوستی جوانان، محورهای عمده زیر به نظر می‌رسد که با حداقل امکانات، قابلیت اجرایی شدن را دارند:

برگزاری مسابقاتی با مضامین نועدوستانه،

برگزاری برنامه‌های متفرقه در زمینه انجام کارهای نועدوستانه،

انجام کارهای مستمر نועدوستانه،

فعالیت‌های نועدوستانه زیر پوشش سازمان‌های مدنی.

در ادامه، به ترتیب به محورهای پیش گفته، پرداخته خواهد شد.

برگزاری مسابقاتی با مضامین نועدوستانه

برگزاری برخی از مسابقات به صورت تهیه داستان، رمان، عکس، پوستر، فیلم و انجام کارهای تحقیقاتی با مضامین خیرخواهانه و نועدوستانه، قسمت دیگری از تبلیغات مناسب اجتماعی در ارتباط با نועدوستی را فراهم می‌آورد.

به مسابقه نهادن بررسی زیباترین جلوه‌های نועدوستی در ادبیات جبهه و جنگ و ادبیات عرفانی، به تصویر کشیدن زیباترین جلوه‌های نועدوستی در زندگی روزمره و روابط خانوادگی، به مسابقه نهادن پردازش هنری کارهای خیرخواهانه انسان‌های وارسته، مادران و پدران، به صورت شعر، رمان، نمایشنامه، فیلم‌های آماتور (مانند تهیه سریال بالاتر از خطر که با سوژه قرارداد حادثه‌ای واقعی، به شکل غیرمستقیم دست به تمجید افراد نועدوستی که هنگام وقوع حوادث مختلف به کمک دیگر انسان‌ها آمده‌اند، می‌زند) و برگزاری مسابقات مقاله‌نویسی و تحقیق درباره موضوع‌های نועدوستانه مانند راه-کارهای گسترش نועدوستی در سطح نوجوانان و جوانان، حمایت از حقوق بشر، حمایت از حقوق اقلیت‌ها، زنان، کودکان خیابانی، حقوق حیوانات و نظایر آن‌ها، فضای نسبتاً مساعدی جهت ترغیب جوانان به سمت انجام کارهای نועدوستانه و جامعه‌پسند، پدید خواهد آورد.

برگزاری برنامه‌های متفرقه در زمینه انجام کارهای نועدوستانه

برخی از برنامه‌های نועدوستانه و خیرخواهانه، به شکل مقطعی ممکن است در سطح نهادهای آموزشی و فرهنگی، اجرا شوند. موارد زیر نمونه‌هایی از برنامه‌های نועدوستانه هستند که اجرای آن‌ها می‌تواند برعهده نوجوانان و جوانان گذاشته شده، به این طریق آنان را به سمت نועدوستی هرچه بیش‌تر هدایت کرد:

- تشکیل گروه‌های امداد در سطح نهادهای آموزشی یا فرهنگی.
- تشکیل گروه مهرورزان جوان با هدف بازدید از بیماران بیمارستان‌ها، سالمندان، بیماران توان‌بخشی‌ها و آسایشگاه‌ها.
- گردآوری کتاب‌های اضافی از سطح جامعه و تحویل آن‌ها به کتابخانه‌های مساجد و مدارس.
- برگزاری کلاس‌های تقویتی در سطح مدارس، مساجد و نهادهای فرهنگی برای دانش‌آموزان.
- اجرای برنامه‌های نمایشی و هنری در مراکز نگهداری کودکان بی‌سرپرست، بیمارستان‌ها و مراکز توان‌بخشی.
- بازدید از بخش‌های زنان و کودکان بیمارستان‌ها و اهدای هدیه به بیماران.
- تشکیل بازارچه‌های نیکوکاری، در این بازارچه‌ها نوجوانان و جوانان می‌توانند دست ساخته‌های خود (مانند کارت پستال‌های تهیه شده از گلبرگ‌های خشک، گلدان‌های تزئینی با گیاهان وحشی خشک و مانند آن) را جهت فروش عرضه کرده، بهای آن را به مراکز خیریه، اهدا کنند. در سطحی فراتر می‌توان با در اختیار نهادن مواد اولیه لازم در دسترس جوانان (مانند وسایل گل‌سازی، مکره‌بافی، معرق، کاموا و نظایر آن‌ها)، آنان را تشویق به تهیه کارهای هنری مورد علاقه‌شان کرد تا پس از تهیه محصولات اخیر، این تولیدات با حضور خودشان در بازارچه‌های نیکوکاری، جهت کمک به مراکز خیریه به فروش برسند.

یکی از دانشجویان نگارنده، از تأثیر بازدید دوستانش از یک مرکز نگهداری سالمندان، به شرح زیر یاد کرده است:

ترم قبل، بچه‌های دانشگاه را برای بازدید به سرای سالمندان بردند. البته من خودم موفق نشدم که در آن بازدید، شرکت کنم. ولی بچه‌ها آن‌قدر با هیجان از سرای سالمندان تعریف می‌کردند که من غبطه خوردم، چرا از کلاس درس نزدم و برای دیدار به آنجا نرفتم. بچه‌هایی که به آنجا رفته بودند، همگی مشتاق شده بودند که به عنوان پرستار در آنجا مشغول کار شده یا حداقل بعدها به عنوان همدم و مونس، ساعتی را در نزد سالمندان بسر ببرند. دوستانم می‌گفتند: وقتی پیر مرد‌ها و پیر زن‌ها ما را دیدند، آن‌قدر

خوشحال شدند که انگار بچه‌های خودشان را دیده بودند. حتی یکی از دوستانم شعری را که یکی از سالمندان به او داده بود، قاف کرد و روی دیوار اتاقشان زد.

انجام کارهای مستمر نودوستانه

برخی از برنامه‌های نودوستانه در سطح نهادهای آموزشی و فرهنگی - اجتماعی، می‌توانند به صورت مدام و مستمر پیگیری شوند. نمونه‌هایی از این برنامه‌ها، به شرح زیرند:

- برگزاری دوره‌های آموزش امدادگری (و استفاده از فارغ التحصیلان ممتاز این دوره‌ها به عنوان مربی آموزشی برای برگزاری دوره‌های مشابه).

- آموزش بهداشت به جوانان و ترغیب آنان به گذاشتن کلاس یا جلساتی برای ارتقای سطح دانش بهداشتی مردم جامعه.

- اطلاع‌رسانی‌های بهداشتی به جامعه با پخش برشور و نصب پوستر.

- برگزاری بازدید از مراکز درمانی و توان بخشی برای جوانان و ترغیب آنان برای پیوستن به مددکاران داوطلب مراکز پیش گفته.

- به کارگیری پاره وقت جوانان (خاصه دانشجویانی که در رشته‌های مرتبط با مسایل درمانی درس می‌خوانند)، در مراکز بهداشتی - درمانی.

- به کارگیری پاره وقت جوانان در نهادهای فرهنگی - اجتماعی جامعه.

- به کارگیری دانشجویان رشته‌های مرتبط در تربیت کودکان معلول جسمانی که قادر به حضور در مراکز بهزیستی، نیستند.

- استفاده از جوانان در مراکز کمک به ایتم، عقب ماندگان ذهنی و معلولان.

- تشویق جوانان هنرمند به اجرای برنامه‌های هنری در مراکز درمانی و توان بخشی.

- تشکیل گروه‌های امام علی، علیه السلام، و کوچه گردان عاشق برای شناسایی خانواده‌های مستضعف و محروم برای ارائه خدمات خیرخواهانه به آنان.

- تشکیل گروه‌های آموزشی برای رفع مشکلات درسی فرزندان اقشار محروم.

- تشکیل گروه بهداشت جهت اطلاع‌رسانی‌های بهداشتی در سطح مدارس.

- تشکیل گروه‌های اقتصادی برای بازاریابی و بازاریابی برای تولیدات هنری تهیه شده توسط معلولان.

- تشکیل گروه‌هایی برای تشویق شهروندان برای درآمدن به عضویت گروه اهدای عضو (پس از درگذشت فرد مورد نظر).

- تشکیل گروه کاری برای اخذ رضایت اهدای عضو، از اطرافیان کسانی که دچار مرگ مغزی شده‌اند.

سازمان دادن و نهادینه کردن فعالیت‌های نועدوستانه در جامعه سازمان‌های مدنی، سازمان‌هایی هستند که دارای دو ویژگی مهم هستند، تکریم شهروندان و به صحنه کشاندن آنان برای تأثیرگذاری در روند امور اجتماعی و منتفع ساختن جامعه از اندیشه و توان شهروندان خویش. بنابراین با نزدیک ساختن جوانان به سازمان‌های مدنی، در عمل می‌توان، اولاً با سوق دادن آنان به سمت فهم مسایل اجتماعی جامعه خودشان، مؤلفه اجتماعی هویت آنان را تقویت کرد. ثانیاً قسمتی از روند جامعه‌پذیری بهینه جوانان در جریان فعالیت در سازمان‌های مدنی، تحقق پذیرفته، جوانان با استفاده از افراد بعضاً متخصص و خیرخواهی که مسوولیت سازمان‌های مدنی را دارند، تجربیات اجتماعی ذی‌قیمتی به دست می‌آورند و ثالثاً نتیجه و ماحصل زحمات اجتماعی جوانان، متوجه جامعه شده، شهروندان جامعه از خدمات مزبور، منتفع خواهند شد.

بنابراین با توجه به مزایای متعدد پیوند خوردن جوانان با سازمان‌های مدنی، به نظر می‌رسد، توجه جدی به سازمان‌های مدنی و استقبال از آن‌ها، ضمن کاهش بار جامعه‌پذیری بهینه جوانان در نظام آموزشی و تربیت نועدوستانه آنان، جامعه را از خدمات صادقانه جوانان، برخوردار خواهد کرد.

منطقی (۱۳۷۷، ب)، در توصیف نمونه‌هایی از گروه‌هایی با اهداف و فعالیت‌های نועدوستانه در داخل کشور می‌نویسد:

یکی از مشکلات کشورهای جهان سوم، فقر بهداشتی آن‌ها است. به این معنا که گاه مثلاً در کشور ایران می‌توان شاهد بود که یک خانواده ۴ کودک نابینا، یا ۵ کودک ناشنوا و مانند آن دارد، در حالی که اگر فقر بهداشتی که گریبان گیر خانواده این کودکان هست، در جریان آموزش‌های اجتماعی، کاهش می‌یافت، بسیاری از این خسران‌ها، در جامعه رخ نمی‌داد. به شکل مشابهی در ایران، برخلاف کشورهای غربی، به طور عمده دلیل تولد کودکان استثنایی، فقر آگاهی و کمبود بهداشت است، نه بی‌بندوباری‌های اخلاقی. از این رو، اگر در این زمینه بخواهیم دست به اصلاحی عملی بزنیم، یکی از ساده‌ترین اقدامات ممکن، فرستادن جوانان آموزش دیده به میان مردم است تا آنان اطلاعات و دانش عمومی مردم جامعه را در مورد دلایلی که به تولد کودکان استثنایی و مانند آن می‌انجامد، بالا ببرند.

آنچه از آن یاد شد، عیناً می‌تواند در مورد برخی از بیماری‌های حاد، اجرا شود. به فرض، طبق آمار برخی از نشریات علمی، در دهه ۷۰، از هر ۱۳ زن آمریکایی یک زن به بیماری سرطان پستان، مبتلا می‌شد. در دهه ۸۰ از هر ۱۱ زن آمریکایی یک نفر و در حال حاضر از هر ۸ زن آمریکایی، یک زن به سرطان پستان دچار می‌شود و در مجموع ۳۲٪ سرطانهای زنان را سرطان پستان تشکیل می‌دهد. در این بیماری با تشخیص زودرس، ۳۰٪ از میزان مرگ و میر ناشی از بیماری کاسته شده و ۳۰٪ به میزان بقای

عمر بیمار پس از درمان، افزوده خواهد شد. حال آن که باز هم برخلاف غرب که سرطان پستان زنان در مراحل اولیه آن شناخته شده، درمانش شروع می‌شود، در ایران تشخیص سرطان پستان غالباً زمانی انجام می‌گیرد که بیماری به مرحله حاد خودش رسیده است. بنابراین، میزان درد و مرگ و میر بیماران ایرانی، در این زمینه بسیار زیاد است. از این رو، اگر بتوان از گروهی از دختران دانشجو در امر برنامه‌های بیماریابی و تشخیص زودرس سرطان (که آموزش ساده و مختصر آن یک ربع بیشتر به طول نمی‌انجامد)، سود جست و این افراد به آموزش تشخیص فردی اقدام ورزند، جامعه ما از نتایج مطلوبی برخوردار خواهد شد، زیرا آمارهای موجود حکایت از آن دارند زنانی که هر ماه به طور مرتب آزمایش لازم را شخصاً انجام می‌دهند. در ۸۵٪ از موارد، متوجه ضایعات سرطانی خویش شده‌اند.

از این رو با تشکیل گروه بهداشت یاران جوان، می‌توان پس از آموزش‌های مقدماتی لازم، این جوانان را به مساجد، حسینیه‌ها و مانند آن‌ها فرستاد تا با برگزاری کلاس‌های لازم و استفاده از پوسترها، اسلایدها و فیلم‌های لازم، عمده‌ترین نیازهای بهداشتی شهروندان را بدان‌ها منتقل کرده، بدین ترتیب با ارتقای سطح بهداشتی جامعه، خدمتی ارزشمند به هموعان و جامعه خویش داشته باشند.

در نمونه دیگری می‌توان به راه‌اندازی گروه حامیان کودکان بیمارستانی، اقدام ورزید. کودکان با بستری شدن در بیمارستان، از اولیا و خواهران و برادرانشان جدا می‌شوند، و در فضای جدید بیمارستان، با تجربه مواردی مانند آمپول خوردن، مصرف داروهای تلخ و ناگوار، انجام آزمایش‌های مختلف و احیاناً تن دادن به جراحی، تنیدگی شدیدی را تجربه می‌کنند. بسیاری از کودکان هم پس از مرخص شدن از بیمارستان، همواره از تجربه تلخ بستری شدن در بیمارستان یاد کرده، تداعی مسایل درمانی برایشان به صورت امری دردناک، جلوه گر می‌شود.

در بعضی از کشورهای جهان با برگزاری برخی از نمایشنامه‌های عروسکی و غیرعروسکی، سعی در آرایه برخی از اطلاعات لازم به کودکان می‌شود تا فضای بیمارستان را فضایی نامطلوب و تهدید کننده، احساس نکنند، به عنوان نمونه، در نمایشنامه عروسکی که برای بچه‌ها اجرا می‌شود، ممکن است کودک بیماری پیرسد: چرا مرا اینجا آورده‌اند، مگر من کار بدی کرده‌ام؟ اما پرستار یا پزشک حاضر در صحنه، با محبت پاسخ می‌دهد: نه عزیزم، معلوم است که تو کار بدی نکرده‌ای، اما ممکن است هر کسی مریض شود و لازم باشد چند روز در بیمارستان بستری شود.

در صحنه دیگری ممکن است وقتی پرستار در صدد گرفتن خون کودک بیمار برمی آید، او این کار را یک عمل ظالمانه تصور کند، یا ممکن است این کار را در حکم یک تنبیه برای خودش ارزیابی کند، اما پرستار با بیان این که کودک می تواند در حین دادن خون گریه کند و پس از گرفتن خون، ضمن عذرخواهی از وی، و اظهار این که برای آزمایش و بهبود کودک باید خون او را گرفت، تصورات غلط ذهنی کودک را اصلاح کند.

راه اندازی گروه ایثارگران حیات، اقدام نועدوستانه دیگری است که به سادگی امکان پذیر است. اهدای عضو، امری ضروری و حتی حیاتی است و با وجود آن که در کشورهایی که رایحه ای از دین در آنجا وجود دارد، انتظار می رود، فرهنگ اهدای اعضاء پس از مرگ یا مرگ مغزی، به صورت امری پذیرفته شده، وجود داشته باشد، اما در کشور ایران این گونه نیست و نه تنها شهروندان از عضویت در طرح اهدای عضو (پس از مرگ افراد) به میزان زیادی سرباز می زنند، بلکه بعضاً مشاهده می شود که خانواده ها مانع اهدای اعضای فرزندشان که در اثر تصادفات، دچار مرگ مغزی شده است، به بیماران محتاج و نیازمند می شوند. از این رو گروه ایثارگران حیات می توانند در مکان هایی مانند نهادهای مدنی و فرهنگسراها در دو سطح کار خود را دنبال کنند. در سطح نخست، با پیش گرفتن تبلیغات مناسب، و حتی مراجعه شخصی به افراد، آنان را تشویق به پذیرش عضویت در طرح ایثارگران حیات کنند تا در صورت مرگ مغزی آنان، از اعضای آنان برای تداوم حیات بیماران نیازمند، سود جسته شود. در سطح دوم، ایثارگران حیات، می توانند ارتباط پیوسته و مدامی با مراکز بیمارستانی داشته، پس از اطلاع از وقوع مرگ مغزی افراد سانحه دیده، به دیدار خانواده آنان رفته، سعی در کسب رضایت اهدای اعضای عضو از دست رفته خانواده آنان کنند.

اقدام های اخیر ضمن بالا بردن میزان اهدای عضو در جامعه، پیام آور امید برای بیماران بدون علاجی است که خود را در تنگنای بیماری و مشکلات اجتماعی، تنها یافته اند.

برخی از اقدام های نועدوستانه دیگری که جهت تحقق آن ها می توان به سازمان های مدنی مربوطه پیوست (و یا سازمان هایی در همین راستا ایجاد کرد)، به شرح زیر است:

- تشکیل گروه هایی برای ارائه خدمات لازم (عفو، مددکاری، دادگاه کودکان، رسیدگی به مشکلات خانواده افراد زندانی و مانند آن ها)، به افراد زندانی و خانواده های آنان.

- اخذ کمک از مردم نیکوکار برای آزادسازی زندانیان غیر بزه کاری که به سبب دیون مالی شان در زندان هستند.

- تلاش برای افزودن بعد تحقیقاتی به مراکز خدماتی نگه‌داری سالمندان و معلولان (با استفاده از استادان و دانشجویان و هدایت رساله‌های تحصیلی دانشجویان تحصیلات تکمیلی در جهت بررسی‌های تحقیقاتی لازم درباره مراجعان مراکز مزبور).

- استفاده از جوانان در طرح‌های ملی تهیه کمر بند سبز شهرها، جلوگیری از پیشرفت بیابان‌ها، گپه‌کاری، واکسیناسیون، آزمون‌های هوشی و بهداشتی کودکان در بدو ورود به مدارس و مانند آن‌ها.

- ایجاد گروه‌هایی برای سوادآموزی به کودکان خیابانی (حتی در کنار پیاده روها)، کارکنان دون پایه مراکز آموزشی، دولتی و کارخانجات.

- ایجاد گروه حامیان بچه‌های خیابانی (شناخت مسایل و مشکلات آنان و انعکاس آن به مراجع رسمی، اطلاع‌رسانی به جامعه برای بسیج مردم در جهت تخفیف مشکلات عدیده کودکان خیابانی).

- ایجاد گروه‌های تهیه فیلم، پوستر، برشور، عکس و پوستر برای ترغیب مردم به شرکت در برنامه‌های نועدوستانه.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی، می‌توان نتیجه گرفت، با توجه به شکوفایی علایق نועدوستانه در نوجوانی و جوانی، اگر از این فرصت استثنایی بهره برده شود، جامعه نه تنها در سطح فردی، بلکه در سطح جمعی خود، شاهد اثرات نیکوی آن خواهد بود. به این معنا که جوانان با شرکت در کارهای خیرخواهانه و نועدوستانه، به تدریج هویتی نועدوست را به دست آورده، با جهان اطرافشان در غالب موارد از منظر خیر و رحمت برخورد خواهند کرد.

از سوی دیگر، تربیت نועدوستانه افراد سبب خواهد شد که جامعه از نتایج تلاش و کوشش خیرخواهانه افراد نועدوست بهره‌مند شده، حرکتش در جهت تحقق عدل، داد و قسط در جامعه سرعت بیش‌تری به خود بگیرد، اما اگر به دلیل بی‌برنامگی، ندانم کاری و سردرگمی از فرصت طلایی پیش‌گفته، بهره جسته نشود، فرصت‌سوزی اخیر، نه تنها اجازه دیدن جهان از افق‌های والاتر انسانیت را به جوانان نمی‌دهد و به این ترتیب تا حدودی امکان ارتقای شخصیتی آنان را سد می‌سازد، بلکه جامعه را نیز از دستاوردهای عاری از شوائب مادی آنان، محروم می‌دارد.

نکته مهم‌تری که در اینجا باید یادآور آن شد، این است که فرصت‌سوزی اخیر تنها به از دست رفتن برخی از امکان عمل‌های ارزشمند فردی و اجتماعی نمی‌انجامد، بلکه جوانی که به عنوان مثال، در نهادهای مدنی فعال نبوده، انرژی خود را برای بیماران و محرومان و مستضعفان صرف نمی‌کند، به سادگی ممکن است از سوی نهادهای تبلیغاتی غیررسمی داخلی و خاصه دستگاه‌های عظیم تبلیغاتی

برون مرزی به سمت و سوی انواع و اقسام گروه‌های مختلف، سوء مصرف مواد، ارضای هیجان‌جویی به شکل مرضی و نظایر آن‌ها سوق یابند.

- اجرای برنامه‌های هویت‌بخش

مسئله تربیت انسان‌ها، یکی از اساسی‌ترین اهداف ادیان الهی بوده است، از این رو، مسئله هویت و روند هویت‌یابی افراد، همواره از مسایل مورد توجه دیدگاه دینی بوده است. دیدگاه دینی همسان با رشد فیزیکی افراد، به ترسیم رشد روانی آنان پرداخته، خاطرنشان ساخته است که وجود یک محیط سالم، شرط لازم برای شکوفایی شخصیتی کودکان، نوجوانان و جوانان است و آنان در شرایط اخیر، از هویت و شخصیتی متعادل، سالم و پویا برخوردار خواهند شد، اما اگر شرایط پیش گفته فراهم نیاید و در روند رشد سالم روانی افراد، خدشه وارد آید، آنان از رشد سالم روانیشان بازمانده، هویت و شخصیتی نامتعادل، متزلزل و مخدوش را از خود به منصفه ظهور خواهند گذارد. منطقی (۱۳۷۲، ب)، در همین رابطه می‌نویسد:

از نظر اسلام، انسان موجودی شریف و با ارزش است. انسان جانشین خداوند در روی زمین است، چنان‌که در آیه شریفه ۳۰ سوره بقره آمده است:

همانا من در روی زمین جانشینی قرار می‌دهم.

به علاوه از نظر اسلام کرامت، عزّت و بزرگواری جزء سرشت آدمی است و اگر آدمی آنچنان که هست خود را بیابد، کرامت و عزّت نفس را در سرشت خویش، می‌یابد. در قسمتی از آیه شریفه ۷۰ از سوره اسری، از این مسئله، چنین یاد گردیده است:

و به عزّت‌م سوگند گرامی داشتیم فرزندان آدم را.

بنابراین، مسئله کرامت نفس یا عزّت نفس که به علوّ نفس، مناعت نفس و احساس شرافت نفس نیز تعبیر شده است، نوعی از بازگشت آدمی به خویش است و آدمی را به شرافت و کرامت ذاتی خود، متذکر می‌گرداند.

علاوه بر این، با نگاهی گذرا به روایات و احادیث شریف، به وضوح ملاحظه می‌شود که رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، و ائمه اطهار، علیهم السلام، تلاش بسیاری داشته‌اند تا کرامت نفس افراد، حفظ شود و از استخفاف نفس آنان، ممانعت به عمل آید.

توصیفی که اسلام از جایگاه کودک و نوجوان در خانواده ارایه می‌دهد، حاوی مواردی است که مستلزم حفظ و حراست از کرامت نفس کودک، نوجوان و جوان است. اسلام از بدو تولد کودک،

انتخاب نام نیکو برای وی را از حقوق فرزند بر پدر و مادرش، می شناسد. بعد از انتخاب اسم، مسأله تغذیه کودک مطرح است که مکتب با اصرار خواستار تغذیه کودک در آغوش پر مهر مادر است، و در صورتی که مادر به علتی قادر به شیر دادن فرزندش نباشد و ضرورت سپردن کودک به دایه پیش بیاید، در کنار ویژگی هایی مانند مسلمان بودن، تندرست بودن، اجتناب از محرمات و نظایر آن، در دایه، اوصافی نظیر خوش اخلاق بودن و با حوصله بودن دایه، از ویژگی هایی است که آموزه های دینی در انتخاب دایه بر آن ها، تأکید کرده اند، زیرا مکتب کودک نوزاد را موجودی در بند مسایل زیستی صرف نمی داند، بلکه در کنار توجه به مسایل زیستی، به مسایل عاطفی و روانی نوزاد هم توجه می کند.

دیدگاه های نظری علمی، از منظری نسبتاً متفاوت ضمن تأکید شکل گیری تدریجی مفاهیم خود و هویت، بر محصول نهایی آن که می تواند از شکلی بسامان یا نابسامان برخوردار باشد، تأکید داشته اند. برخی از روان شناسان بر این باورند که مفهوم خود، در جوانان از وضع بسیار آشفته ای برخوردار است. روزنبرگ از این جمله روان شناسان است. وی معتقد است جوانان در قیاس با کودکان و افراد بزرگسال از مفهوم خود ناسالم تری برخوردارند. از سوی دیگر آفر^۱ و همکارانش، مدارکی در این جهت فراهم آورده اند که جوانان افرادی شادتر از دیگران بوده، از مفهوم خود مثبت تری برخوردارند.

هارتر^۲ در یک جهت گیری متفاوت از روزنبرگ و آفر، بر این باور است که پیشرفت مهارت های استدلالی جوان، می تواند حاوی تأثیرات مثبت یا منفی برای آنان باشد، به این معنا که پیشرفت ذهنی جوان ممکن است به وی کمک کند تا او با توجه به هنجارهای اجتماعی، دست به رفتار بزند و به این ترتیب مورد پذیرش دیگران واقع شود، به همین ترتیب تحول ذهنی اخیر ممکن است، گاه گاهی جوان را با برخی از مشکلات هیجانی، مانند افسردگی و اضطراب، مواجه سازد.

مفهوم از خود یک فرد در دوران جوانی، انتزاعی تر از قبل می شود. هارتر، با اتکا به نظریه تحول ذهنی پیازه، به توصیف برخی از تغییرهایی که در دوران جوانی در مفهوم خود به وجود می آید، به شرح زیر پرداخته است:

¹-Unhealthy

²-Offer

³-Harter

⁴-Abstract

پیاژه در توصیف روند تحول ذهن، به برشمردن سه دوره حسی- حرکتی^۱ در سنین ۲-۰ سال، دوره عینی^۲ در سنین ۱۱-۲ سال و دوره عملیات صوری^۳ در سنین ۱۱، ۱۲ تا ۱۵، ۱۶ سالگی اقدام ورزیده است.

در دوره نخست، ارتباط کودک با جهان خارج او، از طریق حس و حرکتش تأمین می‌شود. در دوره دوم، منطق کودک در برخورد با اشیای عینی، به شکل نسبی پاسخ داده، راه‌گشای حل مشکلات وی می‌گردد و در دوره سوم، نوجوان با به دست آوردن تفکر ذهنی، در غیاب اشیا و به شکل انتزاعی، قادر به حل مسایلی که با آن‌ها مواجه می‌شود، خواهد شد.

بنابراین با توجه به نظریه پیاژه، می‌توان احساس کرد که تفکر عینی و ملموس نوجوان، در روند رشدش به تفکری ذهنی و انتزاعی بدل می‌شود. به عبارت دیگر، اگر در ابتدای دوران نوجوانی، توصیفی از ابعاد وجودی آنان را بخواهیم، نوجوانان با ارایه توصیف‌هایی درباره ابعاد جسمانی خودشان (مانند این که از قد بلند یا کوتاهی برخوردارند)، ارایه توصیف ساده‌ای از عواطف و احساساتشان (نظیر این که آنان فردی شاد هستند) یا بیان گروهی که عضو آن هستند (مانند یک دختر، یک پسر، یک دانش‌آموز)، کار خود را به انجام می‌رسانند. ویژگی‌های اخیر به سادگی قابل ملاحظه بوده یا قابل آزمون هستند، یعنی با نگاهی به آئینه، می‌توان متوجه کوتاهی یا بلند قدی خود شد.

با گذشت زمان، توصیف نوجوانان از خودشان، قدری از عینیات فاصله گرفته، به ارایه ویژگی‌های درونی‌تر آنان، مانند هیجان‌ها، آرزوها و انگیزه‌ها می‌رسد. توصیف‌های این مرحله، برخلاف مرحله پیش که با نگاهی در آئینه آشکار می‌شد، درونی‌تر شده، باید با رسوخ به اعماق احساسات افراد، به کشف مسایلی مانند پریشان‌خاطری یا افسردگی آنان نایل آمد.

در اواخر دوره جوانی، توصیف جوانان از خودشان به بیان نظام ارزشی‌اشان، معیارهای اخلاقی‌شان، فلسفه شخصی‌اشان، روند تفکرات درونی‌اشان و طرح‌هایی که برای زندگی‌اشان دارند، می‌انجامد. مقایسه توصیف‌های جوانان در آغاز و انجام جوانی، بیانگر انتزاعی‌تر شدن برداشت‌های آنان است. به عبارت دیگر، برخلاف گذشته که با نگاه کردن به یک آئینه، می‌شد به توصیفی از خود اقدام ورزید، در این مرحله با خیره شدن به آئینه، نمی‌توان به نظام ارزشی فرد دست یافت.

^۱-Sensory motor stage

^۲-Concret stage

^۳-Formal stage

تغییر دیگری که به بیان هارتر در دوران جوانی رخ می‌دهد، پدید آمدن خود ایده‌آل در جوانان است. به این معنا که اگر توصیف جوانان از خودشان را ببینیم، ملاحظه می‌شود که برخی از آنان با بیان آنچه در واقع هستند، دست به ارایه توصیفی واقع‌گرا از خود می‌زنند، اما جوانان دیگری وجود دارند که در توصیف خود، به ارایه آنچه که دوست دارند، بدان دست یابند، اقدام می‌کنند. علت اختلاف اخیر به شکل‌گیری خودایده‌آل در دوران جوانی باز می‌گردد. خودایده‌آل، برخلاف خودواقعی^۱ که به توصیف خود فرد، آن‌گونه که هست، دست می‌زند، به توصیف آنچه که فرد درصدد دست‌یابی به آن است، می‌پردازد. تفکر انتزاعی که جوان در روند تحول ذهنی خویش به دست آورده است، این امکان را برای وی فراهم می‌آورد تا بتواند به طرح خودی که دوست دارد شبیه آن باشد و به آن برسد، بپردازد.

فاصله موجود بین خودواقعی و خودایده‌آل، مسأله مهمی است که نباید آن را از نظر دور داشت. اگر فاصله موجود بین خودواقعی و خودآرمانی جوان خیلی زیاد باشد، فاصله عمیق موجود، جوان را به این نتیجه می‌رساند که وی قادر به دست‌یابی به خودایده‌آلش نخواهد بود، از این رو وی افسرده و ناامید می‌شود. اما اگر فاصله بین خودواقعی و خودآرمانی جوان، کم باشد، از آنجا که وی امید به دست‌یابی به خود آرمانی را دارد، این انگیزه به تحریک هرچه بیشتر جوان انجامیده، وی را در دست‌یابی به خودایده‌آلش، یاری خواهد رساند.

مفهوم خودپنداره در ارتباط با مفهوم خود، مطرح می‌شود. به عبارت دیگر، اگر مفهوم خود، پاسخ به این سوال است که من کیستم، مفهوم خودپنداره پاسخ به این سوال است که من چه احساسی درباره خودم دارم، کسی که مفهوم خودبرتری در خویش احساس می‌کند، از خودپنداره بالاتری نیز برخوردار بوده، همین ارزیابی مثبت، وی را به سمت موفقیت بیش‌تر در کارهایش، سوق می‌دهد.

پژوهش‌های انجام گرفته، حکایت از آن دارند، افرادی که از خودپنداره مثبتی برخوردارند، نسبت به خودشان علاقه‌مند بوده و خود را می‌پذیرند. البته نباید تصور کرد افراد اخیر، خود را کامل‌تر از همه مردم می‌پندارند، بلکه افراد دارای خودپنداره بالا، نسبت به محدودیت‌های خویش وقوف داشته، در جریان زندگی‌اشان می‌کوشند تا محدودیت‌های پیش‌گفته را مرتفع سازند.

برخی از پژوهش‌های انجام شده دیگر، حکایت از آن دارند که خودپنداره افراد در انگیزه آنان برای دست‌یابی به موفقیت، عملکرد افراد و بهداشت روانی آنان، مؤثر است. افرادی که از خودپنداره مثبتی برخوردارند، نتایج تحصیلی بهتری نشان داده، احساس می‌کنند بر زندگی خود کنترل لازم را دارند.

^۱-Ideal self

^۲-Real self

جوانانی که از خودپنداره بالایی برخوردارند، در مواجهه با کنش‌هایی که در جریان زندگی‌اشان با آن‌ها مواجه می‌شوند، پاسخ مؤثرتری می‌دهند و مسایل پیش آمده در زندگی‌اشان را بهتر حل می‌کنند، اما فزونی گرفتن مشکلات زندگی، اسباب کاهش خودپنداره افراد را فراهم می‌آورد.

افرادی که از خودپنداره پایینی برخوردارند، بیشتر از افرادی که خودپنداره بالایی دارند، اضطراب، افسردگی، بزه کاری، اعتیاد به مواد مخدر و اختلال‌های تغذیه‌ای را از خود نشان می‌دهند.

هارتر و روزنبرگ در بررسی عوامل مؤثر در خودپنداره افراد، با بررسی تاریخی که درباره نظریات ارایه شده در مورد خود داشتند، به نتایج زیر رسیدند:

الف- خودپنداره مثبت، در نتیجه عملکرد موفق جوانان در عرصه‌ای که برای آنان از اهمیت زیادی برخوردار است، حاصل می‌آید.

تحقیقات هارتر، بیانگر آن است که ظاهر فیزیکی جوان، مورد پذیرش اطرافیان قرار گرفتن وی و موفقیت‌های ورزشی جوان، بیشترین تأثیر را در خودپنداره مثبت او دارند.

ب- کولی^۱ بر این اعتقاد بود که خود، ماحصل انعکاس نظریات موجود در جامعه در فرد است، از این رو او اصطلاح خودآینه‌سان^۲ را برای این منظور به کار برد. قضاوت افراد مهمی که در اطراف کودک قرار دارند، در آینه وجودی وی منعکس شده، در شکل‌گیری خودپنداره کودک، مؤثر واقع می‌آیند. هارتر در پژوهش‌های خویش دریافت که حمایت و تأیید والدین، معلمان، همکلاسی‌ها و دوستان، نقش اساسی در مثبت یا منفی شدن خودپنداره جوان از خودش دارد. به این معنا که در دوران کودکی، نگرش اولیا در شکل‌گیری خودپنداره کودک از بیشترین اهمیت ممکن برخوردار است، اما در سال‌های بعد، در دوره جوانی، با وجود اهمیت نظر اولیا، نظر هم‌کلاسی‌های فرد از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. علاوه بر این، تأثیر قضاوت دیگران در خودپنداره فرد در این دوره، کاهش می‌یابد، زیرا در دوره جوانی، فردی که به نظام مشخصی از ارزش‌ها و باورها رسیده است، با اتکا به ارزش‌ها و باورهایش، روی اعمال و رفتارهای خود قضاوت می‌کند و قضاوت دیگرانی که ممکن است در تغایر با ارزش‌های وی باشند، تأثیر پیشین خود را نخواهد داشت.

هارتر و مارولد^۳ در بررسی که روی جوانانی که دست به خودکشی زده بودند، انجام دادند، تأثیر دو عامل اخیر را روی خودکشی جوانان، مورد بررسی قرار دادند. نتایج این پژوهش، حاکی از آن بود که اولاً جوان‌هایی که اقدام به خودکشی کرده بودند، در عرصه‌ای که برای خود یا والدین‌شان مهم بود،

^۱-Cooly, C. H.

^۲-Looking glass self

^۳-Marold

موفقیتی کسب نکرده بودند. به علاوه، آنان تصور می کردند اولیا و دوستان شان، در برخورد با عملکرد نامناسب شان، حاضر به تأیید و حمایت از آنان نیستند. بنابراین جوانانی که نه تنها عملکرد موفقیت نداشتند، بلکه احساس می کردند دیگران نیز دید مثبتی نسبت به آنان ندارند، تنها راه چاره خویش را در خود کشی یافته بودند.

اریکسون در تحلیل اواخر جوانی، از این دوره با عنوان دوره مهلت خواهی جوان یاد می کند، از نظر او جوانان برای شکل دادن به هویت خویش، نیازمند فرصتی هستند تا در زمان مزبور بتوانند برای سوال های اساسی خود، پاسخ مناسب را یافته، به تحقق آن ها بپردازند.

دوره مهلت خواهی، در جوامع ماقبل صنعتی وجود ندارد، و برخی از محققان با توجه به ویژگی های جامعه صنعتی غرب، پیشنهاد می کنند که دوره مهلت خواهی، خاص جوامع غربی است که امکان عمل - های گسترده ای را فراوری جوانان پدید آورده است. پژوهشگران دیگری با بیان این که ارزش های مطرح شده در غرب، در بسیاری از موارد، در تضاد و تعارض با یکدیگر قرار دارند، خاطرنشان می سازند که تشنگی اخیر به پدید آیی دوره مهلت خواهی جوان، انجامیده است.

از نظر اریکسون، تمديد دوره مهلت خواهی، منفی نبوده، مثبت نگریسته می شود، زیرا دوره اخیر زمینه شکل گیری هویتی مثبت را در جوان پدید می آورد، اگرچه برخی از جوانان قادر به تحمل مواجهه با ابهام موجود در دوره مهلت خواهی نبوده، به سمت یافتن هویتی زود بسته شده^۱ سوق می یابند.

از نظر اریکسون آیین ها و تشریفات مذهبی در هر دو جهت ایجاد هویتی منفی یا مثبت، می توانند ایفای نقش کنند. در صورتی که آیین مذهبی مورد نظر، رفتاری جزمی را از پیروان مذهب انتظار داشته باشد، آنان از هویتی منفی و در صورتی که بدان ها در جهت انتخاب هایشان امکان عمل بدهد، طرفداران از هویتی مثبت برخوردار خواهند شد.

اریکسون در مورد جوانان ایده آلیست بیان می دارد، اساساً آرمان گرایی و اندیشه های ایده آل گرایانه، هویتی ارزشمند را برای صاحبان شان رقم خواهد زد، زیرا افراد آرمان گرا با یافتن ارزش ها و تعهدی که نسبت به آنان احساس می کنند، امکان دستیابی به هویت مطلوب تحقق یافته^۲ را برای خود پدید می آورند (دیسسی^۳ و کنی^۴، ۱۹۹۷).

^۱-Period of moratorium

^۲-Foreclosure

^۳-Achivement

^۴-Dacey, J.

^۵-Kenny, M.

اریکسون، برخلاف فروید که معتقد بود شخصیت آدمی در دوره کودکی شکل می‌گیرد، معتقد بود شخصیت در هر مقطع از زندگی می‌تواند تغییر کند. اریکسون در یک جهت‌گیری متفاوت، برخلاف فروید که غالب رفتارهای آدمی را نشأت گرفته از غرایز جنسی و پرخاشگری وی می‌دانست، مسایل فرهنگی را مورد توجه قرارداد و در همین راستا، در کنار تأکید نقش اولیا در زندگی کودک، مانند فروید، به تأیید نقش همسالان، دوستان و اطرافیان فرد در شکل‌گیری شخصیتی وی، پرداخت.

از نظر اریکسون هر بحران در بستر خاص خود، مانند خانواده، گروه هم سن و سال‌ها، مدرسه، همسایه‌ها یا محل کار، باید برطرف شود و در جریان مرتفع شدن بحران، یاری و معاضدت دیگران ضرورت دارد (شپارد، ۱۹۹۹).

از نظر اریکسون، یک جوان در روند هویت‌یابی خود، اولاً باید دست به اکتشاف بزند و بر همین مبنا به سوال‌های اساسی زندگی خویش در زمینه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، عقیدتی، سیاسی و فلسفی، پاسخ دهد و ثانیاً جوان باید نسبت به اکتشافی که داشته است، تعهد لازم را نشان بدهد.

وضعیت‌های مثبت و منفی اکتشاف و تعهد، در مجموع چهار حالت هویتی را به شرح زیر، رقم می‌زنند: هویت محقق یا هویت تحقق یافته: هویت محقق، هویتی است که جوان طی آن اکتشاف لازم را داشته است و نسبت بدان نیز تعهد دارد.

هویت در راه تحقق یا تحقق نیافته: هویت در راه تحقق، هویتی است که جوان در جریان آن، اکتشاف لازم را داشته است، اما نسبت بدان تعهد نشان نمی‌دهد.

هویت زود بسته شده: هویت زود بسته شده، هویتی است که طی آن جوان شخصاً به اکتشاف لازم دست نزده است و تنها القائات ارزشی دیگران (مانند اولیا) را در این جهت پذیرفته است، اما به هر صورت نسبت به این ارزش‌ها، تعهد نشان می‌دهد.

هویت مغشوش: هویت مغشوش، هویتی است که طی آن جوان نه تنها دست به اکتشاف لازم نزده است، بلکه نسبت به چیزی نیز تعهد نشان نمی‌دهد.

فردی که از هویت مشخصی برخوردار شده است، در برابر سوال‌هایی مانند این که من از چه مذهبی باید پیروی کنم؟ نظام اخلاقی مورد پذیرش من چیست؟ ارزش‌های سیاسی که من باید از آن‌ها تبعیت کنم، چه مواردی هستند؟ من به عنوان یک مرد یا زن، باید چه رفتارهایی را بپذیرم؟ و مانند آن‌ها، پاسخ مشخصی دارد، اما فردی که به هویت مشخصی دست نیافته است، در پاسخ به سوال‌های اخیر دچار اغتشاش، سردرگمی و اضطراب می‌شود. اریکسون از حالات مزبور با عنوان بحران هویت یاد می‌کند.

¹-Shepard, J. M.

اگرچه اریکسون در نظریه پردازی خود بیان داشته بود که شکل گیری هویت جوانان بین سنین ۱۸-۱۵ سال محقق خواهد شد، اما پژوهش های فیلیپ میلمن که در سال ۱۹۷۹ انجام پذیرفت و در جریان آن میلمن جهت مشخص کردن میزان شکل گیری هویت جوانان، با پاسخ دهندگان ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۱ و ۲۴ ساله در زمینه های شغلی، مذهبی، سیاسی و مسایل جنسی به مصاحبه پرداخت، بیانگر آن بود که غالب جوانان ۱۸-۱۲ ساله از هویتی مغشوش و یا زودرس برخوردار بوده، در گذر زمان از میزان هویت های مزبور کاسته شده، بر میزان هویت تحقق یافته، افزوده می شود (شافر^۲، ۲۰۰۰).

مصاحبه زیر، دورنمایی از وضعیت هویتی جوانانی را به معرض دید می گذارد که از هویت تحقق یافته ای برخوردار نشده اند:

من (دانشجوی نگارنده)، در پارک پسری را دیدم که روی صندلی نشسته بود و سیگاری در دست داشت، او سیگار را به گونه ای در دست خودش گرفته بود که افراد سیگاری، به آن صورت سیگار را در دستشان نمی گیرند، به علاوه، او کلاهی بر سر گذاشته بود که نقاب کلاه پشت سرش قرار گرفته بود. به بهانه ای کنار او نشستم و بعد از چند دقیقه، سر صحبت را با او باز کردم و در جریان صحبت هایم از او پرسیدم: راستی چرا کلاهت را برعکس سرت گذاشته ای؟ او گفت به تقلید از فلان قهرمان در فلان فیلم امریکایی، کلاهم را این طوری گذاشته ام. پرسیدم: حالا چرا سیگار را این جوری در دست گرفته ای؟ در جواب گفت، این هم به تقلید از فلان بازیگر مشهور امریکایی است.

با پسر دیگری در پارک آشنا شدم که منتظر دختری بود که با او قرار ملاقات گذاشته بود. بعد از قدری صحبت با او و جلب اعتمادش، در مورد چگونگی گذران اوقات فراغتش از او پرسیدم. رضا در پاسخ به من گفت: من با درس خواندن، گوش دادن به نوار، مزاحمت تلفنی، دیدن فیلم های آنچنانی، تعقیب دخترها و سر به سر گذاشتن با آن ها و قرار گذاشتن با سمیه و قتم را پر می کنم. از او پرسیدم، با تعقیب یا قرار و مدار گذاشتن با دخترها چه چیزی را به دست می آوری؟ او در جواب من گفت: خانواده ام همیشه من را تحقیر می کنند و به من می گویند، تو بی عرضه و دست و پا چلفتی هستی و به من اعتماد ندارند و من عزت نفس خودم را با کارهای آن ها از دست داده ام، من برای این که ثابت کنم که کسی بوده و برای خودم آدمی هستم، به سراغ دختران می روم و با آن ها قرار می گذارم، همین که دخترها به من می گویند: دوست دارم و به من محبت می کنند و به من احترام می گذارند، احساس می کنم، کسی هستم. به خصوص وقتی با آن ها حرف می زنم، احساس می کنم که بدنم گرم می شود و

¹-Meilman, P.

²-Shaffer, D. R.

حسی در من ایجاد می‌شود که نمی‌توانم آن را با کلمات معمولی توصیف کنم. به همین ترتیب من از این که مورد توجه دخترها قرار گرفته‌ام و احساس می‌کنم که یک نفری هست که من را دوست دارد، خوشحال می‌شوم و این کار احساس آرامش به من می‌دهد. به علاوه، من وقتی بعضی از دخترهای ساده را می‌بینم و با دادن قول ازدواج به آن‌ها، آنان را سرکار می‌گذارم، این کار برایم بسیار لذت‌بخش است. بررسی تجربیات موجود در سطح جهان، بیانگر آن است که مسأله هویت و هویت‌جویی جوان در سطح جهان امری شناخته شده است و بر همین مبنا، طرح‌های کاربردی متعددی در سطح نظام‌های آموزشی و سایر برنامه‌های تربیتی در این رابطه در نظر گرفته شده و اجرا می‌گردند. از این رو در بررسی چگونگی استفاده بهینه از هویت‌طلبی جوانان، محورهای عمده زیر به نظر می‌رسد که با حداقل امکانات، قابلیت اجرایی شدن را دارند:

فعالیت‌های اجتماعی - فرهنگی،

فعالیت‌های اقتصادی،

فعالیت‌های علمی - تحقیقاتی،

و سایر فعالیت‌ها.

در ادامه، به ترتیب به محورهای پیش گفته، پرداخته خواهد شد

فعالیت‌های اجتماعی - فرهنگی:

راه‌اندازی برنامه‌های توانمندسازی جوانان، ایجاد سازندگی و ایران‌گردی، تشکیل کانون سبز، تشکیل کانون پیشگامان، تشکیل کانون نقد و بررسی فیلم‌ها، ایجاد کانون نقد نشریات و کانون نقد صدا و سیما، تشکیل کانون کتاب، تشکیل کانون جهادگران، برگزاری دوره‌های کوتاه مدت حرفه‌ای، تشکیل گروه فرشتگان و مانند آن‌ها، برخی از برنامه‌های اجتماعی - فرهنگی بومی هستند که می‌توانند در هویت‌بخشیدن به جوانان مؤثر واقع آیند.

منطقی (۱۳۸۳، ب)، در کتاب رفتارشناسی جوان در دهه‌های سوم و چهارم انقلاب، در توصیف یکی از طرح‌های هویت‌بخش به جوانان، می‌نویسد:

با راه‌اندازی برنامه‌های توانمندسازی جوانان، ایران‌گردی می‌توان بدون آن که هزینه‌ای بر دست مؤسسات آموزشی نهاد، ضمن تحقق روحیه خیرخواه جوان، وی را با تاریخ کشورش پیوند داد و در ضمن اقشار روستایی کشور را از خدمات آنان، بهره‌مند ساخت.

در طرح مزبور، می‌توان جوانان را به جهاد سازندگی گسیل داشت و در برابر کار آن‌ها، مثلاً ۳۰٪ مزد لازم را از کشاوران، دریافت داشت و با این پول، نه تنها خورد و خوراک و محل اسکان جوانان را

فراهم آورد، بلکه دو روز آخر هفته، دانش آموزان یا دانشجویان را به بازدید از مناطق تاریخی استان مورد نظر، برد. اگر در طول تابستان، هر ماه محل کار دانش آموزان یا دانشجویان تغییر کند، بنابراین جوانان شرکت کننده در طرح، در انتهای تابستان، ضمن دیدار و آشنایی با آثار تاریخی و باستانی سه استان از استان های کشورشان، تمامی وقت خود را صرف کارهای سازنده کرده اند و ضمن رشد فردی خویش، در جهت رشد و توسعه قسمتی از کشورشان، مؤثر واقع آمده اند.

راه اندازی برنامه های جهاد آموزشی و برنامه جهاد بهداشتی، از دیگر برنامه های هویت بخشی هستند که به سادگی امکان محقق شدن را دارند. به این معنا که در دو مورد اخیر نیز با بردن دانشجویان به مناطق محروم کشور، در عمل جوانان ضمن رفع نیازهای آموزشی و بهداشتی مناطق مورد نظر، یکی دو روز آخر هفته خود را به بازدید از آثار تاریخی و باستانی استانی که به آن اعزام شده اند، اختصاص می دهند و به این ترتیب در عین یافتن هویتی مثبت در جریان جهاد آموزشی یا بهداشتی خودشان، در برخورد با تاریخ فرهنگی کشور خویش، در عمل به تعمیق ریشه های هویت تاریخی خود می پردازند.

تشکیل کانون سبز که هدف ایجاد فضای سبز و درخت کاری در سطح محله و شهر و حفظ محیط زیست را دنبال می کند.

تشکیل کانون پیشگامان که با گردآوری داروهای اضافی از سطح منازل مردم و قرارداد آن در اختیار مراکز بهداشتی خیریه، امداد رسانی در حوادث و بلایای طبیعی به مردم و اجرای برنامه های آموزش بهداشت که به ارتقای سطح بهداشتی مردم جامعه می انجامد، ایفای نقش می کنند.

تشکیل کانون نقد و بررسی فیلم ها که ضمن نمایش فیلم های مختلف، با همکاری اعضای کانون به نقد و بررسی آن ها می پردازند.

ایجاد کانون نقد نشریات و کانون نقد صدا و سیما که با بررسی انتقادی نشریات و برنامه های صدا و سیما، امکان اظهار نظر و ارتقای هویتی جوان را فراهم می آورند.

با تشکیل کانون کتاب، این کانون با تبلیغات مناسب، از طریق اعضای خود، دست به گردآوری کتاب های اضافی منازل محلات مختلف زده، به این ترتیب بر مبنای کتاب های گردآوری شده، به تشکیل کتابخانه هایی در مدارس روستایی، اقدام خواهند کرد.

با تشکیل کانون جهادگران، اعضای کانون می توانند در طرح های کاشت نهال، جاده سازی، آبیاری، مبارزه با آفات و مانند آن با هماهنگی نهادهای ذی سهم، به کار گرفته شوند.

تشکیل کانون ایران آباد، این امکان را برای اعضای کانون فراهم می آورد که آنان در طرح های ملی مانند واکسیناسیون، کُپه کاری و مانند آن، با هماهنگی نهادهای مربوطه به کار گرفته شوند.

برگزاری دوره‌های کوتاه مدت حرفه‌ای (مانند: برق، سخت افزار رایانه، الکترونیک، خیاطی، شیرینی-پزی، گل آرایی و نظایر آن)، با تصدی اعضای کانون که دوره‌های مزبور را گذرانده و مدرک لازم را جهت مربی‌گری کلاس‌های مورد نظر، اخذ کرده‌اند.

در موارد دیگری می‌توان به تشکیل گروه فرشتگان برای کمک به بیماران خاص و تبدیل اعضا به یک مددکار برای این رسیدگی به این بیماران، تشکیل کانون هنر دینی با هدف به خدمت گرفتن هنر در جهت رساندن هرچه شفاف‌تر پیام دین به مخاطبان، تشکیل کانون گروه نجات (با هدف اطلاع‌رسانی در مورد دختران فراری و کودکان خیابانی، شناسایی آنان و بسیج نیروهای مردمی در جهت حمایت از آنان)، تشکیل کانون بهداشت یاران جوان با هدف بخش برشورهای بهداشتی اطلاع‌رسانی در سطح مدارس، فرهنگسراها، محلات و جامعه، تشکیل کانون اهدا برای تشویق شهروندان برای اهدای عضو پس از درگذشت و مانند آن‌ها، اقدام کرد.

فعالیت‌های اقتصادی:

یکی از تجربیات موفق جهانی در ارتباط با به کارگیری نیروی دانشجویان در زمینه‌های اقتصادی، سوق دادن دانشجویان به سمت فعالیت‌های تعاونی بوده است.

در سطح جهان تعاونی دانشجویان یا تعاونی دانشگاهی، مفهوم بسط یافته تعاونی آموزشی به شمار می‌رود. به این معنا که در تعاونی دانشگاهی، نه تنها دانشجویان با ایجاد تعاونی، بسیاری از امور اجرایی دانشگاه را متقبل می‌شوند، بلکه در سطح شهرهای کوچک و بزرگ دست به ایجاد تعاونی‌هایی می‌زنند که با ارائه خدمات و کالاها با قیمت‌های مناسب، مردم را در گذران زندگیشان، یاری می‌رسانند. البته تعاونی‌های نوع اخیر در سطح ایران پدید نیامده‌اند، اما در کشورهایی مانند چین و ژاپن که این تعاونی‌ها تحقق یافته‌اند، تأثیر مثبت آن‌ها در زندگی مردم، محسوس است. به عنوان مثال، در چین تمام کارهای اداری و خدماتی دانشگاه به دانشجویان سپرده می‌شود و مسوولان دانشگاه به جای عقد قرارداد با شرکت‌های خدماتی، نظافتی و نظایر آن‌ها، کارهای دفتری، خدماتی و مانند آن را به تعاونی‌های دانشگاهی، ارجاع می‌دهند.

نشریه تعاون (مهر و آبان، ۱۳۷۶)، در گزارشی از تعاونی‌های اخیر، می‌نویسد:

تعاونی‌های دانشگاهی در ژاپن نیز عملکرد مناسبی را از خویش به منصف ظهور گذارده‌اند. تعاونی مزبور برای اولین بار در سال ۱۸۷۹ با هدف ارائه خدمات به مردم، در دانشگاه توکیو تأسیس شد و از آن به بعد، تعاونی‌های بسیاری در شهرهای مختلف ژاپن پدید آمد. البته روند تأسیس تعاونی‌های فوق در

جنگ دوم جهانی، دچار وقفه شد. ولی بعد از آن به شکل جدی تری تعاونی‌ها، رونق یافتند و تشکیل تعاونی‌های مصرف، اساسی ترین راه دست یابی به کالاهای مورد نیاز مردم شد.

در سال ۱۹۴۷، بیش از ۶۰۰۰ تعاونی مصرف در محلات و مناطق مختلف صنعتی، وجود داشت. در دانشگاه‌ها، دانشجویان برای رهایی از شرایط سختی که اوضاع اقتصادی پس از جنگ به ژاپن تحمیل کرده بود، به دایر کردن فروشگاه‌های کوچک و دکه‌های غذاخوری، اقدام کردند که تعداد زیادی از همین واحدها، بعداً تبدیل به تعاونی شد. در اواخر دهه ۱۹۵۰، تعاونی‌های دانشگاهی در ژاپن، محیط مناسب تری برای دادوستد یافتند و به دلیل رشد اقتصاد ملی، تسهیلات و امکانات دانشگاه‌ها، گسترش و بهبود یافت. از این رو، در بسیاری از موارد تعاونی‌های مزبور توانستند با استفاده از همین تسهیلات، سالن‌های غذاخوری و فروشگاه‌های مجهز، دایر کنند. از آن زمان تاکنون، تعداد زیادی از مدرسان دانشگاه‌ها، در تعاونی‌های فوق با عنوان هیأت مدیره، فعالیت داشته و به طور جدی از نهضت تعاونی، حمایت کرده‌اند. تعداد زیادی از تعاونی‌های دانشگاهی به صورت شرکت تشکیل شده و به صورت سازمان‌هایی مهم در دانشگاه‌ها درآمده‌اند.

از اوایل دهه ۱۹۶۰، نهضت تعاونی دانشگاهیان، عمومیت بیشتری یافته، تعداد زیادتری از تعاونی‌های دانشگاهی تشکیل شد و از آنجا که دانشگاه‌ها به سبب تقاضای بیشتر برای تحصیلات عالیه، از تعداد دانشجوی بیشتری برخوردار شدند، فدراسیون ملی اتحادیه‌های تعاونی دانشگاهیان، قدرتمندتر و کارآتر شد. از سوی دیگر، چون تعداد زیادی از دانشجویان عضو تعاونی‌های مزبور می‌خواستند، نهضت تعاون را به شکل پویاتری تداوم بخشند، از اوایل دهه ۱۹۶۰، عملیات سازمان یافته حمایت از تعاونی‌های دانشگاهی برای رشد و توسعه تعاونی‌های شهری را آغاز کردند. روش کار دانشجویان مزبور به این صورت بود که نخست تعاونی دانشگاهی از اهالی محل مجاور دانشگاه، تقاضا می‌کرد تا برای ایجاد تعاونی شهری، در محل اقدام کنند و سپس دانشجویان فعال تعاونی دانشگاه، برای تعاونی جدید شروع به عضوگیری می‌کردند. پس از آن که تعداد اعضای تعاونی فوق به حدود ۱۰۰۰۰ نفر می‌رسید، تعاونی شهری به ثبت می‌رسید.

امروزه بیشتر تعاونی‌های معتبر ژاپن همان تعاونی‌هایی هستند که با حمایت تعاونی‌های دانشگاهی، در دهه‌های شصت و هفتاد توسعه یافتند.

با توجه به تنگناهای اقتصادی مردم، ایجاد عرصه‌ای برای تشکیل تعاونی‌های دانشجویی که از سویی با اتکا به خیرخواهی و نועدوستی جوانان و از سوی دیگر با سرمایه‌گذاری مردم انجام می‌گیرد، اقدام مناسبی است که بدون نیاز به سرمایه‌گذاری‌های کلان، منشاء آثار مثبت بسیاری است.

استفاده از نیروی کار دانشجویان به صورت پاره وقت در امور مونتاژ قطعات مختلف، تجربه موفق دیگری است که با هماهنگی با مراکز صنعتی، قابل پیاده شدن در دانشگاه‌های کشور است. در فراز دیگری از فعالیت‌های اقتصادی، مراکز آموزشی و نهادهای فرهنگی، می‌توانند پس از برگزاری کلاس‌های هنری مختلف، افراد نخبه را انتخاب کرده، با ارایه مواد اولیه لازم به آن‌ها، امکان تولید هنری آنان را فراهم کنند. تولیدات اخیر پس از بازاریابی مناسب، می‌تواند به فروش برسند و ضمن دادن دستمزد به افراد شاغل، مابه التفاوتی برای پیشبرد سایر اهداف مؤسسه آموزشی یا نهاد فرهنگی مورد نظر، برداشت کرد.

سوق دادن جوانان به سمت کانون‌های کارآفرینی مانند کارآفرینی هنری (نظیر تهیه کارهای هنری خلاق با استفاده از گیاهان، صدف‌ها، گل سنگ و مانند آن‌ها)، کارآفرینی‌های خدماتی (مانند تربیت راهنمای توریست‌ها، تهیه کلکسیون‌های مختلف حشرات، صدف‌ها، سنگ‌ها، گیاهان با توجه به شرایط اقلیمی هر منطقه)، کارآفرینی‌های تولیدی (مانند کشت قارچ، تکثیر قلمه زیتون، پرورش گیاهان زینتی آپارتمانی، کشت گیاهان دارویی، برداشت گیاهان دارویی از طبیعت، تهیه مولاژ از یونولیت، فعالیت در کارگاه شیشه‌گری، انجام طرح پرورش ماهی‌های آکواریومی جهت صادرات، انجام طرح‌های بیوتکنولوژی -نظیر پرورش ماهی قزل‌آلا در مدار بسته-، تهیه رزین‌های مختلف، تهیه و تولید وسایل آزمایشگاهی برای مدارس)، از دیگر برنامه‌های اقتصادی به شمار می‌روند که به سادگی قابلیت اجرایی شدن در سطح دانشگاه‌های کشور را دارند.

استفاده از نیروی جوانان در طرح‌های ملی، اقدام دیگری است که در برخی از کشورهای جهان، سابقه دارد. به عنوان نمونه، در یکی از کشورها شاگردان برای دفع آفتی که مزارع بسیاری را فراگرفته بود، به همکاری فراخوانده شده، در ازای از بین بردن حیوانات موذی که مزارع را از بین می‌بردند، از دستمزد اندکی برخوردار می‌شدند (منطقی، ۱۳۷۷، ب).

تجربه استفاده از نیروهای بسیجی در طرح ملی واکسیناسیون فلج اطفال، تجربه موفقی در کشور ایران به شمار می‌رود. از این رو دستگاه‌های اجرایی کشور با هدف به کارگیری نیروی عظیم جوانان زیر پوشش آموزش عمومی و عالی، در طرح‌های ملی، می‌توانند دست به مطالعه‌ای مقدماتی زده، بلافاصله به طراحی طرح‌های متعددی در این زمینه برسند که در آن‌ها امکان استفاده از انبوه نیروهای جوان، وجود داشته باشد. به عنوان نمونه، جهاد سازندگی (پیش از ادغام با وزارت کشاورزی)، در برخی از استان‌های کشور برای بیابان‌زدایی، مبارزه با از بین رفتن مراتع و ایجاد و تقویت پوشش گیاهی منطقه، از نیروی جوانان برای کَپه‌کاری سود می‌جست که اثرات اقتصادی ارزشمندی در برداشت.

فعالیت‌های علمی - تحقیقاتی:

برخی از برنامه‌های علمی - تحقیقاتی که می‌توانند در هویت بخشیدن به جوانان مؤثر واقع آیند، به شرح زیر هستند:

تشکیل کانون‌های علمی - تحقیقاتی با هدف انجام پژوهش‌های نظری و کاربردی،

تشکیل کانون‌های علمی - آموزشی با هدف یاری رساندن به دانش آموزان ضعیف،

تشکیل کانون نشریات علمی،

تشکیل کانون ترجمه مقالات علمی،

تشکیل کانون‌های پژوهشی،

برگزاری مسابقه تهیه بهترین برشورهای اطلاع رسانی در زمینه‌های مهارت‌های زندگی، بهداشتی، دوست‌یابی،

برگزاری مسابقات علمی - خلاق در سطح مدارس، دانشگاه‌ها، فرهنگسراها، مساجد.

سایر فعالیت‌ها:

نگاهی به تاریخچه سرآمدگی می‌نمایاند که اگرچه در سال ۱۹۲۱، روان‌شناسان معتقد بودند که تنها ۱٪ افراد جامعه سرآمد هستند، اما بیش از چند سال از این تاریخ نگذشته بود که رقم مزبور به ۶-۵ درصد افزایش یافت و در حال حاضر روان‌شناسان سرآمدگی معتقدند که ۲۵-۱۵ درصد افراد موجود در جامعه سرآمد هستند.

در آموزه‌های دینی نیز وارد شده است که انسان‌ها، معادنی از طلا و نقره هستند. طبق حدیث شریف، اولاً انسان‌ها به معدن تشبیه شده‌اند، یعنی در ابتدا باید استعدادهای آنان شناسایی شود تا بتواند به مرحله استخراج برسد، در غیر این صورت همان‌گونه که معدن کشف نشده، بدون استفاده مانده، یا زیر باد و باران از بین می‌رود، استعداد معطل مانده انسان‌ها، ممکن است از بین برود. علاوه بر این، حدیث شریف بیان می‌دارد که تمامی انسان‌ها از استعدادهای درخشانی برخوردارند، به این معنا که اگر استعدادها فردی به مثابه معدن طلا نباشد، پس حتماً به مثابه معدن نقره خواهد بود، نه فلزی بی‌بها. بنابراین بر مبنای رهنمود دینی اخیر می‌توان تصور کرد، تمامی انسان‌های جامعه سرآمد هستند، مشروط بر آن که پیش

۱- سرآمدگی را نباید تنها در مسایل درسی و علمی محدود کرد. در حال حاضر مقوله سرآمدگی به سرآمدگی مدرسه‌ای و غیر مدرسه‌ای تقسیم شده است، مورد اخیر نیز شامل زیر مجموعه‌های وسیعی (مانند سرآمدگی در تهیه کاریکاتور، تهیه نقشه‌های توپوگرافیک، تراش جواهر و نظایر آن) هست.

از اتلاف سرمایه‌های درونی‌اشان، کشف شوند. از این رو یکی از مهم‌ترین وظایف اولیای تربیتی جوانان، ایجاد شرایط لازم برای انجام تجربه‌های مختلف توسط جوانان است تا آنان در این مسیر، پی به استعدادهای درونی و نهفته خود برده، درصدد شکوفاسازی آن‌ها برآیند.

گذشته از انبوه حرفه‌های هنری، ایجاد کلاس‌هایی در جهت آموزش شیشه‌گری، منبت‌کاری، ماکت‌سازی، مکانیکی، رایانه و موارد مشابه، این امکان عمل را برای جوان فراهم می‌آورند که با کشف استعداد خود در زمینه‌ای خاص (مانند ماکت‌سازی هواپیما با استفاده از چوب‌های نرم)، در آن رابطه سرمایه‌گذاری کنند و به این ترتیب ضمن پرکردن اوقات فراغتشان، از پیشرفت‌شان در آن زمینه لذت برده، احساسی از رضایت خاطر بر وجودشان مستولی شود و در آینده، همین حرفه‌ها و مهارت‌های عملی، احتمال بی‌کارماندن آنان را تا حد ممکن، کاهش دهد.

از سوی دیگر به سبب توجه وافر جوانان (خاصه پسران) به مسایل ورزشی، تشکیل کانون‌های ورزشی مختلف و برگزاری مسابقات متعدد و مختلف در سطح آنان، ضمن پرکردن اوقات فراغت جوانان و ارضای هیجان‌جویی‌هایشان، هویت مثبتی را برای آنان رقم خواهد زد که جوانان با اتکا به این هویت مثبت می‌توانند با ارزیابی و خودپنداره مثبتی که از خود می‌یابند، به برنامه‌ریزی جهت پیشبرد اهداف دیگرشان، پردازند.

برخی از فعالیت‌های هنری مانند: تشکیل کانون‌های هنری مختلف (مانند نویسندگان، شاعران، فیلمسازان، کاریکاتوریست‌ها، نگاره‌گران، خطاطان، نقاشان، گرافیک‌ها و...)، تشکیل کانون نمایشگاه‌های هنری (با هدف به معرض نمایش گذاشتن آثار نوجوانان و جوانان عضو)، و نظایر آن، از دیگر فعالیت‌های هنری هستند که می‌توانند در هویت بخشیدن به جوانان، مؤثر واقع آیند.

– اجرای برنامه‌های مبتنی بر هیجان‌جویی

هیجان‌جویی یا هیجان‌خواهی، یک متغیر خلقی دارای پایه زیست‌شناختی است که بازتاب تفاوت‌های فردی در سطح بهینه انگیزختگی است (آزاد فلاح، ۱۳۷۳ به نقل از اسمیت^۱ و همکاران، ۱۹۹۲). هیجان‌خواهی صفتی به شرح زیر است: جست‌وجوی هیجان‌ها و تجربه‌های متنوع، تازه، پیچیده و پرشور، و میل به خطر کردن بدنی، اجتماعی، قانونی و مالی به خاطر خود این تجربه‌ها (ویسی کریچ^۲ و مورفی^۳).

^۱- Sensation seeking

^۲-Smith

^۳-Weisskirch, R. S.

^۴-Murphy, I. C.

۲۰۰۴، به نقل از زاکرمن^۱ (۱۹۹۴). بر اساس نظر زاکرمن، هیجان خواهی خصوصیتی است که با نیاز به احساس های متفاوت، و نیز تجارب تازه و پیچیده و اشتیاق برای پذیرش خطرات جسمی و اجتماعی، مربوط به این تجارب تعریف می شود (فرانکن^۲، ۱۹۹۸، ترجمه حسن شمس آباد، غلامرضا محمودی، سوزان امامی پور، ۱۳۸۴).

طبق نظر اخیر، هیجان خواهی صفتی است که بر اساس نیاز به هیجانات و تجارب گوناگون جدید پیچیده و تمایل به مخاطرات فیزیکی و اجتماعی به منظور دست یابی به چنین تجاربی تعریف شده است. هیجان خواهی بر اساس توانایی برانگیختن قرار دارد. فردی که زیاد هیجان خواه است، تحریک مغزی مداوم را ترجیح می دهد، از کارهای یک نواخت خسته می شود و همواره به دنبال آن است که از طریق تجربه های مهیج، انگیزتگی خود را بیشتر کند. فردی که هیجان خواه نیست، تحریک مغزی کمتری را ترجیح می دهد و کارهای یکنواخت را نسبتاً خوب تحمل می کند (مارشال ریو، ۲۰۰۱، ترجمه سید محمدی، ۱۳۸۲). آرنِت^۳ (۱۹۹۶)، به شکل مشابهی، افراد هیجان خواه را کسانی تعریف می کند که تمایل به تازگی و تجارب زیاد دارند.

^۱-Zukerman

^۲-Franken, R.

^۳-Arnett, J.

فلدمن^۱ (۱۹۹۹)، در ارتباط با هیجان‌ها، طبقه‌بندی اجمالی زیر را ارائه کرده است:

اشتیاق	عشق	مثبت	هیجان‌ها
شیفتگی			
سرخوشی			
خرسندی	لذت		
غرور			
آزردگی			
نفرت	خشم	منفی	
تحقیر			
حسادت			
عذاب			
غصه	اندوه		
گناه			
تنهایی			
وحشت			
اعراض	ترس		

شاید نتوان احساسی را یافت که نشأت گرفته از یک هیجان باشد، به این معنا که احساس‌ها، همواره برآیندی از چند هیجان مختلف هستند (مانند ناامیدی و غرور که از ترکیب ترس و غصه، و خشم و شادی به وجود می‌آیند). از همین رو شاید نتوان نظریه‌ای را یافت که بتواند قسمت عمده واقعیات موجود در زمینه هیجان‌ها را تبیین کند.

اگر از هیجان‌هایی مانند عشق، اندوه، ترس و خشم بگذریم و بحث را در هیجان شادی منحصراً کنیم، باز هم ملاحظه می‌شود که در این مورد هم اطلاعات روان‌شناسان اندک و ناچیز است، حال آن که وقتی از افراد پرسیده می‌شود که مطبوع‌ترین هیجانی را که تجربه کرده‌اند، نام ببرند، آن‌ها از شادی نام می‌برند و وقتی از آنان پرسیده شود اگر قرار باشد آنان از مجموعه ثروت، شهرت و شادی، یکی را برای خود و فرزندانشان برگزینند، کدام مورد را برمی‌گزینند، غالب افراد شادی را انتخاب می‌کنند (لویز^۲ و هاویلند-جانز^۳، ۲۰۰۰).

^۱-Feldman, R.

^۲-Happiness

^۳-Lewis, M.

^۴-Haviland-Jones, J.

اما شادی و بهزیستی چیست و به چه عواملی بستگی دارد؟

احساس بهزیستی، هم دارای مؤلفه‌های عاطفی و هم مؤلفه‌های شناختی است. افراد با احساس بهزیستی بالا، به طور عمده‌ای هیجان‌های مثبت را تجربه می‌کنند و از حوادث و وقایع پیرامون خود، ارزیابی مثبتی دارند، در حالی که افراد با احساس بهزیستی پایین، حوادث و موقعیت زندگی‌شان را نامطلوب ارزیابی می‌کنند و بیشتر هیجان‌های منفی نظیر اضطراب، افسردگی و خشم را تجربه می‌کنند. باید توجه داشت که تجربه هیجان‌های خوشایند و مثبت، از میزان تجربه هیجان‌های ناخوشایند و منفی می‌کاهد. به عبارت دیگر، هرچه فرد زمان بیشتری را برای هیجان‌های مثبت صرف کند، به همان نسبت زمان کم‌تری را برای هیجان‌های منفی، باقی می‌گذارد. از سوی دیگر باید توجه داشت که هیجان‌های مثبت و منفی حالات دو قطبی نیستند که فقدان یکی وجود دیگری را تضمین کند. یعنی احساس رضامندی مثبت، تنها با فقدان هیجان‌های منفی پدید نمی‌آید و عدم حضور هیجان‌های، منفی لزوماً حضور هیجان‌های مثبت را به همراه نمی‌آورد، بلکه برخورداری از هیجان‌های مثبت، خود به شرایط و امکانات دیگری نیازمند است. بنابراین، برای احساس بهزیستی (شادی)، سه مؤلفه مجزا و در عین حال مرتبط با یکدیگر را می‌بایست مورد شناسایی قرار داد: حضور نسبی هیجان‌های مثبت، فقدان و عدم حضور هیجان‌های منفی و رضامندی از زندگی (کرمی نوری و همکاران، ۱۳۸۱).

آرگیل (۲۰۰۱)، در تعریف شادی، به شکل مشابهی خاطر نشان می‌سازد:

در پژوهش‌هایی که از مردم در مورد ماهیت شادی پرسیده شده است، آنان در غالب موارد حالات عاطفی مثبت و رضایت از زندگی را مورد تأکید قرار داده‌اند. اما معمولاً جزء سومی را هم باید به دو جزء بالا افزود و آن عدم افسردگی، اضطراب و دیگر حالات عاطفی یا هیجانی منفی است. پژوهش‌های انجام شده بسیاری دلالت بر آن دارند که در اساس خوشبختی در ارتباط با خانواده، دوستان و کار فرد به دست می‌آید و تبیین خوشبختی، بیش از نظام زیست‌شناختی و روان‌شناختی، با نظام اجتماعی امکان پذیر است (لویز، هاویلند- جونز، ۲۰۰۰).

گذشته از تبعات زیستی شادی، اگر تبعات روانی- اجتماعی شادی مدنظر قرار گیرد، حفظ تعادل روانی انسان‌ها و شکوفا شدن استعداد آن‌ها، دو مورد از مهم‌ترین پیامدهای شادی و نشاط انسان‌ها است. انسان‌هایی که در عرصه زندگی فردی و اجتماعی خویش با دشواری‌های بسیاری مواجهند، زیر فشار ناشی از این دشواری‌ها، کمر خم کرده، کارشان به سکون و توقف می‌انجامد، اما لذت شادی، شور

¹-Well-being

²-Argyle, M.

زندگی را به آنان بازگردانیده، بدان‌ها کمک می‌کنند تا در برابر سختی‌ها، از خود مقاومت نشان دهند و تعادل از دست رفته خویش را به دست آورند.

تجربیات آنتوان ماکارنکو، نظریه پرداز نظام مارکسیستی شوروی (سابق)، در زمینه ارضای هیجان‌جویی جوانان تحت نظر وی، جای تعمق بسیاری دارد.

ماکارنکو در برخورد با جوانانی که به جای فرستاده شدن به زندان، به دارالتأدیب تحت نظر وی قرار گرفته بودند، با توجه به این که جوانان زیر نظر وی، گاهی در گذشته فقط برای هیجان‌جویی، دست به دزدی و شرارت می‌زدند، با ایجاد عرصه‌ای مثبت برای ارضای رقابت و هیجان‌جویی جوانان تحت امرش، آنان را به رقابت در امور سالمی همچون مبارزات سیاسی، کار بیش‌تر، مسابقات ورزشی، کارهای ادبی و هنری و مانند آن‌ها وامی‌داشت. نتیجه این کار، تبدیل شدن افراد بزه‌کار و غالباً بی‌سواد تحت وی به افرادی متخصص و مکتبی (مارکسیست) بود.

ماکارنکو (بی‌تا، الف، ترجمه رزم آزما)، در قسمتی از کتاب انقلاب و تعلیم و تربیت خود، آورده است که وی با قرار دادن جایزه‌ای همچون تمیز کردن توالت‌ها، جوانان را به رقابتی سخت با یکدیگر وامی‌داشته است (زیرا روح تشنه جوان بیشتر از آن که متوجه جایزه باشد، متوجه هیجان‌جویی، تنوع طلبی و برتری‌جویی هست که در روند مسابقات و رقابت ناشی از آن به دست می‌آید). ماکارنکو در همین زمینه، می‌نویسد:

من در موضوع مسابقه، ضابطه را در حد عالی قرار می‌دادم و کُلکَتیف نیز به همان ترتیب عمل می‌کرد. رقابت بین دو دسته یک موضوع قراردادی و اتفاقی نبود، بلکه مسأله‌ای بود که کُلکَتیف تمام روز با آن درگیر بود و تمام افراد کُمون در تمام کلاس‌ها و قسمت‌ها، بر سر مسأله رفتار خوب و زندگی روزمره و غیره با هم به رقابت می‌پرداختند... من خودم یک دفتر ثبت امتیازها را داشتم و سر هر ماه به گروه برنده، پاداشی می‌دادم که معمولاً شش بلیت تئاتر بین ۳۰ قسمت بهتر و همچنین حق پاک کردن توالت‌ها بود.

یکی از تکالیف نامطبوع غالباً به عهده ممتازترین قسمت‌ها محول می‌شد و انجام آن افتخاری نصیب آن قسمت می‌کرد. فی‌المثل، دسته چهارم ما که یکی از بهترین گروه‌های ما بود، مأموریت نظیف و پاک کردن توالت را در طول ماه به عهده می‌گرفت. آن‌ها موظف بودند که دستشویی‌ها را با یک محول ضدعفونی کننده بشویند و تمیز کنند و سپس به توالت اودکلن بزنند، برندگان می‌دانستند آن‌ها نظافت توالت‌ها را به عهده می‌گیرند، اما پس از پذیرش این امر و انجام آن، ماه بعد باز هم اعلام می‌کردند که حاضرند وظایف خود را ادامه دهند. ماه بعد نیز داوطلبانه حاضر به این کار می‌شدند. سرانجام گروه

بعدی امتیاز خوبی در مسابقات کسب می کرد و رأساً اعلام می کرد حاضر است نظافت توالت ها را به عهده گیرد!

ماکارنکو (بی تا، ب، ترجمه ناصر مؤذن، ۱۳۶۹)، در نمونه دیگری در کتاب آموختن برای زیستن، شرح می دهد که چگونه شاگردانش، گزارش پیشرفت کارهای روزمره خودشان را به صورت گزارش های جنگی، ارایه می کردند. مضمون گزارش کار یکی از گروه ها، به شرح زیر است:

وضع جبهه در پانزدهم ماه آوریل

در جناح راست، دختران با انجام دادن کار روزانه به میزان صد و هفتاد تا صد و هشتاد درصد، توانسته اند خود را به خط هفدهم ماه مه برسانند، و لحظه به لحظه، به حمله خود بر دشمن که به طور نامنظم، در حال عقب نشینی است، می افزایند. طبق فرمان اداره مرکزی، جبهه جناح راست، به خاطر نبرد قهرمانانه خود در راه برقراری کارخانه تازه، مورد قدردانی قرار گرفته و پرچم در آن برافراشته شده است. در مرکز، آبی ها تحت فشار هستند، و امروز دسته های ما با پیشرفت شش مرحله ای، به خط بیست و یک آوریل رسیده اند.

ولی در جناح چپ، رکورد خفت بار همچنان ادامه دارد و درودگران هنوز در خط پانزدهم مارس، توقف کرده اند، و به بیان دیگر، مدت یک ماه از برنامه طرح ریزی شده، عقب مانده اند. با وجود این، دشمن در اثر فشار نیروهای مرکزی و خاصه جناح راست، حتی در جناح چپ نیز به خط بیستم آوریل عقب رانده شده، و در کل، کانون از برنامه طرح ریزی شده خود، چهار روز جلوتر رفته است.

به پیش دختران! آفرین بر شما! درود به دسته های پنج و یازده!

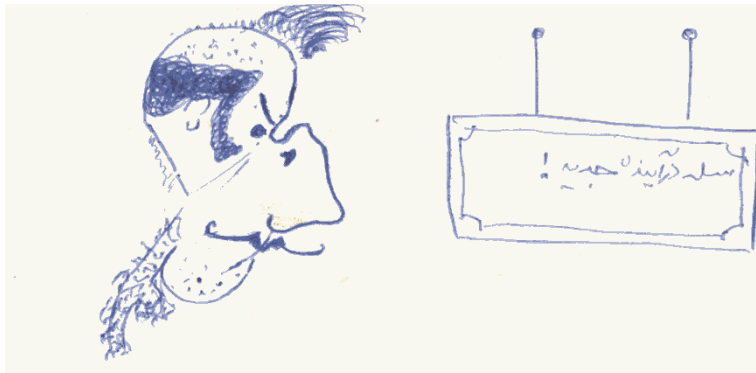
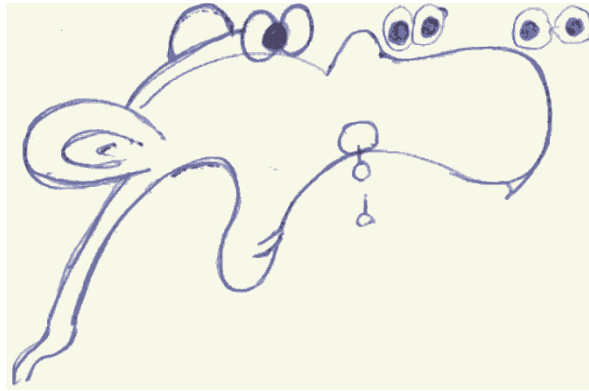
نگارنده، یک بار شاهد آن بود، وقتی یکی از زنان کارگر دانشگاه، که کار شاق نظافت خوابگاه دختران برعهده وی بود، در سالن ورزش حضور یافت و شاهد رقابت طناب کشی کارمندان زن دانشگاه شد، و در جریان این رقابت، جیغ و داد کشیدن اعضای دو گروه رقیب، زمین خوردن و برخاستن آنان و تلاش ها و کوشش های آنان را نظاره کرد، پس از بازگشت از سالن ورزش، بدون آن که شخصاً در مسابقه شرکتی کرده باشد، بیان می داشت، احساس می کند، روح تازه ای در وجود وی دمیده شده است، و با کنار رفتن خستگی هایی که وجودش را فراگرفته بودند، با انرژی و توان تازه ای، آماده مقابله با سختی های زندگی است. در مورد مشابهی، یکی از دانشجویان نگارنده گزارش می کرد، وی پس از آن که در دوره پیش دانشگاهی، در اثر اضطراب کنکور و فشارهایی که به خود وارد آورده بود، به افسردگی گرفتار آمد، به اصرار خانواده به یکی از پارک ها رفت و بدون آن که انگیزه ای برای سوار

شدن به قطار هوایی داشته باشد، با اصرار خانواده سوار قطار هوایی شد. اما پس از تجربه شور و هیجان ناشی از حرکت قطار هوایی، از فردای همان روز، زندگی خود را به شکل عادی از سر گرفت. نمونه‌های اخیر، مصداق بارزی از حفظ تعادل روانی آدمی در اثر شادی را به معرض دید می‌گذارند. شاید از همین رو هم هست که گاه جوانانی یافت می‌شوند که در بین انبوه ماشین‌هایی که در خیابان‌ها و آزاد راه‌ها به سرعت در حال حرکت هستند، اسکیت کرده یا با موتورهایشان، تک چرخ زده یا با ماشینشان، تیک آف می‌زنند و در توجیه کارشان بیان می‌دارند، اگرچه کار ما با خطر توأم است، اما لذت ناشی از این کارها به خطرشان می‌ارزد.

ارضای هیجان‌جویی‌ها (که از این به بعد با تسامح، مترادف کسب شادی و فرح در نظر گرفته خواهند شد)، در سطحی فراتر، موجبات اعتلای روانی افراد را فراهم می‌آورد. به این معنا که گاهی عشق و علاقه برخی از انسان‌ها، در نقاشی یا موسیقی خلاصه شده است یا در بعضی از مواقع، کارهای نועدوستانه، اوج ارضای هیجانی افراد خاصی را در پی دارد. به همین ترتیب گاهی دانش‌آموزان یا دانشجویانی یافت می‌شوند که با طنزپردازی‌اشان یا با اسم نهادن بر روی بیش از ۲۰۰ نفر از همکلاسی‌ها، دانشجویان، استادان و کارمندان دانشگاه‌شان یا با کشیدن بیش از ۳۰ کاریکاتور از یکی از دوستانشان، نه تنها خلاقیت خود را به منصفه ظهور می‌گذارند، بلکه به ارضای هیجان‌های خویش نایل می‌آیند. بالطبع تشویق افراد اخیر به ادامه کار در زمینه‌ای که بدان عشق می‌ورزند، ضمن آن که موجبات ترضیه خاطر آنان را فراهم خواهد آورد، به شگفتگی بیش از پیش استعدادهای درونی آنان خواهد انجامید و در این مسیر جامعه از یک نقاش توانمند، موسیقی‌دان برجسته، طنزپرداز یا کاریکاتوریست زبردست و مانند آن‌ها، برخوردار خواهد شد. در زیر نمونه‌هایی از کاریکاتورهای یک دانش‌آموز کلاس سوم راهنمایی که به تهیه بیش از ۳۰ کاریکاتور متفاوت از چهره دوستش اقدام کرده است، و این مسأله از سوی مسوولان مدرسه، به عنوان یک خطای انضباطی در نظر گرفته شده است، آمده است (در حالی که تغییر رویکرد غلط پیش گفته و جهت دادن به این دانش‌آموز مستعد، جامعه را از یک کاریکاتوریست مبرز برخوردار خواهد کرد).







در ادامه، باتوجه به کارکرد تعادل بخش شادی و نشاط در افراد و جامعه، مسأله اخیر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ارضای هیجان جویی مردم در طول تاریخ ایران

اولین اسناد و مدارک به دست آمده از ایرانیان باستان، حکایت از آن دارد که مقوله شادی و نشاط به مثابه امری مهم قلمداد شده، به شدت مورد توجه مسوولان و اولیای امور مردم بوده است.

سنگ نوشته به جای مانده از داریوش هخامنشی در گنجنامه همدان، به شرح زیر است:

خدای بزرگ است اهورمزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که مردم را آفرید که شادی را آفرید از برای مردم که خشایارشا شاه را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری. من خشایارشا شاه هستم، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمینی که همه گونه مردم دارد. دور و پهناور. پسر داریوش هخامنشی.

همان گونه که از سنگ نوشته اخیر برمی آید، داریوش هخامنشی (۴۸۶-۴۶۵ ق.م)، در کنار ستایش خدا و معرفی خویش، تنها از مقوله شادی و آفرینش آن برای مردم، به عنوان بالاترین موهبت برای انسان‌ها، سخن به میان آورده است.

بررسی آموزه‌های دینی زرتشت می‌نمایاند که این دین ناخوشی را به اهریمن نسبت می‌داد، از آن رو افراد موظف بودند برضد اهریمن عمل کرده، سلامتی و تندرستی خود را پایدار سازند. به علاوه، از آنجا که ایرانیان باستان معتقد بودند، انسان دارای جسم و روح است، بنابراین باید قوای جسمانی و روحانی خویش را حفظ می‌کردند، زیرا اگر قوای روحانی ضعیف شود، توان جسمانی نقصان خواهد پذیرفت و برعکس. از این رو باید کوشید تا هر دو سالم بمانند (الماسی، ۱۳۷۸). انعکاس اعتقادات ایرانیان باستان و آموزه‌های دینی زرتشت، سبب شد که زندگی ایرانیان باستان توأم با شادی و نشاط باشد.

جشن‌های ایرانیان باستان را شاید بتوان در سه مقوله کلی در نظر گرفت. جشن‌های گاهنبار یا فصلی، جشن تعطیلی هفته و جشن‌های معمولی.

جشن‌های گاهنبار یا فصلی، ۶ جشن بودند که به مناسبت آفرینش آسمان، آب، زمین، نباتات، حیوانات و انسان برگزار می‌شدند. طول هر یک از جشن‌های شش گانه فصلی، ۵ روز بود که در مجموع ۳۰ روز در سال می‌شد.

جشن تعطیلی هفته، در روزهای اول، هشتم، پانزدهم و بیست و سوم هر ماه برگزار شده، آن روزها تعطیل عمومی بود.

ایرانیان باستان، تمامی روزهای ماه را نام نهاده بودند. ۲۶ روز از این روزها، نام فرشتگان و ۴ روز دیگر (که همان روزهای اول، هشتم، پانزدهم و بیست و سوم هر ماه بود)، به نام خدا، نامیده شده بود، بنابراین در طول ۱۲ ماه سال، ۴۸ روز که نام خدا را داشتند و به همین جهت ایام فرخنده و مبارکی شمرده می‌شدند، تعطیل بودند.

جشن‌های معمول ایرانیان باستان که به مناسبت‌های مختلف برگزار می‌شود (و البته در ایام سرد سال که کار کشاورزی تعطیل می‌شد، به شدت فزونی می‌گرفتند و تلاش داشتند، ایام سرما و بی‌کاری، روحیه شاداب مردم را مکدر نکنند)، شامل جشنهای زیر بود:

۱- لازم به یادآوری است که برخی از جشن‌های دین زرتشت، جشن غم است، اما با این وجود، مسأله اخیر، مانع عمومیت بحث مطرح شده نیست.

۳ فروردین، جشن ربیوین، ۶ فروردین، جشن تولد زرتشت، ۱۳ فروردین، جشن سیزده نوروز، ۱۷ فروردین، جشن سروش، ۱۹ فروردین، جشن فروردین گان، ۳ اردیبهشت، اردیبهشت گان یا عید گل، ۴ خرداد، جشن خردادگان، ۱۳ تیر، جشن تیرگان یا آبریزان، ۷ مرداد، جشن امردادگان، ۴ شهریور، جشن شهریورگان، ۱۶-۲۱ مهر، جشن مهرگان (در روز ۱۶ مهر، جشن مهرگان عامه شروع شده، جشن ۶ روزه مهرگان، در ۲۱ مهر، با جشن مهرگان خاصه، خاتمه می‌یافت)، ۱۰ آبان، جشن آبان گان، ۱۹ آذر، جشن آذرگان، ۱ دی، جشن یلدا، ۱۱ دی، جشن خور روز، ۱۴ دی، جشن سیرسور، ۱۵ دی، جشن دیب گان، ۱۶ دی، جشن درامزینان، ۲ بهمن، جشن بهمنجه، ۵ بهمن، جشن نوسره، ۱۰ بهمن ماه، جشن سده، ۲۲ بهمن، جشن بادرود، ۳۰ بهمن جشن انیران (روشنایی بی‌پایان)، ۵ اسفند، جشن مزدگیران یا روز زن، ۶ اسفند، جشن اورداد سال، ۱۹ اسفند، جشن آب و درختان (محمّدی، ۱۳۸۰).

جمع جشن‌هایی که از آن یاد شد، تقریباً معادل یک سوم از کل روزهای سال است. مسأله اخیر، حکایت از اهمیت گسترده و وسیع شادی و نشاط در ایرانیان باستان دارد که برای سالم زیستن، شادی و فرح را به عنوان اصلی اساسی، همواره در زندگی روزمره خود، ملحوظ می‌داشتند. با حاکمیت یافتن اسلام در ایران، دیدگاه دین با پذیرش شادی و نشاط مردم، تدقیق بیشتری در این مفهوم پدید آورد. به این معنا که اولاً دین به ترسیم دو شادی و فرح دست می‌زند، سرور معنوی و سرور مادی. سرور معنوی شادی است که در اثر اطاعت خدا به وجود می‌آید و سرور مادی شامل شادی‌های معمول در زندگی روزمره انسان‌ها است. در حدیث شریف وارد شده است که فرمود: شادمانی مؤمن در طاعت خدا است و حزن وی برگناهاش است (محمّدی ری شهری، ۱۳۶۲، ج ۴). گذشته از شادی‌های معنوی، دین به دلیل اهمیت زیاد شادی‌های مادی، توجه زیادی بدان معطوف داشته است. شهید بهشتی در بحثی که در همین زمینه دارد، می‌نویسد:

اصولاً تفریح یکی از نیازهای زندگی انسان است و همان‌گونه که غذا برای انسان، به صورت یک نیاز طبیعی مطرح است، تفریح هم به صورت یک نیاز طبیعی، و نه نیاز ارادی، برای بشر مطرح است و یک نظام اجتماعی و مکتب زندگی، باید برای ارضای این خواسته طبیعی فکری کند. چه کسی می‌تواند درباره اسلام بگوید، اسلام دین غم، اندوه، گریه، زاری و بی‌نشاطی است در حالی که قرآن با صراحت می‌گوید: ای پیامبر، در برابر کسانی که بسیاری از مواهب زندگی را تحریم می‌کردند، اعلان کن و بگو چه کسی زینت و آرایش و زیبایی‌هایی را که خداوند از درون طبیعت برای بندگانش بیرون کشیده، حرام کرده است؟ چه کسی روزی‌های پاک، مواهب پاک، مواهبی را که انسان از آن‌ها لذت مشروع و صحیح می‌برد، حرام کرده است؟ بگو این مواهب، این روزی‌های پاک، این زیبایی‌ها، برای مردم با

ایمان در همین زندگی دنیاست. در زندگانی جاوید و آخرت هم همین زیبایی‌ها و همین مواهب برای مردم با ایمان است. با یک تفاوت، و آن تفاوت این است که در این دنیا، زیبایی‌ها به زشتی‌ها آمیخته و آلوده است، شادی‌ها به غم‌ها آلوده است. ولی در دنیای دیگر، در روز رستاخیز، این زیبایی‌ها و مواهب پاک برای مردم با ایمان، به صورت خالص وجود دارد، آیه شریفه بیان می‌دارد، این مواهب مال مردم با ایمان است، ولی به شما مردمی که علاقه به نشاط دارید، می‌گوییم که اگر نشاط خالص در این دنیا میسر نیست، در روز رستاخیز، پیش خدا، برای مردم با ایمان پاک عمل، این آرزوی دیرین که در این جهان هیچ بشری به آن نمی‌رسد، به شرط ایمان و نیکوکاری به آن می‌رسد. آیا با وجود چنین مطالبی، می‌توان گفت که اسلام نشاط را بی‌ارزش تلقی کرده است؟

مگر صدها آیه قرآن، مردم با ایمان را به بهشت وعده نمی‌دهد؟ خوب بهشت چیست؟ تابلویی که قرآن از بهشت ترسیم می‌کند، یک زندگی سراسر نشاط، بهره‌مند از تمام زیبایی‌های خالص و پاک را نشان می‌دهد. بهشت آنچه چشم‌ها از آن لذت می‌برند و آنچه دل می‌خواهد (فیها ما تشتهی الانفس و تلذّ الاعین - زخرف، ۷۱) است. آیا مذهبی که به مردم با ایمان و درست‌کار می‌گوید، سرانجام پاداش شما در دنیای جاوید چنین زندگی است، می‌تواند مذهبی ضد نشاط باشد... استنباط‌های نابجا و تلقین آن به مسلمانان به اضافه عوامل دیگر، سبب شد که توجه جامعه ما به مسأله تفریح کم باشد (همشهری، ۱۳۷۹/۴/۸).

ثانیاً دیدگاه مکتب ضمن تأیید سرور فردی و جمعی مسلمانان، آن را در چارچوب خاصی قرار می‌دهد، به این معنا که شادی و سرور معمول نیز باید زمینه ساز رشد و تعالی افراد قرار گرفته، به شکل یک هدف در نظر گرفته نشود، زیرا ماهیت این دنیا چنان است که مانع استمرار شادی و سرور مردم می‌شود. بنابراین با عنایت به این معنا، یک مسلمان باید نه در موفقیت‌ها و شادی‌ها و نه در شکست‌ها و ناکامی‌ها، کنترل خود را از دست بدهد، بلکه باید با آرامش و طمانینه، اهداف مکتبی خویش را دنبال کند.

سنن النبی در احوالات رسول خدا، صلی الله علیه و آله، روایت می‌کند: تبسم حضرت، بیشتر از مردم بود (طباطبایی، ۹، ترجمه فقهی، ۱۳۶۵) و از حضرتش در روایت است که فرمود: نشان آدمیان بهشتی، تبسم و شادی همیشگی است.

امام علی، علیه‌السلام، بعد از سلامتی، شادی و خنده را بزرگ‌ترین نعمت‌ها می‌خواند. حضرت تأکید می‌کنند:

شادمانی نفس را گشوده، نشاط را برمی‌انگیزد و غم، نفس را در هم کرده، راحتی را می‌زداید (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ج ۲).

حضرت سلیمان، علیه السلام، در بیان مشابهی فرمود:

دل شادمان و چهره خندان، خاصیت نوشدارو دارد.

آموزه‌های دینی با تأکید اهمیت روانی و فیزیولوژیک شادی در آدمی، در تلاش برای نهادینه کردن مقوله شادی و نشاط در زندگی روزمره افراد دین‌دار، در این زمینه به صراحت اظهار نظر کرده‌اند. از امام علی، علیه السلام، و امام رضا، علیه السلام، در روایت است که فرمودند:

مؤمن باید وقتش را سه قسمت کند. ساعتی که با پروردگارش راز و نیاز دارد، ساعتی که در پی اصلاح معاش خود برمی آید و ساعتی که بین لذت بردن از آنچه که برای او نیکوست، آزاد است (سید رضی، ۴۰۶، ه.ق. ترجمه فیض الاسلام، ۱۳۶۵، ه.ق.).

کوشش کنید اوقات روز شما، چهار ساعت باشد. ساعتی برای عبادت و خلوت با خدا، ساعتی برای تأمین معاش، ساعتی برای آمیزش و مصاحبت با برادران مورد اعتماد و کسانی که شما را به عیوبتان واقف می‌کنند و در باطن نسبت به شما خلوص و صفا دارند و ساعتی را به تفریحات و لذت‌های خود اختصاص دهید و از مسرت و نشاط ساعت تفریح، نیروی انجام وظایف ساعات دیگر را تأمین کنید. روایات دیگری از این معنا یاد می‌کنند که حضرت، صلوات الله علیه، گاهی حتی با پیر زن‌های جامعه‌اش شوخی و مزاح می‌کرد. در روایت است که روزی پیر زنی از پیامبر اسلام پرسید: آیا عجزه‌ها را راهی به بهشت هست؟ و حضرت در پاسخ فرمودند: نه! پیر زن شروع به گریستن کرد، آنگاه حضرت بیان داشت: پیر زنان را جوان کرده، سپس آنان را به بهشت می‌فرستند.

رسول خدا، صلی الله علیه و آله، گاه گاهی به باغ اصحاب می‌رفت و در کنار سبزه‌زارها قدم می‌زد. گاهی نیز که غمی به حضرت رو آورده، ایشان را اندوهگین می‌کرد، از عرب بادیه نشینی یاد می‌کرد که بعضی از مواقع برای ایشان هدیه آورده، بلافاصله از ایشان پول هدیه‌اش را درخواست می‌کرد و حضرت از رفتار او خنده‌اش می‌گرفت. در این مواقع، حضرت آرزو می‌کرد، کاش اعرابی می‌آمد (طباطبایی، ؟، ترجمه فقهی، ۱۳۶۵).

غزالی (۵۰۵ ه.ق، به کوشش خدیوچم، ۱۳۶۴)، در کیمیای سعادت از بازی زنگیان در روز عید، در مسجد یاد می‌کند که حضرت به همسرش پیشنهاد دیدن آن را می‌دهد. وی می‌نویسد:

عایشه، رضی الله عنها، روایت می‌کند که روز عید در مسجد، زنگیان بازی می‌کردند. رسول، علیه السلام، مرا گفت: خواهی که ببینی؟ گفتم: خواهم. بر در بایستاد و دست پیش بداشت تا زنخدان بردست وی نهادم و چندان نظاره کردم که چند بار بگفت که بس نباشد؟ گفتم: نی!

علامه شلتوت (۹، ؟)، ترجمه خلیلیان، (۱۳۴۴)، با اشاره به چند بار مسابقه دوی حضرت، صلوات الله علیه، با همسرش عایشه، نتیجه می‌گیرد که انجام مسابقات میان زنان و مردان محرم، بلامانع است.

از امام صادق، علیه‌السلام، در روایت است که فرمود:

مؤمنی نیست مگر این که بهره‌ای از مزاح دارد (طباطبایی، ؟، ترجمه فقهی، ۱۳۶۵).

روایت دیگری بیان می‌دارد، امام صادق، علیه‌السلام، پس از آن که از یکی از صحابی خود می‌پرسد که وضعیت شوخی آن‌ها با دوستانشان چگونه است، و وی پاسخ می‌دهد که شوخی آن‌ها با یکدیگر اندک است، بیان می‌دارد: چرا با هم مزاح نمی‌کنید، رسول خدا با مردم شوخی می‌کرد تا آنان را مسرور سازد (طباطبایی، ؟، ترجمه فقهی، ۱۳۶۵).

در جای دیگری، امام، علیه‌السلام، در مقایسه‌ای که بین حضرت عیسی، علیه‌السلام، و حضرت یحیی، علیه‌السلام، دارد، بیان می‌کند: حضرت عیسی هم می‌گریست و هم در زندگیش می‌خندید، اما حضرت یحیی می‌گریست و نمی‌خندید، و رفتار حضرت عیسی - علیه‌السلام - از حضرت یحیی - علیه‌السلام - برتر است (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۵، ج ۶).

دیدگاه دینی نه تنها شادی و نشاط را در زندگی فردی مسلمان‌ها تجویز می‌کند، بلکه با جهتی که به مسلمان‌ها می‌دهد، می‌کوشد تا آنان شادی و فرح را به شکل یک جریان جمعی در زندگیشان درآورند. از این رو، احادیث زیادی به این نکته اشاره دارند، افرادی که مؤمنی را شاد کنند، به مثابه آن است که امام، علیه‌السلام، (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۵، ج ۴)، و یا پیامبر خدا (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۵، ج ۴) را شاد کرده‌اند و چنین افرادی در روز جزا، در زمره افراد ایمن قرار می‌گیرند. به شکل مشابهی تبسم یک مسلمان در برابر برادر دینی‌اش، حسنه به حساب آمده است (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۵، ج ۵)، و در حدیث شریف وارد شده است که بخشی از بهشت از آن کسانی است که کودکان را شاد کرده باشند (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۵، ج ۴).

شکل‌گیری تعزیه مضحک در فرهنگ اسلامی نیز در همین ارتباط، قابل تبیین است. به این معنا که اندیشمندان مسلمان برای متعادل ساختن فضای حزن و شادی در جامعه، به طراحی و ارایه تعزیه مضحک پرداخته‌اند. به این صورت که در تعزیه اخیر، سران شرک، کفر و نفاق که در برابر ائمه هدی، علیهم‌السلام، طغیان کرده، حتی آنان را به شهادت رساندند، به شکل مضحکی مطرح می‌گردند. آن‌ها با ماسک‌هایی که چهره‌ای ابلهانه بدان‌ها می‌بخشد، یا با انجام اعمال و رفتارهای احمقانه، موجبات خنده ناظران را فراهم می‌آورند و به این ترتیب تعزیه مضحک، ضمن بیان تاریخ خونبار شیعه، با به تمسخر کشیدن دشمنان دین، خنده و نشاط را برای مسلمانان، به ارمغان می‌آورد.

با وجود آن که خنده، شادی و نشاط در دیدگاه دین با دید مثبتی نگریسته شده است، اما از آنجا که دین در صدد تربیت انسان‌های بصیری است که زندگی را به بطالت و بیهودگی نگذرانند، و با دید عمیقی به زندگی نگاه کرده، از یک خودکنترلی قوی و قدرتمند برخوردار باشند، احادیث نسبتاً زیادی وجود دارند که بر این مسأله تأکید ورزیده‌اند که مسلمانان، نباید بر آنچه به آن‌ها رسیده است، خوشحال بوده و بر آنچه از دست آنان رفته است، اندوهگین گردند (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ج ۶). به علاوه احادیث زیاد دیگری وجود دارند که هشدار می‌دهند به اندازه شادمانی‌ها، تکدر خاطر وجود دارد (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ج ۳ و ج ۴)، زمان‌های شادی‌ها، ربودنی است (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ج ۱) و به اندازه لذت آدمی، درد همراه آن است (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ج ۳). احادیث دیگری یادآور شده‌اند که کثرت خنده قلب را می‌میراند و هیبت آدمی را از بین می‌برد (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ج ۵). بنابراین یک مسلمان در عین استقبال از شادی و شادمانی، باید حد و مرزی برای آن قایل باشد و زمام آن را در دست بگیرد، نه آن که خود را در جریان آن، غرق سازد.

نگاهی به تاریخ ایران پس از اسلام بیانگر فراز و نشیب‌های شدید این جامعه است. ایران به علت موقعیت خاص جغرافیایی که از آن برخوردار است، همواره در معرض تهدید مهاجمان مختلف بوده است و مهاجمانی که در فواصلی نسبتاً کوتاه، ایران را هدف تهاجم ویرانگر خود قرار می‌دادند، به لحاظ مادی و معنوی ضربه‌های جبران ناپذیری به ایرانیان وارد می‌آوردند. به عنوان نمونه، برخی از مورخان از حمله مغول به ایران با عنوان پسرقت آسیا، یاد می‌کنند. به این معنا که در دوره خوارزمشاهیان، سرمایه‌های مادی و انسانی لازم برای دستیابی ایران به فن‌آوری‌هایی که زمینه لازم برای صنعتی شدن جامعه را فراهم می‌آورد، پدید آمده بود، اما حمله ویرانگر مغول‌ها، نه تنها به قتل عام گسترده مردم شهرهایی که مراکز علم، دانش، هنر و فن‌آوری بودند، انجامید، بلکه ویرانی سرمایه‌های مادی ایران را در پی داشت، چرا که مغولان تنها خود را نیازمند تأمین علوفه اسب‌هایشان می‌دیدند، بنابراین برخی از شهرهای اخیر را به شخم کشیدن تا بتوانند غذای اسب‌هایشان را فراهم آورند. برخی از مورخان، از حمله مغول‌ها که به انهدام و نابودی گسترده منابع مادی و انسانی ایرانیان انجامید، با عنوان حادثه‌ای که به عقب افتادن ایران و آسیا، به مدت ۵-۶ قرن از پیشرفت و فن‌آوری انجامید، یاد می‌کنند. اما با وجود تمامی فجایع و مصایبی که ایرانیان در طول تاریخ متحمل آن شدند، ملاحظه می‌شود که این قوم در خلال سال‌های صلح و آرامش، از شادی و نشاط خود غفلت نمی‌ورزیدند و در این میان هادیان بزرگی همچون فردوسی و سعدی، بیان می‌داشتند:

خرد گردد اندر میان، ناتوان
چو شادی بکاهد، بکاهد روان

بکشید تا رنج‌ها کم کنید دل غمگنان شاد و خرم کنید
چو روزی به شادی همی بگذرد خردمند مردم، چرا غم خورد؟

زمانی درس علم و بحث و تنزیل که باشد نفس انسان را کمالی
زمانی شعر و شطرنج و حکایت که خاطر را بود، دفع ملالی.

ابن بطوطه، در سفرنامه خود با شگفتی تمام، از هنرپیشگان و شعبده بازانی یاد می‌کند که از شدت هیجان ملاحظه هنرنمایی آنان، دچار بی‌هوشی شده است. وی می‌نویسد:
من از بوالعجبی‌های این بازیگران چیره دست، دچار خفقان قلب شدم و از حال برفتم. دوایی دادند تا به حال طبیعی بازگشتم (راوندی، ۱۳۶۲).
ویل دورانت به شکل مشابهی گزارش می‌کند که گاه در مسابقات اسب سواری که در ایران برگزار می‌شد، جمعیتی بالغ بر ۴۰۰۰ اسب سوار شرکت می‌کردند.

نمونه‌های اخیر، حکایت از توجه و عمق ارضای هیجان‌جویی افراد، در طول تاریخ ایران دارد.
مردم کوچه و بازار ایران نیز پس از انجام کارهای روزانه‌شان، با شرکت در معرکه‌ها، گوش کردن به گفتار نقالان و قصه‌گویان، سرگرم شدن با نقل حکایات و لطیفه‌ها، دیدار دوستان، حضور در قهوه‌خانه‌ها و شنیدن اشعار شاهنامه، حکایات، قصص و ملاحظه مناظرات شاعرانه، تماشای رقص‌های گوناگون، کشیدن چاق و قلیان، خوردن کوکنار (جوشانده خشخاش)، شرکت در بازی‌های مختلفی مانند شطرنج، تخته نرد، گنجفه، پیچاز و تخم مرغ بازی و امثال آن، خود را سرگرم می‌کردند.

جذاییت قهوه‌خانه‌ها در دوره صفویه چنان بود که نه تنها طبقات مختلف مردم، از اعیان و رجال دربار و سران قزلباش تا شاعران و اهل قلم و نقاشان و سوداگران به قهوه‌خانه‌ها می‌آمدند، بلکه حتی گاهی شاه و وزیر اعظم وی به معیت نمایندگان سیاسی خارجی، به این قهوه‌خانه‌ها آمد و رفت می‌کردند و حتی در این میان شاه به (تخم مرغ) بازی با مردم کوچه و بازار، مشغول می‌شد (راوندی، ۱۳۶۲).

بررسی روش‌های ارضای هیجان‌جویی مردم پس از انقلاب، حکایت از مسیر متفاوتی دارد. با وقوع انقلاب اسلامی، رهبران انقلاب، مسأله تحقق اسلام ناب محمدی (ص) را در دستور کار خود قرار دادند، اما ایران بلافاصله خود را با طرح‌های کودتا و تجزیه‌های متعددی، مواجه دید و فراتر از همه

این‌ها، تحمیل جنگی ناخواسته به کشور، امکان برنامه‌ریزی عمیق و اندیشیده شده را از مسوولان و نظریه‌پردازان نظام گرفت.

اگرچه ملاحظه جبهه‌های جنگ که برخی از ارزش‌های اسلام ناب محمدی (ص) را به منصفه ظهور می‌نهاد، حکایت از گسترش شادی و نشاط به مثابه واکنشی طبیعی و ارایه پادزهری در برابر انبوه حوادث تلخ و ناگوار شهادت و جراحت بهترین آدمیان روی زمین را داشت، ولی پس از سال‌های جنگ، این‌گونه نبود.

در سال‌های جنگ، بسیار ملاحظه می‌شد که مثلاً وقتی گروهی از رزمندگان، ناگهان متوجه می‌شوند که در میدان مین قرار گرفته‌اند، یکی از آن‌ها بیان می‌داشت: برای سلامتی خودمان اجماعاً فاتحه مع الصلوات و یا رزمنده دیگری هنگامی که زیر آتش خمپاره و خمسه خمسه قرار گرفته بودند، در حالی که برای یافتن جان پناهی به این سو و آن سو می‌دوید، فریاد می‌زد: موجم! موجم! قبول نیست!

یکی از رزمندگان، در خاطرات خود می‌نویسد، وقتی در جریان عملیات، پای وی در اثر ترکش خمپاره قطع شد، وی به سبب کم سن و سالی و درد، بنای داد و فریاد را گذاشت تا آن که امدادگری بر بالین وی شتافت. امدادگر با دیدن داد و فغان رزمنده، خطاب به او گفته بود: چیه پسر؟! از این بغل دستیت یاد بگیر که سرش رو بردند گذاشتند روی سینه‌اش، هیچی نمی‌گه! و رزمنده پس از آن که نگاهی به کنار خود انداخته، مشاهده کرده بود سر شهید کنار دستش، روی سینه وی افتاده است، با خود گفته بود: این امدادگرها دیگر چه عتیقه‌هایی هستند و با فراموش کردن درد، خنده بر لبانش جاری گشته بود. در مورد مشابهی یکی از رزمندگان می‌نویسد: رضا، هم‌سنگر شوخ طبع آنان، موقع خواندن سوره واقعه، دایم به حورالعینی که در سوره مطرح شده بود، گیر می‌داد. مثلاً رضا می‌گفت: صبر کنید بچه‌ها! صبر کنید! شما می‌دانید، چرا وقتی شهدا شهید می‌شوند، لبخند می‌زنند؟ دوستانش هم در پاسخ می‌گفتند: نه، نمی‌دانیم! و وی در پاسخ، توضیح می‌داد که موقع شهید شدن شهدا، حوری‌ها آن‌ها را می‌بوسند، برای همین شهدا لبخند به لب می‌آورند. وقتی دوستان رضا قرآن را ادامه می‌دادند، باز رضا به مضمون حوری‌های سوره واقعه گیر داده، می‌گفت: بچه‌ها صبر کنید! اگر گفتید چرا برخی از شهدا می‌سوزند. دوستانش هم برای آن که شاهد شوخ طبعی رضا باشند، می‌گفتند: نمی‌دانیم! و رضا در پاسخ می‌گفت: به دلیل این که برخی از شهدا در میان حوری‌ها، خاطرخواه‌های زیادی دارند و به سبب کثرت بوسیدن آن‌ها، بوسه‌های داغشان، شهدا را می‌سوزاند.

روزی سنگر رضا مورد اصابت قرار گرفته، مهمات آن منفجر و سنگر وی منهدم می‌شود. پس از حادثه، در حالی که هم‌زمان رضا، جنازه سوخته و خاکستر شده وی را از زیر آوارهای سنگر بیرون می‌آورند، یکی از دوستان رضا می‌گوید: بی‌معرفت! تو این همه بین حوری‌ها خاطر خواه داشتی و ما نمی‌دونستیم! همان‌گونه که از مصادیق اخیر برمی‌آید، در جایی که ترس، حزن و اندوه صحنه، ممکن است، رزمنده‌ای را به سمت از دست دادن تعادل روانیش سوق دهد، در همین لحظه یک شوخی و شوخ طبعی مناسب، چنان فضای شاد و پرنشاطی را بر صحنه حاکم می‌سازد که سبب می‌شود رزمندگان راه خود را با همان صبر، استقامت و جدیت سابق، ادامه دهند (منطقی، ۱۳۸۰ الف).

در بررسی اجمالی چگونگی پاسخ دادن به هیجان‌جویی جوانان پس از انقلاب، به نظر می‌رسد، در این زمینه می‌توان به ۴ مرحله متمایز دست یافت.

مرحله نخست، مرحله‌ای است که کمترین هیجان‌جویی و تنوع طلبی جوانان، در سطح جامعه با دیده تردید، نفی و انکار، نگریسته می‌شود و اولیای امور جوانان، نه تنها حاضر به پذیرش هیجان‌جویی آنان نیستند، بلکه با شعارهایی نظیر: ضرورت جابه‌جاسازی دهه فجر با نوروز باستانی، دست به ارایه قرائتی بسته‌نگر از اسلام می‌زنند و تحقق مواردی مانند موی بلند، عطر زدن، پوشیدن البسه سفید و نظایر آن‌ها (که از شاخصه‌های پیامبران الهی است)، نزد اولیای بسته‌نگر پیش گفته، به مثابه جرمی نابخشودنی، در نظر گرفته می‌شود.

در مرحله بعد، اگرچه پیشنهادها افراطی مانند کنار نهادن نوروز، متوقف شدن، و دورانی از سکوت فرا رسید، اما در همین دوره، به مدهای مطلوب طبع جوانان، موسیقی مورد علاقه آنان و نظایر آن‌ها، با دیده نفی و انکار نگریسته شد.

کپی‌سازی در موسیقی و تکثیر و پخش لوح‌های فشرده حاوی فیلم‌های سرگرم کننده (با زیرنویس فارسی)، برای کاستن از گرمی بازار لوح‌های فشرده غیرمجاز، فراز دیگری از برخورد با هیجان‌جویی جوانان را به معرض دید می‌گذارد.

پس از موفق عمل نکردن تجربه کپی‌سازی، دوره‌ای از سردرگمی در سطح اولیای امور جوانان مشاهده شده، در برخی از موارد برخوردهایی نسبتاً قاطع با جوانان، در دستور کار قرار می‌گیرد و گاهی برخورد اخیر، مورد تردید قرار می‌گیرد.

عدم توجه و حتی مقابله برخی از مسوولان فرهنگی جامعه با مسئله شادی و نشاط افراد، کار را به جایی رسانده است که اولاً جوانان و مردم جامعه با حساسیت زیادی با مسئله اخیر برخورد کرده، در اثر کاهش آستانه تحریکشان در این زمینه، در برخورد با کمترین تحریک، بیشترین واکنش را از خود نشان

می‌دهند، ثانیاً افراد در برخورد با عرصه‌های بسته، محدود و نفی شده شادی و هیجان، درصدد برمی‌آیند به شکل فردی به نیازهای طبیعی خودشان پاسخ دهند که به دلیل فقدان امکانات، در برخی از موارد، ارضای هیجان‌جویی آنان به شکل انحرافی و یا حتی مرضی، انجام می‌پذیرد.

کاهش آستانه تحریکی که از آن یاد شد، به این معناست که به علت بسته بودن عرصه‌های هیجان‌جویی مردم و خاصه جوانان، آنان در برابر کم‌ترین محرک‌های هیجانی، به ارایه بیشترین و شدیدترین پاسخ ممکن، اقدام می‌ورزند. واکنش افراطی جوانان نسبت به گروه‌هایی مانند رپ، هوی متال، متالیکا^۱ و مانند آن‌ها و یا واکنش پرشتاب و گسترده آنان به مدهای ماهواره‌ای یا مصرف ۲۹٪ لوازم آرایشی خاور میانه در ایران که به رتبه اول آن در مصرف وسایل مزبور در همین منطقه انجامیده است (شرق، ۱۳۸۹/۶/۱۶)، نمونه‌های بارزی در این جهت هستند.

پس از آن که گروه‌هایی همچون رپ، هوی متال، اسلش^۲، دت و نظایر آن‌ها، در ایران مطرح شدند، جوانان ایرانی به شکل گسترده‌ای نسبت به آن‌ها واکنش نشان دادند، حال آن که برخی از همین گروه‌ها در موطن خودشان، از شهرتی که در ایران برخوردارند، برخوردار نیستند.

گسترش سریع مدهایی که از طریق ماهواره به نمایش در می‌آیند و به سرعت جذب اقشاری از جوانان و بزرگ‌سالان جامعه می‌گردند، نمونه مشابهی در همین زمینه به شمار می‌آیند. به عنوان مثال، ممکن است پس از آن که فسفری کردن رنگ موها (به شکلی که شبیه یک تل باشد)، در ماهواره مطرح می‌شود، نه تنها موهای فسفری به سرعت در ایران مد می‌شود، بلکه به جای یک رنگ، گاه مردم شاهد مد شدن دو رنگ فسفری هم‌زمان، روی موهای برخی از دختران جامعه می‌شوند و یا زمانی که مایکل جکسون در یک شو، با شلوار سیاهی که یک خط عمودی سفید دارد، ظاهر می‌شود، نه تنها شلوارهایی مشابه در جامعه مد می‌شود، بلکه مانتوهای سیاهی مد می‌شود که یک خط سفید از بالا تا پایینشان کشیده شده است.

کاهش آستانه تحریک افراد جامعه و واکنش شدید آنان به کمترین محرک‌هایی که از آن سوی مرزها وارد می‌شود، مردم و خاصه جوانان جامعه را مستعد آن می‌کند که در جریان ارضای هیجان‌جویی‌های

^۱-RAP

^۲-Heavy metal

^۳-Metalica

^۴-Slash

^۵-Dath

خودشان، از الگوها و اسوه‌های خارجی مطرح شده، تأثیر پذیرند و رفته رفته مرجع ارزشی آنان از مراجع ارزشی داخلی، به مراجع ارزشی خارج از مرزها، پیوند بخورد. گسترش روش‌های فردی هیجان‌جویی که گاه از شکل ابتذال‌آمیز و انحرافی برخوردارند، از دیگر واکنش مردم (و خاصه جوانان) در برابر بی‌توجهی به نقش شادی و نشاط در جامعه است. ممنوعیت اشتباه ویدیو در سال ۱۳۶۰، سبب شد که مسوولان با دیده نفی و سرکوب به این پدیده تکنولوژیک نگریسته، درصدد برنامه‌ریزی برای استفاده مثبت و بهینه از آن برنایند. از سوی دیگر خلأیی که مردم در اوقات فراغت و سرگرمی خویش در جامعه احساس می‌کردند، سبب شد طی یک دهه، سه میلیون (و طبق برخی از برآوردهای دیگر تا ۵ میلیون) ویدیوی قاچاق وارد کشور شود که طبق اظهار نظر یکی از مسوولان وزارت ارشاد، تنها ۳۰٪ نوارهای مورد استفاده ویدیوهای مزبور، مورد تأیید رسانه‌های تصویری وزارت ارشاد بود (صبح امروز، ۱۳۷۸/۷/۴).

افزایش سریع و صعودی اعتیاد به مواد مخدر و کاهش سن اعتیاد، فزونی گرفتن مصرف الکل، گسترش روابط نامشروع، استقبال گسترده از ماهواره، لوح‌های فشرده و نوارهای ویدیویی غیرمجاز، مدهای ماهواره‌ای، رجوع به کانال‌های تلویزیونی کشورهای همسایه، تبدیل خیابان‌ها به عرصه‌ای برای کورس گذاشتن و تیک‌آف زدن ماشین‌ها و تک‌چرخ زدن موتورهای، گسترش بلوتوث مستهجن‌ترین کلیپ‌های ممکن در سطح جامعه و موارد مشابه، از جمله روش‌های فردی در ارضای هیجان‌جویی مردم و جوانان است که گسترش آن‌ها، از رشد نگران‌کننده‌ای برخوردار است.

شکل‌گیری روش‌های جمعی ارضای هیجان‌جویی جمعی در جامعه، مسأله قابل توجه دیگری است که تأمل در آن ضرورت دارد. جشن‌ها و پارتی‌های جمعی نامناسب، گرایش به گروه‌های ضد فرهنگ، ملاحظه کاربری گسترده از عکس‌ها و کلیپ‌های سوپر در یک شبکه اجتماعی شکل گرفته شده در مترو و مناطق پر ازدحام جامعه و مانند آن‌ها، نمونه‌هایی از روش‌های جمعی ارضای هیجان‌جویی در جوانان و بزرگسالان جامعه است که طی سال‌های اخیر از رشد فزاینده‌ای برخوردار بوده‌اند.

گذشته از روش‌های ارضای انحرافی هیجان‌جویی، گاهی ارضای هیجان‌جویی جوانان در اشکالی مرضی صورت می‌پذیرد.

منطقه (منتشر نشده)، در بررسی که در سطح شهرهای مختلف ایران در جمعیتی بالغ بر ۲۰۰۰ نفر از دانش‌آموزان دختر و پسر دبیرستانی انجام داده است، به بررسی توصیفی هیجان‌جویی جوانان و چگونگی ارضای شادی و نشاط آنان پرداخته است. وی در توصیف روش‌های ارضای هیجان‌جویی دانش‌آموزان در خانه، مدرسه و جامعه می‌نویسد:

بررسی توصیفی هیجان‌جویی دانش‌آموزان ایرانی حاکی از آن است که شادی و نشاط آنان، در اشکالی مثبت و منفی تحقق می‌یابد، اما به دلیل عدم فهم درست مسأله هیجان‌جویی، و هدایت درست و بهینه آن در جامعه و برخی از تحجرگرایی‌های حاکم بر اندیشه اولیای تربیتی و فرهنگی جوانان و جامعه در این زمینه، اولاً روش‌های ارضای شادی‌های فردی بر روش‌های ارضای شادی‌های جمعی در ایران، غلبه بلامنازعی دارد و ثانیاً با ملاحظه عناوین حاصله از پژوهش، به شکل آشکاری پیداست که ارضای هیجان‌جویی جوانان به شکل مرضی، بر ارضای هیجان‌جویی آنان به شکل مثبت و بهینه پیشی گرفته است.

منطقی (۱۳۸۰ ب)، در پژوهش دیگری که در زمینه بررسی چگونگی ارضای هیجان‌جویی در سطح دانشجویان دانشگاه تربیت معلم، انجام داده است، از نتایج مشابهی خبر می‌دهد. وی در این زمینه می‌نویسد:

هیجان‌جویی دانشجویان در حال حاضر بیشتر از شکلی مرضی برخوردار است، به این معنا که دانشجو با ایذا و اذیت دوستانش، با سرکار گذاشتن آنان و با بلا آوردن سر دوستانش، می‌خندد و به این ترتیب شادی و نشاط نسبی خود را تأمین می‌کند. البته از این جهت که دانشجو برای محافظت از خود و از این جهت که به افسردگی و انزوا در نیافتد، دست به ایذا و اذیت دوستانش می‌زند، این هیجان‌جویی از یک سازمان یافتگی مرضی برخوردار هست، حال اگر مسوولان فرهنگی دانشگاه بخواهند در برخورد با مسأله اخیر، به شدت متوسل شوند، این اقدام، کار درستی نخواهد بود، بلکه آنان باید با تدارک برنامه‌های مناسب به ارضای هیجان‌جویی دانشجویان، اقدام ورزند.

منطقی (منتشر نشده)، در موارد دیگری خاطرنشان می‌سازد، وی در جریان به کارگیری آزمون سنجش هیجان‌جویی زاکرمن، در برخی از پژوهش‌های خویش، همبستگی بالای مصرف قرص‌های اکس و هیجان‌جویی بالا، عوض کردن متوالی دوست جنس مخالف و هیجان‌خواهی مفرط، کاربری اعتیادآمیز از پیامک و بلوتوث و هیجان‌جویی بالا را نتیجه گرفته است.

بنابراین با توجه به آنچه گذشت، برخلاف دید ساده‌نگر برخی از اولیای امور مبنی بر این که پاک کردن صورت مسأله هیجان‌جویی افراد، و یا مسکوت نهادن آن، بهترین پاسخ ممکن به هیجان‌جویی اقشار مختلف مردم جامعه است، می‌توان نتیجه گرفت که بی‌برنامگی و گریز از پاسخ دادن به هیجان مردم، کار را به جایی رسانده است که برخی از مردم برای ارضای نیازشان به شادی و نشاط با مسدود دیدن راه‌های فردی و جمعی مورد پذیرش جامعه، راه‌های انحرافی، مبتذل و مرضی را پیش گرفته، به این

ترتیب درصدد ارضای نیاز طبیعی‌شان به شادی برمی‌آیند که این مسأله چیزی جز یک علامت سوال بزرگ فراروی اهداف فرهنگی مسوولان نخواهد بود (منطقی، ۱۳۸۰ ب).

روش‌های ارضای هیجان‌جویی در غرب

اهمیت روانی ارضای هیجان‌جویی انسان‌ها از سویی و منافع اجتماعی این مسأله از سوی دیگر، برنامه-ریزان جوامع غربی را بر آن داشته است که جهت گسترش شادی و نشاط در جامعه، نه تنها درصدد گسترش راه‌های فردی ترضیه خاطر شهروندان‌شان برآیند، بلکه به ایجاد و گسترش راه‌هایی اقدام ورزند که شادی و فرح را برای کل جامعه آن‌ها به ارمغان ببرد و اگر احیاناً فردی در جامعه وجود داشت که مایل به تن دادن به شادی و برخورداری از مواهب آن نبود، به این ترتیب، به زور و اجبار هم که شده، تن به شادی داده، از مواهب آن برخوردار گردد.

روش‌های فردی ارضای هیجان‌جویی در غرب، از ابعاد مثبت گرفته تا منفی فراهم آمده است. برخی از مردم غرب در تعطیلات‌شان با رو کردن به مواردی مانند شنا، قایق سواری، موج سواری، اسکی، بولینگ، گلف، صخره‌نوردی، کوه‌نوردی و یا حتی مسابقاتی مانند سگ‌دوانی، پراندن ملخ یا قورباغه، شتر مرغ‌دوانی و مانند آن‌ها، اوقات فراغت‌شان را با لذت سپری می‌سازند. افراد دیگری ممکن است به مسایلی مانند جشنواره‌های رقص، موسیقی، استفاده از انواع مدها، مسابقات ملکه زیبایی، مصرف انواع نوشیدنی‌های الکلی، شرکت در کنسرت‌ها و شوهای مختلف و موارد مشابه علاقه نشان دهند و با استقبال از آن‌ها، روزگارشان را به سرآورند، مشتاقان طبیعت با رو آوردن به طبیعت و پرداختن به اموری مانند ماهیگیری، شکار، غارنوردی، بیابان‌نوردی، کوه‌نوردی و مانند آن‌ها یا حتی شرکت در مسابقاتی مانند انتخاب زیباترین گاوها به ارضای هیجان‌جویی‌های خود می‌پردازند. پیش گرفتن گردشگری داخلی یا خارجی، اکوتوریسم (با هدف دیدن مناطق بکر و دست نخورده طبیعت در نواحی مختلف جهان)، توریسم فرهنگی (با هدف آشنا شدن با فرهنگ اقوام مختلف)، یا حتی آشنا شدن با غذاهای کشورهای مختلف و خوردن آن‌ها، ترضیه خاطر جمع دیگری را در پی خواهد داشت.

همان‌طور که پیشتر یادآوری شد، اگر افرادی وجود داشتند که تمایل چندانی به ابعاد مثبت پیش گفته نشان نمی‌دادند، ابعاد منفی گسترده‌ای برای آنان تدارک دیده شده است که با تمسک بدان‌ها، به ارضای خود پردازند. به عنوان نمونه، افراد هوس باز می‌توانند از انبوهی از رسانه‌های هرزه‌نگار که در قالب نشریه، عکس، فیلم ویدیویی یا سینمایی و لوح فشرده عرضه می‌شود، سود جویند. در گامی فراتر، این افراد می‌توانند با رفتن به مراکز تفریحی که رقص استریپ تیز، قسمتی از برنامه‌های آن را تشکیل می‌دهد،

¹-Porno

به نمایش گذاشتن همجنس بازی مردان یا زنان، استخر پارتنری، استفاده از امکاناتی که زنان قاچاق شده به کشورشان (که پس از تجارت مواد مخدر و اسلحه، سودآورترین تجارت سیاه جهان محسوب می‌شوند)، پیش گرفتن توریسم جنسی (مراجعه به مناطقی از جهان که ارضای تمایلات جنسی ممنوع در کشور خودشان، در آن مناطق آزاد باشد)، و مانند آن‌ها را فراهم آورده‌اند، به ترضیه خاطر خود بپردازند.

وجود انبوهی از کازینوها و بارها و وجود انبوهی از نوشیدنی‌های الکلی و مواد مخدر، قسمت دیگری از شادی و نشاط افرادی را که به این شکل متمایل به ترضیه خاطر خویش هستند را فراهم می‌آورند. علاوه بر گسترش روش‌های ارضای هیجان‌جویی افراد در غرب، استفاده از فن‌آوری‌های پیشرفته در جهت تدارک روش‌های ارضای هیجان‌جویی افراد و تمهید روش‌های ارضای هیجان‌جویی در اشکال جمعی، از مهم‌ترین نقاط قوت برنامه‌ریزان جوامع غربی در زمینه پرکردن اوقات فراغت مردم و ارضای هیجان‌جویی آن‌ها است که ملاحظه می‌شود.

به عنوان مثال، گروه پینک فلوید^۱ برای اجرای یک برنامه موسیقی‌اشان، ۵۰ کامیون آلات و ادوات الکترونیکی را با خود به محل شو، حمل می‌کنند تا در جریان خواندن خوانندگان‌اشان، با استفاده از آن‌ها، مثلاً با لیز روی فضا، مضامین ترانه‌هایشان را به تصویر بکشند تا به ایجاد توهم بصری در مخاطبان خودشان، نایل آیند.

ادغام عوامل قدرتمند در یکدیگر، از دیگر چاره‌اندیشی‌های غربی‌ها در این زمینه به شمار می‌آید. به عنوان نمونه، اسکیت‌های نمایشی، ضمن آن که حاوی اسکیت یک زوج اسکیت باز (یک زن نیمه برهنه و یک مرد) هستند، به شکل هماهنگی با موسیقی که در جریان اسکیت آنان پخش می‌شود، حرکت کرده، سرعت آنان با افزایش و کاهش صدای موسیقی، فزونی و کاستی می‌گیرد. به عبارت دیگر در اینجا دو یا سه عامل قدرتمند ورزش، هنر و برهنگی در هم ادغام می‌شوند تا مخاطبان‌شان را به شدت جذب خود سازند.

برنامه‌ریزان اجتماعی غرب در سامان دادن و ایجاد روش‌های جمعی ارضای هیجان‌جویی شهروندان-شان، تلاش چشم‌گیر و قابل توجهی از خود نشان می‌دهند و در این راستا، از هر بهانه‌ای برای ایجاد شور و نشاط در سطح مردمشان، سود می‌برند. به عنوان نمونه، وقتی آنان با این مسأله مواجه می‌شوند که پیر زنان و مردان جامعه، به علت چین و چروک و شکستگی بدنشان تمایلی به رفتن به استخر نشان

^۱-Pink fluid

نمی‌دهند، با تخصیص استخرهایی برای افراد بالای ۶۵ سال، شرایطی پدید می‌آورند که افراد مسن جامعه، از این امکان عمل ارزشمند، محروم نگردند. ملاحظه کوه‌هایی که برای دیدن مسابقات پرش با اسکی، برای حضور تماشاچیان علاقه‌مند به این ورزش، تراشیده شده، به شکل سکو درآمده‌اند، یا مشاهده وسایل رفاهی که در مسیر مسابقات اتوموبیل‌رانی، موتورسواری، دوچرخه‌سواری، اتوموبیل‌های کوچک، اسب سواری و حتی مواردی مانند شترمرغ‌دوانی و نظایر آن‌ها تدارک دیده شده‌اند تا پذیرای بینندگان مسابقات مزبور باشند، شاهد مثال‌های دیگری در جهت تدارک امکانات لازم برای لذت بردن مردم هستند.

برگزاری انبوهی از کارناوال‌های مختلف که در خیابان‌های شهرها به راه می‌افتند، برگزاری جشن‌های بالماسکه، فستیوال‌های گوناگون و جشنواره‌های متعدد موسیقی و موارد مشابه، این فرصت را برای مردم جامعه پدید می‌آورند که حتی اگر آن‌ها به دلیل دلمردگی و خُمود، تمایلی به شرکت در مراسم شادی و نشاط از خود نشان نمی‌دهند، در فضای مناسبی قرار گیرند که خود به خود به میان جمع کشیده شده، با آنان در شادی و نشاط موجود شرکت کنند. بنابراین، زمینه‌سازی‌های اولیه و سرمایه‌گذاری‌های حساب شده و وسیع در جهت تحقق شادی و فرح در جامعه، مسأله مهمی است که در جوامع غربی به سادگی قابل مشاهده است. شدت مسأله اخیر چنان است که برنامه‌ریزان غربی حتی با به دست آوردن یک بهانه، درصدد استفاده از آن برآمده، می‌کوشند با استفاده از آن شادی و نشاط را در جامعه خود دامن بزنند. فستیوال بین‌المللی زمستانی مینه‌سوتا، نمونه بارزی در این جهت است. مینه‌سوتا در شمال غربی آمریکا معروف به داشتن زمستان‌های بسیار سرد است. اما پس از آن که یکی از روزنامه نگاران، از این مکان به عنوان سیبری دوم یاد کرد، مردم این دیار برای گرمی بخشیدن به فضای اجتماعی شهر و دیارشان، بلافاصله اقدام به برگزاری جشن‌های زمستانی مینه‌سوتا کردند. در این جشن‌ها، روی دریاچه یخ زده بی‌پر مسابقات قهرمانی اسکی‌تینگ برگزار می‌شود، مسابقات بrij بین‌المللی، سورتمه سواری بین‌المللی (که از یکی از شهرهای کانادا شروع شده، در سنت پل، مرکز مینه‌سوتا، خاتمه می‌یابد)، رقابت‌های سورتمه سواری با سگ، مسابقات هاکی روی یخ، اسکی، پرش اسکی و بالن سواری، رقابت‌های نیزه پرانی و قایق‌رانی و اتوموبیل سواری روی دریاچه یخ زده فالن، قسمت‌های دیگری از برنامه‌های کارناوال زمستانی مینه‌سوتا هستند.

برگزاری مراسم تاج‌گذاری ملکه کارناوال، رژه دختران، راه اندازی دسته‌های موسیقی، حضور در رقص‌های محلی، شرکت در مراسم شام در سالن بزرگ شهر، مسابقه آدمک‌سازی و مجسمه‌سازی با برف و یخ، برنامه‌های دیگری هستند که برجذابیت کارناوال زمستانی مینه‌سوتا می‌افزایند.

بنابراین همان گونه که ملاحظه می شود، برنامه ریزان اجتماعی در غرب درصدد هستند تا حتی از نقاط ضعف، نقطه قوت ساخته، به این ترتیب شور، نشاط، شادی و لذت را برای مردم جامعه شان به ارمغان ببرند و به این ترتیب زمینه روابط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی فعال و پویاتری را بنیان نهند. مشابه آنچه در مینه سوتا جریان دارد، در کوه های پر از برف و یخ زده آلپ در اروپا مشاهده می شود. به این معنا که دست اندرکاران کشورهای یخ زده و برفی شمال اروپا، با ایجاد امکانات مختلفی در کوه های پر برف آلپ، مانند کشیدن خط آهن، جاده های اتوموبیل رو، تهیه امکانات اسکی در سطوح صاف، شیب دار و مارپیچ، تهیه تله سکی سرباز و تله سکی سرپوشیده، سورتمه سواری با سگ و موارد مشابه درصدد برآمده اند تا از کوه های پر برف و یخی که ممکن است، توقف و دلسردی را برای شهروندان خودشان پدید آورند، کانونی برای لذت بردن مردم تهیه کرده، علاوه بر این، به کسب درآمدهای کلان اقتصادی برای کشورشان نایل آیند.

نمونه دیگری از زمینه سازی برای گسترش لذت جویی و ارضای روانی مردم غرب را در تشویق مردم به مسافرت می توان ملاحظه کرد. مسوولان برنامه ریزی های اجتماعی در غرب، به تنهایی به تبلیغ سفر و مسافرت شهروندان شان نمی پردازند، بلکه اولاً با گسترش شاهراه های ارتباطی، امکان سفر را ساده کرده، با سامان دادن به آژانس های مسافرتی، ترتیبی اتخاذ کرده اند که آژانس های مزبور، ماشین را در شهری به متقاضیان کرایه داده، در شهر دیگر به پس گرفتن آن اقدام ورزند. جاده ها در فواصل کوتاهی از امکانات اردوگاهی، تعمیرگاه های سیار و تلفن های اضطراری، برخوردار شوند و حتی با بسیج مترجمان لازم، مسافران خارجی این امکان را پیدا کنند که با استفاده از تلفن های بین جاده ای، اطلاعات لازم را در خصوص سفرشان، از مترجمان مزبور دریافت دارند.

تفاوت نرخ بنزین در پمپ بنزین های آزادراه ها و جاده های حاشیه ای آن ها، چاره اندیشی دیگری است تا مردم برای برخوردار شدن از بنزین ارزان تر، مجبور به خروج از آزاد راه شده، به دیدار مناطق حاشیه ای آن ها نایل آیند.

در جست و جوی استفاده بهینه از هیجان خواهی جوان

هیجان طلبی، به مثابه نیازی طبیعی، باید ارضا شود، بالطبع برخورد اندیشیده با این امر، ضمن آن که به ارضای بهینه هیجان جویی و شادی و نشاط افراد جامعه می انجامد، در اعتلای مادی و معنوی آنان نیز مؤثر واقع می آید، اما برخورد نیاندیشیده با این امر و یا حتی تلاش برای نفی و انکار آن، به پاک شدن صورت مسأله نمی انجامد و سبب به فراموشی سپردن آن در نزد مردم نخواهد شد.

در حالت اخیر، مردمی که در جست‌وجوی یافتن پاسخی مناسب برای نیاز طبیعی خودشان هستند، شخصاً به دنبال ارضای هیجان‌جویی‌های خودشان خواهند رفت که این امر مستلزم آسیب‌ها و خسران-های بسیاری برای جامعه هست. برخی از تبعات منفی بی‌توجهی به ارضای شادی و نشاط جوانان و دیگر اقشار اجتماعی، به شرح زیر است:

اولاً با توجه به تبدیل جهان حاضر به یک دهکده واحد جهانی و برتری بالادهی‌ها که صاحبان فن‌آوری پیشرفته هستند، بر پایین دهی‌ها که از فن‌آوری‌های اخیر برخوردار نیستند، سبب می‌شود، جوانان و دیگر افراد جامعه، تحت تأثیر ارزش‌های بیگانه قرار گرفته، آن گونه که آنان بدان‌ها القا می‌کنند، اندیشیده، رفتار کرده و زندگی کنند.

ثانیاً با عنایت به این که ارضای شادی و نشاط جامعه، چه به صورت روش‌های فردگرا و چه به صورت روش‌های جمع‌گرا، مستلزم برخی از سرمایه‌گذاری‌های اولیه است، بی‌توجه ماندن به سرمایه‌گذاری در این جهت، عرصه انتخاب گزینه‌های برتر و متعالی در چگونگی ارضای هیجان‌جویی افراد را به شدت محدود ساخته، خود به خود به اوج‌گیری ارزش‌ها و رفتارهای مبتذل در جامعه، خواهد انجامید.

ثالثاً عدم تأمل و اندیشه در طراحی روش‌های ارضای شادی، نشاط و هیجان‌جویی افراد جامعه، سبب می‌شود روش‌های جمع‌گرا در ارضای شادی و نشاط مردم که مستلزم برخی از سرمایه‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها است، در جامعه پا نگیرد و در عرصه اجتماع، تنها شاهد بروز شادی‌های فردگرا باشیم که این امر به تداوم روحیات فردگرای مردم ایران خواهد انجامید، حال آن که جامعه ایران به شدت نیازمند شکل‌گیری روحیات جمع‌گرا، در آحاد افرادش می‌باشد.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، هیجان‌جویی در عین آن که فرصتی ارزشمند برای افراد و جوامع آنان به شمار می‌رود، در اثر بی‌برنامگی، بی‌تدبیری و عدم سرمایه‌گذاری‌های لازم، به سادگی تبدیل به تهدیدی علیه افراد و جوامع آنان شده، در انحطاط و ابتذال ارزشی آنان مؤثر واقع می‌آید.

بررسی ادبیات داخل و جهان حکایت از آن دارد که به مسأله هیجان‌جویی جوان بیشتر از منظر زیست-شناختی و روان‌شناختی نگریسته شده است و از منظر روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناختی به این مسأله توجه لازم معطوف نشده است. در بررسی منابع محدودی که در زمینه اخیر دست به ارایه طریق زده بودند، محورهای زیر مشخص شد که در ادامه، با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار خواهند گرفت:

برنامه‌های ورزشی،

برنامه‌های ادبی-هنری،

برنامه‌های تفریحی،

برنامه‌های علمی،

برنامه‌های دینی،

برنامه‌های فرهنگی - اجتماعی.

برنامه‌های ورزشی

برنامه‌ها و مسابقات ورزشی، همواره مورد علاقه جوانان، خاصه پسرها، بوده است و ترتیب دادن گروه-های ورزشی متفاوت و برگزاری مسابقه بین تیم‌های مختلف، برای جوانان همیشه از جذابیت خاصی برخوردار بوده است.

در مجموعه رشته‌های ورزشی قابل طرحی که می‌توانند برای جوانان مطرح شوند، رشته‌هایی که هزینه‌های جانبی چندانی لازم ندارند (نظیر راه‌پیمایی، دومیدانی، طناب‌کشی، دوچرخه‌سواری و مانند آن‌ها)، رشته‌هایی که نتایج آن‌ها پیشاپیش مشخص نیست (مانند مسابقات دهگانه)، رشته‌های ورزشی که در عین ارضای هیجان ورزشی افراد، به ارضای کنجکاوی آنان نیز می‌پردازند (نظیر صحرا نوردی، غارنوردی، کوه‌نوردی) و همین‌طور رشته‌های ورزشی که کمتر مطرح بوده‌اند (مانند برگزاری رالی در کویر، قایق سواری در رودخانه)، از اولویت بیشتری تا سایر رشته‌های ورزشی برخوردارند. بالطبع اگرچه ارضای هیجان‌جویی ورزشی جوانان، مستقیماً عملی دینی به حساب نمی‌آید، اما همین مسأله به سبب ایجاد فضایی برای سالم زیستن جوان، گام مثبتی است که نباید از آن غافل شد.

برنامه‌های ادبی - هنری

در برنامه‌های ادبی - هنری، برنامه‌ها و مسابقات زیر می‌توانند به ارضای بهینه هیجان‌جویی جوان، بیانجامند:

- مسابقات شعر، داستان و نمایشنامه نویسی (با هدف طرح و القای ارزش‌های انسانی)،

- مسابقات خاطره‌نویسی (مانند خاطرات سیروسفر، خاطره شب‌های قدر، دیدار با امام رضا، علیه‌السلام، لحظات اوج، تجربیات اوج و موارد مشابه)،

- برگزاری شب‌های شعر (با مضامین انسانی - عرفانی)،

- مسابقات طنز نویسی،

- مسابقه تهیه بهترین دفترچه عقاید،

- مسابقات فن بیان،

- مسابقه نقالی،

- مسابقات اجرای نمایشنامه، پانتومیم و نمایش روانی^۱ و نمایش‌های فی‌البداهه،
- مسابقات هنری در زمینه‌های سفال‌سازی، مکرمه‌بافی، عکس، نقاشی، گل‌آرایی، گلیم‌بافی، گل‌چینی و مانند آن‌ها،
- مسابقات طراحی، گرافیک، کاریکاتور،
- مسابقات طراحی زیباترین نگاره‌گری روی سفال، کاشی، آئینه و بلورجات،
- مسابقات طراحی مد (برای پیراهن، دامن، مانتو، روسری، چادر، موی سر و موارد مشابه)،
- چاپ پارچه،
- مسابقه طراحی انواع روسری‌های دسته بلند، دسته کوتاه، ساده، طرح‌دار، حاشیه‌دار، با جنس‌ها و رنگ‌های مختلف جهت ارایه به جوانان.

برنامه‌های تفریحی

در سطح جهان برنامه‌های تفریحی زیادی اجرا می‌شود. مواردی مانند مسابقه گِل بازی (که در آن هر کس بیشتر به خودش گِل بمالد، برنده مسابقه خواهد بود)، پرتاب گوجه فرنگی (یا پرتقال و مانند آن‌ها) به یکدیگر، پاشیدن آردهای رنگی به یکدیگر، زدو خورد با یکدیگر با زدن متکا به سر و صورت همدیگر، گاو بازی (و رها کردن گاو وحشی پشت سر مردم در کوچه و خیابان)، سگ دوانی، جهان‌دن قورباغه (یا ملخ) و مانند آن‌ها، از جمله مسابقات تفریحی هستند که شاید بیشتر از قدری هیجان، شور و التهاب، چیز دیگری نداشته باشند. اما می‌توان در طراحی برنامه‌ها و مسابقات تفریحی، به گونه‌ای عمل کرد و به طرح موضوع‌هایی پرداخت که حاوی برخی از مطالعات علمی-تحقیقاتی و بروز خلاقیت‌ها و نوآوری‌های شرکت کنندگان باشد. مسابقاتی مانند موشک‌پرانی (موشک‌های کاغذی که بیشتر از همه روی هوا بمانند)، بادبادک بازی (بادبادک‌هایی که بالاتر از همه به پرواز درآیند)، تهیه فانوس‌های هوایی (تهیه فانوس‌هایی که بیشتر از همه روی هوا روشن بمانند) و موارد مشابه، نمونه‌هایی از مسابقات تفریحی هستند که مستلزم برخی از محاسبات علمی هستند. مسابقات دیگری مانند بازی با سایه‌ها، تهیه زیباترین بادبادک‌ها، تهیه بادبادک‌های مینیاتوری، تهیه زیباترین تابلو با غنچه‌های خشک شده، تهیه زیباترین کیک، بالماسکه، عجیب‌ترین شکل اطو زدن به لباس‌ها، تهیه زیباترین مجموعه‌ها (کارت پستال، تمبر، سکه، کاکتوس، صدف و مانند آن‌ها)، تهیه مولاژ بافتنی و نظایر آن‌ها، نمونه‌های دیگری از مسابقات تفریحی هستند که هم‌زمان عرصه را برای خلاقیت و نوآوری شرکت کنندگان می‌گشایند.

^۱-Psychodram

برنامه‌های اردویی قسمت دیگری از برنامه‌های تفریحی را تشکیل می‌دهند. این برنامه‌ها از ابعاد مختلف علمی، تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و مردم‌شناسی روی شرکت کنندگان، مؤثر واقع آمده، اثرات ارزشمندی از خواهد برجای خواهد نهاد.

برنامه‌های علمی

برنامه‌های تفریحی - علمی، برنامه‌های تفریحی هستند که صبغه و رنگ علمی دارند. برخی از برنامه‌های پیشنهادی در این رابطه به شرح زیرند:

مسابقات معلومات عمومی، رایانه، مسابقات زیست‌شناسی برای دانشجویان غیر زیست‌شناسی، مسابقات روان‌شناسی برای دانشجویان غیر روان‌شناسی و مانند آن، مسابقات تحقیقاتی (نظیر مطالعه موردی روی یک روستا یا یک گروه، تغییر سبک آموزش دین و موارد مشابه)، مسابقه تهیه ربات‌های فوتبالیست، ربات‌های نظافتچی، برنامه‌های اردویی، مسابقات خلاق (نظیر تهیه مجسمه با اشیای دور ریختنی و زیباله‌ها، تهیه تابلو با اشیای دور ریختنی، طراحی یک مجموعه مسابقه نو، بدیع و پر نشاط برای جوانان، تهیه اسباب بازی‌های فکری، تکثیر ماهی‌های آکواریومی که تکثیرشان دشوار است، تولید ایده‌های خلاق برای فروش به مؤسسات ذینفع، طراحی تمبر، تهیه پوسترهای آموزشی، عضویت در کانون‌های رایانه و فن‌آوری اطلاعات (این کانون‌ها می‌توانند ضمن ارائه خدمات رایانه‌ای مانند برگزاری کلاس - های مختلف آموزشی، کرایه رایانه برای بازی‌های رایانه‌ای و نظایر آن‌ها، با ارائه نرم افزارهای مناسب در اختیار نوجوانان و جوانان، آنان را تشویق به شرکت در مسابقات مختلف رایانه‌ای کنند). انجام مسابقات رایانه‌ای (مانند طراحی یک باغ، تزئین یک اتاق، تراش یک قطعه، طراحی یک دهکده و موارد مشابه).

برنامه‌های دینی

برنامه‌های دینی که در راستای ارضای هیجان‌جویی جوانان در نظر گرفته می‌شوند، باید ضمن القای آموزه‌های دینی به شکلی غیرمستقیم، از جذابیت بسیار زیادی برخوردار باشند. مواردی مانند برنامه‌های اردویی جهت زیارت اماکن متبرکه، دیدار عالمان دینی، رصد ستاره‌ها، بیابان‌نوردی، غارنوردی و کوه - نوردی (با هدف نمایش عظمت هستی)، ارائه فرازهایی از ادعیه برای پردازش هنری آن‌ها از سوی جوانان (مانند تهیه یک داستان کوتاه، نقاشی، طراحی و خطاطی یا انجام یک کار گرافیکی با موضوع قراردادن فرازی از ادعیه یا یک آموزه دینی)، سپردن اداره هیأت‌های بچه‌ها، نوجوانان و جوانان به دست خود آن‌ها، به مسابقه نهادن تهیه نمایشنامه‌هایی که آموزه‌های دینی نظیر امانت‌داری، راست‌گویی و

موارد مشابه را مطرح می‌کنند، نمونه‌هایی از برنامه‌های دینی مناسبی هستند که ضمن ارضای هیجان‌جویی جوانان، آثار مثبت خود را بر جوانان خواهند نهاد.

برنامه‌های فرهنگی-اجتماعی-اقتصادی

برنامه‌هایی مانند به مسابقه نهادن جمع‌آوری بیش‌ترین میزان دارو یا کتاب از سطح محلات شهر، تهیه یک مجتمع بزرگ هنری با استفاده از زباله‌ها، مسابقه بیش‌ترین بازیافت (ورقه‌های آلومینیومی بسته‌بندی غذاها، قوطی‌های شیشه‌ای، پلاستیکی و نظایر آن‌ها)، گردآوری زباله‌ها از کنار رودخانه‌ها و مسیرهای کوه‌پیمایی، تبلیغ عضویت در مراکز خیریه و مراکز اهدای خون، برنامه‌های معرفی آداب و رسوم، صنایع دستی، لباس‌های محلی، شاعران محلی، بازی‌ها و ضرب‌المثل‌های محلی اقوام استان‌های مختلف، تهیه زیباترین کارت پستال‌ها، تهیه ابتکاری‌ترین کتاب‌های کودکان (که در عین کتاب بودن، مثلاً به شکل عروسک، کیف یا تابلوی روی میزی، هستند)، طراحی لباس‌های مد جدید (منطبق با ویژگی‌های فرهنگی جامعه ایران)، مونتاژ اسباب بازی‌های کوکی و الکتریکی و اخذ دستمزد در قبال آن، برداشت گیاهان دارویی از دامن طبیعت و مانند آن‌ها، از جمله برنامه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی هستند که می‌توانند ضمن ارضای هیجان‌جویی جوانان، به شکل متقابل، آثاری فرهنگی، اجتماعی در سطح افراد و جامعه آنان داشته باشد.

لازم به یادآوری است که بسیاری از مقوله‌های پیش‌گفته، می‌توانند با قدری ابتکار عمل، به شکل تلفیقی اجرا گردند. به عنوان نمونه، می‌توان به تشکیل گروه‌هایی ورزشی-فرهنگی اقدام کرد، یا به برگزاری مجموعه‌ای از مسابقات علمی، هنری، ورزشی و خلاق در سطح جوانان مدارس همجوار یا دانشکده‌های مختلف یک دانشگاه، اقدام کرد که افراد یا گروه‌های حایز بیش‌ترین امتیازها، در مجموع مسابقات اخیر، برنده آن خواهند بود.

نکته‌ای که تذکر مجدد آن در این قسمت ضرورت دارد، این است که اگرچه ارضای هیجان‌جویی جوانان، مستقیماً عملی دینی به حساب نمی‌آید، اما همین مسأله، از سویی فضایی برای ممانعت از فروغلتیدن جوان به سمت روش‌های آسیب‌زا پدید آورده، و از سوی دیگر امکانی برای سالم زیستن جوان، پدید می‌آورد که همین موارد به سهم خود، گام‌های مثبتی هستند که نباید از آن‌ها غافل شد و با بی‌توجهی از آن‌ها عبور کرد.

- پیش گرفتن برنامه‌های جامعه‌مدار

انسان موجودی چند وجهی است. وجهی از تمایلات آدمی معطوف به هوا و هوس وی است و وجه دیگری از تمایلات وی، معطوف به رفتارهای جامعه‌پسند و دیگرمدار است، بُعدی از علایق آدمی رو به سوی درون و خود وی و بُعد دیگری رو به سوی بیرون و دیگران دارد.

اگر آدمی از منظر فردی خودش بخواهد به جهان گسترده بیرون بنگرد، ممکن است دیدن هستی از این منظر تنگ، سبب شود، وی در هاله‌ای از انزوا، تنهایی، خودخواهی و خودپرستی فرو رود و از همین دید تنگ و محدود به تحلیل جهان هستی بپردازد، بالطبع در شرایط اخیر، آدمی به سبب آمیختگی اندکی که علایق و عواطفش به جمع و جامعه دارد، کمتر می‌تواند از امکان قرار گرفتن در منظر دیگران و دیدن واقعیات از منظری متفاوت از منظر شخصی خویش، برخوردار گردد، حال آن که باقی نماندن آدمی در فضای درونی خودش و گام نهادن وی به جهان گسترده بیرون، این امکان را برای او پدید می‌آورد که وی در برخورد با جهان بیرون، بتواند خود را در منظر دیگران قرار داده، با شناخت، عواطف و احساسات آنان، به جهان اطراف خود بنگرد. بالطبع شرایط جدید سبب خواهد شد که فرد ضمن تعدیل انگیزه‌های خودمدارانه فردی و احیاناً خودخواهانه خویش، با بینشی متعادل‌تر، به جهان بیرون نگرسته، با انگیزه مضاعفی که در فضای جدید به دست می‌آورد، به گونه‌ای متفاوت از زمانی که در فضای عاطفی درون خویش قرار داشت، عمل کند.

از این رو توجه به پیش گرفتن برنامه‌هایی که سبب می‌شوند، فرد از فضای درونی خودش، به فضایی متفاوت و جمع‌گرا که با عواطف و احساسات دیگران آمیخته است، سوق یابد و هستی را از منظر دیگران نیز ببیند، گام مثبتی است که در این قسمت، ذیل عنوان پیش گرفتن برنامه‌های جامعه‌مدار، از این مسأله یاد خواهد شد.

در ادامه، نخست از نگاه دین به گسترش نظری دید آدمی و سپس گسترش عملی دید او و تبدیل دید محدود و درون‌گرای وی به دیدی جامع و جمع‌گرا، یاد خواهد شد، سپس نمونه‌هایی از چگونگی گسترش دید نظری و عملی فرد، مطرح خواهد شد.

منطقی (۱۳۷۲)، در زمینه نگاه آموزه‌های دینی در تصحیح نگرش و گسترش دید آدمی می‌نویسد:

قرآن تلاش بسیاری دارد تا به آدمی در خصوص نظام هستی، دنیا، انسان، تاریخ، مرگ و مانند آن، بینش صحیحی ارایه کند، زیرا این بینش‌ها، همچون چراغی فراروی آدمی قرار گرفته، راه زندگی را به وی می‌نمایاند. به عنوان مثال، قرآن با بحث در خصوص زندگی این دنیا و نشان دادن ماهیت آن، می‌کوشد انسان‌هایی را که با زر و زور، منصب و مقام، همسر و فرزند و نظایر آن، سرمست شده‌اند، با

واقعیت آن‌ها که موقتاً بودند نشان است، آشنا سازد و به آنان بفهماند که توجه به این اعتباریات، آدمی را همچون کودکانی که به مسایل اعتباری در بازی (نظیر برنده شدن یا کسب مقام)، دلخوشند، سرگرم می‌سازد، و او را از خود بیگانه و مستعد هر لغزش و خطا، اضطراب، تحسّر، تأسف، یأس، آلم و دردی می‌کند. در مقابل، قرآن می‌کوشد تا راه دل دادن به دلدار واقعی را بنمایاند و به این ترتیب ضمن معنا بخشیدن به زندگی انسان‌ها، آنان را در آرامش خاطر و لذّتی بی‌پایان وارد سازد.

به همین ترتیب در متون روایی و حدیث نیز اشارات بسیاری در جهت ضرورت اصلاح بینش افراد یافت می‌شود و اولیای دین کوشیده‌اند تا با ارایه بینشی صحیح (به شکل نظری یا عملی) به آدمیان، حجاب‌های غفلت افرادی را که به دلیل نداشتن بصیرت لازم، دچار انحراف شده‌اند، بزدايند و آنان را با دادن بینشی صحیح، به راه درستی و صلاح راهنمون سازند.

ارایه بینش به شکل نظری

انسان‌ها به نسبت شرایط محیطی، تجربیات، یادگیری‌ها، نگرش‌ها و باورهای خویش، از منظرها و دیدگاه‌های مختلفی به واقعیت‌ها می‌نگرند، و گاه به دلیل تجربیات بد، یادگیری‌های غلط، نگرش‌ها و باورهای نادرست و تحریف شده، از دیدگاهی غلط به رخدادها و واقعیات روزمره می‌نگرند و عملکرد بعدی آنان که بر همین تصورات و جمع‌بندی‌های نادرست مبتنی است، اشتباه خواهد بود. از این رو، در برخی از مواقع، تصحیح نگرش‌ها، به طور مستقیم به تغییر رفتارها و عملکرد افراد خواهد انجامید. به عنوان مثال، زمانی که یکی از یاران امام علی بن‌هادی، علیه‌السلام، در معرض مرگ بود، ولی از مرگ هراسان بود، حضرت، علیه‌السلام، در برخورد با او، به شکل نظری بینش وی نسبت به مرگ را تغییر داد. امام، علیه‌السلام، پس از ورود بر بالین محتضر و هراسان یافتن وی، فرمود: آیا هرگاه بدن تو کثیف و چرک شود، مایل نیستی که به گرمابه رفته، با شستشو آن را برطرف کنی؟ فرد محتضر پاسخ مثبت داد و امام، علیه‌السلام، در ادامه استدلال بیان داشت: مرگ به منزله حمامی است که غم‌ها، غصه‌ها و آلودگی‌های آدمی را از بین می‌برد، برای همین نباید از مرگ خوف و هراس داشت و به این ترتیب، ترس فرد محتضر با یافتن بینش درست، از بین رفت و وی با خاطری آسوده، جان سپرد.

علمای اخلاق همواره درصدد برآمده‌اند تا واقعیت‌ها و حقایق امور را به انسان‌ها یادآوری کنند و توهّمات ذهنی آنان را که غالباً با فراموش کردن اهداف زندگی، سرگرم مسایل پیش و پا افتاده روزمره و جزئی شده‌اند، بزدايند. به عنوان نمونه، غزالی (۹)، به کوشش خدیو جم، (۱۳۶۴)، در کتاب کیمیای سعادت، برای زدودن حجاب غفلت‌های آدمی، تمثیل زیر را مطرح می‌سازد:

بدان که این نفس را چنان آفریده‌اند که از خیر گریزان باشد و در شرّ آویزان باشد، و طبع وی کاهلی و شهوت راندن است، و تو را فرموده‌اند تا وی را از این صفت بگردانی و از بیراهی، با راه آوری و این با وی بعضی به عُنْف توان کرد و بعضی به لطف و بعضی به کردار و به بعضی به گفتار. چه با رنج باشد، بر رنج صبر کند. ولیکن بیشتر حجاب وی، جهل است و غفلت... پس خویشتن را اول پند ده و با وی عتاب کن، بلکه به هیچ وقت عتاب و توبیخ از وی باز مگیر و با وی بگوی: ای نفس! دعوی زیرکی کنی و اگر کسی تو را احمق گوید، خشم گیری، و از تو احمق تر کیست! که اگر کسی به بازی و خنده مشغول باشد، در وقتی که لشکری بر در شهر باشد و منتظر وی، و کس فرستاده تا وی را ببرند و هلاک کنند، و وی به بازی مشغول باشد، از وی احمق تر که باشد! و لشکر مردگان بر در شهر منتظر تواند، و عهد کرده‌اند تا تو را نبرند، برنخیزند، و دوزخ و بهشت برای تو آفریده‌اند، و باشد که هم امروز تو را ببرند، و اگر امروز نبرند، فردا ببرند و کاری که خواهد بود، بوده گیر، و مرگ با کس میعاد نهد که به شب آیم یا به روز، و دیر آیم یا زود، و زمستان آیم یا تابستان، وی را ناگاه گیرد، و در وقتی گیرد که ایمن تر باشد و چون وی را ساخته نباشی، چه حماقت باشد، بیش از این.

با این عبارت‌ها، غزالی توجه انسان‌ها را که زیر هاله‌ای از توجیهات گوناگون کاملاً معطوف به دنیا شده است، به سوی آخرت جلب می‌کند.

در جای دیگری امام خمینی (۱۳۵۹)، در ضمن بحثی، با خوض در پندارهایی که حتی اذهان اندیشمندان، آن‌ها را بسیار محکم و خلل‌ناپذیر می‌بیند، این پنداشته‌ها را در هم فرو ریخته، بینش جدیدی را برای ادامه راه زندگی، به انسان‌ها ارایه می‌دهد. کتاب عجب و ریا، قسمتی از استدلال امام خمینی، در این زمینه را چنین نقل می‌کند:

من اکنون خود شما را در این سوالی که می‌خواهم بکنم، حکم قرار می‌دهم و از شما به نظر انصاف بعد از فکر و تأمل، تصدیق می‌خواهم و آن سوال این است: که اگر نبی اکرم (ص) که صادق و مصدق است، به شما خبر دهد که اگر در تمام عمر، عبادت خدا کنید و اطاعت اوامر او کنید و ترک شهوات و خواهش نفس کنید یا در تمام عمر، خلاف گفته او کنید و مطابق میل نفسانی و شهوات خود رفتار کنید، در درجات آخرت شما، فرقی نمی‌کند و در هر صورت، شما اهل نجات هستید و بهشت خواهید رفت و از عذاب ایمن خواهید بود، نماز کنید یا زنا کنید، تفاوتی ندارد، ولی رضای حق تعالی فقط در این است که شما عبادت او کنید و ثنا و مدح او کنید و ترک شهوات خود و میل‌های نفسانی را در این عالم کنید، در مقابل این هم اجری نمی‌دهند و ثوابی عطا نمی‌کنند، آیا شما از اهل معصیت می‌شدید یا اهل عبادت؟... بنده از خودم و کسانی که مثل خودم هستند، خبر می‌دهم که اهل معصیت می‌شدیم و

طاعات را تارک و فاعل مشتهیات نفسانی می‌شدیم. پس این نتیجه حاصل شد که تمام کارهای ما برای لذّت نفسانی و برای اداره کردن بطن و فرج است. ما شکم پرست و شهوت پرستیم، ترک لذّت برای لذّت بزرگ‌تر می‌کنیم و جهت نظر ما و قبله آمال ما، راه انداختن بساط شهوات است. ما نماز را که معراج قرب الهی است، به جا می‌آوریم، برای قرب به زن‌های بهشت است، ربطی به تقرب حق ندارد و مربوط به اطاعت امر نیست، و با رضای خدا، هزاران فرسنگ دور است... فاش بگویم: پیش عرفای بالله و اولیای خدا، تمام این عبادات ما از گناهان کبیره است.

ارایه بینش به شکل عملی

با نگاهی به متون اسلامی ملاحظه می‌شود که تغییر افق دید انسان‌ها، تنها از طریق ارایه و بیان سخنان، نصایح و مواظط، انجام نمی‌شود، بلکه در آموزه‌های دینی، شکل عمیق‌تر این مسأله، یعنی مواجه کردن آدمی با واقعیات جهان بیرون نیز در حد بسیار زیادی، ملاحظه می‌شود. با این شیوه، حجاب‌های غفلت انسان‌های غفلت زده، کنار زده می‌شود و آنان به عیان راه درستی و صلاح را درک می‌کنند.

داستان سفر حضرت لقمان، علیه‌السلام، و فرزندش، نمونه بارزی از روش بینش دادن در جریان عمل است. لقمان حکیم برای آن که به فرزند نشان دهد که در هیچ حالتی نمی‌توان زبان خرده‌گیران را بست، بار سفر می‌بندد و با فرزند به راه می‌افتد. در ابتدا خود حضرت، بر مرکب سوار می‌شود و فرزند پیاده به دنبال وی به راه می‌افتد. در این حال بر قومی می‌گذرند. آن قوم با دیدن این صحنه، زبان به شتمت حضرت باز می‌کنند که زهی مرد سنگدل که خود بر مرکب سوار شده، کودک ضعیف را به دنبال خویش می‌کشد. سپس حضرت، جای خود را با فرزند، عوض کرد. این بار هم در گذر از قوم دوم، سرزنش آن قوم شروع می‌شود که جوان نیرومند، حرمت پدر را نگه نداشته و سوار مرکب شده است و پدر ضعیف را به دنبال خود می‌کشد. در این حال، حضرت لقمان، کنار فرزند بر مرکب سوار شد تا به قوم دیگری رسیدند. این بار آنان گفتند، این دو بی‌رحم را بنگرید که بر پشت حیوان ضعیفی سوار شده‌اند، حال آن که اگر به نوبت سوار می‌شدند، به حق نزدیک‌تر بود. در این موقع پدر و پسر از مرکب پیاده شدند و به دنبال مرکب به سفر ادامه دادند. ولی این دفعه، آنان در گذر از دهی که به آن رسیده بودند، با مردم خرده‌گیر دیگری مواجه شدند که می‌گفتند: اینان را ببینید، مرکب برای سواری آنان آماده است، اما آن‌ها هر دو پیاده به دنبال مرکب روان شده‌اند.

فیض کاشانی (؟)، ترجمه ساعدی خراسانی، (۱۳۴۰)، در کتاب حقایق، ضمن راهنمایی افراد برای پی بردن به عیب‌های نفسانی خویش، از آنان می‌خواهد تا در کنار تفکر و تأمل و محاسبه خود، با واقعیات

برخورد کنند و پس از به دست آوردن بینش درست نسبت به عیب‌هایشان، به رفع آن‌ها، اهتمام ورزند. وی می‌نویسد:

اگر کسی بخواهد کاملاً از عیب‌های خود باخبر شود، باید رفیق راست‌گو و بی‌نا و دین‌داری برای خود برگزیند و او را مراقب خود قرار دهد تا وی به تمام معنی، احوال و افعال او را دقیقاً بازرسی کند، و اخلاق و افعال و عیب‌های باطنی و ظاهری او را که خارج از قانون بود، به او باز گوید و متنبه شود یا آن که با دشمنان خود تماس بگیرد و عیوب خود را از دهان آنان بشنود، چه آن که چشم دشمن، کارهای زشت را به خوبی می‌بیند و تشخیص می‌دهد... اما راه دیگر آن که با مردم آمیزش کند، و هرچه را از نظر آنان مذموم می‌بیند، ترک کند، و هرچه را پسندیده می‌یابد، تحصیل کند.

در دیدگاه‌های روان‌شناسی معاصر، تغییر بینش و افق دید انسان‌ها، فصل قابل توجهی را به خود اختصاص داده است و بسیاری از نظریه‌پردازان از دیدگاه‌های رفتارنگر (که به زعم بعضی به سبب عدم پذیرش دید ذهنی آدمی، آن را باید مترادف با موش‌درمانی دانست) تا دیدگاه‌های شناختی و انسان‌گرا، در این جهت دست به تجربه و نظریه‌پردازی زده‌اند.

کرمبولتز و کرمبولتز (۹)، ترجمه یوسف کریمی، (۱۳۶۹)، به عنوان نمونه‌ای از تغییر افق دید افراد، در توصیف روش آموختن اجتناب از خطر، یادآور می‌گردند:

گاهی افراد دست به اعمالی می‌زنند که از نظر خود آنان، امری مطلوب است، حال آن که این اعمال و رفتارها، تبعاتی ناخوشایندی به همراه خود دارند. از این رو ضرورت دارد تا در موقعیت‌های اخیر، دخالت کرد و ارزیابی مثبت افراد را در آن زمینه، تغییر داد و آنان را به پرهیز از آن امور تشویق کرد. مورد زیر، نمونه‌ای در همین جهت به شمار می‌رود:

من رانندگی را در هجده سالگی از برادر بزرگ‌ترم، آموختم. او علاقه زیادی به اتوموبیل داشت و بیشتر وقت‌ها سرگرم و رفتن با موتور اتوموبیل بود یا به کسی رانندگی یاد می‌داد. اما آنچه کمتر مورد توجه او بود و به من نیز نیاموخته بود، رعایت اصول و مقررات رانندگی بود.

من پس از گرفتن گواهینامه رانندگی، در شش ماه اول، چهار بار به دلایل گوناگون جریمه شدم و حتی نزدیک بود گواهینامه‌ام برای مدتی طولانی، توقیف شود. من چند سال بعد، به یکی از کشورهای خارجی رفتم تا در آنجا درس بخوانم. اتوموبیل دست دومی خریدم و از آن برای رفت و آمد به دانشکده-ام، استفاده می‌کردم. روزی به سبب رعایت نکردن مقررات راهنمایی، پلیس قضایی من را محکوم به دیدن دوره‌ای سه ماهه درباره مسایل ایمنی در رانندگی کرد. من از این جریان سخت ناراحت بودم،

زیرا هم به مهارت خودم در رانندگی اطمینان کامل داشتم و هم احساس می‌کردم، وقتم تلف خواهد شد. اما چیزی نگذشت که سخت تحت تأثیر برنامه یاد شده، قرار گرفتم.

در آن دوره، فیلم‌های بسیار جالب توجهی از صحنه‌های تصادف، همراه با جزئیات خلاف‌های رانندگی، به ویژه آنچه پس از هر تصادف بر سر خانواده‌های قربانیان آمده بود، نشان می‌دادند. صحنه‌های دلخراشی از بدن‌های له شده غرق در خون، در لابه‌لای آهن پاره‌ها، چهره‌های تغییر شکل یافته، خانواده‌های عزادار، مادر و پدرهای فرزند از دست داده و کودکان یتیم شده، همه مانند سوهانی، روح انسان را خراش می‌داد و به وجدان انسان، ضربه‌های هولناکی وارد می‌آورد. در بخش‌های دیگری از فیلم‌ها، مسوولان راهنمایی و رانندگی، نقطه‌ها و چهارراه‌های خطر آفرین را تشریح می‌کردند و من احساس می‌کردم که خطر چندان هم از من دور نبوده است.

من چندی بعد، در خیابانی با صحنه تصادفی روبه رو شدم که قربانی آن در کنار خیابان افتاد بود. به راستی ترسیدم. عرق سردی بر تنم نشست و با خود گفتم: خدایا! این اتفاق ممکن بود برای خود من هم بیفتد. برای من مسلم شده بود که تصادف، همیشه برای دیگران روی نمی‌دهد، چه بسا ممکن است من هم با چینی پیشامدهایی، روبرو شوم. به خصوص با بی‌احتیاطی‌هایی که در رانندگی می‌کردم، حتی امکان وقوع آن برای من خیلی بیشتر بود.

از آن پس، دقت و احتیاط من در رانندگی، آن‌قدر افزایش یافت که تا امروز که سی ساله شده‌ام، حتی یک مورد خلاف نداشته‌ام، من هر وقت که با صحنه تصادفی روبرو می‌شوم، بی‌اختیار به خودم می‌گویم: این بلا ممکن بود به سر تو آمده باشد. حواست را خوب جمع کن!

همان‌گونه که پیشتر از آن یاد شد، تغییر افق دید افراد می‌تواند هم به صورت نظری و هم به صورت عملی، محقق شود.

آنتوان ماکارنکو (بی‌تا، ج، ترجمه شهره محمدی، ۱۳۶۰)، به عنوان یک نمونه نظری، در توصیف اثر کتاب‌خوانی در گُلنی خویش که نوجوانان بزه کار را در خود جای داده بود، می‌نویسد:

بسیاری از شاگردان ما به کتاب خواندن علاقه‌مند بودند، ولی خیلی از آن‌ها هم نمی‌توانستند یک کتاب را تا آخر بخوانند، به همین سبب کتاب‌خوانی با صدای بلند و به صورت دسته جمعی، در مجموعه ما رایج شد. ما در طول اولین زمستان، تمام آثار گورکی و نویسندگان دیگر از قبیل پوشکین، کارولنکو، سبیریاک و ورسایف را خواندیم.

از آثار گورکی، کتاب دوران کودکی و در جست‌وجوی نان، ضربه شدیدی به بچه‌ها وارد کرد. آن‌ها، نفس‌های خود را در سینه‌هایشان حبس می‌کردند و به داستان گوش می‌دادند. بچه‌ها گاهی خواهش

می کردند که خواندن داستان را تا نیمه شب، ادامه بدهیم. وقتی داستان زندگی گورکی را برای بچه‌ها تعریف کردم، آن‌ها گفته‌هایم را باور نکردند و با حالتی متحیر می‌پرسیدند:

یعنی گورکی هم از قماش خودمون بوده؟ فکرشو بکن، چه قدر عالیه!

این موضوع تأثیر عمیق و شادی‌آوری در آن‌ها داشت، گویی داستان گورکی جزئی از زندگی ما شده بود.

به تدریج کار گُلنی به جایی رسید که بدون آن که هیچ حکم رسمی وجود داشته باشد، نام گورکی، زینت بخش گُلنی ما شد و دیگر همه ما را با عنوان گُلنی گورکی، می‌شناختند.

منطقی (۱۳۷۲)، در توصیف برخی از روش‌های تغییر عملی افق دید افراد و سوق دادن آنان به سمت رفتارهای جامعه‌پسند می‌نویسد:

«نگارنده در اوایل انقلاب در پرورشگاه‌های دخترانه کار می‌کرد، در آن سال‌ها، متأسفانه با وجود جو انقلابی در جامعه، ارزش‌های برخی از دختران پرورشگاه، ارزش‌هایی مصرفی و نفسانی بود. به عنوان مثال، من وقتی آنان را به کوه می‌بردم، باید متوجه بودم که آنان را به طرف درخت‌های گردو نبرم، چرا که ممکن بود، بعضی از آنان با کندن گردو و گذاشتن پوست سبز آن روی لب‌هایشان، خودشان را به صورت فردی که روژ لب مصرف کرده است، درآورند.

همین طور در پرورشگاه، چند دختر بودند که به فساد گراییده بودند و مسوول مرکز آنان را تهدید می‌کرد که در صورت ادامه رفتارشان، آنان را به جزیره‌ای غیر مسکونی در خلیج فارس خواهد فرستاد. من که می‌دیدم ارزش‌های بعضی از بچه‌های پرورشگاه، در خوردن و خوابیدن و خوش گذرانی خلاصه شده است، سعی کردم ذهن آن‌ها را درگیر مسایل جدیدی کنم و به این ترتیب، آنان را از اندیشه خوردن و خوابیدن دورتر کرده، با مسایل انسانی تری آشنا سازم. برای همین سعی می‌کردم با کمک چند نفر از دوستانم، بچه‌ها را به کوه یا به میان مردم ببرم و یا با به بحث گذاردن کتابی، ذهن آن‌ها را به فضای جدیدتری بکشانم.

به عنوان نمونه، من وقتی بچه‌ها را به گودنشین‌های تهران می‌بردم، بچه‌ها می‌دیدند که در گود، خانه‌هایی وجود دارد که دست آن‌ها به سقف آن خانه‌ها می‌رسد، یا در گود، خانه‌هایی وجود دارد که برای ورود به آن باید به حالت خمیده، وارد خانه شد، همین طور بچه‌ها می‌دیدند که انبوهی از بچه‌های گود، در حالی که حتی دمپایی پلاستیکی هم به پا نداشتند، در کوچه به این سو و آن سو می‌دوند، یا بچه‌هایی را می‌دیدند که سر آشغال‌ها، مشغول جمع کردن نان و مانند آن بودند. این مسایل در مجموع سبب می‌شد، دختری که به فرض تصور می‌کرد، به دلیل نامعلوم بودن پدر و مادرش، بدبخت‌ترین انسان روی زمین

است، به خود بیاید و بفهمد، او تنها فرد دردمند روی عرصه خاک نیست، و افراد دردمند بسیار دیگری هم مانند او وجود دارند. همین طور من با بردن بچه‌ها برای دیدن فیلم‌های انقلابی، تظاهرات، کتابخوانی، سر زدن به بیماران روانی و نظایر آن‌ها، مسایل ذهنی دیگری برای آنان مطرح می‌کردم، من نتیجه ملموس این کوشش‌ها را وقتی به عینه دیدم که یک بار برای دیدن شخصی به یکی از ساختمان‌های جهاد سازندگی رفته بودم. اتفاقاً قبل از من یکی از دخترهایی که با او کار می‌کردم، آنجا آمده بود و با یکی از مسوولان جهاد، صحبت می‌کرد. مهستی دختری بود که سایر بچه‌ها می‌گفتند، وقتی او در خیابان ولی عصر راه می‌رود، همه مغازه‌دارها او را می‌شناسد، و یکی از افرادی هم که من برای کار کردن وی را انتخاب کرده بودم، او بود که سعی داشتم با طرح مسایلی نظیر جامعه ایده‌آل، چگونگی دستیابی به جامعه ایده‌آل، وظیفه آدمی در قبال انسان‌ها و خدای خودشان و مانند آن‌ها، ذهنش را مسأله‌دار کنم و به این ترتیب او را در راهی که پیش گرفته بود، دچار تردید و تزلزل کنم.

پس از آن که مهستی رفت، من از مسوولی که طرف صحبت او قرار گرفته بود، پرسیدم: این خانم برای چه اینجا آمده بود؟ و وی در پاسخ گفت: او آمده بود و می‌خواست ما کاری به او بدهیم تا برای خدا و بدون دریافت هیچ گونه مزد و حقوقی، آن را برای محرومان و مستضعفان جامعه انجام بدهد.

مربی تربیتی دیگری که برای وسعت دادن به فضای ذهنی دانش‌آموزانش، آنان را به دیدار جانبازان برده بود، در قسمتی از تجربه‌اش، چنین نوشته است:

«بچه‌ها در دیدار از جانبازان، می‌دیدند که بعضی از رزمندگان، پایشان، بعضی دستشان، و عده‌ای چشمشان را در راه خدا داده بودند. یکی از جانبازان که پا نداشت به من و ناظم مدرسه گفت: کار شما معلم‌ها، مهم‌تر از ماست، امام هم گفته است، ما که کاری نکردیم... او به بچه‌ها می‌گفت، من از این که یک تخت بیمارستان را اشغال کرده‌ام، ناراحت هستم، چون که برادران دیگری هستند که بیشتر از من به این تخت احتیاج دارند. بچه‌ها را به بخش دیگری بردیم. بچه‌ها پسرک ۱۳-۱۴ ساله‌ای را دیدند که بینی، نصف دهان و دندان‌هایش را در جبهه عین خوش، تقدیم انقلاب کرده بود. بقیه دهان او هم کج شده و دندان‌هایش ریخته بود. بچه‌ها در ابتدا با ترحم به او نگاه می‌کردند. اما پس از آن که او با ما حرف زد، رفته رفته نظر همه ما برگشت، او می‌گفت: مرا به جبهه نمی‌بردند، کلک زدم و شناسنامه‌ام را دست کاری کردم و بعد فتوکپی آن را تهیه کردم، بعد هر وقت اسمم را می‌خواندند، روی نوک پاهایم می‌ایستادم تا قدم، بلندتر نشان بدهد. در آخر هم آن قدر گریه کردم تا گذاشتند به خط مقدم بروم، او سرود ۲۲ بهمن را با آن دهان کج و بی‌دندانش، بدون هیچ گونه ناراحتی برای ما خواند، و وقتی ما از بخش او دور می‌شدیم، بچه‌ها دیگر حالت ترحم نسبت به آن پسر ۱۳-۱۴ ساله را نداشتند، بلکه او را

مرد بزرگی می دانستند و می خواستند هر چه بیشتر با او صحبت داشته باشند و از چشمه های جوشان وجود پر نور او، خود را سیراب سازند.

نگارنده، یک بار پس از آن که دانش آموزان دبیرستانی خود را به بیمارستان روانی برد، بعد از بازگشت از بیمارستان، از دختران دانش آموزان خویش خواست تا تجربه خود را از بازدیدی که داشته اند، به نگارش در آورند، یادداشت زیر، متعلق به یکی از همین دانش آموزان است. وی در شرح تجربه خویش می نویسد:

«روز سه شنبه به بیمارستان روزه رفتیم، در اولین دقایقی که وارد بیمارستان شدیم، من بدون اختیار ترسیدم. دلیلش را هم خودم نمی دانستم. شاید ترس من ناشی از این بود که قبلاً تصور دیگری از جو حاکم بر بیمارستان روانی داشتم. شاید فکر می کردم، به محض این که یکی از بیماران روانی من را ببیند، شروع به دواندنم می کند، و یا کارهای غیرعادی از آن ها سر می زند، اما به زودی متوجه شدم که این افکار، چیزی جز یک مشت چرند و پرند نیست.

من وقتی آن همه مهربانی و انسانیت را در بین بیماران روانی بستری در بیمارستان دیدم، واقعاً در عاقل بودن خودم شک کردم. وقتی پای صحبت بیماران روانی نشستم، دیدم واقعاً آن ها انسان های واقعی جامعه هستند، نه من، آن ها هستند که درد اجتماع را فهمیده اند و زیر بار فشار جامعه، خرد شده اند و الان دیگر کسی آن ها را به حساب نمی آورد، و تنها آن ها را افراد معیوبی می دانند و بس. من وقتی آن همه محبت و ایثار را در وجود بیماران روانی دیدم، فکر کردم که این چند سال را در خواب خرگوشی به سر می برده ام، زیرا آن ها را هیچ درک نکرده بودم، چیزی که به نظر من خیلی قابل توجه بود، این بود که زنی تمام کلمات و کارهای بچه ها را تقلید می کرد و خیلی دوست داشت که جای یکی از ماها باشد و دایم عبارت خوش به حال شما را تکرار می کرد، غافل از این که ممکن است، وضع ما از لحاظ روانی، خیلی خیلی بدتر از او باشد. نکته دیگر این که من وقتی به یکی از بیماران مرد گفتم، شما از کجا آمده اید؟ جواب داد: نمی دانم! گفتم: آیا شما فرزندی دارید؟ گفت: بله، چهار فرزند دارم. پرسیدم: آیا دوست دارید آن ها به ملاقات شما بیایند. گفت: اگر حالم خوب شود، بله، من از این مسأله فهمیدم که این بیمار قصد داشت که فرزندان خودش را فراموش کند و شاید این راه را برای خودش بهتر می دانست. من دیگر وضع بیمارستان را از لحاظ امکانات رفاهی آن، بررسی نمی کنم، زیرا بیماران حتی اگر بالاترین سطح رفاه را هم داشته باشند، اما از نظر روانی در وضع خوبی به سر نبرند، ارزشی ندارد. البته چند نفر از بیماران از پرستاران شکایت داشتند و می گفتند که با آن ها بدرفتاری می کنند. بیماران از این که بعضی

وقت‌ها پرسنل بیمارستان دست و پای آن‌ها را به تخت می‌بستند، دل‌پری داشتند. برخی از بیماران از سکوت متنفر بودند و برعکس، گروه قلیلی هم از سخن گفتن، متنفر بودند. من بعد از حدود ۲ ساعت که از بیمارستان خارج شدم، به همه چیز و همه کس شک داشتم. اصلاً فکر می‌کردم، دیگر مردمی که قبلاً آن‌ها را انسان و عاقل می‌دانستم، الآن به نظر من همان طور نیستند، تعجب من از این است که چرا ما به دیدار این بیماران نمی‌آییم، در حالی که این‌ها با دیدن ما چقدر خوشحال می‌شوند. یادم می‌آید که منیژه خانم، با چه شوقی ما را به قسمت‌های مختلف بیمارستان راهنمایی می‌کرد، و یا ناهید خانم که آن‌قدر غمگین بود، چطور این همه می‌خواند و می‌خندید و بچه‌ها را می‌گرداند. من وقتی از چند بیمار پرسیدم: آیا غیر از خانواده شما، کسی هم به دیدار شما می‌آید، آن‌ها پاسخ دادند: نه، غیر از شما که به دیدار ما آمدید، دیگر هیچ‌کس به دیدار ما نمی‌آید. حالا آیا این انصاف است که ما وقتمان را در پارک‌ها و جلوی تلویزیون هدر بدهیم، در حالی که با یکی دو ساعت وقت گذاشتن، می‌توانیم این بیماران را این‌قدر خوشحال کنیم؟ ما، چقدر باید به انسان بودن خودمان شک کنیم، آیا واقعاً ما انسانیم یا این‌ها، ما که در جامعه خودمان دایم دنبال این هستیم که سر هم کلاه بگذاریم و همدیگر را تکه پاره کنیم؟ در حالی که این‌ها که خودشان بیماراند، از یکدیگر مراقبت می‌کنند. به راستی که خود ما از خودمان بیگانه هستیم، زیرا در روز چند بار به شکل‌های مختلف در می‌آییم، و به راستی که ما بیش‌تر از این‌ها مریض هستیم، ولی خوب از صمیم قلب امیدوارم که آن‌ها هم خوب شوند و به آغوش خانواده‌هایشان برگردند، من همیشه سر نماز دعایشان می‌کنم و اگر پدر و مادرم اجازه می‌دادند- که متأسفانه نمی‌دهند- من دلم می‌خواست، در این جور جاها کار کنم و به این‌ها و همه بیمارستان‌ها و پرورشگاه‌ها سر بزنم».

نگارنده در موارد دیگری برای گسترش دید دانش‌آموزانش، در دبیرستان و پرورشگاه، آنان را به جامعه‌گردی می‌برد. یک بار که نگارنده درصدد برخورد دادن دانش‌آموزانش با مسأله اعتیاد بود، از آنجا که امکان بردن جمع دانش‌آموزان دختر به زندان برای دیدار با زندانیان معتاد، وجود نداشت، با کسب اجازه از مسوولان ذی‌ربط، یک زندانی معتاد را از زندان به مدرسه آورد تا برای دانش‌آموزان، از آغاز تا انجام اعتیادش، حرف بزند.

به شکل مشابهی می‌توان افرادی را که در اثر انجام روابط نامشروع، مبتلا به ایدز شده‌اند، دختران فراری و نظایر آن‌ها را به جلساتی با شرکت دانش‌آموزان یا دانشجویان، در مدرسه یا دانشگاه دعوت کرد و از آنان خواست تا از زندگی خویش برای آنان، سخن بگویند. اعتراف کسانی که بیان می‌دارند، برای

کم کردن اشتها و وزنشان، مصرف سیگار را شروع کرده، برای از بین بردن اثر جرم سیگار روی دندان- هایشان، دست به مصرف الکل زده‌اند یا برای خمار جلوه کردن چشم‌هایشان، دست به مصرف حشیش زده‌اند یا به صرف آن که دوستانشان، تبلیغ می‌کردند که مصرف حشیش اعتیادآور نیست، اقدام به مصرف حشیش کرده‌اند، یا اعتراف این که جوانی از سر کنجکاوی، روابط نامشروع را تجربه کرده یا بر اثر تحریک ناشی از کاربری از کلیپ‌های سکسی، کارش به روابط لجام‌گسیخته‌ای رسیده است که در نهایت ایدز را برای وی به ارمغان آورده است، اثرات عمیقی بر مخاطبان خود، خواهند گذارد و تصورات واهی جوانان در زمینه سوء مصرف مواد و روابط نامشروع را خواهند شکست و مثلاً دیگر دختری با این استدلال که مواد مخدر صنعتی، اعتیادآور نیست، پس می‌توان به مصرف آن اقدام کرد، یا پسری با این استدلال که سر زدن به سایت‌های سکسی اینترنتی، استفاده از لوح‌های فشرده قرمز و کلیپ‌های هرزه‌نگار، فقط اسباب سرگرمی آدم را فراهم می‌کنند و این موارد فاقد تبعات وخیم هستند، به خود جرأت نمی‌دهند که وارد عرصه سوء مصرف مواد یا روابط نامناسب شوند.

گذشته از روش‌های نظری و عملی که در تغییر افق دید افراد و سوق دادن آنان از نگاهی خودمدار به نگاهی جمع‌گرا و دیگرمدار وجود دارد، می‌توان در جریان تغییر اخیر، با وارد کردن جوانان به فعالیت‌های جامعه‌پسند، تغییر دید آنان را به شکل عمیق‌تری رقم زد.

روح خیرخواه جوان، وی را نگران هر فرد وامانده، درمانده و مستضعفی می‌کند، از این رو می‌توان با اتکا به همین روحیه عاطفی و خیرخواه، پس از بردن دانش‌آموزان یا دانشجویان به بازدید از بعضی از مراکز درمانی، توان‌بخشی‌ها، پرورشگاه‌ها و نگهداری بیماران مزمن، عواطف و احساسات آنان را تحریک کرد و بلافاصله از آنان مددکارانی در جهت کمک‌رسانی به افراد مستضعف و محروم، ساخت. به عنوان مثال، در برخی از کشورهای خارجی، پس از بردن نوجوانان و جوانان به بازدید از مراکز درمانی (نظیر مراکز بیماران سرطانی، بیماران خاص و مانند آن)، یک دسته ۱۰۰ تایی برگه اعانه به هر یک از جوانان داده می‌شود تا آنان طی چند ماه آینده، این برگه‌ها را که غالباً از رقم کمی هم برخوردارند (مثلاً ۵ دلار)، در سطح اطرافیان خویش، به فروش برسانند. پس از گذشت ۳-۲ ماه، بعد از به فروش رفتن تمامی برگه‌های اعانه، جوانی که در حال حاضر در هیئت و قامت یک مددکار ظاهر شده است، مبلغ گردآوری شده را به حساب همان مرکز بیماری‌های خاص یا بیماران سرطانی و مانند آن، واریز می‌کند. بالطبع دادن یک کارت عضویت و لباس فرم و گذاشتن یک اردوی چند روزه در طول سال برای این افراد، در عمل به کار خیرخواهانه و جامعه‌پسند آنان، وجهی تشکیلاتی داده، آنان را بیش از پیش در هویت جدیدشان، تثبیت می‌سازد.

در کنار طرح گردآوری اعانات توسط جوانان برای مراکز درمانی و خیریه، پیشنهاد استفاده از جوانان در تشکیل بازارچه‌های نیکوکاری می‌گردد. به این معنا که مؤسسات آموزشی و نهادهای فرهنگی، می‌توانند با جذب کمک مالی از سوی افراد خیر، کمک‌های مزبور را صرف خرید مواد اولیه (مانند کاموا، پارچه، وسایل مکرمه بافی، منجوق دوزی، گل‌آرایی، معرق، نقاشی و مانند آن) کرده، آن‌ها را در اختیار جوانان داوطلب قرار دهند تا آنان طی مدت معینی (مثلاً یک ماه)، به تهیه مواردی نظیر البسه بافتنی، شال و کلاه، تابلوهای معرق، کارهای منجوق‌دوزی، تهیه تابلوهای نقاشی و نظایر آن، اقدام ورزند و سپس کارهای تهیه شده را برای عرضه در بازار نیکوکاری، ارایه کنند. بازار مزبور می‌تواند در محوطه نهادهای فرهنگی برگزار شده، عواید آن به حساب مراکز خیریه، بیماری‌های خاص، بیماران روانی، افراد حادثه دیده در اثر بلایای طبیعی و امثال آن، ریخته شود و در انتها، با ارایه لوح تقدیری از دانش‌آموزان یا دانشجویان فعال در برپایی بازارچه نیکوکاری، تشکر و قدردانی به عمل آورد.

در سطح بالاتری، می‌توانیک بانگ اطلاعاتی از جوانان علاقه‌مند تهیه کرد و سالانه برای شرکت در ۵-۶ مورد بازارچه نیکوکاری، از آن‌ها دعوت به همکاری کرد و به این ترتیب، تشکلی نوعدوستانه را سامان داد که اعضای آن در جریان همکاری در کارهای خیرخواهانه و مردمی، هویتی مثبت و متعالی را برای خود رقم خواهند زد.

- تحقق برنامه‌های کارآفرین

مقوله فرد کارآفرین^۱ و کارآفرینی^۲ برای اولین بار مورد توجه اقتصاددان‌ها قرار گرفت و مکاتب مختلف اقتصادی از قرن شانزدهم میلادی تاکنون، به شکلی کارآفرینی را در نظریه‌های اقتصادی خود مورد بحث قرار داده‌اند.

از منظر اقتصاددان‌های اولیه، فرد کارآفرین شخصی بود که با اتکا به خلاقیت و نوآوری خویش و با توجه به فرصت‌های موجود، به ایجاد کسب و کاری جدید و به دست آوردن سود، اهتمام می‌ورزید. اما رفته رفته به سبب آن که مشخص شد، مقوله کارآفرینی ماهیتی بین رشته‌ای دارد، نظریه‌پردازان دیگری از رشته‌های مدیریت و بازرگانی و بعدها روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز به مسأله کارآفرینی توجه کرده، درباره آن دست به نظریه‌پردازی زدند.

¹- Entrepreneur

²-Entrepreneurship

ژوزف شومپتر^۱، فرد کارآفرین را نیروی محرکه اصلی در توسعه اقتصادی می‌داند که نقش وی عبارت از نوآوری یا ایجاد ترکیب‌های تازه از مواد است.

شومپتر نقش مدیران و افرادی را که کسب و کار ایجاد می‌کنند، از مفهوم کارآفرین جدا کرد. از دید وی هر کدام از فعالیت‌های زیر، کارآفرینی است: ارایه کالایی جدید، ارایه روشی جدید در فرایند تولید، گشایش بازاری تازه، یافتن منابع جدید و ایجاد هرگونه تشکیلات جدید در صنعت. فرد کارآفرین باید در این میان، صاحبان سرمایه را در خصوص مطلوبیت نوآوری خویش، متقاعد سازد. کرزنر^۲ معتقد بود، مردم غالباً از فرصت‌هایی که پیش روی آن‌ها است، غافل هستند و از سوی دیگر از روشن شدن این فرصت‌ها که تا دیروز به آن بی‌توجه بوده‌اند، خوشحال می‌شوند.

به نظر کرزنر، مشکل اصلی اقتصاد هر جامعه نشأت گرفته از عدم درک فرصت‌ها است. بنابراین اطلاعات بیش‌تری در مورد ترکیب و ترتیب عوامل لازم است تا بتوان این فرصت‌ها را درک کرد. به عبارت دیگر، کارآفرینی آگاهی از فرصت‌های سودآور و کشف نشده است.

روبرت رونشتات^۳ معتقد است که کارآفرینی فرآیند پویای ایجاد ثروت بیشتر است. این ثروت را افرادی ایجاد می‌کنند که مخاطره بزرگ را برحسب سرمایه، زمان و تعهد شغلی در قبال تعیین ارزش کالا یا خدمات می‌پذیرند. کالاها یا خدمات به خودی خود ممکن است، جدید یا بی‌نظیر باشند یا نباشند، اما فرد کارآفرین با تأمین کردن و تخصیص دادن مهارت‌ها و منابع ضروری، باید به طریقی این ارزش را در کالاها یا خدمات ایجاد کند.

مک‌کله‌لند^۴ فرد کارآفرین را کسی می‌داند که یک شرکت (یا واحد اقتصادی) را سازماندهی می‌کند و ظرفیت تولیدی آن را افزایش می‌دهد. وی همچنین ویژگی‌های فرد کارآفرین را داشتن نیاز به توفیق بالا و مخاطره‌پذیری معرفی کرد.

وان در ورف^۵ و براش^۶ پس از بررسی ۲۵ تعریف ارایه شده از کارآفرینی، خاطرنشان ساختند، کارآفرینی به عنوان یک فعالیت تجاری، مشتمل بر اشتراک رفتارهای زیر است: ایجاد: تأسیس یک واحد تجاری جدید.

^۱-Schumpeter, J.

^۲-Kirzner, I.

^۳-Ronstadt, R.

^۴-McClelland, D.

^۵-Van der werf, P.

^۶-Brush, C.

مدیریت عمومی: جهت گیری مدیرانه یک فعالیت تجاری یا تخصیص منابع به آن. نوآوری: بهره‌برداری تجاری از کالا، فرآیند، بازار، مواد اولیه یا سازمان جدید. مخاطره‌پذیری: قبول مخاطره ناشی از زیان یا شکست بالقوه یک واحد تجاری که به شکل غیرمتعارفی، زیاد باشد.

نیت عملکرد: نیت و قصد تحقق و دست‌یابی به سطوح بالای رشد و سود در یک واحد تجاری. دیوید مک‌کران^۱ و اریک فلائنگان^۲ کارآفرینان را افرادی نوآور، با فکری متمرکز و به دنبال کسب توفیق و مایل به استفاده از میان‌برها، می‌دانند که کمتر مطابق کتاب کار می‌کنند (احمدپور، ۱۳۷۹). از آنجا که مقوله کارآفرینی، بحثی میان‌رشته‌ای است، از این رو نظریه‌پردازان مختلف از منظر رشته‌هایی مانند اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مدیریت درباره آن به بحث و نظریه‌پردازی پرداخته‌اند.

به طور کلی، فرض اصلی در برخورد اقتصادی با کارآفرینی، رفتار عقلایی انسان با منابع کمیاب است. کارآفرینی در این رابطه، سازوکاری به شمار می‌رود که تخصیص بهینه منابع با استفاده از فرصت‌های آتی همراه با مخاطره را میسر می‌سازد. در این نگرش اقتصادی، دو محدودیت بارز به چشم می‌خورد که عبارتند از: محدودیت‌های شناختی و ادراکی انسان و تأثیر قوی عوامل اجتماعی بر ادراک و پردازش اطلاعات. این دو محدودیت مهم، صاحب‌نظران را بر آن داشت که برای تحلیل کارآفرینی پا را از حیطه علم اقتصاد، فرانهند و ناشناخته‌های خود را در این زمینه، در مقوله‌های دیگری چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مدیریت، جست‌وجو کنند.

به اعتقاد شومپتر، نوآوری در نتیجه کارآفرینی به وجود می‌آید و به فردی نیاز دارد که ویژگی‌های غیرعادی داشته باشد، درصدد بنا نهادن یک قلمرو خصوصی باشد، برای رفع موانع، انگیزه داشته باشد و از ایجاد مهارت و به کار بستن آن در جهت کارآفرین شدن، لذت برده و خشنود شود. از نظر شومپتر، نظام تجاری به سمت تغییر گرایش دارد و فرد کارآفرین، ایفا کننده نقش اساسی در تغییر این نظام تجاری است.

نظریات وبر^۳ و مک‌کله‌لند در باب کارآفرینی در حوزه نظریه‌های روان‌شناختی قرار می‌گیرند، زیرا تأکید اساسی که این نظریه‌ها روی ویژگی‌های فردی و شخصیتی افراد داشته‌اند، به میزان بسیار زیادی

^۱-Mckeran, D.

^۲-Flannigan, E.

^۳-Weber, M.

آن‌ها را از پرداختن به سایر ویژگی‌های مؤثر در کارآفرینی، از جمله ساختار اقتصادی و عوامل مؤثر اجتماعی، بازداشته است.

ویر، در بررسی روابط بین توسعه اقتصادی نظام سرمایه‌داری و مذهب پروتستان، به این نتیجه رسید که سه بدعت عمده در اصول فکری مسیحیان پروتستان، وجود داشته است که آنان را از پیشگامان نظام سرمایه‌داری ساخته است. این سه بدعت عبارتند از:

۱. منع هرگونه واسطه میان خالق و مخلوق،

۲. دخالت عقل در ایمان،

۳. کوشش برای بهبود معاش یا اخلاق کار.

بدعت سوم، از نظر ویر، نقش اصلی را در توسعه اقتصادی و صنعتی نظام سرمایه‌داری بازی کرده است. ویر در کتاب خود تحت عنوان «اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری» که در سال ۱۹۰۴ به چاپ رسید، تأکید می‌کند که بین اخلاق پروتستان و طرز زندگی پروتستان‌ها و پیشرفت اقتصادی سرمایه‌داری، رابطه مستقیم وجود دارد. به عبارت دیگر، تنها محرک پیشرفت اقتصادی نظام سرمایه‌داری اخلاق پروتستان و طرز تفکر پروتستان‌ها بوده است. ویر معتقد است که در اخلاق پروتستان و در هر فرد پروتستان، یک صفت کاری یا اخلاق کاری وجود دارد که براساس آن، فرد وجدان کاری خود را در تمام مراحل کاری، به اثبات می‌رساند. این خصیصه اخلاقی موجب می‌شود که فرد با احساس مسوولیت و در نهایت دقت و کارایی، وظایف کاری و شغلی خود را انجام دهد. با این همه، وی اولین محقق بود که بیان داشت، ارزش‌های عقیدتی و درونی فرد، مستقیماً به رفتار کارآفرینانه، منتهی می‌شوند.

در قرن بیستم، بعضی از روان‌شناسان و از جمله دیوید مک‌کله‌لند، اقدام به طرح نظریه روان‌شناسی توسعه اقتصادی کرد. براساس این نظریه، مک‌کله‌لند معتقد است که عامل عمده عقب ماندگی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، مربوط به عدم درک خلاقیت فردی است. مک‌کله‌لند سعی کرده است که رابطه نامعلومی را که ماکس وبر بیان کرده بود، به وسیله تجربه به دست آورده، نشان دهد (احمدپور، ۱۳۷۹).

اهمیت و حساسیت کارآفرینی، سبب شده است که آموزش کارآفرینی، مورد توجه جدی قرار گرفته، این آموزش در حال حاضر به یکی از مهم‌ترین و گسترده‌ترین فعالیت‌های نظام‌های آموزشی تبدیل شود. طی دهه ۸۰، دانشگاه‌ها برحسب ویژگی گروه‌های تحت آموزش و نیازهای محلی، منطقه‌ای و ملی، برنامه‌های آموزشی متعددی را برای سازمان‌های خصوصی و عمومی طراحی کرده‌اند. دولت‌های

اروپایی نیز حمایت‌های ویژه‌ای را از فعالیت‌هایی که جهت تشویق کارآفرینی بین جوانان می‌شود، ایجاد کرده‌اند.

در امریکا، آموزش کارآفرینی در دوران دوره‌های دانشگاهی و توسط مؤسسات خاص، مورد توجه بسیاری قرار گرفته است. کانادا و برخی کشورهای آسیایی همچون فیلیپین، هند و مالزی هم گام‌های اساسی، جهت حمایت از فعالیت‌های کارآفرینی برداشته‌اند. این حمایت‌ها شامل ارایه راهنمایی‌های عملی، مشاوره، ارایه تسهیلات مالی و برگزاری دوره‌های ویژه در خصوص کارآفرینی در درون دانشگاه‌ها یا خارج از دانشگاه‌ها می‌باشد.

دوره‌های آموزشی کارآفرینی نه تنها جای خود را در بستر دروس دانشگاهی و در رشته‌های مختلف باز کرده، بلکه در دوره‌های مختلف تحصیلی از ابتدایی تا دبیرستان نیز مورد توجه قرار گرفته است. گرچه امروزه تنوع این دوره‌ها، شرکت‌های موجود را نیز تحت پوشش قرار می‌دهد و دوره‌های متعددی جهت رشد، بقا و کارآفرین کردن سازمان‌های بزرگ طراحی شده، اما هدف اولیه از توسعه کارآفرینی، همانا تربیت کردن افراد متکی به نفس و آگاه به فرصت‌ها و به طور کلی افرادی است که تمایل بیش‌تری به راه‌اندازی کسب و کارهای مستقل دارند.

در واقع هدف این بوده تا افراد در طی دوران تحصیل، افرادی مؤسس^۱ تربیت شوند. این افراد شامل ماجراجویان، جسوران، مبتکران، فرصت‌طلبان، جاه‌طلبان و ارتقاجویان می‌باشند. این قبیل از دوره‌ها به دنبال بهبود و انگیزش گرایش‌های افراد همچون تمایل به استقلال، فرصت‌جویی، ابتکار، تمایل، مخاطره‌پذیری، تعهد به کار، تمایل به حل مشکلات و لذت بردن از عدم قطعیت و ابهام می‌باشد.

با بررسی نظریه‌های توسعه، مشخص می‌گردد که توسعه از طریق کارآفرینی، از مقوله‌های مهمی است که مورد توجه بسیاری از کشورهای جهان قرار دارد. به این معنا که در مجموعه نظریه‌های توسعه درون‌زاد (که به استراتژی جانشینی واردات عنایت دارد و ایران و هند، مصادیقی از این نوع توسعه هستند)، توسعه برون‌زا (که معطوف به استراتژی صادرات است، مانند ژاپن و کره)، توسعه دولتی (مانند کوبا و شوروی سابق)، توسعه از طریق ایجاد شرکت‌های کوچک و متوسط (مانند خط‌مشی کشورهای تایوان و سنگاپور)، توسعه از طریق ایجاد شرکت‌های بزرگ (مانند کشور کره) و توسعه از طریق کارآفرینی (مانند کانادا و امریکا)، شواهد تجربی موجود حکایت از آن دارند که توسعه از طریق کارآفرینی، بهترین بازده و ثمر ممکن را در برداشته است (احمدپور، ۱۳۸۱).

¹-Enterprising

نگاهی به رشد شتابان کشورهایی که از رده کشورهای فقیر و زیر خط توسعه، در ظرف کمتر از بیست سال (یعنی از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵) توانسته‌اند، به لیست کشورهای تازه صنعتی شده^۱ افزوده شوند، بیانگر آن است که در کشورهای اخیر، فعالیت‌های کارآفرینانه از افزایش زیادی برخوردار بوده‌اند. نقش دولت‌ها در این کشورها، ایجاد بستر مناسب برای رشد فرهنگ کارآفرینی، جهت دادن کارآفرینان به طرف فعالیت‌های نوآوری و تأمین نیازهای کارآفرینان نسل اول برای ورود به عرصه فعالیت‌های کارآفرینی بوده است (طالبی، ۱۳۸۱).

سپهروند (۱۳۸۱)، در بررسی اهمیت کارآفرینی از جهت فرصت‌های شغلی جدید ایجاد شده و تولید ناخالص ملی کشورها می‌نویسد:

طبق تحقیقات انجام شده، صنایع کوچک کارآفرین که از قدرت سازگاری زیادی با شرایط متغیر محیطی و رقابت‌های بازار برخوردار هستند، به طور متوسط بیش از ۵۰٪ نیروهای کار را به کار گرفته، ۵۰٪ مشاغل جدید و ۴۶٪ تولید ناخالص ملی را ایجاد می‌کنند. لازم به یادآوری است که در سال ۱۹۹۰، چهار میلیون شغل توسط ابتکار و پذیرش مخاطره ایجاد شده است، حال آن که کسب و کارهای بزرگ ۱/۷ میلیون شغل را از دست داده‌اند.

گذشته از نقش کارآفرینی در شکوفاسازی اقتصادی کشورهای جهان، کارآفرینی در جهت افزایش عزت نفس افراد و حفظ بهداشت روانی جامعه، مؤثر واقع می‌آید.

آنونیموس^۲ (۱۹۹۸)، یادآور می‌گردد:

با پیش گرفتن آموزش کارآفرینی در مدارس، دانش آموزان ضمن آشنایی با صنعت و مسایل مدیریتی و سرمایه‌گذاری، با محیط‌های شغلی موجود در جامعه آشنا می‌شوند و نه تنها در دوران تحصیل، در جهت تولید و بازده اقتصادی، تشویق می‌شوند، بلکه با یافتن مسوولیت در این رابطه، احساس عزت نفس کرده، اعتماد به نفس آن‌ها فزونی خواهد گرفت و به این ترتیب بنیان شخصیتی ارزش‌مندی برای آنان، نهاده خواهد شد.

کواسادا^۳ (۲۰۰۰)، در توصیف افزایش اعتماد به نفس دانش‌آموزانی که در جریان برنامه‌های کارآفرینی قرار می‌گیرند، می‌نویسد:

^۱. Newly industry countries

^۲. Anonymous

^۳. Quesada, A.

دانش‌آموزان پایه‌های یازده و دوازدهم که در دوره کارآفرینی شرکت کرده‌اند، می‌دانند که کیفیت پرونده کارآفرینی آن‌ها، مشخص‌کننده فارغ‌التحصیل شدن آن‌ها در این دوره است، از این رو آن‌ها وظایفی مانند مصاحبه با یک فرد کارآفرین، انجام تحقیق بازاریابی، تهیه یک برنامه تجارت الکترونیکی، طراحی یک وب‌سایت و ارائه گزارش با استفاده از نرم‌افزار پاورپوینت^۱ را می‌آموزند. کواسدا در ادامه مقاله، یادآور می‌شود، بررسی‌های انجام شده دلالت بر آن دارد، دانش‌آموزانی که دست به تجربه بازاریابی و تجارت الکترونیکی می‌زنند، اگرچه با این کارشان، به طور مستقیم به کسب درآمد نمی‌پردازند، اما پس از آشنا شدن با آموزش‌های اخیر، احساسی از اعتماد به نفس را در خود می‌یابند.

سیبوا^۲، کانتور^۳ و والش^۴ (۲۰۰۲) با تأکید این که حرفه‌آموزی به ایجاد امنیت مالی برای دانش‌آموزان و دانشجویان می‌انجامد، یادآور می‌شوند: زمانی که جوانان دریابند، دانش و مهارتی که آنان در درس‌های مختلف مانند ریاضی، هنر، زبان، مطالعات اجتماعی و کلاس‌های فنی می‌آموزند، به مثابه ابزاری برای شکل دادن به آینده آنان مورد استفاده قرار خواهند گرفت، با انگیزه بیشتری به یادگیری مشغول می‌شوند.

محققان پیش‌گفته، درباره مزیت دیگر آموزش کارآفرینی در جریان درس‌های دانش‌آموزان می‌نویسند: آموزش کارآفرینی این امکان را برای دانش‌آموزان پدید می‌آورد که از مواردی مانند ضعف درسی، بی‌کاری مزمن، انحرافات اخلاقی و اعتیاد به مواد مخدر، برحذر بمانند.

کریو^۵ و ساوی^۶ (۲۰۰۱) در گزارشی که از یک مطالعه موردی کارآفرینی در اوگاندا می‌دهند، اثرات مثبت آموزش کارآفرینی را مورد تأکید قرار داده‌اند.

مطالعات انجام شده دلالت بر آن دارند که انسان‌ها با اشتغال ورزیدن به کار، در روند کار نه تنها به کشف استعدادهای خویش نایل می‌آیند، بلکه در جریان کار، عرصه‌ای برای تحقق نوآوری‌ها و خلاقیت‌های خود می‌یابند. از سوی دیگر کار، تأثیر بسزایی در جریان هویت‌یابی افراد دارد. انسان‌ها با یافتن مسوولیت در انجام کار، خود را ارزش‌مند احساس می‌کنند و این خودپنداره مثبت، به صورت

¹-Power point

²-Saboe, L. R.

³-Kantor, J.

⁴-Walsh, J.

⁵-Crave, M. T.

⁶-Sawi, G. W.

مؤلفه ارزش‌مندی در هویت‌یابی فرد مؤثر واقع می‌آید. شاید از همین رو هم هست که وقتی از افراد پرسیده می‌شود آنان چه کسی هستند، افراد در ابتدا از شغلشان یاد می‌کنند (شیفر^۱ و لم^۲، ۱۹۹۲).

از این رو به سبب نقش مهم کار در حفظ بهداشت روانی افراد و کاهش خودکم‌بینی و احساس حقارت و افزایش احساس عزت نفس و اعاده روحیه ارزش‌مند، فعال و سالم آنان، کاردرمانی^۳ و هنردرمانی^۴ به عنوان یک روش درمانی مؤثر در روان‌درمانی‌های معاصر مورد توجه واقع شده است (منطقی، ۱۳۷۲).

طی چند سال اخیر، مفهوم کارآفرینی در عرصه‌های متفاوت دیگری مانند هنر^۵، مسایل اجتماعی^۶ و حتی مسایل آموزشی^۷ مطرح شده است و به این ترتیب مفهوم کارآفرینی که زمانی در مسایل اقتصادی محدود می‌شد، در عمل توسعه و گسترش زیادی یافته است.

تراپمن^۸ به نظریه‌های مختلف کارآفرینی معتقد است، اما نارسایی این نظریه‌ها در تأمین نیازهای مربوط به خدمات انسانی و توسعه مهارت را نیز گوشزد می‌کند (بنت^۹ - گودلی^۹، ۲۰۰۲).

منطقی (منتشر نشده)، در تعریف کارآفرینی هنری می‌نویسد:

کارآفرینی هنری، استفاده از فرصت‌های محیطی و فرهنگی - تاریخی جامعه و بهره‌وری از نوآوری‌ها، ابداع‌ها و ابتکارهای هنری برای پاسخ‌گویی به نیازهای اقتصادی، فرهنگی و هنری جامعه و جامعه جهانی است. نتیجه ابداع‌ها و ابتکارهای هنری با پیشینه‌های فرهنگی - هنری مورد نظر، به توسعه تولیدات و مصنوعات هنری جدید و ریسک‌پذیر خواهد انجامید.

البته لازم به یادآوری است که دخالت دادن ابعاد فرهنگی - تاریخی در مصنوعات هنری ابداعی و ابتکاری، در عین نیاز به خلاقیت و نوآوری، به پشتوانه‌های فرهنگی گسترده‌ای نیاز دارد، اما در سطحی پایین‌تر، کارآفرینی هنری می‌تواند با استفاده از ابداع‌ها و ابتکارهای هنری به تولیدات جدیدی دست یابد که به گسترش بازار کاری محصولات هنری، بیانجامد و در میان مدت، هدف متعالی تولید صنایع هنری خلاق با اتکا به ذخایر فرهنگی جامعه را مدنظر قرار دهد.

¹ Schafer

² Lamm

³ Occupational therapy

⁴ Art therapy

⁵ Art entrepreneurship

⁶ Social entrepreneurship

⁷ Educational entrepreneurship

⁸ Tropman

⁹ -Bent Goodley, T. B.

کارآفرینی در ابعاد آموزشی، متضمن استفاده از فرصت‌های موجود و استفاده بهینه و نوآورانه از آن‌ها در عرصه‌های آموزشی، ارتقای علمی و تولید دانش است.

کارآفرینی در سازمان‌های اجتماعی، مقوله جدید دیگری است که با مقوله کارآفرینی اقتصادی، تفاوت‌های بسیاری دارد. رهبران کارآفرینی اجتماعی افرادی هستند که سازمان‌های نوآوری را ایجاد و مدیریت می‌کنند که مأموریت اصلی آن‌ها ایجاد تحولات اجتماعی و ارائه خدمات اقتصادی، حمایتی و مشاوره‌ای به افراد نیازمند جامعه است.

بنابراین با توجه به آنچه از آن یاد شد، اگر بخواهیم تعریف جدیدی از کارآفرینی ارائه کنیم که برخلاف گذشته، محدود در مسایل اقتصادی نبوده، شامل تمامی عرصه‌های هنری، آموزشی، خدماتی و اجتماعی باشد، به نظر می‌رسد تعریف زیر، تعریف مناسبی باشد:

کارآفرینی عبارت است از احساس خلاءهای موجود در زمینه‌های اقتصادی، آموزشی، خدماتی و اجتماعی و تلاش برای پاسخ دادن به خلاءهای پیش گفته به شکلی خلاق و نوآورانه، روند اخیر منجر به ارائه کالاها و خدمات جدیدی به مردم و جامعه خواهد شد.

بسترهای نظری کار و کارآفرینی در ایران

در قرآن، آیات بسیاری مستقیم و غیرمستقیم، بر ارزش کار صحه می‌گذارند. فرمود:

راحتی و آسایش در پرتو رنج و تلاش است (۵-۶، انشراح).

اسلام دین تحرک، کار و سازندگی است و از هر نوع سستی و تنبلی پرهیز می‌دهد. خداوند می‌فرماید: هر که آخرت را بخواهد، باید با تمام وجود کوشش و تلاش کند تا بدان برسد (۱۹، اسری).

حضرت رسول، صلی الله علیه و آله، ضمن استناد به آیه شریفه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه به دست آوردید، و از آنچه برای شما (از زمین) بیرون آوردیم، در راه خدا انفاق کنید (۲۶۷، بقره)، بیان می‌دارد: یکی از شما دست‌هایش را به طرف آسمان دراز می‌کند و می‌گوید: خدا! خدا! در حالی که خوراکش از حرام و مالی که کسب می‌کند، از حرام و تغذیه‌اش از حرام است، کجا دعای او مستجاب می‌گردد و کدام عملش قبول می‌شود، در حالی که از راه غیرحلال مصرف می‌کند! (ورام- بن‌ابی‌فراس، ۱۳۶۹)، و به این ترتیب حضرت با مردود دانستن اعمال و عبادات کسی که به کار و دسترنج حلال خویش متکی نیست، بر ارزش کلیدی کار در اسلام، تأکید می‌کند.

امام علی، علیه‌السلام، نیز فرمود:

کار کنید و کار نفع می‌دهد و دعا شنیده می‌شود و توبه بلند کرده می‌شود (تمیمی‌آمدی، ۱۳۶۰).

دعا کننده بدون عمل، همچون کمان بی‌زه است (تمیمی‌آمدی، ۱۳۶۰).

در روایت است که روزی علی بن حمزه یطائنی در حالی که امام کاظم، علیه السلام، در زمین زراعتی خود مشغول کار بود و به دلیل فعالیت زیاد، عرق می ریخت، ایشان را دید و از حضرت پرسید: چرا این کار را به عهده دیگران نمی گذاری. امام فرمود: چرا به عهده دیگران بگذارم. رسول خدا (ص) و امیرمؤمنان و همه پدران و اجداد بزرگوارم، کسانی بودند که با دست های خود کار می کردند و فعالیت در زمین، از سنن پیامبران است (تقوی دامغانی، ۱۳۶۸).

در جای دیگری امام علی، علیه السلام، از کار به عنوان شعار مؤمن (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰)، یاد می کند و امام صادق، علیه السلام، می فرماید: اگر به تو خبر رسید یا اطمینان پیدا کردی که فردا مرگت فرا می رسد، از تلاش برای معاش باز نایست (حر عاملی، ۱۴۰۲ ه.ق.).

از سوی دیگر بی کار بودن در آموزه های دینی، به شدت مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است. رسول خدا، صلوات الله علیه، فرمود: خداوند جوان بی کار را دشمن می دارد (نراقی، ؟)، ترجمه مجتبوی، ۱۴۰۵ ه.ق.)، و امام موسی کاظم، علیه السلام، فرمود: خداوند بنده بی کار را دشمن می دارد.

امام صادق، علیه السلام، فرمود: خداوند کسانی را که خیلی می خوابند و پیوسته بی کارند، دشمن می دارد (حر عاملی، ۱۴۰۲ ه.ق.)، و امام باقر، علیه السلام، فرمود: حضرت موسی عرض کرد: خدایا کدام بنده تو، در نزد تو مبعوض تر است؟ گفت: کسی که شب ها مانند مرداری بخوابد و روزها را به بطالت بگذراند.

روزی امام صادق، علیه السلام، با معلی بن خنیس که دیرتر از ساعت معمول سر کارش می رفت، روبرو شد. امام، علیه السلام، خطاب به وی گفت: هرچه زودتر راه عزت و بزرگواری (کار) را در پیش گیر (حر عاملی، ۱۴۰۲ ه.ق.).

در مورد مشابهی، نقل شده است که سیره رسول خدا، صلوات الله علیه، این بود که هرگاه مردی از لحاظ جسمی توجه ایشان را جلب می کرد، سوال می فرمود: آیا شغل و حرفه ای دارد؟ اگر در پاسخ می گفتند، شغلی ندارد، می فرمود: از چشمم افتاد. به آن حضرت عرض می شد: چگونه شخصیت او در نظر شما تنزل کرد؟ می فرمود: آنگاه که مؤمنی دارای شغل و حرفه ای نباشد، برای تأمین مخارج زندگی خود، دینش را می فروشد (تقوی دامغانی، ۱۳۶۸).

امام علی، علیه السلام، یکی از دلایل دیگر تأکید بر پرهیز از بی کاری و شتاب گرفتن به سوی کار را سست شدن آدمی در ادای تکالیف الهی (و از دست رفتن ارزش های الهی)، می دانند. امام، علیه السلام، فرمود:

از رها و باطل بودن دوری جوید، زیرا کسی که سست و بی حال است، حق خدای را انجام نخواهد داد.

امام باقر، علیه السلام، فرمود:

من آن کسی را که در کسب و کار خود سستی ورزد، دشمن می‌دارم و کسی که در کارهای دنیایی سست باشد، در کارهای اخروی، سست خواهد بود (حر عاملی، ۱۴۰۲ ه.ق.).

استاد مطهری (۱۳۷۳)، در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام، در بحثی که درباره نقش تربیتی کار دارد، در زمینه آثار تخریبی بی‌کار ماندن می‌نویسد:

یکی از عواملی که خیلی ساده است، ولی شاید کمتر در تربیت به آن توجه می‌شود، عامل کار است. کار از هر عامل دیگری، اگر سازنده‌تر نباشد، نقشش در سازندگی کمتر نیست. انسان خیال می‌کند که کار اثر و معلول انسان است، پس انسان مقدم بر کار است، یعنی چگونگی انسان مقدم بر چگونگی کار، و چگونگی کار تابع چگونگی انسان است و بنابراین، تربیت بر کار مقدم است، ولی این درست نیست، هم تربیت بر کار مقدم است و هم کار بر تربیت، یعنی این دو، هم علت یکدیگر هستند و هم معلول یکدیگر، هم انسان سازنده و خالق و آفریننده کار خودش است و هم کار و نوع کار، خالق و آفریننده روح و چگونگی انسان است....

انسان یک نیرویی دارد و آن این است که دائماً ذهنش و خیالش کار می‌کند. وقتی انسان به طور منظم درباره مسایل کلی فکر کند و از یک مقدمه، نتیجه‌ای بگیرد، این را می‌گوییم تفکر و تعقل، ولی وقتی که ذهن انسان بدون این که نظمی داشته باشد، بخواهد نتیجه‌گیری کند و رابطه منطقی بین قضایا را کشف نماید، همین طور که تداعی می‌کند، از اینجا به آنجا برود، این یک حالت عارضی است که اگر انسان خیال را در اختیار خودش نگیرد، یکی از چیزهایی است که انسان را فاسد می‌کند، یعنی انسان نیاز به تمرکز قوه خیال دارد. اگر قوه خیال آزاد باشد، منشاء فساد اخلاق انسان می‌شود. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: اگر تو نفست را به کاری مشغول نکنی، او تو را به خودش مشغول می‌کند.

حجت الاسلام حائری شیرازی در سمینار جوان امور تربیتی تهران، که در سال ۱۳۶۹ برگزار شد، در قسمتی از سخنرانی خود با تأکید بر مضامین فوق، از زنده شدن قلب آدمی با کار و مردن آن در جریان بی‌کاری، چنین یاد می‌کند:

«اعتیاد امروز یکی از مسایلی است که همه روی آن فکر می‌کنند و همه به فکر این هستند که اگر جوانی به سوی اعتیاد کشیده شد، چگونه او را اصلاح کنند. همه راجع به مسأله اعتیاد و راه مبارزه با آن و راه نجات معتاد می‌پرسند و می‌گویند، آن طوری که می‌خواستند یک معتاد معالجه شود، نشده است. مسوولان، بسیاری از معتادها را مدت‌های طولانی در زندان نگاه داشتند و نگذاشتند مواد مخدر به آن‌ها برسد تا آزاد شدند، مسوولان فکر کردند که این‌ها عبرت گرفتند و دیگر دنبال اعتیاد نمی‌روند، ولی

بعد دیدند که نه، آن‌ها دوباره به اعتیاد خودشان برگشتند. مسوولان بسیاری از معتادها را به ورزش و کارهای شاق برای ترک اعتیادشان واداشتند، گاهی تعزیرها و تنبیه‌هایی نسبت به آن‌ها انجام دادند که متنبه بشوند، بعضی‌هایشان را تبعید کردند. بعضی را نیز مدت‌ها در بیمارستان‌ها نگاه داشتند و دارو و درمان کردند، ولی اکثر این‌ها بعد برگشتند و مسوولان احساس کردند، آن ثمری که ما می‌خواستیم بگیریم، حاصل نشد، نه دارو و درمان بیمارستان، نه دوره‌های کوتاه و بلند بازداشت‌ها و تبعیدها، نه بردن به جاهای بد آب و هوا و نه تنبیه‌ها و تعزیرها، نتیجه بخش نبودند.

بی‌اثر بودن این کارها علت دارد و طبیعی است که این کارها، اثر نداشته باشد. به طور یقین راهی برای معالجه معتاد هست که بعد از دوره اعتیاد، حتی بعد از یک دوره چند ساله، معتاد برگردد و خوب بشود و مثل هر انسان سالم دیگری، بتواند در مقابل اعتیاد و وسوسه‌های آن مقاومت کند، و حتی از کسانی که هیچ وقت معتاد نشدند، مقاوم‌تر شود. خدا هیچ دردی نیافریده است که برایش درمانی نباشد. معتاد کیست که نمی‌توانند علاجش کنند؟ کسی که معتاد است، قلبش می‌میرد. این قلب مرده را نه با کتک و تعزیر، نه با دارو و تغذیه و نه با ورزش و تفریح و نه با تبعید و امثال آن، نمی‌توان زنده کرد و ما وقتی که این قلب زنده نشده و این موجودی که هنوز دلمرده است را ولش می‌کنیم، بعد می‌خواهیم که نلغزد و نیافتد، این طور نمی‌شود، باید قلب احیا بشود و احیای قلب، با کار میسر است. در اسلام تلاش برای پیدا کردن نان از روی زحمت و تلاش، زیاد مطرح شده است. روزی و معیشتی که از زحمت حاصل می‌شود، خوراک حلال و روزی مناسب انسان است و انسان با آن زحمت، قلبش احیا می‌شود و با آن غذایی که از نتیجه زحمت حاصل می‌شود، بدن انسان تغذیه می‌کند. اجرتی که انسان از کارش به دست می‌آورد، حقوقی را که از طریق کارش به دست می‌آید و درآمدی که از کارش حاصل می‌شود، این خوراک بدن و جسم اوست، اما کاری که انسان انجام می‌دهد، خوراک روح است. اگر شما به کسی نان مفت دادید، به بدنش غذا داده‌اید، اما روح او را از غذا محروم کرده‌اید. روح او بی‌غذا مانده است و می‌میرد. آنچه روح انسان را می‌کشد، نان بی‌زحمت و مفت است. در روایت داریم که ملعونا ملعونا من القی کله علی الناس، یعنی ملعون است، ملعون است کسی که خرج خودش را به دوش دیگران بیاندازد و دیگران کار کنند و او انگل و طفیلی آن‌ها باشد. کسانی که برای کسب حلال کار نمی‌کنند، آنچه که روحشان را می‌خواهد زنده نگه دارد، از دست می‌دهند.

در تورات آمده است، بعد از این که خداوند انسان را از بهشت خارج کرد و روی دنیا آورد، به او گفت: در اینجا زحمت می‌کشی و نان می‌خوری، زحمت می‌کشی، یعنی حیات در زحمت است، یعنی طبیعت این دنیایی که در آن وارد شدی، این است که اگر می‌خواهی زنده باشی، باید از زحمت استقبال کنی،

خوب در زندان‌های ما نان مفت است، نان غیر حلال است، چرا؟ چون ما مالیات از زن بیوه می‌گیریم، می‌بریم در بودجه و از بودجه به زندانی می‌دهیم تا کسی که اذیت و آزاری کرده و به زندان افتاده است، در آنجا از ثمره کار بیوه زنی استفاده کند. کجا آن بیوه زن راضی است که نتیجه کارش را به یک دزد بدهند؟ به همین دلیل زندان‌های ما سازنده نیست، به دلیل این که یکی از ارکان تربیت انسان، احیای قلب اوست. کسب حلال مهم‌ترین مسأله است و ما نباید زندانی را از کسب حلال، محروم کنیم. زندانی باید جور زندانبان را هم از کار خودش بکشد. اگر چنین کاری کنیم، زندان‌های ما سازنده می‌شود. ما باید معتاد را می‌آوردیم و در جایی قرار می‌دادیم که کار بکند، از ثمره کار خودش نان بخورد و از همان ثمره به خانواده او هم کمک می‌کردیم. ما در هیچ موردی چنین برنامه‌ای برای معتادها پیاده نکردیم. اگر چنین کاری بکنیم، یعنی اردوگاه‌های خودکفا و کارگاه‌های خودکفا را دایر کنیم، هم بودجه مملکتی صرف این‌ها نشده است و هم این‌ها بعد از این که نانی خوردند که از کارشان حاصل شده بود، به دنبال آن قلبشان و روحشان زنده می‌شود. همان معتاد بعد از این که مدتی کار کرد و نان خورد، آن موقع می‌بینید، میل دارد به نظافت و بهداشت خودش برسد، همان که روزهای اول بی تفاوت بود، وضعش فرق می‌کند، این فرد نظیر بی‌اشتهایی است که وقتی آرام آرام خوب شد، اشتها پیدا می‌کند، اشتهای نماز پیدا می‌کند، اشتهای نصیحت پیدا می‌کند، اشتها پیدا می‌کند که ببیند کی هست و کجا هست. این‌ها نتیجه رویش مجدد قلب است و به این ترتیب دل انسان، دوباره زنده می‌شود. این که در روایات داریم که اگر عبادات را ۷۱ قسمت کنند، ۷۰ قسمتش در کسب حلال است، مبالغه نیست، کاری که از ثمره آن کار انسان نان بخورد، اصل است».

در فراز دیگری، آموزه‌های دینی روی ویژگی‌های مورد نیاز برای کارآفرینی، مانند سخت‌کوشی، تأمل قبل از ورود در کار، مهارت و خبرگی، ریسک‌پذیری و مانند آن، تأکید خاصی دارند. منطقی (منتشر نشده)، در همین زمینه، می‌نویسد:

بررسی سیره انبیا و اولیای الهی، حکایت از آن دارد که آنان به مواردی در جریان کار، توجه نشان داده‌اند که این عوامل به عنوان ویژگی‌های کارآفرینی، مطرح می‌باشند. به عنوان مثال، پیامبر خدا، صلوات الله علیه، در جریان ساخت مسجد قبا، با چنان سخت‌کوشی سنگ‌های کوچک و بزرگ را حمل می‌کرد که غبار سر و روی ایشان را فرا گرفته بود.

امام علی، علیه‌السلام، توصیه کرده است: تا خبرگی لازم را در کاری به دست نیاورده‌ای، به آن اقدام نکن و اگر در شرایط مبهم قرار گرفتی و ترسیدی، عمل کن.

درباره حضرت آدم، علیه السلام، نیز نقل شده است که در وصایای خویش به فرزندان، بیان داشت، پیش از ورود در هر کاری، ساعتی در جوانب آن بیاندیشید... و اگر من چنین نمی کردم، آنچه را به دست آورده ام، به دست نمی آوردم.

در آموزه های اخیر، به صراحت ویژگی های همچون سخت کوشی، مهارت و خبرگی، ریسک پذیری و تأمل قبل از ورود در کار، مورد تأکید قرار گرفته اند و این ویژگی ها، همان خصوصیتی است که چهره های مطرح کارآفرینی، مانند پیت دراکر، شومپتر و کرزنر به آن پرداخته اند.

آنچه تا اینجا از آن نقل شد، حکایت از آن داشت که قرآن و آموزه های دینی به صراحت بر اهمیت کار تأکید کرده، بالاترین ستایش های ممکن از کار را داشته اند و در برابر، در نگاه مکتبی، افراد بی کار به شدت مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفته اند، اما ویژگی خاصی در جهان بینی الهی وجود دارد که مقوله کار و کارآفرینی را در این مکتب، با مکاتب غیرالهی کارآفرین، متمایز می سازد و آن آمیخته کردن عمیق مقوله کار با ارزش های الهی است.

امام باقر، علیه السلام، از رسول خدا، صلوات الله علیه، نقل کرد که حضرت یکی از راه های عمومی که آب آن را خراب کرده بود، با چیدن سنگ، تعمیر کرد. یعنی در اینجا کاری صورت پذیرفته است که هدف آن کسب سود نبوده، کسب رضایت خدا است.

در مورد دیگری نقل شده است که روزی پیامبر خدا و یارانش، نشسته بودند، جوان نیرومندی را دیدند که از صبح به کار و کوشش مشغول شده بود. برخی از صحابی با زبان کنایه گفتند، اگر این جوان، نیرومندی و توانش را در راه خدا به کار می انداخت، شایسته مدح و ستایش بود. اما رسول خدا، در پاسخ به آنان فرمود:

این جوان برای معاش خود کار می کند تا نیازمند دیگران نباشد و با این عمل در راه خدا گام برمی دارد، همین طور اگر کار می کند تا زندگی والدین و کودکان ناتوان را تأمین کند، به راه خدا می رود، ولی اگر کار می کند تا با درآمد آن، بر تهیدستان فخر بفروشد، از صراط حق منحرف شده است.

به تعبیر دیگر، از منظر مکتب، آمیختگی کار با نیت الهی، کار پسندیده و آمیختگی همان کار با نیت غیرالهی، ناپسند شمرده می شود، بنابراین می توان نتیجه گرفت، در جهان بینی الهی آمیختگی کار با ارزش های الهی، انگیزه ای مضاعف به افراد بخشیده، در بردارنده رفاه اقتصادی و امنیت روانی جامعه است.

بسترهای عملی کارآفرینی در ایران

مشاهده آمار و ارقام موجود، اهمیت مهم کارآفرینی در سطح جهان را می‌نمایاند، اما متأسفانه در درجه نخست اهمیت در ایران مقوله کارآفرینی چندان شناخته شده نیست و در درجه بعدی اهمیت موانع موجود بر سر راه کارآفرینان، چنان زیاد و دست و پاگیر است که غالباً به خسته شدن و کناره‌گیری افراد کارآفرین از کارهای نوآورانه آنان می‌انجامد.

مقیمی در گزارشی که در گاهنامه مرکز مطالعات سازمان سنجش آموزش کشور (۱۳۸۲)، در مورد طرح توسعه کارآفرینی در دانشگاه‌های کشور (کاراد) که از سال ۱۳۷۹ در ۱۳ دانشگاه کشور شروع شده است و هدف نهادینه کردن فرهنگ کارآفرینی و مفاهیم مرتبط با کارآفرینی در دانشگاه و انجام فعالیت‌های لازم در این زمینه را در دستور کار خود قرار داده، ارایه کرده است، خاطرنشان می‌سازد، به علت روشن نبودن مقوله کارآفرینی برای مسوولان دانشگاه‌ها، اهداف طرح تحقق نیافته، اکثر دانشگاه‌های مجری، اعتبارهای تخصیص داده شده به این امر را صرف اجرای برنامه‌های پیش‌بینی شده نکرده‌اند.

در ارتباط با موانع موجود بر سر راه کارآفرینان نیز مصلح شیرازی (۱۳۸۱)، در گزارش بررسی مشکلات و موانع اداری سرمایه‌گذاری در طرح‌های صنعتی و کارآفرینانه، خاطرنشان می‌سازد که کارآفرینان صنعتی با ۵۶ مانع و یا به تعبیر دقیق‌تر با ۶۳ مانع اداری مواجهند که برای موفقیت در کارشان، باید آن‌ها را پشت سر بگذارند.

بنابراین اولاً با توجه به عدم شناخت مقوله کارآفرینی در کلان نظام و ثانیاً با عنایت به این که موانع کارآفرینی در صنعت بیشتر از خدمات و در خدمات بیشتر از هنرهاست، و ثالثاً با توجه به این مسأله که کارآفرینی در هنر، در قیاس با کارآفرینی در صنعت و خدمات، به سرمایه‌گذاری اولیه کمتری نیازمند است، می‌توان نتیجه گرفت که بهترین گزینه برای جوانان و اولیای امور اقتصادی- اجتماعی جامعه در کوتاه مدت، پرداختن به مقوله کارآفرینی هنری خواهد بود و استقبال از این امر، به حل بسیاری از مشکلات مبتلا به جامعه، خواهد انجامید.

علاوه بر گسترده‌گی صنایع دستی ایران (که می‌تواند در جریان کارآفرینی هنری در ابعاد و شقوق گسترده‌تری جلوه گر شود)، مزایای اقتصادی متعددی بر این صنایع مترتب است که برخی از اهم این موارد، به شرح زیرند:

صنایع دستی از ویژگی کارطلب بودن برخوردارند که این مسأله در قیاس با سایر فعالیت‌های اقتصادی، ویژگی بی‌مانندی هست، به این معنا که در غالب موارد بیش از ۶۵٪ قیمت تمام شده کالا به صورت

دستمزد به هنرمند پرداخته می‌شود، حال آن که در دیگر رشته‌های اقتصادی، هرگز چنین نیست. از این رو، هرگونه افزایش در حجم تولید مصنوعات هنری، اثر مستقیمی روی درآمد صنعتگران هنری دارد. یکی از دیگر مزایای کارآفرینی هنری بر سایر انواع کارآفرینی‌ها، قلت سرمایه مورد نیاز اولیه برای سامان دادن به کسب و کار هنری است. به این معنا که با سرمایه‌گذاری لازم برای ایجاد شغل برای یک نفر در بخش صنعت، می‌توان ۲۰ شغل در زمینه‌های هنری پدید آورد. از سوی دیگر برگزاری دوره‌های آموزشی هنری نیز در قیاس با برگزاری دوره‌های مشابه در صنعت، کشاورزی و مانند آن‌ها، هزینه بسیار کم‌تری را به خود می‌طلبد.

هرگونه افزایش در میزان تولید و فروش مصنوعات هنری و تولیدات ناشی از کارآفرینی هنری، اثر مستقیمی در ازدیاد تولید ناخالص ملی دارند، زیرا اغلب کشورهای در حال توسعه، به تولید مواد خام مانند پنبه، پشم، کنف، چوب، پوست، مواد معدنی و موارد مشابه اقدام می‌ورزند و تولیدات اخیر با بهای اندک و نازلی به کشورهای پیشرفته صادر می‌شود، در حالی که اگر از مواد مزبور در تولید مصنوعات هنری و دستی استفاده شود، و به جای صادرات مواد خام، صنایع دستی تهیه شده به خارج از کشور صادر شوند، در آن صورت درآمد ناشی از این اقدام به ده‌ها برابر درآمد صدور مواد خام، افزایش خواهد یافت و ضمن ایجاد اشتغال برای اقشار روستایی و شهری کشور، بر میزان درآمد کشور نیز افزوده خواهد شد.

گسترش صنایع دستی و تولیدات هنری نوآوانه و خلاق، تأثیر مستقیمی در کاهش روند رو به صعود مهاجرت از روستاها به شهرها و تبعات بعدی آن مانند تراکم جمعیت شهری، حاشیه‌نشینی و زاغه‌نشینی، افزایش بی‌کاری و افزایش جرایم خواهد داشت. جمعیت‌های روستایی که به دلیل کمبود درآمد و دست‌یابی به امکانات و مزایای شهری، به سوی شهرهای بزرگ روانه می‌شوند، با کسب درآمد لازم و مکفی از طریق صنایع دستی و هنری، یکی از اساسی‌ترین انگیزه‌های خود به مهاجرت به شهرها را از دست خواهند داد. به علاوه برخی از سیاست‌های حمایتی دیگر، مانند بیمه صنعت‌گران هنرمند، تأمین حداقل دستمزد و سهمیم شدن صنعت‌گران هنرمند در سود کارگاه‌ها، تأثیر مضاعفی در جلوگیری از مهاجرت‌های روستاییان به شهرها، خواهد داشت.

مصنوعات هنری تهیه شده توسط کارآفرینان هنری، در درجه اول اهمیت به سبب بی‌نظیر و در غالب موارد بی‌رقیب بودن و در درجه بعدی اهمیت به دلیل پایین بودن هزینه نیروی کار در ایران و در درجه بعد به سبب یک‌نواختی مصنوعات صنعتی موجود در کشورهای پیشرفته و در نهایت به دلیل ارضای

ذوق زیبایی دوستی و تنوع طلبی افراد، از جذابیت خاصی برای خریداران خارجی برخوردار بوده، به این ترتیب صادرات سودمند و پرمفعتی را برای کشور، در بر خواهد داشت.

با گسترش بازارهای فروش داخلی و خارجی، صنایع دستی هنری و تولیدات ناشی از کارآفرینی‌های هنری، نه تنها درآمد کارآفرینان هنری فزونی خواهد گرفت، بلکه این امر به توسعه مشاغل و صنایع جنبی کارآفرینی هنری و صنایع دستی، خواهد انجامید و فعالیت‌های اقتصادی مرتبط مانند کشاورزی، دامداری، استخراج معدن به منظور تأمین مواد اولیه لازم، امکان ایجاد فرصت‌های شغلی جدید را در بازار بوجود خواهند آورد. از سوی دیگر گسترش تولیدات هنری، اثر مستقیمی روی گسترش مشاغل موجود در زمینه حمل و نقل، بسته‌بندی، انبارداری، بانکداری، بیمه و مانند آن‌ها خواهد داشت.

از آنجا که لازمه ایجاد صنایع دستی و هنری، ایجاد واحدهای کوچک تولید کننده است، این امر به عدم تمرکز قدرت در دست یک یا چند واحد بزرگ تولیدی می‌انجامد، نتیجه طبیعی روند پیش گفته، ایجاد رقابت صحیح در بین تولید کنندگان مصنوعات هنری و حفظ حقوق مصرف کننده، به بهترین شکل ممکن است (سازمان صنایع دستی ایران، ۱۳۵۴، چراغی، ۱۳۸۲).

با توجه به آنچه از آن یاد شد، می‌توان گفت، توجه به صنایع دستی و هنری، می‌تواند سهم مهمی در اقتصاد و درآمد ملی، کسب کند. به عنوان مثال، در هندوستان فعالیت‌های وابسته به صنایع دستی و روستایی بیش از ۱۴ درصد از درآمد ملی را تأمین کرده، با اعتلاء بخشیدن به آن از طریق کارآفرینی‌های هنری و استفاده از ابتکارها، خلاقیت‌ها و نوآوری‌های هنری در تولید مصنوعات هنری، سهم به مراتب بیشتری را به خود اختصاص خواهد داد.

نکته قابل تذکری که یادآوری آن در این قسمت، ضرورت دارد، تأثیر مصنوعات هنری در معرفی ویژگی‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی هر تمدن و کشوری است. از آنجا که هر تولید هنری، مبلغ فرهنگ خود است، گسترش و تعمیق تولید مصنوعات هنری می‌تواند به صورت یکی از جاذبه‌های مهم جهانگردی در آید (بالطبع در صورت وقوع امر اخیر، ورود جهانگردان خارجی نیز به نوبه خود موجبات رشد و رونق بیش از پیش بازار محصولات هنری را ایجاد خواهند کرد). بنابراین نه تنها پرداختن به صنایع دستی و خاصه صنایع دستی نوآور، به شکل مستقیم در افزایش درآمد و رفاه هنرمندان و کشورشان مؤثر واقع می‌آید، بلکه به شکل غیرمستقیم نیز در افزایش درآمد ملی کشور، مؤثر واقع می‌گردند.

با وجود نقش پراهمیت کار در زندگی فردی و جمعی انسان‌ها، به دلایل گوناگونی مانند نرخ نزدیک به چهار درصدی رشد جمعیت در سال‌های ابتدای انقلاب، جنگ، ضعف زیر ساخت‌های اقتصادی

کشور و مانند آن‌ها، در حالی که اقتصاد ایران در شرایط معمول سالانه قادر به ایجاد فرصت‌های شغلی لازم برای جمعیت جوان کشور که سالانه به ۱/۲ میلیون فرصت شغلی نیاز دارد، نیست. در برخورد با مسأله بی‌کاری فزاینده جوان ایرانی، رشد روز افزون نرخ بی‌کاری در اقشار تحصیل کرده این جوانان، نگرانی مضاعفی را پدید می‌آورد.

از آنجا که شناخت لازم در مورد کارآفرینی در کشور وجود نداشته، موانع فراروی آن بسیار زیاد است، در مجموعه کارآفرینی‌های موجود، کارآفرینی هنری بهترین گزینه نظام، در کوتاه مدت به نظر می‌رسند، اما در صورت فرصت‌سوزی، از سویی با افزایش نرخ بی‌کاران و از سوی دیگر با احساس بی‌هویتی به سبب نداشتن شغل، تبعات آسیب‌زایی در سطح جوانان، شکل خواهد گرفت.

برخی از جرم‌شناسان امریکایی در جریان بررسی‌های خود به این نکته دست یافته‌اند که موفقیت‌های محدود شغلی برای جوانان امریکایی، سبب شده است که برخی از آن‌ها به تجارت مواد مخدر به صورت یک شغل نگریسته، به آن روی آورند (کورسارو، ۱۹۹۷). به شکل مشابهی مشاهدات موجود در سطح جوانان ایرانی حاکی از آن است که برخی از جوانان با فروش مواد مخدر، تکثیر لوح‌های فشرده مبتذل و فروش آن‌ها و موارد مشابه، دست به کسب و کار می‌زنند که این امور بیانگر شکست مسوولان در هدایت بهینه جوان و تبدیل عامل بالقوه مثبت جوان به عاملی منفی، در جریان فعلیت یافتن آن است.

کارآفرینی هنری در مؤسسات آموزشی ایران

جهت سامان دادن به کارآفرینی هنری در آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها، پیشنهادهای اجرایی زیر برای پیگیری ارایه می‌گردند تا مراکز مزبور با تلاش در جهت تحقق آن‌ها، زمینه معرفی و ترویج کارآفرینی هنری را در سطح دانش‌آموزان و دانشجویان فراهم آورد. پیشنهادهای اجرایی مورد نظر برای تحقق کارآفرینی هنری در مؤسسات آموزشی، به شرح زیر است:

۰۱ برگزاری مسابقات و جشنواره‌های کارآفرینی هنری،

۰۲ انجام تولیدات کارآفرینانه،

۰۳ تأسیس مرکز مطالعات، اطلاع‌رسانی و فرهنگ‌سازی در کارآفرینی (هنری)،

در ادامه به بررسی محورهای پیش گفته، پرداخته خواهد شد.

۰۱ برگزاری مسابقات و جشنواره‌های کارآفرینی هنری

از آنجا که کارآفرینی فرایندی بلند مدت و پرورشی است، و در جریان آموزش، تجربه و عمل کارآفرینی پدید آمده، فزونی می‌یابد، مسوولان مؤسسات آموزشی باید تشویق کارآفرینی را از سطوح پایین سنی افراد، آغاز کنند. از این رو برگزاری مسابقاتی مانند تهیه کتاب- عروسک‌های ابتکاری، تهیه وسایل خانگی ابتکاری، تهیه کارت پستال‌های ابتکاری که فروش بیشتری داشته باشند، تهیه گلدان با گل‌های وحشی که بیشتر مورد توجه قرار گیرد و مانند آن‌ها، در سطح دانش‌آموزان دبستانی و راهنمایی، می‌تواند شروع خوبی در انتقال تجربیات کارآفرینی باشد.

برگزاری جشنواره‌های هنری، در عین کوشش برای معرفی کارآفرینی هنری، درصدد بهره‌جویی از ایده‌های نوآورانه و خلاق دانش‌آموزان و دانشجویان است.

با اعلان برگزاری جشنواره کارآفرینی هنری، اطلاع رسانی‌های اولیه درباره ماهیت کارآفرینی هنری و روند مسابقات از طریق برشور، پوستر و اعلامیه‌های مختلف، به اطلاع دانش‌آموزان و دانشجویان خواهد رسید. برگزاری هم‌زمان نمایشگاهی از مصنوعات هنری که توسط کارآفرینان هنری تهیه و ارائه شده‌اند، برخی از الگوهای عینی و عملی لازم را در معرض دید مخاطبان جشنواره، قرار خواهد داد و به این ترتیب ضمن افزایش انگیزه‌های آنان، در بارش ذهنی آن‌ها و جرقه‌های ذهنی که به تولیدات هنری خلاق آنان می‌انجامد، مؤثر واقع خواهد آمد.

برخی از مسابقات می‌توانند به شکل ارائه سوژه از سوی مؤسسات آموزشی و تهیه محصولات جدید و نوآور هنری از سوی شرکت کنندگان باشد. نمونه‌هایی از این سوژه‌ها، به شرح زیر پیشنهاد می‌شود:

تهیه یک کتاب سه بُعدی، تهیه کتاب- اسباب بازی کودک (تهیه کتابی که در عین کتاب بودن، به شکل عروسک، کیف، تابلوی رومیزی و مانند آن درآید)، تهیه یک اثر هنری با خمیر روزنامه و کاغذهای باطله، تهیه یک کارت پستال خلاق (با استفاده از گلبرگ، علف‌های هرز، طلق و مانند آن)، تهیه یک کار تزئینی با صدف، سنگ و اشیای دور ریختنی، تهیه گلدان‌های تزئینی با گل‌های خشک، تهیه گل‌های مصنوعی (با قُوم، خمیر گل چینی، خمیر کاغذ، کاغذ، اسفنج، خمیر شمع، فلز، و مانند آن)، تهیه یک کار هنری با شیشه‌گری دستی، تهیه اشیای دکوری منزل (با چوب، گل رُس، تراش سنگ، چوب و فلز، سفال و چوب، سنگ و چوب، قُوم و چوب و مانند آن‌ها)، تهیه شمع در اشکال ابتکاری و خلاق، عروسک‌سازی (با پارچه، پنبه، اسفنج، خمیر چینی، چوب، صدف، ریگ، سنگ، و مانند آن‌ها)، تهیه یک کار هنری با ترکیب گل چینی و گیاهان خشک، تهیه یک اثر هنری با ترکیب شمع سازی و گل‌های خشک، تهیه یک گلدان تزئینی همراه با حشرات خشک شده، تهیه گیاهان مختلف در ظرف‌های مدور و هندسی گوناگون که پر از یک مایع شفاف (نظیر گلیسرین) هستند، تهیه

یک ساعت ابتکاری با استفاده از گل سنگ، ماهی بادکنکی و نظایر آن‌ها، تهیه یک کار هنری با اشیای دور ریختنی (مانند فلزات، شیشه، چوب، پلاستیک)، تهیه یک آباژور متفاوت از آباژورهای معمول، تهیه اسباب بازی‌های دست ساز متنوع، تهیه تابلوهایی با خرده شیشه، خرده آینه، گل‌های خشک، انواع برگ‌ها، انواع خشک‌بار، تهیه تابلو خط‌های ابتکاری، تهیه سفال‌های مختلف هنری، تهیه سفال خط، آینه خط، شیشه خط، فلز خط، سفال آینه، تهیه سفال‌های متنوع و نقاشی شده، تهیه چوب سفال (ترکیب وسایل چوبی و سفالی در تهیه وسایل خانگی و تزئینی)، تهیه خط نقاشی، تهیه تابلو-آینه (حواشی آینه به تابلو نگاری اختصاص یابد).

برخی از دیگر موضوع‌های پیشنهادی جشنواره‌های کارآفرینی هنری می‌تواند اخذ ایده‌های خلاق، نوآورانه و ابتکاری، به مسابقه نهادن تهیه محصولی خلاق بر مبنای سوزده‌های ارایه شده، به مسابقه نهادن تهیه محصولی خلاق با الهام گرفتن از زمینه‌های فرهنگی - تاریخی بومی و مانند آن‌ها باشد. از آنجا که هر اثر هنری، می‌تواند معرف فرهنگی باشد که در آن پدید آمده است، از این رو کشورهایی مانند ایران که زمانی مهد فرهنگ و تمدن بوده یا سوابق تاریخی طولانی و ممتدی در گذشته داشته‌اند، می‌توانند با استفاده از ذخایر فرهنگی خود، دست به تولید مصنوعات هنری نوآور و خلاق بزنند و به این ترتیب ضمن ارتقای کیفی محصولات هنری، این تولیدات را که هر یک معرف تاریخ و فرهنگ غنی سرزمینش است، به اقصا نقاط جهان صادر کنند و به این ترتیب ضمن کسب درآمد، به صدور پیام‌های فرهنگی خود، مبادرت ورزند.

در جریان برگزاری جشنواره، نمایشگاهی از کارهای برتر ارایه شده به جشنواره، در محیط‌های آموزشی برگزار خواهد شد تا ضمن اثر آموزشی، ایده‌های ذهنی دیگران را در دسترس همگان قرار داده، به این ترتیب احتمال تکمیل ایده‌های ارایه شده اولیه را به این ترتیب، فراهم آورد.

پس از انجام داوری میان مصنوعات هنری ارایه شده، ایده‌ها و کارهای برتر ارایه شده، می‌توانند جهت تشکیل نمایشگاه‌های دائمی و تهیه بانگ اطلاعاتی در زمینه کارآفرینی هنری، از صاحبان آن‌ها خریداری شود.

با گردآمدن تدریجی مصنوعات هنری ابداعی، نوآور و خلاق، این آثار می‌توانند به صورت نمایشگاه-های دائمی در مؤسسات آموزشی و نمایشگاه‌های سیار در شهرهای مختلف ایران، به نمایش گذارده شوند.

چینی‌ها، با هدف درآمدزا کردن مدارس، روز آخر هفته، با دادن قطعات مختلف به دانش‌آموزان، از توان تولیدی آنان جهت مونتاژ محصولات مورد نظر (مانند تهیه اسباب بازی‌های مختلف)، سود می‌برند و در برابر تولید دانش‌آموزان، به آنان مزد پرداخت می‌کنند.

نظام‌های آموزشی ایران نیز می‌توانند با استفاده از ظرفیت‌های خالی مؤسسات آموزشی خود در ساعات غیر درسی، ترتیبی اتخاذ کنند که دانش‌آموزان یا دانشجویان با ذوق و علاقه‌مندی که دوره هنری خاصی را با موفقیت طی کرده‌اند، با الهام از ایده‌های ارایه شده به آنان و با استفاده از مواد خامی که در اختیار آنان قرار داده می‌شود، دست به تولید محصولات هنری نو، بدیع و ابتکاری و خلاق بزنند.

منطقی (منتشر نشده)، در توصیف برخی از امکان عمل‌های کارآفرینانه در مؤسسات آموزشی می‌نویسد: سوق دادن جوانان به سمت کانون‌های کارآفرینی مانند کارآفرینی هنری (تهیه کارهای هنری خلاق با بهره‌جویی از گیاهان، صدف‌ها، گل سنگ و نظیر آن)، تهیه مجموعه‌های مختلف با توجه به شرایط اقلیمی هر منطقه (مجموعه حشرات، صدف‌ها، سنگ‌ها، گیاهان)، کارآفرینی‌های خدماتی (مانند برگزاری مسابقه تهیه بهترین برشورهای اطلاع‌رسانی در زمینه‌های مهارت‌های زندگی، بهداشتی، دوست‌یابی، تربیت راهنمای توریست‌ها)، کارآفرینی‌های تولیدی (نظیر کشت قارچ، تکثیر قلمه انواع گیاهان، پرورش گیاهان زینتی آپارتمانی، کشت گیاهان دارویی، برداشت گیاهان دارویی از طبیعت، انجام طرح پرورش ماهی‌های آکواریومی جهت صادرات، انجام طرح‌های بیوتکنولوژی-مانند پرورش ماهی قزل‌آلا در مدار بسته-، تهیه و تولید وسایل آزمایشگاهی برای مدارس، استفاده از نیروی کار دانش‌آموزان و دانشجویان به صورت پاره وقت در امور مونتاژ قطعات مختلف)، از جمله برنامه‌های کارآفرینی هستند که به تناسب امکانات مؤسسات آموزشی، در آن‌ها قابل پیاده شدن هستند.

برخی از مدارس در طرح‌های متفرقه خویش، با تشکیل بازارچه نیکوکاری، دادن سفارش تهیه وب سایت مدرسه به دانش‌آموزان، سپردن تعمیرات جزئی و رنگ‌آمیزی میز و صندلی‌های کلاس و مدرسه و نگه‌داری فضای سبز مدرسه به شاگردان، در عمل، گامی در مسیر کارآفرینی دانش‌آموزانشان برداشته‌اند.

بعضی از مدارس، به شکل سامان یافته‌تری، مقوله کارآفرینی را در دستور کار خود قرار داده‌اند. البته در نمونه‌های نادری، اولیای برخی از مدارس شهرهای مختلف ایران، به ایجاد تعاونی برای خانواده‌ها در مدرسه یا طرف قرارداد شدن اولیای مدرسه با شرکت‌های تولیدی برای توزیع محصولات آن‌ها در سطح فروشگاه‌های شهر، توسط دانش‌آموزان، دست زده‌اند. اما در غالب موارد، اولیای آموزشی خلاق و نوآور (خاصه در مناطق دور و روستایی که مدارس در این مناطق، از آزادی عمل نسبی برخوردارند)،

فرصت‌های مناسبی برای کارآفرینی دانش‌آموزانشان فراهم آورده‌اند. موارد مزبور از ساخت آزمایشگاه (با وسایل ابتدایی که دانش‌آموزان فراهم آورده‌اند) گرفته تا ساخت مرکز رایانه (با فروش محصولات کشاورزی یا کارهای هنری که دانش‌آموزان تهیه کرده‌اند)، و از شرکت در عمران و آبادسازی مدرسه (با شرکت مستقیم شاگردان در فعالیت‌های عمرانی مدرسه) گرفته تا تجهیز مدرسه (با فروش محصولات خیاطی حاصل از کار دانش‌آموزان مدرسه کار و دانش)، در نوسان بوده‌اند، اما همگی در تحرک بخشیدن به شاگردان و کارآفرین تربیت کردن آنان، مشترک بوده‌اند.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، با توجه به این که کشور چین که از مزیت هوشی ایرانیان نیز بی‌بهره است، طی هر سال به ایجاد ۱۵ میلیون فرصت شغلی نایل می‌آید، به نظر می‌رسد با اقدام در جهت برنامه‌ریزی مناسب جهت تحقق کارآفرینی در مؤسسات آموزشی، و بستر سازی‌های لازم برای این امر، بتوان تحرکی جدی در فرصت‌های شغلی عرضه شده در مؤسسات آموزشی ایران ایجاد کرد.

۰۳. تأسیس مرکز مطالعات، اطلاع رسانی و فرهنگ‌سازی کارآفرینی (هنری)

هدف از تأسیس مرکزی که به مطالعه در زمینه ابعاد و وجوه مختلف کارآفرینی (و خاصه کارآفرینی هنری) بپردازد و مهم‌تر از آن، دست به اطلاع رسانی و فرهنگ‌سازی در این زمینه بزند، اولاً نو بودن و ناشناخته بودن مقوله کارآفرینی در سطح جهان و خاصه کشورهای جهان سوم و ثانیاً تهیه بهترین روش‌های آموزشی جهت راه‌اندازی و تغذیه این دوره، در نظام آموزشی می‌باشد. برخی از تحقیق‌های انجام گرفته در زمینه بررسی میزان شناخت مردم از مقوله کارآفرینی، حکایت از عدم شناخت کافی مردم از این مسأله، دارد.

هندرسون^۱ و روبرتسون^۲ (۲۰۰۰)، در گزارش پژوهش خویش که به بررسی میزان شناخت افراد از مقوله کارآفرینی اقتصادی و تأثیر آموزش کارآفرینی اقتصادی در جهت‌گیری شغلی جوانان داشتند، می‌نویسند:

بررسی داده‌ها حکایت از آن داشت که پاسخ دهندگان در ارتباط با کارآفرینان، در مجموع احساسات و عواطف مثبتی نشان می‌دادند و آنان را از نظر قوه تخیل (و نه آکادمیک)، افرادی با هوش و روشن می‌دانستند. ویژگی‌های با انگیزه، سخت‌کوش، خود باور، قاطع، دارای اعتماد به نفس، خودخواه،

¹-Henderson, R.

²-Robertson, M.

مبتکر، داشتن شخصیتی قوی برای تصمیم‌گیری در مواقع سخت و نوآوری، از دیگر مواردی بود که در توصیف کارآفرینان، به کار رفته بود.

تصور این که کارآفرینان در واقع چه کاری را انجام می‌دهند، امری ساده است. آنان فعالیت‌های شغلی را ایجاد و اداره می‌کنند و از این طریق کارکردهای مختلف، قابلیت فرد برای سازماندهی امکانات، بهره‌برداری از فرصت‌ها و ریسک کردن اصولی، مطرح می‌شود.

کسانی که دوره‌های مربوط به کارآفرینی را گذرانده بودند، کارآفرینان را به عنوان افرادی که کسب درآمد کرده، باعث توسعه فعالیت‌های اقتصادی و مشاغل می‌شوند، توصیف کرده بودند. در مجموع ۹۶٪ از پاسخ دهندگان، دیدگاه مثبتی را از خود نسبت به کارآفرینان به منصفه ظهور گذاشته بودند و می‌گفتند که فعالیت‌های اخیر منجر به ثروت و ایجاد شغل، نوآوری و امکان عمل‌های بیشتر برای مشتریان، می‌گردد.

در بررسی مشابهی، کوران^۱ در سال ۱۹۹۶، طی مطالعه‌ای که در سطح دانش‌آموزان اسکاتلندی داشت، به این نتیجه رسید، با وجود آن که معلمان و تلویزیون در زمینه معرفی مشاغل، از تأثیر زیادی در سطح جوانان برخوردارند، اما هیچ کدام از آنان مقوله کارآفرینی را به شکل مثبتی، ارایه نمی‌کنند. پرهیجان‌ترین مشاغلی که از طریق تلویزیون فراروی جوانان ترسیم می‌شود، مواردی مانند پلیس بودن، پزشک بودن، آتش‌نشانی و پرستاری است، در حالی که شغل کارآفرینی نیز به سهم خود می‌تواند زندگی جالب و مهیجی را پدید آورد.

بررسی تطبیقی یافته‌های حاصله با داده‌های به دست آمده توسط محققان دیگر مانند اسکات^۲ و تومی^۳ در سال ۱۹۸۸ که عنوان می‌دارند کارآفرینی در سطح جمعیت مورد تحقیق، به صورت یک شغل در نظر گرفته نمی‌شود را تأیید می‌کنند.

از این رو به نظر می‌رسد، تشکیل گروه‌های مطالعاتی، اطلاع‌رسانی و فرهنگ‌سازی در زمینه کارآفرینی در مؤسسات آموزشی، از ضرورت بسیاری برای تهیه بسترهای لازم برای طرح کارآفرینی و کار آفرینی هنری در نظام آموزشی، برخوردار است.

۰۳۰۳۰۲۰۲ برجسته سازی نقاط قوت دین

جهت برجسته سازی نقاط قوت دین، توجه به راهکارهای زیر مفید می‌نماید:

¹-Curran

²-Scott

³-Twomey

- راه اندازی جدی کرسی های آزاداندیشی در دانشگاه های کشور،
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی دینی در زمینه هایی مانند: تلاقی دین و دانش، وحدت فرق اسلامی، گفت و گوی ادیان الهی، دید اسلام نسبت به همزیستی ادیان، دید اسلام نسبت به صلح و گفت و گوی ادیان.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی اخلاقی در زمینه هایی مانند: اخلاق، نועدوستی، ارزش های انسانی، اخلاق اجتماعی، ارزش های جهان مدرن.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی عرفانی در زمینه هایی مانند: عرفان اسلامی، ادبیات عرفانی، عرفان های شرقی، عرفان های غربی، عرفان های نوظهور.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی فلسفی در مواردی نظیر: فلسفه اخلاق، فلسفه اسلامی، فلسفه غرب، فلسفه تطبیقی.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی انسان شناسی در زمینه هایی مانند: کرامت انسانی، ارزش انسان، انسان در اسلام، انسان در شرق و غرب.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی خانواده در زمینه هایی مانند: تحولات خانواده در ایران و جهان، خانواده در مواجهه با فضای مجازی، فرصت ها و تهدیدهای خانواده در فضای مجازی، فرصت ها و تهدیدهای خانواده در عصر جهانی شدن،
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی زیست محیطی در مواردی نظیر: دیدگاه های زیست محیطی اسلام، زیست محیط از منظر ادیان مختلف، زیست محیط در جهان معاصر، ارتقای دانش زیست محیطی شهروندان، حقوق زیست محیط.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی حقوق در زمینه هایی مانند: حقوق بشر، حقوق کودکان، حقوق معلولان، حقوق تطبیقی (اسلام و غرب)، حقوق حیوانات.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی تاریخی در مواردی نظیر: فرهنگ ایرانی - اسلامی، فرهنگ ملی ایرانیان، فرهنگ ایران پیش از اسلام، گفت و گوی تمدن ها، انجام تاریخ.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی جهانی شدن در زمینه هایی مانند: الزام های جامعه در عصر جهانی شدن، الزام های شهروندی جهانی، باید و نبایدهای شهروندی جهانی، فرصت های جهانی شدن، تهدیدهای جهانی شدن.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی جامعه شناختی در مواردی نظیر: اخلاق اجتماعی، مفهوم عدالت، مفهوم آزادی، مناسبات بین نسلی، بیم ها و امیدها در جهان امروز.

- طرح سلسله همایش‌های ملی و بین‌المللی روان‌شناختی در مواردی مانند: مقابله با اضطراب قرن، مقابله با افسردگی قرن، مقابله با خودکشی، مقابله با بی‌معنایی زندگی، از خود بیگانگی.
- طرح سلسله همایش‌های ملی و بین‌المللی معنای زندگی در زمینه‌هایی مانند: معنای زندگی در نظام‌های دینی، معنای زندگی در نظام‌های معنویت گرا، معنای زندگی در نظام‌های غیر دینی و لائیک.
- طرح سلسله همایش‌های ملی و بین‌المللی درباره مرگ با طرح محورهای مانند: تجربه مرگ، نگاه ادیان مختلف به مرگ، مفهوم مرگ در مکاتب معنویت گرا و لائیک،
- استخراج و ارایه الگوهای برخاسته از دین و عرفان و ادب اسلامی،
- استخراج و ارایه الگوهای دوران جنگ هشت ساله.

۰۳۰۳۰۲۰۳. تقلیل و نفی ضعف‌ها

- بررسی جدی فراز و فرودهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و عقیدتی جامعه از آغاز انقلاب تا به امروز و استفاده از نتایج حاصل در جهت تقلیل اقتدارگرایی دینی، سیاسی و فرهنگی- اجتماعی.
- تشکیل مجتمع فقها و عالمان علوم انسانی (نظیر مجتمع تشکیل شده پروتستان‌ها) جهت بازنگری جدی در احکام جنسیتی، شبهات دینی، تحریف‌های دینی، خرافه‌گرایی، جزم اندیشی و بسته‌نگری، صوری و شعاری شدن دین، حجاب، روابط زن و مرد، تعادل بخشی به ابعاد فقهاتی و عرفانی دین، تعادل بخشی به مقوله‌های حزن و شادی در دین، پردازش تجربی و استدلالی تر مواضع دینی، پاسخ به شبهات عصری، تبیین فلسفه احکام و توجه بیشتر به باطن دین، توجه بیشتر به بعد اجتماعی دین، بررسی افراط و تفریط- های دینی، بررسی نحله‌هایی مانند شیطان پرستان،
- بازنگری جدی تربیت دینی از خانه تا مدرسه و جامعه،
- کاهش آموزش‌های مستقیم دینی (با کاهش یا حذف آموزش‌های دینی مدارس و دانشگاه‌ها) و جایگزینی یا افزایش آموزش‌های غیر مستقیم دینی (نظیر آموزش نועدوستی در جریان یاری و امداد رسانی به مراکز خیریه، خداشناسی در بستر طبیعت و طبیعت گردی)،
- آموزش آداب و مهارت‌های زندگی در جریان دوره‌های آموزش عمومی.
- سوق دادن نظام آموزش عمومی کشور به سمت آموزش فعال.
- بررسی جدی رابطه دین و سیاست (در گذر تاریخ، جمهوری اسلامی و در دیگر کشورهای مسلمان)،
- جهت کاهش آسیب خوردگی دین و استفاده ابزاری سیاست از دین.

۰۳۰۳۰۲۰۴. بسترسازی جهت کاربری بهینه از فضای مجازی

فضای مجازی آمیزه‌ای از فرصت‌ها و تهدیدها است. کاربری‌های مثبتی مانند کاربری‌های علمی، آموزشی، بهداشتی، مشاوره‌ای و درمانی، ارتباطی، خدماتی، اقتصادی، سرگرمی و تفریحی و نظایر آن‌ها از سویی و ایجاد ظرفیت‌های جدید نظیر رقم زدن دموکراسی رسانه‌ای و ارتقای نوع دوستی انسان‌ها و تحقق عملی عملکرد فرشته‌گون برخی از انسان‌ها از سوی دیگر در فضای مجازی، از فرصت‌های فضای مزبور به شمار می‌روند.

فضای مجازی با ایجاد امکان برای بروز و نمود آسیب‌های عقیدتی، اخلاقی، سیاسی، نظامی، امنیتی و مانند آن‌ها، تهدید و آسیب‌زایی خود را به نمایش می‌نهد. به همین ترتیب فضای مجازی با ایجاد ظرفیت‌ها جدیدی نظیر پدید آمدن و گسترش مواردی همچون اعتیاد به فن‌آوری‌های ارتباطی پیشرفته، ارباب مجازی، زورگیری الکترونیکی، بی‌وفایی اینترنتی، قماربازی مجازی، دوستی‌های نامناسب مجازی و نظایر آن‌ها، در عمل تهدیدهای قابل توجهی را برای کاربران فضای مجازی، خاصه کودکان، نوجوانان و جوانان، پدید آورده است.

جهت بسترسازی برای کاربری بهینه از فضای مجازی، ضرورت دارد تا هم‌زمان با بسترسازی فرهنگی برای فضای مجازی، نقد و بررسی منصفانه غرب در مواجهه با فضای مجازی از سویی و ارایه سناریوهای جایگزین از منظر دینی از سوی دیگر در این ارتباط صورت پذیرد.

- بسترسازی فرهنگی برای افزایش فرصت‌ها و کاهش تهدیدهای فضای مجازی

جهت بسترسازی فرهنگی برای افزایش فرصت‌ها و کاهش تهدیدهای فضای مجازی، اقدام‌های زیر امکان پذیر است:

- تولید ادبیات فاخر (مانند سایت جغرافیای ملی برای کودکان، سایت بیت ساینز - جهت ارایه مباحث درسی با فرمت تلفن همراه-)،
- پاسخ مناسب به برخی از خلاءهای اجتماعی موجود (نظیر تهیه انیمشین‌های جنسی برای کاربران متقاضی این دست از اطلاعات)،
- ارتقای سواد رسانه‌ای کاربران (از مهد کودک تا آموزش عمومی -درس سواد رسانه‌ای- و جامعه)،
- اطلاع رسانی به اولیا و کاربران (مانند ارایه پیام‌های بهداشتی)،

- تهیه ابزارهای کنترل کننده (اولیا، اولیای آموزشی)،
- اعمال نظارت (نظارت سازمان‌های مدنی، پلیس، ناظر در اتاق‌های گپ اینترنتی).
- تدوین قوانین منع آسیب و ایدای کاربران فضای مجازی (مانند ممنوعیت هرزه‌نگاری کودکان، نژادپرستی)،
- تدوین قوانین خاص برای حمایت از نوجوانان و جوانان کاربر فضای مجازی.
- ایجاد خطوط مستقیم برای تماس اضطراری با مسوولان برای ایجاد محیطی امن‌تر،
- درجه‌بندی محتوای رسانه‌ای،
- تشویق سازمان‌های مدنی برای حضور و اعمال نظارت در فضای مجازی،
- تشویق سازمان‌های مدنی برای مداخله و اثرگذاری فعال در فضای مجازی،
- ایجاد صندوق حمایت از مراکز پژوهش در حوزه رسانه‌های نوین جهت ارائه خدمات و به اشتراک نهادن دانش، منابع و امکانات مورد نیاز پژوهش‌گران،
- ایجاد کتابخانه، موزه و... کشورهای اسلامی در فضای مجازی،
- به کارگیری مؤسسات خصوصی برای ارائه محصولات جهان مجازی با استانداردهای دولتی به جامعه
- (نظیر پخش با تأخیر برنامه‌های ماهواره‌ای برای سانسور مطالب نامناسب).

نقد و بررسی منصفانه غرب در مواجهه با فضای مجازی

نقد و بررسی منصفانه غرب در مواجهه با فضای مجازی، اولاً با صحنه نهادن بر کاربری علمی، خدماتی، اقتصادی، بهداشتی، آموزشی، مشاوره‌ای و درمانی ارتباطی، سرگرمی و تفریحی از فضای مجازی و ثانیاً با نقد منصفانه غرب در موارد زیر امکان پذیر است:

نقد منصفانه برخی از ابعاد اجتماعی غرب (نظیر افزایش اعتیاد، الکلیسم، فراگیری اعتیاد، گسترش انحرافات جنسی)، برخی از ابعاد فرهنگی غرب (مانند اهانت به جامعه زنان -تحلیل رفتن زن در یک جسم زیبا، مرد سالاری الکترونیکی-، سقوط عشق در غرب -اوج گیری عشق بهیمی، تقلیل عشق انسانی، فقدان عشق متعالی-، رنگ باختن خانواده -تزلزل خانواده، افزایش خیانت‌های خانوادگی-)، برخی از ابعاد عقیدتی در غرب (نظیر رنگ باختن معنویت و معنویت گرایی، از خود بیگانگی -مصرف گرایی و کالاپرستی، جسم پرستی و برهنگی پرستی-)، برخی از ابعاد اخلاقی در غرب (مانند نقد عدم تحقق انسان کامل، حاکمیت اخلاق اجتماعی در جامعه غربی که ضامن آن قوانین اجتماعی است و حاکمیت بی اخلاقی در برخورد با جوامع غیر غربی، نقد فقدان اخلاق متعالی، هرزه نگاری، هرزه

نگاری کودکان)، برخی از ابعاد اقتصادی (نظیر پذیرش تجارت اروتیک که ۷۰٪ در آمد اینترنت از همین طریق حاصل می گردد) برخی از ابعاد سیاسی (مانند نقد سیاست های تجاوزکارانه کشورهای غربی - آمریکا، فرانسه و...) -

- ارایه سناریوهای جایگزین

ارایه سناریوهای جایگزین (حداقل در شکل نظری، چون در شکل عملی در جامعه نسبتاً آشفته ایران موارد زیر کمتر ملاحظه می شود)، در اشکال زیر امکان پذیر است:

در ابعاد اجتماعی (مانند روابط اجتماعی افراد -عشق مردانه-)، فرهنگی (نظیر طرح زن به مثابه حد واسط مرد و خدا و امید جامعه جهانی شقاوت زده، خانواده، عشق -اوج درخشش دیدگاه های دینی -، عقیدتی (معنویت گرایی در ادبیات ایران، معنویت گرایی در ادبیات پایداری، معنویت گرایی در آموزه های دینی، معنای زندگی، فلسفه هستی، تحقق انسان کامل)، اخلاقی (مانند نمایش رفتارهای اخلاقی متعالی)، زیست محیطی (مانند طرح دیدگاه زیبای زیست محیطی اسلام، نقد دیدگاه زیست محیطی غرب).

- تولید محتوای فاخر و ریختن آن در فضای مجازی

جهت تولید محتوای فاخر و نهادن آن در فضای مجازی باید در عرصه های زیر فعال بود:

علمی: تهیه سایت های علمی، تهیه اتاق های گپ علمی در سطح مختلف، تهیه محتواهای علمی (نظیر کلیپ های علمی)،

آموزشی: تهیه سایت های آموزشی در سطوح پیش از دبستان، دبستان و متوسطه اول و دوم، ارایه اطلاعات آموزشی پیشرفته تر در فضای مجازی، ایجاد اتاق های گپ آموزشی در سطوح مختلف آموزش عمومی، تهیه متن های درسی با فرمت تلفن همراه، حمایت از طرح مدرسه بدون دیوار،

بهداشتی: تهیه سایت های بهداشتی، اطلاع رسانی های بهداشتی در اشکال مختلف (گروه های خبری، بردها)، ارتقای دانش پزشکی کاربران، تهیه سایت های بهداشتی و پزشکی، ارایه خدمات بهداشتی و پزشکی به کاربران (خاصه جوانان) توسط متخصصان مجرب،

خدماتی: تهیه سایت های خدماتی، تهیه و ارایه تورهای مجازی در سطوح پیش از دبستان، دبستان و متوسطه اول و دوم، تهیه و ارایه کتابخانه های مجازی در سطوح مختلف آموزش عمومی،

عقیدتی: تهیه سایت‌های عقیدتی (نظیر سایت مراجع دینی یا پاسخ به سوال‌های نوجوانان و جوانان)، راه اندازی کتابخانه مجازی با محوریت تجميع کتابخانه‌های جهان اسلام در کتابخانه مجازی، در نظر گرفتن پایتخت فرهنگی اسلام و ارایه اطلاعات مورد نیاز جهت شناخت اسلام راستین، اخلاقی: تهیه سایت‌های اخلاقی، راه اندازی گروه‌های گپ نودوستانه، راه اندازی کمپین‌های نودوستانه.

فرهنگی: تهیه سایت‌های فرهنگی در سطوح پیش از دبستان، دبستان و متوسطه اول و دوم، تهیه و تولید بازی‌هایی با صبغه ارزش‌های ایرانی-اسلامی، تهیه فیلم‌ها، سریال‌ها و برنامه‌های جذاب با صبغه انسانی، در نظر گرفتن پایتخت فرهنگی اسلام.

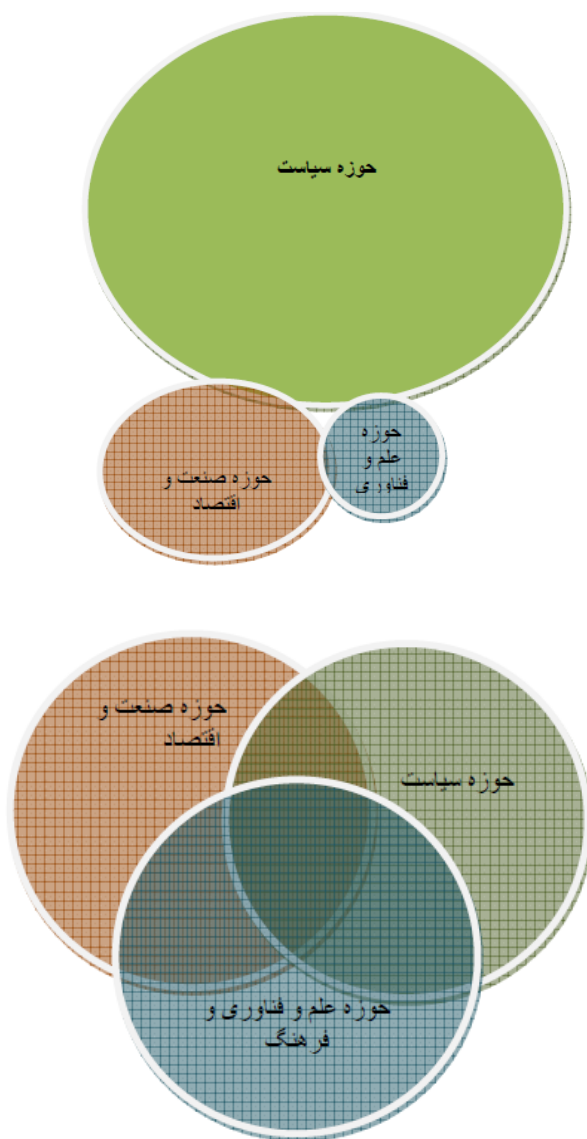
اجتماعی: تهیه سایت‌های اجتماعی، راه‌اندازی گروه‌های خبری با محوریت مسایل اجتماعی، زیست محیطی: تهیه سایت‌های ارتقای دانش زیست محیطی کاربران در سطوح پیش از دبستان، دبستان و متوسطه اول و دوم، طرح تهدیدهای زیست محیطی ایران و جهان، طرح دیدگاه‌های دینی در زمینه مسایل زیست محیطی. طرح جدیدترین یافته‌های زیست محیطی ایران و جهان، مشاوره‌ای: تهیه سایت‌های مشاوره‌ای، ایجاد اتاق‌های گپ مشاوره‌ای رایگان، ارایه خدمات روان شناختی و مشاوره‌ای به کاربران (خاصه نوجوانان و جوانان). ارتباطی: راه‌اندازی گروه‌های خبری مناسب، تهیه روزنامه‌های الکتریکی در سطوح پیش از دبستان، دبستان و متوسطه اول و دوم، بسترسازی برای گسترش وب نوشت‌ها، اقتصادی: تهیه سایت‌های اقتصادی، بسترسازی جهت تحقق تجارت الکترونیکی ایمن، دامن زدن به تجارت الکترونیکی.

تاریخی: تهیه سایت‌های تاریخی در سطوح دبستان و متوسطه اول و دوم، ارایه اطلاعات تاریخی در مورد ایران و جهان، ایجاد گروه‌های خبری با محوریت مسایل تاریخ ایران، اسلام و جهان در سطوح مختلف دانش‌آموزی، دانشجویی و پژوهش‌گران.

۰۳۰۳۰۲۰۵ آماده سازی بسترهای اجتماعی جهت پویایی جامعه (و)

خاصه جوانان)

- سوق دادن جامعه از وضعیت عدم تعادل بین عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی (تصویر ۱) به وضعیت تعادل عوامل اخیر (تصویر ۲).



- تغییر خط‌مشی مواجهه امنیتی با فرهنگ (ایجاد امنیت فرهنگی به جای فرهنگ امنیتی)،
- تغییر خط‌مشی دید تکلیفی به جوان به دید مستقل دیدن جوان،
- تغییر دید نسبت به انسان‌های جامعه از افراد تأیید کننده و پیرو به افراد مستقل و احیاناً معترض برای افزایش سرمایه‌های انسانی جامعه (و گرنه افرادی که در شأن سپاهی لشکر عمل می‌کنند، به سادگی مرعوب قدرت حاکم یا مهاجمان خارجی خواهند شد).

- تشکیل میز بحران‌های مختلف در زمینه‌های جوانان، فن‌آوری‌های ارتباطی پیشرفته، مسایل زیست محیطی، مسایل فرهنگی،
- رفع موانع گسترش سازمان‌های مدنی،
- تشکیل احزاب سیاسی مختلف برای پویایی سیاسی جامعه،
- بازنگری اهداف دانشگاه از تولید دانش به تولید انسان کارآمد، دانش‌مدار و کارآفرین.
- بازنگری در دفاتر نهاد نمایندگی ولایت فقیه در دانشگاه‌ها که به جای پرداختن به پویایی دانشگاه (مثلاً با راه اندازی کرسی‌های نظریه‌پردازی) شأن خود را غالباً به حد حراست دانشگاه تقلیل داده‌اند.
- مواجهه با فرار مغزها و تلاش در جهت کاهش آسیب اخیر و بازگرداندن مغزهای فراری به کشور،
- بازنگری در روند جامعه‌پذیری جوانان (به جای جامعه‌پذیری مبتنی بر تبعیت، جامعه‌پذیری مبتنی بر درونی‌سازی کردن)
- بازنگری در روند آموزش دینی جوانان (به جای مطالعات نظری، اخذ آموزش‌های عملی در مراکز خیریه، توان بخشی و مانند آن‌ها).
- بازنگری در روند آموزش اخلاقی جوانان (به جای نگه داشتن جوانان در اخلاق دیگر پیرو، آنان به سمت اخلاق خود پیرو سوق داده شوند).
- انجام مطالعه در زمینه مناسبات بین نسلی،
- بررسی در زمینه‌های اجتماعی مهم نظیر جوانان، زنان، اقوام،
- بررسی در زمینه ارتقای سرمایه اجتماعی،
- بررسی در زمینه مسایل جهانی شدن.

به حمد و کرمش

در خجسته سالروز تولد امام حسن، علیه السلام،

به انجام رسید.

برخی از مآخذ

آبرکرامبی، نیکلاس، برایان، استفن هیل و ترنر، اس. (۱۹۸۴). فرهنگ جامعه‌شناسی. ترجمه پویان. ۱۳۶۷. تهران: چاپخش.

آزاد ارمکی، تقی و غیاثوند، احمد (۱۳۸۱). تحلیل جامعه‌شناختی وضعیت دین‌داری جوانان با رویکرد بی‌شکلی دین‌ورزی. پژوهش‌نامه علوم انسانی (ویژه جامعه‌شناسی). شماره ۳۵.

آزاد فلاح، پرویز (۱۳۷۳). اثر موفقیت و شکست روی تغییرات فشار خون برحسب میزان هیجان‌خواهی در افراد تیپ A. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. (چاپ نشده). دانشگاه تربیت مدرس.

احمدپور داریانی، محمود (۱۳۸۱). رابطه توسعه، کارآفرینی و رهبر کارآفرین. اولین همایش کارآفرینی، دانشگاه شیراز. شیراز، آبان ۱۳۸۱.

الماسی، محمد علی (۱۳۷۸). تاریخ مختصر تعلیم و تربیت در اسلام و ایران. تهران: رشد.

ایسپا (۱۳۸۰). بررسی گرایش به نماز در بین دانشجویان دانشگاه‌های تهران. (گزارش تحقیق). مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران.

اینکلهارت، رونالد (۱۹۹۰). تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی. ترجمه مریم وتر. ۱۳۷۳. تهران: کویر.

بازرگان، مهدی (۱۳۴۱). انتظارات مردم از مراجع. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

بستانی، محمود (۴). اسلام و روان‌شناسی. ترجمه محمود هوشیم. ۱۳۷۲. مشهد: آستان قدس.

بهشتی، محمد (۱۳۴۱). روحانیت در اسلام و در میان مسلمین. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

تقوی دامغانی، سیدرضا (۱۳۶۸). چهل حدیث کار و کارگر. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۴). غررالحکم و دررالکلم. شرح جمال‌الدین خوانساری و تصحیح میر-جلال‌الدین حسینی ارموی. ۱۳۶۰. ج ۲. تهران: دانشگاه تهران.

توسلی، غلامعباس؛ مرشدی، ابوالفضل (۱۳۸۵). بررسی سطح دین‌داری و گرایش دینی دانشجویان (مطالعه موردی دانشگاه صنعتی امیرکبیر). مجله انجمن جامعه‌شناسی ایران. دوره هفتم. شماره ۲. زمستان ۱۳۸۵.

جزایری، مرتضی (۱۳۴۱). تقلید اعلم یا شورای فتوا. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

چراغی، مونا (۱۳۸۲). کارآفرینی در هنر. پایان نامه تحصیلی کارشناسی. (منتشر نشده). دانشگاه تربیت معلم.

حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۲ ه. ق). وسائل الشیعه. تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی. بیروت: دار احیاء التراث.

حسام، حمید (۱۳۹۶). وقتی مهتاب گم شد. خاطرات علی خوش لفظ. چ ۱۱. تهران: سوره مهر.
خدایاری فرد، محمد و همکاران (۱۳۸۸). آماده سازی مقیاس دین داری و ارزیابی سطوح دین داری اقشار مختلف جامعه ایران. (گزارش پژوهش). سازمان ملی جوانان، سازمان تبلیغات اسلامی، وزارت فن-آوری، تحقیقات و علوم.

خراطیان خامنه، حسن (۱۳۸۲). بررسی میزان گرایش دانشجویان مقطع کارشناسی دانشگاه تبریز و عوامل مرتبط با آن. پایان نامه کارشناسی ارشد. رشته پژوهش اجتماعی. دانشگاه تبریز.
خمینی، روح الله (۱۳۵۹). بحثی پیرامون عجب و ریا. گردآوری سیداحمد فهری. چ ۴. تهران: نهضت زنان مسلمان.

دادستان، پریخ (۱۳۷۶). بررسی توان ذهنی و درک مفاهیم دانش آموزان دوره ابتدایی به منظور تعیین استانداردهای آموزشی. (گزارش تحقیق). ج ۱. سازمان پژوهش و برنامه ریزی درسی.

راوندی، مرتضی (۱۳۶۲). زندگی ایرانیان در خلال روزگاران. تهران: زوار.
ربانی خوراسگانی، رسول و صفایی نژاد، فتحیان. (۱۳۸۴). بررسی تغییرات اجتماعی-فرهنگی بر فاصله نسلی در شهر دهدشت. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبائی.

رحیمی نژاد، عباس و منصور، محمود (۱۳۸۰). بررسی تحولی هویت و رابطه آن با حرمت خود و حالت اضطراب در دانشجویان دوره کارشناسی. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. تابستان و پاییز ۱۳۸۰.

رضی، سیدابوالحسن محمد (۴۰۶ ه. ق). نهج البلاغه. ترجمه فیض الاسلام. ۱۳۶۵ ه. ق. بی تا. بی نا.

رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۶). توسعه و تضاد. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۸). آنومی یا آشفتگی اجتماعی. تهران: سروش.

سازمان ملی جوانان (۱۳۷۳). منشور تربیتی نسل جوان. تهران: دبیرخانه شورای عالی جوانان.
سازمان ملی جوانان (۱۳۷۶). طرح بشارت. تهران: دبیرخانه شورای عالی جوانان.

سپهروند، سعید (۱۳۸۱). کارآفرینی و برنامه ریزی کسب و کار جدید. اولین همایش کارآفرینی دانشگاه شیراز، شیراز. آبان ۱۳۸۱.

ستاد اجرایی تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش (۱۳۶۸). طرح کلیات نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی. تهران: وزارت آموزش و پرورش.

سراج‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۷). نگرش‌ها و رفتارهای دینی نوجوانان و دلالت‌های آن بر سکولار شدن. فصلنامه نمایه پژوهش. شماره ۷ و ۸. پاییز و زمستان ۱۳۷۷.

سفیری، خدیجه و غفوری، معصومه (۱۳۸۸). بررسی هویت دینی و ملی جوانان شهر تهران با تأکید بر تأثیر خانواده. دو فصلنامه پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه. شماره ۲. بهار و تابستان ۱۳۸۸.

شرقاوی، حسن محمد (۴). روان‌شناسی اسلامی. ترجمه سیدمحمدباقر حجتی. ۱۳۶۳. تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.

شریعی، علی (بی‌تا). علی حقیقتی بر گونه اساطیر. تهران: بعثت.

شلوت، علامه محمود (۱۳۴۴). سیری در تعالیم اسلام. ترجمه سیدخلیل خلیلیان. تهران: شرکت سهامی انتشار.

صبری، راحله (۱۳۸۹). کوچه نقاش‌ها، خاطرات سید ابوالفضل کاظمی. چ ۱۰. تهران: سوره مهر.

طالبان، محمدرضا (۱۳۷۸). خانواده، دانشگاه و جامعه‌پذیری مذهبی. نامه علوم اجتماعی. شماره ۱۳. بهار و تابستان ۱۳۷۸.

طالبی، ابوتراب (۱۳۷۴). عملکرد دینی دانشجویان و نمادهای دین‌داری در میان دانشجویان. نامه پژوهش. شماره ۲۱-۲۰. ۱۳۸۰.

طالبی، کامبیز (۱۳۸۱). ضرورت بازنگری در نظام آموزشی در راستای توسعه پایدار کارآفرینی. اولین همایش کارآفرینی، دانشگاه شیراز. شیراز، آبان ۱۳۸۱.

طالقانی، سید محمود (۱۳۴۱). تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۴۱). اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۴). تفسیر المیزان. ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی. ۱۳۶۴. ج ۳۹. تهران: محمدی.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۴). تفسیر المیزان. ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی. ۱۳۶۴. ج ۳۳. تهران: محمدی.

طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین (۱۳۶۵). سنن النبی. ترجمه محمد هادی فقهی. چ ۳. تهران: اسلامیه.

طباطبایی، صادق (۱۳۸۷). خاطرات سیاسی اجتماعی (۱). تهران: عروج (وابسته به موسسه نشر و تنظیم آثار امام).

طبرسی، ابوعلی الفضل بن حسین بن الفضل (۱۳۶۵). تفسیر مجمع البیان. ج ۲۵. تهران: فراهانی. عسگری، فاطمه (۱۳۷۲). هنردرمانی در اسلام. رساله کارشناسی مشاوره و راهنمایی. (منتشر نشده). دانشگاه تربیت معلم.

علایی، سیداسماعیل (۱۳۷۳). ستاره زهیر. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی. علی عسگری، مجید (۱۳۷۰). بررسی تناسب مفاهیم کتاب فرهنگ و تعلیمات دینی پایه دوم ابتدایی با توانایی ذهنی دانش آموزان شهر تهران. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت معلم. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۵۰۵ ه. ق.). کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیو جم. ۱۳۶۴. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

غیاثوند، احمد (۱۳۸۴). بررسی نگرش دانشجویان نسبت به رفتارهای دینی. (گزارش تحقیق). سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت پژوهشی و آموزشی.

فرانکن، رابرت، ای. (۱۹۹۸). انگیزش و هیجان. ترجمه حسن شمس اسفندآباد، غلامرضا محمودی، سوزان امامی پور. ۱۳۸۴. تهران: نشر نی.

فرید، مرتضی (۱۳۶۵). حدیث تربیت (مجموعه احادیث گفتار فلسفی). ج ۱. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

فیض کاشانی، ملا محسن (؟). ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی. ۱۳۴۰. تهران: علمیه اسلامی.

قائینی ثانی، غلامرضا (۱۳۹۰). یک لقمه آسفالت. مشهد: ملک اعظم.

قزوینی، کیوان (۱۳۷۶). رازگشا. به اهتمام محمود عباسی. تهران: بی نا.

قطب سیدمحمد (؟). آفرینش هنری در قرآن. ترجمه محمد مهدی فولادوند. ۱۳۵۹. تهران: بنیاد قرآن.

کرمبولتز و کرمبولتز (؟). تغییر دادن رفتار کودکان و نوجوانان. ترجمه یوسف کریمی. ۱۳۶۹. تهران: فاطمی.

کرمی نوری، رضا، مکری، آذرخش، محمدی فر، محمد، یزدانی، اسماعیل (۱۳۸۱). مطالعه عوامل مؤثر بر احساس شادی و بهزیستی در دانشجویان دانشگاه تهران. مجله روان شناسی و علوم تربیتی. شماره ۱. بهار و تابستان، ۴۱-۳.

گروه دینی دفتر برنامه ریزی و تألیف کتب درسی سازمان پژوهش (۱۳۸۰). تربیت اسلامی، ویژه آسیب-شناسی تربیت دینی. تهران: تربیت اسلامی.

گلاور، جان، ای. و برونینگ، راجر، اچ. (۱۹۹۰). روان‌شناسی تربیتی. ترجمه علی نقی خرازی ۱۳۷۵. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

گوهرخای، محمدباقر (امجدالواعظین تهرانی) (۱۳۵۵). گوشه‌ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت. تهران: سپهر.

مارشال ریو، جان (۲۰۰۱). انگیزش و هیجان. ترجمه یحیی سیدمحمدی. ۱۳۸۱. چ ۴. تهران: ویرایش. ماکارنکو، آنتوان (بی‌تا، الف). انقلاب و تعلیم و تربیت. ترجمه ش. رزم آزما (بی‌تا). تهران: میر (گوتنبرگ).

ماکارنکو، آنتوان (بی‌تا، ب). آموختن برای زیستن. ترجمه ناصر مؤذن. ۱۳۶۹. ج ۲. تهران: جوان. ماکارنکو، آنتوان (بی‌تا، ج). منظومه پرورشی. ترجمه شهره محمدی. ۱۳۶۰. تهران: آلفا. محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۶۵). میزان الحکمه (ج ۴، ۵، ۶). قم: مکتب‌العلام الاسلامی. محمدی، حسین (۱۳۸۰). جشنهای ایران باستان. تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تربیت معلم. مرکز ملی مطالعات و سنجش افکار عمومی (۱۳۸۳). تأثیر اندیشه سکولار در بین دانشجویان دانشگاه‌های تهران. (گزارش تحقیق). مرکز ملی مطالعات و سنجش افکار عمومی.

مصلح شیرازی، علی نقی (۱۳۸۱). مشکلات و موانع اداری سرمایه‌گذاری طرح‌های صنعتی و کارآفرینانه. اولین همایش کارآفرینی، دانشگاه شیراز. شیراز، آبان ۱۳۸۱.

مطهری، مرتضی (۱۳۴۱). اجتهاد در اسلام. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

مطهری، مرتضی (۱۳۴۱). مشکل اساسی در سازمان روحانیت. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۳). تعلیم و تربیت در اسلام. چ ۲۳. تهران: صدرا. مقیمی، فضل‌ا... (۱۳۸۲). کارآفرینی. پژوهش و ارزشیابی آموزشی. گاهنامه مرکز مطالعات سازمان سنجش آموزش کشور. شماره ۵. بهار ۱۳۸۲.

موسوی مجتهد زنجانی، سیدابوالفضل (۱۳۴۱). شرح و وظایف مرجع. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

منصور، محمود (۱۳۷۳). روان‌شناسی ژنتیک. ج ۱. چ ۶. تهران: ترمه. منصور، محمود، دادستان، پریخ (۱۳۷۴). روان‌شناسی ژنتیک. ج ۲. تهران: ژرف.

منصوریان، یزدان (۱۳۸۸ الف). درآمدی بر روش تحقیق کیفی. کتاب ماه اطلاعات، ارتباطات و دانش شناسی. اسفند ۱۳۸۸. صص ۳۴-۳۷.

منصوریان، یزدان (۱۳۸۸ ب). امیدها و تردیدهای پژوهش گران به رویکرد کیفی در فرایند پژوهش. کتاب ماه اطلاعات، ارتباطات و دانش شناسی. اسفند ۱۳۸۸. ۶۵ - ۶۰.

منطقی، مرتضی (۱۳۷۲ الف). نقش اسوه‌ها در حفظ فرهنگ جبهه‌ها. همایش بنیاد حفظ آثار دفاع مقدس.

منطقی، مرتضی (۱۳۷۲ ب). روان‌شناسی تربیتی. ج ۲. تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تربیت معلم.

منطقی، مرتضی (۱۳۷۴). کنترل سیاسی و کنترل درونی. سمینار توسعه فرهنگی. وزارت ارشاد اسلامی.

منطقی، مرتضی (۱۳۷۶). راز گل سرخ. ج ۲. تهران: مرکز پژوهش‌های بنیادی وزارت ارشاد اسلامی.

منطقی، مرتضی (۱۳۷۷ الف). عصر عصیان. پژوهش. پژوهش گاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی. پاییز و زمستان ۱۳۷۷.

منطقی، مرتضی (۱۳۷۷ ب). راز گل سرخ. ج ۴. تهران: مرکز پژوهش‌های بنیادی وزارت ارشاد اسلامی.

منطقی، مرتضی (۱۳۷۸). بررسی الگوهای برخورد با خرده فرهنگ جوانان. سمینار نقش و جایگاه دولت در توسعه فرهنگی. سازمان برنامه و بودجه.

منطقی، مرتضی (۱۳۷۹). نگاه دوباره‌ای به روند جامعه‌پذیری جوان انقلاب اسلامی. همایش بررسی علل و عوامل تقدم مصالح جمعی بر منافع فردی. اداره کل فرهنگ ارشاد اسلامی تهران.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۰ الف). بررسی هیجان‌جویی مرضی دانشجویان. سمینار بهداشت روان دانشجویان. اسفند ۱۳۸۰. دانشگاه تهران.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۰ ب). سازمان یافتگی مرضی هیجان‌جویی دانشجویان دانشگاه تربیت معلم. (گزارش تحقیق). معاونت پژوهشی دانشگاه تربیت معلم.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۰ ج). بررسی بازی‌های ویدیویی - رایانه‌ای. تهران: فرهنگ و دانش.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۱ الف). بررسی روش‌های درونی‌سازی کردن ارزش‌های دینی در نوجوانان و جوانان. (گزارش تحقیق). پژوهشکده علوم انسانی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۱ ب). جامعه‌پذیری ضدجامعه‌پذیری. مجموعه مقالات همایش آسیب‌شناسی تربیت دینی. تهران: محراب قلم.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۱ ج). بن‌بست آرمان‌گرایی. همایش ملی مهندسی اصلاحات در آموزش و پرورش. وزارت آموزش و پرورش. ۲۰ و ۲۱ خرداد ماه ۱۳۸۱.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۲ ب). مقاومت فرهنگی. (گزارش تحقیق، چاپ نشده). پژوهشکده علوم انسانی - اجتماعی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۲). بحران هویت دختران. (گزارش تحقیق، چاپ نشده). پژوهشکده علوم انسانی - اجتماعی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ الف). روان‌شناسی جوانان ایران بعد از انقلاب. در مجموعه مقالات جوانان و مناسبات نسلی در ایران. تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ ب). رفتارشناسی جوان در دهه‌های سوم و چهارم انقلاب. تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی - اجتماعی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ پ). روان‌شناسی جوانان ایران بعد از انقلاب. مجموعه مقالات «جوانان و مناسبات نسلی در ایران». تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ ج). هنجارآفرینی‌های جدید جوان انقلاب اسلامی: راه پیوند یا گسست؟ همایش ملی مناسبات نسلی در ایران. پژوهش‌گاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی. بهمن ۱۳۸۳.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ د). از مقاومت فرهنگی تا مقاومت قهرآمیز. همایش ملی مناسبات نسلی در ایران. پژوهش‌گاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی. بهمن ۱۳۸۳.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ ل). فرصت‌ها و تهدیدها در جهانی شدن. همایش ملی جهانی شدن و تعلیم و تربیت. دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران. اردیبهشت ۱۳۸۳.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ ه). از هویت ایدئولوژیک تا هویت متعارض. (گزارش پژوهش). مرکز مشارکت امور زنان.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ ی). روان‌شناسی نسل سوم انقلاب. (گزارش پژوهش). شورای عالی انقلاب فرهنگی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ و). تفاوت‌های نسلی در گذر جهانی شدن. همایش ملی مناسبات نسلی در ایران. پژوهش‌گاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی. بهمن ۱۳۸۳.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۴). بررسی روش‌های بازدارنده و تسهیل‌کننده به ارزش‌های دینی. (گزارش پژوهش). سازمان پژوهش و تألیف و برنامه‌ریزی آموزشی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۶). زیست محیط از منظر پیامبر اکرم (ص). نخستین همایش بین‌المللی سیمای پیامبر اعظم (ص) و برنامه‌های درسی. اردیبهشت ۱۳۸۶. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی آموزش و پرورش.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۸ الف). تحلیل محتوای کتاب‌های دینی سوم راهنمایی و دبیرستان از منظر پاسخ به نیازهای عاطفی-روانی و اجتماعی دانش‌آموزان. نشریه علمی-پژوهشی نوآوری‌های آموزشی. بهار ۱۳۸۸. شماره ۲۹.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۸ ب). در راه پیوند نسلی. مجموعه مقالات کند و کاو در مسایل جوانان و مناسبات نسلی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۹). نقد جوانان (معترض) بر نگرش دینی مرسوم. (نشر محدود).
منطقی، مرتضی (۱۳۹۲). بررسی دلایل افزایش یا کاهش دین‌داری دانشجویان: مطالعه موردی دانشجویان دانشگاه خوارزمی. پژوهش‌های کاربردی روان‌شناسی. فصل‌نامه علمی-پژوهشی مؤسسه روان-شناسی و علوم تربیتی. تابستان ۱۳۹۲.

منطقی، مرتضی (۱۳۹۳ الف). چالش‌های کاربری از فضای مجازی در ایران. ارایه شده در هفتمین همایش علمی دفتر همکاری حوزه‌های علمیه و آموزش و پرورش. تربیت اسلامی و فضای مجازی: چالش‌ها و راهکارها. قم. اردیبهشت ۱۳۹۳.

منطقی، مرتضی (۱۳۹۳ ب). بررسی نگرش دانشجویان به کاربری از فن‌آوری‌های ارتباطی فیس بوک، شبکه‌های اجتماعی تلفن همراه و ماهواره. ارایه شده در هفتمین همایش بهداشت روان‌دانشجویان. اردیبهشت ۱۳۹۳. دانشگاه صنعتی اصفهان.

منطقی، مرتضی (۱۳۹۳ ج). ضرورت بسترسازی فرهنگی در کاربری دانشجویان از شبکه اجتماعی وی‌چت (چت مبتنی بر تلفن همراه). ارایه شده در هفتمین همایش بهداشت روان‌دانشجویان. اردیبهشت ۱۳۹۳. دانشگاه صنعتی اصفهان.

منطقی، مرتضی (۱۳۹۳ چ). شکل‌گیری هویت شبکه‌ای در دانشجویان. ارایه شده در هفتمین همایش بهداشت روان‌دانشجویان. اردیبهشت ۱۳۹۳. دانشگاه صنعتی اصفهان.

منظور الاجداد، سید محمد (۱۳۷۹). مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست: اسناد و گزارش‌هایی از آیات عظام نائینی، اصفهانی، قمی، حائری و بروجردی ۱۳۳۹-۱۲۹۲ شمسی. تهران: شیرازه.
نجاتی، محمد عثمان (۴). قرآن و روان‌شناسی. ترجمه عباس عرب. ۱۳۶۷. مشهد: آستان قدس.
نراقی، ملا مهدی (۴). جامع السعاده. ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبی. ۱۴۰۵ ه.ق. تهران: حکمت.
نظری توکلی، سعید (۱۳۸۸). حیوانات، قوانین حمایتی و حدود بهره‌وری در اسلام. تهران: سازمان سمت و آستان قدس.

ورام‌بن‌ابی‌فراس، ابوالحسن (۱۳۶۹). مجموعه ورام. ج ۲. مشهد: آستان قدس.

- Anonymous. (1998). A tale of two voc-savvy high schools. *Technology & learning*. Feb. V.18. 52-53.
- Argyle, M. (2001). *The psychology of happiness*. 2nd ed. New York: Routledge.
- Arnett, J. (1996). The soundtrack of recklessness; Musical preferences among adolescents. *Journal of Adolescent Research*. 7, 3, 313 -31.
- Aspin, D. & Chapman, J. (2001). Towards a philosophy of lifelong learning. In Aspin et al. (EDS). *The international handbook on lifelong learning*. Dordrecht: Kluwer.
- Bent-goodley, T. B. (2002). Defining and conceptualizing social work entrepreneurship. *Journal of social work education*. Spring/summer. V.38. 291.
- Boyer, J. (1987). If Bach Had Owned a Computer: Technology and Teaching the Novel. *English Journal*. v76 n1 p58-63 Jan 1987.
- Bukatko, D. & Daehler, M. (1998). *Child development*. Third Ed. New York: Houghton Mifflin.
- Colman, J. C. (1978). Current Contradictions in Adolescent Theory. *Journal of Youth and Adolescence*. 7, 1, 1-11, Mar 78.
- Coombs, P. H. & Ahmed, M. (1974). *Attacking rural poverty: How Non-formal education can help*. Baltimore: John Hopkins University.
- Corsaro, W. A. (1997). *The sociology of childhood*. California: Pine Forge Press.
- Crain, W. (2000). *Theories of development. Concept and applications*. Fourth ed. London: Prentice-Hall
- Crave, M. T. & Sawi, G. W. (2001). Youth capacity building: An international development case study in Uganda. *Journal of family and consumer sciences*. V. 93. 46-49.
- Dacey, J. & Kenny, M. (1997). *Adolescent development*. Second Ed. London: Brown & Benchmark.
- Dale, M. & Bell, J. (1999). *Informal learning in the workplace*. DFEE. Research report 134. London: Department for education and employment.
- Elkind, D. (1988). Reviewing the Expectations: The Generation Gap Revisited. *NASSP Bulletin*. v72 n506 p34-41 Mar 1988.
- Ellison, C. G.; George, L. K. (1994). Religious involvement, social ties, and social support in a southeastern community. *Journal for the scientific study of religion*. Mar V33 (1) P46-61.

- Feldman, R. (1999). *Understanding psychology*. Fifth ed. London: Mc Graw -Hill.
- Fleischer, B. J. (1996). Cause for hope: programs in ministry and religious education. *Momentum*. V27 N2 P32-36 Apr-May.
- Friedman, T. L. & Warner. M. (2002). Interview with Friedman. *OnlineNewsHour*. Tom's journal. Jun 20.
- Friedman, T. L. (2002). Iran's third wave. *New York times*. Jun 16.
- Goh, B. E. & Goh, D. (1996). Developing creative writing talent through a mentorship program. *Gifted education international*. Vol. 11, 156-159.
- Henderson, R. & Robertson, M. (2000). Who wants to be an entrepreneur? Young adult attitudes to entrepreneurship as a career. *Career development international*. V. 5. 279-287.
- Johnson, A. L. & others. (1976). Age Differences and Dimensions of Religious Behavior. *Journal of Social Issues*. 30, 3, 43-68, Sum 74.
- Lancard, B. A. (1995). Career development in generation X. Myths and reality. WWW. Eduref. Org.
- Lewis, M. and Haviland - Jones, J. (Editors). (2000). *Handbook of emotions*. Second ed. New York: Guilford press.
- Livingston, D. (1999). Exploring the icebergs of adult learning: Finding of the first Canadian survey of informal learning practices. *CJSAE*. V 13. N 2. PP49-72.
- Macafee, C. (1988). *Qualitative Insights into Working-Class Language Attitudes*. www. Eric. Ed. Gov.
- Montana, Patrick J.; Lenaghan, Janet A. (1999). What Motivates and Matters Most to Generations X and Y. *Journal of Career Planning & Employment*; v59 n4 p27-30 Sum 1999.
- Myers, D. G. (1999). *Social psychology*. Sixth ed. London: Mc Graw-Hill.
- Nelson, P. B. (1990). Intrinsic/extrinsic religious orientation of the elderly: relationship to depression and self esteem. *Journal of Gerontological nursing*. V16 (2). P29-35 Feb.
- Nord, W. A. (1999). The relevance of religion to the curriculum. *School administrator*. V56 N1 P21-25 Jan.
- Pargament, K. I.; Olsen, H.; Reilly, B.; Falgout, K.; et al. (1992). God help me: II. The relationship of religious orientations to religious coping with negative life events. *Journal for the scientific study of religion*. Dec V31 (4) P504-513.
- Prihartono, N.; Damayanti, R.; Adisasmita, A.; Tarigan, L. (1994). A community trial involving religious leaders to improve water

- preparation hygiene as part of diarrheal disease prevention in south Kalimantan, Indonesia. Proquest.
- Quesada, A. (2000). Digital entrepreneurs. Technology & learning. Aug. V. 21. 46.
- Sabini, J. (1995). Social psychology. Second Ed. New York: W. W. Norton & company.
- Saboe, L. R. & Kantor, J. & Walsh, J. (2002). Cultivating entrepreneurship. Educational leadership. Apr. V. 59. 2-80.
- Schaefer, R. T. & Lamm, R. P. (1992). Sociology. Fourth Ed. New York: McGraw - Hill.
- Shaffer, D. R. (1996). Developmental psychology, childhood and adolescence. Forth Ed. California: Brooks /cole.
- Shaffer, D. (2000). Social and personality development. Fourth Ed. United Kingdom: Wadsworth.
- Shaughnessy, M. F.; Jausovec, N. and Lehtonen, K. (1997). Gifted education: some considerations as we approach the year 2000. Gifted education international. Vol. 13, 40-42.
- Shepard, J. M. (1999). Sociology. Seventh Ed. New York: Wadsworth.
- Smith, Helen (2002). Generation ex-communicated. Guardian unlimited world dispatch. September 3.
- Student movment coordination committee for democracy in Iran (2003). We'll resonate the popular anger and natured of the colonizers! Mar 15.
- Stanly, N. V. (1993). Gifted and the zone of proximal development. Gifted education international. Vol. 9, 78-81.
- Stenberg, R.J. (1996). Investing in creativity: many happy returns. Educational leadership. Vol. 53, n 4, 80-84.
- UNICEF (2005). Non-formal education (NFE). Nairobi directory and national summaries.
- Weisskirch, R. S. , And Murphy, l .C. (2004). Friends, Porn, and punk; sensation seeking in personal relation ships, internet activities, and music preference among college students adolescence. Eric.ed. gov.
- Weisskirch, R. S. And Murphy, l. C. (2003). Sensation seeking and internet activities, music preference, and personal relationship among college students. Eric.ed. gov